

نابغه علم و عرفان

در

قرن چهاردهم

تألیف

شادروان حاج سلطان حسین تابنده گنابادی

به مناسبت یکصدمین سالگرد شهادت مرحوم حاج
ملا سلطان محمد بیدختی گنابادی
(۱۳۲۶ - ۱۴۲۶ قمری)

تابنده، سلطان حسین، ۱۲۹۳ - ۱۳۷۱.
نابغه علم و عرفان در قرن چهاردهم / تألیف سلطان حسین تابنده گنابادی
(رضاعلیشاه). - تهران: حقیقت، ۱۳۸۴.
کز، ۷۵۰ ص. : نمونه، عکس.

ISBN: 964-7040-74-1 ریال: ۷۰۰۰۰

چاپ قبلی: بی نا، ۱۳۵۰.

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه به صورت زیر نویس.

نمایه.

۱. سلطان علیشاه، سلطان محمد بن حیدر، ۱۲۵۱ - ۱۳۲۷ ق. ۲. تصوف. الف.

عنوان.

۲۹۷/۸۹۲۴

BP ۲۹۳ / ۱۴ / ۸ س

م ۸۴ - ۱۹۳۰۸

کتابخانه ملی ایران

نابغه علم و عرفان در قرن چهاردهم

تألیف: شادروان حاج سلطان حسین تابنده گنابادی

ناشر: انتشارات حقیقت؛ تهران، خیابان گاندی، خیابان نهم، پلاک ۲۴

صندوق پستی: تهران، ۳۳۵۷-۱۱۳۶۵

تلفن: ۸۸۷۷۲۵۲۹؛ فاکس: ۸۸۷۹۱۶۵۲

خطاط روی جلد: مرحوم استاد مرتضی عبدالرسولی

ویراستار: محمدعلی طاوسی

تلفن مرکز پخش: ۵۵۶۳۳۱۵۱

مجموعه محبوب: شماره ۱۱

نوبت چاپ: چاپ اول: ۱۳۳۳؛ چاپ دوم: ۱۳۵۰

چاپ اول انتشارات حقیقت (با حروفچینی جدید و اضافات): ۱۳۸۴

شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه

حروفچینی و چاپ: شرکت چاپ خواجه

قیمت: ۷۰۰۰ تومان

شابک: ۱-۷۴-۷۰۴۰-۹۶۴

ISBN: 964 - 7040 - 74 - 1



جناب آقای حاج ملا سلطان محمد بیدختی گنابادی طاب ثراه

فهرست مطالب

یادداشت ناشر چاپ سوم.....	بیج
مقدمه چاپ سوم.....	یه
مقدمه چاپ دوم.....	کا
دیباچه.....	کج
مقدمه چاپ اول.....	۱
۱- بدو حالات جناب حاج ملا سلطان محمد تا زمان طلب.....	۷
گناباد.....	۷
طایفه بیچاره.....	۱۰
حاج قاسمعلی و فرزندانش.....	۱۴
تولد جناب حاج ملا سلطان محمد.....	۱۸
ایام کودکی.....	۱۹
ایام تحصیل.....	۲۲
مراجعت از عتبات.....	۲۷
۲- مقدمات طلب تا زمان ورود به رشته فقرر.....	۳۱
حاجی ملا هادی سبزواری.....	۳۱
سعادت علیشاه اصفهانی.....	۳۷

رحلت حاج میرزا زین العابدین و جانشینی حاج آقا محمد کاظم.....	۴۱
رحلت جناب سعادت علیشاه.....	۴۴
بعض کلمات آقای سعادت علیشاه.....	۴۷
کرامات.....	۴۹
انصراف حاج ملا سلطان محمد از حکمت.....	۵۱
مذاکره با دو نفر از رفقای طلاب.....	۵۵
مسافرت آقای سعادت علیشاه به مشهد.....	۵۷
ملاقات طلاب با آقای سعادت علیشاه.....	۵۸
سؤال جناب حاج ملا سلطان محمد.....	۵۹
مراجعت جناب حاج ملا سلطان محمد به گناباد.....	۶۱
مسافرت اصفهان.....	۶۲
وقایع بین راه.....	۶۴
ورود به اصفهان.....	۶۵
۳- اجازه یافتن جناب حاج ملا سلطان محمد.....	۶۷
تصوّف چیست؟.....	۶۷
منشأ تصوّف.....	۶۹
لزوم راهنما.....	۷۱
سیر و سلوک و کشف و شهود جناب حاج ملا سلطان محمد.....	۷۲
اجازه یافتن.....	۷۵
عین فرمان.....	۷۷
سلسله اقطاب و اولیا.....	۸۱
وجه تسمیه سلسله به رضویه.....	۸۴
خلفای جناب حاج ملا سلطان محمد.....	۸۶
القاب طریقتی.....	۸۷

۸۹	۴ - خلافت جناب حاج ملا سلطان محمد سلطان علیشاه
۸۹	پس از اجازه
۹۱	رحلت جناب سعادت علیشاه
۹۲	توجه وافدین به گناباد
۹۴	فوت حاج ابوالحسن نوغابی
۹۶	فوت جناب آقا میرزا عبدالحسین
۹۶	قتل اسکندر خان
۹۹	سفر مکه
۱۰۱	مراجعت از حج
۱۰۵	مراجعت به ایران
۱۱۰	مسموم شدن
۱۱۳	۵ - از سال ۱۳۱۰ تا ۱۳۲۷ قمری
۱۱۳	تعیین مشایخ
۱۱۶	حاج ملاعلی و مسافرت طولانی او
۱۱۷	سیاحت و تحقیق مذاهب
۱۲۰	مراجعت به گناباد
۱۲۲	ازدواج
۱۲۳	ریاضات و اجازه یافتن
۱۲۷	صورت فرمان
۱۲۹	مسافرت جناب حاج ملاعلی
۱۳۴	واقعه کاشان
۱۳۷	قتل ناصرالدین شاه
۱۳۹	چند بار مسموم شد
۱۴۰	شهرت شهادت

- ۱۴۱ ظلم مأمورین دولت در گناباد
- ۶ - ۱۴۳ مقدمات و اسباب شهادت جناب حاج ملا سلطان محمد سلطان علیشاه
- ۱۴۳ انقلاب مشروطیت
- ۱۴۵ کینه اعیان گناباد با آن جناب
- ۱۴۹ ملا حسین قوژدی
- ۱۵۲ فرار حاج ابوتراب به تهران
- ۱۵۵ شدت کینه حاج ابوتراب با حاج محمد حسین
- ۱۵۶ ایالت تیرالدوله
- ۱۵۸ شکایت حاج محمد حسین از حاج ابوتراب
- ۱۵۹ دشمنان بیدخت
- ۷ - ۱۶۳ شهادت جناب سلطان علیشاه
- ۱۶۳ اخبار آن جناب به قتل خود
- ۱۶۸ آگاهی ارواح از وقایع
- ۱۷۰ شب شهادت و روش آن جناب در سحرها
- ۱۷۳ همدستان حاج ابوتراب
- ۱۷۶ کیفیت شهادت آن جناب
- ۱۷۹ وقایع پس از قتل
- ۱۸۵ تلگرافات راجع به رحلت آن جناب
- ۸ - ۱۸۷ شمایل و اخلاق و کرامات آن جناب
- ۱۸۷ شمایل آن جناب
- ۱۸۸ اخلاق آن جناب
- ۱۹۲ عبادت و آداب مذهبی
- ۱۹۵ آداب دینی و اجتماعی
- ۱۹۹ مراقبت حال پیروان نسبت به امور دینی

۲۰۴	کشف و کرامت
۲۰۷	بعضی از کرامات جناب حاج ملاسلطان محمد
۲۱۷	۹- تألیفات آن جناب
۲۱۷	تألیفات علمی و ادبی
۲۱۸	تألیفات عرفانی آن جناب
۲۲۰	سعادت نامه
۲۲۱	تفسیر بیان السَّعادة
۲۲۶	امتیازات و اختصاصات تفسیر
۲۳۲	بعضی نسبت تفسیر را به مؤلف انکار کرده اند
۲۴۰	مجمع السعادات
۲۴۱	ولایت نامه
۲۴۲	بشارة المؤمنین
۲۴۳	تنبيه التَّائمين
۲۴۵	شرح کلمات باباطاهر
۲۴۵	ایضاح
۲۴۷	۱۰- بعضی کلمات آن جناب
۲۴۸	کلمات عرفانی
۲۵۱	کلمات اخلاقی
۲۵۳	کلمات علمی
۲۵۳	کلمات اجتماعی
۲۵۴	کلمات اخلاقی مثلی
۲۵۵	۱۱- بعضی از مکاتیب مهمه آن جناب
۲۵۶	نامه تیمورتاش و پاسخ آن
۲۵۹	بعضی مرقومات که در باب فرزندشان جناب حاج ملاعلی مرقوم گردیده

- ۲۶۳ مرقومات راجع به قائم و غیبت و ظهور و رجعت.
- ۲۶۸ بعض مرقومات که راجع به حالات روحی سائلین نوشته شده.
- ۲۷۲ در پاسخ بعض مسائل و احکام شرعی و فرعی.
- ۲۷۹ آنچه در پاسخ بعض سؤالات مرقوم گردیده.
- ۲۹۳ مرقوماتی که در پاسخ از تشکیات نوشته شده.
- ۳۰۶ مرقومات که راجع به واقعه کاشان نوشته شده.
- ۳۰۹ آنچه درباره افسردگی برادران دینی مرقوم گردیده.
- ۳۱۵ نامه‌هایی که آمیخته به تشدد است.
- ۳۲۳ نامه در باب انقراض قاجاریه.
- ۳۲۵ مکتوباتی که در مطالب مختلفه مرقوم شده.
- ۳۶۱ ۱۲ - فرزندان و بستگان آن جناب.
- ۳۶۱ زوجات آن جناب.
- ۳۶۲ فرزندان آن جناب.
- ۳۶۵ فرزندان جناب حاج ملاعلی.
- ۳۷۰ فرزندان جناب آقای صالح علیشاه.
- ۳۷۵ فرزندان آقای حاج میرزا محمدباقر.
- ۳۷۸ فرزندان خاتون جان.
- ۳۷۹ فرزندان زهرا بیگم.
- ۳۸۰ فرزندان گوهر سلطان.
- ۳۸۲ برادرزادگان آن جناب.
- ۳۸۵ فرزندان حاج ملا محمد صالح.
- ۳۸۹ ۱۳ - مشایخ و مأذونین از آن جناب.
- ۳۸۹ میرزا محمد صادق نمازی.
- ۳۹۰ صورت اجازه اولیه.

اجازة ثانويه.....	۳۹۲
حاج ملا محمد جعفر برزکی.....	۳۹۴
اجازه نامه.....	۳۹۵
حاج شیخ عبدالله حایری.....	۳۹۸
صورت اجازه.....	۴۰۲
میرزا علی آقا صدرالعرفا.....	۴۰۳
صورت اجازه.....	۴۰۴
۱۴- گرویدگان نامی نزد آن جناب.....	۴۰۷
شیخ محسن سروستانی.....	۴۰۷
حاج شیخ عباسعلی قزوینی.....	۴۰۹
حاج شیخ عمادالدین.....	۴۱۰
میرزا ابوطالب سمنانی.....	۴۱۲
امام جمعه اصطهباناتی.....	۴۱۲
شیخ اسدالله گلپایگانی.....	۴۱۳
شیخ محمد فانی سمنانی.....	۴۱۴
حاج شیخ علی محمد طهرانی.....	۴۱۵
فقرای گناباد.....	۴۱۵
سادات گناباد.....	۴۱۶
بعض دیگر از فقرای گناباد.....	۴۱۸
فقرای بزرگ اصفهان.....	۴۲۹
فقرای تهران.....	۴۴۸
بعض فقرای کاشان.....	۴۷۲
بعض فقرای مشهد.....	۴۸۲
بعض فقرای شیراز.....	۴۸۵

۴۹۲	بعض فقراى يزد
۴۹۶	بعض فقراى ساير بلاد
۵۰۶	حاج ميرزا يوسف حايرى
۵۰۹	۱۵ - علما و بزرگان مشهور معاصر آن جناب
۵۰۹	شيخ مرتضى انصارى
۵۱۱	حاج ميرزا محمدحسن شيرازى
۵۱۲	آخوند ملا محمد كاظم خراسانى
۵۱۴	حاج ميرزا حبيب الله رشتى
۵۱۴	سيد محمد كاظم يزدى
۵۱۵	حاج شيخ زين العابدين مازندرانى
۵۱۶	حاج ملاعلى كنى
۵۱۶	حاج ميرزا حسين
۵۱۷	حاج ميرزا حبيب الله مشهدى
۵۱۸	حاج ميرزا حسين سبزوارى
۵۱۹	حاج شيخ محمد تقى اصفهانى
۵۲۰	سيد محمد باقر چهارسوى اصفهانى
۵۲۰	ميرزا محمد هاشم چهارسوى
۵۲۱	حاج شيخ فضل الله نورى
۵۲۲	آقا سيد عبدالله بهبهانى
۵۲۲	آقاى سيد محمد طباطبايى
۵۲۳	حاج ملاعلى سمنانى
۵۲۵	آقا محمد رضا قمشه اى
۵۲۵	ميرزا ابوالحسن جلوه
۵۲۷	ميرزا شمس الدين حكيم الهى

آقای آقاعلی حکمی زنوزی	۵۲۷
شیخ محمدباقر اصطهباناتی	۵۲۹
آخوند ملا محمد کاشانی	۵۲۹
جهانگیرخان	۵۳۰
آقا شیخ محمد خراسانی گنابادی	۵۳۱
حاج میرزا محمد رضا همدانی	۵۳۲
حاج محمدخان کرمانی رئیس شیخیه	۵۳۳
مجدالاشراف ذهبی	۵۳۵
استاد غلامرضا شیشه گر	۵۳۷
حاج آقا محمد شیرازی	۵۳۹
حاج میرزا حسن صفی علیشاه	۵۴۰
حاج کبیر آقا مراغه‌ای	۵۴۳
شیخ نظر علی	۵۴۴
ادیب پیشاوری	۵۴۴
۱۶- کتبی که نام جناب حاج ملا سلطان محمد را برده یا شرح حال او را نوشته‌اند	۵۴۷
رجوم الشیاطین	۵۴۷
شهادیه	۵۴۸
طرائق الحقائق	۵۴۸
بدایع الآثار	۵۴۹
شمس التواریخ	۵۴۹
مجله ایرانشهر	۵۵۰
آثار العجم	۵۵۱
مآثر والآثار	۵۵۲
تاریخ رازی	۵۵۳

۵۵۴ هشت سال در ایران
۵۵۴ منتخب التواریخ
۵۵۵ الذریعه الی تصانیف الشیعه
۵۵۶ کشف و شهود در عرفان ایران
۵۵۶ ریحانة الادب
۵۵۷ طبقات اعلام الشیعه
۵۵۷ معجم المطبوعات العربیة والمعربة
۵۵۸ معجم المؤلفین
۵۵۸ مفسران شیعه
۵۵۹ ۱۷ - مقبره و اشعاری که در مرثیه یا تاریخ شهادت سروده شده
۵۵۹ ساختمان بقعه
۵۶۴ تکمیلات در زمان حضرت آقای صالح علیشاه
۵۶۷ درهای مقبره
۵۶۹ تعمیرات تزئینی بقعه
۵۷۱ کتابخانه سلطانی
۵۷۳ قنات صالح آباد
۵۷۵ موقوفات مزار
۵۷۷ سنگ قبر
۵۷۸ آنچه روی سنگ قبر نوشته شده
۵۸۱ اشعاری که در مرثیه و ماده تاریخ سروده شده
۵۸۷ در مرثیه
۵۹۷ ۱۸ - به کیفر رسیدن کشندگان و اذیت کنندگان
۵۹۷ تاخت و تاز سالارخان
۶۰۳ گرفتاری سالارخان

یا	فهرست مطالب
۶۰۵	گرفتاری حاج ابوتراب
۶۰۷	محمدعلی نوغابی معروف به سردار
۶۰۹	قوت گرفتن محمدعلی و همت دولت بر دفع او
۶۱۰	پیوستن محمدعلی به نایب حسین کاشانی
۶۱۱	حرکت محمدعلی برای کینه‌جویی حاج ابوتراب
۶۱۴	آتش زدن خانه حاج ابوتراب و پایان کار او
۶۱۷	وقایع پس از قتل حاج ابوتراب
۶۲۰	پایان کار بقیه کشندگان
۶۲۱	تاریخچه بنا و ساختمان بقعه مقدسه
۶۲۹	تکمله
۶۲۹	کتابخانه
۶۳۰	حسینیه
۶۳۱	کارهای داخل بقعه
۶۳۲	سنگ مرقد مطهر
۶۳۳	جدار خارجی بقعه متبرکه
۶۳۵	کتیبه جدار خارجی
۶۳۶	فاجعه زلزله
۶۳۷	برج ساعت
۶۴۰	قسمت شرقی صحن وسط
۶۴۰	تعمیر مسجد جامع بیدخت
۶۴۲	ساختمان‌های نوسازی
۶۴۵	پایان
۶۵۱	فهرست‌ها
۶۵۳	فهرست آیات شریفه

٦٥٩	فهرست احاديث، اخبار، اشعار و عبارات عربي
٦٦٧	فهرست اشعار
٦٩١	فهرست اشخاص
٧٣١	فهرست اماكن
٧٤٥	فهرست كتب، رسائل و مجلات

یادداشت ناشر چاپ سوم

در چاپ سوم کتاب حاضر، نکات ذیل مورد توجه قرار گرفت:

۱- تمام یادداشت‌ها و مطالبی که مؤلف محترم در حاشیه نسخه اصلاحی خویش مرقوم فرموده بودند، در این چاپ اعمال شد. ناشر وظیفه خود می‌داند که از برادر مکرم آقای حاج محمد تابنده که نسخه مذکور را در اختیار قرار دادند، تشکر نماید.

۲- اغلاط مطبعی چاپ دوم با مقایسه و رجوع به چاپ اول، اصلاح گردید.

۳- کل کتاب، مطابق با موازین و یراستاری صوری از حیث علائم و نشانه‌های سجاوندی، ویرایش و حروفچینی مجدد شد.

۴- آن دسته از آیات شریفه قرآن که ترجمه و ارجاع آنها در پاورقی ذکر نگردیده بود، درج شد.

۵- روایات و عبارات مهم عربی که قبلاً ترجمه نشده بود، به همراه مأخذ آنها و نیز معانی کلمات مشکل متن و توضیح برخی مطالب مندرج در کتاب که لازم می‌نمود، در پاورقی ذکر گردید.

۶- کلیه مواردی که از جانب ناشر در پاورقی کتاب اضافه شده است با عدد مشخص شده و مطالب ستاره‌دار از آن مؤلف محترم یا مرحوم حاج آقای جذبی می‌باشد. ضمناً نکاتی را که ناشر به ندرت بنا به اقتضای مطلب در متن کتاب افزوده

در داخل قلاب قرار داده است.

۷- در انتهای کتاب، فهرست‌های چندگانه‌ای تهیه شده است که راهنمای

مطالب آن می‌باشد.

مقدمه چاپ سوم

بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عِلْمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ

چاپ سوم کتاب نابغه علم و عرفان در قرن چهاردهم تألیف حضرت آقای حاج سلطان حسین تابنده گنابادی اعلی الله مقامه الشریف به مناسبت یکصدمین سالگرد شهادت حضرت آقای حاج ملاسلطان محمد بیدختی گنابادی رضوان الله تعالی علیه و پس از گذشت سی و پنج سال از چاپ دوم آن، اینک به نظر علاقمندان علم و عرفان می رسد. نوشتن مقدمه بر چنین کتابی کار دشواری است، زیرا خود شأنی لازم دارد که امید است انشاء الله دارای آن شأن باشم.

کتاب مذکور به لحاظ موضوع آن که شرح حال نابغه بزرگوار علم و عرفان در قرن چهاردهم هجری است و هم مطالب مندرج در آن که حاوی نکات ارزشمند علمی و معنوی است و نیز از جهت نویسنده کتاب که شخصیتی از همان طریقه و مکتب و در همان حدود و مقامات معنوی بوده، مهم است.

این کتاب نخستین بار در سال ۱۳۳۳ شمسی منتشر گردید و چاپ دوم آن در سال ۱۳۵۰ شمسی نسبت به چاپ قبل دارای اصلاحات و ملحقاتی بود. سپس مؤلف دانشمند، مطالب و اضافاتی را برای چاپ سوم آن آماده کرده بودند که باتوجه به اشتغالات عدیده و اقتضای سنی ایشان چندان مفصل نبود و با رحلت

معظم له در هجدهم شهریورماه ۱۳۷۱ شمسی، قاعدتاً کتاب نمی توانسته و نمی تواند از آن زمان به بعد مطلبی افزوده داشته باشد. البته در چاپ جدید این کتاب ایجاب می نمود که به برخی نکات، خصوصاً وقایع تاریخی که پس از رحلت مؤلف بزرگوار اتفاق افتاده بود اشاره شود، که اگر از همان شیوه و ملاکی که مؤلف عارف، اصلاحات و ملحقاتی برای چاپ دوم مرقوم فرموده بودند در این چاپ نیز پیروی می گردید، کتاب جداگانه ای می شد؛ لذا به منظور رعایت امانت کامل، از این موضوع صرف نظر گردید و فقط به اضافات توضیحی مهم و به صورت مختصر و آن هم در پاورقی اکتفا گردید.

چاپ سوم این کتاب عیناً از روی نسخه چاپ دوم و با اصلاح اغلاط مطبعی آن و با مدنظر قرار دادن چاپ اول کتاب و مقایسه با آن و اعمال یادداشت هایی که مؤلف محترم در نسخه چاپ دوم متعلق به خود مرقوم فرموده بودند، انجام شد. مؤلف محترم در کتب دیگر خویش نیز تمامی اصول و جوانب بی طرفی را رعایت فرموده اند مثلاً در کتاب تاریخ و جغرافیای گناباد که از جمله مصنفات محققانه ایشان می باشد و اخیراً چاپ سوم آن منتشر گردید بنا به نظر اهل فن جامع ترین و دقیق ترین کتابی است که تاکنون در خصوص تاریخ و جغرافیای گناباد به رشته تحریر درآمده است؛ زیرا در آن، تاریخچه عموم مسائل و نکاتی را که ممکن است مورد توجه علاقه مندان یا خوانندگان کتاب واقع شود ذکر و توضیح داده شده است.

ارزش کتاب تاریخ و جغرافیای گناباد زمانی مشخص می شود که با تألیفات سایر افراد در همین موضوع مقایسه شود، علی الخصوص که نویسنده برخی از آنها، با عنوان استاد دانشگاه و امثالهم معرفی شده اند. این نویسندگان بنا به قول یکی از صاحب نظرانی که نقدی بر تألیفات آنان نوشته بود، گویی می خواهند نام حضرت سلطان علی شاه و نام بیدخت را، هم از تاریخ و هم از جغرافیای گناباد حذف کنند. اما جناب آقای حاج سلطان حسین تابنده در کتاب مذکور در فصل مربوط به

معاریف و مشاهیر گناباد نه تنها از ذکر نام مخالفین طریقه معنوی خویش و جدّشان خودداری ننموده بلکه بدون هیچ‌گونه غرض ورزی و در کمال بی‌طرفی علمی، نام آنها را بیان کرده بلکه به تفصیل توضیحاتی راجع به آنان مرقوم فرموده‌اند به گونه‌ای که اگر در خاتمه نام هر یک ذکر نمی‌فرمودند که این شخص مخالف با عرفان و تصوّف بوده است خواننده، پی به تضاد اعتقادی مؤلف با آنان نمی‌برد.

مؤلف محترم حتی در مقدمه کتاب نابغه علم و عرفان می‌نویسند: «... و چون جنبه تاریخی دارد احساسات مذهبی را حتی الامکان کنار گذاشته و با نظر بی‌طرفی که برای تاریخ‌نویس لازم است انجام می‌دهم و تصمیم گرفتم که از هر کس آنچه شنیده‌ام یا در کتابی دیده‌ام به نام خود گوینده یا کتاب نقل کنم مگر آنچه مورد اختلاف نباشد...»^۱.

اما کتبی که بعداً در مورد تاریخ و جغرافیای گناباد نوشته شده با اینکه عمدتاً منبع و مأخذ اصلی آنها، کتاب تاریخ و جغرافیای گناباد تألیف جناب آقای حاج سلطان حسین تابنده بوده به اعتبار اینکه: النَّاسُ مِنَ خَوْفِ الدُّلِّ فِي الدُّلِّ، از بیم از دست دادن برخی موقعیت‌های محلی، حاضر به کتمان حقیقت شده‌اند که چه بسا این امر موجب ذلت و ضلالت مؤلفان آنها شده است.

در صورتی که در کتب تراجم و تذکره‌ها و دایرةالمعارف‌ها و فرهنگ‌های عمومی که پس از زمان مرحوم آقای سلطان‌علیشاه راجع به موضوعات عرفان و تصوّف و یا گناباد و یا رجال و معاریف قرن چهاردهم تألیف شده است، نام ایشان و بیدخت که موطنشان بوده ذکر گردیده^۲ و تنها در کتب برخی از متأخرین، به این

۱. چاپ سوم، صص ۴ و ۵.

۲. هم‌چنین کتبی که راجع به شرح حال مرحوم حاج ملاهادی سبزواری رحمه‌الله علیه نوشته شده از مرحوم آقای سلطان‌علیشاه شهید جزو بهترین شاگردان و ادامه‌دهندگان مکتب حکمی حاج ملاهادی نام برده‌اند از جمله آقای غلامحسین رضائزاد، متخلّص به نوشین، محقّق دانشمند و وکیل دادگستری در کتاب

مسأله توجّهی نشده که خود این موضوع، محلّ تأمل است. و این امر درحالی است که همه اقوام و ملل برای نشان دادن غنای فرهنگی تاریخی خویش، حتی بزرگانی را که با ملل و اقوام دیگر نسبت بیشتری داشته‌اند به خود انتساب داده و مصادره به مطلوب کرده‌اند. چنانکه مثلاً ابوعلی سینا را تاجیک معرفی نموده یا مولوی را رومی می‌نامند. اما مؤلفین مذکور، جناب آقای سلطان‌علیشاه را که از ابتدا تا انتهای عمر در گناباد زیست و منشأ تحولات عظیمی بوده و به حق از مفاخر این مرز و بوم است به‌عنوان شخصیتی عرفانی و علمی و مذهبی نمی‌شناسند و حتی به تعدد نام ایشان را از آثار تألیفی خود راجع به گناباد حذف می‌نمایند، در مواردی هم برخی از مؤلفین با ظاهر و لباس بی‌طرفی انتقادات نامربوط و انتسابات ناروایی را به ایشان و طریقه معنویشان نسبت داده‌اند^۱ که البته محققین در مسائل عرفانی با ادله محکم و قاطع این انتسابات و اقوال ناروا را مخدوش دانسته و رد کرده‌اند.

امیدوارم خداوند به تمام کسانی که در به ثمر رساندن چاپ سوم این کتاب خدمت نموده‌اند اجر جزیل عنایت فرماید، و نیز اینجانب شخصاً و از طرف

→

خویش موسوم به حکیم سبزواری، زندگی، آثار، فلسفه (انتشارات سنایی، تهران، ۱۳۷۱) شرح حال مرحوم حاج ملاهادی و شرحی که بر کلمات او می‌نویسند از مرحوم آقای سلطان‌علیشاه با تجلیل و احترام فراوان و به تفصیل (صص ۹۸، ۱۰۵-۱۰۷) نام برده‌اند.

۱. به عنوان مثال در کتاب فرهنگ فرق اسلامی (دکتر محمد جواد مشکور، چاپ دوم، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۲، ص ۳۲۶) عقاید و اقوال کفرآمیزی را به جناب آقای سعادت‌علیشاه مرشد معنوی مرحوم آقای سلطان‌علیشاه نسبت داده و جای تعجب است که چرا مؤلف به جای اینکه خود در خصوص موضوع تحقیق کند به استناد و ترجمه یک مقاله ضعیف علمی از کتاب عربی دایرةالمعارف الاسلامیه که نویسنده عرب زبان آن چنان که در تعلیقه مقاله خویش می‌گوید اصولاً با مذهب شیعه و مذاهب موجود در ایران مخالف بوده، اکتفا نموده است. جالب‌تر اینکه چگونه است مرحوم دکتر مشکور که خود در خانواده اهل عرفان و ارادتمندان حضرت سلطان‌علیشاه بزرگ شده بود و با دسترسی به آثار آن جناب، چنین اطلاعات نادرستی را منتشر نمود. بی‌جهت نیست که در یکی از انتقاداتی که بر ایشان شده است، عنوان گردیده بود که پدر خود شما مرحوم حاج آقا علاء‌الدین مشکور در این سلسله و طریقه وارد و بسیار مرد متقی و باسوادی بوده، ولی اکنون با این انتسابات و اتهاماتی که شما نوشته‌اید نفرین پدر را پشت سر خواهید داشت.

تمام افراد خانواده و نیز اخوان محترم از کارکنان انتشارات حقیقت به جهت اهتمامی که در انجام این امر مصروف داشته‌اند و هم‌چنین متصدی و کارکنان چاپخانه خواجه کمال تشکر را دارم و امیدوارم خداوند در انجام این قبیل خدمات معنوی همواره توفیقشان بدهد. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

حاج دکتر نورعلی تابنده

مقدمه چاپ دوم

بسم الله الرحمن الرحيم

به نام آن که جان را فکرت آموخت چراغ دل به نور جان برافروخت
و درود بر روان پاک گوینده ما عَبْدُنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ وَ مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ^۱ و بر
خاندان پاک و جانشینان نیکونهاد او باد.

کتاب نابغه علم و عرفان که فقیر در شرح حال جد امجد اعلیٰ حضرت آقای
سلطان علیشاه شهید قدس سره نوشته ام مورد توجه و علاقه پیروان مسلک عرفان و
هم چنین صاحبان فضل و دانش واقع گردید و چاپ اول آن که به اجازه پدر
بزرگوارم جناب آقای صالح علیشاه قدس سره العزیز تحت مراقبت برادر مکرم
محترم آقای حاج سید هبه الله جذبی انجام یافت کمیاب گردید؛ به طوری که در این
چند سال اخیر عده زیادی از فضلا و دوستان از حضور آن حضرت مستقیماً یا
توسط فقیر درخواست تجدید چاپ آن را نمودند و آن جناب موکول به آینده
می فرمودند، از جمله برادر مکرم آقای مهندس کیوانی هم که از فقرای با محبت
می باشند از حضور آن بزرگوار تقاضا نمودند که به خرج ایشان تجدید چاپ شود،

۱. آنچه که حق پرستش توست، تو را پرستش نکردیم و آنچه که شایسته شناخت توست، تو را
نشناختیم.

اخيراً هم بارها همين تقاضا را از فقير كردند؛ لذا با درخواست ايشان موافقت نمودم و ضمناً تجديد نظري هم در آن به عمل آورده و آنچه هم بعداً شنیده‌ام اضافه نمودم؛ ولی با نهايت تأسّف بايد عرض کنم که در چاپ اول سايه پدر بزرگوار بر سرمان بود و اکنون آن حضرت از ما دوری نموده و ما را به فراق ابدی خود مبتلا فرموده است.

اميدوارم عنایت و لطف آن حضرت همواره شامل حال بوده باشد و از روح مقدّس آن بزرگوار همواره استمداد می‌کنم که از لغزش‌ها و خطايا مرا حفظ فرماید و عنایت خود را از فقير و همه فاميل و عموم برادران ايمانی دریغ ندارد.

این چاپ با خرج آقای مهندس کیوانی حفظه‌الله و مراقبت و تصحيح برادر محترم جناب آقای حاج سید هبة‌الله جذبی زادالله توفیقاته و کوشش برادر مکرم آقای دکتر حسن شفیعیان و فقه‌الله انجام می‌شود. از خداوند متان اجر دارين را برای هر سه مسألت دارم.

والسّلام علينا و علی عبادالله الصّالحين

و انا الاقل سلطان حسين تابنده گنابادی

رضاعلیشاه

دیباچه

بسمه تعالی

پناه بلندی و پستی تویی ندانم که ای، هرچه هستی تویی
به نام خداوند دانا و درود بر روان پاک پیغمبر ما محمد مصطفی و جانشینان و
پیروان او.

در سال ۱۳۱۸ خورشیدی مطابق ۱۳۵۸ قمری برحسب اصرار و تشویق
بسیاری از دوستان با نداشتن سرمایه فکری و علمی و تحقیقی به نگاشتن شرح
حال و آثار عارف مشهور قرن چهاردهم جناب حاج ملا سلطان محمد گنابادی
قدس سرّه، جدّ امجد والد ماجد روحی فداه، شروع نموده و چون احتیاج به تحقیق و
پرسش از مطلعین داشت چند سالی طول کشید تا به اتمام رسید. بعداً نیز برای
تکمیل آن چندین مرتبه مرور نموده و در ضمن، آنچه از دیگران می شنیدم اضافه
می نمودم و با اصرار زیادی که دوستان برای تسریع در چاپ آن داشتند مع ذلک
تعجیل را مقتضی ندانسته و به آینده موکول نمودم.

اخیراً چند نفر از دوستان اظهار داشتند که چون علاقه مندان در این باب
زیادند بهتر آن است که آنچه نوشته شده برای استفاده دوستان منتشر شود و
اگر مطالب دیگری بعداً به نظر رسید برای چاپ دوم اضافه شود.

از جمله برادر ایمانی، دانشمند مکرم آقای سید هبه‌الله جذبی حفظه‌الله و زاده ایماناً و توفیقاً ابراز علاقه فراوانی به انتشار آن نموده بارها اظهار اشتیاق کردند که زحمت اقدامات و تهیه وسایل طبع و تصحیح اوراق چاپ به عهده ایشان واگذار شود؛ ولی نگارنده نظر به مشاغل فراوانی که ایشان با وجود کسالت مزاج داشته، از قبول آن خودداری می‌نمودم، لیکن ایشان شوق وافر بدین امر داشتند؛ بالاخره نگارنده نیز قبول نموده و این زحمت را به ایشان واگذار کردم و با آنکه قبلاً نیز به اشکالات و زحمات آن واقف بودم، در موقع شروع به چاپ معلوم شد که زحمات آن بیشتر از آن اندازه است که تصور می‌شد و اشغال وقت هم خیلی زیادتر گردید، ولی ایشان بانهایت علاقه و کوشش، خستگی و زحمت این امر را بر خود هموار نموده در تعقیب آن کوشیدند و در تصحیح و غلط‌گیری آن به قدر وسع مراقبت نمودند، از این رو اغلاطی که در چاپ آن دیده می‌شود بالتسبه کم است. نگارنده از زحمات ایشان در این باب کمال تشکر و امتنان را داشته و از خداوند متعال از دیاد توفیق و تأیید ایشان را خواستارم. و برای اینکه خوانندگان نیز بهتر به حالات ایشان واقف شوند مناسب دانستم چند سطری در حالات ایشان بنویسم:

سید هبه‌الله دارای نام خانوادگی جذبی، خلف مرحوم حاج میرزاهاشم، از سادات خاتون‌آبادی ساکن محله پاقلعه اصفهان و پدرشان از شاگردان برگزیده مرحوم حاج میرزا حبیب‌الله رشتی و دارای اجازه اجتهاد بوده ولی پس از مراجعت به اصفهان گوشه‌گیری اختیار نموده و غالب اوقات خود را به مطالعه کتب عرفا و اخبار ائمه هدی (ع) و عبادت می‌گذرانیده. در سال ۱۳۳۲ قمری در سن ۸۲ سالگی از دنیا رفته و در تخت فولاد در تکیه خاتون‌آبادی جنب بقعه میرمحمد اسماعیل (متوفی ۱۱۱۶ قمری) جد خود مدفون گردید. نسب ایشان با بیست و نه واسطه به حضرت سید سجاد صلوات‌الله علیه می‌رسد و اجداد ایشان همه از سادات جلیل‌القدر و بزرگوار و علما و مدرّسین و در زمان صفویه و بعد، مورد توجه و امور

شرعیه به آنان محوّل بوده است.

سید هبه‌الله در تاریخ چهاردهم شعبان ۱۳۱۴ قمری در اصفهان متولد شده و ابتدای جوانی به تحصیل علوم متداوله مشغول، بعداً نزد مرحوم آقای آقاسید عباس فرزند مرحوم آقای میرمحمد هادی که از بزرگان سادات خاتون آبادی و از مآذونین آقای حاج میرزا علی آقای ذوالریاستین شیرازی بوده‌اند، رفته و بدیشان اظهار ارادت می‌نمود ولی مشرف به فقر نگردید و مدتی برای رسیدن به مقصود، به مسافرت پرداخت و چندی هم به ریاضت و عبادت و بیداری سحر اشتغال داشت و در جستجوی خضر وقت بود.

بعداً برای ادامه تحصیلات به تهران رفته در مدرسه علوم سیاسی به تحصیل اشتغال ورزید و در مدرسه آصفیه نزدیک مسجد جامع منزل گزید و در آنجا با مرحوم میرزا امان‌الله و مرحوم میرزا صدرا شیرازی که از فقرا و پیروان جناب حاج ملاعلی نورعلیشاه بودند آشنایی پیدا کرد و توسط آنها در سال ۱۳۳۶ قمری خدمت جناب حاج ملاعلی نورعلیشاه رسید و در همان جلسه اول ربوده شده و دست از دامن ایشان برداشت تا وعده راهیابی یافت و روز بعد که هفدهم ربیع‌الاول ۱۳۳۶ قمری بود در طریقت وارد شد و بانهایت صدق و محبت شروع به سلوک در طریق فقر نمود و بعداً نیز خدمت جناب آقای صالح‌علیشاه تجدید عهد کرد و روزبه‌روز بر محبت و علاقه فقری و بستگی ایمانی ایشان افزوده می‌شود.

نامبرده از همان اوایل ورود به تهران یعنی از سال ۱۳۳۷ قمری به شغل دبیری اشتغال دارد و اکنون در وزارت فرهنگ و میان معلمین و محصلین و جوانان به صحت عمل و دیانت و تقوا و شرافت نفس و فضل و کمال معروف و زبانزد همه است و عموم فقرا و صوفیه نیز با نهایت علاقه و احترام بدیشان نظر می‌کنند. در این مدت بارها به بیدخت مسافرت نموده و اخیراً چندین سال است که در ایام تعطیل تابستان که عموم معلمین و دانش‌آموزان برای رفع خستگی

به استراحت و مسافرت تفریحی می‌پردازند ایشان برای ملاقات و زیارت جناب آقای صالح‌علیشاه به بیدخت آمده و به شوق دیدار ایشان گرمای تابستان را بر خود هموار می‌کنند و تمام مدت تعطیلات را در آنجا می‌گذرانند.

در هر یک از سفرهای تعطیلی اخیر خود، به نوشتن و استنساخ کتب اشتغال می‌ورزید؛ از جمله دو سفرنامه اینجانب به نام یادداشت‌های سفر به ممالک عربی و خاطرات سفر حج را چند نسخه استنساخ نموده و بعداً نیز مجموعه عرفانی مشتمل بر دستخط‌ها و فرامین بزرگان عرفان و مرقومات جناب حاج ملا سلطان محمد و جناب حاج ملاعلی و جناب آقای صالح‌علیشاه و سایر مطالب متفرقه عرفانی را برای خود استنساخ کردند.^۱

پس از آن از حقیر چندین بار خواهش نمودند که برای چاپ کتاب شرح حال مرحوم حاج ملا سلطان محمد اقدام کنند و نگارنده میل و خواهش ایشان را پذیرفته و با آنکه هنوز تکمیل نشده بود با نظریه ایشان موافقت نمودم و به ایشان واگذار کردم. امیدوارم در آینده بتوانم آن را کامل تر کنم و آنچه بعداً از دیگران شنیده می‌شود برای چاپ بعد بر آن بیفزایم. البته نوشتن شرح کامل حالات ایشان برای امثال این بنده که دارای بضاعت علمی و تاریخی کافی نمی‌باشم مشکل است ولی به قدر وسع در اصلاح آن و تطبیق با روش تاریخی و ادبی امروز کوشیدم. امیدوارم خوانندگان محترم از لغزش‌های قلمی و علمی که در آن مشاهده می‌کنند، درگذرند و نگارنده را به دعای خیر یاد کنند.

پاورقی‌ها آنچه بدون امضا است به قلم خود نگارنده و آنچه کلمه (ج) دارد به قلم آقای جذبی است. البته زحمت و سعی آقای جذبی نزد نگارنده و خوانندگان فراموش نمی‌شود و همیشه ایشان را با تقدیر و احترام یاد می‌کنیم و توفیق ایشان

۱. ایشان به هنگام اذان مغرب روز جمعه مورخه ۲۹ جمادی‌الثانیه ۱۴۰۵ قمری، مطابق دوم فروردین ۱۳۶۴ شمسی ندای ارجعی را لیک گفته و در بقعه مبارکه مرحوم آقای سعادت‌علیشاه طاب‌ثراه واقع در حرم حضرت عبدالعظیم، صحن امامزاده حمزه، به خاک سپرده شد.

را از خداوند متعال خواهانیم.

از آقایان محترمی هم که اطلاعات خود را در دسترس نگارنده گذاشته و از این حیث کمک نموده‌اند ویژه جدّ گرامی آقای ملامحمد صدرالعلما و جناب آقای احمد فریدونی و آقای دکتر علی نور و آقای محمود ابری و آقای محسن گنابادی و آقای حاج آقا حسین شهبهانی، مستشار دیوان کشور، تشکّر نموده و ازدیاد توفیق آنان را خواستارم و نیز آمرزش و مغفرت روح بزرگان و برادرانی که کمک نموده و اکنون رخت از جهان بر بسته‌اند از خداوند منان مسألت دارم.

سلطان حسین تابنده گنابادی

اول محرم ۱۳۷۴، نهم شهریور ۱۳۳۳، ۳۱ اوت ۱۹۵۴

مقدمه چاپ اول

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۲۱

به نام خداوند مهربان و درود بر روان همه پیامبران، ویژه محمد بن عبدالله (ص)، بهترین آنان، و بر فرزندان و تبار آن برگزیده خداوند متان. وجود دانشمندان و بزرگان در هر ملت و جامعه موجب افتخار بوده و اختران فروزان وجود آنان روشنی بخش محیط تاریک آن جامعه می‌گردد. تاریخ هر ملتی که به نام این قبیل دانشمندان زیب و زینت یافته و سوابق درخشان آنان را در صفحات خود به یادگار گذاشته، درخشان‌ترین تواریخ جهان محسوب می‌گردد. این را هم نباید از نظر دور داشت که وجود سیاستمداران بزرگ و فرمانروایان دادگستر نیز علاوه بر اینکه پراکندگی یک ملت را به جمعیت تبدیل نموده و افراد را نسبت به یکدیگر خوش بین و متحد می‌کند و در ترقی و تعالی آن ملت می‌کوشد، در افتخارات آن ملت سهم به‌سزایی دارد؛ ولی درجه ترقی فکری و روحی جامعه بسته به وجود دانشمندان است و زیادی و کمی این دسته را باید میزان ترقی و تکامل فکری یا تنزل و انحطاط آن دانست. مثلاً اگر بخواهیم درجه تمدن و تکامل روحی ملتی را با ملت دیگر مقایسه کنیم باید عده دانشمندان آن را

بسنجیم و هر کدام که فزونی داشتند او را برتری دهیم. هم‌چنین اگر تمدن یک ملت را در زمان‌های مختلف و قرون متفاوت بخواهیم قیاس کنیم باید به عده دانشمندان هر دوره نظری افکنیم تا سطح رشد فکری و نمو آن را دریابیم. از این رو ملت یونان در تمدن کنونی که تمام جهان را فراگرفته دارای افتخارات زیادی می‌باشد؛ زیرا پایه ترقیات امروز همان علمی است که توسط دانشمندان یونان کشف شده یا بسط و توسعه یافته است و امروزه شهر آتن نزد تمام ملل متمدن، مقدس و محترم است؛ زیرا مهد دانش و مرکز فلاسفه و بزرگان بوده و در دایره علم و تمدن امروزی حکم نقطه مرکزی را دارد. هر چند بعضی برآنند که تمدن اوستایی ایران، پیش از تمدن یونان پیدا شده و حتی فیثاغورث فیلسوف بزرگوار یونان که تقریباً شش قرن پیش از میلاد می‌زیسته برای فراگرفتن دانش به ایران و دیگر کشورهای خاور مسافرت نموده و اساس تحصیلات او نزد دانشمندان دین زردشت بوده و از دانش ایرانیان و پیروان دیانت زردشت بهره‌مند گردیده، لیکن چون تحولات علوم و تکامل سریع آنها از هنگام ظهور دانشمندان یونان آغاز گردیده، از این رو تمدن کنونی را رهین منت دانشمندان آن سرزمین می‌دانند.

ولی ملت ایران هم به سهم خود افتخارات زیادی دارد و به وجود دانشمندان بزرگی که پیش از اسلام یا پس از انتشار آن از میان افراد آن ظهور نموده‌اند می‌بالد، بلکه همه ملل متمدن کنونی نسبت به آنان سر تواضع و فروتنی فرود می‌آورند. کشور ایران از هنگامی که تاریخ نظر دارد دانشمندان بزرگی داشته و هیچ وقت از وجود آنان بی‌بهره نبوده است. اگر کتب مقدسه ایرانیان و دستورات و گفته‌های شت زردشت را دقت کنیم پی می‌بریم که پر از مطالب علمی و فلسفی و اخلاقی است و کمتر بزرگی نظیر آنها را گفته است.

آیین اسلام ظهور کرد و پس از تسلط بر جزیره العرب برق آسا به سوی ایران توجه نمود. سپس کشور مصر و قسمت مهم روم قدیم و ممالک آفریقا و بسیاری

از ملل دیگر را تحت نفوذ و سلطه خود درآورد و تمدن اسلامی را در متصرفات خود برقرار نمود و روحیه این ملل مختلف پس از گذشتن یک یا دو قرن بر پایه اسلام استوار و علومی هم که در این جامعه بزرگ وارد می شد صورت دیانت و لباس اسلامیّت می پوشید.

در میان این ملل مختلف که همه دارای تمدن اسلامی شده بودند کدام یک از آنان بیشتر در ترقی این علوم کوشیدند و گوی افتخار را ربودند؟ به طور قطع می توانیم بگوییم این افتخار نصیب ملت بزرگ ایران شده و بیشتر دانشمندان علوم مختلفه اسلامی از میان این ملت ظهور نمودند و قریب صدی پنجاه از دانشمندان اسلامی، ایرانی و نصف هم از ملل دیگر بودند.

خوب است برای ثبوت این مطلب نگاهی به تاریخ پرافتخار ایران و اسلام نماییم تا به خوبی پی ببریم که ترقی علومی که در اسلام پیدا شده بیشتر به واسطه ایرانیان شده و کشور ایران مهد علم و عرفان بوده است. بیشتر عرفایی که امروز نام آنان ستارگان فروزان آسمان علم و عرفان است؛ مانند: بایزید بسطامی، شیخ احمد غزالی، سنایی، شیخ ابوسعید ابوالخیر، شیخ ابوالحسن خرقانی، شیخ عطار، مولوی، شیخ سعدی، سید نعمت الله ولی و دیگران، ایرانی و در آن آب و خاک پرورش یافته اند.

فلاسفه و دانشمندی هم که از این خاک ظهور نموده اند نام آنها زینت بخش دفاتر علم و دانش و کتب آنان به بیشتر زبان های متمدن ترجمه و چاپ شده است؛ همچون: فارابی، ابن سینا، محمد زکریای رازی، خواجه نصیرالدین طوسی، میرداماد، ملا صدرا و حاج ملا هادی سبزواری. هم چنین علوم فقه و اخبار و تفسیر و کلام و اخلاق و دیگر علوم دینی به واسطه وجود دانشمندان ایرانی مانند: ابن بابویه، کلینی، صدوق، شیخ طوسی، محمد غزالی و مانند آنان که ذکر همه آنها موجب تطویل است بسط و توسعه یافته. سایر علوم نیز از قبیل ادبیات و تاریخ و نجوم و غیر آنها بر اثر وجود فضیلتی ایرانی مانند: ابوریحان بیرونی، عمر خیّام و

ملا مظفر گنابادی وسعت یافت. از این رو شایسته است که ملت ایران به وجود این قبیل بزرگان افتخار نموده و نام آنان را که از افتخارات ملی محسوب است با احترام ببرد و نگذارد که از بین برود و برای اینکه حس احترام نسبت به آنان در دماغ افراد ایجاد شود لازم است که هرکسی به قدر امکان از حالات آنها آگاه باشد. یکی از بزرگانی که در قرن اخیر در ایران ظهور نموده و در زمان خود شهرت زیادی پیدا کرده جناب حاج ملاسلطان محمد گنابادی است که از علما و حکما و عرفای بزرگ زمان خود بوده و در رأس سلسله صوفیه نعمه اللهیه قرار داشته است. این شخص با آنکه به واسطه تصوف مورد طعن علمای ظاهر زمان خود بوده، در فضل و دانش نزد همه مسلم و دوست و دشمن به کمالات علمی او اعتراف داشتند و نام او در بیشتر کشورهای اسلامی مشهور شده و می توانیم بگوییم در زمان خود کم نظیر بلکه بی مانند بوده است. از این رو بسیاری از دوستان از چند سال پیش این بنده را تشویق می نمودند که شرح زندگانی و حالات آن جناب را به طور تفصیل بنویسم ولی چون انجام آن، به وجه مطلوب از عهده من بیرون بود و به تحقیق کامل از کسانی که درک خدمت ایشان کرده بودند احتیاج داشت و گرفتاری های تحصیلی و مطالعات خارجی مجال نمی داد، از قبول آن خودداری می نمودم تا آنکه اخیراً تشویق دوستان زیادتر و به اصرار مبدل شده و حتی استدلال می کردند که اگر اکنون حالات ایشان نوشته نشود چون کسانی که درک محضر ایشان نموده اند به تدریج از دنیا رخت برمی بندند، جزئیات حالات یا کلماتی که از آن جناب در خاطر دارند به کلی محو شده و همچون گنجی در زیر خاک پنهان گردیده و بشر تا ابد از استفاده آنها محروم خواهد ماند و این خود خلاف انصاف و وجدان است.

پس از بیان فوق و ذکر علت نامبرده، این بنده وجداناً خود را مجبور دیدم که خواهش دوستان را قبول کنم و هر چند نمی توانم از عهده تکمیل آن برآیم ولی به اندازه توانایی می کوشم تا نزد وجدان خود تقصیر کار نباشم و چون جنبه تاریخی

دارد احساسات مذهبی را حتی الامکان کنار گذاشته و با نظر بی طرفی که برای تاریخ نویس لازم است انجام می‌دهم و تصمیم گرفتم که از هر کس آنچه شنیده‌ام یا در کتابی دیده‌ام به نام خود گوینده یا کتاب نقل کنم مگر آنچه مورد اختلاف نباشد و چون خود اینجانب درک زمان ایشان را ننموده‌ام ممکن است بسیاری از قضایای مهمه و مطالب لازمه از نظر محو شده و افتاده باشد، ولی آنچه تاکنون از آن آگاه شده‌ام در این مجموعه می‌نویسم و آنچه بعداً معلوم شود در آینده ضمیمه خواهد شد. امید که در پیشگاه پدر بزرگوارم آقای صالح‌علیشاه روحی فداه مقبول افتد و دانشمندان و عاشقان ذوق و عرفان نیز مرا به نیکی یاد کنند.

سلطان‌حسین تابنده

تیرماه ۱۳۲۱، مطابق جمادی‌الثانیه ۱۳۶۱

۱- بدو حالات جناب حاج ملاسلطان محمد تازمان طلب

نگارنده چند سال پیش جغرافی و تاریخ گناباد را به طور
گناباد اختصار نوشته‌ام و امید است بعداً آن را به قدر وسع و مجال
تکمیل نمایم* ولی برای اینکه خوانندگان این کتاب
نیازمندی فراوان به مراجعه بدان رساله نداشته باشند چند سطر در این باب
می‌نگارم و تفصیل را به رساله نامبرده حواله می‌دهم.^۱
در کلمه گناباد و اینکه مفرد است یا مرکب اختلاف شده. در برهان جامع و
قاطع کنابد با فتح کاف تازی و باء نوشته شده و در فرهنگ نوبهار با ضم کاف و
کسر باء چو موافق ضبط شده و در هفت اقلیم با فتح کاف پارسی و باء ذکر شده و
در بحیره گناباد با ضم کاف پارسی مذکور و گوید: اصل آن گیوآباد بوده. فرهنگ
ناصری همچون نوبهار گفته و اصل آن را گون آباد گوید و گون را به ترکی به معنی
آفتاب نوشته از جهت اینکه جزء اقلیم چهارم است که به خورشید منسوب است.
معرب آن جنابذ است.
گناباد در جنوب مشهد، بین تربت** و کاشمر و فردوس و بیرجند واقع و

* تاریخ و جغرافیای گناباد در سال ۱۳۴۸ شمسی به چاپ رسید.

۱. تاریخ و جغرافیای گناباد مجدداً در سال ۱۳۷۹ توسط انتشارات حقیقت چاپ گردید.

** نام اصلی تربت، زاوه بوده و به مناسبت اینکه مدفن قطب‌الدین حیدر واقع شده به نام تربت حیدریه

هوای آن سالم و خشک و مردم آن به کشاورزی اشتغال دارند و به واسطه سختی زمین و کمی آب مجبورند در کار خود کوشش زیاد بکنند.

گناباد بلوکی است مشتمل بر سه قسمت و هر قسمتی چندین قصبه و ده دارد و قسمت مرکزی آن به نام گناباد مشهور و قسمت کوهستانی براکوه، یعنی در دامنه کوه واقع است و قسمت شمالی آن که زمین‌های آن پست و گرم است پسکوت نامیده می‌شود و کلوت به معنی تپه و تل است و زمین شوره‌زار غیر قابل کشت و زرع را گویند و چون کلوتی بین این قسمت و قسمت مرکزی حائل است بدین نام شهرت یافته است. قسمت مرکزی، مهمتر و دارای چند قصبه و ده است، از جمله جویمند که مرکز ادارات و امروز مرکز فرمانداری گناباد است و در تقسیمات اخیر کشور که در سال ۱۳۱۶ به تصویب مجلس شورای ملی رسید شهرستان گناباد مشتمل بر بخش گناباد و کاشمر و بجستان و فردوس و طبس شد؛ ولی بعداً به تدریج طبق تصویب نامه هیأت وزیران، کاشمر شهرستان جداگانه و فردوس نیز شهرستانی مجزا گردید.

دیگر از دهات آن بیدخت است که مسکن جناب حاج ملا سلطان محمد بوده و آرامگاه او هم در آنجاست و اکنون هم، فامیل ایشان در آنجا سکونت دارند. اصل آن به طوری که بعضی محققین امروز نوشته‌اند بیدخت بوده یعنی دختر خدا، زیرا بغ به معنی خداست و در قرون قدیم، ایرانیان ناهید را که عربی آن زهره است نام فرشته مقرب خدا و یکی از ایزدان گفته و او را فرشته موکل بر آب و بر زایمان دانسته و به صورت یک دختر زیبا مجسم می‌نمودند، از این رو او را بیدخت می‌گفتند و از نام‌های قدیم زنان ایرانی نیز بوده است.

در فارسی نیز این کلمه به معنی ستاره زهره است و معرب آن بیدخ (به دال

→

معروف گردید. وفات قطب‌الدین حیدر در سال ۶۱۸ هجری بوده است و اکنون هم اطراف تربت را جرگه زاوه گویند.

مهمله و ذال معجمه هر دو ذکر شده است) می‌باشد و در شهیدیه تألیف کیوان قزوینی نقل از بحار مذکور است که در شب معراج ارض بیدخ بر حضرت رسول (ص) به نورانیت مشهود شد.

دیگر از دهات آنجا نوده است که آبادی کوچک و مسکن پدر جناب حاج ملاً سلطان محمد بوده است.

یکی از دانشمندان سابق گناباد ملامظفر گنابادی است که از منجمین معروف زمان خود بوده و شرح بیست باب که از بزرگترین کتب هیئت و نجوم می‌باشد از مؤلفات اوست و فرزندان او نیز در آن علم مهارت تمام داشتند.

از شعرای معروف آنجا نیز یکی انسی تخلص [داشته] که از فرزندان زادگان حضرت شاه نعمت‌الله ولی و سید قطب‌الدین میرحاج نام داشته و از سادات مشهور آن دیار بوده و در آتشکده آذریبگدلی و ریاض‌العارفین و طرائق‌الحقائق و بسیاری از کتب دیگر نام او مذکور است و فرزندان او به طوری که مشهور است در بویمرغ گناباد می‌باشند. این بیت از اوست:

باز این دل شکسته خیال وصال کرد
چیزی خیال کرد که نتوان خیال کرد
و نیز گوید:

آنچنان از مرض عشق تو بگداخت تنم
که مرا هر که ببیند نشناسد که منم
و نیز از اوست:

زمانه دست مرا گر به دست یار دهد
خوش است گر همه عمرم به انتظار دهد
دیگر قاسمی گنابادی که در زمان شاه طهماسب صفوی می‌زیسته و شهنامه به اسم او و لیلی و مجنون و خسرو و شیرین سروده و از شعرای معروف زمان صفویه بوده است. دیگر حزنی جنابذی است که این دو بیت از اوست:

کسی که پیش تو اظهار آشنایی کرد
تو را به دشمنی خویش رهنمایی کرد
تمام عمر ستم کرد و من همان عاشق
به یک نگه که در آغاز دلربایی کرد
فضلائی دیگر نیز در گناباد بوده‌اند و با آنکه بزرگان و دانشمندان و محدثینی

هم در قرون اولیه اسلام از آنجا ظهور نموده‌اند که شرح آن را در تاریخ و جغرافیای گناباد نوشته‌ام و در اینجا محتاج به تکرار ندیدم؛ ولی مع‌ذک قبل از جناب حاج ملاسلطان محمد اشتهار زیادی نداشته و چندان نامی از آنها نبوده به طوری که مرحوم آقای حاج میرزا زین العابدین شروانی در سه کتاب خود *بستان السیاحه*، *ریاض السیاحه* و *حدائق السیاحه* از آنها نام نبرده‌اند.

یکی از طوایف مشهور گناباد طایفه بیچاره است که جناب **طایفه بیچاره** حاج ملاسلطان محمد از آن طایفه می‌باشد. وجه تسمیه بدین نام، آن است که این کلمه از زبان حضرت علی بن موسی الرضا (ع) نسبت به دو نفر از بزرگان این طایفه صادر شده و افتخاراً باقی مانده است.

جد امجد، مرحوم حاج ملاعلی نورعلیشاه، در کتاب رجوم که در حالات پدر خود جناب حاج ملاسلطان محمد نوشته این طور ذکر کرده‌اند که این طایفه به قبیله خزاعه می‌رسند و در زمان ولایت عهدی حضرت رضا (ع) سه نفر از این طایفه موسوم به امیر محمد و امیر احمد و پسر عموی خود امیر سلطانتلی که همه از اولاد امیر سلیمان خزاعی بودند دست توکل به دامان آن حضرت زده و آن حضرت امیر محمد و امیر احمد را خطاب به بیچاره و منسوب به سرکار خود فرموده‌اند و این اسم پس از آن حضرت نیز افتخاراً باقی ماند.

آقای محسن گنابادی که از دانشمندان و قضات دادگستری می‌باشند در این باب از یکی از معتمّین این طایفه این طور نقل می‌کردند که چون حضرت رضا (ع) به ولایت عهدی منصوب شدند، امیر احمد و امیر محمد که از شیعیان بودند حضور آن جناب از حاکم محل شکایت نموده و عریضه تظلم عرض کرده و تقاضا کرده بودند امر بفرمایند رعایت حال آن بیچارگان را بنمایند. آن حضرت نیز در حاشیه همان کاغذ به حکومت محل مرقوم داشته بودند که رعایت حال این بیچارگان را بنمایند.

به هر حال در اینکه این نام از طرف حضرت رضا (ع) به این طایفه داده شده

خلافی نیست، به همین جهت اکنون نیز نام فامیلی بسیاری از فرزندان حاج قاسمعلی در گناباد، بیچاره است و بدان افتخار دارند.

امیر سلیمان که در بالا نامبرده شده از طایفه خزاعه و پس از شهادت حضرت سیدالشهدا (ع) با طایفه بنی‌اسد برای دفن شهدا در کربلا حاضر شده و حضرت علی بن‌الحسین (ع) فرموده بود: روزگاری خواهد رسید که از مردم چوپان بگی و سایر عوارض مطالبه کنند لهذا اولاد امیر سلیمان و طایفه او را با طایفه بنی‌اسد از چوپان بگی و سایر عوارض معاف کردیم. در زمان حضرت رضا (ع) نیز که امیر سلطانتقلی و پسرعموهایش خدمت حضرتش رسیدند مورد لطف واقع شدند و پس از آن حضرت هم از عوارض معاف بودند.

در زمان صفویه طبق امر و فرمان حضرت سجاد و حضرت رضا (ع) فرمانی مبنی بر معاف بودن این طایفه از دادن مالیات و عوارض صادر شد و بعداً نیز از طرف شاه سلیمان ثانی که خواهرزاده شاه سلطان حسین بود و چند ماهی در مشهد سلطنت کرد فرمانی مجدد صادر شد و آن فرمان نزد یک نفر از این طایفه موسوم به آقا اسماعیل که در زبید گناباد مسکن داشته است، بود و اخیراً نگارنده آن را از ورثه آن مرحوم گرفته و اکنون در دست است.*

به مضمون همان فرمان، در زمان قاجاریه از مالیات سرشماری معاف بوده‌اند و هر ساله از خراسان کسی برای رسیدگی به این امر درباره بیچارگان آن سامان مأمور می‌شده و تا سال وبای معروف آن حدود که سال ۱۲۸۶ قمری بوده این ترتیب معمول و از آن پس بر اثر گرفتاری‌ها و پریشانی‌ها این موضوع از بین رفته و فرمانی از ناصرالدین شاه گرفته نشده و بعضی که اقداماتی کرده بودند مؤثر نشده بود. مرحوم حاج ملا سلطان محمد هم اصلاً در این مرحله وارد نشده و اقدامی نکرده بودند و آقای ملا محمد صدرالعلما، جدّ امّی نگارنده، از جناب حاج

* راجع به تاریخ سلطنت شاه سلیمان ثانی در کتاب تاریخ و جغرافیای گناباد مختصری نوشته‌ام.

سید الساجدین حضرت امام زین العابدین علی
السلطان ابوالحسن علی ابن موسی الرضا علیه السلام
شاه عباس جنت مکان انارالله ملکه

محل مهر
بنده شاه ولایت
سلیمان ۱۱۶۳

حکم جهان مطاع شد. آنکه چون در این وقت، عالی‌جاه مقرب الخاقان امیر محراب خان ناظر بیوتات سرکار خاصه شریفه درخصوص معافی چوپان بیگی طایفه امیرسلیمان و بنی اسد به خدمت اقدس عرض و از قرار رقم نواب مرحمت و غفران مآب که در دست داشت و به نظر رسانید معلوم گردید که عالی‌جاه مزبور از اولاد ملکان ولدان امیرسلیمان بوده‌اند که با طایفه بنی اسد در کربلای معلّی در خدمت حضرت رابع ائمه هدی و نتیجه خامس آل عبا حاضر و آن حضرت فرموده بودند که ایامی خواهد شد که از مردم چوپان بیگی و سایر عوارضات مطالبه نمایند، لهذا اولاد امیرسلیمان و طایفه او را با طایفه بنی اسد از چوپان بیگی و سایر عوارضات معاف نمودیم و در هنگام توجه امام علی بن موسی الرضا ثامن الائمه المعصومین و ضامن الغرباء و المساکین به خراسان امیرسلطانقلی از میان طایفه چگنی و زنگنه و سپاه منصور و اکراد که اعتقاد به او داشته‌اند مفارقت اختیار و به اتفاق امیراحمد و امیرمحمد بنی اعمام دست توکل به دامن آن حضرت استوار و وارد این دیار و آن حضرت امیرمحمد و امیراحمد را خطاب به بیچاره و منسوب به سرکار خود فرموده‌اند و عالی‌جاه مشارالیه که خانه‌زاد قدیم آستان ایشان است استدعا نمود که رقم مزبور به امضای همایون مزین گردد؛ لهذا به موجب عرض و استدعای او مقرر فرمودیم که بیگلر بیگیان عظام و حکام کرام و ضابطان و داروغگان و عمّال و کدخدایان و مباشرین مالیات دیوانی کل ولایات خراسان در هر جا و هر محل که اولاد امیر سلیمان و طایفه مزبوره و بنی اسد سکنی داشته باشند از قرار تصدیق عالی‌جاه مشارالیه، ایشان را از چوپان بیگی و عوارضات دیوانی معاف دانسته و.... و مطالبه به اسم ایشان نداشته و به این مضمون رقم مزبور را درباره ایشان ممضی و معتبر دانند و در عهده شناسند... خدام دیوان اعلی صورت رقم اقدس را در دفاتر خلود ثبت و از شوائب تغییر و تبدیل مصون و محروس دانند.

صفر المظفر سنه ۱۱۶۳

ملا سلطان محمد نقل کنند که علت از بین رفتن ترتیب سابق و معاف بودن از مالیات، آن بوده که ملا سلطان محمد پدر ملاحیدر محمد خواب دیده بود بار سنگینی را به دوش گرفته و کسی در خواب گفته بود که بار مردم است که به دوش شماست از خواب که بیدار شده تعبیر کرده بود به اینکه شاید مالیاتی که از آنها باید گرفته شود چون از دادن آن معافند بر مالیات دیگران اضافه می‌کنند و چون از حاکم پرسیده بود معلوم شده همان طور است از این رو خواهش کرده بود که مالیات آنها را از خودشان بگیرند و بر دیگران تحمیل نکنند.

در رجوم است که شنیده شد طایفه بیچاره قاین در آن زمان که سال ۱۳۱۵ قمری بوده معاف بوده‌اند و بیچاره بغدادک هم فرمان معافیت از ناصرالدین شاه گرفته بودند.

طایفه بیچاره در بسیاری از ولایات ایران و عربستان هستند ولی قسمت عمده در خراسان می‌باشد.*

یکی از بزرگان طایفه بیچاره حاج قاسمعلی بوده و او در زمان خود به زهد و تقوا شهرت تامی داشته و پدرش از علمای شیراز بوده و او از آنجا بیرون آمده و چون میل به گوشه‌نشینی و گمنامی داشت جای بی‌نام و نشانی را می‌خواست و گناباد را برگزید و در قریه شوراب که از دهات پسکلوت گناباد است سکونت اختیار کرد؛ ولی نیاکان او در شیراز مقیم بوده‌اند.

حاج قاسمعلی فرزند ذکوری داشت به نام حاج محمد و حاج محمد دو فرزند ذکور داشت: یکی نورمحمد و دیگری علیمحمد. و به این سبب اولاد او دو رشته شدند.

نورمحمد، جد حاج ملا سلطان محمد و سلسله نسب او به این طریق است: حاج

* قسمت عمده طایفه بیچاره در نیشابور و قاین و بیرجند و گناباد می‌باشند.

ملاسلطان محمد فرزند ملاحیدر محمد فرزند ملاسلطان محمد فرزند ملا دوست محمد فرزند ملا نورمحمد فرزند حاج محمد بن حاج قاسمعلی.

علیمحمد نیز فرزندی داشته به نام سلطان محمد و سلطان محمد فرزندی داشت به نام ملا محمد صالح و فرزند او آخوند ملا محمد و فرزند او مرحوم حاج ملا علی بیدختی^۱ بوده که جناب حاج ملاسلطان محمد را به دامادی خود برگزیده است. فرزند او مرحوم حاج ملا صالح صبیئه خود را به عقد همسری مرحوم حاج ملاعلی نورعلیشاه درآورده و فرزند حاج ملا صالح، ملا محمد صدرالعلما است که جد مادری نگارنده می باشد.* این دو رشته تا کنون همیشه محترم بوده و گاهی هر دو و گاه هم یکی از این دو متصدی امور شرعی و بر مسند شریعت تکیه داشته و در هفتاد سال اخیر در این سلسله بین شریعت و طریقت جمع شده است. این دو سلسله همیشه با هم یگانه و متفق بوده و پیوند زناشویی نیز بین افراد آن بوده و مرحوم جد امجد در کتاب رجوم وصیت فرموده اند که این دو رشته هیچگاه قطع وصلت و مصاهرت ننموده و همیشه کوچکان از بزرگان احترام نمایند.

ملاحیدر محمد در بیدخت سکونت داشته ولی پدرزن او مرحوم حاج محمد اهل نوده بوده است. در سال ۱۲۴۰ قمری در جمعه دوم ربیع الاول اسیر ترکمان یموت که از طرف مرو می آمدند شده و مدت ها نزد آنان به اسارت بوده و بالاخره به اقوام خود پیغام داد که مبلغی برای فدیة ایشان بفرستند و پس از رسیدن فدیة آزاد شده بود.

علت اسارت این بوده که طایفه ترکمان علاوه بر غارتگری که در نهادشان بوده در مذهب تسنن نیز تعصب داشته و شیعه را کافر می دانستند و هر که را می دیدند اسیر کرده و به رویه غلام و کنیز با آنها رفتار می کردند. به همین نظر

۱. قابل توجه است که دو نفر از منسوبین آقای سلطانعلیشاه، به نام حاج ملاعلی بوده اند که یکی از آنها فرزند و جانشین ایشان به نام حاج ملاعلی نورعلیشاه ثانی و دیگری حاج ملاعلی بیدختی، پدر همسر اول آن جناب بوده است.

* در ۲۰ شعبان ۱۳۷۶، مطابق دوم فروردین ۱۳۳۶ در بیدخت بدرود زندگانی نمود.

به گناباد هم تاخت و تاز کرده و از جمله به نوده برای غارت آمده، اتفاقاً در آن موقع حاج ملا علی و ملاحیدر محمد چون حمام بیدخت خرابی پیدا کرده و محتاج به تعمیر بود برای استحمام به نوده آمده بودند؛ در آن موقع جمعی از طایفه هزاره در حدود هزار نفر به سرکردگی وفادارخان نامی بر مزرعه نوده تاخته بیشتر اهالی آنجا را اسیر و اموال و مواشی^۱ آنان را غارت نمودند و از جمله حاج ملا علی و ملاحیدر محمد را با ملا محمد، امام جماعت نوده، و ملا محمد رضا با جمع دیگر اسیر نموده با خود برده و بسیاری از آنها را فروخته بودند و در آن موقع زمستان بوده و برف زیادی هم روی زمین نشسته بود.

حاج ملا علی نیز مدت‌ها در اندخوی ترکستان* نزد ترکمان‌ها بوده و به‌خارکنی و جمع‌آوری هیزم اشتغال داشت روزی اتفاقاً از جلو مکتبی گذشته و کاغذ فرزند یکی از بزرگان را گرفته سطری نوشت و چون خیلی خوش خط، ویژه در خط نسخ استاد بود پدر کودک از دیدن آن خط خیلی خوشش آمده و قضیه را به دیگران اظهار کرد و در میان طایفه شهرت یافت و آقای ایشان چون می‌شنود، ایشان را مکاتب** قرار داده و مقرر می‌کند که یک قرآن بنویسند و آزاد شوند و ایشان پس از نوشتن آزاد می‌شوند.^۲ حاج محمد که برای خریدن زن و فرزند خود رفته بود به جناب حاج ملا علی اظهار کرده بود که برای ایشان نیز فدیة بدهد تا آزاد شوند ولی ایشان قبول نکرده و گفته بود خودم اگر بتوانم خود را خواهم خرید. ملاحیدر محمد پس از خلاصی از چنگ آنان به گناباد برگشته و چندی در مزرعه نوده که در نیم فرسخی بیدخت طرف غربی آن واقع و موطن حاج محمد بوده سکونت نموده منزوی شد و به عبادت و ذکر و فکر مشغول گردید.

۱. ستور، چهارپایان.

* این شرح را مرحوم حاج ملا علی نورعلیشاه در کتاب سلطنة الحسين، جلد اول، حکایت ششم، از قصه اولی در ذکر حکایت کربلایی... دلوییگی از خود مرحوم حاج ملا علی با تغییر در عبارت نقل کرده‌اند.

** مکاتب، بنده‌ای را گویند که آقای او قرار گذاشته باشد اگر فلان کار را انجام داد آزاد باشد.

۲. بعدها جستجوی بسیار شد که این نسخه قرآن، پیدا شده و به موزه مزار سلطانی هدیه شود ولی متأسفانه تا کنون پیدا نشده است.

در آن مدّت غالباً با آخوند ملا محمد پیشنماز بیدخت پدر مرحوم حاج ملاعلی که پسرعمو بودند و در خدمت نورعلیشاه اول اصفهانی در فقر و تصوّف وارد شده بودند معاشرت داشته و با مرحوم حاج میرزا علینقی ریابی جدّ سادات محترم معروف گناباد و حاج محمد حسن بیدختی که در بزرگواری و کشف و کرامت مشهور بوده* و حاج محمد افضل و میرزا عبدالمجید قوژدی و آقا میرزا محمدعلی شهری که از طرف نورعلیشاه اول اجازه روشن کردن چراغ شب جمعه و دوشنبه و به پاداشتن مجلس داشته و آقا سیّد ابراهیم جویمندی پدر مرحوم حاج آقا سیّدحسن نیز که از گرویدگان خدمت نورعلیشاه بود انس زیادی داشته و با یکدیگر به ذکر و فکر و انسلاخ از دنیا می‌گذرانند و مصداق شعر باباطاهر: «بیا سوته دلان گرد هم آییم» واقع شده بودند و پس از چند سال مجدّد به موطن اصلی خود بیدخت رفت.

ملاحیدر محمد در هفتاد سالگی، سنه ۱۲۵۴ قمری، به عزم سفر کربلا از گناباد بیرون آمده و از راه هندوستان عازم گردید ولی از آن سفر مراجعت نکرد و از ایشان خبری نرسید مفقودالامر شده بود و چون جناب حاج میرزا زین العابدین شیروانی مستعلیشاه که از جانشینان نورعلیشاه اول بوده در سال ۱۲۵۳ هجری وفات یافت و حاج میرزا زین العابدین رحمتعلیشاه شیرازی جانشین ایشان شد می‌توان حدس زد که ملاحیدر محمد به قصد تجدید عهد و زیارت ایشان حرکت

* سالار عبدالله امانیان از مرحوم کربلایی محمد شفیع و او از مرحوم علی اصغر، جدّ امّی سالار عبدالله، نقل کرد که علی اصغر گفته بود حاج محمد حسن نامی از بیدخت بوده که می‌گفتند نورعلیشاهی است ولی خیلی خوب شخصی بوده، موقعی که عیالش مرحومه شده بود دامادش از کاخک برای مطالبه ارث عیالش (دختر حاج محمد حسن) به بیدخت و در کوچه باغ موقعی که حاج محمد حسن آبیاری می‌کرده رسیده و پس از احوال‌پرسی و تعارفات معموله مطالبه ارث نموده حاجی اظهار کرده که نزد من از ارث چیزی نیست (یعنی دارایی نداشته). او اصرار در مطالبه کرده و بالاخره حاجی محمدحسن گفته بود من خلاف نمی‌گویم و اهمّیتی هم به دنیا و دارایی آن نمی‌دهم که برای خاطر دنیا خلاف بگویم و الآن اگر به این آب امر کنم که از جریان بایستد اطاعت می‌کند. ناگاه دامادش دیده بود که آب روی هم بالا آمده و از جریان به طرف پایین ایستاده. حاجی خطاب به آب کرده گفته: من به عنوان مثال گفتم، راه خود را پیش گیر. مجدداً آب به جریان افتاده بود.

کرده و به واسطه تقیه، از ذکر مقصد خودداری نموده است. همسر ملاحیدر محمد نیز که مادر جناب حاج ملا سلطان محمد بوده در زهد و عبادت معروف و غالب اوقات خود را به بندگی و اعراض از دنیا می‌گذرانده و به طوری که از خود جناب حاج ملا سلطان محمد منقول است روزهای جمعه مادر ایشان برای زنها کتاب حلیة المتقین می‌خوانده و وعظ می‌نموده و در سال ۱۲۷۵ هجری بدرود زندگانی گفت.*

در همان اوقات که محبت فقری میان ملا حیدر محمد و تولد جناب حاج ملا سلطان محمد آخوند ملا محمد و چند نفر نامبرده در جوش و خروش بود طینت جناب حاج ملا سلطان محمد به وجود آمده و از صلب پدر در رحم مادر قرار گرفت. البته حالات پدر و مادر و روحیه آنان به حکم قانون توارث در فرزند مؤثر است، از این جهت در اخبار ائمه اطهار رسیده است که هنگام نزدیکی با زنان باید بیشتر از سایر اوقات به یاد خدا بود که اگر فرزندی به هم رسد نیکوکار و صالح باشد.

بنابراین، حالات این پدر و مادر در روایات آن فرزند نیز مؤثر واقع شد و مؤمنین باهوش و فراست که به نور خدا نظر داشتند به ظهور فرزند بزرگواری خبر دادند. بلکه به طوری که می‌گویند: نورعلیشاه اول موقعی که به هندوستان برای زیارت حضرت شاه علیرضا دکنی سفر نمود، چون به بیدخت رسید، فرمود: در اینجا نور خدا را می‌بینم. چنانکه بایزید بسطامی نیز به ظهور شیخ ابوالحسن خرقانی خبر داد. البته اولیای خدا و نزدیکان آن درگاه، حقایق امور را مشاهده

* این تاریخ در کتاب رجوم ذکر شده و ظاهراً با آنچه بعداً ذکر شده که مادرشان در زمان اظهار طلب ایشان هنگام مسافرت آقای سعادت‌علیشاه به مشهد مقدس اصرار به ازدواج ایشان داشته مخالف به نظر می‌رسد زیرا رحلت آقای رحمت‌علیشاه و جانشینی آقای سعادت‌علیشاه در سال ۱۲۷۸ بوده و سفر مشهد پس از آن واقع شده که معلوم می‌شود، مادر جناب حاج ملا سلطان محمد در آن سال حیات داشته ولی عین تاریخی را که در رجوم ذکر شده در اینجا نقل کردیم و محتمل است وفات در سال ۱۲۸۵ واقع شده باشد و بنابراین نظریه، مادرشان ۳۱ سال پس از فقدان پدرشان از دنیا رفته است، نه ۲۱ سال که در رجوم ذکر شده است.

می‌کنند و از چیزهای پنهان آگاهند. مولوی فرماید:

کاملان از دور نامت بشنوند تا به قعر تار و پودت در روند
 بلکه پیش از زادن تو سال‌ها دیده باشندت به چندین حال‌ها
 حال تو دانند یک یک مو به مو زانکه پر هستند از اسرار هو^۱

مادر آن جناب که در خداپرستی و پرهیزکاری معروف زمان خود بود در زمان حمل خود بیشتر از سایر اوقات در طهارت و تقوا و صلاح مراقب بوده و از خوراکی که گمان شبهه داشته دوری می‌نموده و به نماز شب و توسل به قرآن و روزه استجابی جدّیت زیادی داشته و در بیدخت در منزلی که اکنون نیز باقی است وضع حمل نموده است.

مرحوم ملاحیدر محمد تاریخ تولّد فرزند خود را در پشت قرآن خطّی که فعلاً نیز موجود است به این طریق نوشته: «تولّد فرزند ارحمند سعادت‌مند درّ صدف مادری سلطان محمد ابن حیدر محمد ابن سلطان محمد ابن دوست محمد ابن نورمحمد بن حاجی محمد ابن حاجی قاسمعلی شورابی الجنابذی طول الله عمره، یک ساعت از قبل از اذان شب سه‌شنبه ۲۸ شهر جمادی‌الاولی، سنه ۱۲۵۱».

پدر و مادر نسبت به نوزاد خود نهایت محبت و دوستی را داشته و به وجود او خوشدل بودند و در تربیت او می‌کوشیدند.

ولی متأسفانه در سه سالگی به فراق پدر مبتلا شد و از آن
ایام کودکی
 به بعد تحت تربیت مادر و تکفل برادر بزرگتر خود آخوند
 ملا محمدعلی که مرد نیکی بود قرار گرفت.

در هنگام کودکی با کودکان و همسالان خود معاشرت و انس زیادی نداشته و در همان اوقات هم دارای وقار و متانتی بیشتر از حدود کودکی بوده، هوش و ذکاوت او نیز به حدّی زیاد بود که پدر و مادر و دیگر مردم از آن در شگفت بوده و

۱. مثنوی معنوی، کلاله خاور، ص ۲۴۴، س ۸-۲۷.

تولد فرزند ارجمند سعادت مند در
صوفیاد در سلطنت محمد ابن حیدر شاه سلطان علی شاه
این دوست محمد ابن نور محمد بن حاج محمد ابن حاج علی
شهره ای الجنازه طول المدینه یک شب قبل از
اذان شب شنبه ۲۸ جمادی الاخره
۱۲۵۱ هـ

تاریخ تولد جناب حاج ملا سلطان محمد سلطان علی شاه

که مرحوم ملا حیدر محمد، پدر آن جناب، در پشت قرآن مجید به خط خود نوشته است.

در میان اقوام و مردم ده به فطانت و زیرکی شهرت داشت. پس از داخل شدن در سنّ شش سالگی مادرش او را به مکتب سپرده و به واسطه هوش سرشار خود به سرعت زیادی پیشرفت نمود و آنچه در مکتب تعلیم می دادند به زودی و بدون مذاکره زیاد حفظ و به خاطر می سپرد. در زمان های پیش در مکتب ها معمول بود که کودکان پس از خواندن الفبا برای تیمّن و تبرک و نظر به وظیفه اسلامیّت به خواندن قرآن مشغول می شدند و پس از تمام کردن قرآن، صد کلمه قصار حضرت امیر (ع) و ترجمه آن را که دستورات اخلاقی مهمّی است به کودکان می آموختند تا مطالب آن نیز مرکوز^۱ ذهن آنان گردد؛ زیرا آنچه در کودکی فراگرفته می شود بهتر در ذهن متمرکز می گردد. آن جناب هم مطابق معمول به خواندن قرآن مشغول شده و در ظرف پنج ماه خط خوان و قرآن خوان شده و سپس قدری فارسی خوانده و به واسطه بی بضاعتی مجبور به ترک تحصیل شد.

مردم سابق، نظر به علاقه زیادی که به اسلام و دیانت داشتند در تربیت دینی کودکان خود غالباً کوشش زیادی داشته و پیش از رسیدن به سنّ تکلیف، آنها را به خواندن نماز و گرفتن روزه و دیگر اعمال دینی برای تمرین که استجاب آن نیز در اخبار رسیده و ادار می کردند که هنگام بلوغ بر اثر عادت مواظبت نموده و ترک نکنند و حتی بعض اطفال به واسطه رغبت خودشان به زودی آنها را فراگرفته و در عمل بدانها شوق زیادی داشتند و بلکه بعض مستحبات را نیز رعایت می نمودند. او نیز بر اثر تربیت و به واسطه میل فطری، در کوچکی مواظبت تامّ بر طاعات و عبادات داشت و حتی از خود آن جناب نقل کنند که از هفت سالگی مرتّب روزه می گرفت و در چله تابستان نیز با آنکه اقوام اصرار زیادی در افطار و ترک روزه کرده بودند قبول ننموده و روزه را به پایان می رسانید.

۱. جای گرفته

در آن اوقات به واسطه حوادث روزگار و انقلابات زمانه تغییری در وضع زندگانی آن خانواده پیدا شده و ملا محمدعلی برادر بزرگ که عهده دار مخارج مادر و برادر نیز بود گرفتار پریشانی و عیالمندی شد، از این رو آن جناب نتوانست در پی تحصیل کمالات و علوم برود و به امر برادر بزرگتر در پی کار و بار خود بوده و مدّت ها به گوسفندچرانی اشتغال داشت و نتوانست به تحصیلات خود ادامه دهد. آقای حاج ملا عبدالله صدرالاشراف از آن جناب نقل کرد که فرمود: «موقعی که به گوسفندچرانی اشتغال داشتم با خود می گفتم: چه عیب دارد که ضمناً بوته هم بکنم و در هر بوته یک صلوات بفرستم.» و در یک وقت به سه کار (گوسفندچرانی و بوته کنی و صلوات) مشغول بود. به علاوه مطابق شعر معروف: شبان وادی ایمن گهی رسد به مراد که چند سال به جان خدمت شعیب کند بسیاری از پیمبران و بزرگان نیز در اوایل به این شغل اشتغال داشتند و خواست خداوند در این بوده که آن جناب نیز بالطبع به بزرگان خود اقتدا نماید.

آن جناب در اوایل بلوغ مشغول شبانی بوده و برادر
ایام تحصیل بزرگتر متکفل مخارج بود. یکی از روزها موقعی که سنش به هفده رسیده بود به قصد دیدن خواهر خود که عیال آخوند ملا عبدالرزاق، امام جماعت بیلند، بوده به آن قریه رفته و اتفاقاً عبورش به مدرسه افتاده و از روزگار گذشته یاد نمود و به امید رسیدن به حقایق دینی و وصول به مقصد واقعی، علاقه به رفتن مدرسه و تحصیل پیدا کرد؛ سپس به طوری که آقای شیخ محمد امام جمعه اصطهباناتی از مشایخ این سلسله از خود معظم له نقل فرمود، به مادر اظهار کرد که رفقای من همه به مکتب می روند و درس می خوانند من هم میل دارم درس بخوانم. مادر جواب داد که بسته به رضایت برادرت می باشد. شب که برادر از کارهای کشاورزی فراغت یافته به منزل برمی گردد، مادر قضیه را اظهار نموده و او گفته بود: مادر جان تو که می دانی ما وسعتی نداریم که بتوانیم کسی را برای گوسفندان خود بگیریم و مجبوریم کارها را خود انجام دهیم. چند روز که گذشت مجدداً به

مادر اصرار و بالاخره برادر راضی شده و ایشان مشغول تحصیل گردید و مقدمات عربیت را خواند و کتب ادبی عربی را خوانده و در اندک مدتی علوم عربی را کامل نمود و رساله فارسی مسائل دینی را حفظ کرد و در مدت دو سال فقط برای کارهای ضروری و لازم از اتاق بیرون می آمد و برای غیر آن بیرون نیامد و در این مدت بر تمام اساتید خود تفوق حاصل نمود به طوری که در تمام گناباد کسی را یارای مباحثه با او در علوم عربیت نبود و نام فضلش در همه گناباد پیچید.

سپس به علم منطق و کلام شروع و شرح باب حادی عشر را نزد حاجی ملا علی اکبر بیلندی که از علما بود خواند و در رجوع از خود آن جناب منقول است که فرمود: پس از مواظبت بر اعمال فرعیه در پی آن برآمدم که عقاید خود را مضبوط نمایم و در تقلید صرف نمانم. در خدمت یکی از اساتید شروع به خواندن شرح باب حادی عشر نمودم، استاد در مقام اثبات وحدت واجب الوجود استدلال به آیه *لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا* کرد.* اگرچه از اصطلاح دور و تسلسل و از قواعد حکمت دور بودم ولی با خود گفتم و بر زبان راندم که هنوز ما در مقام اثبات توحیدیم و پس از آن باید عدلی درست نماییم و اثبات نبوت عامه و خاصه کنیم و حقیقت و صدق همین قرآن را بدانیم آنگاه استدلال به آیه قرآن نمایم. استاد در مقام جواب عاجز ماند. مرا حیرتی دست داد که اینها ارکان دین و علمای آیین مایند و مثل من حیرانند. کم کم این حیرانی و وحشت در سرم اشتداد نمود و به هر علمی سری می زدم و اگر چیزی می یافتم در آن غوری می کردم تا مقصود را بیابم ولی چهره مقصود را از هیچ دری طالع ندیدم تا آنکه به دستیاری بازوی اولیای حق، در دل را کوبیدم و بر در خانه اهل البیت به جد در کوبیدم، چشمه معارف

۱. سوره انبیا، آیه ۲۲: اگر در زمین و آسمان خدایانی جز الله می بود، هر دو تباہ می شدند.

* این آیه به برهان متینی در یگانگی خدا که در حکمت، آن را برهان صدیقی می نامند اشاره دارد و استدلال به آن برهان که این آیه متضمن آن است مستلزم این اشکال نیست، ولی استدلال به خود آیه از جهت اینکه قرآن است اشکال نامبرده را ایجاد می کند.

جوشیدن گرفت و کُلِّ مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً ظَهَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ^۱ در غنچه دلم شکفت.

در علوم ادبی و منطق نیز به طوری کامل شد که برای تهذیب المنطق مآسعد تفتازانی حواشی علمی مهمی نوشت و آن را تذهیب التّهذیب نام گزارد که فضلا و دانشمندان با زحمت به درک مطالب آن نائل می شوند.

در ادبیات نیز به طوری بود که در تمام شهرهایی هم که بعداً برای تحصیل رفت در تدریس کتاب مطوّل مشهور و محلّ حیرت و انگشت‌نمای تمام فضلا بود و به طوری که آقای حاج شیخ عمادالدین از مشایخ این سلسله و نواده مرحوم حاج مآهادی سبزواری بودند نقل نمود پدرشان آقامحمد اسماعیل فرزند حاجی به واسطه شهرتی که جنابش در تدریس مطوّل داشت نزد او مطوّل می خوانده و مرحوم حاجی گاهی از جلوی حجره ایشان گذشته و دستور می داده که خوب مراقبت کنند. در مشهد نیز عده زیادی نزد او مطوّل می خواندند.

و در تمام این مدت از وظایف دینی حتی تهجد و ادای نوافل غفلت نداشت و از این رو بیگانگان نیز از او مشاهداتی نموده بودند چنانکه پدر بزرگوارم جناب آقای صالح علیشاه از شیخ ضیاءالدین بیلندی که از علمای صاحب نفوذ گناباد بود و حتی گاهی اظهار مخالفت هم می نمود، نقل فرمود که او از خادم مدرسه بیلند نقل کرد که شبی از اتاق خود بیرون آمده و دیدم در اتاق مآ سلطان محمد چراغ روشن است تعجب نمودم! نزدیک رفتم چراغی ندیدم و تعجب کردم! همین طور چند مرتبه این حالت را دیدم که دلالت بر صفای باطن او می کند.

آقای امام اصطهباناتی از خود آن جناب نقل کردند که فرموده بود: «تحصیلات خود را در گناباد ادامه دادم تا موقعی که دیدم برای ادامه تحصیل لازم است به خارج سفر کنم زیرا از مدرّسین گناباد در آن هنگام استفاده نمی کردم، لذا

۱. هرکس که چهل روز خود را برای خدا خالص گرداند چشمه‌های حکمت از دلش بر زبانش جاری گردد.

نزد مادر رفته و اجازه خواستم که برای تحصیل به مشهد بروم. مادر جواب داد: فرزند، تحصیل مخارجی دارد و من نمی‌توانم از عهده آن برآیم و تو چطور می‌توانی در مشهد تحصیل کنی؟ من نظر به علاقه مفروطی که در این باب داشتم با حال توکل اصرار کرده و بالاخره مادر راضی شد و گفت: اکنون که میل رفتن داری من هفت قران پس انداز کرده‌ام همان را با یک دیگ کوچک برای طبخ به تو می‌دهم و تو را به خدا می‌سپارم».

آنگاه به طوری که فرموده بود پیاده عازم مشهد شده و در مشهد در مدرسه میرزا جعفر حجره گرفته مشغول تحصیل شد و کتاب مغنی‌اللیب را بدون استاد با مطالعه فراگرفت و در ظرف چهل روز تا آخر خوانده و مطالب آن را به خاطر سپرد و فقط بعضی شواهد و اشعار را از استاد سؤال می‌نمود. بعداً در فقه و اصول جدیت کامل کرد و پس از تکمیل فقه و اصول به درس خارج رفته و دقایق این دو علم را به طور کمال آگاه گردید و علم تفسیر و اخبار و رجال را نیز تکمیل نمود. هنگام تحصیل، آن هفت قران را به جندک که هر هشتادتای آن یک قران بوده تبدیل نمود و غالباً روزی با یک جندک می‌گذرانید و حاج ملاً عبدالله صدرالاشراف از آن جناب نقل کرد که فرمود: در اوّل هر ماه یک قران می‌دادم و هشتاد جندک می‌گرفتم و زیر توشک می‌گذاشتم و هر روز قدری برداشته خرج می‌کردم و در آخر ماه مقداری باقی مانده بود.

چون آن مبلغ تمام شد دیگ را فروخته و وجه آن را صرف زندگانی کرد چون خود دیگ مورد احتیاج نبوده و هیچ وقت طبخی نداشت و غالباً عدس پخته می‌خرید و به جای نان و خورش می‌خورد. پس از تمام شدن وجه دیگ مدّتی با خوردن تخم هندوانه و مانند آنها گذرانده و حاج میرزا آقا با باره‌نی گنابادی هنگام مراجعت از عتبات در مشهد به ایشان اظهار کرده بود که اگر پولی برای مخارج لازم دارید من می‌دهم و با برادرتان حساب می‌کنم ولی قبول ننموده و خلاف مناعت دانسته بود لیکن گاه هم از طرف برادر کمک مختصری که از اجاره ملک

خود ایشان بوده، می‌شده ولی گاهی هم تأخیر واقع می‌شده است. موقع خرمن هم پس از درو و خوشه‌چینی دیگران از دنبال همه به خوشه‌چینی می‌پرداخت و بدین وسیله‌ها امرار معاش می‌نمود، چنانکه از خود ایشان نقل شده که می‌فرمود: یک موقع کمک از برادرم نرسید و هنگام درو و خرمن بود به خوشه‌چینی رفتم و در ایام تعطیل نصف روز را به خوشه‌چینی می‌رفتم و چهل من جمع‌آوری کرده در گوشه اتاق گذاشتم و تا مدتی راحت بودم و هیچ‌وقت راضی به حقوق مدرسه یا حق‌القرائه یا دعوت نشدم.

و نیز حاج ملاعبدالله از جنابش نقل کند که در ماه مبارکی در تابستان که طلاب هر کدام به یکی از دهات یا شهرهای اطراف می‌رفتند من هم جایی را در نظر گرفتم که بدانجا روم و چون در قصر و اتمام نماز و مسافت آن شک داشتم نزد حاج ملانجف که از علما و مدرّسین بود، رفته استفتا نموده او در جواب گفت: رأی من در این باب این است. من با آنکه خودم فقه و اصول را تکمیل نموده و از دقایق آن و مسأله اجتهاد و تقلید آگاه بودم در آن موقع ناگاه تکانی خورده با خود گفتم: من حکم خدا را می‌پرسم و او رأی خود را می‌گوید و من آمده‌ام راه حق را بفهمم نه آنکه به عقیده و رأی دیگران پی ببرم؛ لذا از آن دروس دلسرد شدم و چون در همان اوقات شنیده بودم که در سبزوار دانشمند و حکیمی است که علوم دیگری غیر از فقه و اصول تدریس می‌کند و نام او حاج ملاهادی و شخص خداپرست و پرهیزگاری است شوق پیدا کرده که به سبزوار بروم.

پس خدمت حاج ملاهادی رفته و چند روزی که در درس ایشان حضور یافت چون تمام مطالب درس، حقایق دینی و امور ماوراءالطبیعه بود تصمیم به ماندن گرفته و یقین پیدا کرده بود که راه خدا همین و آنچه انسان را به سوی خدا می‌برد دانستن علم حکمت، و راهنما هم حاج ملاهادی است و روز به روز بر ارادت او نسبت به حاجی افزوده شده و هیچ روز درس را ترک نمی‌کرد و به‌طوری مراقبت و دقت داشت که به‌زودی از همه شاگردان جلو افتاده و مورد توجه استاد واقع

گردید.

مراجعت از
عتبات

در رجوم است که چون به اصول و فقه رفته بودند در پی تکمیل سطح و خارج برآمده به عتبات و غیر آن رفته در اندک زمانی بر همگنان تفوق جسته و در فقه و اصول و روایت و درایت و معرفت رجال و علم تفسیر، احدی را بالادست خود نیافته مراجعت به تهران نموده بودند و طلاب، اساتید و مدرّسین خود را وا گذاشته پرگاروار به دور آن زبدهٔ اخیار مجتمع شده بودند، لهذا اسباب حسد حاسدین شده نزد محمودخان کلاتر برای تلامذه آن جناب سعایت کرده بودند به تبوّب یعنی به بابی بودن،* و آن زمان هر که را متّهم می نمودند، می کشتند. محمودخان از آن جناب حال تلامذه را پرسید؟ فرموده بود: این امر به کلی دروغ است. پس آنها را از این اتّهام اطلاع داده و آنها نیز فرار کردند، لهذا برای خود آن جناب سعایت کرده و جمعی با هیاهو به قصد کشتن ایشان رو به مدرسه نموده و ایشان نیز چون موضوع را شنیده فرصت جمع آوری اثاثیه ننموده همان موقع بدون تهیّه اسباب سفر درب اتاق را باز گذاشته به سبزوار پیاده حرکت کرده به حدّی که در راهها با زحمت و مشقّت خود را به منزل رسانیده و چند شبانه روز در سبزوار بدون قوت به سر برده بودند، در راه خبر رسیده بود که محمودخان را به دار آویختند.

در سبزوار چندی به تحصیل حکمت مشغول شده ولی کلام را قبل از آمدن به سبزوار تکمیل کرده بود. در حکمت نیز گوی سبقت را از اقران و سایر شاگردان حاجی ربوده و در حکمت مشاء و اشراق یدی طولی به هم رسانیده و حواشی بر اسفار نوشته و گوی تدریس و تدرّس آن را از دیگران ربوده و به جولان دادن

* علمای مغرض و طلاب از شرع بی خیر در آن زمان با هر که دشمنی پیدا می کردند او را به لامذهبی و بابی گری متّهم نموده و هر که بدان متّهم می شد او را می کشتند و همین موضوع در بیشتر جاها سبب شد که بهاییت و بابیت را ترقّی و شهرت داد و اشخاص مهمّی را که از نام آن عار داشتند بدانها منسوب ساخت و آنها نیز از این اتّهامات به نفع خود استفاده نمودند و شهرت دادند.

مرکب ذهن وقاد، قَصَب السَّبَق^۱ کمالات از یگانه تازان حکمت و دانش ربوده هندسه و هیئت و نجوم و حکمت الهی و طبیعی و علم اخلاق و علم قیاس و علم طب و اسطرلاب و عروض و لغز و ضبط اشعار عربی و فارسی و علم تواریخ و علوم غریبه را در بین زمان‌های سفر به تدریج به طور تفتن به کمال رسانیده به نوعی که در هیچ فنی برای خود زبردستی نمی‌دید.*

از عبارت رجوم این طور فهمیده می‌شود که آن جناب فقط پس از مراجعت از تهران در سبزواری برای تحصیل توقّف کرده بود ولی بعضی کسانی که درک خدمتش کرده‌اند نقل می‌کردند که پیش از رفتن به عتبات چندی در سبزواری به تحصیل حکمت اشتغال داشته و توقّفی که پس از مراجعت از تهران نموده دفعه دوم بوده است.

آقای حاج شیخ عمادالدین نقل نمودند که آن جناب می‌فرمود: من هنگام بازگشت از تهران از ترس آنکه مبادا حسدورزان به من دست یافته و به تهمت بایی بودن مرا بکشند در رفتن از تهران تعجیل کردم به طوری که درب حجره مدرسه را باز گذاشته و نه پول و نه کتاب و نه چیز دیگر با خود برداشته و تنها بیرون آمدم و چون به سبزواری رسیدم هیچ چیز نداشتم و نان که می‌خریدم به نسیه بود و می‌گفتم: از وطن برای من همین اوقات پول می‌فرستند، همین طور پول حتمّام و مخارج دیگر را تماماً مقروض بودم. روزی برای گرفتن نان به دکان نانوايي رفتم، نانوا شروع به تغییر کرده گفت: چرا پول نمی‌آوری؟ گفتم: هنوز از ولایت نرسیده است. گفت: هر وقت پول رسید تو هم بیا نان بگیر. من هم به حجره برگشته و چند روزی با تخم هندوانه به سر بردم و هرچند که تمام اعیان سبزواری نسبت به من اظهار محبت می‌نمودند و نهایت میل داشتند که من به منزل آنها رفته یا چیزی بخواهم، ولی گرسنگی و مناعت را بر ذلت طمع و درخواست از

۱. پیشی گیرنده

* این قسمت از رجوم خلاصه شده.

دیگران ترجیح می‌دادم و حال و وضعیت خود را به هیچ کس حتی خود مرحوم حاجی ابراز نداشتیم. در همین اوقات ناگهان نوکر مرحوم حاجی که ملا رحمت‌الله نام داشته به حجره من آمد و بیست و هشت قران پول داد و گفت: این پول را حاجی برای شما داده و گفته‌اند چرا این قدر سختی به خود می‌دهید؟ من عطای حاجی را پذیرفته و چون حساب قرض خود را نمودم دیدم بیست و هشت قران تمام مقروضم و این امر را بر کرامت حاجی حمل نمودم.

چون پول نانوا را برده بود او هم فهمیده بود که آن جناب بد حساب نیست و هر وقت نسبه می‌خواست می‌داد تا آنکه ملا محمد سمویگی گنابادی، همشیره زاده آن جناب، از گناباد برای او پول آورد.

۲. مقدمات طلب تا زمان ورود به رشته فقر

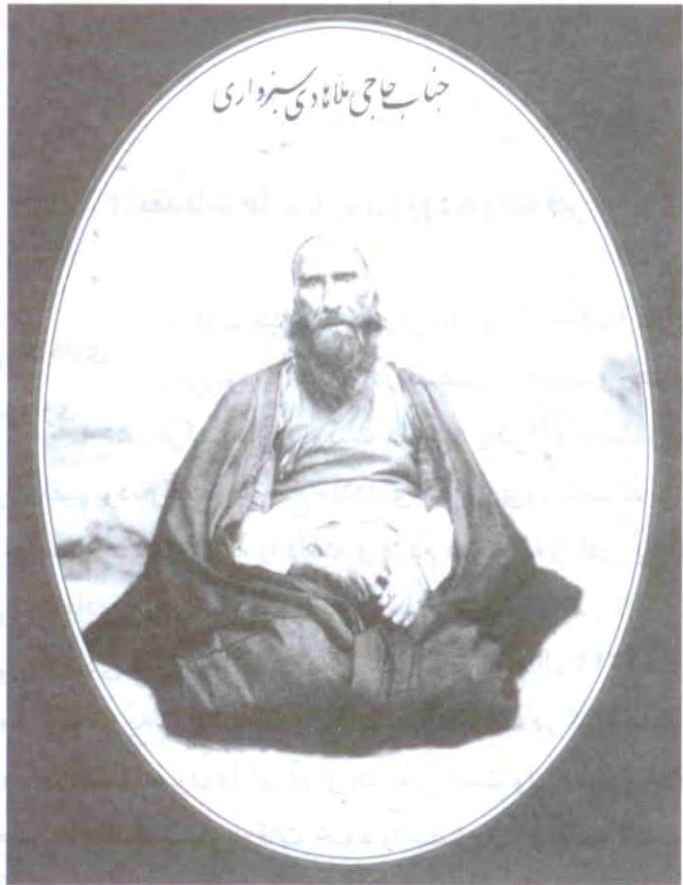
حاجی مَلاهادی
سبزواری

در قرن سیزدهم هجری دو نفر از حکما دارای شهرت تامی بوده و هر دو در فلسفه و حکمت و زهد و عبادت و ترک دنیا معروفیت داشتند: یکی آقا محمدرضا قمشه‌ای که در تهران مقیم بوده و دیگری حاج مَلاهادی سبزواری. و ناصرالدین شاه نسبت به هر دو نهایت محبت و علاقه را داشته و مردم هم توجه زیادی به آنان داشتند ولی حاجی مَلاهادی در مراتب علم و تقوا کامل تر بود.

حاجی مَلاهادی فرزند حاج مَلامهدی سبزواری در سال ۱۲۱۲ قمری هجری متولد شده و مادّه تاریخ تولّدش "غریب" است. آن جناب در تمام علوم زمان خود کامل بوده و در فقه و اصول دارای آرا و نظریاتی است ولی نظر به علاقه تامی که به علوم حکمت داشت بیشتر اوقات خود را مصروف مطالعه کتب فلسفی و تدریس آنها می نمود و در آن قسمت بیشتر شهرت داشت به طوری که اگر بخواهیم تاریخ فلسفه ایران را بنویسیم باید او را بزرگترین حکیم قرن دوازدهم و سیزدهم و چهاردهم هجری بنامیم.

رضاقلی خان هدایت در ریاض العارفین می نویسد: «والد ماجد آن جناب از علمای عهد و صاحب مکنّت بوده به مکه معظمه رفته در مراجعت از راه دریا به شیراز رحلت یافتند. جناب مولانا تا عشره کامله از عمر خود در سبزواری

جناب حاجی ملاهادی سبزواری



مرحوم حاج ملاهادی سبزواری رحمه الله عليه

می‌زیسته به اصرار جناب عالم عابد مآحسین سبزواری که با والدش رفیق بوده به مشهد مقدس رضوی رفته به تحصیل کوشید. بعد از ریاضات شرعیّه و تکمیل فقه و اصول و کلام و حکمت به شوق اقتباس حکمت اشراق به خدمت حکمای اصفهان رفته هشت سال در نزد مولانا اسماعیل اصفهانی و مآعلی التوری، حکمت دیدند. بعد از مراجعت به خراسان به زیارت مکه رفته به سبزواری برگشتند.» مآ اسماعیل نامبرده به "واحدالعین" شهرت داشته و حاجی مآهادی او را "ذوالعیون" می‌نامید و استاد بیشتر بزرگان زمان خود بوده است.

ادوارد براون انگلیسی در تاریخ ادبیات ایران در شرح حال مرحوم حاجی می‌نویسد که بدو در مسقط الرأس خود سبزواری شروع به تحصیل کرد، سپس به مشهد و اصفهان رفته نزد مآعلی نوری تلمذ کرده است؛ بعد از حج، گذارش به کرمان افتاد و از آنجا زنی گرفت و به سبزواری رفته بقیّه ایام حیات را در این شهر به سر برد ولی تاریخ وفات را اشتباهاً سال ۱۲۹۵ هجری نوشته.*

آقای شمس الافاضل که اهل کاشمر و از فضلا بودند برای نگارنده گفتند که مرحوم حاجی ابتدا در اصفهان به تحصیل فقه و اصول اشتغال داشته و برای تکمیل آن عازم نجف بود، روزی گذارش به مسجد افتاده و حوزه درسی دید وارد حوزه شده و فهمید که درس حکمت است آن را پسندید و به تکمیل آن تصمیم گرفت و از رفتن به عتبات موقتاً منصرف شد و با خود گفت: حج را بدل به عمره کردم.

آن جناب پس از تکمیل تحصیلات خود به سبزواری مراجعت نموده و به تدریس علوم حکمت و تربیت و تهذیب شاگردان اشتغال ورزید و سال‌های متمادی بدین امر مشغول بود. در ریاض العارفین می‌نویسد: «تا این ایام که هزار و دو بیست و هفتاد و هشت است، بیست و هشت سال است که در آنجا به تألیف و

* رجوع شود به تاریخ ادبیات ایران، ترجمه رشید یاسمی، چاپ تهران، ۱۳۱۶ خورشیدی، ص ۲۸۷.

تصنیف و تدریس و تحقیق علوم الهیه مشغول و از عمر شریفش شصت و سه رفته» و بنابراین قول، تولد آن جناب در ۱۲۱۵ هجری بوده، در صورتی که آقای حاج شیخ عمادالدین نوه مرحوم حاجی تولد ایشان را به طور قطع در سال ۱۲۱۲ می‌گویند و البته اهل‌البیت ادری بما فی‌البیت می‌باشند.

آن جناب بنا به آنچه آقای حاج شیخ عمادالدین نقل کردند در سال ۱۲۹۰ قمری سرای فانی را بدرود و به عالم جاودانی شتافت و ماده تاریخ وفات او "حکیم غریب" است و یکی از شاگردانش متخلص به "سر" تاریخ فوتش را چنین سروده:

"اسرار" چو از جهان به در شد از فرش به عرش ناله در شد

تاریخ وفاتش ار بپرسند گویم که نمرد زنده‌تر شد

و در منتخب‌التواریخ* تاریخ وفات ۲۸ ذیحجه ۱۲۸۹ هجری نوشته شده است. در کتاب‌الاعلام تألیف خیرالدین زرکلی** در پاورقی نقل از کتاب معجم المطبوعات وفات را سال ۱۲۹۵ ذکر کرده ولی قول آقای حاج شیخ عمادالدین که نوه ایشان بودند اولی به قبول است و نیز در کتاب‌الاعلام تولد او را در ۱۷۹۷ میلادی و وفاتش را در ۱۸۷۲ م. نوشته است.

جناب حاج مآلهادی در فلسفه رویه اشراق را داشته و پیرو صدرالمتألهین شیرازی، بزرگترین فیلسوف قرن یازدهم هجری، بود؛ ولی خود نیز دارای عقاید و آرای زیادی است، از جمله در باب حدود عالم و ربط حادث به قدیم و معاد تحقیقات زیادی دارد و تألیفات بسیاری نیز از خود به یادگار گذاشته از جمله: شرح منظومه منطق و حکمت که هر دو را خود به عربی به نظم درآورد سپس شرح نموده است و شرح جوشن و دعای صباح و اسرارالحکم و شرح مثنوی و حواشی اسفار و نبراس و غیر آنها. شعر فارسی هم خوب می‌گفته و "اسرار" تخلص

* ص ۶۷۱.

** ج ۵، چ ۲، ص ۳۸.

اوست. از جمله غزلیات او این است:
 شورش عشق تو در هیچ سری نیست که نیست
 منظر روی تو زیب نظری نیست که نیست
 نیست یک مرغ دلی کش نفکندی به قفس
 تیر بیداد تو تا پر به پری نیست که نیست
 نه همین از غم تو سینه ما صد چاک است
 داغ تو لاله صفت بر جگری نیست که نیست
 موسی نیست که آواز انا الحق شنود
 ورنه این زمزمه در هر شجری نیست که نیست
 چشم ما دیده خفاش بود ورنه تو را
 پرتوی حسن به دیوار و دری نیست که نیست
 گوش اسرار شنو نیست وگرنه "اسرار"
 برش از عالم معنی خبری نیست که نیست

این قطعه نیز از اوست:

پادشاهی دُر ثَمینی داشت	بهر انگشتری نگینی داشت
خواست نقشی که باشدش دو ثمر	هر نفس کافکند به نقش نظر
گاه شادی نگیردش غفلت	گاه انده نباشدش محنت
هر چه فرزانه بود در ایام	کرد اندیشه‌ها ولی همه خام
ژنده پوشی پدید شد آن دم	گفت بنگار "بگذرد این هم"
شاه را این سخن فتاد پسند	بر نگینش همین عبارت کند
زانکه شادی و عیش و محنت و غم	بگذرد بر همه بنی آدم

عقاید خود را غالباً از کلمات عرفا گرفته و از آنها تمجید و ستایش زیادی می‌نمود و نسبت به بزرگان تصوّف ارادت کاملی داشت و چنانکه بعداً خواهیم گفت، شاگردان خود را به ملاقات حاج آقا محمدکاظم سعادت‌علیشاه دستور داد و

خودش نیز به ایشان ارادت داشته، و آقای حاج شیخ عمادالدین از ملاح عبدالعلی سبزواری پسر مرحوم حاج عبدالجواد نقل کنند که چون آقای سعادت‌علیشاه به سبزواری ورود نمود مرحوم حاجی مدّت نصف روز با ایشان خلوت داشته و دیگری نبود؛ ولی به طوری که نقل شده ملاح اسماعیل استاد حاجی از مشایخ ذهبیه بوده از این رو نسبت او به ذهبیه نزدیک تر است و ممکن است احترام حاجی نسبت به جناب حاج آقا محمد کاظم از این نظر بوده که ایشان نیز از بزرگان سلاسل تصوّف بوده‌اند.

حاج ملاحادی صاحب کشف و کرامت و دارای مقامات عالیّه بوده و علم و عمل را با یکدیگر توأم داشت. آقای شمس‌الافاضل از مرحوم میرزا شمس‌الدین حکیم الهی که از شاگردان مرحوم حاجی بود نقل کند که گفته بود: روزی آقا محمدرضا قمشه‌ای به حجره من آمد، از ایشان پرسیدم علّت اینکه فضلا از همه جا برای حضور در درس حاجی ملاحادی به سبزواری می‌روند ولی شاگردان شما عدّه معدودی می‌باشند چیست؟ در صورتی که شما از همه حیث، هم در حکمت و هم در مطالب عرفانی از حاجی داناتر و در تهران، مرکز ایران هم هستید! جواب داده بود: مطلب بزرگی را از من سؤال کردی. علّت آن است که حاجی ملاحادی علم را با عمل توأم نموده ولی من هرچه خواستم توأم کنم نتوانستم.

بسیاری از شاگردانش به واسطه مقامات و حالاتی که از استاد دیده بودند مجذوب شدند؛ از جمله یکی از آنها پس از مرحوم حاجی خود را سوخته بود. آقای حاج شیخ عمادالدین می‌فرمود: یک نفر درویش پابرهنه به طوری مجذوب شده بود که روزها هنگام درس حاجی می‌آمده و سر را به روی زانوی حاجی گذاشته به چشمان او نگاه می‌کرد و مرتّب می‌گفت: "یا دوست با ما باش"، هرچند شاگردان خواسته بودند او را منع کنند حاجی اجازه نمی‌داد. بالاخره فرزند حاجی دستور داد که موقع درس در را ببندند و نگذارند او بیاید و او چون چنین دیده بود از پشت بام بالا رفته و به صدای بلند گفته بود: یا هادی المضلین و خود را از بام مدرسه

پایین انداخته بود.

آقای حاج ملا عبدالله صدرالاشراف از عیال شیخ محمد ابراهیم سبزواری نقل کنند که گفت: شب‌های جمعه ایتام و فقرا در محلی مجتمع شده و مرحوم حاجی یک یک را به فراخور حال احسان و اعطا می نمود. من برای امتحان شبی لباس فقرا پوشیده در آن محل حاضر شدم که ببینم حاجی درک خواهد کرد یا نه. اتفاقاً چون به من رسید چیزی نداد و رفت، حمل بر تصادف و فراموشی کردم یک شب دیگر نیز این عمل را نمودم و باز هم حاجی عطایی به من نکرد و این را حمل بر کرامت ایشان نمودم.

حاجی ملاهادی دو زن داشته: یکی دختر عموی ایشان و از او یک پسر به نام آخوند ملا محمد داشت و به طوری که در طرائق مذکور است در زمان حیات خود حاجی مرحوم شده ولی جناب حاج شیخ عمادالدین می فرمودند: مرگ او نیز پس از وفات حاجی بود. زن دیگر ایشان اهل کرمان بوده و از او دو پسر و چهار دختر داشته از این قرار: آقامحمد اسماعیل و آقا عبدالقیوم و نوریه و زکیه و قدسیه و صفییه. آقامحمد اسماعیل دو پسر داشته یکی شهاب‌الدین علی و دیگر عمادالدین احمد که از مشایخ سلسله صوفیه نعمت‌اللهیه و به لقب "هدایت‌علی" ملقب بودند.

نام آن جناب حاج آقا محمد کاظم و معروف به شیخ
سعادت‌علیشاه
زین‌الدین بود؛ زیرا جدش شیخ زین‌الدین اصفهانی
اصفهانی
و به طوری که در طرائق مذکور است دارای دو جنبه
شریعت و طریقت بوده و فرزندان او دو رشته شدند: رشته پسری اول ایشان آقا
محمد شیخ زین‌الدین که از علمای بزرگ اوایل زمان قاجاریه بوده و رشته دختری
اول مرحوم حاج محمدحسین (حسین‌علیشاه) که از اقطاب سلسله نعمت‌اللهیه و
جمع بین ظاهر و باطن داشته و بزرگترین شاگردان خالوی خود آقامحمد در
فقاہت بوده و سپس به خدمت نورعلیشاه اصفهانی رسیده است.

جناب حاج آقا محمد کاظم نیز از این طایفه بوده و در اصفهان متولد شده، در اوایل جوانی به تجارت اشتغال داشت. خدمت جناب حاج میرزا زین العابدین شروانی (مست علیشاه) تلقین ذکر و فکر یافته و چندی به خدمت ایشان مشغول و در بعض سفرها ملازم بود. در سال ۱۲۵۳ قمری که حضرت مست علیشاه از عالم ناسوت گذشت و به ساحت عالم جبروت پرداخت و جناب حاج زین العابدین رحمت علیشاه شیرازی را جانشین خود نمود، ایشان خدمت آن جناب تجدید عهد نموده و مدت‌ها بانهایت صدق و ارادت در راه سلوک قدم زد و این راه پرخوف و خطر را پیموده به کمال منظور نائل شد و در اواخر شوال سال ۱۲۷۱ هجری اجازه تلقین ذکر آنفاسی و اوراد به طالبین خطه اصفهان به ایشان داده شد و در سال بعد مجدداً اجازه تلقین ذکر حیات یافته و سال ۱۲۷۶ هجری فرمان خلافت و جانشینی از طرف جناب رحمت علیشاه برای ایشان صادر شده و "درویش سعادت علیشاه" لقب یافت.

ولی چون آن جناب به ظاهر دارای اطلاعات علمی کاملی نبود و با علوم مرسومه زمان آشنایی زیادی نداشت، بعض فقرای خود را کامل تر می دانستند بر ایشان حسد برده و اقداماتی نموده، فرمانی برای عم جناب رحمت علیشاه، حاج آقامحمد، که از علمای ظاهر بوده نوشتند. ولی کسانی که خط آقای رحمت علیشاه را می شناختند می دانستند که این فرمان را خود ایشان نوشته اند؛ بلکه حاج میرزا حسن صفی - که از مروّجین اصلی این اختلاف بودند و بعداً از حاج آقا محمد نیز برگشته و خود ادعا نمودند - در بعض مراسلات خود که از طرف پیروانشان در مقدمه دیوان غزلیات صفی چاپ شده، اشاره نموده که این فرمان را پس از رحلت رحمت علیشاه برای حاج آقامحمد آوردند و خود او هم مدعی نبوده که از دست خودشان گرفته است و این نامه برای شخص منصف بهترین دلیل بر حقیقت و صدق جناب سعادت علیشاه می باشد.

میرزا محمد حسین فرزند آقای رحمت علیشاه نیز که می گویند فرمان نامبرده

سلام الله الرحمن الرحيم ثم بقدره

خدمت مدام ملوان و فقرا ایجاب بر سر مسیح شده بقدرت

از جانب فقر و ستم آنکه میلف فقر بجهت و اسب سبای از فقر

سوم اجالا بدانید که فقیرم عند شکار از وقت بر امور ندانم و نامور

از مشایخ و بزرگان سیم خوام ز شمع و اگر کسر نوشته هم فقر شوم

ضلاف ضد او رسول و انتم هر علمم اسم بجم و باید مسکن منظم

امور فقران سامان باشند و شبها جمعه را خجسته در امور وقت

باشید و فقر را مورد و محط و بفرمایید و اگر نکند بدت در فقر

باعت و نسیک در هر خود هر شب شما بجهت مخر لوم و خوابد فقر
نوشته از فقر نوشتند ضلاف و انت و ضار فقر منت و اظهار

دستگاه کمالی
از مشایخ و بزرگان سیم خوام ز شمع و اگر کسر نوشته هم فقر شوم
ضلاف ضد او رسول و انتم هر علمم اسم بجم و باید مسکن منظم
امور فقران سامان باشند و شبها جمعه را خجسته در امور وقت
باشید و فقر را مورد و محط و بفرمایید و اگر نکند بدت در فقر
باعت و نسیک در هر خود هر شب شما بجهت مخر لوم و خوابد فقر
نوشته از فقر نوشتند ضلاف و انت و ضار فقر منت و اظهار

به خطّ اوست، بعداً پشیمان شده و خدمت سعادت‌علیشاه رسید^۱ و جناب حاج میرزا معصوم نایب‌الصدر فرزند دیگر ایشان تمام این وقایع و علّت اختلافات را برای جمعی از جمله جناب آقا شیخ اسدالله ایزدگشسب که از مشایخ این سلسله می‌باشند نقل نموده است.

به هر حال ما در این جا نمی‌خواهیم وارد شرح این اختلافات و ردّ اقوال مخالفین شویم و تنها فرمان رحمت‌علیشاه را کافی می‌دانیم چه: لیس هذا أوّل قارورة کسیرت فی الاسلام.* و همیشه از خدا می‌خواهیم که حال ما طوری باشد که همواره حق و حقیقت را طالب باشیم و اعراض و اغراض دنیویه موجب انحراف ما از مقصد نشود و در عین حال با پیروان مرحوم حاج آقا محمد و جانشینان ایشان و اتباع مرحوم حاج میرزا حسن و اخلاف ایشان طبق وظیفه مذهبی کمال محبت را داریم و مایلیم همواره با یکدیگر موّدت و مؤانست داشته باشیم؛ چون اختلاف ظاهری بین مذاهب اسلامی برای جامعه مسلمین بسیار مضرّ است و اختلاف در مرام و عقیده، مخالف موّدت و معاشرت صوری نیست.

رحلت حاج میرزا جناب رحمت‌علیشاه در شب یکشنبه هفدهم صفر
 زین‌العابدین و سال ۱۲۷۸ هجری به رحمت واسعة الهیه پیوسته و سرای
 جانشینی حاج آقا پرملال را بدرود نمود.* وقار شیرازی در تاریخ وفات
 محمد کاظم ایشان اشعاری گفته که بر روی سنگ قبر نوشته شده و
 شعر آخر آن این است:

۱. وی پس از آن‌که صدماتی کشید و به خطای خود اقرار کرد، به وضع فلاکت باری جان سپرد. شرحی از اوضاع اسف‌بار وی در مطلبی منقول از مرحوم محمدحسین آذری در عرفان ایران (مجموعه مقالات ۱۰)، صص ۶-۱۱۲، مندرج است. در رساله سعادتیه، ص ۵۴ و طرائق الحقائق، ج ۳، ص ۳۹۵ نیز به این موضوع اشاره شده است.

* اوّلین شیشه‌ای نیست که در اسلام شکسته شده است (ج).

** برادر مکرم آقای حاج سید علی کبر روح‌الامین و فقه‌الله اخیراً ساختمانی برای آرامگاه ایشان نموده‌اند که پسندیده و زیباست، خداوند به ایشان اجر عنایت فرماید.

موت و حیات و کرامت و عبادت

و قضا و قدر و کرم و عفو

شیرازی

و کرامت و عبادت

موت و حیات و کرامت و عبادت

العلی القادر المبین

عالم البصائر

رفیقین و رفیقان

باج اهل منتهی و بیخ

ملک الملک

شیرازی

باب الصبر کرم بو الوفا

کرمشید حمیت

ما قبل الموت

فهموا و یفهموا

عبد الله

و معالی بی نظیر

المصطفی

عبد الله

جان و دین

ایچین

صدا

اللهم

و قضا و قدر

و کرامت و عبادت

سنگ لوح قبر جناب رحمت علی شاه شیرازی نورالله مضجعه

گفت بهر سال تاریخ وفات او "وقار"

"ره به بزم انس جست آن هادی راه یقین"

ولی الف "آن" را باید ممدوده گرفت و دو تا حساب نمود؛ بعضی هم آن را یکی گرفته و وفات را در سال ۱۲۷۷ هجری گفته‌اند و حتی در روی سنگ قبر هم در زیر این مصرع، ۱۲۷۷ نوشته شده؛ لیکن نامه‌ای از آن جناب در دست است که به آقای سعادت علی‌شاه مرقوم داشته و فقرای اصفهان را به پیروی ایشان امر نموده است، تاریخ این نامه غرّه جمادی‌الاولی ۱۲۷۷ هجری می‌باشد و چون در روز و ماه رحلت اختلاف نیست و فقط در سال اختلاف است این نامه معلوم می‌کند که رحلت آن جناب در ۱۲۷۸ هجری بوده است. و نیز از این نامه معلوم می‌شود که زمزمه اختلافات در زمان حیات ایشان نیز بوده چه در آنجا این عبارت مرقوم گردیده که: «مسموع شد بعضی نوشتجات از جانب فقیر فرستاده‌اند که مخالف فقر بوده است و این مابین رأی فقیر بوده. اجمالاً بدانید که فقیر من عندی شما را زحمت به امور نداده و تا مأمور از مشایخ و بزرگان نبوده مزاحم نمی‌شدم و اگر کسی نوشته‌ای به اسم فقیر فرستاده خلاف خدا و رسول و ائمه هدی علیهم‌السلام بوده» تا آخر.

و چون جناب سعادت علی‌شاه بر مسند ارشاد متمکن گردید به واسطه این اختلافات عده کمی از فقرای سابق با ایشان تجدید عهد نمودند. و چون حاج آقا محمد در مقابل، مدّعی جانشینی شدند و پس از چندی حاج میرزا حسن صفی نیز در قبال هر دو ادّعا نمود و جناب حاج آقا محمد کاظم مورد بدگویی مدّعیان ارشاد واقع شد، به علاوه علما و ظاهر نمایان نیز در اذیت و آزار آن جناب زیاد می‌کوشیدند از این رو ایشان غالباً منزوی بوده و فقط دوشنبه و جمعه را برای اجتماع معین نموده بود و در مدّت دوره دعوت خود که نزدیک به شانزده سال طول کشید کسی را هم برای دستگیری تعیین ننموده و شیخ مجازی نداشت؛ خود آن جناب نیز کسانی را که حقیقتاً در طلب بوده و استحقاق تامّ پیدا می‌کردند

دستگیری می نمود از این رو عدّه فقرای آن زمان خیلی کم بوده ولی هر یک از آنان مجسمه شوق و عشق و پیر از آتش محبت دوست بودند و کراماتی هم از آنها بروز می کرد.

آن جناب در حدود سال ۱۲۸۱ هجری پس از مسافرت به خراسان به واسطه اذیت و آزار دشمنان در اصفهان مجبور به جلای وطن شده و در تهران اقامت گزید و در سال ۱۲۸۹ هجری از راه تفلیس و باکو و اسلامبول به مکه معظمه و مدینه طیبه مشرف شده و در ماه ربیع الاول ۱۲۹۰ هجری از راه جبل به نجف و کربلا مشرف شد و از آنجا به تهران مراجعت نمود. یکی از همراهان او در آن سفر حاج محمد رضا یزدی ساکن تهران و دیگر حاج محمد حسن اصفهانی معروف به خطیب باشی بوده.

آن جناب در حدود سال ۱۲۸۰ هجری مسافرتی به خراسان نمود و صید مقصود را که عبارت از جناب حاج ملا سلطان محمد بود به دست آورد و تربیت و تکمیل نمود و جانشین خود قرار داد و پس از آن خود کمتر دستگیری می نمود و به گناباد حواله می کرد ایشان نیز خلاف ادب دانسته به حضور آن جناب راهنمایی می نمود.

این امر سبب شد که آن جناب فرمود: بودن ما موجب **رحلت جناب**
تعویق امر فقرا می شود و باید رخت از این عالم بر بندیم. **سعادت علیشاه**
و از طرف دیگر بر حسب ظاهر نیز پس از مراجعت از سفر مکه ضعف مزاج رو به تزاید بود تا آنکه در ۲۲ محرم ۱۲۹۳ هجری خطاب ارجعی را که از عالم غیب رسید لبتیک گفته و به سعادت ابدی نائل گردید.
مرحوم آقا عبدالغفار اصفهانی در مجموعه یادداشت های خود^۱ از خاله خویش که عیال مرحوم سعادت علیشاه بود نقل می کند که قبل از رحلت آن جناب

۱. این یادداشت ها تحت عنوان رساله سعادتیه در سال ۱۳۷۲ شمسی توسط انتشارات حقیقت منتشر گردید.

به اتاق مخصوص ایشان رفته دیدم قطیفه سفیدی دور خود گرفته و سر مبارک روی دو دست و دو دست روی زانو به وضع چمباتمه نشسته‌اند، سر مبارک بلند کرده و فرمود: بروید به آن اتاق. سپس به من نگاه فرمود که از آن نگاه وحشت زیادی به من روی داد و از ترس مضطرب شدم و برگشتم و رفتم به اتاق دیگر، پهلوی اتاقی که آن حضرت در آنجا تشریف داشت و از در نگاه می‌کردم دیدم سر را از روی دست بلند نموده و سه مرتبه فرمود: یا ذن الله و قطیفه را به روی خود کشیده به جانب قبله خوابیدند. چون این حالت را دیدیم ناگاه از ماها صدای گریه بلند شد و فهمیدیم که آن حضرت به سرای جاودانی انتقال نموده است.

و نیز شخص نامبرده از بعض فقرای آن زمان نقل کرد که جنابش کسالتی پیدا کرد و چون حالش بهتر شد یک روز جمعه یا دوشنبه برحسب مقرر بیرون آمده و بیشتر فقرا حضور داشتند، پرسید: روز آخر چله چه روز است؟ عرض کردند: روز جمعه ۲۲ محرم. فرمود: انشاءالله همه آسوده خواهید شد. فقرا همه به گریه درآمدند سپس با همه وداع کرد و همان روز جمعه که سؤال کرده بود رحلت نمود.

و نیز از مرحوم میرزا محمدصادق نمازی نقل کند که از اصفهان به تهران به زیارت آن جناب آمده و همان روز وفات وارد شدم و چون به در منزل ایشان رسیدم، سلمان غلام ایشان قلیانی آورد ولی صدای گریه از اندرون شنیدم ملتفت شدم که ایشان رحلت نموده‌اند. سپس فقرا جمع شدند که جنازه را در منزل غسل دهند، روی حوض منزل را چادر کشیدند و تخت روی آن گذاشته لباس را از بدن ایشان درآورده و چند نفر از فقرا از جمله جناب آقای میرزا عبدالحسین گنابادی و حاج محمد حسن خطیب‌باشی و چند نفر دیگر مشغول غسل شدند. من چون چشمم به بدن ایشان افتاد بی‌اختیار دم باغچه افتادم و سر را به سنگ دم باغچه تکیه داده با حالت بهت نگاه می‌کردم؛ در این بین از آن سمت منزل طرف روبروی خود دیدم که جناب حاج ملا سلطان محمد سلطان علیشاه وارد شده و مشغول تغسیل شدند!

البته این قبیل امور بر اثر انقلاب حال بیننده پیدا می‌شود و نمی‌توان منکر این حالات شد و ممکن است فقط یک نفر ببیند و دیگران نبینند و از نظر روانشناسی و علم‌الروح نیز صحیح است.

جسد آن بزرگوار را در صحن امامزاده حمزه در زاویه حضرت عبدالعظیم، حجره سراج‌الملک که از مریدان بود به خاک سپردند^۱ و ملامحمد صادق روشن در تاریخ وفات ایشان گفته:

علی و رحمت و سعادت را جمع کن سال رحلتش می‌دان
و از حسن اتفاق که حمل بر کرامت مرحوم روشن می‌شود آن است که جسد
جناب نورعلیشاه ثانی (حاج مآل‌علی) و جناب حاج شیخ عبدالله حایری
رحمت‌علیشاه نیز بعدها در پهلوی همان قبر شریف دفن شد.

سن آن جناب به طوری که مرحوم آقا عبدالغفار در مجموعه خود نوشته
قریب به هفتاد بوده است و مطابق آنچه ایشان نوشته‌اند آن جناب غالباً ضعف
داشت ویژه پس از نماز مغرب حال سستی و ضعفی بر ایشان غالب شده و دو
ساعت طول می‌کشید که مدتی پاهای ایشان را می‌مالیدند تا آنکه قدری بهتر شده،
سپس یک فنجان قهوه میل می‌فرمود و قلیان می‌کشید؛ آنگاه مشغول نماز عشا
می‌شد و غالباً چهار ساعت از شب گذشته شام میل می‌فرمود و ساعت شش
می‌خوابید.^۲ قبل از اذان صبح هم بیدار شده و در موقع بیداری غالباً حال مراقبه
داشت و کمتر سخن می‌گفت، به خصوص سخن دنیوی خیلی کم می‌گفت و غالباً از
فنای دنیا و لزوم انقطاع از ماسوی‌الله سخن می‌فرمود و این بیت را بسیار می‌خواند:

تو آن دلبر که داری دل بر او بند دگر چشم از همه عالم فرو بند
و می‌فرمود: چهل سال قبل از این، یک شعر را در کتاب واعظ قزوینی دیدم

۱. این بقعه متبرکه متأسفانه در سال ۱۳۷۰ شمسی در جریان طرح توسعه حرم شاه عبدالعظیم، تخریب و کلیه نغایس آن مفقود شد.

۲. طبق ساعت غروب کوک که آن زمان معمول بوده است، یعنی ۶ ساعت بعد از غروب آفتاب.

از بس خوشم آمد فراموش نمی‌کنم و آن این است:

در گفتن عیب دگران بسته زبان باش و ز نیکی خود عیب نمای دگران باش

یکی از فرمایشات آن جناب که به یادگار مانده آن است

که روزی مرحوم ملاً غلامحسین تهرانی یا ملاً

بعض کلمات آقای

سعادت علیشاه

محمد صالح فریدنی به اختلاف اقوال از ایشان مطابق

اصطلاح علم اصول، پرسیده بود: آیا دلیل عقل حجت است یا نه؟ فرموده بود:

عقل من یا عقل تو؟ اگر عقل من است، حجت است و اگر عقل تو است، حجت

نیست. منظور آن است که عقول کامله چون بینا و آگاه به آداب سلوک و خطرات

آن می‌باشند و عقل آنها بر اسرار احکام شریعت واقف است آنچه بگویند، صحیح

است ولی عقول ناقصه از خطا و نقص دور نیستند.

و نیز یکی از پیروان از ایشان پرسیده بود فرق بین ما و علی‌اللهیان چیست

در صورتی که ما نیز مقام علی را مافوق بشر می‌دانیم؟ جواب فرموده بود که ما

می‌گوییم: علی نیست، خداست و آنها می‌گویند: خدا نیست، علی است. یعنی ما

علی را فانی مطلق در ذات حق دانسته و او را آینه سرایانمای حق می‌گوییم ولی

آنها خودش را قائم بالذات می‌دانند؛ به عبارت اُخری، توجه ما به علی بالاصاله

نیست بلکه به اعتبار این است که مظهر حق است او را واسطه قرار می‌دهیم چنانکه

توجه به اسما حق باید به همین نحوه باشد یعنی آنها را باید آئینه مسمی قرار دهیم

و متوجه الیه حقیقی همان مسمی است چه اگر توجه ذاتاً به خود اسم باشد خلاف

توحید است چنانکه حدیث شریف رسیده که مَنْ عَبْدَ الْإِسْمِ دُونَ الْمُسْمَى فَقَدْ كَفَرَ وَ مَنْ

عَبَدَ الْإِسْمَ وَالْمُسْمَى فَقَدْ أَشْرَكَ وَ مَنْ عَبْدَ الْمُسْمَى بِإِقَاعِ الْأَسْمَاءِ عَلَيْهِ فَقَدْ وَحَدَّ؛ یعنی هر که اسم

او را بدون مسمی پرستش کند کافر است و هر که هم اسم و هم مسمی را پرستند

مشرک و هر که مسمی را پرستند و اسم را آینه آن قرار دهد یکتا پرست و موحد

است.

دیگر از فرمایشات که به آقای حاج ملاً سلطان محمد فرموده بود این است:

جبر و تفویض مراتب حال سالک و از درجات سلوک است؛ مقصود آن است که سالک راه خدا در بعضی مراحل که هنوز فانی نشده و خودی او از بین نرفته خود را مؤثر می‌بیند و حال او طوری می‌شود که گمان می‌کند خداوند امور او را به خودش تفویض نموده و گاه هم به واسطه شهود عظمت حق همه چیز را در او فانی دیده و او را در تمام مراحل وجود مؤثر می‌داند و حال جبر برای او پیدا می‌شود که لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ اگر در غیر آن حال گفته شود جبر نامیده می‌شود.

و نیز یکی از علما در مجلسی ایراداتی بر ایشان گرفته و از جمله گفته بود که شما مال را مال الله می‌دانید و برای کسی اختیاری در دارایی قائل نیستید. فرموده بود: بلی من مال خودم را مال خدا می‌دانم که العبدُ و ما فی یدِهِ کَانَ لِمَوْلَاهُ؛ ولی مال دیگران را این چنین نمی‌گوییم.

و نیز یکی از فقرا به نام میرزا غلامحسین یزدی در خدمت ایشان این رباعی را که جنبه مزاح دارد خوانده بود:

در وقت صبح چایی و شیر خوش است

چون ظهر رسید نان و سرشیر خوش است

چون عصر شود چایی نمسه^۲ نیکوست

در نیمه شب ناله کفگیر خوش است

ایشان در جواب بالبداهه این رباعی را گفته بودند:

در وقت صبح جلوه پیر خوش است

چون ظهر رسید نان نیم سیر خوش است

چون عصر شود دیدن اخوان نیکوست

در نیمه شب ناله شبگیر خوش است

کسی از ایشان معنی این حدیث قدسی را سؤال کرد که می‌فرماید: اهل النعیم

۱. بنده و آنچه که در دست اوست متعلق به مولایش می‌باشد.

۲. نام سابق کشور اتریش.

يَسْتَعْلُونَ بِنِعْمَاتِهِ وَ أَهْلُ الْجَحِيمِ يَسْتَعْلُونَ بِي؛ یعنی اهل بهشت به نعمت‌های آن مشغولند و اهل دوزخ به من مشغولند. فرمود: مراد از نعیم نعمت‌های دنیا و منظور از اهل نعیم کفارند که به نعمت‌های دنیا مشغول و از خدا روگردانند و مراد از جحیم سختی‌های دنیا و از اهل جحیم مؤمنین می‌باشند که به خدا و یاد او اشتغال دارند. چه مطابق حدیث: الدُّنْيَا سَجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ، این دنیا برای مؤمن حکم جحیم و دوزخ را دارد و برای کافر بهشت است.

کرامت‌هایی هم برای جناب سعادت‌علیشاه نقل شده،
کرامات
 از جمله آقای دکتر علی نورگفتند که من در اوایل جوانی و

شروع به طبابت، پیرمرد مریضی را معالجه می‌نمودم که در حدود ۹۰ سال عمر داشت و در همسایگی‌های ما بود به نام حاج ابوالقاسم*. در مدتی که از او عیادت می‌کردم با او آشنایی پیدا کرده به طوری که بعدها نیز برای دیدن او می‌رفتم و از او راجع به گذشته و مطالب تاریخی که به خاطر دارد سؤال می‌نمودم؛ از جمله در یکی از جلسات گفت: موقعی که حاج محمدکاظم طائوس العرفا به تهران آمد در همسایگی ما منزل نمود و چون شب‌ها عده‌ای برای ملاقات ایشان می‌رفتند، من هم از نظر همسایگی گاهی می‌رفتم و به واسطه دیانت و حسن اخلاق و حسن معاشرت که از ایشان دیدم علاقه پیدا کرده و بیشتر می‌رفتم. زمانی خشکسالی عجیبی شد که همه مردم تهران به ستوه آمده و قحطی شدیدی حکم فرما شد و مردم دست توسل و التجا به درگاه الهی بلند نموده بودند و هر روز یک دسته با یک نفر امام جماعت یا واعظ برای نماز استسقا به خارج می‌رفتند و من شب‌ها که نزد ایشان می‌رفتم چون کار من دلّالی و در بازار بود – و مرکز اخبار شهر هم بازار بود – ازین رو هر شب از من می‌پرسیدند که خبرهای تازه شهر چیست؟ و من به ایشان می‌گفتم: از جمله امروز فلان امام جماعت با فلان عده برای نماز باران به

* نامی که ایشان ذکر کردند به‌طور قطع به‌خاطر ندارم ولی این‌طور حدس می‌زنم که گفتند: نامش حاج ابوالقاسم بود.

خارج رفته‌اند و ایشان در جواب می‌گفتند: گمان نمی‌کنم خداوند اجابت فرماید. و اتفاقاً همان‌طور هم می‌شد و باران نمی‌آمد و بر نگرانی مردم افزوده می‌شد و بر تعداد نماز باران و نمازکنندگان افزوده می‌گشت. یک شب که از من پرسیدند، گفتم: امروز مسیحیان و ارامنه برای دعای باران رفتند. باز هم فرمود: گمان نمی‌کنم مورد اجابت واقع شود. شب بعد که نزد ایشان رفتم و از اخبار تازه شهر پرسیدند، گفتم: امروز یهودیان شهر برای دعای باران بیرون رفتند. ایشان فرمود: پس بر خداست که دعای آنها را اجابت کند. من پیش خود تعجب کرده که چطور تاکنون هر یک از زهاد و عباد و علما و وعاظ یا مؤمنین رفته‌اند، ایشان آن‌طور جواب داده ولی راجع به یهودیان این چنین می‌گویند و با خود گفتم معلوم شد کسانی که ایشان را کافر می‌دانند صادقند. قدری نشسته بودم موقعی که بیرون آمدم دیدم هوا ابر و مختصر بارانی هم شروع شده و همان‌طور که به طرف منزل می‌رفتم باران شدت می‌کرد و به‌طوری شدید شد که تا وقتی به منزل رسیدم لباس‌های من کاملاً تر شده بود و دنباله آن هم باران شدت داشت به‌طوری که رفع نگرانی عموم گردید و بر تعجب من افزود که چگونه ایشان آن کلام را گفتند و اتفاقاً همان‌طور هم شد و با آنکه قبلاً تصمیم گرفته بودم که دیگر نروم چون کلام ایشان صدق شد و باران آمد شب بعد هم رفتم؛ ایشان پس از تعارفات معموله به من گفتند: گویا دیشب از کلام ما تعجب نموده و ناراحت هم شده بودی ولی آن هم علتی دارد؛ زیرا ائمه جماعت و وعاظی که برای نماز باران می‌رفتند برای تظاهر و ریا بود که اگر در آن روز باران بیاید به مردم نشان دهند که بر اثر دعای آنها این باران آمده؛ پس دعای حقیقی باران نبود از این رو خداوند باران نفرستاد ولی یهودی، مادی محض است و تا راه چاره او مسدود نشود و درمانده و مضطر نگردد به خدا ملتجی نمی‌شود؛ پس دعای یهودیان در موقع اضطرار و درماندگی است و خداوند هم دعوت مضطربین را از هر دین و مذهبی باشند اجابت می‌فرماید.

و نیز به‌طوری که از بعضی معتمدین و موثقین مسموع شد شبی در بیرونی

ایشان جلسه فقری منعقد بوده و ایشان به داخل منزل رفته اتفاقاً بر اثر باد شمع‌ها خاموش شده و بعض فقرا به یکدیگر گفته بودند با توجه و یاد خدا بدون کبریت شمع‌ها را روشن کنیم (و به طوری که می‌گفتند روشن هم شده بود) در این بین آقای سعادت‌علیشاه از منزل بیرون آمده و تغییر نموده فرموده بود: چرا شما نام خدا و یاد خدا را کوچک نموده‌اید؟ روشن شدن چراغ از کبریت هم ساخته است؛ مؤمن می‌تواند اگر همت کند با یاد خدا کوه را از جا بکند یاد خدا برای بالاتر از این چیزهاست. به همین مضمون که ایشان بیان نموده‌اند مولوی علیه‌الرحمه نیز فرموده:

از خدا غیر از خدا را خواستن ظنّ افزونی است کَلّی کاستن^۱

انصراف حاج ملا
سلطان محمد از حکمت

جناب حاج ملا سلطان محمد مدّت‌ها خدمت مرحوم حاجی ملا هادی تلمذ نموده و بعداً هم از گروه‌یادگان مرحوم سعادت‌علیشاه گردید. آن جناب سال‌ها در سبزوار به تحصیل حکمت و علوم فلسفی اشتغال داشت، به طوری که در هیچ‌یک از شعب فلسفه کسی از شاگردان حاجی بر ایشان تفوق نداشت و همه شاگردان حاجی نسبت به هوش سرشار و ذهن وقاد و نبوغ فکری ایشان، مقرّ و معترف بودند؛ چنانکه آقای حاج سید نصرالدین طباطبایی از علمای زابل از مرحوم خالوی خود، حاج شیخ احمد، امام جمعه زابل و ایشان از مرحوم پدر خود، حاج شیخ علی اکبر امام جمعه، نقل کردند که ایشان از شاگردان مرحوم حاج ملا هادی در سبزوار بوده و با مرحوم حاج ملا سلطان محمد مباحثه درسی داشتند و نبوغ فکری ایشان و علاقه مرحوم حاجی را به ایشان ذکر نموده بودند؛ و از این رو نزد مرحوم حاج ملا هادی از تمام شاگردان هم، مقرب‌تر بود و پس از آنکه همه علوم ظاهری زمان خود را کامل کرد و در دریای علم غوّاصی نمود و جواهر شکسته و درّهای

۱. مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، دفتر پنجم، بیت ۷۷۳.

کم‌قیمت به دست آورد و گوهر مقصود و جوهره معرفت و عبودیت را در آن نیافت بی‌اندازه مضطرب شده و حتی شب‌ها آرام نداشت و به‌گریه و زاری مشغول بود. چنانکه آقای حسینعلی موقت‌السلطان* که از فقرای نیک بود برای نگارنده نقل کرد که شیخ محمد ابراهیم سبزواری گفت: منزل من در سبزواری نزدیک مدرسه بود و شب‌ها صدای گریه ایشان را می‌شنیدم؛ روزی به ایشان عرض کردم چرا این قدر گریه می‌کنید؟ جواب داد که انسان باید پیروی محمد بن عبدالله (ص) نموده و قدم بر جای قدم او گذاشته عبادت کند یا اصلاً عبادت نکند.

جناب صدرالعرفا فرزند مرحوم مست‌علیشاه در نوشتجات خود** در حالات ایشان می‌نویسد: «وقتی یکی نقل فرمود که شب‌ها را در جاهای تنها چنان در گریه و زاری می‌بودند که معاینه آدم مارگزیده باشد».

تا آنکه در همان موقعی که در سبزواری بود شبی در خواب دید که بر خری سفید سوار و بر کوه بسیار بلند مستقیم که هیچ درّه یا راهی در اطراف آن هویدا نیست بالا می‌رود، چند قدمی که الاغ به زحمت بالا می‌رود پای او می‌لغزد و راکب و مرکوب به زمین می‌افتند و باز مجدّد شروع به بالا رفتن می‌کند و همین امر چند مرتبه تکرار شد. پس از رنج و خستگی زیاد هاتفی آواز داد این راهی که به این سختی می‌بینی راه حکمت است. چون از خواب بیدار شد از حکمت هم دلسرد شد و باز مجدّداً در پی کمال حقیقی و جمال لاریبی برآمده بود.

آقای امام جمعه اصطهباناتی خواب مذکور را به این طریق از خود آن جناب نقل می‌فرمود که پس از چند مرتبه رو به بالا رفتن چون از رفتن بالای کوه مأیوس شدم خواستم به عقب برگردم دیدم به عقب هم راهی ندارم، مجبوراً متوجه کوه شدم ندایی شنیدم این راهی که می‌بینی و از کوه می‌رود راه خداپرستی است و این الاغی که تو سوار می‌باشی حکمت است. اگر با این الاغ توانستی از این کوه بالا

* در اواخر ذیحجه سال ۱۳۶۱ هجری، مطابق دی‌ماه ۱۳۲۱ در تهران وفات یافت.

** این یادداشت‌ها در یک مجموعه‌ای که نزد آقای دکتر علی‌نور است، مشاهده شد.

بروی به توسط حکمت می توانی به خدا برسی.

مرحوم حاج شیخ اسماعیل امیر معزی دزفولی که از فقرای بزرگوار بود از خود ایشان نقل نمود که فرموده بود چند بار خواب دیدم که بر الاغی سواری و از کوه بالا می روم و می افتم تا پس از چند مرتبه که این خواب را دیدم هاتفی آواز داد این الاغی که سواری، حکمت است.

به هر حال خواب مذکور به اختلاف نقل شده و گمان می کنم آنچه اول نقل کردیم که مطابق رجوم است نزدیکتر به صحت باشد و این قبیل اختلافات بر اثر اختلاف شنیدن در تقریر و نقل گویندگان پیدا می شود و خود راوی هم گاه در تکرار ذکر خواب توضیحی از خود بر آن علاوه می کند و گاه هم همان عبارت اصل را می گوید؛ از این رو در نقل یک گوینده هم در تکرار نقل، ممکن است اختلاف مختصر در عبارت پیدا شود؛ بیشتر اختلافاتی هم که در تواریخ و شرح حال بزرگان و کتب اخبار و احادیث پیدا شده نظیر همین اختلاف است.

پس از دیدن این خواب در خلوت نزد حاج ملاهادی آمده اظهار کرد که من برای طلب خدا و حقیقت نزد شما آمده ام و شما مرا به همین صورت سرگرم نموده اید؟ مرحوم حاجی جواب داده بود آنچه تو می خواهی نزد من نیست.

آقای احمد فریدونی* که از فقرای نیک می باشند و چند نفر موثق دیگر از ایشان نقل کنند که فرمود: هنگام خلوت که جناب حاجی لطف مخصوص ابراز می فرمود و گاهی بعض مطالب بالاتر و مؤثرتر از آنچه در درس می فرمود، بیان می کرد؛ من چند مرتبه بعض مطالب قلبی و امور دینی را از حاجی سؤال کرده و تقاضای دادن دستورات نمودم. ایشان هر دفعه جواب می دادند که نزد من غیر از مطالب حکمت آنچه در سر درس می گویم نیست.

آقای شمس الافاضل از مرحوم میرزا شمس الدین حکیم الهی که از شاگردان

* در تاریخ هشتم ذی قعدة سال ۱۳۸۹ قمری، مطابق ۲۶ دی ۱۳۴۸ رحلت نموده و در بقعه متبرکه مرحوم سعادت علی شاه طاب ثراه به خاک سپرده شد.

مرحوم حاج مآلهادی بود نقل کرد که فرمود: آقای حاج مآلسلطان محمّد در موقع درس هم سؤالات عرفانی و قلبی از استاد می نمود که از حدود درس بیرون بود. این دلیل است بر اینکه در همان موقع نیز شور دیگری در سر آن جناب بوده. بعضی هم می گویند که خود مرحوم حاجی ایشان را به اصفهان خدمت آقای سعادت علیشاه راهنمایی کرده و ایشان پس از چند روزی با اجازه استاد حرکت به گناباد نمود و از آنجا به اصفهان مسافرت کرد و راهنمایی حاجی بعید نیست؛ زیرا همان طوری که پیش گفتیم، خود حاجی نیز اظهار ارادت به سلسله عرفا و جناب سعادت علیشاه می نمود و گفتیم مآلعبدالعلی سبزواری نقل کرده بود که قریب نصف روز حاجی با ایشان خلوت داشته و من پشت در بودم و مآلعبدالعلی و برادرش مآلعبدالغفور مشهور به قاضی از فقرای نیک و پاک اعتقاد بودند.

جناب حاج مآلسلطان محمّد در همه جا در صدد تحقیق و جستجوی راه حق بود و آقای حاج شیخ عمادالدین از خود آن جناب نقل کنند که فرمود: موقعی که در عتبات عالیات بودم آقای حاج محمّد کریم خان رییس طایفه شیخیّه منبر می رفت* و من ابتدا فریفته بیانات ایشان شده و با خود گفتم مقصود من نزد ایشان است پس از چند روز که معاشرت کردم چیزی نفهمیده و منصرف شدم.

آقای حاج صدر نقل کنند که حاج محمّد کریم خان پس از تقریر مطالب خود این شعر را بالای منبر گفته بود:

من گنگ خواب دیده و عالم تمام کر من عاجزم ز گفتن و خلق از شنیدنش
و خواندن این شعر ایشان را مجذوب نموده و پای منبر حاجی می رفتند و در منبر سوم منصرف شده بودند.

مرحوم آقا عبدالغفار اصفهانی در مجموعه خود از آن جناب نقل می کند که فرموده بود: پیش از رسیدن خدمت آقای سعادت علیشاه خواب دیدم که خدمت

* بعضی هم گویند این ملاقات در تهران و بعضی دیگر گویند در مشهد اتفاق افتاده است.

حضرت امیرالمؤمنین (ع) رسیده و آن حضرت قدحی از آب به من مرحمت کرد، من تمام آن را آشامیده و چیزی باقی نگذاشتم. پس از آن به هر وسیله بود خود را به اصفهان رسانیده پس از شرفیابی خدمت آقای سعادت‌علیشاه به همان‌طور که حضرت را در خواب دیده بودم ایشان را مشاهده کردم و دیگر شکی در حقانیت ایشان باقی نماند.

آقای ملامحمد صدرالعلما این خواب را از آن جناب نقل نمود و به جای قدح آب، قدح شیر ذکر کرد. آقای محمدتقی سلیمانی از خود آن جناب نقل کرد که فرمود: موقعی که در مدرسه میرزا جعفر در مشهد تحصیل می‌کردم روزی برای زیارت به حرم مطهر مشرف شدم و جمعیت زوار خیلی زیاد بود به طوری که راه ورود به حرم نبود و از پشت سر ملتفت شدم که به واسطه ازدحام زیاد، پستان زنی به پشت من رسید خیلی متأثر شده که چرا مستغرق حضور نبوده و ملتفت پستان او شدم و برگشتم. شب خواب دیدم که حضرت مولی (ع) بالای سرم ایستاده و قدح آبی در دست داشت قدری خود میل فرمود و بقیه را به من مرحمت کرد و من هم تمام آن را آشامیدم چون در اصفهان خدمت جناب سعادت‌علیشاه رسیدم ایشان را به همان صورت که حضرت امیر (ع) را در خواب دیده بودم دیدم. و از این قسمت معلوم می‌شود که این خواب چند سال پیش از سفر اصفهان بوده است. ولی مع ذلک جناب آقای سعادت‌علیشاه سه روز ایشان را معطل کرده و سپس دستگیری نمود.

پس از دلسرد شدن از تحصیل حکمت روزی با دو نفر
مذاکره بادو نفر از
دیگر از شاگردان حاجی، آخوند ملامحمد رضا اردکانی و
رفقای طلاب
آقامحمد یزدی که آنها نیز درصدد پیدا کردن راه حق و
رسیدن به مرتب بودن مذاکره نموده و مکنون قلبی خود را اظهار و مطابق گفته
باباطاهر:

بیا سوته دلان گرد هم آییم سخن واهم کریم غم وانماییم

به یکدیگر راز دل و سوز طلب خود را اظهار نمودند و از حکمت نیز که جلوه مقصود را آشکار نموده دلسردی اظهار کردند. ملا محمد رضا گفته بود: من تصمیم گرفتم که از شهر بیرون روم و جستجو نمایم و تا مقصود را نیابم مراجعت نکنم. آقا محمد گفته بود: من تصمیم می‌گیرم که از حجره بیرون نیامده و در را ببندم تا صاحبم از جانب حق به سرم آید. جناب حاج ملا سلطان محمد فرموده بود: من جستجو و تحقیق می‌کنم و دست از طلب بر نمی‌دارم تا به مقصود خود برسم و شاهد منظور را در آغوش بگیرم.

در رجوع مرقوم است: آخوند ملا محمد رضا از شهر بیرون رفته و سفر نموده خدمت آخوند ملا ولی الله همدانی* رسیده و ایشان فرموده بود آنچه تو می‌خواهی نزد من نیست برو خدمت آقا محمد کاظم اصفهانی. از آنجا به اصفهان آمد و در نخستین دیدار ربوده و مجذوب شده و از ایشان تلقین ذکر یافته و مدت‌العمر مجذوب وار در حضور ایشان یارای نشستن یا سخن گفتن یا نگاه کردن نداشت. آقای امام جمعه اصطهباناتی از خود آن جناب نقل کرده که چون ملا محمد رضا از شهر بیرون رفت اتفاقاً به زودی در نزدیکی سبزوار آقای سعادت‌علیشاه را ملاقات کرده و ربوده شد و در همانجا به فقر مشرف شد و ملازمت ایشان را اختیار کرد.

اما آقا محمد به طوری که در رجوع است: دو ماه گوشه‌نشینی اختیار کرده و از اتاق بیرون نیامد تا آنکه آقای سعادت‌علیشاه اصفهانی برای بازدید طلاب به مدرسه تشریف آوردند و پس از آن در صحن مدرسه شروع به گردش نمود تا به درب حجره آقا محمد رسیده در آنجا نشست و شروع به سخن کرد و در ضمن

* آخوند ملا ولی الله همدانی از علمای بزرگ و در مراتب عرفان و سلوک نیز پایه بلند داشته و از مریدان حضرت حسین‌علیشاه اصفهانی و از مشایخ ایشان بوده ولی به واسطه غلبه حال جذب کسی را دستگیری نمی‌کرد و به دیگر مشایخ حواله می‌فرمود. در طرائق از اصول الفصول این عبارت را نقل می‌کند: «اکنون که سال هجری بر یک هزار و دویست و هشتاد و هفت رسیده زیاده از هشتاد سال عمر دارد.» وفاتش در ۱۲۸۸ هجری بوده است.

فرمود به این مضمون: کسی که خداجو باشد و از روی تحقیق و جدّیت و با صدق، قدم در راه نهد خداوند بالاخره او را به مقصود رسانده و هدایت می‌کند که وَالَّذِينَ جَاهِدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا. ولی نباید اسباب زحمت بزرگان شده و در خانه نشسته انتظار داشت که آنها به سراغ او بیایند. لیکن ظاهراً به هیچ وجه از مذاکرات آن سه نفر آگاه نبوده و نشستن در جلوی حجره او به ظاهر تصادفی بود. ولی آقامحمد که در حجره خود بود چون این کلام را شنید حالش منقلب شده از حجره بیرون دوید و به دست و پای ایشان افتاد و از آن به بعد از حجره بیرون آمد و ملازمت ایشان را اختیار کرد تا به فقر مشرف شد.

آقای امام جمعه از خود جناب حاج ملا سلطان محمد نقل
مسافرت آقای سعادت‌علیشاه به مشهد
 کرد که خادم آقای سعادت‌علیشاه نقل نمود که زمستان و
 مواقع سرد من فقط صبح و شام به منزل ایشان رفته و
 دستورات را انجام داده زود به منزل خود برمی‌گشتم.

یک روز صبح که برف می‌بارید و هوا خیلی سرد بود مطابق معمول خدمتشان رسیدم، فرمود: می‌خواهم به تو کاری رجوع کنم، اگر انجام خواهی داد تا اظهار نمایم. عرض کردم: بفرمایید البتّه اطاعت می‌کنم. فرمود: از طرف خدا مأمور شده‌ام که مسافرتی به خراسان نمایم. عرض کردم: در این هوای سرد کسی مسافرت نمی‌کند و کدام مکاری به کرایه دادن قاطر یا کجاوه حاضر می‌شود؟ فرمود: به فلان کاروانسرا می‌روی چون وارد کاروانسرا شدی در دست چپ، حجره چندم (شماره حجره را آقای امام به خاطر نداشتند) فلان کس را صدا می‌زنی چون از حجره بیرون آمد از او قاطر کرایه می‌کنی. خادم گفت که من با حالت تعجب برحسب امر بدان کاروانسرا رفته و شخص مزبور را صدا زدم، او از حجره بیرون آمد. گفتم: می‌خواهم از تو برای مسافرت خراسان قاطر کرایه کنم او اول قبول کرد

۱. سوره عنکبوت، آیه ۶۹: کسانی که در راه ما مجاهده کنند، ما راههای خود را به آنان نشان می‌دهیم.

ولی چون برف را دید پشیمان شد. من گفتم: به عهد خود وفا نما و برخلاف مردانگی رفتار مکن؛ او نیز برای اینکه از قول خود برنگردد فوری قبول کرده و من قاطر کرایه نموده و وسایل سفر ایشان را مهیا کردم و عصر با جمعی حرکت فرمود.

آن جناب در این سفر در بین راه توقّف زیاد نفرموده با عجله رو به خراسان می‌رفت و مطابق نقل آقای امام اتفاقاً همان روزی که ملا محمد رضا اردکانی از سبزوار برای طلب مقصود بیرون آمده آن جناب به نزدیکی سبزوار رسیده و در عداد ملازمین وارد سبزوار شد و ایشان با جمعی از فقرا و خوانین بختیاری که از ارادت‌کیشان بودند در کاروانسرای مختار که در دروازه تهران بوده منزل نمود.

روز بعد حاج ملاهادی در مجلس درس به شاگردان گفته
ملاقات طلاب با
آقای سعادت‌علیشاه
 بود: درویش عارف و شخص بزرگی از اصفهان آمده و در کاروانسرای مختار منزل دارد شما برای دیدن ایشان

بروید، ولی مواظبت کنید که در نهایت ادب و تواضع بوده و حفظ احترام بنمایید. و چند نفر از طلاب از جمله جناب حاج ملا سلطان محمد برحسب دستور حاجی برای دیدن ایشان رفته بودند. اتفاقاً (به طوری که آقای امام نقل می‌فرمود) چند روز قبل موضوعی در درس حاجی مطرح شده و یکی از شاگردان اشکال کرده بود. حاجی جواب او را به روز بعد موکول نموده تا در اطراف آن مطالعه نماید. روز بعد که جواب را تقریر کرده دو مرتبه همان شخص اشکالی کرده و باز جواب به روز بعد موکول شده بود روز سوم مجدداً اشکال نموده و حاجی جواب را به بعدها موکول نموده بود تا در آن باب فکر کند.

چند روزی که از این امر گذشت آقای سعادت‌علیشاه وارد سبزوار شده و شاگردان برای دیدن ایشان رفتند و چند نفر از محترمین و بختیاری‌ها را دیده که بانهایت ادب و خضوع حضور ایشان ایستاده و آخوند ملا محمد رضا نیز با همان حال، حضور ایشان ایستاده بود.

طلّاب با ادب نشسته و پس از چند دقیقه با هم گفته بودند: خوب است موضوعی را که حاجی نتوانست جواب دهد از ایشان پیرسیم. سپس اجازه سؤال گرفتند. ایشان فرموده بود: من سواد عربی و اطلاعات علمی ندارم. طلّاب به یکدیگر نگاه کرده لبخندی تمسخرآمیز زده و از فرمایش حاجی درباره ملاقات ایشان متعجب شده بودند.

ایشان چون لبخند طلّاب را دیدند، فرمودند: مع ذلک شما عبارت کتاب را بخوانید شاید من هم چیزی بدانم. آنان باز با لبخند تمسخرآمیز گفته بودند: بسیار خوب آقای درویش! و علت خنده این بوده که تقاضای شخص بی سواد، خواندن عبارت عربی علمی را خنده آور است. سپس کتاب را که همراه داشتند باز کرده و همانجا را خوانده بودند. ایشان تبسمی نموده و فرموده بود: این مطلب بسیار آسان است چطور شده که حاجی جواب نداده اند؟ و خود جواب کافی داده به طوری که آنان از وضع بی احترامی نسبت به ایشان خجل شده و دوباره مؤدب نشسته بودند. هنگامی که خواستند حرکت کنند ایشان فرموده بود: چون بازدید واجب است و باید از شما بازدید نمایم و از طرفی هم باید زود حرکت کنم نمی توانم از هر کدام جداگانه بازدید نمایم، خوب است یک جا را برای بازدید همه معین کنید. آنها هم قبول نموده و موقعی برای بازدید معین شد و ایشان به مدرسه رفته و طلّاب عموماً نهایت احترام نسبت به ایشان نمودند و هنگام خداحافظی قضیه آقامحمد که قبلاً گفتیم واقع شد. و در همان سفر به طوری که پیش ذکر کردیم جناب حاجی هم با ایشان ملاقات کرده بود.

پدر بزرگوارم جناب آقای صالح علیشاه روحی فداه از جدّ امجد خود جناب حاج ملا سلطان محمد نقل فرمود که هنگام ملاقات با آقای سعادت علیشاه معنی حدیث:

سؤال جناب حاج
ملا سلطان محمد

السَّعِيدُ سَعِيدٌ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَالشَّقِيُّ شَقِيٌّ فِي بَطْنِ أُمِّهِ^۱ را پرسیدم. آقای سعادت‌علیشاه جواب فرمود: من که سواد صوری و اطلاعات علمی ندارم ولی گمان می‌کنم مراد فی بطن الولایه باشد. یعنی همان‌طور که پیغمبر (ص) فرمود: أَنَا وَ عَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ^۲، مقام ولایت، سمت مادری نسبت به افراد دارد و مقام نبوت، سمت پدری و هر که در جهت ولایت خوشبخت و سعادت‌مند باشد عاقبت او هم سعید است و هر که در جنبه ولایت بدبخت باشد یعنی قبول ولایت ننموده و به کمال منظور نائل نشود شقی است. آقای حاج ملا سلطان محمد فرموده بود: من از این بیان خیلی خوشم آمد و آن را پسندیدم.

ولی معلوم نیست سؤال طلاب هم همین امر بوده یا آنکه موضوع دیگری را سؤال کرده بودند. و آقای شمس‌الافاضل اظهار کرد ایشان سه سؤال از آقای سعادت‌علیشاه نمودند ولی دو سؤال دیگر معلوم نیست چه بوده و کسانی که خدمتش رسیده‌اند هیچ کدام اطلاع نداشتند و ممکن است آن دو سؤال در خلوت بوده و کسی از آن آگاه نشده است.

مرحوم آقا عبدالغفار اصفهانی در مجموعه خود از آن جناب نقل کند که فرموده بود: چون در سبزواری خدمت آقای سعادت‌علیشاه رسیدم دیدم آثار بزرگی از آن حضرت ظاهر است. عرض کردم: چند مسأله دارم آیا اذن می‌فرمایید سؤال کنم؟ فرمود: من درس عربی نخوانده‌ام. و بعد فرمود: به لفظ خودمان بگویند، اگر من چیزی به خیالم آمد جواب می‌دهم. یک یک را عرض نمودم و جواب کافی شنیدم که حل مسائل مشکله شد. ولی ایشان به واسطه قوت قوا و استعداد و حوصله تام مانند دو نفر رفیق خود مجذوب نشده؛ لکن صفات و سیرت ایشان را پسندیده و بهتر از دیگران دانسته بود و در رجوع مرقوم است که وردی از ایشان گرفته بود و چون جواب مسائل را شنید استدعا نمود که چند روز توقف فرمایند. جواب

۱. نیک‌بخت در شکم مادر نیک‌بخت باشد و نگون‌بخت در شکم مادر نگون‌بخت باشد.

۲. من و علی پدر و مادر این امت هستیم.

فرمود: انشاءالله مراجعت خواهیم نمود؛ ولی از مراجعت ایشان کسی آگاه نشده بود.

مراجعت جناب حاج ملا سلطان محمد به گناباد
 در رجوم مذکور است که پس از مراجعت مرحوم حاج آقا محمد کاظم، والده آقای حاج ملا سلطان محمد برای آنکه در حیات خود لذت دامادی پسر را دیده باشد خیلی میل داشت که ایشان به گناباد بیایند و آخوند ملا محمد علی برادر ایشان و کربلایی عبدالله پسر خالو و حاج سید حسن جویمندی به سبزوار آمده و به اصرار زیاد ایشان را به مشهد آورده بودند؛ ولی از آنجا به آمدن گناباد راضی نشده و آنها مراجعت کرده بودند و چون می دانستند که آن جناب نظر به اطاعت او امر شرع از امر مادر بیرون نمی روند، خود آن مخدّره را که از بس در فراق فرزند گریه کرده بود کور شده روانه مشهد نموده مادر هم اصرار کرده و ایشان هم اطاعت او را واجب دانسته به گناباد رفتند.

آقای امام جمعه از خود ایشان نقل کردند که پس از حرکت آقای سعادت علی شاه از سبزوار به طرف مشهد، ایشان هم مولوی وار از فراق شمس خود بی طاقت شده و با آنکه صورت ظاهر در سبزوار نگر ویده بود؛ پس از دور شدن از حضور آن جناب آتش عشق و شوق در دل آن عاشق شیدا شعله ور شده و بالاخره با اجازه مرحوم حاجی به سوی مشهد حرکت کرده و در آنجا سراغ گمشده خود را از هر کوی و برزن گرفته تا بالاخره به مقصود رسید و دست در دامن آن جناب زده و اظهار طلب نمود.

اتفاقاً در این موقع از طرف مادر فرستاده بودند که ایشان را به گناباد ببرند؛ چون آقای سعادت علی شاه از قضیه آگهی یافت، فرمود: فعلاً باید به گناباد بروید و هرچه مادر گفت، اطاعت کنید بعداً همدیگر را خواهیم دید. ایشان مجبوراً به گناباد حرکت نموده ولی دل را به دیگری سپرده بود. در گناباد مادر اصراری در دامادی داشته ولی ایشان راضی نمی شدند. بالاخره به اصرار مادر راضی شده و

شرط کرد که من باید چند سال دیگر سفر کنم و نباید ممانعت نمایید. سپس صبیئه مرحوم حاج ملاعلی بیدختی را که از زهاد و علمای معروف گناباد بود - و برای مصاهرت ایشان بسیاری از بزرگان و اعیان گناباد و جاهای دیگر اصرار داشتند و حاجی قبول نمی نمود - برحسب میل خود حاجی برای ایشان عقد نمودند و چون ایشان به خواندن علم حکمت که در آن موقع منفور اهل ظاهر بود مشهور شده و از طرفی در تهران هم علما حسادت ورزیده و ایشان را به بابی بودن متهم کرده بودند، در گناباد هم شهرت یافته بودند که ایشان بابی شده اند از این جهت موقعی که خواسته بودند صبیئه حاجی ملاعلی را برای ایشان عقد کنند، مردم مرحوم حاجی را ملامت می کردند که با آنکه بسیاری از علما و اعیان گناباد بلکه در خارج گناباد نیز به دامادی شما مفاخرت می کنند چرا دختر خود را به یک نفر بابی می دهید؟! و غالب مردم بیدخت میل داشتند که ملاعسکری ترشیزی که در دلویی ساکن بود به دامادی ایشان انتخاب شود؛ ولی ایشان چون از حقیقت حال آگاه بوده و به نور الهی نظر داشت گوش به ملامت های دیگران نداد که خود توجه حاج ملاعلی به ایشان یکی از دلایل بزرگواری ایشان است به علاوه به طوری که جناب حاجی صدر می فرمود پدر ایشان حاج ابوالحسن که دارای ملک زیادی در بیدخت بود و نفوذی داشت مایل بود که جناب ملا سلطان محمد این وصلت را بنماید و بر اثر جدیت آن مرحوم و میل خود مرحوم حاج ملاعلی این وصلت انجام و مرحوم حاجی در تاریخ ۲۸ جمادی الاولی سال ۱۲۸۰ قمری صبیئه خود را به عقد ازدواج آن جناب درآورد.

پس از چندی جذبه ایشان را ربوده و در همان سال که سال

مسافرت اصفهان ۱۲۸۰ هجری* بود به قصد اصفهان برای زیارت جناب جناب حاج آقا محمد کاظم سعادت علی شاه حرکت کرده

* بعضی سال ۱۲۷۹ هجری گفته اند.

ولی مقصد خود را به دیگری نگفت. یکی از بستگان مرحوم حاج ملاعلی از ایشان پرسیده بود: به کجا رفته‌اند؟ فرموده بود: پی اهل الله. گفته بود: مگر شما اهل الله نیستید؟ جواب داده بود: از من و امثال من درد دوا نمی‌شود.

موقعی که از گناباد حرکت کرده بود جناب سعادت‌علیشاه در اصفهان فرموده بود: آتش شوقی از خراسان شعله‌ور شده و چند روز دیگر به اینجا می‌رسد. و در همان روز موعود ایشان وارد شده در صورتی که پست و تلگراف نبوده و جناب سعادت‌علیشاه به ظاهر اطلاعی نداشتند و به محض اینکه ایشان را دیده، فرمود: آن آتش که گفتم، این شخص است همه بدانید. روزی هم که در سبزوار ایشان را دیده، فرموده بود: غرض من از این سفر نبود مگر این شخص!

مرحوم حاج شیخ اسماعیل امیر معزی* برای نگارنده نقل فرمود که روزی در بیدخت خدمت جناب حاج ملاسلطان محمد به باغ رفته و ایشان در باغ به مناسبتی شرح مسافرت خود را از گناباد به اصفهان به این طور نقل فرمودند که مدتی عزم اصفهان داشتم ولی به واسطه بی‌پولی و نداشتن خرج راه نمی‌توانستم حرکت کنم. روزی با حال افسردگی و تألم سر به بیابان گذاشتم و متوجه شدم که پرنندگان و بهایم از گیاه‌های روی زمین تغذیه می‌کنند. ناگهان به این فکر افتادم که من هم نباید کم از این حیوانات باشم و می‌توانم با علف بیابان به سر برم و به آبادی برگشته الاغی به سه تومان خریدم و قدری خرجی برای خود برداشته روی به راه نهادم. پس از آنکه مقداری راه پیمودم الاغ به واسطه نداشتن علوفه مرتب و خشکی بیابان از راه رفتن افتاد. به هر قسم بود قدری رفتم و او را به علف‌زاری رسانده و رها کردم و سفره نان خود را بر کمر بستم و پیاده رو به راه نهادم؛ چون کلام بدینجا رسید سخن ایشان قطع شده و شروع به گریه کرد، تمام حضار هم به گریه آمدند.

* در شب چهارشنبه اول محرم سال ۱۳۶۰ قمری، مطابق ۹ بهمن ۱۳۱۹ وفات یافت.

آقای امام جمعه از جناب شیخ محسن صابر علی نقل کنند
وقایع بین راه که ایشان از خود آن جناب نقل کردند که از راه طبس و
 یزد پیاده، رو به اصفهان نهاد. در نزدیکی اصفهان مرحوم
 سید هدایت الله* متولّی باشی مزار حضرت شاه نعمت الله ولیّ که از فقرای بزرگ و
 ارادتمند آقای سعادت علی شاه بوده و به وضعیت اعیانیت و تجمل برای زیارت
 ایشان می رفته در بین راه با جناب حاج ملا سلطان محمد که در آن زمان اصلاً
 آشنایی و ارتباطی نداشتند تصادف نمود و نظر به حس شفقت و نوع دوستی
 زیادی که در عموم فقرای آن زمان برحسب امر، موجود بوده، چون ایشان را پیاده
 و تنها دید تقاضا کرد که همسفر باشند. ایشان نیز قبول نموده تا آنکه در یکی از
 منازل نزدیک اصفهان باد برفی شروع شده و مانع حرکت آنان گردیده مجبور
 شدند که در کاروانسرا توقف نمایند. خدام اتاقی را برای متولّی باشی مرتب نموده
 و آتش حاضر کردند و او با ایشان نشست پس از چند دقیقه دستور قلیان داد. یکی
 از نوکران دم درآمده اظهار کرد چقدر آقای بی انصافی هستی که در این هوای سرد
 با آنکه الان وارد شده و هر یک از ماها مشغول کاری هستیم شما هم در آوردن
 قلیان عجله می کنید! او نیز انصاف داده و ساکت شد. جناب حاج ملا سلطان محمد
 فوراً حرکت کرده و قلیان نارگیلی را که در گوشه اتاق بود برداشته برای او حاضر
 کردند؛ سپس عباى خود را برداشته خداحافظی نموده که بروند، او مانع رفتن ایشان
 شده گفت: در این هوای سرد و برف چه موقع رفتن است؟ صبر کن تا هوا بهتر
 شود و با هم برویم. ایشان قبول نکرده و او اصرار در ماندن نمود ایشان هم اصرار
 رفتن داشتند؛ بالاخره او رو به آسمان نموده گفت: خدایا شاهد باش که من به

* سید هدایت الله فرزند مرحوم سید محمد صالح سیرجانی بوده که درک خدمت جناب حسین علی شاه
 اصفهانی و جانشینان ایشان نموده و جناب سید محمد علی منیرعلی شاه (متوفی ۱۲۶۲ قمری) عموی سید
 هدایت الله بوده و مادر سید، صبیّه جناب ملا محمد هدایت علی شهید بوده و سید خدمت جناب
 رحمت علی شاه تلقین ذکر یافته و برحسب اقدام ایشان از طرف پادشاه ایران به تولیت آستانه مقدسه ماهان
 منصوب گردید. در سال ۱۳۰۳ قمری وفات یافته، در رواق پشت سر بقعه متبرکه ماهان مدفون گردید.

وظیفه خود رفتار کردم و آنچه لازمه محبت است بجا آوردم اگر این شخص راه را گم کرده یا از سرما تلف شود من مسؤول نیستم. ولی ایشان باز هم تغییر رأی نداده و با آن هوای سرد رو به راه نهادند. متولی باشی از بابت ایشان پریشان خاطر بوده و از خطرات راه و سرما بر ایشان می ترسید و یقین داشت که از سرما تلف خواهند شد و حتی گفته بود که شب اول از بابت ایشان خواب و خوراک بر من حرام شد. پس از سه روز توقف که هوا بهتر شده بود حرکت کرد و در بین راه دقت داشت که شاید ایشان را ببیند و متوحش بود که مبادا جسد ایشان را مشاهده کند ولی به هیچ وجه از ایشان اثری ندید.

چون وارد اصفهان شد پس از تهیه منزل و استحمام و
ورود به اصفهان نظافت به زیارت جناب سعادت علی شاه رفته در گوشه
 مجلس با نهایت ادب و تواضع نشست. فقرا هم معمول
 داشتند که در حضور پیشوای خود همواره به ذکر قلبی و یاد خدا مشغول بوده و
 صورتاً هم یا متوجه پیر و راهنما بوده یا آنکه سر را به زیر می انداختند و سکوت
 محض بودند. متولی باشی هم همین رویه را داشته اتفاقاً برخلاف معمول نگاهی به
 اطراف مجلس افکنده ناگاه چشمش بر رفیق راه افتاد که در گوشه مجلس نشسته
 نگاهش را به صورت پیر دوخته و قطرات اشک مرتب از گوشه های چشم او
 سرازیر و مصداق: "چنانست محو دیدارم که گویی نقش دیوارم" واقع شده است.
 متولی باشی قدری در حالات ایشان دقیق شده و بعدها گفته بود: در آن موقع
 درباره ایشان با خود فکر می کردم و می گفتم که این شخص اعجوبه ای خواهد شد،
 اگر در راه حق ثابت باشد موجب هدایت جمع زیادی شده و اگر هم در راه باطل
 قدم نهد و از حق منحرف شود باز گروه زیادی را گمراه خواهد کرد.

آقای دکتر علی نورالحکما از پدر خود مرحوم معین الحکما و ایشان از خود
 جناب حاج ملاسلطان محمد نقل کنند که فرموده بود: موقعی که وارد اصفهان شدم
 با آنکه هشت فرسخ متوالیاً پیاده آمده و خیلی خسته بودم به فکر رفع خستگی

نبودم و به سراغ منزل مقصود شتافتم از هر کس سراغ خانه ایشان می‌گرفتم مرا ملامت می‌کردند و ایشان را کافر و زندق می‌گفتند تا بالاخره یک نفر نشانی داده، منزل را پیدا کردم. درب منزل ایستادم ولی در را نزدم و با خود گفتم ایشان که از حال من آگاهند چرا من در بزنم خودشان بیرون خواهند آمد. هنوز خیال من تمام نشده بود که ایشان از منزل بیرون آمدند و من به دست و پای ایشان افتاده گریه آغاز نمودم.

از دیگری شنیدم که چون آن جناب از منزل بیرون آمد جناب حاج ملا سلطان محمد بر روی قدم‌های ایشان افتاده و گریه می‌نمود. فرموده بود: آخوند گنابادی از ما چه می‌خواهی؟ ایشان با گریه و زاری مکنون قلب خود را تکرار نموده و آن جناب فرموده بود: فعلاً در یکی از مدارس منزل کنید و چون ما برای اجتماع و کارهای فقرا وقت مخصوص معین کرده‌ایم در همان موقع بیایید و مقصود خود را بگویید. ایشان دست از دامن مطلوب رها نکرده و بیشتر گریه و زاری نمود تا آنکه بالاخره دستور لازم گرفته دستگیری شد و تلقین ذکر و فکر یافت و در رشته سلوک وارد گردید.

جناب حاج شیخ اسماعیل امیرمعزی از مرحوم حاجی محمد علی اصفهانی نقل کرده که جناب سعادت‌علیشاه معمول داشتند ظهر به اندرون رفته و تا غروب بیرون نمی‌آمدند. چون آقای حاج ملا سلطان محمد به درب منزل ایشان رسیده، ساکت ایستاده بود. ناگاه ایشان با شب کلاه ترمه و انخالق^۱ بدون آنکه صورتاً اطلاع پیدا کنند بیرون آمده، به فقرا فرموده بودند: چرا در را برای این شیخ باز نکرده‌اید؟ در صورتی که آنها نیز اطلاعی نداشتند، سپس خود در را باز کرده و ایشان را به درون منزل راهنمایی نموده بود.

۱. آرخالق: قبایی کوتاه‌تر در زیر قبای مردان؛ جامه‌ای که طلبه علوم دینی می‌پوشیدند.

۲۳-جازه یافتن جناب حاج ملاسلطان محمد

در این فصل مناسب است مختصری راجع به تصوّف و سلوک ذکر کنیم تا خوانندگان در این باب نیازمندی زیادی به مراجعه کتب دیگر نداشته باشند. نگارنده این موضوع را در کتاب خود به نام فلسفه فلوپین تصوّف چیست؟ شرح داده‌ام و در اینجا خیلی به اختصار می‌کوشم تا موجب خستگی خواننده نشود؛ چه منظور از این مجموعه، تاریخ است نه بیان مطالب علمی و فلسفی لیکن گاهی لازم می‌گردد که قدری از حدود موضوع قدم فراتر نهاده شود.

در تعریف تصوّف عبارات مختلف از بزرگان و دانشمندان رسیده و هر یک از آنها یکی از لوازم تصوّف را برای تعریف ذکر کرده‌اند و هر یک از تعریف‌ها در مقام خود صحیح است لیکن غالباً تعریف کامل و حدّ تامّ نیستند بلکه حدّ ناقص یا رسم می‌باشند و بعضی از آنها هم شرح اسم محسوب می‌شوند. اروپاییان نیز تعریف‌های مختلف برای آن نموده‌اند؛ بهترین آنها تعریفی است که از عقیده کانت فیلسوف بزرگ آلمانی* فهمیده می‌شود، چه او تئوزوفی را عبارت می‌داند از سیستم کسانی که در همه چیز خدا را می‌بینند و بنابراین نظریه،

* Emmanuel Kant, 1724-1804

تصوّف عبارت است از شهود حق در تمام موجودات. ولی این تعریف بر آخرین مرتبه تصوّف منطبق و صادق است نه بر مراتب مادون آن. و تعریفی که جامع باشد این است که بگوییم: تصوّف عبارت است از استکمال نفس و حقیقت‌جویی. در وجه تسمیه بدین نام هم اختلاف شده گروهی آن را از ماده "صفا" گرفته و جمعی از "صفو" که به معنی زبده و خلاصه است دانند. بعضی هم از "صوف" که به معنی پشم است گرفته و کلمات خرّقه‌پوش و پشمینه‌پوش و امثال آن را که در اشعار بزرگان این سلسله گفته شده مؤید آن دانند. گروهی گفته‌اند: کلمه صوفی در اصل مجهول از باب مفاعله بوده، سپس تبدیل به اسم شده و کلمه تصوّف از آن مشتق گردیده است.

بعضی از دانشمندان هم معتقدند که معرّب سوفیست* است که در یونانی به معنی دانشمند می‌باشد چنانکه فیلسوف معرّب فیلوذوفیای یونانی است؛ زیرا این دسته در صدر اسلام، دانشمندان اسلامی و بزرگان محسوب بودند. آنچه بهتر با اقوال بزرگان تطبیق می‌کند و صحیح‌تر به نظر می‌رسد این نظریه است چه پیدایش این کلمه در اسلام موقعی بود که مسلمین شروع به گرفتن علوم از یونان نموده و ضمناً کلمات یونانی را هم به صورت عربی در می‌آوردند و اطلاق لفظ و پیدایش اصطلاح لازم نیست از حیث زمان مطابق با پیدایش مستی باشد، بلکه ممکن است قبل از آن نیز نام دیگری برای آن مستی موجود باشد؛ چنانکه بر بزرگان دین بلکه ائمه طاهرین در هر زمانی در عرف پیروان عبارتی اطلاق می‌شد، مثلاً گاهی امام و گاهی رجل صالح یا عبد صالح و گاهی به ضمیر غیبت مانند کلمه عنه یا قال در بعض روایات ذکر شده و هم‌چنین پیروان را گاهی شیعه و گاه مستبصر و گاه تائبین و خواص را گاهی به کلمه حواریین و گاهی هم به نام صوفی برای ملاحظه تقیه ذکر کرده‌اند.

* Sophiste

در منشأ تصوّف و نیز ملّتی که این مذهب* در میان آنان منشأ تصوّف ظهور کرد اختلاف است. بسیاری از دانشمندان معتقدند که پیدایش آن در هند بوده، چه مردم هند طبعاً به ترک دنیا و زهد مایل می‌باشند. مذاهبی هم که در میان آنان بروز کرده غالباً بر بدبینی نسبت به عالم و لزوم فرار از آن مبتنی است؛ ویژه کیش بودایی که تمام دستورات آن بر اساس ترک دنیا است و بیشتر دستورات تصوّف اسلامی به آن شباهت دارد؛ چنانکه اصطلاح "فنا" در میان عرفای اسلام با اصطلاح "نیروانا" که در کیش بودایی است شباهت زیادی دارد؛ ولی این عقیده چندان صحیح به نظر نمی‌آید و بین آن دو تا فرق زیادی است زیرا دیانت بودایی درحقیقت خدای موهومی را می‌جوید ولی تصوّف اسلامی خدای معلومی را می‌پرستد.

گروهی گویند اصول تصوّف اسلامی از بزرگان دین زرتشت گرفته شده و بسیاری از آداب هم از آنان مأخوذ گردیده و کیوان قزوینی در کتاب استوار خود این رأی را اظهار کرده و معتقد است یکی از ائمهٔ اسلام که این مذهب را پسندید جعفر بن محمد (ع) پیشوای شیعه بود ولی این نیز خالی از اشکال نیست؛ زیرا اساس عقاید تصوّف با دستورات قرآنی بیشتر تطبیق می‌کند؛ البته بعضی احکام اجتماعی اسلام با احکام دیانت زردشت نزدیک است و نزدیکی تصوّف نیز از آن جهت است.

بعضی از دانشمندان معاصر هم معتقدند که مذهب مانوی تأثیر زیادی در تصوّف ایرانی داشته و تصوّف ایرانی را با تصوّف عراقی و مصری فرق گذاشته‌اند؛ ولی این نیز دور از حقیقت است زیرا اساس مذهب مانوی بر ثنویت

* مراد از مذهب معنی لغوی آن است که روش باشد نه اصطلاحی؛ زیرا مذهب در اصطلاح امروز مردم عبارت از روش ظاهر است و آنچه را مربوط به مطالب اعتقادی و روحی باشد طریقه و طریقت گویند. مثلاً گویند مذاهب اسلامی عبارتند از: مذهب تشیع و چهار مذهب اهل سنت. و تصوّف را طریقت گویند که مافوق مذهب بوده و یا با هر یک از آن مذاهب ممکن است موجود باشد.

(نور و ظلمت) است در صورتی که مکتب تصوّف پیرو توحید محض است. جمعی دیگر منشأ آن را فلسفه افلاطون و برخی فلسفه فلوطین دانند، چه نظریات این دو فیلسوف بزرگ بر پایه اشراق و عشق و محبت که عرفای اسلام به جذبۀ تعبیر کنند مبتنی است و تصوّف هم شعبه‌ای از حکمت اشراق است، ولی آن نیز مورد قبول صوفیه نیست.

دسته دیگر گفته‌اند: تصوّف اسلامی، هم از مذاهب هند و هم از فلسفه اشراقی یونان گرفته شده و مخلوطی از آن است و جنبه عملی آن از مذاهب هند و قسمت علمی از یونان و صاحبان فلسفه اشراق مأخوذ گردیده است.

ولی آنچه از ضمن کلمات بزرگان استنباط می‌شود و شاید به حقیقت نزدیکتر باشد آن است که همان‌طور که در روان‌شناسی، حس دین و فلسفه، غریزی بشر شمرده شده و مبدأ و اولی نتوانسته‌اند برای آن کشف کنند، تصوّف نیز همین حالت را دارد؛ زیرا تصوّف حقیقت دیانت و روح خداجویی است و از این‌رو غریزی بشر است و نمی‌توان برای آن مبدئی تعیین کرد یا آنکه ثابت نمود که ملّتی از ملّت دیگر گرفته باشد. چنانکه پیغمبران نیز عموماً به یک امر دعوت می‌نموده و از این‌رو بعضی تصوّر کرده‌اند که مذهب مسیح از مذهب بودا یا اسلام از مذاهب زرتشت و موسی و مسیح گرفته شده ولی این‌طور نیست و هیچ‌کدام از دیگری اقتباس نکرده بلکه همه از سرچشمه حقایق کسب فیض نموده و از یک منبع سیرآب شده‌اند. عرفای اسلام هم تصوّف را از بزرگان اسلام که مرئیان آنان بودند گرفته و آنها هم به توسط پیشوای اسلام و حقیقت اسلامی از مقام حقیقت اخذ نموده‌اند.

البته لازمه تصوّف آن است که انسان خود را به راهنما و مرتبی برساند و از او کسب فیض کند و انبیا و اولیا هم عموماً به توسط مرتبی و استاد خود به مقام عرفان و شهود حقایق رسیده و هرچه پیدا کردند به توسط استاد بوده است؛ ولی این مطلب مستلزم نیست که از ملل دیگر و کسانی که به مقام کمال نرسیده‌اند یا آنکه به

آن مقام رسیده لیکن ارتباط و انتساب معنوی با آنان ندارند درک چیزی بنمایند؛ لیکن ممکن است بعض آداب صوری از ملّتی در ملّت دیگر تأثیر کند مثلاً صوفیه اسلام برخی از آداب صوری یا بعض اصطلاحات زبانی را از بوداییان یا فلاسفه یا زرتشتیان بگیرند ولی در اصل موضوع، چنین نیست.

و باید دانست که تصوّف از مهمترین مسائل روحی و

لزوم راهنما اساس کمال معنوی انسان است و البته چنین راه مهمّی را

خود شخص به تنهایی نمی تواند به انجام رساند و مراحل

آن را که بسی خطرناک و پر از راهزنان است قادر نیست که بدون راهنما و یاور ببیند، چنانکه حافظ گوید:

قطع این مرحله بی هم‌رهی خضر مکن

ظلمات است بترس از خطر گمراهی

راههای صوری را بدون راهنما نتوان پیمود و علوم و پیشه‌ها را بدون استاد یاد گرفتن ممکن نیست، پس طیّ مراحل معنوی و راههای کمال انسانی که پر از ورطه‌های خطرناک و دیوان راهزن است به طریق اولی به راهنما نیازمند می باشد. فلاسفه گویند: هیچ قوّه و استعدادی بدون اسباب به فعلیت نرسد و لباس کمال نپوشد. و سبب هم دو قسم است: سبب داخلی و سبب خارجی؛ سبب داخلی همان استعداد و مهیّا بودن برای اخذ فعلیات است، سبب خارجی عبارت است از چیزی که محرّک این استعداد باشد و او را به سوی فعلیت و پوشیدن لباس کمال راهنمایی کند.

وصول به حقیقت و کمال معنوی هم که در طبیعت افراد بشر پنهان است بدون سبب و علّت مُعَدّه به معرض ظهور نرسد و این سبب همانا راهنماست. از این رو عقیده صوفیه مطابق فرمایش بزرگان شیعه آن است که هیچ‌کس تا به کامل اتّصال پیدا نکند، در راه کمال وارد نمی شود و تا خود را به استاد نرساند دارای علوم معنوی و فضایل روحی نمی شود.

انبیا و اولیا هم بدون راهنما به مقصد نرسیده‌اند، چنانکه عیسی (ع) برای تعمید نزد یحیی رفت. او گفت: تو از من کاملتری چه من به آب تعمید می‌دهم ولی تو به روح القدس تعمید خواهی داد. عیسی جواب داد: «الحال بگذار که ما را همین مناسب است تا آنکه همه راستی به سر حد کمال رسانیم.»* رشته و صایت هم از زمان آدم تا خاتم و تا انقراض عالم منقطع نشده و نخواهد شد و نص سابق بر لاحق، شرط آن است و صوفیه شیعه می‌گویند: در زمان غیبت حضرت حجة بن الحسن نیز کسانی هستند که اجازه آنها مضبوطاً به امام می‌رسد و آنها مأمور هدایت و تلقین ذکر و فکر به طالبین می‌باشند و البته وجود اجازه و اتصال آن به امام (ع) شرط است.

از این رو بزرگان کوشش‌ها کردند و صدماتی متحمل شدند تا آنکه به مقصود رسیده و دست به دامان راهنما زدند و در خدمت او مراحل سلوک و منازل راه را پیموده بر خطرات آن وقوف یافتند و به کمک او از تمام عقبات و مرحله‌های هولناک سلوک گذشته، به اوج کمال انسانیت رسیدند.

جناب حاج ملاسلطان محمد نیز پس از صدمات و رنج‌های سیر و سلوک و کشف و شهود جناب حاج ملا سلطان محمد زیاد که در راه طلب و جستجوی حقیقت متحمل شد و به هر دری سری زد و هر جا بزرگی دید خدمتش رسید بالاخره دست ارادت به دامان جناب حاج آقا محمدکاظم سعادت‌علیشاه زده و از خدمت او کسب فیض نموده و منازل سلوک را پیمود.

چون سه روز از ورود او به فقر گذشت، جناب سعادت‌علیشاه در مجلس فقرا فرمود که این خراسانی راهی که فقیر سالک در شصت سال طی می‌نماید در مدت سه روز پیمود (این طفل یک شبه ره صد ساله می‌رود). در آن اوقات ایشان برحسب امر پیر در مدرسه در کوشک اصفهان حجره‌ای

* انجیل متی، باب سوم، آیه پانزدهم.

داشته و روزها به زیارت ایشان می‌رفت. آقای دکتر علی‌نور از پدر خود از آن جناب نقل کرد که در آن سفر شب‌ها را ریسمانی به‌گردن خود بسته و طرف دیگر آن را به زنجیر در وصل کرده بود که مانع خواب شود و از این رو بیشتر ساعات شب را به توجّه و تذکّر اشتغال داشته و کمتر می‌خوابید، البتّه "خواب بر عاشقان حرام بود":

عَجِبًا لِّلْمُحِبِّ كَيْفَ يَنَامُ كُلُّ نَوْمٍ عَلَى الْمُحِبِّ حَرَامٌ^۱

روزی آقای سعادت‌علیشاه به ایشان امر فرمود که به مجلس درس حاج شیخ محمدباقر مسجدشاهی* حاضر شوند ایشان برای اطاعت امر از روی اکراه حاضر شده اتفاقاً همان روز اول موضوعی مطرح و در اطراف آن مباحثه زیادی شده بود. ایشان جواب صحیح مسأله را به یک نفر از طلاب که پهلوی ایشان نشسته بود گفته، او نیز آن را در مجلس درس اظهار کرد. استاد گفت: این جواب از خودت نیست زیرا فکر تو این قدر عمیق نیست که جوابی به این خوبی تهیه نمایی. او مجبوراً اظهار کرده بود که جواب را این شخص ناشناس بیان نموده. ایشان مورد توجّه حاج شیخ محمدباقر واقع شده و روز بعد که موضوعی دیگر مطرح شده بود، پس از اجازه شروع به جواب و رفع اشکال نموده به طوری که استاد و همه شاگردان متحیر شده و ایشان مورد محبت و احترام همه واقع شد و استاد از منبر پایین آمده از ایشان تقاضا کرده بود که شما افاده بفرمایید. فرموده بود: من برای استفاده آمده‌ام نه برای افاده.

پس از چند روز که با بی‌میلی برحسب امر در مجلس درس حضور می‌یافت،

۱. جای تعجب است که محبّ بخوابد، هر خوابی برای محبّ، حرام است.

* حاج شیخ محمد باقر فرزند شیخ محمدتقی از علمای معروف و متنفذ اصفهان بوده، شیخ محمدتقی نیز حواشی مفصّلی بر معالم الاصول نوشته و به‌نام خودش مشهور است و در سال ۱۲۴۷ هجری وفات یافته، برادرش شیخ محمد حسین صاحب فصول بوده. حاج شیخ محمدباقر در سال ۱۳۰۱ قمری در نجف اشرف وفات یافت و چند فرزند داشته که همه از علمای متنفذ بوده‌اند از این قرار: شیخ محمدتقی معروف به آقا نجفی و حاج آقا نورالله و شیخ محمد حسین و شیخ اسماعیل و حاج آقا جمال‌الدین و حاج شیخ محمدعلی.

روزی در همان مجلس قلباً درخواست کرده بود که از آمدن به آن مجلس معافش دارند، در همان موقع بسیاری از طلاب را به صور غیر مستحسنة دیده که همه بر روی کتاب افتاده و با هم در قیل و قال و جدالند از این رو بر حالت انزجار او افزوده شد. چون درس تمام شده بیرون رفت خدمت پیر رسید ایشان فرمودند: از امروز ریاضت تو در رفتن به درس تمام شد. معلوم می شود منظور از رفتن مجلس درس کشف حقیقت و نمایاندن صورت های واقعی بعض انسان صورتان بوده که آن جناب به طور شهود وضعیت باطنی آنها را ببیند.

همین طور روز به روز در خدمت پیر به ریاضات و آداب قلبی و معنوی، سلوک نموده در اندک زمانی پرده های مادّیت و کثرات را دریده و به مقام قرب رسید و از راه راست انسانیت عبور کرده به مقام فنا که نور چشم راهروان است واصل شده و آنچه را که به چشم و گوش ظاهر برای انسان مشهود نمی شود، دید و شنید.

از پدر بزرگوارم آقای صالح علی شاه روحی فداه و دیگران شنیدم که آن جناب چند مرتبه در مجلس درس نقل کرد موقعی که در اصفهان شرفیاب حضور آقای سعادت علی شاه بودم ماه رمضان نزدیک شد و روز یکشنبه اول ماه بود. ایشان روز چهارشنبه هفته پیش در مجلس فقرا فرمودند: خوب است روز شنبه را هم برای پیشواز روزه بگیریم؛ سپس فرمود: روز شنبه بدون جمعه خوب نیست و جمعه هم با پنجشنبه برادر است پس خوب است از روز پنجشنبه شروع به روزه کنیم. جناب حاج ملاسلطان محمد فرمود: من در این هنگام با خود فکر کردم که این روزه های صوری چندان مهم نیست و خوب است روزه بالاتر و روزه از وجود* به ما عنایت شود. شب که خوابیدم، دریای سیاه بیکرانی را در خواب دیدم که نهایت و ساحل آن پیدا نبود و آقای سعادت علی شاه بر لب آن دریا ایستاده بودند چون مرا دیدند

* مقصود مقام فنا و گذشتن از هستی مجازی است.

خطاب فرمودند که مقام بزرگی را خواستی و این دریا که می‌بینی بحر عُدوان است، هر وقت از آن گذشتی این روزه به تو عطا خواهد شد. این خواب را بعدها در مجلس درس مکرر بیان می‌فرمود و هر وقت بیان می‌کرد اظهار می‌نمود که هنوز نتوانسته‌ام از آن بگذرم تا هفته پیش از شهادت که پس از نقل آن فرموده بود: نزدیک است بگذرم.

محترمه صبیّه آن جناب، عیال آقای ملامحمد صدرالعلما، جدّه نگارنده از خواهر خود از آن جناب نقل کند که فرمود: در ماه مبارک شب‌هایی که خدمت آقای سعادت‌علیشاه بودیم ابتدا نماز خوانده و پس از آن افطار می‌کردند هنگام نماز با خود فکر کردم و گفتم که من افطار را از جمال یار می‌خواهم پس از نماز ایشان رو به من نموده فرمود: مقام بزرگی را خواستی. از این فرمایش حال من دگرگون شده و بیهوش شدم. در حال بیهوشی دیدم که پیر دلیل ایشان به‌طوری استخوان‌های مرا فشار داد که آب شدم در این بین دریایی از دور، بین شهر گناباد و جویمند و بیلند دیدم و آقای سعادت‌علیشاه فرمود: این مقام که خواستی باید از این دریا گذر کنی و من قبول کردم.

چون مدّتی در خدمت پیر بزرگوار به تصفیّه نفس و تجلیّه

اجازه یافتن قلب و تحلیّه به کمالات اشتغال ورزید و مقامات و مراحل

سلوک را پیمود و به مقام قرب و فنا نائل گردید. جناب

سعادت‌علیشاه آن لطیفه را به بقای حقّانی زنده نمود و جنابش را به دعوت خلق و تکمیل نفوس، تربیت بندگان خدا مأمور کرد و به خلعت فقر سرافراز گردانید و سلطنت کونین بخشید. مطابق گفته حافظ:

اگر سلطنت فقر بخشند ای دل کمترین ملک تو از ماه بود تا ماهی

به پادشاهی فقر مفتخر گردانیده و به رسیدگی به امور و تربیت راهروان

مأمور فرمود؛ ولی به‌طوری که در رجوع مرقوم است این اجازه در ابتدا به ظاهر

تفویض امور نبوده بلکه شفاهاً بوده است. از عبارت اجازه هم معلوم می‌شود که

لقب "سلطان علی" قبلاً به ایشان داده شده بود و نزد فقرا نیز به آن لقب اشتهاار یافته بودند. سپس ایشان را به مراجعت به وطن مألوف امر فرمود و آن جناب حسب الامر از اصفهان حرکت نموده رو به گناباد کرد و در سبزوار استاد خود، مرحوم حاج مآلهادی، که دلیل ایشان به سوی مقصود نیز بوده ملاقات نمود و حاجی از ایشان پرسیده بود: طالب گلی بودی، چیدی؟ جواب داده بود: بلی. حاجی گفته بود: الحمدلله.

این سفر به طوری که از موثّقین شنیدم سفر اوّل آن جناب به اصفهان بوده و اگر هم قبلاً سفری نموده بود به قصد تحصیل بوده نه برای طلب. ولی گمان نمی‌کنم سفری قبل از این سفر به اصفهان رفته باشند چون با آنکه در این باب تحقیقات نمودم از هیچ کس نشنیدم.

پس از مراجعت از اصفهان با صبیّه مرحوم حاج مآلهالی که پیش از سفر، عقد نموده بود زفاف کرد و در بیدخت که مسکن اوّلی پدر و موطن حاج مآلهالی بود ساکن شد و به کشاورزی که بهترین کارهاست اشتغال ورزید و تا آخر هم مشغول کشاورزی بود و حتی خود آن جناب برای اصلاح درختان به باغ رفته، پیوند زده و شاخه‌های زائد را قطع می‌نمود و ضمناً برای تربیت و توجه فقرا به تربیت باغبان و درختان مثل‌ها می‌زد از جمله می‌فرمود: درخت وجود انسان نیز تا از شاخه‌های زائد هوئی و هوس پاک نشود و مرّی نداشته باشد نمو نمی‌کند.

جانشینان آن جناب نیز آقای نورعلیشاه و آقای صالح‌علیشاه همین شغل شریف را پیش گرفته و به کشاورزی و احداث قنوات و احیای اراضی موات کوشش زیادی داشته و دارند.

جناب حاج مآله سلطان‌محمد از صبیّه مرحوم حاج مآلهالی دو فرزند داشت: اوّلی دختر که در سال ۱۲۸۱ هجری متولد شد سپس جناب حاج مآلهالی نورعلیشاه ثانی که بعداً خلیفه ایشان شد و در هفدهم ربیع‌الثانی سال ۱۲۸۴ هجری پا به عرصه وجود گذاشت. پس از چهار روز که از تولّد ایشان گذشت آن جناب به قصد

عتبات عالیات از گناباد حرکت کرد و در مراجعت خدمت جناب سعادت علیشاه رسیده چندی به تصفیه و تجلیه اهتمام تمام ورزید و سعه کامل به هم رسانید و در همان سفر به خلعت ارشاد و جانشینی سرافراز و جناب آقا میرزا عبدالحسین ریابی که در خدمت ایشان بوده برای معاضدت و دلالت تعیین شد و ایشان را به وطن مراجعت دادند؛ ولی آن جناب به واسطه عشق زیادی که به شرفیابی حضور پیر داشت در هیچ سفر راضی به حرکت نبود از جمله در باب یکی از سفرها فرموده بود: راضی بودم که تمام گوشت بدن من مقراض^۱ شود و مرا مرخص نفرمایند.

فرمانی که از طرف آقای سعادت علیشاه در این باب صادر

عین فرمان شده این است:

بسم الله الرحمن الرحيم و به تقنی و رجائی

الحمد لله الذي بطن خفيات الامور و دلّت عليه اعلام الظهور و امتنع على عين البصر فلا عين من لم يره تنكره و لا قلب من اثبته يبصره سبق في العلو فلا شيء اعلى منه و قرب في الدنو فلا شيء اقرب منه فلا استعلائه باعده عن شيء من خلقه و لا قربه ساواهم في المكان به لم يطلع العقول على تحديد صفته و لم يحجبها عن واجب معرفته الذي تجلّى لخلقه بخلقه و الظاهر لقلوبهم بحجته و اجعل اللهم شرائف صلواتك و نوامی برکاتك على محمد عبدك و رسولك الخاتم لما سبق و الفاتح لما انفلق و المعطن الحق بالحق الذي خلف راية الحق من تقدمها مرق و من تخلف عنها زهق و من لزمها لحق وصلّ و سلّم على الائمة الهدى و اعلام التقى و كلماتك الثامات و آياتك الباهرات و صفاتك الحسنی و امثالک العلیا علیّ و اولاده المعصومین شفعاء يوم الجزاء وصلّ علی اولیائهم المعترفین بمقامهم المتبعین منهمجهم المقتفین آثارهم المستمسکین بعروتهم المتمسکین بولایتهم المؤمنین بامامتهم

الصَّلوات الزَّكّيات التَّامّيات و سلّم علیهم و علی ارواحهم و أجمع علی التَّقوی امرهم و أصلح لهم شؤنهم و تب علیهم أنّک انت التَّواب الرَّحیم.

بعد از ادای حمد بی حدّ مرذات پاک حضرت واحد احد جلّت عظمته و عمّت آلائه و ابلاغ تصلیه و تسلیم بر ارواح مطهره محمّد و اهل بیت طاهرین او، مشهود می‌دارد که چون بر این فقیر صداقت تخمیر محمّد کاظم ملقّب به سعادت علی به مقتضای تکالیف حقّه الهیّه نبویّه و ولویّه لازم و متحتّم است که چنانچه در این طریقه حقّه ولویّه، سالک صادق و فقیر متدین موافقی که متشرّع به احکام شریعت مصطفویّه (ص) و متأدّب به آداب طریقت مرتضویّه (ع) و عالم به احوالات نفسانیّه و عارج معارج مقامات انسانیّه و مطلع بر قواعد تکالیف صورتیه قلبیه و اعمال معنویّه قلبیه بوده باشد و دل صداقت منزل را به کثرت ریاضات در بوتّه محبّت گذاخته و از فرط مراقبت و توجّه به وجه الله الکریم درون صافی خود را مهبط انوار جمالیّه و اسرار جلالیه ساخته، او را مأمور به هدایت گمگشتگان وادی ضلالت و سرگشتگان بادیه غوایت نماییم. بناء علی هذا در این اوان سعادت اقتران، عالی جناب فضایل و کمالات اکتساب قدسی القاب قدوسی انتساب جامع المعقول والمنقول حاوی الفروع والاصول برادر مکرّم آخوند ملاسلطان علی زید توفیقاته را مأمور نمودیم که چنانچه طالب صادقی جویای طریقه حقّه علیّه علویّه رضویّه نعمت اللّهیّه بوده باشد او را هدایت فرموده و ذکر حیات و انفاس که از اولیای کاملین و عرفای راشدین یدآیید و نفساً بنفس به این فقیر رسیده او را تلقین نمایند با اوراد متعلّقه به آنها و چون سنّت سنیّه اولیای راشدین پیوسته بر این جاری گردیده که در مقام هدایت و دستگیری عباد دو مظهر را معاضد و معاون یکدیگر نمایند لهذا نظر به متابعت آن سنّت سنیّه لازم نمود که یکی دیگر از فقرای صداقت توأمان که ظاهراً و باطناً با مشارالیه سمت مناسبت و قوّت مرافقت داشته باشد به معاضدت او تعیین نموده تا در مقام هدایت او دلیل راه بوده باشد، بنابراین عالی جناب سیادت انتساب فضیلت و کمالات اکتساب جامع الآداب

الصوریة والمعنویة و حاوی الاخلاق الظاهریة والباطنیة، برادر مکرم آقا میرزا عبدالحسین زیدتوفیقاته را با عالی جناب سابق الالقاب معاضد و متفق و همراه نمودیم تا بالاتفاق مشغول هدایت طالبان طریقه حقّه ولویته بوده باشند و چنانچه فقرای صادق به عدد مخصوص در لیالی متبرکه جمع شوند مجلس نیاز، سبز نمایند و فقیر را از دعای خیر فراموش نمایند.

یا اخوانی الله الله فی اعزّ الانفس علیکم و احبّها الیکم فان الله قد اوضح لکم سبیل الحق و انار طرقة فشقوة لازمة او سعادة دائمة فتزودوا فی ایام الفناء لا یتام البقاء والسلام علی من اتبع الهدی و رحمة الله و برکاته و کان ذلک فی ثامن عشر من شوال المکرم سنه ۱۲۸۴.

محل مهر شریف یا امام موسی کاظم

جناب سعادت علیشاه به طوری که از مرقومات معلوم می شود و آقای دکتر علی نور نیز از آقا میرزا علیرضا فرزند ایشان نقل کرد دو مهر داشتند: یکی برای مرقومات فقری و امور دیانتی بوده و سجع آن "یا امام موسی کاظم" است؛ مهر دیگر برای مراسلات و نوشتجات معمولی و سجع آن "محمدکاظم بن محمد مهدی" بوده و فرمان مذکور با مهر اولی است.

عین اجازه اکنون در گناباد نزد جناب آقای صالح علیشاه روحی فداه مضبوط است.* بعضی می گویند اجازه مذکور خط آخوند ملا غلامحسین است که از فقرای بزرگوار بوده و برحسب امر ایشان نوشته است لیکن انشای خود جناب سعادت علیشاه بوده؛ ولی خط آن با خط مرقومات خود آن جناب خیلی شباهت دارد، چون ایشان هرچند از علوم صوری به طور کمال آگاهی نداشتند لیکن خط و انشای ایشان خیلی خوب بوده و نمی توانیم بگوییم که تمام مرقومات به خط

* اکنون عین اجازه، نزد فقیر نگارنده می باشد.

آخوند ملا غلامحسین بوده، چه او همیشه ملازمت ایشان را نداشته؛ از این رو این طور به نظر می‌رسد که خط خود آن جناب باشد. نام ایشان هم در این اجازه آخوند ملاسلطان علی مذکور است ولی می‌دانیم که نام اصلی ایشان آخوند ملاسلطان محمد بوده؛ پس همان طور که گفتیم این نام طریقتی است که قبلاً بر زبان جناب سعادت‌علیشاه جاری شده و در محاورات و مراسلات هم سلطان‌علیشاه خطاب شده و عموم فقرای زمان مرحوم سعادت‌علیشاه این لقب را از زبان خود ایشان برای جناب حاج ملاسلطان محمد شنیده و در این امر مخالفی وجود نداشته و جانشینی را هم از زبان خود مرحوم سعادت‌علیشاه شنیده بودند؛ از این رو اختلافی بعداً پیدا نشد. بعد از جناب سعادت‌علیشاه هم دیگری ادعای جانشینی نکرد و برحسب همین اجازه جانشین ایشان جناب سلطان‌علیشاه بوده و همه فقرا روی نیاز به درگاه او آوردند.

همان طور که در اول فصل گفتیم سلسله اجازه اولیا
سلسله اقطاب
و اولیا
مضبوط و عموماً نص سابق را بر لاحق لازم دانسته،
بدون اجازه دخالت در امور دینی روا نمی‌دانستند.

سلسله مشایخ و اقطاب طریقت بدین قرار است:

جناب حاج ملاسلطان محمد سلطان‌علیشاه، جانشین جناب حاج آقامحمد کاظم سعادت‌علیشاه و ایشان خلیفه حضرت رحمت‌علیشاه شیرازی و آن جناب جانشین مرحوم حاج میرزا زین‌العابدین شروانی مست‌علیشاه و ایشان تربیت شده بر دست جناب حاج محمدجعفر قره‌گزلو همدانی مجذوب‌علیشاه و آن حضرت خلیفه جناب حسین‌علیشاه اصفهانی و ایشان تربیت یافته از شیخ المشایخ نورعلیشاه اصفهانی و آن جناب کسوت پوشیده به توسط شیخ المشایخ سید معصوم‌علیشاه و ایشان مجاز از طرف شاه سید علیرضا دکنی (ولی حضرت سید معصوم‌علیشاه و نورعلیشاه شیخ المشایخ بوده و در حیات جناب شاه سید علیرضا دکنی، شهید و مسموم شدند و جناب حسین‌علیشاه اصفهانی خلیفه شاه علیرضا

بوده است). جناب شاه علیرضا، جانشین شیخ شمس‌الدین دکنی و ایشان خلیفه شیخ محمود دکنی و آن جناب خلیفه میرشاه شمس‌الدین حسینی و ایشان خلیفه پدر خود میرشاه کمال‌الدین عطیه‌الله دوم و آن حضرت خلیفه والد خود میرشاه شمس‌الدین محمد دوم و او تربیت شده پدر خویش میرشاه حبیب‌الدین محبت‌الله دوم و ایشان جانشین والد خود میرشاه شمس‌الدین محمد اول و او خلیفه پدر خود میرشاه برهان‌الدین خلیل‌الله دوم و آن جناب جانشین پسرعموی خویش میرشاه کمال‌الدین عطیه‌الله اول و ایشان کسوت پوشیده پدر خود میرشاه حبیب‌الدین محبت‌الله اول و ایشان خلیفه پدر خود میرشاه برهان‌الدین خلیل‌الله و او جانشین پدر بزرگوار خود جناب شاه سید نورالدین نعمت‌الله ولی کرمانی.

پس از شاه نعمت‌الله ولی، نه نفر از فرزندان آن جناب از اقطاب سلسله بودند و هر یک از آنان فرزند خود را برای خلافت خود تربیت فرمودند، جز شاه کمال‌الدین عطیه‌الله اول که نواده عموی خود شاه برهان‌الدین خلیل‌الله را خلیفه قرار داد و سلسله نسب شاه خلیل‌الله دوم از این قرار است:

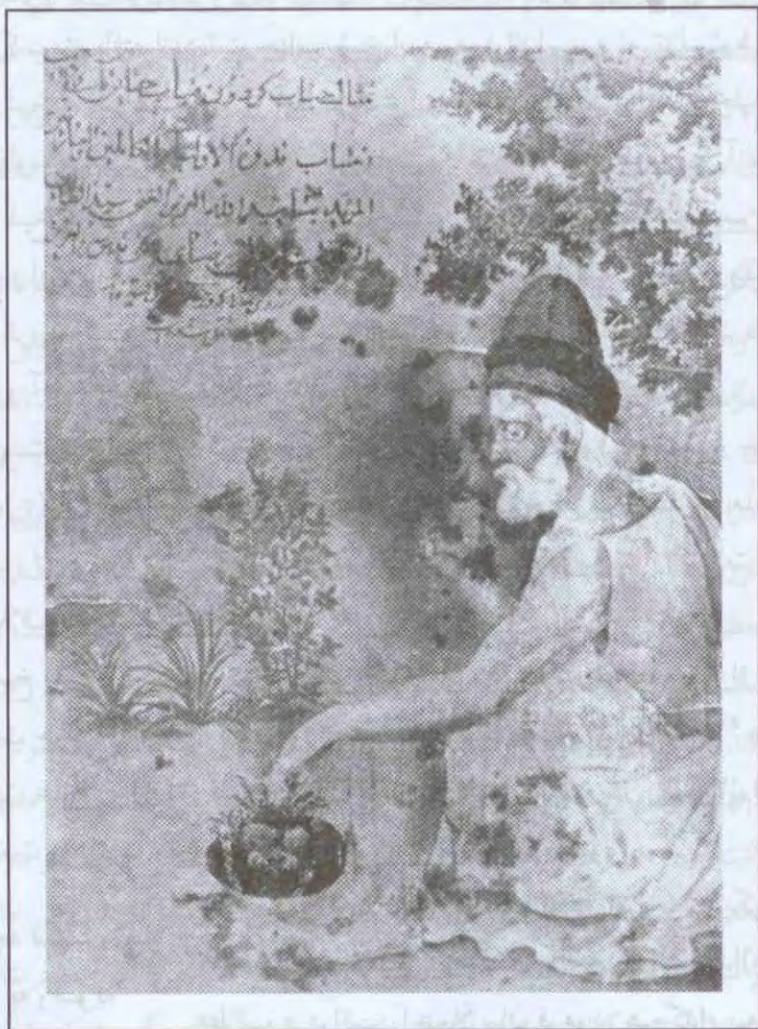
شاه خلیل‌الله پسر میرشاه تقی‌الدین پسر میرشاه شمس‌الدین محمد پسر میرشاه برهان‌الدین خلیل‌الله بن شاه نعمت‌الله ولی.

کلمات مختومه به "الله"، نام و کلمات مختومه به "الدین"، لقب طریقتی است و خود شاه نعمت‌الله فرموده:

نعمت‌الله نور دین دارد لقب نور دین از نعمت‌الله می‌طلب

و جناب حاج محمد جعفر مجذوب‌علیشاه همدانی در فصل بیست و پنجم کتاب مراحل السالکین، جناب شیخ محمود دکنی را خلیفه شاه نعمت‌الله ذکر کرده و فرزندان ایشان را ذکر ننموده‌اند و جناب ملا عبدالصمد همدانی نیز در بحرالمعارف به ذکر سه نفر از فرزندان شاه اکتفا نموده‌اند و شاید منظور اختصار یا اقتصار بر ذکر معاریف بوده.

شاه نورالدین نعمت‌الله، جانشین جناب شیخ عبدالله یافعی و آن جناب خلیفه



جناب سید شاہ علی رضا دکنی قدس سرہ

شیخ رضی الدین صالح بربری و آن حضرت، خلیفه شیخ کمال الدین کوفی و ایشان خلیفه شیخ ابوالفتوح ابوسعید صعیدی* و او خلیفه شعیب بن حسین ابی مدین و ایشان کسوت یافته از دست جناب شیخ ابومسعود اندلسی و او تربیت شده بر دست شیخ ابوالبرکات و او از جناب شیخ ابوالفضل بغدادی و ایشان خلیفه شیخ احمد طوسی غزالی و او خلیفه شیخ ابوبکر بن عبدالله نساج طوسی و آن جناب خلیفه شیخ ابوالقاسم گورگانی و ایشان جانشین شیخ ابوعمران سعید بن سلام مغربی و ایشان خلیفه شیخ ابوعلی کاتب و آن جناب مرید شیخ ابوعلی رودباری و ایشان تربیت شده بر دست جناب شیخ جنید بغدادی که اول اقطاب است در زمان غیبت و آن جناب تربیت یافته خالوی خود شیخ سری سقطی و شیخ سری تربیت شده دست شیخ المشایخ شیخ معروف کرخی و شیخ معروف خدمت حضرت صادق (ع) و کاظم (ع) و رضا (ع) رسیده و از طرف حضرت رضا (ع) مأمور به دعوت ولایتی بود و در زمان خود آن حضرت در سال دویست از هجرت یا ۲۰۱ به اختلاف اقوال وفات یافت.

شیخ سری** نیز هرچند بر دست شیخ معروف تربیت شده ولی از جانب حضرت جواد (ع) و نقی (ع) مأمور به دعوت بود. هم چنین شیخ جنید*** در زمان حضرت عسکری (ع) از طرف ایشان مجاز در دعوت بود و در زمان قائم (ع) نیز آن سمت را داشت ولی بیعت و تربیت او به توسط شیخ سری بود.

وجه تسمیه این سلسله به رضویه دو امر است: یکی آنکه در میان ائمه پس از حضرت سیدالشهدا (ع) که مطالب و مراتب را عملاً بیان فرمود، هیچ کدام به اندازه حضرت رضا احکام طریقت و عرفان را بیان نفرمودند و همان طور که ظواهر

* صعید از شهرهای مصر است.

** در سال ۲۵۱ یا ۲۵۳ یا ۲۵۷ هجری به اختلاف اقوال در بغداد وفات یافت.

*** در سال ۲۹۸ یا ۲۹۹ وفات یافت و در قبرستان کرخ، جنب قبر شیخ سری مدفون گردید.

احکام مذهب اثناعشری از حضرت صادق(ع) بیشتر از دیگران بروز کرد به طوری که این مذهب به نام آن حضرت (مذهب جعفری) معروف و آن حضرت مجدّد مذهب گردید، ظهور معارف و حقایق و انتشار آنها نیز در زمان حضرت رضا(ع) بیشتر از دیگران بود؛ زیرا چون آن حضرت سمت ولایت عهدی مأمون را داشت مراسم تقیه را کمتر مجری می فرمود ولی سایر ائمه به واسطه مقتضیات زمان بیشتر تقیه می کردند.

دیگر آنکه حضرت رضا(ع)، شیخ المشایخ تعیین فرمودند که اجازه تربیت سلاک و اجازه دادن به مستعدّین داشت و او شیخ معروف کرخی بود ولی قبل از آن حضرت ائمه این طور کسی را تعیین نفرمودند. به عبارت اُخری همان طور که در زمان حضرت صادق(ع) سلسله روایت جاری شد، در زمان حضرت رضا(ع) سلسله درایت و طریقت جاری گردید؛ ولی این امر مستلزم انکار ائمه بعد نیست همان طور که نامیده شدن تشیع به مذهب جعفری مستلزم انکار ائمه بعد نیست و اینکه بعض غرض ورزان، این سلسله را متهم کنند که هشت امامی هستند، به دلیل آنکه سلسله بزرگان خود را به معروف کرخی و از او به حضرت رضا(ع) می رسانند، باطل است؛ زیرا جنید و سریّ و معروف از ائمه زمان خود اجازه داشتند. نهایت امر آنکه تربیت و سلوک آنان توسط مشایخ بوده است و مخصوصاً در جلالت قدر معروف و جنید بین علمای شیعه نیز اختلافی نیست و در کتب رجال، معروف را دربان حضرت رضا(ع) و صاحب مقام و منزلت می دانند و جنید را نیز مورد لطف حضرت عسکری(ع) و از خواص آن حضرت ذکر می کنند؛ چنانکه در کتاب تنقیح المقال مامقانی مفصلاً مذکور گردیده است. درباره سریّ هم هرچند در کتب رجال از او نامی برده نشده، چون شاید روایتی از او نقل نشده است، ولی در رجال مامقانی در ذکر احمد بن محمد السریّ ذکر می کند: «قیل

و هو من الاسماء المتعارفة بين العرب مُسَمَّى به الزاهد السَّقَطِيُّ السَّرِيُّ بن مغلَس^۱ که ضمناً تمجید از سرّی را می‌رساند و آن سرّی که لعن او از حضرت صادق علیه‌السلام رسیده غیر از سرّی سقطی است؛ زیرا سرّی سقطی درک خدمت حضرت صادق(ع) ننموده و رحلت آن حضرت در سال ۱۴۸، در صورتی که وفات سرّی در سال ۲۵۱ یا ۲۵۳ یا ۲۵۷ که اقلّاً ۱۰۳ سال پس از رحلت حضرت صادق(ع) بوده است.

و چون در میان اقطاب این سلسله شاه سید نورالدین نعمت‌الله از دیگران معروف‌تر و صیت عظمت آن جناب در تمام ممالک اسلامی پیچیده و حقایق تصوّف به واسطه آن جناب همه‌جا منتشر شده و پیروانش خیلی زیاد بودند و از طرفی تمام سلاسل فقر به جناب او ختم و منتهی شده و مقتدای بیشتر سلاسل گردید، از این رو این سلسله به نام جنابش معروف و به سلسله علویّه رضویّه نعمت‌اللّهیه موسوم گردیده است.

پس از جناب حاج ملا سلطان محمد نیز نظر به جامعیتی که
خلفای جناب حاج
ملا سلطان محمد
 آن جناب داشت و جمع بین ظاهر و باطن کرده و نام فقر و تصوّف در زمان او در همه جا منتشر گردید، از این رو سلسله نعمت‌اللّهیه سلطان‌علی‌شاهی شهرت یافت. خلیفه آن جناب فرزند ایشان جناب حاج ملا علی نورعلی‌شاه ثانی و خلیفه ایشان جناب آقای حاج شیخ محمد حسن صالح‌علی‌شاه روحی فداه می‌باشند که امروز مسند فقر به وجود آن حضرت مفتخر و سلامت همه در سلامت او است.*

۱. گفته شده که آن از اسامی متعارف بین عرب است. زاهد سقطی سرّی بن مغلَس به آن نامیده شده است.
 * خلیفه جناب آقای صالح‌علی‌شاه طاب‌ثراه به موجب فرمان و وصیت، فرزند ایشان، جناب آقای حاج سلطان‌حسین تابنده (رضاعلی‌شاه) ارواحنا فداه، مؤلف این کتاب می‌باشد که عالم فقر به وجودش مفتخر و طریق ارشاد و هدایت به نورش منور است (ج) [خلیفه آن جناب، فرزند ایشان جناب آقای حاج علی تابنده (محبوب‌علی‌شاه) و خلیفه آن جناب هم عمّ مکرّمشان جناب آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب‌علی‌شاه) می‌باشد که اکنون مقام قطیبت سلسله را به عهده دارند].

این نکته ناگفته نماند که هر یک از انبیا و اولیا و القاب طریقتی راهنمایان پس از اجازه یافتن در دستگیری از طرف اجازه دهنده به لقبی مخصوص ملقب می‌گشتند؛ زیرا اجازه دستگیری و هدایت پس از آن است که خود او کامل شده مقامات سلوک را پیموده باشد، زیرا اگر کسی راهی را نرفته باشد نمی‌تواند دیگری را در آن راه هدایت کند.

پس کسی که اجازه می‌یابد باید به کمال رسیده و روح او از مراتب حیوانیت گذشته و مرگ اختیاری برای او حاصل شده باشد؛ چون این حالت برای او دست داد مجدد به بقای الهی، بقا یافته و روح او به عالم ربوبی قدم می‌گذارد و مطابق فرمایش عیسی (ع) تولد ثانوی برای او پیدا شده و طفل قلب او که نور الهی است متولد می‌شود و همان‌طور که مولود صوری، نام گذاشته می‌شود مولود قلبی هم دارای نامی می‌شود و این نام مطابق حالات و روحیات اوست و جمله: الاسماء تنزل من السماء^۱ درحقیقت درباره این نام است.

از این رو عموم بزرگان این نام را داشتند و انبیا هم دارای لقب بودند، چنانکه در اسلام برای آدم "صفی‌الله" و نوح "نجی‌الله" و ابراهیم "خلیل‌الله" و موسی "کلیم‌الله" و عیسی "روح‌الله" و محمد (ص) "حبیب‌الله" مذکور است. هم‌چنین ائمه (ع) دارای القاب طریقتی بودند مانند: مرتضی و مجتبی و سید که القاب حضرت امیر (ع) و حسن (ع) و حسین (ع) می‌باشد.

عرفا هم هر کدام که مأذون در هدایت می‌گردیدند، ملقب به لقبی مخصوص می‌شدند؛ لکن در هر دوره صورت خاصی داشت، مثلاً در یک زمان به کلمه "الله" مختوم می‌شد مانند کلمه "هبة‌الله" که بعضی می‌گویند: لقب ابوالبرکات بغدادی بوده و در زمانی کلمه "دین" در آخر آن بود مانند: رضی‌الدین صالح و عقیف‌الدین

۱. اسماء از آسمان نازل می‌شود.

عبدالله و نورالدین نعمت‌الله و محی‌الدین و صدرالدین و امثال ذلک. بلکه به طوری که جناب حاج میرزا علی آقا واعظ دانشمند و محقق شیرازی در اصفهان برای نگارنده نقل می‌فرمود: اسمایی که به "دین" مختوم است در اوایل مخصوص عرفا بوده و نام‌های عرفانی محسوب بوده و بعداً عمومیت پیدا کرده است.

در زمان‌های اخیر به واسطه اینکه مذهب تشیع رسمی گردید و تقیه در ایران کمتر شد بزرگان عرفا به واسطه بندگی تامی که نسبت به مقام علوی داشتند و نظر به اینکه همه سلاسل فقر به او منتهی می‌شود نام‌هایی که معین می‌کردند مختوم به "علی" بود، مانند: معصوم علی و نورعلی و فیض علی و کسانی که به حدّ اعلای کمال منظور خود رسیده و نسبت به قوای انسانی وجود خویش سلطنت پیدا می‌کردند بعد از کلمه "علی" لفظ "شاه" را نیز ضمیمه می‌نمودند.

۴- خلافت جناب حاج ملاسلطان محمدسلطان علیشاه

پس از آنکه جناب حاج ملاسلطان محمد مآذون در
پس از اجازه دستگیری گردید برحسب امر پیر به گناباد مراجعت نمود
و در بیدخت سکونت گزید.

در سال ۱۲۸۶ هجری حاج ملاعلی پدرزن ایشان بر اثر مرض وبا به سرای
جاودانی شتافت و متعاقب این قضیه قریب چهل روز فاصله، صبیۀ آن مرحوم نیز
که عیال حاج ملاسلطان محمد بود پس از آنکه فرزند خود حاج ملاعلی را از شیر
گرفت به همین مرض درگذشت.* آن جناب از چند جهت گرفتار و در زحمت
افتاد: یکی برای پرستاری دو طفل کوچک خود که بی‌مادر شده بودند و دیگر
به واسطه ابتلا به رسیدگی به امور شرعی مردم و مرجعیت صوری و امامت
جماعت مسجد؛ زیرا موقع فوت حاج ملاعلی، فرزند او حاج ملاصالح، در مشهد
مشغول تحصیل بوده لذا نتوانست امور شرعی را به جای پدر عهده‌دار شود و
آن جناب مجبوراً تا موقع ختم تحصیل و مراجعت او، خود عهده‌دار بود، از این رو
همه مردم از ملا و درویش و دوست و دشمن روی به درگاه او آوردند. فقرا از
جهت فقری و طریقتی و دیگران به واسطه مرجعیت صوری نزدش می‌آمدند و به

* تولد آن مرحومه طبق خط خود حاج ملاعلی در آخر اسرارالدقائق (شرح اربعین) تألیف خود آن جناب
دوم محرم ۱۲۵۵ بوده و بنابراین ۳۱ سال داشته است.

اندک مدتی در تمام گناباد شهرت یافت.

این امر موجب عداوت حسودان، ویژه علمای گناباد گردید و شروع به مخالفت و دشمنی و بدگویی از ایشان نمودند و روز به روز بر عداوت و دشمنی آنان افزوده می شد؛ ولی هرکس که بدی کرد به صدمات و بلاهایی مبتلا گردید. از جمله مرحوم حاج میرزا مهدی پسر میرزا معزالدین فرزند حاج میرزا علینقی که از علما و سادات محترم گناباد بود و با آقا میرزا عبدالحسین، پیر دلیل، نواده عمو بودند، نظر به شهرت روزافزون آن جناب بنای دشمنی را گذاشته در منابر بد می گفت و حتی در اواخر چند مرتبه قصد آزار آن جناب نموده بود، ولی در هر مرتبه گرفتاری و مانع پیدا شده و فراهم نمی آمد تا آنکه در سال ۱۳۰۴ برای شکایت از اهل قریه خود به تهران رفته در آنجا وفات یافت، چند نفر دیگر نیز با ایشان دشمنی زیادی پیدا کردند.

آن جناب پس از آنکه حاج ملاصالح فرزند حاج ملاعلی از مشهد مراجعت نمود امامت مسجد و سایر کارهای مرحوم حاج ملاعلی را به او داده و گرفتاری ایشان قدری کمتر گردید. به طوری که صبیته آن جناب، جدّه نگارنده، از پدر خود نقل کنند، فرموده بود: من پس از مرگ حاج ملاعلی تصمیم داشتم که گناباد را ترک گویم ولی صبیته حاج ملاعلی موقع مرگ از من خواهش کرد که برادرش ملامحمد صالح را تربیت نموده و به جای پدر بنشانم آنگاه هر جا خواسته باشم، بروم و من برحسب وصیت او چند سالی در گناباد ماندم و پس از زن دادن به حاج ملاصالح و دادن املاک او را به خودش، باز هم دیدم نمی تواند خود را نگاهداری کند مجبوراً ماندم و به تدریج به واسطه تأهل خودم و علاقه ملکی در گناباد ماندنی شدم.

پس از فوت عیال برای اینکه دو فرزند ایشان قدری بزرگتر شوند، هفت سال بدون عیال بوده و تأهل اختیار نکرد و پس از این مدّت صبیته جناب آقای میرزا عبدالحسین ریایی را که نام ایشان در فرمان سابق مذکور شده برحسب امر جناب

سعادت علیشاه به عقد ازدواج خود در آورد.

مرحوم آقا عبدالغفار اصفهانی در مجموعه خود
رحلت جناب
سعادت علیشاه
 می نویسد: موقعی که آقای سعادت علیشاه خواستند امر
 خلافت را به آقای سلطان علیشاه واگذار کنند، بی بی عیال
 ایشان عرض کرده بود: شما چند نفر اولاد خوب دارید چرا باید خلافت را به یک
 نفر غریب و بیگانه تفویض نمایید؟ آن هم به یک نفر گنابادی که مردم برای
 رفتن بدانجا در زحمت باشند و طالبان امر دین، راه به این دوری و پرخوف و
 خطر را ببینند! ایشان متعیر و برافروخته شده فرموده بود: من از جانب خدا
 مأمور بودم که خلافت را به ایشان واگذار نمایم، این حرف ها چیست؟ گو اینکه ده
 نفر فرزند داشته باشم و خواه مردم بروند یا نروند به من ربطی ندارد، لیکن طولی
 نمی کشد که راه خراسان طوری امن شود که یک پیرزن به تنهایی بتواند به راحتی
 تمام به زیارت رود و کسی را با او کاری نباشد.

اتفاقاً همان طور هم شد و در همان سال روس ها بر ترکمن ها که موجب ناامنی
 راه خراسان بودند مسلط شده، سال بعد از رحلت ایشان هرکس می خواست به گناباد
 برود بانهایت راحتی و آسایش و بدون ترس می رفت.

جناب سعادت علیشاه پس از تعیین حاج ملا سلطان محمد، خود کمتر
 دستگیری نموده، حواله به گناباد می داد؛ ایشان نیز خلاف ادب دانسته و به حضور
 پیر راهنمایی می نمود و حتی می گویند: یک نفر از اهالی ریاب گناباد، آخوند
 ملا محمد رضا نام که مدتی هم امامت جماعت آنجا را داشته برای تشرّف به فقر
 چند مرتبه از بیدخت به تهران آمده باز مراجعت کرده بود، اتفاقاً صبح همان روز
 که جناب سعادت علیشاه رحلت فرمود، آقای حاج ملا سلطان محمد با آنکه صورتاً
 اطلاعی نداشت آن شخص را احضار و دستگیری نمود.

جناب سعادت علیشاه این امر را مورث تعویق امور طالبان راه حق دیده، اراده
 رفع حجب مادّیت را نموده و فرموده بود: «بودن من موجب تأخیر امر هدایت

بندگان خدا شده و بایستی من بروم.» و لباس بدن را انداخته، قفس طبیعت را شکسته، به عالم قدس پرواز نمود.

در همان روز، حالت غم و اندوه بر جناب سلطان‌علیشاه دست داده بود. البته امری است طبیعی که دو نفر دوست صمیمی ویژه آنکه هر یک از آنها، دوست را بر خود ترجیح دهد یا عاشق و معشوق باشند با هم ارتباط روحی کامل داشته و شادی یا اندوه هر کدام در دیگری تأثیر می‌کند هرچند از یکدیگر دور باشند و این امر بارها برای بسیاری از مردم به تجربه رسیده، از این رو بعید نیست که همان روز رحلت آقای سعادت‌علیشاه حالت غم و اندوه در جناب سلطان‌علیشاه پیدا شده باشد، بعد از مدتی خبر رسید که همان روز آن جناب رحلت فرمود.

سپس جناب سلطان‌علیشاه به فقرای اطراف نامه نگاشت که اگرچه هنوز اجل موعود نرسیده بود ولی آن حضرت به حکم بداء به سببی رخت از این عالم درکشید و اکنون بر

توجه وافدین
به گناباد

آنچه دارید باقی باشید تا خبر مجدد برسد.

از آن به بعد کعبه آمال سالکان طریقت، بیدخت و روی توجه فقرای الی‌الله به سوی جناب سلطان‌علیشاه گردید و بلوک گناباد که تا آن زمان اصلاً بی‌نام و نشان و بیشتر مردم از آن بی‌خبر بودند در همه‌جا مشهور شد و فقرا از همه‌جا روی بدانجا آوردند، ویژه در اوایل که آن جناب کسی را اجازه دستگیری نداده بود فقرا از همه‌جا برای تجدید عهد به گناباد می‌آمدند و بیدخت هیچ‌وقت از فقرای خارج خالی نبود و همیشه جمعی از آنان که دارای صدق و محبت و شور عشق بودند در آنجا معتکف بودند و این امر تاکنون نیز باقی است و از آن زمان تا اکنون هیچ‌وقت از وافدین و زائرین خالی نبوده و نیست و آن درگاه مطاف فقرای نعمت‌اللّه است. ویژه زمان جناب حاج ملا سلطان‌محمد که هر فقیری روی بدانجا می‌آورد با نهایت شور و شوق و با جوش و خروش، محبت سرشار قدم در راه نهاده در و دیوار را مطابق گفته مجنون عامری:

أَمْرٌ عَلَى الدِّيَارِ دِيَارِ لَيْلَى أَقْبَلُ ذَا الْجِدَارِ وَ ذَا الْجِدَارِ^۱

بوسه می دادند. و از هنگامی که این امر به گناباد آمد فقرای خارج در همه جا، اهل گناباد را بانهایت احترام و آغوش باز می پذیرفتند چون او را از محل و شهر محبوب دیده و بوی دوست را از او استشمام می نمودند؛ چنانکه مرحوم محمد قلی خان توسلی اصفهانی برای نگارنده فرمود: در آن زمان من هر روز کاروانسراهای اصفهان را گردش می کردم که بینم مسافر گنابادی آمده یا نه، و چون او را می دیدم به واسطه علاقه و محبت نسبت به بیدخت از ملاقات او خیلی خوشحال می شدم و او را به منزل می بردم تا آنکه شهادت جناب سلطانعلیشاه واقع شد و چون مرتکب آن عده‌ای از گنابادیان بودند از آن روز به بعد از گنابادیانی که نمی شناختم متنفر بودم. سایر فقرا نیز نسبت به اهالی گناباد همین حال را داشتند در صورتی که در اوایل کسی نمی دانست که گناباد کجاست و در چه قسمت ایران واقع شده؟ و حتی دولت نیز بی اطلاع بود!

در بیدخت چون وضع دهاتی داشت جای مناسب و خوب برای واردین کمتر مهیا بود و کسانی که با خانواده بودند در منازل رعیتی آنجا سکونت نموده و فقرایی هم که بدون خانواده می آمدند در مدرسه بیدخت منزل گزیده و مدرسه درحقیقت تبدیل به خانقاه شده بود ولی اکنون که در صحن مزار آن جناب حجراتی ساخته شده واردین غالباً در مزار منزل می کنند.

حاج شیخ عباسعلی قزوینی در کتاب شهیدیه که در وقایع مربوط به شهادت آن جناب تألیف نموده می نویسد: «با آنکه سالهای بسیار بود که تاخت و تاز ترکمان سد راه بود حتی آنکه عبور از ده به دهی با احتیاط کامل بود همان سال مسافرین ایمن شدند که اول زائر آن حضرت، میرزا محمد صادق اصفهانی با توپ و اردوی دولتی به خراسان رفته و در مراجعت آسوده برگشت. پس از آن طالبین

۱. می گذرم از شهرها، شهر لیلی و می بوسم دیوارهای آن را.

رشاد، مطمئناً عازم گناباد گردیدند و تا اواخر دوره ارشاد آن حضرت که سی و چهار سال تمام بود طرق و شوارع داخله بلاد ایران چنان امن و آرام بود که سالیان دراز ایران چنین آرامشی را ندیده بود.»

اول کسی که به زیارت جناب سلطان‌علیشاه آمد و تجدید عهد نمود، میرزا محمدصادق نمازی شیرازی بود که به همراهی جناب آقا میرزا عبدالحسین ریایی که در آن موقع برای زیارت پیر به تهران آمده بود به سمت گناباد حرکت نموده و خدمت آن جناب تجدید عهد نمود و دو سفر دیگر نیز به گناباد آمد و در سال ۱۲۹۷ قمری مأذون به ارشاد شده به "فیض علی" ملقب گردید و به اصفهان مراجعت نمود.*

فوت حاج ابوالحسن
 نوغابی
 در سال ۱۲۹۸ هجری حاج ابوالحسن نوغابی از دنیا رفت.
 حاج ابوالحسن از متمولین و ملاکین عمده گناباد بود و پدرش حاج عبدالله از مردمان نیک و خیرخواه بوده و آثار نیک و یادگارهای زیاد از قبیل: مسجد، آب انبار، حوض، حسینیه و امثال ذلک از خود به یادگار گذاشته و موقوفات زیادی هم نموده است.

او سه پسر داشت: یکی حاج ابوتراب که بزرگتر از همه و جدّ حاج ابوتراب معروف، قاتل جناب حاج ملا سلطان محمد، بوده است؛ دیگر حاج ابوالحسن و سومی اسدالله بیگ و هر یک از آنان دارای فامیل بزرگ و فرزندان متعدّد بوده‌اند به طوری که امروز در گناباد بلکه در خراسان شاید فامیلی بزرگتر از آن فامیل نباشد. خود حاج ابوالحسن نیز زنهای متعدّد و یازده فرزند دختر و هفت پسر داشت: اول محمدعلی که خیلی شرور و مورد انزجار پدر بود و پس از پدر دیری نپایید و کشته شد، دیگران حاج محمدحسین معین‌الاشراف و حاج محمدباقر و حاج ملا عبدالله صدرالاشراف و حاج محمدرضا و نصرالله که در بیابان از سرما و

* حالات آن جناب بعداً در فصل جداگانه مذکور خواهد گردید.

باران هلاک شد و ابوالحسن که در کوچکی مرد و غالب فرزنداناش در موقع مرگش غالباً یا به سنّ تکلیف نرسیده یا اوایل تکلیفشان بود.

حاج ابوالحسن از متنفّذین گناباد و در بیدخت دارای ملک زیادی بود و در قضیّه وصلت صبیّه حاج ملاعلی اصرار زیادی داشت که با جناب حاج ملاسلطان محمّد انجام شود و نسبت به خود آن جناب نیز با آنکه وارد سلسله فقر نبود محبّت و ارادت کاملی داشت از این رو آن جناب نیز به او لطف داشتند.

قبل از مرگش تمام دارایی غیرمنقول خود را بین فرزنداناش تقسیم نمود و ملک هر کدام را تعیین کرده بود. هنگام مرگ به جناب حاج ملاسلطان محمّد عرض کرده بود: من اولاد خود را به شما می سپارم. آن جناب نیز قبول کرده و پس از مرگش حاج میرزا مهدی، فقیه متنفّذ شهر گناباد، نیز برای مجلس ترحیم آمده دستور داده بود که درب اتاقها را قفل و مهر کنند که بعداً خودش برای تقسیم ترکه بیاید، و منظورش آن بوده که خود نیز استفاده ببرد و از آن نمداکلاهی داشته باشد؛ لیکن جناب حاج ملاسلطان محمّد هیچ وقت این قبیل استفادهها را قبول نمی کرد، ولی چون وصیّ بود و مجبور بود مداخله کند به حاج حسنعلی بیگ نایب الحکومه فرموده بود: آیا شما راضی می شوید که صغار حاج ابوالحسن به فلاکت و بدبختی دچار شوند؟ عرض کرده بود: البته راضی نمی شوم و هرچه شما بفرمایید دریغ ندارم. فرموده بود: بفرستید که آقا سیدعلی جویمندی و ملاعسکری و حاج ملاعلی اکبر بیلندی به نوغاب بیایند و من هم می آیم تا در آنجا ترکه تقسیم شود. او نیز اطاعت کرده و آن سه نفر را که از روحانبین متنفّذ گناباد بودند دعوت کرد و آمدند. آن جناب هم به نوغاب رفته و ده شبانه روز در آنجا توقّف نمود و تمام ترکه و جزئیات منقول حتی اثاثیه منزل را هم بین ورثه تقسیم کرد، در صورتی که معمول نداشت شبها در خارج بیدخت بخوابد جز در ریاب ولی نظر به لطفی که به حاج ابوالحسن داشت و برای رعایت وصیّت ده شب در نوغاب خوابید بدون آنکه حقّی برای خود بردارد.

این قضیه موجب افسردگی حاج میرزا مهدی و ابتدای کینه‌ورزی ایشان شد و به رکن الدوله والی خراسان قضایا را اطلاع داد و شکایت نمود، والی هم ایشان را با آن سه نفر دیگر به مشهد احضار کرد و ایشان به مشهد حرکت نموده، والی قضایا را پرسیده و گفته بود: چرا اطلاع ندادید؟ فرموده بود: تقسیمی نبوده بلکه خودش در حیات خود تقسیم نموده و نظر به اینکه مرا وصی قرار داده بود من برای نظارت در آنجا بودم، سپس او نهایت احترام از ایشان بجا آورده مرتخص نمود.

در سال ۱۳۰۰ هجری مرض نوبه غش در گناباد بروز نمود که بیشتر کسانی که بدان مبتلا می‌شدند، نوبه سوم آن در آنها خطرناک بود و مریض از آن غالباً بهبودی نمی‌یافت و می‌مرد و جمع زیادی از این مرض مردند، از جمله: جناب آقا میرزا عبدالحسین پیر دلیل و حاج میرزا ابوطالب برادرزن ایشان بدان مبتلا شده بدروند زنگانی نمودند و جناب حاج ملاسلطان محمد به ریاب رفت و چون در گناباد معمول بود که جنازه اعیان را به مشهد می‌بردند او نیز جنازه آن دو را به مشهد فرستاد که در جوار حضرت رضا (ع) دفن کنند ولی مجلس ترحیم برای آنان منعقد ننموده که سایر بیماران اطلاع پیدا نکنند؛ بیمارانی را هم که از آن خانواده بودند به بیدخت آورد و همه را معالجه نمود.

بی‌بی فاطمه عیال ایشان صبیّه آقا میرزا عبدالحسین پرسیده بودند: چرا پدر و خالوی مرا نیاوردید؟ فرموده بود: آنها را نتوانستیم حرکت دهیم و از تربت طیب آمده است. پس از بهبودی بیماران که آنها را به ریاب مراجعت داده و قضیه فوت آن دو به اطلاع رسیده، عزاداری مفصلی شد.

یکی از وقایع مهمه گناباد که در سال ۱۳۰۴ قمری واقع شد **قتل اسکندر خان** کشتن حاج اسکندر خان بود. حاج اسکندر خان اهل دلویی گناباد، فرزند حاج حسنعلی بیگ بود که مدت‌ها نیابت حکومت از طرف

فرمانداران طبس در گناباد داشت و او دارای دو فرزند ذکور بود: یکی حاج اسکندر خان و دیگری آقا اسماعیل خان مظفر السلطان. حاج اسکندر خان پس از پدر نایب الحکومه گناباد شد و با آنکه وارد فقر نبود مانند پدرش نسبت به جناب حاج ملاسلطان محمد اظهار ارادت می نمود ولی در اواخر مانند او آخر زمان پدرش اظهار مخالفت می کرده.

پس از منصوب شدن او بدین شغل، دستوری از طرف دولت رسیده بود که آنچه مالیات از مردم می گیرند صدی بیست اضافه بگیرند؛ این امر بر مردم خیلی گران آمد مخصوصاً سادات شهر و ریاب گمان بردند که حاج اسکندر خان این اضافه را برای خود مطالبه می کند و از مشهد و تهران دستوری نبوده و از دادن اضافه استنکاف داشتند. روزی حاج اسکندر خان با نوکر خود حاج غلام نام برای مذاکره با سادات و حلّ موضوع به قصد ریاب حرکت کرد، در ریاب چون حرکت او را شنیدند تصمیم به قتل او گرفته چند نفر به دستور میرزا احمد پسر میرزا معزالدین ریابی با چند نفر دیگر در یکی از کوچه باغها نزدیک به ریاب کمین کردند. چون حاج اسکندر خان نزدیک ریاب رسید زنی به او گفت: به ریاب نروید که شما را می خواهند بکشند. او در جواب لبخندی زده، گفت: بزغاله که نیستم. و قبول نکرده رو به ریاب رفت. وارد کوچه باغ که شد ناگاه آنان از کمین درآمده و بر سر او تاختند و او را بسیار زدند و اذیت زیادی نمودند و سپس با خود گفتند: اگر او را زنده گذاریم بعداً از ما انتقام خواهد کشید و یکی از آنها معروف به "مرادتلی" تیری به سوی او رها کرده و او را از پا درآورد.

خبر به حاج میرزا محمود برادر آقا میرزا عبدالحسین که قبلاً نام بردیم رسید و چون خواهر حاج اسکندر خان عیال حاج میرزا محمود بود او فوری با چند نفر حرکت کرده و به محل واقعه شتافته او را به منزل آوردند درحالی که خون زیادی از بدن او روان بود آنگاه کربلایی رجب، نوکر خود را فوراً به بیدخت فرستاد که جناب حاج ملاسلطان محمد را اطلاع دهد.

این خبر عصر به آن جناب رسید و فوراً بدون آنکه منتظر خادم شود به طرف ریاب حرکت کرد و ملاحسینعلی خادم بعداً به ایشان ملحق شد و آن جناب در یک ساعت خود را به ریاب رسانید، از طرفی این خبر به اهالی خیبری و دلویی رسید و حس انتقام در آنها به هیجان آمده عده زیادی رو به سوی ریاب رفتند چون خبر به سادات ریاب و شهر که همه با هم بستگی داشتند رسید آنان هم جمعیتی را برای مقابل شدن با آنها مهیا کردند و در پشت ریاب دو جمعیت در مقابل یکدیگر واقع شدند.

موقعی که جناب حاج ملا سلطان محمد خواست به سوی ریاب حرکت کند به ایشان گفتند: شما دشمن زیاد دارید و تنها صلاح نیست بروید. ولی ایشان قبول نفرمود و حرکت کرد، موقعی رسید که دو جمعیت با هم مقابل شده و نزدیک بود نزاع سختی بین آنان واقع شود. آن جناب از میان جمعیت دلویی و خیبری عبور کرده و بین دو جمعیت خطاب به هر دو نمود که چرا می خواهید یک خون را تبدیل به خونهای متعدد نمایید؟ و همدیگر را بکشید و به این ترتیب قضیه را مهتمتر کنید، فعلاً دست از یکدیگر بردارید تا از طرف دولت دستوری برسد، همه آن را قبول کرده و هر دو دسته مراجعت نمودند.

آنگاه آن جناب در ریاب به منزل حاج میرزا محمود، بالای سر حاج اسکندر خان رفته درحالی که او در خون خود می غلتید و آخرین دقیق عمر خود را می گذرانید؛ در آن موقع نسبت به ایشان اظهار ارادت نموده و عرض کرد: میل ندارم خون من پایمال شود ولی قاتل من بیش از یک نفر نبود. آنگاه از دنیا رفت و آن جناب جنازه او را به مشهد فرستاد. دو خواهر او که یکی عیال حاج میرزا حسن و دیگری عیال حاج میرزا محمود بودند به دست و پای ایشان افتاده و گریه زیادی نمودند ایشان در جواب فرمود که صبر کنید خداوند انتقام خواهد کشید.

قضیه قتل او در همه جا منتشر شد و به حاکم طبس و والی خراسان خبر رسید و تهران هم آگاه شد و دولت جمعی را برای سرکوبی سادات ریاب مأمور نمود و

عده زیادی از مشهد و طبس و قاین و سایر ولایات اطراف، برای این کار به گناباد آمدند و چون دولت می دانست که سادات منسوب به جناب حاج ملا سلطان محمد در این کار شرکت نداشته اند به آنان دستور دادند که از ریاب خارج شوند و جناب حاج ملا سلطان محمد امر کرد که جناب حاج میرزا علینقی برادر آقا میرزا عبدالحسین و حاج میرزا محمدعلی و حاج میرزا تقی و آقا میرزا جلال فرزندان حاج میرزا ابوطالب و سایر سادات منسوب به ایشان به بیدخت آمدند و حاج میرزا محمود به دلویی رفت؛ پس از بیرون آمدن آنان قشون دولتی در ریاب به منازل سادات ریخته و آنها را اذیت و آزار زیادی نمودند و جمعی از آنان را باکسانی که در قتل حاج اسکندر خان شرکت داشتند گرفته و با زجر و سختی به طبس فرستادند و مدتی در آنجا محبوس بودند، اثاثیه منازل را هم تماماً غارت کردند ولی به بستگان جناب حاج ملا سلطان محمد به هیچ وجه صدمه و آسیبی نرسید.

جناب حاج ملا سلطان محمد در سال ۱۳۰۵ به قصد زیارت
سفر مکه
خانه خدا حرکت کرد و چهارده نفر از فقرای گناباد

در این سفر ملازمت داشتند از این قرار:

جناب حاج میرزا علینقی ریابی، حاج میرزا محمود ریابی، حاج میرزا محمدتقی ریابی، حاج ملا صالح، حاج محمدحسین ملک التجار، حاج ملا حسن اللهیار بیدختی، حاج الله داد، حاج علینقی بیدختی که زارع ایشان بود، حاج میر علم خان نودهی، حاج عباسعلی خیبرگی و فرزندان حاج ابوالحسن، مرحوم حاج محمد حسین معین الاشراف و حاج محمدباقر و حاج ملا عبدالله صدر الاشراف و خالوی او حاج ملا عبدالله فرزند حاج خواجه محمد بیدختی.

آن جناب در اوایل بهار در ماه شعبان از بیدخت حرکت نموده برای نهار در منزل حاج میر محمدحسین در نوده توقف کرد و از همه جا برای بدرقه آن جناب به نوده رفتند. آنگاه از آنجا به سمت مشهد حرکت نمود و ماه رمضان در مشهد توقف کرد. در بیدخت حاج ملا صالح را برای امامت جماعت مسجد امر کرد که

ماه رمضان توقف نموده، بعداً در مشهد به ایشان ملحق گردد.

فرزندان حاج ابوالحسن و حاج ملا عبدالله بیدختی و حاج میرعلم خان نیز نظر به اینکه ماه مبارک موقع تریاک‌گیری بود در گناباد توقف نموده پس از ماه رمضان حرکت کرده در مشهد ملحق شدند.

در آنجا آن جناب، خدمت بین راه را به حاج میرعلم خان واگذار نمود و از راه عشق‌آباد با خط آهن به قفقاز و از باطوم با کشتی حرکت نموده به اسلامبول پایتخت خلفای عثمانی رفت. در آنجا حاج میرزا معصوم نایب‌الصدر فرزند جناب رحمت‌علیشاه و حاج میرزا علیمحمد فرزند مرحوم آقای سعادت‌علیشاه که عزم مکه داشتند شرفیاب شده اجازه گرفتند که در ملازمت باشند ولی ایشان نظر به زیادی عدّه ملازمین و زحمت آن در راه اجازه نداد ولی همواره ملاقات در بین راه دست می‌داد، سپس از آنجا با کشتی به طرف حجاز حرکت نمود.

در بین راه که در کشتی نشسته بودند دریا به تلاطم آمده طوفان سختی ظاهر شد و نزدیک ۳۶ ساعت دوام نمود و در اواخر به طوری شدت داشت که همه از زندگانی مأیوس شده و دست تضرع و زاری به درگاه خداوند بلند کردند. حاج ملا عبدالله بیدختی با اضطراب تمام خدمت ایشان رسید، دید که مشغول خواندن مثنوی می‌باشند، جسورانه عرض کرد: برای کی نشسته‌اید؟ اگر پیش شما خبری هست و در ادعای خود صادقید پس چرا نشسته‌اید؟ وقت است که کشتی و اهل آن را نجات دهید. فرمود: چه خبر است؟ عرض کرد: مگر نمی‌بینید دریا متلاطم شده، نزدیک است کشتی غرق شود. فرمود: بیا با هم برویم به عرشه کشتی. او ترس داشت، ولی آن جناب فرمود: نترس. سپس بالای عرشه رفته نگاهی به اطراف نموده، فرمود: نه حاجی کشتی که بد نیست چیزی نیست. در این بین دریا از تلاطم و خروش افتاده و کشتی آرام شد و خطر مرتفع گردید و حاج ملا عبدالله این را بر کرامت ایشان حمل کرده بود.

صیبه آن جناب جدّه نگارنده از آن جناب نقل کرد که در کشتی، حال تمام

همسفران به هم خورده انقلابی در مزاجشان پیدا شد، جنابش شربت زرشک درست کرده به همه می داد و حال همه بهبودی یافت جز حال حاج ملاًصالح که خطرناک شد به طوری که از بهبودی او مأیوس شد؛ ایشان به درگاه خدا تضرّع نموده، عرض کرد: خدایا به جای حاج ملاًصالح پسر کوچک من ابوالحسن را ببر که از همراهان من در بین راه کسی از دنیا نرود. اتفاقاً حاج ملاًصالح بهبودی یافته و آن پسر که نزدیک به دو سال داشت و میرزا ابوالحسن نام او بود پس از دو ماه از مراجعت آن جناب از دنیا رفت. مادرش خیلی بی تابی می نمود، ایشان فرمود: بی تابی مکن که من خودم او را داده ام.

چون به خانه خدا مشرف شد بر اثر بذل و بخشش، امر عزاداری و سوگواری حضرت ملجأ الکوینین ابی عبدالله الحسین (ع) را که مورد علاقه تام آن جناب بود در مزار عبدالمطلب و ابی طالب ترویج نمود و ضمناً نام عرفان و ایمان را به گوش حاجیان و خاص و عام رسانید، در صورتی که تا آن روز در آنجا این امر معمول نبود. و جناب حاج ملاًعبدالله صدرالاشراف نقل کنند که عرب ها می آمدند و روضه خوانی و گریه ما را می دیدند و تمسخر و استهزا می نمودند و می خندیدند. آن جناب پس از اتمام مناسک و اعمال حجّ به مدینه طیبه مشرف شد و به زیارت قبر مطهر حضرت پیغمبر (ص) و فاطمه زهرا (ع) و ائمه بقیع علیهم السلام و اصحاب رسول رضوان الله علیهم نائل گردید.

در مکه حاج محمدخان فرزند حاج محمد کریم خان رییس طایفه شیخیّه، از آن جناب ملاقات و اظهار محبت نموده، ایشان فرموده بود: ما در مزار ابوطالب مجلس روضه داریم. عرض کرد: پس به من هم اطلاع دهید که حاضر شوم. در مدینه هم مجدّد در بقیع هنگام زیارت ائمه بقیع خدمت آن جناب رسید.

در جبل نجد عبدالعزیز بن السعود پادشاه کنونی حجاز

مراجعت از حجّ پسر عبدالرحمن بن فیصل امیر جبل که جوانی نارس و در

حدود هیجده سال داشت خدمت آن جناب رسید و

شمشیر مرصع قیمتی بر کمر داشت. آن جناب به او اظهار لطف نمود و از حال او سؤال کرده، پرسید که این شمشیر را در کجا ساخته‌اند؟ عرض کرد: در خود جبل می‌سازند. آن جناب به دقت شمشیر را دیده و از ظرافت آن و طلاکاری دسته آن خیلی تمجید نمود. این قسمت را بعضی از همراهان که دیده بودند گفته بودند: عن قریب این شخص به سلطنت اینجا می‌رسد؛ چون ایشان شمشیر او را دیده و آن را پسندیده به او برگرداندند. حاج ملا عبدالله صدرالاشراف از بعض همراهان ابن السعود* راجع به وضعیّت نجد سؤال کرده او اشاره به حکومت محمد آل رشید که قبلاً از عمال آل سعود بوده و در آن موقع حکومت را در دست داشت نموده، شکایاتی کرد و گفت: بالاخره به هر طور باشد ابن السعود، محمد را به قتل خواهد رسانید. و اتفاقاً همان‌طور هم شد و پس از چند سال ابن السعود حمله کرد و به تدریج تمام شهرهای نجد و بعداً حجاز را تصرف نمود.

پس از مراجعت از مکه و مدینه به عتبات عالیات آمده، ده روز در نجف و هفده روز در کربلا و ده روز در کاظمین و سه روز در سامره توقف کرد و علمای بزرگ را ملاقات نمود و همه نهایت تجلیل و احترام از ایشان نمودند؛ از جمله در کربلا با مرحوم شیخ زین العابدین مازندرانی که از علمای درجه اول و مرجع تقلید بود، ملاقات‌های دوستانه نمود و یک شب هم مرحوم شیخ دعوت کرد و ایشان پذیرفتند و فرزند کوچک شیخ، جناب شیخ عبدالله که در فهم و ذکاوت، گوی سبقت از اقران خود ربوده و در آن اوقات که قریب ۲۳ سال داشت موفق به دریافت اجازه اجتهاد از پدر گردیده بود و در طلب راه حق و رسیدن به اولیای خدا بی تاب و در سوز و گداز بود، ربوده و مجذوب آن جناب گردید.

در سامره نیز با جناب حاج میرزا حسن آیت الله شیرازی ملاقات نمود. موقع ورود به سامره حاج میرعلم خان را که در آن سفر مرتب به خدمت مشغول و مورد

* نگارنده تاریخ پیدایش وهابیان و عقاید مذهبی آنان و ظهور دولت سعودی را در خاطرات سفر حج خود که در سال ۷۰-۱۳۶۹ [قمری] مشرف شدم، مفصلاً ذکر نموده‌ام.

لطف آن جناب بود نزد جناب میرزا فرستاده خواهش ملاقات کرد، ایشان هم فوری اجازه داد و آن جناب با حاج میرزا علینقی ریایی و حاج ملا عبدالله صدرالاشراف برای ملاقات ایشان رفتند، اتفاق در آن موقع چند نفر از علمای گناباد از جمله حاج شیخ نجم‌الدین بیلندی معروف به حاج واعظ در خدمت میرزا بودند و انتظار داشتند که جناب میرزا نسبت به ایشان بی‌اعتنایی نماید، به محض ورود ایشان به اتاق، برای انجام مقصود خود، آن جناب را معرفی کردند، ولی جناب میرزا به محض دیدن ایشان از جا حرکت کرده معانقه نمود و اصرار کرد که ایشان را در جای خود بنشانند، آن جناب قبول نکرد بالاخره با اصرار زیاد ایشان را پهلوی خود نشاند و پس از احوال‌پرسی شرح مسافرت را پرسید و از وضعیت کشتی سؤال کرد؛ سپس حاج شیخ نجم‌الدین مسأله فقهی از میرزا سؤال نمود، ایشان قدری سکوت کرد، آنگاه آن جناب فوراً جواب مسأله را مفصلاً بیان کرد و میرزا در بین بیانات ایشان می‌فرمود: همین است. حاج شیخ نجم‌الدین مجدداً از میرزا جواب مسأله را خواست؟ فرمود: با بودن ایشان چرا از من می‌پرسید؟ جواب همان است که ایشان گفتند.

آقای تاج الواعظین طهرانی که از وعظ معروف و دارای صوت جذّابی می‌باشند برای نگارنده نقل کردند که سفری در عتبات عالیات موقعی که در نجف اشرف مشرف بودم، خدمت مرحوم آیت‌الله آقا سید ابوالحسن اصفهانی می‌رسیدم. روزی فرمودند که شب برای ملاقات من بیا که کاری دارم، شب در منزل ایشان در کوفه خدمتشان رسیدم از من خواهش کردند که کتاب مثنوی و تفسیر بیان السعادة و سعادت‌نامه و بشارة المؤمنین و چند کتاب دیگر از این قبیل کتب برای ایشان از ایران تهیه نموده بفرستم؛ سپس اظهار کردند که وضع من خیلی سخت بود و از یکی از درویش گنابادی که در عتبات بود درخواست دعا نمودم و او به من وعده داد که تو ترقی می‌کنی و درباره من دعا کرد و من خیلی به این سلسله معتقدم؛ سپس گفتند: موقعی که مرحوم آیت‌الله حاج میرزا حسن

شیرازی در سامره بودند و من هم خدمتشان تلمذ می نمودم، حاج ملا سلطان محمد گنابادی در مراجعت از سفر حج وارد سامره شدند و آیت الله شیرازی شبی به طور محرمانه از ایشان دیدن کردند و بعداً ایشان روزی برای بازدید آیت الله آمده و جمعی در خدمت آیت الله نشسته به مذاکره فقهی مشغول بودند و مرحوم آیت الله به محض ملاقات ایشان استقبال نموده و با ایشان معانقه کرده و ایشان را بالاتر از خود نشانده و پس از تعارفات لازمه و احوال پرسی، مجدداً موضوع فقهی مورد مذاکره تعقیب شده، مرحوم میرزا فرموده بودند: حال که ایشان آمدند جواب را ایشان بدهند. و ایشان جوابی داده و مرحوم میرزا تصدیق و تأیید نموده و گفته بودند: جواب همان است که ایشان دادند. و پذیرایی بسیار دوستانه از ایشان نموده و پس از حرکت ایشان مرحوم میرزا به حاضرین فرمود که ایشان علاوه بر مقامات علمی و عرفانی که دارند وارد بر ما و میهمان هستند، همه شما باید احترامات لازمه را نسبت به ایشان بنمایید - فقیر نگارنده گوید: درویشی که مرحوم آیت الله اصفهانی ذکر کرده بودند، مرحوم حاج میرزا حبیب الله حایری پدر آقای عبدالعلی فرهنگ بوده است که شرح آن را حضرت پدر بزرگوارم از خود مرحوم حاج میرزا حبیب الله نقل می فرمودند که پس از وعده ترقی به آیت الله اصفهانی از ایشان خواهش کرده بودند که با فقرا، محبت و نیکی کنند.

در همان روزها چند نفر از گناباد از جناب میرزا راجع به مراده با صوفیه و آن جناب سؤال نموده؟ ولی جوابی نداد و خادم ایشان به سؤال کنندگان که دم در منتظر جواب بودند، گفته بود: آقا فرموده اند کاغذ شما جواب ندارد.

سالار عبدالله امانیان بیدختی از پدر خود مرحوم کربلایی عباسعلی که از فقرای بسیار بامحبت و ثابت قدم بوده، نقل کرد که گفته بود: من و چند نفر از فقرای گناباد در آن سال برای پیشواز به عتبات مشرف شده، چند نفر هم از دشمنان بیدخت و سایر دهات گناباد جزء کاروان بوده و قبل از ورود ایشان به سامره نزد مرحوم میرزا رفته و درخواست کرده بودند که حکم کفر بلکه قتل حاج

ملاً سلطان را بنویسند. ایشان پرسیده بودند که او حالا در کجا است؟ گفته بودند: به مکه مشرف شده و از آنجا به عتبات مشرف خواهد شد. میرزا گفته بودند: پس کسی که به مکه برود و قصد عتبات داشته باشد، من چگونه تحقیق نکرده حکم کفر یا قتل او را بدهم؟ بعداً چند نفر از فقرا نزد ایشان رفته و ایشان از حالات جناب حاج ملاً سلطان محمد و عقایدشان سؤال کرده و آنها شرح مبسوطی در زهد و تقوا و مراقبت ایشان در احکام ذکر کرده و بعداً گفته بودند که حتی کرایه ما را از بیدخت برای کربلا ایشان داده‌اند. جناب میرزا فرموده بود: پس موقعی که به اینجا آمدند به من اطلاع دهید که ملاقات کنم. کربلایی عباسعلی گفته بود که حاج الله داد از ملازمین نقل کرد که به محض ورود به سامره ایشان به ملاقات جناب میرزا رفته و من هم در ملازمت بودم. به محض ورود به آنجا با همدگر معانقه نموده و خیلی محبت کردند و مدت مدیدی هم با یکدیگر خلوت داشتند و مذاکرات خصوصی نموده بودند.

از جمله کسانی که در آن سفر درک خدمت ایشان نمود، مرحوم حاج شیخ علیمحمد اصفهانی عالم و مرتاض معروف بود که کمال ارادت به ایشان داشت. آقای حاج شیخ عبدالله صوفی املشی از قول پدرشان نقل کنند که حاج شیخ علیمحمد دارای کشف و کرامت بود و در علوم معقول و منقول تبخّر داشت؛ روزی با حال تأثر و گریه به ایشان گفته بود که حاج ملاً سلطان محمد در نجف برای ملاقات من آمده و گفته بودند: همان ریاضت‌ها و عبادات تو سبب شده که ما برای ملاقات تو بیاییم و سپس خیلی اظهار علاقه و ارادت به ایشان نمود.

پس از بازگشت از عتبات و ورود به ایران، ده روز در

مراجعت به ایران حضرت عبدالعظیم (ع) ماند و مهمان مرحوم سراج‌الملک

که از مقرّبان ناصرالدین شاه و نزدیکان ظلّ السلطان و از

پروانگان شمع عرفان بود، شد و همه اعیان و علما و رجال و سایر مردم از ایشان

دیدن نمودند و با آنکه هوا خیلی سرد و برف زیادی روی زمین بود ترک ملاقات

نموده بودند و حتی کامران میرزا نایب‌السلطنه پسر ناصرالدین شاه از ایشان دیدن کرد.

ولی آن جناب از رجال دولت بازدید نکرد و حتی کامران میرزا خواهش بازدید نموده، ایشان قبول نفرمود؛ جمعی از فقرا عرض کرده بودند که فقرا در تهران بسیارند و ممکن است ملاقات با نایب‌السلطنه و بعضی رجال موجب آسایش آنان شود. فرموده بود: «فقیر اگر واقعاً فقیر است کسی غیر از خدا نتواند به او صدمه رساند و اگر خدا خواسته باشد که او مبتلا شود باز هم منتهای آمال اوست و رو بدان می‌رود نه آنکه بگریزد و اگر فقیر واقعی نباشد باید صدمه خورد تا بالاخره رو به خدا کند».

خود ناصرالدین شاه نیز که در آن اوقات در جاجرود بود چون خبر ورود ایشان را شنید پیغام داد که آن جناب توقف نمایند تا ملاقات شود ولی ایشان پس از شنیدن این خبر به‌طور ناگهانی تصمیم به حرکت گرفته تهران را ترک گفت که ملاقاتی دست ندهد. چنانکه آقای حاج محمدباقر سلطانی از مرحوم حاج ملا عبدالله صدرالاشراف نقل کردند که ایشان در حضرت عبدالعظیم (ع) در اواخر هفته به حاج میرعلم خان دستور دادند که برای هفته آینده شتر و کجاوه کرایه شود که حرکت کنند. حاج میرعلم خان در صدد کرایه آنها برآمده، روز بعد به ایشان عرض کرد که برای چهارشنبه آینده وسایل حرکت آماده است، اتفاقاً روز جمعه آخر آن هفته سراج‌الملک نامه ناصرالدین شاه را که از جاجرود به سراج‌الملک نوشته بود، نشان داد که در آن نوشته بود که به قرار مسموع جناب حاج ملا سلطان محمد گنابادی وارد شده‌اند و چون مایل به ملاقات ایشان هستم چهارشنبه به شهر مراجعت می‌کنم که ایشان را ملاقات نمایم؛ ایشان به محض دیدن نامه به حاج میرعلم خان دستور دادند که برو هرطور شده ولو به کرایه زیاده‌تر، شتردارها را حاضر کن که روز سه‌شنبه حرکت کنیم، عرض کرده بود: ما برای شب پنجشنبه قرار گذاشته‌ایم معلوم نیست آنها حاضر شوند. فرموده بود: هرطور شده آنها را

راضی کن. سراج‌الملک به رفقا متوسل شد که شاه این‌طور دستور داده و شایسته نیست ایشان رد کنند به اضافه ملاقات ایشان از اعلیحضرت برای حیثیت ظاهری فقرا هم خوب است و خواهش کرده بود، بروند از ایشان تقاضا کنند که حرکت را به تأخیر اندازند. حاج ملا عبدالله نقل کرد که بالاخره من که از همه ملازمین کوچکتر بودم برای این کار معین شده و خدمتشان رسیدم و تقاضای سراج‌الملک و سایرین را عرض کردم. جواب فرمود که ما باید زودتر حرکت کنیم. سپس فرموده بود: فقرا چرا باید نظر به شاه ظاهر داشته باشند باید نظرشان به شاهی باشد که قلب همه شاهان در اختیار اوست و همان سه‌شنبه که فرموده بود، حرکت کرد.

به منزل سایر رجال نیز نرفت جز یک دفعه به منزل سراج‌الملک که به جمعی از زنان وعده تلقین ذکر و دستگیری داده بود، رفت؛ به علاوه سراج‌الملک از بستگان و مخصوصین آن جناب و آقای سعادت‌علیشاه بود و خدمات زیادی برای فقرا نموده، از صمیم قلب خود را بنده آن آستان قرار داده و هنگام توقف آن جناب در تهران خودش متحمل پذیرایی بود و موقع شام و نهار، خود دست همه را می‌شست، و چون ناصرالدین شاه شنید تعجب کرد که چگونه خود سراج‌الملک با آن جلالت و مقام چاکروار در خدمت آن جناب و پذیرایی واردین از دل و جان ایستاده بود.

آن جناب چون از منزل سراج‌الملک بیرون آمد به منزل مرحوم آقای سعادت‌علیشاه که مدت‌ها قبله و مطاف دلش بود برای دیدن آقازادگان آن مرحوم و احوال‌پرسی از آنان رفت. سپس به حضرت عبدالعظیم (ع) بازگشت نمود موقعی که آن جناب در حضرت عبدالعظیم توقف داشت عبدی شاعر، قصیده غزایی سروده و در حضورش خواند از آن جمله این چند شعر است:

عجب بوی خوش آمد بر مشام جان ازین گلشن

مگر از مصر جان یوسف‌وشی افشاند پیراهن

به ملک ری به فصل دی بشارت‌های پی در پی
 رسید از دشمن و از دوست چشم دوستان روشن
 بریدی^۱ خوش بشارت داد دوشم خرم و خندان
 که ای سر در گریبان خیز و بیرون آی از برزن
 نشینی چند آخر در پس زانو بدین غفلت
 دمی بیرون خرام ای کام تلخ از تخته بند تن
 عروس طبع شیرین را بیارا خوش به زیورها
 که آمد خسرو خوبان ز کوی حضرت ذوالمن
 مهین سلطان اقلیم بقا فرمانده جان‌ها
 بهین هم نام سرالله اعظم شاه خیبر کن
 درخشان قطب چرخ نعمت‌الله پیر هر سالک
 که باشد رهروان را رهنما ز آسیب هر رهن
 شود هر بامداد و شامگاهان طایف کوی
 مقام و کعبه و رکن و منی بی شک و لا و لن
 کنون تابیده مهر چهر رخشان به ملک ری
 که گردیدند از تشریف او آگاه مرد و زن
 شعاع چهر مهری تافته در ری که انوارش
 سراج ملک را روشن کند بی پنبه و روغن
 همایون موکبش در تربت عبدالعظیم آمد
 گذشته چند روز ای بی خبر تا چند در مسکن
 آلا برخیز و بهر آستان بوسیش محرم شو
 که آمد کعبه‌ات نزدیک هین برخیز و طوفی کن

نمودم سجده وانگه برگرفتم خامه مشکین
 سرودم مطلعی دو شکر و حمد خالق ذوالمن
 که ای در حمد ذات هر زبان ناطقی آکن
 زبانمان عاجز از تقریر و عقل ما زدانستن
 هویدایی و هر هستی بود از هستی ذات
 چنان پیدا که نتوان سرّ انعام تو بنهفتن
 دو سال و نیم اندر ملک ری ماندم به امیدی
 که ره یابم به ملک طوس بستی راه را بر من
 کنون مقصود من بود از زیارت تا به پای خود
 خداوندا خود آوردیش تا وی را کنم دیدن
 آلا ای معنی و مقصود جانها مرحبا اهلاً
 قدم بر دیده عبدی نهادی طاب لی احسن
 بحمدالله که روشن گشت چشم از خاک نعلینت
 هزاران شکر کز دیدارت آمد جان نو در تن
 تو خود مقصود حجّ و کعبه ای حجّ کرده ای بخ بخ
 آلا سعی تو مشکور و آلا حجّ تو مستحسن
 جدی در کوی تو رخشان بنات النعش سرگردان
 تمام هستی امکان به گردت گشته پیرامن
 هر چند این قصیده دارای معانی و دعاوی مبالغه آمیز بزرگی نسبت به
 آن جناب است ولی مدح در اشعار دلیل عقیده واقعی نمی شود و نمی توان بر
 مضامین اشعار استدلال کرد که صوفیه برای بزرگان خود مقامات انبیا و ائمه هدی
 را قائلند.

پس از ده روز توقف از آنجا حرکت کرده از راه سبزوار و کاشمر روانه گناباد

گردید و نزدیک ۲۵ روز به عید نوروز* که مطابق با دهه آخر جمادی الثانیه بود، وارد گناباد شد و در بین راه همه جا نهایت تجلیل و احترام نسبت به ایشان معمول گردید، موقع ورود به گناباد هم پیشواز شایانی از ایشان شد.

در اوایل سال ۱۳۰۸ قمری حاج آقا سید حسن جویمندی مسموم شدن که از فقرای بزرگ و مورد لطف آن جناب بود و گاه هم در موقع دستگیری طالبین هنگامی که حاج میرزا علینقی ریایی نبود دلالت به او رجوع می شد از دنیا رفت و آن جناب خیلی از مرگ او متأثر شد و کدورت زیاد کشید و به طوری که جدّه نگارنده، صبیّه آن جناب، نقل کرد پس از چندی برای کم شدن اندوه به مشهد مسافرت نمود و حاج میر علم خان نیز ملازمت داشت. در مشهد مورد اعزاز و احترام دوستان واقع گردید و تمام رجال و محترمین دیدن نمودند و مدتی توقف کرد ولی چندی بر اثر مسموم شدن، به کسالت و تب شدید مبتلا گردید. علتش آن بود که خطیب باشی مشهدی که از پیروان حاج آقا محمد شیرازی بود و باطناً با آن جناب عداوت کامل داشت خدمتش رسیده خیلی اظهار محبت و ارادت کرد و مکرر ملاقات نمود. روزی آن جناب برای بازدید او به مدرسه دو درب رفت او در نان خشک، زهر ریخته و با آب گرم نزد ایشان آورد، آن جناب قدری تناول کرد چند نفر از همراهان هم خوردند موقعی که از آنجا بیرون آمدند حال یک یک از آنان منقلب شده و قی عارض شد و در بستر مرض افتادند حال خود آن جناب نیز پس از شش ساعت منقلب شد و سپس تب شدیدی عارض گردید و او را بستری نمود و مرضش به طوری سخت شد که همه از بهبودی او مأیوس گردیدند و خودش همه را دلداری داده، گفت: ما را می کشند ولی هنوز وقت آن نرسیده است.

پنج روز مرض ایشان خیلی سخت بود و پس از پنج روز حالش متدرجاً

* تحویل شمس به برج حمل در سال ۱۳۰۶ قمری پنج ساعت به غروب روز چهارشنبه هفدهم رجب بوده و روز پنجشنبه هیجدهم رجب عید نوروز سال ۱۲۶۸ شمسی بوده است.

بهبودی یافت، ولی حالت ضعف مفرط تا دو سه ماه باقی بود و غالباً تب هم داشت و حتی موقعی که وارد گناباد شد هنوز ضعف مفرط و لاغری و زردی رنگ باقی بود. خود خطیب‌باشی هم در آن چند روز مرتب برای عیادت آمده اظهار محبت بسیار می‌نمود و منظورش آن بود که خود را از اتهام بری کند و گمان بد درباره او نبرند ولی فقرا فهمیده بودند که مرتکب این عمل زشت، خود او بوده خواستند متعرض او شوند لیکن آن جناب آنان را مانع شده اظهار لطف و محبت به او می‌نمود. چون از مشهد حرکت کرد اول مغرب به شریف آباد که شش فرسخی مشهد است، رسید و با آنکه برف زیادی می‌بارید دستور توقف نداده و امر به حرکت نمود و همراهان با آنکه در آن هوای سرد و منقلب مایل نبودند که حرکت کنند مجبور به اطاعت بودند. اتفاقاً چون حرکت نمودند برف قطع شده هوا برخلاف انتظار که پس از برف باید سرد شود گرم شد. چون به گناباد ورود نمود رفت و آمد و معاشرت را کمتر کرد و به موقع ضرورت اختصاص داد.

پس از چندی حاج ملاصالح در شب شنبه ۲۶ ربیع الاول ۱۳۰۹ هجری از دنیا رفت و آن جناب از مرگ او نیز خیلی کدورت کشید و فرمود: به مشهد رفتیم که کدورت مرگ حاج آقا سید حسن را کم کنیم مبتلا به این قضیه شدیم. در آن موقع ۴۴ سال از سن حاج ملاصالح گذشته بود و تولدش مطابق خط پدرش حاج ملاعلی در آخر اسرارالدقائق (شرح اربعین) که خودش تألیف نموده شب سه‌شنبه پنجم ربیع الاول ۱۲۶۵ هجری بوده است.

۵- از سال ۱۳۱۰ تا ۱۳۲۷ قمری

عرفا برای سالکین راه حقیقت، مقامات و حالات مختلف تعیین مشایخ ذکر کرده‌اند و مراحل و منازل راه را هم برحسب اختلاف حالات روندگان به بیان‌های متفاوت گفته‌اند؛ ولی به‌طور کلی برای سلوک چهار سفر ذکر کرده‌اند:

سفر اول از خلق به سوی حق و از خود به سوی خدا، سفر دوم از حق به سوی حق یعنی از مقام خودی گذشته و در عالم انوار که عالم اسماء و صفات است سیر می‌کند، سفر سوم از مقام مشیت فعلیه به مقام فیض اقدس که مقام اتصال و رفع همه تعینات است و این سفر نهایت قوس صعود است، سفر چهارم از خدا به سوی خلق یعنی پس از کامل شدن خود مأمور هدایت و تکمیل دیگران می‌شود و این سفر ویژه پیمبران و پیشوایان دین و مأذونین از جانب آنان است.

البته پیمودن این راه و انجام دادن این سفرها نیز برحسب مراتب و حالات شخصیه متفاوت می‌شود و هر یک از این سفرها برحسب اختلاف احوال و اشخاص دارای مراتب و درجات زیاد است؛ بنابراین لازم نمی‌آید که تمام کسانی که در یکی از این سفرها باشند از حیث مقام و رتبه مساوی باشند، مثلاً انبیا و صاحبان ولایت مطلقه کلیه که همه آنها سفر چهارم را پیموده‌اند لازم نیست در یک مرتبه باشند زیرا سفر چهارم نیز دارای مراتب متفاوت است چنانکه در اخبار

ائمه اطهار(ع) و در اشارات احادیث، معراج حضرت خلیل(ع) کامل تر از موسی(ع) و موسی(ع) کامل تر از عیسی(ع) ذکر شده در صورتی که همه آنها اسفار اربعه سلوک را پیموده بودند و حضرت خاتم الانبیا(ص) آخرین درجه کمال سفر چهارم را داشت.

اولیای جزء نیز که مأمور دعوت و هدایت اشخاص می شوند برحسب استعداد شخصی این سفرها را می پیمایند و لازم نیست که در مقام با صاحبان ولایت کلیه مساوی باشند بلکه در ظل هدایت آنان سیر می کنند و مراتب را هم مطابق استعداد خود پیموده اند. مطابق این اصطلاح عرفا می گویند: تا سالک سفر سوم را تکمیل نکند و به مقام طمس و محو و محق که فنای در افعال و صفات و ذات است نرسد و این مراتب را به قدر استعداد خود نپیماید، لیاقت مأذون شدن در هدایت دیگران ندارد و رسیدن به این مقام را هم، خودش یا مأذون دیگری نتواند درک کنند بلکه تشخیص آن به عهده مرئی و راهنماست.

از این رو کسانی که سفر چهارم را کرده و مأذون در دستگیری شده اند در هر زمان کم و معدود می باشند و این امر در سلسله نعمت اللهیه هم مرسوم بوده و عده مشایخ در بیشتر زمانها خیلی کم بوده، حتی در بعضی زمانها مانند زمان مرحوم آقای سعادت علی شاه غیر از قطب سلسله، دیگری دستگیری ننموده است. از این رو جناب حاج ملاسلطان محمد نیز در اوایل زمان خود فقط میرزا محمدصادق شیرازی را اجازه داد و پس از وفات او مدت ها کسی را تعیین نمود و فرمود: پس از میرزا کسی را لایق این مقام نمی دانم و صادقی را نمی بینم که اجازه دهم. و در آن چند سال هر که طالب فقر می شد در گناباد خدمت خود آن جناب می رسید.

و در آن اوقات که وسایل مسافرت سخت تر از این دوره بود کسانی که می خواستند خدمت جنابش برسند متحمل صدمات و سختی هایی شده مدت زیادی در بین راه می بودند و حتی بعضی از آنان پیاده راه را می پیمودند؛ چنانکه حاج محمدعلی اصفهانی چند سفر پیاده از اصفهان از راه جندق و بیابانک به گناباد

رفت و آقای شیخ اسدالله ایزدگشسب نیز با آقای شیخ غلامحسین حاجیانی از نجف پیاده به قصد زیارتش آمدند، هرچند که تحمل مشقت و رنج در راه رسیدن به مطلوب برای شخص جو یا راحت است:

رنج راحت دان چو شد مطلب بزرگ گرد گله توتیای چشم گرگ
از این رو تحمل صدمات راه و پیاده روی برای جویندگان راه و مشتاقان زیارت آن جناب آسان بود، ولی این حالت برای همه کس موجود نیست و موانع دنیوی و جهات دیگر برای دیگران نمی گذاشت که همه خود را به گناباد رسانند و شرع هم در این قبیل موارد که موجب عسر و حرج است رفع تکلیف شاق فرموده است، از این رو بزرگان کوشش داشتند که نمایندگان و نواب در جاهای مختلف برای خود تعیین نمایند تا مردم دسترسی به آنان داشته باشند و به توسط آنان راهنمایی شوند.

آن جناب هم ابتدا میرزا محمدصادق شیرازی را اجازه داد ولی او دیری نپایید و بدرود زندگانی گفت و قریب نه سال کسی از طرف آن جناب مأذون در هدایت و دستگیری نبود تا آنکه در سال ۱۳۱۱ هجری دو نفر را اجازه دستگیری داد: یکی جناب حاج ملا محمدجعفر برزکی کاشانی که از علما و معاریف کاشان و خدمت میرزا محمدصادق تلقین ذکر یافته بود و پس از چند سفر که به گناباد آمد و ریاضت ها کشید در شوال ۱۳۱۱ هجری مأذون در دستگیری شده "محبوب علی" لقب یافت.

دیگر جناب حاج شیخ عبدالله حایری که کوچکترین فرزندان مرحوم شیخ زین العابدین مجتهد مازندرانی بود و در سفر مکه مجذوب آن جناب گردیده بارها با حال جذب به گناباد مسافرت نمود و نفس را ریاضت ها داد و مطیع کرد و در همان روزی که جناب برزکی مأذون شد او نیز مأذون گردید و "رحمت علی" لقب یافت و پس از اجازه یافتن آن دو نفر، جویندگانی که طالب راه بودند احتیاج به پیمودن مسافت گناباد نداشته و نزد آنان دستگیری می شدند و اجازه یافتن آنان

موجب تسهیل امر بر طالبین گردید.

مشایخی که آن جناب تعیین نمود همین سه نفر بودند و دیگری را اجازه دستگیری نداد به جز جناب حاج ملاعلی فرزندی که جانشین خود قرار داد و امور فقری و طریقتی را بعد از خود به او مفوض فرمود. در این جا به مناسبت، مختصری از حالات آن جناب را از اول زندگانی تا هنگام اجازه یافتن ذکر می‌کنم و امیدوارم که بتوانم پس از اتمام این کتاب شرح حال جنابش را مفصلاً در جلد جداگانه بنویسم.

در هفدهم ربیع الثانی سال ۱۲۸۴ قمری، مطابق ۲۷ مرداد ۱۲۴۶ شمسی و هیجدهم اوت سال ۱۸۶۷ میلادی، خداوند به جناب حاج ملاسلطان محمد فرزندی عطا کرد و آن جناب نام او را علی گذاشت. این مولود، اولین پسر و دومین فرزند بود و در کوچکی از مادر یتیم شد و پدر بزرگوار برای رعایت حال دو فرزند خود، متأهل نشد و خود عهده‌دار تربیت آن دو گردید.

حاج ملاعلی
و مسافرت
طولانی او

آقای شیخ اسماعیل ضیایی* در ذکر حالات جناب حاج ملاعلی می‌نویسد که آقای سلطان‌علیشاه یک نفر زن مؤمنه را برای خدمتگزاری آن دو فرزند، عقد انقطاع برای محرمیت بست؛ پس از آنکه فرزند کوچک تر به سنّ مراهقت رسید و هفت، هشت ساله شد؛ آن جناب صبیّه جناب آقا میرزا عبدالحسین ریایی، پیر دلیل، را عقد نمود.

جناب ملاعلی – پس از تشرّف به مکه حاج ملاعلی خوانده شد – تحت تربیت پدر به سنّ رشد و تکلیف رسید و شروع به تحصیل نمود و نزد چند نفر معلّم که معین شده بود به تحصیل مقدمات عربیت و علوم ادبی مشغول شد و سپس

* از فقرای بامحبّت و از وعاظ معروف و اهل فردوس (تون سابق) بود و به واسطه شدت محبّت فقری در بیدخت سکونت گزید و در شب یکشنبه سیزدهم ذیقعه سال ۱۳۶۱ هجری، مطابق اول آذرماه ۱۳۲۱ خورشیدی در همانجا وفات یافت.

نزد پدر بزرگوار و سایر معلّمین به تحصیل فقه و اصول پرداخت؛ ولی در عین حال در صدد تحقیق دین و مذهب نیز بود و در اوایل بلوغ خدمت پدر مشرف به فقر گردید ولی حال تردید و شک در حقیقت روش پدر برای او پیدا شد؛ از این رو برای اطمینان قلبی یا برای پیدا کردن راه حق و تحقیق در مذاهب مختلفه اسلامی تصمیم به مسافرت طولانی داشت و حتی با آنکه وارد در فقر شده بود از مذهب تصوف بدگویی می نمود و گاهی بالای منبر نیز بد می گفت و در همان اوقات که اوایل بلوغ بود کتابی در ذمّ تصوف نوشت؛ ولی بعدها که تحقیقات مذهبی در کشورهای مختلفه نمود و رأی او تغییر کرد آن کتاب را از بین برد و اکنون اثری از آن نیست، بعدها برای تدارک آن قسمت کتاب سلطان فلک سعادت را در اصول دین و اثبات دیانت اسلام و مذهب تشیع و تمجید تصوف و صحت آن نوشت.

سپس برای اتمام تحصیلات به امر پدر عازم مشهد شد و

سیاحت

در آنجا چند ماهی به تحصیل مشغول بود بالاخره

و تحقیق مذاهب

هیجان طلب و شوق پیدا کردن راه حق محرک شده، بدون

اجازه صوری پدر و حتی بدون اطلاع در حدود سال ۱۳۰۰ قمری از همراهان خود جدا گردید و برای تحقیق و تفحص حق و اهل حق به طرف ترکستان مسافرت نمود؛ سپس افغانستان و هندوستان و کشمیر و حجاز و عراق و یمن و مصر و شامات و ممالک عثمانی و دیگر کشورهای اسلامی را سیاحت کرد و در هر جا با بزرگان و کسانی که ادعایی داشتند معاشرت و مذاکره نمود و با هر فرقه و طایفه ارتباط پیدا کرده بر ادعای آنها واقف گردید.

هنگامی که ناپیدا شد، خویشان و دوستان خدمت جناب حاج ملاسلطان محمد آمده التماس و خواهش کردند که دعایی کنند حال فرزند تغییر کرده به وطن مراجعت نماید و از ناپدید شدن او خیلی پریشان بودند، آن جناب فرمود: پریشان نباشید و او را به حال خود بگذارید که موقعی که نطفه او بسته شده آتشی از شوق در درون من بود و در نهاد او تأثیر نمود که تا او سیاحت و سفر نکند حال جنون و

اشتعال او تمام نمی‌شود ولی بالاخره مراجعت خواهد کرد.

یوسف گمگشته باز آید به کنعان غم مخور

کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور

چنانکه در نامه آن جناب به مرحوم حاج نایب‌الصدر این عبارت مرقوم است: «خبر نورچشمی علی از بخارا آمد به حرکت او ملول نیستم چرا که شاید انشاءالله خشکی دماغ او به همین حرکت تمام شود».

در رجوع مرقوم است که صبیّه مرحوم حاج آقا سید حسن پس از ناپیدا شدن جناب حاج ملاعلی گفته بود: بارها به من می‌فرمود که غیبت شوهر و پریشانی تو برای بی‌باکی تو و لباس‌های کوتاهی است که می‌پوشی، مگر خودشان چه کردند که پسرشان مفقود گردید؟ و این سخن را به‌طور اعتراض گفته بود، از این رو به‌زودی زبان او ورم نموده و پس از چند روزی به رحمت ایزدی پیوست.

آن جناب پس از سیاحت ترکستان و افغانستان و هندوستان به‌طرف حجاز آمده حج بجا آورد، اتفاقاً در همان سال پدر بزرگوارش نیز به مکه مشرف شده در آنجا از دور پدر را زیارت کرد؛ ولی به‌واسطه کامل نشدن تحقیقات اظهار آشنایی ننمود و عواطف دینی که در رأس همه مکارم قرار گرفته بر احساسات و محبت‌های صوری غلبه پیدا کرد؛ ولی بر اثر این ملاقات و جهت محبت مکمونه قدری بیدار شده و حالات او نسبت به گذشته تغییر کرد، در اینجا است که قوت نفس و کمال اشخاص و درجه استعداد روحی آنان معلوم می‌شود که در مقابل مقصد عالی و هدف بزرگی که دارند، دوستی خانواده و پدر و فرزند مؤثر نمی‌شود؛ چنانکه جناب حاج ملاسلطان محمد هم در سفر خود به اصفهان رعایت احساسات صوری نکرد و محبت دینی بر محبت زن با آنکه اول عقد ازدواج بود غلبه یافت و هم‌چنین در سفر دیگر با آنکه بیش از چند روزی از تولد فرزندش حاج ملاعلی نگذشته بود عاطفه محبت فرزند، مانع راه او نگردید و اینها خود از علائم بزرگی صاحب آن است.



جناب حاج ملا علی نور علی شاه ثانی طیب الله مضجعه

جناب حاج مآلعلی پس از اتمام اعمال حج به مدینه طیبه رفت و از آنجا به شام مسافرت نمود و مدت‌ها در آنجا به تحقیق و تفحص اشتغال داشت و بزرگان اهل سنت و پیشوایان مذاهب مختلفه را ملاقات نمود و از اسرار آنها کم و بیش آگاهی یافت؛ سپس از آنجا به عراق عرب رفت و در عتبات عالیات با علما مذاکرات نمود و از محضر آنان بهره‌مند شد و در تمام این مدت، هم مشغول تحقیق دینی و هم به تحصیل اشتغال داشت و علاوه بر علوم متداوله معقول و منقول، علوم غریبه از قبیل جفر و رمل و اوفاق^۱ و طلسمات و بعض صنایع از قبیل حکاکی و قلمدان‌سازی و خیاطی و کلاه‌دوزی و غیر آن تحصیل نمود و در هر جا هر شغلی مناسب بود پیشه نمود و چون خط نستعلیق و نسخ مخصوصاً نستعلیق را خوب می‌نوشت غالباً کتیبه‌نویسی که در آن زمان معمول و مشتری زیادی داشته، می‌نمود و با آن امرار معاش می‌کرد و در تمام این مدت فقط دو کاغذ یکی از بخارا و دیگری از کشمیر به گناباد نوشت و می‌فرمود: وقتی، کار دین بر من به طوری سخت شد که از همه جا امیدم برید و از همه چیز قطع بستگی و عقیده نمودم حتی در خود خالق هم مردّد شدم و به خودکشی حاضر گردیدم، در آن حال کاغذی برداشته به پدر خود نوشتم که اگر خبری هست کار از کار می‌گذرد و فرستادم. طولی نکشید که حالم بی‌اختیار تغییر کرد و ذکر مأخوذ که فراموش شده بود خود به خود به یادم آمد و حال بهت و حیرت دست داد و قضیه وحدت وجود و حقیقت مکشوف شد.

در همان هنگام که آن جناب در عراق عرب بود جناب مراجعت به گناباد حاج مآلسلطان محمد به آقای حاج شیخ عبدالله حایری که در مراجعت ایشان از مکه مجذوب و ربوده شده بود، نوشتند که در همین ایام در جستجوی فرزندم بوده باشید. و خود جناب حاج شیخ

۱. از اصطلاحات علوم غریبه به معنی وفق اعداد و جداول خاص، برای حصول بعضی اهداف.

عبدالله هم ملاقات را در خواب دیده بود لذا یک نفر از مؤمنین با فراست، حاج علی خادم خود را، به جستجو گماشت تا آنکه ایشان را در بازارهای کربلا یافت و با آنکه سابقاً ایشان را ملاقات نکرده و نمی‌شناخت نظر به فراست ایمانی و به حکم آنکه: «عاشق بیچاره هر جا هست رسوا می‌شود»، او را شناخته و دست ایشان را گرفته، گفت: شما فلانی هستید و باید با آقای شیخ عبدالله ملاقات کنید. ولی آن جناب انکار کرد و فرمود: آنکه شما می‌جوئید، من نیستم و اشتباه کرده‌اید. لیکن او قبول نکرد و از ایشان جدا نشد تا بالاخره او را به اقرار و ادان نموده به اتفاق او به ملاقات حاج شیخ عبدالله آمد و پس از پیداشدن او آنها خوشحالی‌ها نموده خبر به گناباد دادند.

پس از چندی آقای حاج شیخ عبدالله مجذوب وار به گناباد حرکت نمود؛ ولی آن جناب برای تکمیل تحصیلات توقف کرد و پس از چند ماه بر حسب امر پدر بزرگوار موقعی که در کربلا در حرم مطهر حال حضور و جذبه رخ داده بود، اشاره و امر غیبی شد که امر پدر را اطاعت نماید و به طرف گناباد حرکت کند؛ از این رو مجبور به حرکت شده از تعقیب سیاحت، صرف نظر نمود و عازم گناباد گردید.

هنگام ورود به گناباد دوستان پیشواز شایانی نمودند و آقای حاج شیخ عبدالله هم با جمعی از فقرا به استقبال رفتند؛ خود جناب حاج ملاسلطان محمد نیز از درب منزل تا درب حتمام که قریب پنجاه قدم بود به پیشواز تشریف آورد و آن جناب با حالت شوق و شعفی که از حد بیان خارج است و با معرفت و یقین به حضور پدر بزرگوار رسید و در قرب صد قدمی که چشمش به جمال پدر افتاد به خاک افتاده سجده شکر خدا آمیخته با گریه شوق بجای آورد و زبان حالش به این بیت گویا بود:

چون قلم پرگار یک پا در شریعت استوار

پای دیگر سیر هفتاد و دو ملت کرده‌ام

موقع رسیدن به خدمت پدر بزرگوار جمعی از فقرا در خدمتش حاضر بودند و

چون فرزند ارجمند، شرفیاب حضور شد و به زیارت پدر بزرگوار نائل گردید همه فقرا و حاضرین خیلی خرم و خوشحال بودند و سرایی شاعر که همراه علی اکبرخان پسر عمادالملک حاکم طبس در گناباد بود این رباعی را خطاب به جناب حاج ملاسلطان محمد سرود:

فرزند جناب تو که ممتاز آمد چندی پی مقصد به تک و تاز آمد
چون دید که مقصود تویی در عالم برگشت و به خانقاه خود باز آمد
این مسافرت هفت سال طول کشید و در سال ۱۳۰۷ قمری جنابش به گناباد ورود نمود.

پس از آنکه جناب حاج ملاعلی به سن رشد و بلوغ رسید
ازدواج پدر بزرگوارش مطابق معمول آن زمان که پسر را در اوایل
تکلیف یعنی پانزده سالگی، زن داده و دختر را در اوایل
تکلیف یعنی نه یا ده سالگی* غالباً شوهر می دادند، به خیال افتاد که فرزند را داماد
کند ولی او به حضور پدر عرض کرد که من مسافرت خواهم نمود و با این شرط
به قبول ازدواج حاضر می شوم. ایشان هم منافی ندانسته و قبول فرمود و دختر حاج
ملاصالح خالوزاده ایشان را که قریب ده سال از عمر او می گذشت به عقد نکاح
فرزند درآورد ولی زفاف به موقع مراجعت از سفر محول شد.
تا آنکه دوره سفر طولانی سپری شده به گناباد مراجعت نمود و مدتی به دید و
بازدید مشغول بود؛ پس از فراغت از آن، مدتی به عبادت و ریاضت و ذکر و فکر
مشغول شد و برحسب امر پدر چند اربعینی به ریاضت و خلوت اشتغال داشت و
کمتر معاشرت می نمود و پس از چندی امر زناشویی اتفاق افتاد و حجله گاه ایشان
به اشاره پدر همان اتاقی بود که غالباً در آن خلوت نموده به طاعت و مناجات و
یاد حق و ذکر و فکر و تصفیه اشتغال می ورزید.

* تردید نه از نظر تردید در سن تکلیف است، زیرا تکلیف دختر اتمام نه سال قمری است بلکه مراد بیان موقع شوهر دادن است که در این دو سال که اوایل تکلیف است غالباً انجام می شده.

پس از چندی در هشتم ذیحجه سال ۱۳۰۸ قمری، مطابق ۲۴ تیر ۱۲۷۰ شمسی و ۱۵ ژوئیه ۱۸۹۱ میلادی جناب آقای حاج شیخ محمدحسن صالح علیشاه فرزند ارشد صوری و معنوی ایشان قدم به عرصه وجود گذاشت و روشنی بخش دیدگان پدر و مادر و جد بزرگوار گردید.

جناب حاج ملاسلطان محمد همواره با دیده لطف و تحسین به این فرزند نگریسته و می فرمود: این فرزند شخص بزرگی خواهد شد.

به طوری که مرحوم شیخ اسماعیل ضیایی فردوسی در

ریاضات

حالات جناب حاج ملاعلی می نویسد خود آن جناب راجع

و اجازة یافتن

به ورود فقر و تصوف این طور نوشته است: وقتی از

اوقات کودکی، در حدود سیزده سالگی به امر آقای والد، رفتم به اتاق جناب آقا میرزا عبدالحسین ریابی که ایشان را بگویم: بیایند به خانه. دیدم مشغول نماز و تیره اند. صبر کردم تا فارغ شوند و با خود در تفکر بودم که خوب است من هم بروم بینم این همه مردم از تهران و کاشان و غیرها می آیند برای چه؟ از نماز فارغ شدند و قبل از سجده فرمودند آقا جان بچگی تا کی و تا چند؟ بس است، شما هم بیایید ببینید این همه از تهران و کاشان و غیرها می آیند چه خبر است؟ و برای چه نزد پدر شما می آیند؟

با آنکه سیزده ساله و پای برهنه در بازی بودم و اهل این مطالب نبودم، گریه ام گرفت و از همان وقت در طلب برآمدم و تا چندی بود که شبها را تا نصف شب گریه می کردم و دست بر نمی داشتم؛ آخر در جواب فرمودند: «تو باید تحقیق کنی و چنین و چنان بر سرت آید» و چنان شد که فرموده بودند.

اتفاقاً همان طور که جناب حاج ملاسلطان محمد فرمود، فرزندش پس از ورود به فقر برای حصول اطمینان قلبی هفت سال در طلب راه حق گردش نمود و پس از آنکه از همه جا مأیوس گردید به خدمت پدر برگشته و حال تسلیم پیش آورده صورتاً و معنأ تحت تربیت پدر قرار گرفته و چند اربعین به امر پدر مشغول

ریاضت و تصفیه نفس گردید.

روزها از منزل بیرون نمی آمد و هر بامداد پدر بزرگوارش برای ملاقات و دستور از باغچه مدرسه که به منزل او راه داشت می رفت و قریب یک ساعت با ایشان خلوت داشته سپس مراجعت می کرد.

مخدره محترمه عیال ایشان* که جدّه نگارنده می باشد نقل فرمود که یک مرتبه مدّت چهارماه ریاضت می کشید و در این مدّت، شامی که برای ایشان می بردم آن را گذاشته و می فرمود: بعداً می خورم و آن را رد نمی کرد؛ ولی بعدها چند مرتبه ملتفت شدیم که خود نمی خورد و به گربه ها می دهد و غذای خودش غالباً تنها نان جو بود.

و نیز ایشان نقل کنند که در یکی از ریاضت ها، بچه کوچک ایشان، سلطان حسین نام، مرد و جناب حاج ملاسلطان محمد برای حرکت دادن جنازه او آمد و اظهار تأثر کرد و دیگران نیز اندوهگین بودند؛ ولی خود ایشان به واسطه اشتغال به تصفیه نفس و انقطاع از خلق اصلاً خم به ابرو نیاورده هیچ تأثیری نداشت و حتی از اتاق خود هم بیرون نیامد! پس از خاتمه یافتن مدّت ریاضت یک شب پس از مراجعت از مسجد فرمود: موقعی که در مسجد بودم بچه کوچکی را در بغل زنی دیدم که شباهت زیادی به فرزند خودم داشت و از دیدن او به یاد فرزند خود آمده قلبم آتش گرفت.

این امر از جنبه عقلی نیز بعید نیست؛ زیرا موقعی که شخص توجه به امر مهمی داشته باشد و علاقه زیادی نسبت به آن اظهار نماید موضوع های دیگر در مقابل هدف و منظور او کوچک شمرده شده و او به آنها توجه ندارد، در صورتی که اگر توجه به یک منظور معین نباشد هر یک از امور بلکه کوچک تر از آنها نیز جلب توجه او می نماید؛ پس اگر هدف و مقصود، رسیدن به کمال حقیقی و روحی

* در ۲۹ شعبان ۱۲۹۰ قمری متولد و در روز هیجدهم ربیع الاول ۱۳۶۴ قمری، مطابق دوازدهم اسفندماه ۱۳۲۳ خورشیدی وفات یافت و در مقبره جناب حاج ملاسلطان محمد مدفون گردید.

باشد به طریق اولی از توجه به امور مادی مانع شده، صاحب خود را از علایق مادی وارسته می‌نماید ولی اگر گاهی به‌طور تصادف توجه بدان منظور عالی کمتر گردد ممکن است موضوعات جزئی نیز جلب نظر نماید.

موقعی که آن جناب به ریاضت اشتغال داشت بعضی فقرا می‌دیدند که به درس و مجامع فقری حاضر نمی‌شود و پدر بزرگوار هم در این باب نامی از ایشان نمی‌برد و هیبت هم مانع از سؤال بود، از این رو گمان می‌کردند که بدون اجازه پدر مشغول ریاضت شده شروع به بدگویی نمودند و حتی آقای حاج شیخ عبدالله هم گاهی همین گمان را می‌نمود؛ چنانکه آقای حسینعلی موثق السلطان شیرازی برای نگارنده نقل کرد که در یکی از سفرهای خود به گناباد چون به تون (فردوس) رسیدم، یکی از فقرا را ملاقات کردم پرسید: آیا نهار خورده‌اید؟ گفتم: نه. گفت: من امروز موقعی که گوشت طبخ کردم از خدا خواستم که یک نفر فقیر برسد و با من همراهی کند و دعای من مستجاب شد. سپس مرا برای نهار با خود برد. من از او پرسیدم: از گناباد چه خبر داری؟ گفت: خبر تازه آنکه آقازاده* بدون اجازه مشغول ریاضت شده! از منزل بیرون نمی‌آید، و قدری از ایشان انتقاد کرد. من نظر به‌علاقه تامی که به ایشان داشتم، گفته‌های او را رد کردم، پرسیدم: آیا صبح‌ها جناب آقا** ایشان را ملاقات می‌کنند یا نه؟ گفتم: هر روز صبح از باغچه مدرسه تشریف می‌برند و ملاقات می‌کنند. گفتم: پس بدون اجازه نیست. چون به گناباد رفتم دیدم حاج محمدحسین نوغابی (معین‌الاشراف) و جمع دیگر نیز، همین قبیل کلمات بر زبان می‌رانند؛ من به آنان گفتم: خوب است یکی از شما حضور جناب آقا عرض و سؤال کند که بدون جهت ایراد نکنید. گفتند: ما که جرأت نداریم. گفتم: من عرض می‌کنم. سپس حاج محمدحسین و حاج ملاعبدالله صدرالاشراف برادرش به همراه من به درب منزل آن جناب آمده تقاضا کردیم که بیرون

* در آن اوقات فقرا به جناب حاج ملاعلی، آقازاده می‌گفتند.

** مقصود جناب حاج ملاسلطان محمد است.

تشریف بیاورند، ایشان بیرون آمده در سراچه بیرونی نشستند و فقط ماسه نفر در حضور آن جناب بودیم من عرض کردم: شنیده‌ام فرموده‌اید حاج ملاعلی بار دیگر به سفر می‌رود و این دفعه بر نمی‌گردد و مانند خالویش حاج ملاصالح در جوانی می‌میرد آیا راست است؟ چیزی نفرمود، عرض کردم: اگر بناست ایشان از این جهان بروند من حاضرم به جای ایشان بروم و چون از دل من آگاهید اگر دروغ می‌گویم، بفرمایید دروغ است و اگر راست عرض می‌کنم قبول فرمایید، باز هم جوابی نفرمود، مجدد عرض کردم، فرمود: به سفر می‌رود. عرض کردم آیا برمی‌گردند؟ فرمود: انشاءالله به سلامتی برمی‌گردد، خیلی خوشحال شدم، سپس عرض کردم: آیا ریاضت ایشان با اجازه است؟ جوابی نفرمود. عرض کردم: جواب بفرمایید، چون جمعی بدگویی می‌کنند؛ در این موقع حال من منقلب بود و گریه می‌کردم ایشان هم اشک از چشمانشان جاری شد و جوابی فرمودند که معلوم شد ریاضت ایشان بدون اجازه نیست و مطابق امر و دستور است و آن دو نفر هم از گفتار خود و بدگمانی که نسبت به جناب حاج ملاعلی داشتند پشیمان شدند.

جناب حاج ملاسلطان محمد پس از ریاضات نامبرده به طوری که از مرقومات خودش فهمیده می‌شود چند مرتبه به اشاره غیبی خواست فرمان خلافت فرزند را بنویسد و نظر به اینکه بعضی فقرا نسبت به ایشان خوشبین نبودند از نوشتن این فرمان خودداری می‌نمود، تا آنکه در ماه رمضان ۱۳۱۴ قمری به مرض سختی مبتلا شد به طوری که بعضی قطع امید کردند. در آن موقع طبق صریح اجازه‌نامه، با تأکید غیبی، فرمان خلافت حاج ملاعلی را صادر و به "نورعلیشاه" ملقب نمود.

آقای موثق برای نگارنده نقل کرد که چند روز پیش از صدور فرمان، توسط آقای ملامحمد صدرالعلما از طرف آقای حاج ملاعلی احضار شدم، چون به درب منزل ایشان رفتم مرا به درون خواستند و به همان اتاق که مشغول ریاضت بودند وارد شدم ایشان را به صورت آقای سلطانعلیشاه دیدم به طوری که تعجب کردم. گفتم: آقای حاج ملاعلی مرا خواستند پس خودشان کجا هستند؟! و مجدد نگاه

کرده، سلام کردم باز همان صورت را دیدم با آنکه جواب سلام مرا داده، فرمود: چرانی نشینید؟ دیدم آقای حاج مَلاعلی می‌باشند. چون از آنجا بیرون آمدم قضیه را خدمت آقای سلطان‌علیشاه عرض نمودم، تبسم کرده فرمود: درست دیدی و من به دیگران گفتم که به زودی به آقای حاج مَلاعلی اجازه دستگیری داده می‌شود؛ اتفاقاً پس از چند روز فرمان صادر شد.

پس از صدور فرمان نیز بعضی با ایشان مخالفت نموده، اطاعت نمی‌کردند و دامنه همان خیالات وسعت پیدا کرد که بعد از شهادت آقای سلطان‌علیشاه هم جمعی برگشته تجدید عهد نکردند یا پس از تجدید برگشتند.

فرمانی که برای آقای حاج مَلاعلی در حاشیه فرمان*

صورت فرمان مرحوم سعادت‌علیشاه برای جناب حاج مَلاسلطان‌محمد نوشته شده، این است:

پوشیده نماند که چون هر یک از اولیای عظام را در زمان حیات و بعد از ممات، خلفا و نواب لازم که رشته دعوت منقطع بلکه در بقاع ارض و در جمله ازمان حکم: **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ**^۱ جاری باشد، لهذا در این جزو زمان که این ضعیف سلطان‌محمد بن حیدر محمد که بر منصب ارشاد متمکن بوده در سلسله علیه عالیه نعمت‌اللهیه، لازم است که هر یک از فقرا که آثار کمال و تکمیل از ناصیه وجود او هویدا باشد به منصب ارشاد مفتخر ساخته و در این زمان سعادت اقتران، جناب نور چشم معظم مدت‌های مدید به ریاضت مشغول و نفس را تکمیل نموده، لهذا جناب نور چشم مکرم حاج مَلاعلی را به منصب ارشاد سرافراز نموده و جمیع آنچه به این ضعیف راجع است از ردّ و قبول فقرا و تربیت مشایخ و ابقای مشایخ و عزل آنها تماماً به آن جناب راجع خواهد بود و چون

* بعداً نیز جناب حاج مَلاعلی در حاشیه همین فرمان، فرمانی به نام جناب آقای صالح‌علیشاه مرقوم داشته و فرمان جداگانه هم نوشته‌اند.

۱. سوره مائده، آیه ۶۷: ای پیامبر، آنچه بر تو نازل شده است [به مردم] برسان.



جناب حاج ملاعلی نورعلی‌شاہ طیب اللہ مضجعہ

اشاره غیبیه شده بود در این باب، لهذا تأخیر را روا نداشت. به تاریخ پانزدهم شهر رمضان المبارک سنه ۱۳۱۴.

محلّ مهر شریف الرّاجی سلطان محمّد
و چون هر یک از راهروان که مقام و مرتبه یافته و مقام قرب تحصیل نموده
به اسم مخصوص ملقب گشته، لهذا آن جناب را به لقب "نورعلیشاه" ملقب نمودم
طیب الله له.

محلّ مهر شریف

جناب حاج ملاعلی پس از آنکه در بیدخت سکونت نمود
برحسب امر پدر به کشاورزی که بهترین کارهاست
اشتغال ورزید و از آن راه امرار معاش می نمود، لیکن از
وظایف دینی و امور علمی نیز غفلت نداشت و اوقات خود را در غیر مواقع
ریاضت تقسیم کرد: طرف صبح برای تدریس و تعلیم به مدرسه می رفت و
عصرها نیز در مدرسه به محضر درس پدر بزرگوار حاضر می شد. مقداری از
اوقات را هم به تألیف کتاب اشتغال داشت، از جمله کتاب رجوم را در همان اوقات
یعنی سال ۱۳۱۵ که یک سال پس از اجازه یافتن بود در حالات پدر بزرگوار خود
و تقریظ بر تفسیر بیان السّعادة نوشت، بقیه اوقات بیداری را نیز به عبادت و
رسیدگی به کارهای زراعتی اختصاص داد.

در سال ۱۳۱۷ قمری با اجازه پدر با خانواده به زیارت مشهد مقدّس رفت و
فرزند ارجمند خود آقای حاج شیخ محمّدحسن صالح علیشاه را که در آن اوقات نه
سال داشتند به خالوی ایشان آقای ملامحمّد صدرالعلما سپرد، نزدیک شش ماه در
مشهد اقامت کرد و با فقها و حکمای آنجا نیز ملاقات نمود، سپس به گناباد
مراجعت کرد.

در سال ۱۳۱۸ قمری به دستور پدر عازم مکه معظمه گردید و به حجّ اولی که

در موقع انحراف صوری از پدر بود، اکتفا نمود و از راه تهران و کاشان و اصفهان و یزد و شیراز تالاب دریا رفته، از آنجا با کشتی رو به حجاز نهاد:
عشق چون نغمه به آهنگ حجازی برداشت

ما به صد شور و نوا رو به حجاز آمده‌ایم
پس از اقامه مناسک و اعمال حج به زیارت مرقد مطهر پیغمبر (ص) و ائمه
بقیع (ع) رفته، سپس به عتبات عالیات به زیارت قبور و مشاهد مشرفه پیشوایان
دین نائل گردید و از راه تهران به وطن مراجعت نمود.

در این سفر جمع زیادی را دستگیری نمود و فقرا در همه جا مقدم ایشان را با
آغوش باز پذیرفتند، ویژه در کاشان و اصفهان و تهران و شیراز که فقرای با صدق
و با اخلاص زیاد بودند، به طوری که درباره توجّه مردم شیراز به درویشی و دست
دادن به ایشان روزنامه جبل‌المتین کلکته اعداد مبالغه آمیزی نوشت. و در هر جا با
علما و بزرگان نیز ملاقات نمود از جمله در شام در مجلس شیخ بکری با قاضی
بیت‌المقدس به طور بی طرفی و درویشی نقل قول شیعه نمود و محاجّه زیادی کرد
و قاضی را که با شیعه خیلی دشمنی داشت و معتقد بود که در میان شیعیان
دانشمندی نیست مجاب و ملزم نمود و در عتبات عالیات هم با آقایان علما و
مراجع تقلید ملاقات نموده، همه نسبت به ایشان کمال محبت نموده بودند.

جناب حاج ملاعلی طبق فرمانی که از پدر یافت جانشین پدر گردید و ده سال
پس از پدر بزرگوار زندگی نمود ولی همه آن مدت گرفتار ناراحتی‌ها و اذیت‌های
دشمنان بود و هیچ‌گاه آسایش و راحت نداشت تا آنکه بر اثر شدت عداوت
دشمنان که ممکن بود منجر به قتل او شود شبانه خائفاً یترقب از بیدخت حرکت
نمود و به تهران رفت و چندی در آنجا سکونت گزید بعداً بر حسب دعوت فقرای
اراک (سلطان آباد) بدانجا رفت و پس از مراجعت به تهران به دعوت [فقرای]
کاشان بدان صوب عزیزت نمود.

یکی از کسانی که نسبت به ایشان اظهار ارادت می‌کرد ماشاءالله خان پسر

نایب حسین، یاغی معروف، بود و ایشان بارها او را نصیحت، بلکه تغیر و تشدد می نمودند که دست از طغیان و سرکشی و قتل نفوس و نهب اموال و ظلم و جور بردارد، ولی در او اثری نمی کرد. بالاخره ایشان ناچار در مجالس از رفتار او اظهار انزجار می کردند؛ این امر سبب شد که او هم تصمیم به قتل ایشان گرفته و با قهوه مسموم نمود و ایشان به محض نوشیدن قهوه موضوع را درک کرده فوراً حرکت به تهران نمود و در بین راه، سحر پانزدهم ربیع الاوّل ۱۳۳۷ در کهریزک رحلت فرمود و جنازه ایشان را با تجلیل تمام به حضرت عبدالعظیم (ع) آورده و در صحن امامزاده حمزه در آرامگاه جناب سعادت علیشاه پشت سر ایشان دفن نمودند.

همراهان ایشان در آن سفر عبارت بودند از: جناب حاج شیخ عبدالله حایری و دو فرزند آن بزرگوار - حسینعلی آقا فخرالاطبا و ابوالقاسم آقا - و مستخدم ایشان ملا نعمت الله اهل بیدخت.

از مرحوم عبدالمولی خادمباشی مقبره، نقل شده که شبی که روز بعد از آن عازم سلطان آباد اراک بود پس از زیارت مقبره مرحوم آقای سعادت علیشاه و دستور تعمیرات آنجا به منزل خانقاه در حضرت عبدالعظیم (ع) تشریف آورد و کتاب مثنوی را برای مطالعه از طاقچه برداشتند، در این بین متوجه شدم یادداشت هایی می کنند من بیرون رفته و ایشان تنها ماندند، بعداً مثنوی را در طاقچه گذاشته و بیرون تشریف آوردند و روز بعد به سلطان آباد حرکت کردند. چندی پس از رحلت آن جناب با چند نفر از فقرا که در آنجا بودند مثنوی را برداشتیم که تفألی بگیریم، اتفاقاً باز که شد یک ورقه به خط مبارک ایشان در آن دیدیم، زیارت کردیم و وقتی خواندیم تلگرافاتی بود که به اطراف برای لزوم اطاعت از حضرت آقای صالح علیشاه نموده بودند که قبلاً خبر رحلت داده بودند. از این دستخط مبارک عکس هایی برداشته شد و نزد فقرا منتشر گردید. این ورقه که مرحوم عبدالمولی ذکر نموده، بعداً طبق دستور پدر بزرگوارم توسط مرحوم حاج میرزا یعقوب امینی به فقیر رسید و اکنون موجود است.

صورت تلگراف نیاید به قیاس من

علاوه بر خط جناب نسیب الملک جناب حاج شیخ حسن صاحب علی امر دین
پس اینم راجع به فرزند کرم شیخ محمد حسن صاحب است تجویز و دعوت
بان جناب ناایده بفرزاد اطلاع دهید که نزد او استعلام از شیخ

کتابت در حدادین
جناب آقای ناصر احمد الدین من بفرمادند و امر دین را و آنکه از من آمده
بجانب فرزند کرم آقای شیخ محمد حسن صاحب است. تکلیف راجع بان ایشان
و تجویز به اذن ایشان است بفرزاد اطلاع دهید علی

مشهد

بنویسند جناب صدق سلطان بفرزاد ابدان حرکت از این دار و لغا بفرزاد
برگزیده طایفه با فرزند کرم شیخ محمد حسن است فن تکلیف از منی است علی

سند در حدادین
جناب حاجی آقا عادل الدین چون بفرزاد هستند امر دین را من ایضا جناب
فرزند کرم طایفه شیخ محمد حسن صاحب است. مفوض نمودم رجوع بان ایشان بفرزاد
فرض تکلیف به نایب اطلاع بفرزاد دهید خود هم اذن صدمه بخواهم علی

جناب حاجی شیخ عبدالصمد صاحب علی اصابت ندا و ارجی نمودم امر دین
بجانب فرزند کرم شیخ محمد حسن صاحب است اطلاع بان ایشان
و دعوت بان ایشان ناایده بفرزاد اطلاع دهید علی

جناب مستطاب حاج شیخ عبدالصمد صاحب علی شاه زمان من منقذی شد و امر
مفوض است من ایضا بجناب مستطاب حاج شیخ محمد حسن صاحب اطلاع فرزند
و تکلیف انجام رجوع بان ایشان و دعوت تجویزی و دعوتی بان ایشان است
با بفرزاد اطلاع دهید علی

صورت تلگراف هایی است که چند ماه قبل از رحلت مرقوم فرموده و جوف کتاب مشنوی

نهاده بودند و بعد از رحلت به دست آمد

صورت تلگراف به جناب آقا شیخ محسن. شیراز - به توسط جناب آقای نقیب الممالک.
جناب آقای شیخ محسن صابر علی، امر دین پس از من راجع به فرزند مکرم حاجی شیخ محمدحسن
صالح علیشاه است. تجدید و دعوت به او نمایند. به فقرا اطلاع دهید که تمرّد از او، استکبار از حق
است، والسلام. علی.

مشهد - به توسط جناب مصدق السلطان مخابره شود به فقرا بلدان. حرکت از این دار و لقای
پروردگار را برگزیدم. خلافت با فرزند مکرم حاجی شیخ محمدحسن است. فَمَنْ تَبِعَهُ فَإِنَّهُ مِنِّي، والسلام.
علی.

- جناب حاجی شیخ عباسعلی منصور علی، اجابت ندای ارجعی نمودم. امر راه مفوض به
جناب نور چشم مکرم حاجی شیخ محمدحسن صالح علیشاه است. اطاعت به ایشان و دعوت به
ایشان نمایند. به فقرا اطلاع دهید. علی.

- جناب مستطاب حاج شیخ عبدالله رحمت علیشاه، زمان من منقضی شد و امر مفوض است
من الله به جناب حاج شیخ محمدحسن صالح علیشاه فرزند عزیز. و تکلیف آن جناب رجوع به
ایشان و دعوت تجدیدی و جدیدی به ایشان است. به سایر فقرا اطلاع دهید، والسلام. علی.

کاشان، ارادان - جناب آقا میرزا صدرالدین، من رفتهم. فقرا و امر دین را وا گذاشتم من الله به
جناب فرزند مکرم آقای حاجی شیخ محمدحسن صالح علیشاه. تکلیف رجوع به ایشان و تجدید اذن
از ایشان است. به فقرا اطلاع دهید، والسلام. علی.

سبزوار - جناب حاجی آقا عمادالدین. چون مرا خواستند، امر دین را من الله به جناب فرزند
مکرم، حاجی شیخ محمدحسن صالح علیشاه، مفوض نمودم. رجوع به ایشان بر فقرا، فرض تجدید
نمایند. اطلاع به فقرا دهید. خود هم اذن جدید بخواهید، والسلام. علی.

یکی از حوادث زمان مرحوم حاج ملاسلطان محمد قضیه
واقعه کاشان کاشان بوده؛ چون پس از اجازه یافتن جناب حاج
 ملامحمدجعفر برزکی و مراجعت از گناباد فقرای کاشان
 گردش مجتمع شده و مردم هم از امر او استقبال کردند، این امر که در سال ۱۳۱۲
 قمری بود موجب حسد علمای کاشان شد و حکم به کفر جناب حاجی و پیروان او
 دادند، از جمله حاجی میرزا فخرالدین کاشانی و ملامحمدعلی آرانی مردم را از
 معاشرت و مراوده با آنان مانع شده، دستور دادند که آنها را از آران و بیدگل و
 نوش آباد بیرون کنند و بعضی عوام از آخوند ملامحمدعلی استفتاء کردند که حتم
 یکی از کوی‌ها که بیشتر مشتریان آن درویش و متصوفه اند چه حکم دارد؟ او این
 جواب را نوشت:

«بسم الله خیرالاسماء. این حتم مذکور، نجس است حتی آب خزینه آن که
 به تدریج به حدّ کر رسیده بنابر مشهور، اگرچه این جانب حکم به نجاست خزینه
 بعد از بلوغ به حدّ کزیت نمی‌کنم، لکن کمال احتیاط را دارد. و اما رفتن مسلم به
 حتم مذکور در صورتی که توهین اسلام و اعانت بر اثم باشد نیز معصیت دارد و
 بنابر مشهور، غسل او هم باطل است.»

پس از صدور این احکام، عوام در اذیت و آزار این دسته تا توانستند کوشیدند
 و زنان هم از مردان پیروی نمودند و شب‌ها به درب خانه‌های آنان رفته، زن و مرد
 و پسر و دختر کف می‌زدند و شعر می‌خواندند و هجو می‌گفتند و سرزنش و
 ملامت می‌کردند و تمام این فسادها توسط یک نفر از اهل بیدگل به نام میرزا
 عبدالباقی بود.

چون اذیت و آزار مردم زیاد شد جناب حاج ملامحمدجعفر شرحی به حاج
 میرزا فخرالدین نوشت و عقاید خود و جناب حاج ملاسلطان محمد را توضیح داد و
 از رویه ناپسندی که در پیش گرفته بودند، بدگویی کرد و ساحت خود و راهنمای

خود را از اتهامات مردم تبرئه نمود.* جمعی از فقرا، از جمله آقای حاج سید

* چون مراسله آن جناب خالی از فایده نیست در اینجا بالتّمام نقل می‌شود:

بسم الله الرحمن الرحيم. به عرض مقدّس عالی می‌رساند، بعد از طیّ مراسم اخلاص و نیازمندی در فقره غوغایی که حضرات مَلاهای آران و بیدگل و نوش‌آباد در تکفیر این ضعیف و جماعتی که آنها را درویش نامیده‌اند، نمودند و نسبت‌های دروغ و تهمت که مأخذش را از خودشان اگر سؤال شود جوابی "به جز مردم می‌گویند" ندارند، عرض می‌کنم. حقیر از چیزی که می‌ترسم این است که در معرض سخط و مؤاخذه حق تعالی واقع شوم بلیّات و واردات دنیوی را همیشه مبتلا هستم این هم یک نوعش باشد.

شنیدم بندگان جناب عالی هم تصدیقی از ایشان فرموده‌اند و نوشته و حکمی بر کفر این مسلمانان صادر فرموده‌اند. از این فقره خیلی متأثر شدم چرا که یقین داشتم از جناب عالی برخلاف قانون و قواعد شریعت و ایمان کلمه‌ای صادر نخواهد شد، خیال کردم عریضه عرض کنم اگر شبهه القا نموده‌اند رفع شود از قرآن مجید استخاره کردم این آیه آمد: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَ يُغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا. [سوره احزاب، آیات ۱-۷۰: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا بترسید و سخن درست بگویید. خدا کارهای شما را به صلاح آورد و گناهانتان را ببامزد. و هر که از خدا و پیامبرش اطاعت کند به کامیابی بزرگی دست یافته است.] لهذا جسارت نموده شرح حال این ضعیفان را در چند فصل عرض می‌کنم و مستدعی که محضاً لله وَ تَرَقُّبًا لِلْإِصْلَاحِ، ناظرأً الی حُضُورِ الرَّبِّ الْعَدْلِ الْكَرِيمِ، استماع و التفات فرمایند.

اولاً: حال این اشخاص عوام مقلد، اجمالاً این است که حسن ظنی پیدا می‌کنند مثلاً به این حقیر عاصی شرمسار خواهش مطلبی می‌کنند که خودشان هم نمی‌دانند چیست؛ اجمالاً می‌خواهند از اینکه هستند بهتر باشند. حقیر کراراً به تأکیدات اکیده، حالی می‌کنم که دین و مذهب و ملت و طریقه تازه‌ای که پیدا نشده، آنچه از عقاید اصول دین و فروع و عبادات و اخلاق و غیرها، اول عمر تا به حال از علما و در منابر و مساجد شنیده و در کتب شیعه خوانده‌اید، حق همان است. غرض عمل کردن و دارا بودن است نه شنیدن و پشت‌سر انداختن و برخلاف آن رفتار نمودن. اجمالاً شخص باید همیشه از یاد خدا و توسّل به ائمه هدی علیهم‌السلام خالی نباشد؛ اگر نمی‌توانید این‌طور باشید اقلّاً آخرت را مثل دنیا در فکرش باشید که نصف از اوقات شبانه‌روز را در فکر بندگی خدا باشید تا نهایت، امرتان به جایی برسد که در هر حرکت و سکونی امر و نهی حق تعالی منظور باشد که موافق اخبار معصومین علیهم‌السلام حقیقت ذکر همین است که آن یذکرالله عند کل طاعة و معصية. همین مطالب را می‌شنوند باز اصرار در دعایی و اورادی می‌کنند آنچه خصوصاً یا عموماً از معصومین (ع) رسیده از قبیل آیات قرآنی و صلوات کبیره و بعضی ادعیه را تعلیم گرفته یا می‌خوانند یا نمی‌خوانند. حالا فرض بفرمایید حقیر بدترین خلق هستم و شایسته اینکه این‌کار را نکنم نیستم؛ آن کسانی که این حسن ظنّ را پیدا می‌کنند هم خطا فهمیده‌اند، کفر و نجاست و اباحت دم آنها به چه قاعده ثابت شد و حال آنکه این اشخاص البته هیچ دو نفری اعتقاد و حسن ظنّشان هم به یک اندازه نیست و اینکه از یک نفر بر فرض چیزی شنیده شود که غلوی در محبت یا نسبت کرامت به کسی بدهند، از قبیل اینها از جمله عوام شنیده می‌شود مثل بسیاری در حق بندگان جناب میرزای شیرازی مدّظله‌العالی می‌گویند که هر حکمی مشکل شود می‌نویسند، جواب به خط سبز از حضرت حجّة عجل‌الله فرجه بیرون می‌آید و خیلی بالاتر از اینها که اگر جناب عالی بفرمایید این حرف‌ها را نزنید مضایقه ندارند، تکفیر و تخطئه کنند.

مرتضی کاشانی که از فقرای نیک جهت بود به گناباد شرحی عرض کرده و از ظلم و ستم عوام شکوه نمود. آقای حاج ملاسلطان محمد جواب داد که شما باید

→

مردم طالب اینند که یک حرف تازه‌ای بزنند، چنانکه دشمن‌ها ملاحظه بفرمایند چه نسبت‌ها دادند که هیچ ذی‌شعوری تصوّر و تعقل صدقش را نمی‌کند، مع ذلک خواهند گفت و یک نفر محضاً منع نخواهد کرد و خطاب حضرت حق جل شأنه که *إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا* [سوره حجرات، آیه ۶: اگر فاسقی برایتان خبری آورد، تحقیق کنید.] را عمل نخواهد کرد اگرچه بعون‌الله تعالی ملالی نیست: *إِنَّ يَوْمَ الْفُصْل (كان) مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ* [سوره دخان، آیه ۴۰: وعده گاه همه در روز داوری، قیامت است.] *حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ* [سوره آل عمران، آیه ۱۷۳: خدا ما را بسنده است و چه نیکو یاور است.] *نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ* [سوره انفال، آیه ۴۰: سوره حج، آیه ۷۸: مولایی نیکو و یآوری نیکو].

فصل دوم در خصوص خواص و پیشوایان این طایفه مطعونین، شرحی در دیباچه تفسیر از جناب مقتدا و آقای خود به نظر آمد صورتش را نوشته در لَف عریضه ملاحظه فرمایید. مسلمان راضی می‌شود صاحبان این عقاید را نسبت کفر و اباحه دم بدهد؟ خواهید فرمود: پس چه اختلافی هست؟ اولاً: اختلافی نیست، از باب غرض ندانسته از طرفین اختلاف شخصی و لفظی می‌اندازند، خداترسی می‌خواهد که گوش ندهد. ثانیاً: فی‌الجملة اختلاف، نظیر خلاف مجتهد و اخباری است که عرض می‌کنم. شخص مجتهد جامع‌الشرايط جایزالتقلید، شرط اعظمش دارابودن ملکه تقواست بعبارة اخری باید نفس او از سر هوئی و شیطان خارج و مسخر عقل شده باشد: *وَ أَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ حَافِظًا لِدِينِهِ، ضَائِعًا لِنَفْسِهِ، مُخَالِفًا لِهَوَاهِ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهِ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقْلَدُوهُ* [هرکس از فقها که دین خود را محفوظ دارد و نفس خود را رام نماید و حفظ کند و مخالف هوای نفس و مطیع امر مولا باشد، مردم باید از او تقلید کنند.] و این مرتبه دحلی به مرتبه امامت و عصمت ندارد عالم بماکان و ما یکون نیست، بری از سهو و نسیان نیست همین قدر مأمون از متابعت نفس است. همین مسأله را در چند سال پیش در *سُرْمَن رَأَى*، بندگان جناب میرزا مدظله باطلاب معتبر در میان داشتند که آن جناب می‌فرمودند: مجتهد باید صاحب مقام و ملکه باشد فوق عدالت؛ و طالاب قبول نمی‌کردند و برهان آن بزرگوار همین حدیث شریف بود. باری در هر صورت حکم تکفیر چنانچه از جناب آخوند ملاً محمدعلی آرانی دیدم اسباب تضييع علم و علما است؛ اقلأ چنین مطلبی را باید یک مجلس با حقیر گفتگو کرده باشد بدون زور چماق.

بیش از این جسارت، موجب تصدیع است اگر میل خاطر باشد شرفیاب می‌شوم نه یک بار و دو بار مثل تلمیذی هرروزه، هر قدر بخواهید و اگر یقین حاصل فرمودید به کفر ما مسلمانان که مختارید؛ ولی شخص مسلمان تا زبان دارد و زنده است در هر جا باشد اسلام خود را ثابت می‌کند. و دیگر اینکه مردم این افتراها که مقدسین به ما می‌زنند تحقیق می‌کنند وقتی فهمیدند دروغ است، دیگر هیچ اعتقادی برای کسی باقی نمی‌ماند بلکه اسباب دخول مردم در باب ضلالت ضالین واقعی می‌شود. شأن عالم این است که اگر طایفه‌ای از مسلمین را هم مخطی در طریق دید، به ملایمت، به ادله و براهین بطلانش را ثابت کند. هرچه مذمت و طعن هم شایسته می‌داند در مجالس و مناظر بکند نه این حرکات شنیعه جاهلانه که در آران و بیدگل و نوش‌آباد می‌کنند و اذیت و آزار بزرگ و کوچک. عیال مردم را می‌گویند: "بیا بی‌طلاق شوهر کن." اگر این

←

تمام آنها را از خدا بدانید و بر ذوق و شوق شما بیفزاید که متأسی به انبیا و اولیا شده‌اید و شرحی در این باب نوشته و در آخر هم از خداوند خواسته بود که زودتر رفع شرّ نماید.

خود حاجی ملامحمدجعفر هم شرحی حضور آن جناب عرض نموده جوابی مبنی بر لزوم صبر و تحمّل مرقوم داشت و در آخر هم دستور داده بود که اعتمادالتولیه اتابک را ملاقات نماید که دستور جلوگیری داده شود. خود فقرا هم به ناصرالدین شاه تلگراف نمودند و شاه در جواب تلگرافات آنان این شعر را تلگراف کرده بود:

ای گدایان خرابات خدا یارِ شماست چشم انعام مدارید ز انعامی چند
ولی این اقدامات به واسطه نفوذ علما، اثری نکرد و این
قتل ناصرالدین شاه قضیه موجب افسردگی و کدورت آن جناب شد و در
مجلس درس فرمود که: «آقای سعادت‌علیشاه مرگ
ناصرالدین شاه را در ۱۳۱۸ قمری خبر داده‌اند، ولی ما به واسطه ظلم‌هایی که در
زمان او واقع شده از خدا خواستیم که زودتر وقوع یابد.» کارمندان دولت هم خیلی
مردم را اذیت و آزار می‌نمودند و به هر قسم بود از مردم پول‌هایی می‌گرفتند و بر
کدورت آن جناب افزوده بود؛ چنانکه آقای حسینعلی موثق‌السلطان نقل کند که
روزی آن جناب در سر درس روی خود را به جناب حاج ملاحلی فرزند خود

→

طریقه اسلام و ایمان است و این نوع مردم را، خلفاء الله و نواب ائمه باید دانست و مفتریات آنها را باید قبول نمود که داد از این مسلمانی!

کسی که احتمال بی‌غرضی و دادرسی در او بدهم جز جناب‌عالی سراغ نداشتیم، جسارت کردم آنچه تکلیف می‌دانید در اطفای فتنه بفرمایید که عندالله تعالی و رسوله ضایع نمی‌شود. اگر جوابی هم مرحمت شود مختارید. یکی از دروغ‌ها که در حقّ حقیر فقیر گفته می‌شود این است که مردم فوج فوج می‌روند و مرید او می‌شوند رجلاً و نساءً، کی و کجا و به چه خیال؟ نه حقیر اهل این کارم، نه کسی به خیال آخرت. این مآلاها از دور یک چیزی شنیده‌اند. دو روز بازدید کردم همه گرفتار ناخوش‌داری، غیر از طبابت مرضی، خیالی دیگر نبود. اجتماع دو سه نفر آبله‌دار، درد گلو، نوبه، حمل بر دستگاه ارشاد کردند، حسد داعی بر این فتنه شد. و الی‌الله المشتکی و به‌الاستجاره. (انتهی)

نموده، فرمود: «واقعاً در این دوره حکام خیلی تعدی و اجحاف نسبت به مردم می‌کنند و حکومت قاجاریه خیلی مرا خسته کرد، زیرا ظلم و تعدی در زمان آنها نسبت به مردم زیاد می‌شود و مرحوم آقای سعادت‌علیشاه خبر داده‌اند که ناصرالدین شاه در سال ۱۳۱۸ از دنیا خواهد رفت ولی من از خدا خواستم که پنج سال زودتر قرار دهد».

به طوری که آقای موثق گفتند: بعضی اهالی پس از شنیدن این فرمایش به خیال آنکه پس از مردن او اغتشاش خواهد شد خواروبار و گندم و جو برای خود تهیته دیده به فکر ذخیره کردن آنها افتادند. آن جناب چون مسبوق شد به حاج ملا عبدالله، خالوی حاج صدرالاشراف، فرمود: «بگویند که ذخیره خود را بیرون بیاورند که اگر چنین امری واقع شود اغتشاش و آشوب نخواهد شد».

اتفاقاً در سال ۱۳۱۳ قمری که ۴۹ سال تمام از پادشاهی ناصرالدین شاه گذشته و می‌خواستند جشن پنجاهمین سال سلطنت او را بگیرند در روز هفدهم ذی‌قعدة هنگامی که در حرم حضرت عبدالعظیم (ع) مشغول زیارت بود میرزا رضا کرمانی تیر به قلب او زده او را کشت و فرمایش جناب حاج ملاسلطان محمد صدق کرد. و از قضایای شگفت‌انگیز آنکه مرحوم اعتمادالسلطنه* در ذکر وقایع روزانه که می‌نوشته از وقایع روز یکشنبه ۲۸ محرم سال ۱۳۰۰ قمری این خواب را می‌نویسد به این عبارت: «امروز شاه، تفصیل خوابی را که چند شب قبل دیده بودند، می‌فرمودند. حیوان بزرگی که از فیل بزرگتر بود به شاه حمله کرد. شاه، بازی

* اعتمادالسلطنه از مخصوصین و نزدیکان شاه و معلم فرانسه او بود و از عید نوروز ۱۲۹۹ قمری وقایع روزانه را یادداشت می‌کرد، ولی در زمان خودش فقط عیالش می‌دانست. چند سال قبل که مرحوم علی اکبر داور وزیر دارایی سابق به مشهد رفت آن یادداشت‌ها را در کتابخانه آستانه یافت، دستور استنساخ داد و به تهران آورده در کتابخانه مجلس به چاپ رسید؛ ولی پس از چاپ، صلاح در انتشار آن ندیدند و فقط چند نسخه از آن به دست دیگران افتاد از جمله یک نسخه توسط آقای محمود ابری که از دانشمندان و کارمندان بلندپایه وزارت پست و تلگراف است به اینجانب برای مطالعه رسید. و از این یادداشت‌ها وضع دربار ناصرالدین شاه به خوبی معلوم می‌شود و بعداً نیز یک نسخه مرحوم آقای علی اکبر باصبراد (متوفی در اول محرم ۱۳۶۳، مطابق هفتم دی ماه ۱۳۲۲) به نگارنده اهدا نمودند.

در دست داشته به طرف آن حیوان رها نمود باز زیر گلوی حیوان چسبید و پوست زیر گلوی او را دریده خون زیادی جاری شد، حیوان به زمین خورده، مرد. شاه از شدت عفونت خون حیوان دور شد، حیوان سربلند کرد و به شاه گفت: تا چهارده سال دیگر زنده خواهم شد و به تو تلافی خواهم کرد».

از این خواب به خوبی معلوم می شود که چهارده سال بعد برای شاه خطری خواهد بود اتفاقاً پس از چهارده سال (قریب ۱۳ سال و ده ماه) او را کشتند و خواب تعبیر گردید.

به طوری که حاج شیخ عباسعلی کیوان قزوینی در شهیدیه می نویسد: «جناب حاج ملا سلطان محمد را سه بار زهر دادند ولی چون اجل موعود نرسیده و قضای الهی به مرگ او جاری نشده بود مؤثر نیفتاد و بهبودی یافت».

چند بار مسموم شد

«یک دفعه که آخرین بار بود همان بود که به توسط خطیب باشی در مشهد واقع شد و مدتی آثار آن در بدن آن جناب ظاهر و ضعف هویدا بود. بار دیگر در شهر گناباد که مرکز سادات مخالفین و دشمنان بود و مرتکب آن در غربت با نهایت سختی و زحمت مرد و فرزندانش نیز با یکدیگر نفاق پیدا کرده، غالباً در جنگ و نزاع بودند. بار دیگر در دلویی که یکی از دهات گناباد و در باختر بیدخت در یک فرسخی واقع است یکی از رؤسای متنفذین آنجا به این کار زشت اقدام کرد، ولی چون مقدر نبود مؤثر واقع نشد و پس از مختصر کسالتی بهبودی یافت ولی خود او در همان روزها با نهایت سختی علناً کشته شد».

منظورش از مرتکب شهر گناباد، حاج میرزا مهدی شهری و در دلویی حاج اسکندر خان پسر حاج حسنعلی بیگ می باشد ولی این دو قضیه را از سایر موثقیین نشنیدم و حتی بیشتر مشرفین حضور آن جناب از این دو موضوع آگاه نبودند بلکه دلایلی برخلاف آن اقامه می کردند، زیرا حاج اسکندر خان با آنکه مشرف به فقر نبود اظهار ارادت می نمود و مرحوم حاج میرزا مهدی و حاج اسکندر خان

همان‌طور که پیش ذکر کردیم قبل از سفر ایشان به مشهد و مسمومیت آنجا از دنیا رفتند.

شهرت شهادت
در سال ۱۳۱۲ قمری شهرت یافت که آن‌جناب را شهید کرده‌اند، از این‌رو دوستان خیلی اندوهگین و نالان و دشمنان شاد شدند. فقرا از اطراف عریضه‌ها نوشتند از جمله آقای موثق السطان که در آن هنگام در شیراز بود در این باب شرحی حضور آن‌جناب عرض نمود، آن‌جناب در جواب مرقوم داشت که: «شهادت امر بزرگی است و هنوز ما را آن سعادت نیست و فعلاً هستیم و به آسایش زندگانی خواهیم کرد تا نزدیک هشتادسالگی.» از آن مرقومه که موجب فرح و سرور و خوشحالی همه فقرا شد چند رونوشت برداشتند و بعضی هم برای امتحان و تحقیق ضبط کردند از جمله یک رونوشت برای شاهزاده محمدتقی میرزا رکن‌الدوله که در آن اوقات والی فارس بود فرستادند.

آقا محمد مهدی دلال نیز از تهران خدمت جناب حاج ملاعلی فرزند آن‌جناب عریضه نوشت و آن شهرت را عرض کرد، ایشان نیز عین آن را خدمت جناب حاج ملاسلطان محمد ارائه داد، آن‌جناب در حاشیه جوابی که جناب حاج ملاعلی نوشته بودند این عبارت را مرقوم داشت: «قبای رسای شهادت را به قامت هرکس نبرند، حالا هم وقت ما نیست.»

این اشتها یک مرتبه که در حضور خود آن‌جناب نیز عرض شد و جمعی از دشمنان هم حضور داشتند، در جواب فرمود: «هر که منتظر مرگ ما هست نباشد که ما هنوز هستیم و تا پانزده سال دیگر به آسایش زندگانی خواهیم کرد بعد، قرانی^۱ دارد که اگر آن قران بگذرد باز هم تا مدت‌ها زنده خواهیم بود.» و در آن

۱. در لغت به معنای مقارنه است، در اصطلاح نجومی حالت اجتماع دو ستاره است، بعضی از قران‌ها مثل قران زحل و مریخ را نحس می‌دانستند. در عرف شفاهی نیز به معنای واقعه خطیر ←

هنگام ۶۱ سال از سن آن جناب گذشته بود.

در سال ۱۳۱۶ قمری بر اثر اختلافاتی که در شهر و ریاب
ظلم مأمورین
دولت در گناباد
 پیدا شد اسماعیل خان ملایری از طرف رکن الدوله والی
 خراسان مأمور رسیدگی شده به گناباد آمد و به میرزا
 محمدعلی ناظم التجار و برادرش میرزا محمد جعفر امین التجار که راجع به ارث
 اختلافاتی داشتند توهین نمود و آنها را اذیت کرد و نسبت به سادات شهر و ریاب
 هم اذیت و آزار بسیار نمود. طرز رفتار او موجب تنفر و انزجار همه مردم گردید
 و جناب حاج ملاسلطان محمد هم از طرز رفتار او خیلی ناراضی بود. یک بار دیگر
 هم مأمور دیگری از طرف رکن الدوله به نام بیگ میرزاخان که شخص شرور و
 پستی بود به واسطه اختلافاتی که در نوده و نوغاب واقع شده بود آمد و از مردم
 پول زیاد گرفت و اذیت و آزار بسیار نمود. و نیز در همان حدود سال ۱۳۱۶
 قمری هم میرزا آقاخان شکوه السلطان پیشخدمت رکن الدوله مأمور رسیدگی
 به بعض اختلافات گناباد شد و تاخت و تاز و ظلم و تعدی بسیار نمود و همه اهالی
 گناباد از دست جور و آزار او مانند رفقاییش به تنگ آمدند، جمعی از سادات شهر
 از جمله میرزا عبدالوهاب از فرزندان آقامیرزا محمدعلی که از طرف مرحوم
 نورعلیشاه اول (چنانکه قبلاً ذکر کردیم) اجازه روشن کردن چراغ داشت برای
 شکایت به مشهد رفتند.

نزدیکی آن اوقات، جناب حاج ملاسلطان محمد به نوشتن کتاب ولایت نامه
 مشغول بود و بدین مناسبت فصلی در آداب مملکت داری و رعیت پروری نوشته،
 به تعدی های شکوه السلطان و رفقاییش اشاره نمود و مرقوم داشت که این ترتیب
 موجب از بین رفتن دولت و سلطنت است.

→

آمده است.

در همان اوقات کتاب رجوم که جناب حاج ملاعلی در حالات پدر بزرگوار نوشته، منتشر شد و در آن کتاب بعض مطالب که بر دشمنی و حسد مخالفین می‌افزود ذکر شده. شکوه‌السلطان در مراجعت خود یک جلد آن را برای رکن‌الدوله برد و منظورش آن بود که ادعاهای این سلسله را به‌والی نشان داده، ذمّ و قدح کند و او را بر دشمنی و ادار نماید. رکن‌الدوله هرچند پیش اظهار ارادت نمی‌کرد ولی دشمنی هم نداشت لیکن چون آن کتاب را دید بنای مخالفت و دشمنی را گذاشت و در صدد اذیت و آزار پیروان آن جناب برآمد، از جمله نسبت به مرحوم غلامرضاخان تفضلی مصدق‌السلطان و مرحوم اقبال‌التولیه (بعداً مقبل‌السلطنه لقب یافت) و مرحوم حسینعلی خان موثق‌السلطان که هر سه از معروفین و پیروان بودند بنای بدرفتاری و اذیت را گذاشت.

۶. مقدمات و اسباب شهادت جناب حاج ملاسلطان محمد سلطان علیشاه

همان‌طور که پیش‌گفتیم در زمان ناصرالدین شاه اذیت و انقلاب مشروطیت آزار حکام و نایب‌الحکومه‌ها و فراش‌های آنان و کسانی که بستگی به دولت داشتند نسبت به مردم خیلی زیاد شد و همه مردم از دست آنان در زحمت و مشقت بودند و علاوه بر آنکه استقلال مملکت ایران رو به زوال می‌گذاشت، مردم نیز روی آسایش را نمی‌دیدند. این امر در زمان مظفرالدین شاه که پادشاه بی‌کفایت و عیاشی بود رو به شدت نهاد، ویژه در زمان صدارت میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان خرابی‌های کشورهای بی‌حد و حصر شد به‌طوری‌که درباریان نیز از او ناراضی بودند. در سال ۱۳۲۱ قمری شاه او را عزل نمود و سلطان عبدالمجید میرزا عین‌الدوله را به صدارت برگزید ولی او از سابق خود، طماع‌تر و ظالم‌تر بود و استبداد او همه را به ستوه آورد. مردم در تهران در مسجد شاه مجتمع شده علناً با دولت ضدیت نمودند، ولی عین‌الدوله آنها را به زور اسلحه متفرق نمود. آنها نیز دست برداشته به حضرت عبدالعظیم (ع) متحصن شدند؛ چون خبر به شاه رسید دستخطی صادر و وعده داد که دیوان عدالت تشکیل دهد و مردم متفرق گردیدند؛ ولی چون خبری نشد، مجدداً در مسجد جامع جمع شدند. عین‌الدوله باز به توسط اسلحه گرم آنان را متفرق نمود و رؤسا به قم رفتند، مردم هم به سفارت انگلیس پناهنده شدند. سفارتخانه هم

عرایض آنان را به گوش شاه رساند، شاه فوراً عین الدوله را معزول و به جای او میرزا نصرالله خان مشیرالدوله نایینی وزیر امور خارجه را که از مردان نیک و آزادیخواه بود به صدارت برگزید و فرمان مشروطیت را در تاریخ چهاردهم جمادی الثانیه ۱۳۲۴ قمری صادر و محمدعلی میرزا ولیعهد هم آن را امضا نمود. چون مظفرالدین شاه در ذیقعد ۱۳۲۴ قمری بدرود زندگانی گفت، پسرش محمدعلیشاه با آنکه ابتدا سوگند یاد کرد که برخلاف مشروطیت رفتار نکند قسم خود را شکسته و امین السلطان را صدارت داد و بنای مخالفت با مشروطیت و مجلس را گذاشت و بالاخره مجلس را به توپ بست و مشروطیت را ملغی و حکومت نظامی در کشور برقرار نمود و به حکام دستور داد که آزادیخواهان را دستگیر نمایند؛ ولی آزادیخواهان از تبریز و اصفهان و گیلان و شهرستان‌های دیگر به طرف تهران آمده تهران را فتح کردند و محمدعلیشاه از پادشاهی استعفا داد و مجلس شورای ملی دوباره تأسیس و حکومت در دست آزادیخواهان افتاد. اختلاف و کشمکش بین آزادیخواهان و طرفداران استبداد چند سالی طول کشید و در تمام کشور بی‌نظمی زیادی تولید گردید و در همه جا انجمن‌های مختلف به نام مشروطیت تأسیس و ریاست آن غالباً با علمای متنفذ بود؛ اجزای انجمن هم به نام مشروطیت، اغراض مختلف خود را که نسبت به اشخاص داشتند اجرا نموده، هرکسی را که مخالف ریاست خود می‌دیدند به نام مخالفت با مشروطیت اذیت و آزار و تهدید می‌کردند، به طوری که وضعیت به مراتب بدتر از زمان استبداد شد، زیرا هر انجمنی پیروانی به نام مجاهدین داشت که مأمور اجرای اغراض و هواهای آنان بودند و مجاهدین هم مردم را اذیت می‌کردند چنانکه در تربت، صدرالعلمای تربتی را به نام مخالفت با مشروطیت کشتند.

کسانی هم که می‌خواستند مقاصد خود را اجرا نمایند و برطرف غلبه کنند خود را به یکی از انجمن‌ها، وابسته نموده طرف خود را به مخالفت با مشروطیت متهم می‌کردند، چنانکه سالارخان بلوچ که شرح آن را بعداً ذکر می‌کنیم به نام طرفداری

از مشروطه شجاع الملک حاکم تربت و رئیس ایل هزاره را که از متمولین معروف ایران بود به مخالفت با مشروطیت متهم نموده او را کشت و دارایی او را غارت کرد و از علما و معروفین تربت به تهدید، نوشته مشروطه خواهی خود را گرفت. در گناباد و تون و طبس نیز این انقلابات بروز کرد و بعضی از دشمنان جناب حاج ملاسلطان محمد که از راه دیانت نتوانستند ایشان را متهم کنند از این راه وارد شده مشغول دسیسه بازی و اجرای اغراض شیطانی خود گردیدند در صورتی که موقعی که از آن جناب درباره مشروطیت و استبداد سؤال شد فرمود: «ما یک نفر زارع دهاتی درویشیم و نمی دانیم مشروطیت یا استبداد چه معنی دارد ما به این چیزها کاری نداریم و مطیع امر دولت می باشیم خواه مشروطه باشد و خواه مستبد.» و در غیر آن موقع هم به هیچ وجه در سیاست دخالت نداشت و تا کنون نیز این روش باقی است و حتی هیچ وقت در انتخابات نمایندگان مجلس دخالت نمی شود و کسی را برای این کار تعیین نمی کنند. ولی مغرضین در همان موقع هم مشغول انجام مقاصد سوء خود بودند و در هر موقع اتهامات ناروایی وارد می آوردند.

جمعی از علما و اعیان و ملاکین دهات گناباد به واسطه
کینه اعیان گناباد
 جوش حسد و حب ریاست، کینه جناب حاج ملا
با آن جناب
 سلطان محمد را در دل گرفته ذلت آن جناب را مایه عزت

خویش و مرگ و فنای او را سبب بقای ریاست خود می پنداشتند و روزبه روز این کینه و دشمنی زیادتر می گردید. در صورتی که اگر به عقل خود رجوع می کردند صورتاً نیز بایستی قدر دان وجود او می بودند، چه گناباد پیش از ایشان اصلاً دارای اهمیتی نبود و کسی نام آن را نشنیده بود و حتی جهانگردان نیز نامی از آن نبرده اند و جناب حاج میرزا زین العابدین شیروانی مست علیشاه که در کتاب *بستان السیاحه* تقریباً کوچک ترین دهات ایران را ذکر کرده اسمی از گناباد نبرده است، زیرا هیچ اهمیتی نداشته؛ ولی پس از آنکه جناب حاج ملاسلطان محمد بر مسند ارشاد متمکن گردید و وافدین، توجه به گناباد نمودند روزبه روز بر اهمیّت

آن افزوده شد چنانکه میرزا باقرخان عمادالملک طبسی هر موقع آن جناب را ملاقات می‌کرد با ایشان معانقه نموده عرض می‌کرد: «من به تمام امرای خراسان فخریه دارم برای اینکه شما در خاک من زندگی می‌کنید.» و حتی جهانگردان خارجی نیز از آن با اطلاع شدند چنانکه ژنرال سایکس انگلیسی در کتاب خود موسوم به هشت سال در ایران شرح رفتن خود را به گناباد و بیدخت ذکر کرده است.

از جمله کسانی که با جنابش دشمنی و کینه داشتند حاج ابوتراب نوغابی* بود که از ملاکین آنجا و موقوفات زیادی هم در تصرف داشت و در اوایل، اظهار ارادت نموده حتی خدمت آن جناب اظهار طلب هم می‌کرد و مدت‌ها در مدرسه بیدخت مشغول تحصیل بود و غالباً بین او و حاجی محمدحسین معین‌الاشراف پسرعموی پدر او که از فقرا و مریدان جناب حاج ملاسلطان محمد بود به واسطه موقوفات نزاع بود ولی حاج محمدحسین به واسطه هوش و ذکاوت زیادی که داشت همیشه غالب می‌آمد و حاج ابوتراب گمان می‌کرد که غلبه او به واسطه بستگی به آن جناب است از این رو با آنکه قبلاً خدمت ایشان اظهار ارادت می‌کرد کینه آن جناب را در دل گرفت و روزه‌روز در ازدیاد بود تا آنکه آصف‌الدوله شاهسون در سال ۱۳۲۳ برای دومین بار والی خراسان شد و او با صوفیه دشمنی زیادی داشت و میرزا شفیع‌خان را که برای حکومت تون و طبس و گناباد فرستاد، دستور داد که از صوفیه جلوگیری کند و او به هرجا می‌رفت بین اعیان و متنفذین آنجا دشمنی و عداوت تولید می‌کرد تا خود استفاده ببرد. از جمله در گناباد بین فرزندان حاج میرزا مهدی، فقیه متنفذ آنجا، به طوری کینه ایجاد نمود که بالاخره با یکدیگر نزاع نموده یک نفر از برادران کشته شد و هنوز هم آن اختلاف بین آنان تقریباً موجود و مرتفع نشده است و غالب آنان هم به پیروی مرحوم حاج میرزا

* نوغاب یکی از دهات گناباد و در نیم فرسخی بیدخت، طرف غربی واقع است.

مهدی دشمنی نسبت به جناب حاج ملاسلطان محمد و جانشینان او دارند، بدون آنکه هیچ‌گونه دلیل و مدرکی در دست داشته باشند، در صورتی که جناب حاج ملاسلطان محمد جز پیروی ائمه هدی (ع) و پیشوایان دین داعیه دیگری نداشت و دشمنی با کسانی که ادعای پیروی دین اسلام و تشیع می‌کنند و اظهار عداوت با آنها بدون آنکه مدرک و دلیلی داشته باشند نزد خداوند پسندیده نیست و هنوز هم دشمنی آنها کاملاً مرتفع نشده است.

از طرفی ابوالقاسم خان عمادالملک پسر میرزا باقرخان که حکومت طبس و فردوس و گناباد* را داشت نفوذ امر آن جناب را مانع استقلال خود می‌پنداشت و بلکه گمان می‌کرد که آن جناب میل به حکومت او ندارد، لذا اظهار دشمنی و مخالفت می‌کرد و مخالفین گناباد را هم در مخالفت و دشمنی تحریک می‌نمود، و علت اولیه آن این بود که میرزا شفیع خان شیرازی که سیدی تند و درست رفتار و راستگویی بی‌پروا بود از طرف مظفرالدین شاه در سال‌های ۱۳۲۱ و ۱۳۲۲ قمری با جمع دیگر، مأمور ممیزی مالیات خراسان شد و او از طرف آصف‌الدوله مأمور گناباد و تون و طبس گردید و پس از آنکه مدتی در گناباد توقف نمود به طرف طبس رفت و در بین راه دزدان به او حمله کرده اثاثیه میرزا شفیع خان را تماماً چاپیده، بردند و او موضوع را به ابوالقاسم خان حاکم طبس اظهار و انتظار داشت که حاکم تعقیب کند ولی ابوالقاسم خان در طبس احترامات لازمه را نسبت به او مرعی نداشت، در این باب هم اقدامی نکرد و از او هم دلجویی ننمود و رعایتی نکرد؛ او نیز مالیات سنگین بر املاک متصرفی آنها بست و چون ابوالقاسم خان بعداً فهمید

* گناباد و تون (که نام کنونی آن فردوس است) در آن اوقات ضمیمه طبس بود و از طرف حاکم طبس نایب‌الحکومه معین می‌شد، ولی تاکنون تغییرات زیادی نموده. در اوایل سلطنت رضاشاه، حکومت گناباد از طبس مجزا شده، مستقیماً از طرف والی خراسان، تعیین حاکم می‌شد. در تقسیمات اخیر کشور که در ۱۳۱۶ خورشیدی تصویب شد، گناباد مرکز شهرستان شده، طبس و فردوس و بجستان و کاشمر از توابع گناباد شد و همه اینها به نام شهرستان گناباد موسوم گردیدند، پس از چهار سال کاشمر فرمانداری جداگانه شد. در سال ۱۳۲۳ شمسی فردوس و طبس هم فرمانداری جداگانه و از فرمانداری گناباد مجزا گردید.

که او از ارادتمندان جناب حاج ملاسلطان محمد است از این رو نسبت به ایشان کینه و عداوت پیدا کرد در صورتی که ایشان به هیچ وجه در این قبیل امور دخالت نمی کردند.

میرزا غلامحسین متولی امامزاده طبرس نیز که همیشه حامی حکومت عمادالملک بود و به واسطه کم کفایتی عمادالملک و ابتلا به تریاک، بر او استیلا پیدا کرده، حکم آمر و قیم نسبت به او داشت و ریاست تامه در طبرس پیدا نموده بود، فقط مرحوم آقا میرزا از علمای آنجا را مخالف خود می دانست و طرفیت می کرد، پس از آنکه ایشان مرحوم شدند بی مخالف شد، بعداً به تصور اینکه وجود مرحوم حاج میرزا محمود مجتهد در تون و جناب حاج ملاسلطان محمد در گناباد مخل تمامیت ریاست او هستند اظهار دشمنی می کرد.

با مظفرالسلطان هم چون از ارادتمندان جناب حاج ملاسلطان محمد بود، مخالفت می کرد. خود عمادالملک هم در ابتدا، دشمنی نداشت و بعداً بر اثر اغوای متولی و پیشامد قضیه میرزا شفیع خان عداوت و دشمنی آغاز کرد و حتی میرزا غلامحسین نامبرده، آصف الدوله را نیز نسبت به آن جناب و فقرا بیش از پیش بدبین نمود که به عمادالملک امر کرد در گناباد بر فقرا سخت بگیرد.

و از طرفی آقای مصطفی خان سالارالسلطان (مشیرالسلطنه امیرسلیمانی) با آقای حاج شیخ عبدالله حایری عازم گناباد شده، در مشهد به طور محترمانه وارد شدند و این امر باعث حسد طلاب گردید. آصف الدوله نیز که می خواست پسر عضدالملک رئیس ایل قاجار بر او وارد شود و ایشان به واسطه همراه بودن با آقای حاج شیخ عبدالله بر او وارد نشدند و بعداً انتظار داشت که ایشان به دیدن او بروند و ایشان دیدن نکردند، کینه پیدا کرد و تفتین هایی نمود به طوری که طلاب گنابادی ساکن مشهد که بیشتر در مدرسه فاضل خان جنب بست بالا خیابان، حجره داشتند و از روی حسد به هیجان آمده بودند، چون فهمیدند آصف الدوله نیز ناگواری دارد و شاید محترمانه اجازه هم گرفته بودند از این رو نسبت به آقای حاج شیخ عبدالله

حایری در حرم مطهر توهین نموده، قرآن را از دست ایشان گرفته و ایشان را بیرون کردند:

ابلهان تعظیم مسجد می‌کنند در جفای اهل دل جد می‌کنند
آن مجاز است، این حقیقت ای خران نیست مسجد جز درون سروران^۱
در صورتی که اگر حقیقتاً به مذهب تشیع و شعائر آن عقیده مند می‌بودند
نبایستی در حرم که جای امن است به کسی صدمه برسانند، بلکه طبق دستور
قرآن مجید اگر مشرکی پناه آورد مسلم باید او را پناه دهد، ولی آن مدعیان اسلام
علاوه بر آنکه برخلاف تشیع رفتار نموده و به حرم مقدس که امن است توهین
وارد آوردند برخلاف صریح دستور قرآن مجید رفتار کردند.

کبوتری که طوافش به گردخانه توست برای او قفس و آشیانه لازم نیست
و در اثر این اعمال ناشایست، آن مدرسه به کلی از بین رفت و همین طور
کسانی که با لباس زهد و ورع، مردم را فریب داده به نام دیانت آنان را گمراه
می‌کردند و در حقیقت مخرب دیانت بودند و در آن مدرسه منزل داشتند، به سزای
کردار خود رسیدند:

بس تجربه کردیم در این دار مکافات با درد کشان هر که در افتاد بر افتاد
دیگر از کسانی که در اواخر با فقرا رویه خوبی نداشت
ملاحسین قوژدی ملاحسین قوژدی بود.* این شخص ابتدا از مریدان جناب
حاج ملاسلطان محمد و در اوایل بامحبت بود و در قوژد
نفوذ زیادی داشت و به همین جهت نسبت به اهالی آنجا تعدی بسیار می‌نمود و
به اموالشان تجاوز می‌کرد؛ حتی حلیت اموال آنها را گاهی به عرفا و بزرگان صوفیه
نسبت می‌داد، به علاوه در اواخر بنای بدرفتاری و تعدی نسبت به فقرا هم گذاشته
بود و چون رفتار او نسبت به مردم، به گوش جناب حاج ملاسلطان محمد رسید،

۱. مثنوی معنوی، دفتر دوم، ابیات ۱۰-۳۱۰۹.

* قوژد یکی از دهات گناباد و در طرف شمال غربی بیدخت و اولین قصبه شمال غربی گناباد است.

چندین مرتبه او را نصیحت کرد و بالاخره تغییر و تشدد نمود که این اتهامات ناروا را برای آزادبودن در تعدی خود وارد نیاورد؛ ولی مؤثر نشد تا بالاخره او را مردود نمود و از نزد خود راند و او هرچه واسطه برانگیخت پذیرفته نشد.

او نیز به خیال انتقام و کینه جویی شروع به دشمنی نمود و منظورش این بود که شاید از این راه بتواند آن جناب را به قبول خود مجبور نماید، غافل از اینکه در ساحت او لجاج و عناد، تأثیر نداشت و نیازمندی و لابه و زاری مؤثر بود و بعضی همین امر را دلیل بر بی اعتقادی او از اول نسبت به ایشان می دانند و می گویند اگر حقیقتاً به حقایق آن جناب معتقد بود اولاً: مخالفت امر ایشان نکرده، این تهمت بزرگ را که وسیله تعدی خود قرار داده بود، روا نمی داشت و مخالفت با مؤمن را مخالفت با خدا می دانست. ثانیاً: از راه نیازمندی و اظهار پشیمانی و توبه با عجز و زاری وارد شده به جنابش متوسل می گردید تا از او عفو کنند، نه آنکه دشمنی را وسیله قرار دهد به خیال اینکه ایشان از دشمنی او بترسند و او را دوباره قبول کنند. پس معلوم می شود ورود او به فقر به اغراض و مقاصد دنیوی بوده نه برای خداجویی.

و این قضایا با کدورت عمادالملک و متولی طبس مصادف شد و او هم در طبس آشنایی پیدا کرد و چون از اخلاق او مسبوق بودند او را تحریک نمودند؛ سپس با مرحوم آقا سید محمد پیشنماز جویمند* پسر مرحوم آقا میرسیدعلی جویمندی که از متنقدین گناباد بودند، نزدیک شد و مرحوم حاج سیدحسین جویمندی** که در آن موقع از دشمنان و مخالفین بود و کارهای مرحوم آقا سید محمد به توسط ایشان اجرا می شد با ملاحسین همراهی نمود.

* جویمند مرکز بلوک گناباد است و قریب سه هزار نفر جمعیت دارد و از سابق مرکز بوده و امروز هم مرکز شهرستان و فرمانداری گناباد است و مرحوم آقا سید محمد بعدها اظهار محبت می کردند که جبران گذشته را بنمایند.

** مرحوم حاج سیدحسین بعداً تغییر رویه داده و خیلی محبت می نمود و معاشرت داشتند و برای روضه هم به بیدخت می آمدند.

از طرفی هم، حاج ابوتراب به رفاقت آنان برخاست و اذیت و آزار فقرا را در جویمند و نوغاب و قوژد شروع نمودند و گماشتگان این چند نفر، هر یک از فقرا را که می‌دیدند از آزار آنها و شارب‌زدن و پول‌گرفتن و توهین نمودن فروگذار نمی‌کردند و در این قریه‌ها هرچه از املاک فقرا را که می‌توانستند می‌گرفتند و رفت و آمد فقرا به آن دهات زحمت داشت. نایب‌الحکومه هم، باطناً به دستور حاکم تحریک می‌کرد و صورتاً پیغام می‌داد که جلوگیری کرده و می‌کنم.

این شرارت‌ها تا چندی دوام داشت تا آنکه بین ملاحسین و حاج ابوتراب اختلافی در باب ملکی، اتفاق افتاد و با یکدیگر دشمن شدند. حاج ابوتراب با عده‌ای که در قوژد، مخالف ملاحسین بودند و نمی‌توانستند مخالفتشان را اظهار کنند آشنایی و ارتباط پیدا نمود و شبی که ملاحسین از قوژد بیرون رفته بود آنها به حاج ابوتراب اطلاع دادند او هم با راهنمایی آنان ده نفر را در سر راه ملاحسین، کمین گذاشت و چون از مهمانی مراجعت کرد او را به قدری زدند و مجروح کردند که نزدیک به مرگ شد.

چون مظفرالسلطان به عیادت او رفت، به او گفته بود: «به شماره هر مویی که از شارب فقرا چیدی، زخم برداشتی.» و خود ملاحسین هم فهمیده بود که این بلاها از جانب خدا به او می‌رسد و پشیمان شده، مجدداً خدمت جناب حاج ملاسلطان محمد رفت و اظهار ندامت و پشیمانی نمود، لیکن ایشان توبه او را قبول نفرمود.

ولی از شرارت خود دست برداشت و با فقرا، محبت و حمایت می‌نمود و پس از شهادت آن جناب هم برای تجدیدعهد خدمت جناب حاج ملاعلی نورعلیشاه آمد و چون عازم زیارت مشاهد مشرفه ائمه و تشرف به عتبات عالیات بود، به او وعده دادند که پس از بازگشت قبول فرمایند، ولی او از آن سفر

برنگشت و در بین راه از دنیا رفت.

فرار حاج ابوتراب
به تهران

در میان دشمنان از همه شقی تر و بی رحم تر، حاج ابوتراب بود. روش او این بود که هر که مانع مقاصد او می شد به قتل او اقدام می کرد، از جمله در جوانی پسرعموی خود محمدعلی را که فرزند حاج ابوالحسن بود، کشت و جسدش را در حوض آب انداخت؛ حتی بعضی می گویند: میرزا ابوالقاسم شریعتمدار کاخک* را هم که یکی از معروفین گناباد بود، او به واسطه اختلافات مادی مسموم نمود.

ملاحسین قوژدی را نیز چنانکه گفتیم با آنکه قبلاً با او دوستی داشت بر اثر اختلافات ملکی، زخم مهلک زد ولی او جان به در برد. و درصدد برآمد که حاج محمدحسین معین الاشراف و مظفرالسلطان را هم که به واسطه نفوذ خود، مخالف اجرای مقاصد او بودند بکشد و عنوان تصوف و مذهب را پیش کشید و از این راه بعضی علمای ظاهر را با خود همدست نموده مشغول فتنه انگیزی شد. در این بین به واسطه عملی که نسبت به ملاحسین قوژدی مرتکب شده بود، بر اثر شکایت ملاحسین از مشهد مأموری به نوغاب آمد و معمول بود که مأمور به خانه کسی که از او شکایت شده وارد شود، ولی حاج ابوتراب او را به خانه خود نپذیرفت و ضمناً به والی خراسان عریضه ای در براءت ذمه خود نوشت، مأمور هم به سختی مطالبه منزل و آذوقه از حاج ابوتراب نمود ولی حاج محمدحسین برای خواباندن فتنه او را به منزل خود برد و پس از چند روزی از طرف والی جواب سختی رسیده مأمور دیگری را نیز از سوارهای تیموری فرستاد.

حاج ابوتراب چون قضیه را سخت دید با پسر بزرگ خود شیخ عبدالکریم فرار کرد، به طوری که آقای حاج میرزا محمدباقر سلطانی فرزند جناب حاج ملاحسین از مظفرالسلطان نقل کنند، در آن موقع که حاج ابوتراب مخفی بود

* یکی از توابع گناباد است.

مأمورین ایالت چند نفر از شترهای حاج ابوتراب را از وسط بیابان گرفتند، چون حاج ابوتراب شنید با وجود ابراز عداوت که نسبت به جناب حاج ملاسلطان محمد می نمود مع ذلک به ایشان نوشت و تقاضا کرد که هر طور شده اقدام کنند و شترهای او را بگیرند. ایشان اول آفتاب کربلایی کاظم مستخدم خود را نزد مظفرالسلطان که در آن زمان پیشکار حکومت بود فرستادند که شترها را حتماً پس بگیرند. مظفرالسلطان گفته بودند: مأمورین اتخاذ هستند و چون خودش نبوده و چیزی به دستشان نیامده آنها را گرفته اند و خیلی مشکل است که آنها را پس بدهند. کربلایی کاظم خدمت جناب حاج ملاسلطان محمد رفته عرض نموده، مجدداً فرستاده و دستور داده بودند که هر طور شده آنها را پس بگیرد، لذا مظفرالسلطان جدیت کرد و آنها را پس گرفت و برای حاج ابوتراب، نزد ایشان فرستاد و ساربان او مجدداً گفته بود: یکی از جوالهای شتران کم است. باز کربلایی کاظم آمده و مظفرالسلطان از جوالهای شتران خودش داد. و این موضوع، دلالت بر کمال محبت و گذشت ایشان می کند که با عداوت او نسبت به ایشان، پس از آنکه با کمال وقاحت مجدداً به ایشان مراجعه نمود باز هم ایشان از محبت کوتاهی نکرد. حاج ابوتراب و پسرش چون وضع خود را خوب ندیدند به قاین فرار کردند، زیرا گناباد تلگرافخانه نداشت و تلگرافات را بایستی به وسیله پست یا قاصدی به تربت حیدریه و یا قاین برده از آنجا مخابره نمایند و کسانی که می خواستند از مشهد شکایت نمایند یا آنکه مشهد از شکایتشان مطلع نشود به قاین که تحت نفوذ امیر شوکت الملک بود و والی خراسان نفوذ عملی در آنجا نداشت، می رفتند و تلگراف می کردند. پس از چند روز مخفیانه برگشت و یک شب هم در بیدخت پنهان شد، سپس از راه سبزوار به تهران رفت و مدتی کوشش کرد که خود را از تقصیر مبرا سازد ولی اثر نکرد، چون والی خراسان از فرار او به تهران آگاه شد به تهران اطلاع داد که دستگیرش کنند.

حاج ابوتراب چون از موضوع آگاهی یافت چندی در منزل آقای

شمس‌الافاضل که اهل کاشمر و از فضلا و دانشمندان و دوستداران عرفان بود، پنهان شد. در همان اوقات شبی پس از نماز، آقای شمس‌الافاضل بدون علت خندید. او علت خنده را پرسید؟ جواب داد که من حالا صورت تو را بعینه صورت ابن ملجم مرادی دیدم.

خود آقای شمس‌الافاضل برای نگارنده نقل کرد که چون حاج ابوتراب به تهران آمد، پسرش شیخ عبدالکریم که زمانی از طلاب مدرسه کاظمیه بود با من آشنایی داشت و حاج ابوتراب به توسط پسرش با من آشنایی پیدا کرد و از من خواهش نمود که راجع به کار او به رکن الدوله والی خراسان سفارش کنم. من هم در این باب تلگرافی کردم، پس از چند روز آقای حاج شیخ عبدالله حایری را ملاقات کردم و ایشان از این قضیه آگاه شدند و چون عنوان ورود او بر من بود از ایشان هم خواستم سفارشی بنمایند؛ گفتند: ما نسبت به احدی بدی نمی‌کنیم، ولی همراهی نمودن ما با او، بدکردن با دیگران است و اظهار داشتند که او از دشمنان فقراست. و من از تلگراف خود پشیمان شدم، سپس او را قدری نصیحت نمودم. در همان اوقات که به منزل من رفت و آمد داشت یک روز بعد از نماز صبح که تعقیبات را خوانده مشغول خواندن دعای صباح از روی کتاب بودم متوجه او شدم، در این بین به فکر فرو رفتم و با خود گفتم که آیا ابن ملجم چه شکلی داشته؟ ناگاه حاج ابوتراب در نظر من به صورت ابن ملجم نمایش داده شد و من این را به خودش هم گفتم. سپس ایشان گفتند: من این موضوع را به آقای حاج شیخ عبدالله نیز در مجلس عمومی اظهار داشتم.

اتفاقاً انقلابات اول مشروطیت شروع شد و نفوذ والی‌ها و حکام از بین رفت و انجمن‌ها و رؤسای آن مقتدر شدند به طوری که هر تصمیمی در حوزه خود می‌گرفتند، انجام می‌دادند؛ از این رو حاج ابوتراب مخفیانه به مشهد آمد و نزد

مرحوم آقا میرزا محمد آیت الله زاده* - آقازاده آخوند ملا محمد کاظم خراسانی - که روحانی با نفوذ مشهد و از رؤسای انجمن آزادی بود، رفت و از ایشان نوشته‌ای در براءت ذمه خود و هم‌چنین تجویز اذیت و آزار فقرا و دراویش گرفت و شاد و خرم به گناباد بازگشت نمود و به واسطه نوشته نامبرده، جمعی از عوام را هم فریب داده، به طمع انداخت و با خود همدست و همراه کرد.

اما دو نفر مأموری که برای دستگیر کردن او به نوغاب رفته بودند پس از فرار او به قاین همان‌طور که نقل کردیم، ابتدا شترانش را گرفته و بعد هم در تلف کردن مالش کوشیدند که شاید بشنود و برگردد، ولی خبری نشد. آن دو هم به قاین رفتند که در همانجا دستگیرش نمایند اتفاقاً در آنجا هم او را ندیدند، چه او به تهران فرار کرده بود لذا از قاین برگشته قدری در منزلش ماندند که شاید از او خبری شود ولی چون شنیدند که به تهران رفته است به مشهد برگشتند.

حاج ابوتراب تمام گرفتاری‌های خود را بر اثر تحریک
 شدت کینه
 حاج محمد حسین معین‌الاشراف می‌دانست، از این رو
 حاج ابوتراب
 پس از بازگشت از مشهد و گرفتن نوشته از آقازاده
 با
 خراسانی بیش از پیش دشمنی آغاز نمود و از لوازم
 حاج محمدحسین
 کینه‌ورزی فروگذار نکرد. اتفاقاً در آن موقع جنگ

مشروطه و استبداد در تهران و ولایات ایران شدت داشت و اوضاع داخلی خیلی بد و هرج و مرج در تمام شؤون حیاتی کشور و ادارات لشکری و کشوری حکم فرما بود، اشرار هم در اطراف به قتل و غارت پرداخته روزبه‌روز زیاد می‌شدند و کسی از آنها دادخواهی نمی‌کرد و هرکس هم که شرارت در نهاد او مکنون بود آن را ظاهر می‌نمود؛ از جمله حاج ابوتراب وقت را غنیمت دانسته، در فتنه و فساد و اذیت و آزار فقرا می‌کوشید و مخصوصاً با حاج محمدحسین و

* در سال ۱۳۱۶ خورشیدی در تهران وفات یافتند.

فرزندان و پیروان او نهایت کینه و دشمنی ابراز می‌کرد به طوری که فقرای نوغاب در زحمت و مشقت بودند. تا آنکه در اوایل سال ۱۳۲۷ قمری به بهانه اختلاف بین دو بچه نوغابی که یکی، از کسان حاج محمدحسین و دیگری، از اتباع حاج ابوتراب بود علناً بین آن دو جنگ و نزاع درگرفت؛ ولی حاج محمدحسین برای اینکه شدت نکند از نوغاب به بیدخت آمد و چند روزی در آنجا توقف کرد.

در این اوقات خبر رسید که نیرالدوله* به ایالت خراسان ایالت نیرالدوله منصوب شده و این دومین بار بود که ایالت خراسان به او مفوض شده بود و او ارادت و عقیده کامل به جناب حاج ملاسلطان محمد داشت و علت ارادت او به طوری که مرحوم موقت السلطان نقل کرد این بود که پیش از مرگ محمدتقی میرزا رکن الدوله والی خراسان** که در اواخر با بعضی فقرا کدورت پیدا کرده بود آقای موقت شرحی به گناباد عرض کرد و از رکن الدوله شکایت نمود و خواهش کرد دعا و توجهی کنند کسی که با فقرا دوست باشد والی خراسان شود. جناب حاج ملاسلطان محمد در جواب وعده داد که نیرالدوله والی خواهد شد و آقای موقت هم این بشارت را به نیرالدوله نوشت و او اظهار محبت به فقرا می‌کرد و در آن اوقات که سال ۱۳۱۷ قمری بود، حکومت نیشابور را داشت؛ اتفاقاً رکن الدوله*** پس از چندی در پانزدهم شوال ۱۳۱۸ قمری از دنیا رفت و نیرالدوله تلگرافاً به ایالت خراسان منصوب گردید و این قضیه موجب ازدیاد عقیده او نسبت به آن جناب شد.

* در سال ۱۲۶۱ (طبق یادداشت‌های جناب سرتیپ عبدالرزاق خان مهندس بغایری) متولد و در ۱۳۳۷ وفات یافت.

** ابتدا در ۱۲۹۳ قمری والی خراسان شد، بعداً در سال ۱۳۰۴ قمری و پس از آن در سال ۱۳۱۴ قمری به ایالت خراسان منصوب گردید و تا ۱۳۱۸ دوام یافت. تولدش در سال ۱۲۶۰ قمری بوده.

*** در منتخب التواریخ، چاپ تهران، ص ۵۸۶ می‌نویسد که رکن الدوله پس از نیرالدوله، مجدداً هم در سال ۱۳۱۹ قمری به ایالت خراسان منصوب گردید. ولی مراد، رکن الدوله دوم پسر محمدتقی میرزا است.

پس از این تلگراف از نیشابور به طرف مشهد حرکت کرد و جمعی به پیشواز او رفتند، از جمله آقای موثق رفت، لیکن چون اعیان مشهد با نیرالدوله مخالف بودند اقدام و جدیت کردند که از طرف قشونی، مراسم استقبال به عمل نیاید. در آن موقع ظفرالدوله که از فقرا بود ریاست قشون را داشت و آقای موثق قضیه نامه گناباد که پیش از مرگ رکنالدوله نوشته شده بود به او اظهار کرد و او را به پیشواز و استقبال نیرالدوله راضی نمود و قشون به استقبال رفته، توپ شلیک نمودند و نیرالدوله با نهایت تجلیل و احترام وارد مشهد شد و چون عمارت ایالتی در دست عین‌الملک* پسر رکنالدوله که اعیان مشهد از ایالت او طرفداری می‌کردند بود، لذا نیرالدوله به عمارت نیابت تولیت وارد شد و همه اعیان و رجال از او دیدن نمودند، از جمله یک نفر از سادات گناباد، میرزا عبدالوهاب نام که از فقرا بود (قبلاً نام او را ذکر کردیم) به واسطه ظلم و جور شکوه‌السلطان و اسماعیل خان ملایری در گناباد نسبت به او و برادرانش میرزا حسن آقا و میرزا عبدالمجید، فرزندان مرحوم میرزا محمدعلی، برای شکایت به مشهد آمده بود به حضور نیرالدوله آمد و موقعی که خواست بیرون رود، نیرالدوله با حضور علما و اعیان به او گفت: از طرف من به جناب آقا (مقصود حاج ملاسلطان محمد است) سلام برسان و عرض کن تا موقعی که من والی خراسان هستم، هر فرمایشی دارند مستقیماً به خودم مراجعه فرمایند که انجام دهم. و در کار خود او هم رسیدگی کرد و آن سفر، دو سال در مشهد ماند و سپس معزول گردید.

در اوایل سال ۱۳۲۷ قمری هم مجدداً والی خراسان شد ولی به واسطه مخالفت‌های اهالی و مخالفت دولت روس و اینکه اهالی مشهد جداً از مرکز، عزل او را خواستار شدند از نیشابور معزولاً به تهران حرکت کرد و به آمدن مشهد موفق نگردید و این امر با اختلافاتی که در گناباد به واسطه حاج ابوتراب ظاهر شده بود

* بعداً لقب رکنالدوله یافت. نامش علیتقی میرزا، تولدش (طبق یادداشت‌های جناب سرتیپ بغیری) در سال ۱۲۷۶ و وفاتش در سال ۱۳۳۰ بوده است.

مصادف گردید.

حاج شیخ عباسعلی کیوان قزوینی در شهیدیه می‌نویسد که در آن موقع نیرالدوله به ایالت خراسان منصوب و به سبب طرفیت دولت روس با او و عداوت شخصی که داشتند و جداً عزل او را خواستند، ایالت او رسمیت پیدا نکرد و معزولاً به تهران مراجعت نمود.

شکایت حاج

محمدحسین

از

حاج ابوتراب

به هر حال چون خبر ایالت نیرالدوله به گناباد رسید، فقرا خوشحال شدند و حاج محمدحسین که به بیدخت آمده بود از آنجا به قصد نیشابور حرکت کرد ولی چون نیرالدوله معزول شد نتوانست اقدامی بکند. حرکت حاج محمدحسین سبب ازدیاد دشمنی حاج ابوتراب شد و نسبت به منسوبین و نزدیکان او بنای تعدی و تجاوز را گذاشت و حاصل املاک حاج محمدحسین در آن سال پایمال ظلم او گردید. حاج محمدحسین در نیشابور بود به منزل محمدعلی نوغابی وارد شد. محمدعلی پیش از آنکه به نیشابور برود مانند پدرش در نوغاب مقننی بود، پس از فوت پدرش به علت تنگی و سختی از گناباد بیرون آمد و در نیشابور به کارخانه پنبه عابد ارمنی وارد شده، مشغول کار گردید و به تدریج وسعتی در زندگانی او پیدا شد و به خرید و فروش گوسفند مشغول و از آن راه استفاده زیاد نمود بعد یاغی شد و در گناباد حاج ابوتراب و پسرش را کشت و بالاخره کشته شد (ما بعداً این قسمت را مفصلاً شرح خواهیم داد).

چون حاج ابوتراب فهمید که حاج محمدحسین در نیشابور بر محمدعلی وارد شده به او کاغذی نوشت که مخفیانه حاج محمدحسین را به قتل رساند و وعده پولی هم به او داد، ولی محمدعلی جواب داد که کشتن کسی به خصوص یک نفر بی‌گناه که وارد و میهمان هم باشد برحسب میل و دلخواه دیگری آن هم مانند تو شخصی که هنوز قیمت تفنگ فلان سال مران داده‌ای خیلی خطا و دور از آدمیت است و تو

چقدر احمقی که چنین توقعی از من داری و این چنین کار بزرگی را تو از من خواسته‌ای، و به هیچ وجه قبول نکرد.

چون حاج ابوتراب از کشتن حاج محمدحسین مأیوس شد و از طرفی می‌دید که بستگی و ارادت حاج محمدحسین به جناب حاج مآلسلطان محمد موجب پیشرفت کار اوست و رفتن حاج محمدحسین را به عنوان تظلم نزد نیرالدوله و معروف بودن او به ارادت آن جناب برای کار خود زیان آور می‌دید بر شقاوتش افزود و درصدد برآمد که هرچه زودتر درخت را از ریشه بکند و شروع به تهیه وسایل قتل آن جناب نمود.

در خود بیدخت هم، جمعی از اهالی بر اثر اغراض مادی دشمنان بیدخت مخالف و دشمن آن جناب بودند و کمتر اظهار می‌کردند ولی چون به تدریج همدستانی در اطراف پیدا کردند شروع به فعالیت در دشمنی نمودند و درحقیقت اگر از خود بیدخت کسی همراهی با حاج ابوتراب نمی‌کرد او نمی‌توانست منظور خود را عملی کند، زیرا دشمن خانگی مؤثرتر و اذیت او بیشتر است.

سیدمحمدرضا عربشاهی و برادرش میرزا مسیح در رأس مخالفین بیدخت واقع بودند. سید محمدرضا پسر آقا سیدباقر سبزواری بود که از فقرای خیلی بامحبت بود* و به واسطه ارادت کاملی که به جناب حاج مآلسلطان محمد داشت به بیدخت آمد و عیال او نیز صبیئه حاج آقا سیدحسن جویمندی و فقیره بود؛ ولی

* مرحوم آقا سید باقر مانند مرحوم حاج آقا سید حسن، پدرزن خود، بسیار بامحبت و بلکه نسبت به جناب حاج مآلسلطان محمد، عقیده غلو آمیزی داشت و به طوری که آقای سیدحسن امین سبزواری از پدر خود و ایشان از عموی خود، مرحوم سید جعفر نظام‌العلماء سبزواری، نقل کنند که نظام‌العلماء از مرحوم آقا سیدباقر از مراتب و کمالات جناب حاج مآلسلطان محمد سؤال کرده بود؛ آقا سیدباقر جواب داده بود که: «حاج سلطان محمد را اگر آخوند ده بدانی، هست؛ اگر مجتهد بدانی، هست؛ اگر اعلم علمای عصر بدانی، هست؛ اگر نایب امام بدانی، هست.» و بعداً اشاره به این مضمون می‌گوید: «که هرچه درباره غلو مقام او بگویی، هست و من او را خیلی بالا می‌دانم.»

این دو برادر برخلاف پدر، روش مخالفت را پیش گرفتند و علت اصلی آن بود که سید محمد رضا پس از فوت پدر تحت مراقبت جناب حاج ملاسلطان محمد واقع شد و همه نوع همراهی نسبت به او نمودند و کمک مالی و تربیتی کردند و مانند فرزندان و برادرزاده‌های خود با او رفتار می نمودند، سید محمد رضا به امر ایشان قدری تحصیل عربیت نمود و منبر متوسطی داشت، عوام قریه هم که بسیار با منبر مأنوس بودند همراهی می نمودند؛ و چون دید که ایشان دختر را به خواستگاران متمول نداده به برادرزاده خود که تمولی نداشت، دادند و او هم خود را سابقاً هم ردیف آنها دیده بود میل داشت با یکی از صبا یای آن جناب ازدواج نماید ولی ایشان ابراز موافقت ننمود، لذا کینه آن جناب را در دل جای داد و چون بعض عوام هم با او اظهار همراهی می نمودند شاید تصوّر کرده بود که با نبودن ایشان، ریاست محل منحصرأ با او خواهد بود و منظورش عملی خواهد شد، لذا شروع به مخالفت و دشمنی نمود، بعد از آن جناب نیز دشمنی‌های زیادی کرد.

از جمله دشمنان داخلی، میرزا عبدالله، نوه خواهر آن جناب، پسر ملا محمد اهل سمویی، خواهرزاده ایشان بود. میرزا عبدالله پس از فوت پدر نیز مورد لطف و محبت جنابش واقع و آن جناب مخارج عروسی او را داد. او نیز نهایت محبت اظهار می کرد. میرزا عبدالله صبیّه کربلایی اسحاق را که از فقرای بامحبت و قبلاً عیال حاج ملاحسن اللهیار بود عقد کرد و جناب حاج ملاسلطان محمد هم رضایت داشت، ولی بعد از عقد معلوم شد که کربلایی ملاحلی قبلاً او را برای پسر خود خواستگاری نموده و آن زن نیز قبول کرده بود؛ بعداً میرزا عبدالله او را برای خود عقد نمود. این امر موجب کدورت و افسردگی کربلایی ملاحلی شد و چون آن جناب از موضوع آگاه گردید خیلی تشدد و تغییر با میرزا عبدالله و کسانی که با او همراهی کرده بودند، نمود و خود آن جناب به منزل کربلایی ملاحلی رفته عذرخواهی نمود و وجهی برای مخارج دامادی فرزندش به او داد و صبیّه آقا سیدباقر سبزواری را برای او عقد کرد و بر اثر این قضیه میرزا عبدالله مورد

کم لطفی آن جناب واقع گردید، تا آنکه پس از چندی پدر زن او کربلایی اسحاق که از فقرای خیلی با عقیده و با محبت بود به واسطه نداشتن پسر و نارضایتی از دختران خود تصمیم گرفت تمام املاک خود را وقف روضه خوانی نماید. جناب حاج ملاسلطان محمد او را مانع شد و فرمود: فرزندان خود را بی بهره نگذار. او قدری متقاعد شد، ولی بالاخره با اصرار زیاد اجازه گرفته نصف دارایی خود را وقف نمود و تولیت را با ایشان قرار داد.

پس از این قضیه بعد از مرگ کربلایی اسحاق، دشمنان با میرزا عبدالله اظهار دوستی نموده او را تحریص کردند که نگذارد املاک در دست ایشان باشد و او به همراهی صبایای کربلایی اسحاق که یکی عیال خودش و دیگری عیال ملاجعفر بود چندین بار از ایشان مطالبه ملک نمود. ابتدا جواب رد شنیدند بالاخره آن جناب متغیر شده فرمود: بروید ملک خود را بگیرید. ولی جناب حاج ملاعلی آنها را از تصرف املاک مانع گردید و آنها هم شکایت‌ها و تظلماتی به جویمند نمودند و عرایضی به دولت و مأمورین نوشتند و جناب حاج ملاسلطان محمد فرمود: بروید، از این به بعد نزد من نیایید. آنها هم به واسطه مخالفت جناب حاج ملاعلی نتوانستند املاک را تصرف کنند. از طرفی با عموی خود ملاعبدالحسین درباره موقوفاتی، اختلاف و کدورت داشت و آن جناب حق را با ملاعبدالحسین می دانست و این قسمت نیز برخلاف میل و منظور میرزا عبدالله شد. این امور سبب کینه او شده، تصمیم به قتل آن جناب گرفت؛ حاج ابوتراب هم از قضیه آگاه گردید، به او وعده صد تومان داد و به این ترتیب او را از همدستان جدی خود نمود.

۷- شهادت جناب سلطان علیشاه

جناب حاج ملا سلطان محمد چندین مرتبه به شهادت و کشته شدن خود خبر داده، گاهی به طور صریح، گاه هم به اشاره و کنایه اظهاراتی نموده است؛ چنانکه جدّه نگارنده، صبیّه آن جناب، نقل کند که چند شب قبل از وقوع قضیه در حدود چهار ساعت از شب گذشته ناگهان دیدم خواهر کوچکم (کوکب سلطان) دوان دوان به منزل ما آمد و گفت: بیا که در اتاق پدرم صدای گریه مادرم بلند است. گفت: من دویدم و وارد منزل ایشان شده، بی اجازه به اتاق رفتم، دیدم پدر بزرگوارم ایستاده و مادرم گریه می کند. از مادرم پرسیدم علت گریه چیست؟ گفتند: پدرت حالت انقلاب و اضطراب زیادی داشته گاه به سینه و گاه به زانوی خود می زدند. من به ایشان عرض کردم: پدرجان علت انقلاب شما چیست؟ اگر از ما افسردگی دارید ما را تأدیب کنید. فرمود: نه پدرجان دلم از دنیا به تنگ آمده و از زندگی خسته شده ام.

حاج شیخ عباسعلی در شهیدیه* نوشته که پنج ماه پیش از وقوع قضیه وقتی که کسی جز من در خدمتش نبود، فرمود: مرگ، همه قسمش برای شخص سخت است جز آنکه در جنگ کشته شود یا آنکه گرفتار شده فوراً به قتل برسد. جناب حاج محمد

اخبار آن جناب

به قتل خود

* بیشتر این اخبار در شهیدیه تألیف حاج شیخ عباسعلی نوشته شده و نگارنده از دیگران هم شنیده ام.

صدرالعلماء نقل کرد که این کلام را بارها در مجلس درس می فرمود. و نیز نقل کنند که مکرر در مجامع می فرمود: «مدتی در رختخواب خوابیدن و زحمت برای پرستاران بودن، حسنی ندارد؛ یک دفعه راحت شدن بهتر است».

دیگر آنکه آن جناب مکرر قضیه شیخ مجدالدین بغدادی - که سلطان محمد خوارزمشاه او را در حال بی خودی و مستی کشت و سپس متنبه و پشیمان شده خدمت شیخ نجم الدین کبری که مرشد شیخ مجدالدین بود، آمده عرض کرد: اگر دیه قبول می کنید اینک زر و اگر عفو می کنید اینک به قرآن ببخشید و اگر قصاص می کنید اینک سرم. فرمود: «قصاص خون فرزندم مجدالدین سر تو و سر من و سر نصف رعایا و اهل مملکت تو می باشد.» - و ظهور چنگیز و قتل عام او را در مجلس بیان می فرمود و در آخر اظهار می کرد: «ولی ما به این قدرها راضی نیستیم».

همین قضیه را در روز سه شنبه ۲۲ ربیع الاول ۱۳۲۷ قمری در محضر درس تکرار فرمود، جناب حاج ملاعلی نورعلیشاه عرض کرد: ما که راضی نیستیم (یعنی به قتل بزرگی که موجب قتل عام باشد رضایت نداریم). در جواب فرمود: «هرچه خدا خواسته و مقدر شده خواهد شد.» و نیز در روزهای آخر عمر خود مکرر به قضایای زمان شاه سلطان حسین صفوی و کشته شدن بسیاری از عرفا اشاره نموده و می فرمود: «حالا نیز همان طور شده است».

دیگر آنکه از ده روز به شهادت خود در منزل هروله نموده این شعر را می فرمود:

ما تیغ برهنه ایم در دست قضا خود کشت هر آنکه خویشتن بر ما زد*
بی بی عیال ایشان عرض کرد: این چه شعر است که می خوانید؟ ایشان به کنایه مثالی زدند، عرض کرد: خاکم به سر، شما خبر مرگ خود را می دهید. فرمود: فرض

* حاج شیخ عباسعلی می نویسد: این شعر از شیخ ابوسعید ابوالخیر است؛ ولی بسیاری معتقدند که از حضرت شاه علیرضا دکنی است.

کن آن طور باشد. سپس قضیه چنگیز را بیان کرد و آنگاه فرمود: «ولی ما به آن قدرها راضی نیستیم.» و نیز چند روز پیش از قضیه فرمود: «چندی پیش، صدرالعلمای تربتی را علناً در بازار کشتند؛ چقدر راحت مرد، مردن در رختخواب، حسنی ندارد مرد باید زود خلاص شود».

صبح روز جمعه ۲۵ ربیع الاول ۱۳۲۷ قمری که روز آخر عمر جنابش بود مطابق معمول که صبح جمعه جلوس می‌کرد و فقرا برای زیارت می‌آمدند و فرمایشات* مفیدی می‌فرمود، در آن روز نیز کلمات دلپسند و مواعظ ارجمند بیان کرد از جمله فرمود: «گمان نکنید که به مرگ از علایق دنیا نجات می‌یابید، بلکه آنکه در زندگی از دنیا دل نکند بعد از مرگ علاقه‌اش محکم‌تر و از مفارقت دنیا متأثر و معذب خواهد بود همّت نمایید که تا زنده‌اید خود را از دنیا نجات دهید.» سپس به اقسام و انواع مرگ اشاره فرموده از صدرالعلمای تربتی یاد می‌نمود، آنگاه فرمود که مرگ چنین خوش است، پس به صراحت فرمود: «ما هم باید برویم».

صبح همان جمعه نیز عبدالحسین خان قوام‌الممالک نایب‌الحکومه خدمتش رسید و خواست برای نهار مراجعت کند، ایشان نگذاشته فرمود: «این قبیل مجالس را کمتر خواهید دید، بنشینید.» آنگاه از قتل صدرالعلمای سخنی به میان آمده، آن جناب فرمود: «ما که پیر شده‌ایم، شخص زودتر خلاص شود بهتر است.» دیگر آنکه، آن جناب رسم داشت که هر روز عصر برای درس گفتن به مدرسه می‌آمد و غالباً اصول کافی و تفسیر تألیف خود را تدریس می‌نمود و علاوه بر این دو، از علوم دیگر نیز درسی می‌فرمود و دهه اول محرم و چند روز آخر صفر و سیزده روز اول سال شمسی را تعطیل می‌کرد گاه هم به مقابله کتب تألیفی

* بعضی از فضلا بر کلمه فرمایشات و جمع آوردن فرمایش به الف و تاء ایراد گرفته‌اند ولی به نظر نگارنده اکنون در زبان فارسی مستعمل است و حکم جمع جعلی را دارد و از این قبیل است: نوشتجات، کاغذجات، سفارشات و امثال آنها.

می پرداخت. جناب حاج ملاعلی نیز همین ترتیب را پس از پدر معمول می داشت و جناب آقای صالح علیشاه هم تا سال ۱۳۱۵ شمسی (۱۳۵۵ قمری) که در مدرسه تدریس می فرمود، همین روش را داشتند.*

سال ۱۳۲۷ قمری تحویل آفتاب به برج حمل، عصر روز ۲۸ صفر و عید نوروز مطابق معمول اهل هیئت و نجوم روز ۲۹ صفر بود و برحسب معمول بایستی آن جناب درس را تعطیل می فرمود، ویژه آنکه مصادف با روزهای عزاهم بود؛ ولی برعکس، هر دو روز به مدرسه تشریف آورده کتاب ایضاح را که شرح کلمات باباطاهر به عربی می باشد مقابله فرمود. بعضی حضور جنابش عرض کردند که مقابله کتاب این قدر لزوم و فوریت ندارد که خلاف مرسوم به عمل آید، ممکن است این امر را پس از سیزده عید انجام دهید، فرمود: «شاید بعداً نتوانیم».

و نیز یکی از فقرای سبزوار، حاج قشم نام که از تجار و از فقرا بود در بیدخت اقامت داشت و از مرحوم شیخ محمدتقی سلیمانی سبزواری فرزند مرحوم شیخ محمد ابراهیم داماد آقای مصدق السلطان تفضلی که از فقرای بامحبت بود و در بیدخت سکونت نموده بود طلب داشت، خود آن جناب هم از مرحوم سلیمانی نزدیک هفتصد تومان طلبکار بود، ولی چون ورشکست شده بود ابداً مطالبه نمی کرد و حتی اعانت هم می فرمود، لیکن حاج قشم چند بار در حضور آن جناب به سختی مطالبه نمود و روز چهارشنبه ۲۳ ربیع الاول ۱۳۲۷ قمری در محضر درس که آخرین روز تدریس آن جناب بود با سختی مطالبه نمود و به طوری اظهار داشت که گویی آن طلب را از خود ایشان می خواهد؛ سپس آن جناب با حال غضب حرکت کرد و حاج قشم پابرهنه و فریادکنان تا در منزل دنبال ایشان رفت و دامانشان را گرفته اظهار داشت که این وجه را من از خود شما می خواهم، شما

* ایشان چند سالی درس را تعطیل نموده و از سال ۱۳۶۲ قمری نیز مجدداً تفسیر را در صحن کوثر سلطانی شروع به تدریس فرمودند.

طلب خود را مطالبه نمی‌نمایید، طلب من هم از میان می‌رود. آن جناب با چهرهٔ برافروخته روی به آسمان نمود و گفت: «خدایا زودتر شقاوت اشقیا را زیاد کن.» سپس داخل منزل شد.

و نیز آن جناب مقداری املاک موقوفه و امانتی و املاک صغار در دست داشت و رسیدگی می‌فرمود و برای هر قسمت در دفتر خود که معمولاً دستک می‌گفتند، حسابی جداگانه داشت و هر سال مطابق معمول زارعین، در اواخر تابستان و اوایل پاییز تفریق حساب می‌فرمود و املاک صغار و موقوفاتی را هم که متصدی بود، و هر کدام حسابی جداگانه داشت، و در محل خود خرج می‌شد، طبق همان معمول، حساب‌ها را تصفیه می‌نمود ولی در آن سال برخلاف معمول از هیجدهم ربیع‌الاول تا بیست و چهارم که مصادف با ماه اول بهار بود تمام محاسبات خود را رسیدگی کرده، تفویض نمود.

و نیز شب یکشنبه بیستم ربیع‌الاول فرزندان خود را با جمع دیگر طلبید و در حضور آنان گوهر سلطان صبیئهٔ خود را برای برادرزادهٔ خود ملا سلطان محمود عقد بست و فرمود: «این کار باید بشود هرچه زودتر بهتر.» و یک دختر کوچکتر دیگر نیز داشت که کوکب سلطان نام داشت مکرر برای او خواستگار آمد و فرمود: «من اختیار این یکی را داشتم، اختیار آن دیگری به دست برادرش حاج ملاعلی است.» خواستگاران خدمت حاج ملاعلی می‌آمدند ولی آن جناب سکوت می‌فرمود تا آنکه در همان چند روز سرش معلوم شد و سپس آن دختر را در سال ۱۳۲۹ قمری برای حاج حسین آقا ناصری ریایی عقد بستند.

حاج ابوتراب چند مرتبه گفته بود: «من بالاخره این مرد را می‌کشم.» چون به ایشان عرض شد، فرمود: «امر ما که از میان نمی‌رود.» در گناباد غیر از حاج ابوتراب چند نفر مخالف دیگر هم بودند، از جمله حاج میرزا مهدی شهری و عمادالملک طبسی و جمع دیگر که همه از معروفین متنفذ بودند ولی در زمان خود آن جناب و مدتی قبل از وفات او مردند و از متنفذین مودی حاج ابوتراب

باقی مانده بود، موقعی که او به تهران رفت کسی حضور آن جناب عرض کرد که چقدر خوب بود این هم از این سفر بر نمی‌گشت، فرمود: «مؤمن بی مودی نمی‌ماند او باید برگردد که وجودش لازم است».

و نیز در همان روز جمعه آخر عمر خود در مجلس فرمود: «مرگ هرچه باشد هزار مرتبه از زندگی خوب بهتر است و کشته شدن هرچه سخت باشد هزار برابر از مرگ در رختخواب بهتر است.» سپس فرمود: «عیسی علیه السلام خری داشت همین که دید می‌خواهد علاقه پیدا کند بی پروا رها کرد و رفت و اتباعش هنوز سم آن خر را می‌پرستند».

کربلایی حمزه که اهل خیبری گناباد بود و معمول داشت که صبح جمعه هر هفته برای زیارت به بیدخت می‌آمد و تمام روز می‌ماند ولی آن روز جمعه به او فرمود: تو برو و از ما خاطر جمع باش. او نقل کرد که من حسب الامر برخلاف جمعه‌های دیگر نماندم و رفتم؛ صبح شنبه چیزی شنیدم گمان کردم نزاعی شده با جمعی از فقرا اسلحه برداشته به بیدخت آمدم ولی دیدیم کار از کار گذشته است. و نیز در همان روز جمعه در بین فرمایش خود فرمود: «خدا رحمت کند باباطاهر را که فرمود:

هر آن باغی که نخلش سر به در بی مدامش باغبان خونین جگر بی»
حضار به حیرت بودند که غرض از خواندن این شعر چه بود! تا آنکه شب بعد قتل
به وسیله شاخه درخت توت وارد باغچه منزل شده آن جناب را شهید کردند.

این قبیل اخبار تطییر آمیز که از رفتن گوینده خبر می‌دهد
مخصوص انبیا و اولیا و پیشوایان دین نیست، هر چند در
آنان بیشتر از دیگران بروز دارد ولی منحصر نیست چه

آگاهی ارواح از وقایع

روح به واسطه تجرد خود، با عوالم ماوراء الطبیعه ارتباط و بستگی دارد و اگر این ارتباط قطع یا ضعیف نشود می‌تواند بر اموری که در عالم طبع واقع می‌شود، مسلط شده آنها را مشاهده کند و از آنچه بعداً واقع می‌شود خیر دهد، لیکن اختلاط و

ارتباط با بدن و مادیات موجب دوری و فراموشی او می‌شود و اگر بتواند در عین توجه به بدن و حیات دنیوی علاقه خود را به عالم تجرّد از دست ندهد کمال روحی برای او دست می‌دهد. و چون پیمبران و پیشوایان دین دارای این کمال شده از مقام اصلی خود غفلت ندارند معجزه یا کشف و کرامت از آنان بروز می‌کند، سایر مردم نیز گاهی این حالت در آنها پیدا می‌شود و گاهی در خواب بعضی امور را می‌بینند که بعداً واقع می‌شود یا هنگامی که مرگ او نزدیک می‌شود روح او یک نوع بی‌علاقگی نسبت به این عالم نشان می‌دهد و بعضی کلماتی بی‌اختیار بر زبان می‌راند که به مرگ او اشاره می‌کند، و این امر حتی اختصاص به مؤمنین هم ندارد و غیر مؤمن هم ممکن است قبل از مرگ خود کلمات تطییر آمیزی بر زبان راند، چنانکه درباره متوکل عباسی نیز می‌نویسند: شبی که او را کشتند چند مرتبه به طور صریح کلماتی گفت که اشاره به مرگش بود؛ زیرا در موقع مرگ، همه افراد بشر اجباراً قطع علاقه از این عالم می‌کنند. در این صورت البته برای مؤمن که ارتباطی کم یا زیاد در زندگی خود به آن عالم پیدا کرده این حالات بهتر ظاهر می‌شود، چنانکه عمّه نگارنده* چند روز پیش از مرگ خود با آنکه کسالتی نداشت هنگامی که چند نفر از اقوام به منزل او رفته بودند در ضمن سخن گفت: من برای بچه خود که دو ماهه بود لباس زیاد تهیه کرده‌ام تا پس از مرگم که کسی به فکر او نیست بی‌لباس نشود. آنها گفته بودند: چرا این قبیل سخن‌ها بر زبان می‌رانید؟ جواب داد: حقیقت می‌گویم، مزاح نیست. اتفاقاً یک هفته نگذشت که از دنیا رفت.

با این حال بزرگان دین و عرفا به طریق اولی دارای این قبیل حالات می‌باشند و مخصوصاً اواخر عمرشان نیست، لیکن در نزدیک مرگ بروزات آن زیادتر می‌شود و مطالب را صریح‌تر اظهار می‌کنند، از این رو بعید نیست که جناب حاج ملاسلطان محمد هم به طور اشاره یا به صراحت خبر از مرگ خود داده باشد.

* در شانزدهم ربیع‌الاول ۱۳۵۱ قمری از دنیا رفت.

شب شهادت
و روش
آن جناب
در سحرها

آن جناب معمول داشت که شب‌ها برای نماز مغرب و عشا به مسجد تشریف می‌برد و موقعی که حاج ملاصالح حیات داشت به او اقتدا می‌کرد مگر مواقع فقری مانند شب‌های جمعه که خود آن جناب اقامه نماز جماعت می‌کرد، تا آنکه آقای ملامحمد صدرالعلما، پسر بزرگتر مرحوم حاج ملاصالح، به سن رشد رسید. در آن موقع آقای صدرالعلما را برای امامت مسجد معین فرمود و خود هم که به مسجد می‌رفت به ایشان اقتدا می‌نمود. در تابستان‌ها می‌فرمود: چون جوان است، شاید دیر بیدار شود از این رو خود هر صبح به مسجد می‌رفت و نماز می‌خواند.

سحرها مرتب بیدار و ثلث آخر شب را طبق دستور: *و بِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَفْهِرُونَ*، و امر: *قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا*^۲ که درحقیقت برای مسلمین نیز می‌باشد و فقط وجوب آن اختصاص به خود حضرت رسول (ص) داشت، متعجب و به عبادت مشغول بود.

در منزل آن جناب حیاط کوچکی بود، هفت ذرع در هفت ذرع که متصل به منزل بود و دری به آن داشت و آب جاری از کنار آن عبور می‌نمود. سحرها ابتدا خادمه چراغ روشن کرده به درون حیاط کوچک می‌برد سپس خود آن جناب برای وضو تشریف می‌برد، آنگاه تا هنگام اذان صبح و طلوع فجر به عبادت اشتغال داشت و در تابستان‌ها برای نماز صبح به مسجد می‌رفت و تا نزدیک طلوع آفتاب در مسجد می‌بود؛ ولی در زمستان نماز صبح را غالباً در منزل می‌خواند.

شب ۲۶ ربیع الاوّل سال ۱۳۲۷ قمری، مطابق ۲۹ فروردین ۱۲۸۸ خورشیدی و هیجدهم آوریل ۱۹۰۹ میلادی برای آن جناب شب عجیبی بود و به شب قدر و آخرین ساعات هجران، شباهت داشت. گویا در آن شب از آتش شوق

۱. سوره ذاریات، آیه ۱۸: و به هنگام سحر استغفار می‌کنند.

۲. سوره مزمل، آیات ۲ و ۳: شب را زنده بدار، مگر اندکی را، نیمه‌ای از آن را، یا اندکی از نیمه کم کن.

می خواست هستی خود را بسوزاند و به بوی وصال که به مشام جانش رسیده بود میل داشت بال و پر درآورد و به سوی دوست پرواز کند. آری:

وعده وصل چون شود نزدیک آتش شوق تیزتر گردد
گوش جانش خطاب رجوع به سوی دوست را شنیده و از شنیدن آن بی پا و سرگردیده بود.

اول شب مطابق معمول به مسجد تشریف آورد و خود اقامه نماز جماعت کرد، ولی برخلاف معمول همیشه که مطابق حدیث: *كَانَ رَسُولُ اللَّهِ أَخْضَرَ النَّاسِ خُطْبَةً وَ صَلَوَةً*^۱، در جماعت اختصار را رعایت می فرمود و در آن شب نماز را خیلی طول داد؛ البته آواز وصل در گوش دلش طنین انداز شده، نوید سرآمدن هجران را می داد و آتش شوق را تیزتر کرده میل داشت که بیشتر با محبوب در راز و نیاز باشد. دعای قنوت آن جناب در جماعت غالباً آیه: *رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا*^۲ الخ یا دعای: *الهِی عِبْدُكَ بِبَابِكَ مُعْتَادُ الْمَسْأَلَةِ بِبَابِكَ*^۳ الخ بود ولی در آن شب هنگام قنوت این دعا را خواند: *الهِی الْبَيْتُ بَيْتُكَ وَالْعَبْدُ عَبْدُكَ وَالضَّيْفُ ضَيْفُكَ وَ لِكُلِّ ضَيْفٍ قَرِيٌّ*^{*} فَاحْسِنِ قِرَائِی^۴. که به شهادت و رفتن اشارت دارد و حاضرین با یکدیگر گفتند که خواندن این دعا باید جهتی داشته باشد. پس از این دعا، دعاهای دیگر هم خواند و در موقع خواندن قنوت حال جنابش منقلب شده، گریه کرد و بسیاری از فقرا نیز منقلب گردیدند و گریه های زیادی شد به طوری که بعضی از گریه سست شدند.

شیخ حسین دشتستانی^{**} که فقیری با صدق و خیلی بامحبت و از شاگردان

۱. سخن گفتن و نماز خواندن پیامبر مختصرتر از همه مردم بود.

۲. سوره بقره، آیه ۲۸۶: پروردگارا، ما اگر فراموش کرده ایم یا خطایی کرده ایم، ما را بازخواست مکن.

۳. الهی، بنده ات به درگاه تو است، کسی که به درخواست از تو خو گرفته است، به درگاه تو است.

* قرئ: مهمانی

۴. الهی، خانه، خانه تو و بنده، بنده تو و مهمان، مهمان تو است و هر مهمانی، پذیرایی می شود، پس از من به نیکویی پذیرایی کن.

** در سوم رمضان سال ۱۳۵۸ قمری در بیدخت وفات یافت.

مرحوم آیت‌الله آقا سید محمدکاظم طباطبایی یزدی و بهراستگویی معروف بود نقل کرد که در آن شب من حال آن جناب را هنگام رفتن به مسجد طور دیگر دیدم و این طور به نظر آمد که پای ایشان موقع قدم برداشتن به زمین نمی‌رسد و بر هوا راه می‌روند و روح مجرد شده‌اند؛ از وضعیّت نماز آن شب نیز حال من خیلی منقلب شد و فهمیدم که باید خبر تازه‌ای واقع شود.

جناب حاج صدرالاشراف نیز از میرزا عباس شیرازی که در آن شب برای نماز حاضر بود نقل کرد که نماز آن جناب در آن شب طوری بود که همه را منقلب کرد و مؤمنین بافراست فهمیدند که امر مهمی واقع خواهد شد.

چون از نماز فارغ شد و از مسجد بیرون آمد، دم در رو به مردم و مسجد نموده فرمود: "خدا حافظ". که همه متعجب شدند. و چون به منزل آمد بر یک صفحه کاغذ، هفت سطر و در هر سطر دو کلمه "یا الله" نوشت و به دیوار پشت به قبله روبروی موضع نشستن خود کوبید و بدان نظر می‌کرد و این کار را تا آن شب نکرده بود.

سپس دعای چهار قل را با بعض دعا‌های دیگر در یک ورقه نوشته در وسط قرآن گذارد، و قدری موی مبارک مرحوم آقای سعادت‌علیشاه را که مرحوم سراج‌الملک خدمت ایشان فرستاده بود در پاکتی گذاشت و سر آن را بسته روی آن نوشت: «به دست نور چشم مکرم حاج ملاعلی برسد.» و عجب آنکه در همان جمعه فرزند خود حاج ملاعلی را به برقیان که یکی از مزارع جدید الاحداث ایشان و در سه فرسخی طرف شمال بیدخت بود - ولی اکنون از بین رفته* - فرستاد که شب در بیدخت نباشند، سایر اقوام را هم غالباً مأمور کاری در خارج نمود و شب شنبه به خارج بیدخت فرستاد، حاج صدرالاشراف هم در روشناوند بود، حاج

* چون موقعی که این قضیه اتفاق افتاد آقای حاج ملاعلی در برقیان بود و این خبر ناگوار را در آنجا شنید از این رو از آن مزرعه کاملاً دل‌سرد و منزجر شد و بعداً آن رابه کلی ترک نمود و حتی از شنیدن نام آن نیز متأثر و منزجر می‌گردید و اخیراً بر اثر همت و فعالیت چند نفر دیگر مجدداً مفتوح شده است.

معین الاشراف نیز برای شکایت از حاج ابوتراب به نیشابور نزد نیرالدوله رفته در آن موقع حاضر نبود و مقصود آن جناب درحقیقت این بود که دشمنان به آسودگی کار خود را انجام دهند.

از آن زمان تاکنون معمول بوده و هست که برای هر یک از واردین که به زیارت می آیند نان و روغن چراغ می فرستند و در آن زمان ابتدا ملاحسینعلی بیدختی مأمور این کار بود که هر شب آن جناب قبض حواله نان را می داد و او از نانوا آن مقدار را می گرفت، بعداً نانوا همان قبضها را نزد آن جناب می آورد و وجه آن را دریافت می داشت.

پس از ملا حسینعلی پسرش کربلایی اسدالله^۱ که اکنون نیز زنده و همان وظیفه را انجام می دهد، مأمور این کار گردید و هر مرتبه که قبض تمام می شد از ایشان برای نان قبض می گرفت. آن شب که قبض را به او داد فرمود: قبض دادن ما به تو دیگر تمام شد. و او خیلی اندوهگین گردید و گمان کرد او را از این کار معاف داشته اند و خواست خدمتش واسطه برانگیزد، پس قبض را به مقدار کمی مرقوم داشت، عرض کرد: کم است. فرمود: «هر که باشد، بعد خواهد داد.» روز بعد که این قضیه واقع شد سر فرمایش آن جناب را فهمید.

حاج ابوتراب همان طور که پیش گفتیم بر اثر مخالفت و دشمنی با حاج محمدحسین و گمان اینکه پیشرفت کار او به واسطه بستگی به بیدخت است تصمیم گرفت که شقاوت

همدستان
حاج ابوتراب

ذاتی خود را بروز داده، ابن ملجم وار درخت را از ریشه برکند، به خیال اینکه چون این کار را انجام دهد موانع ظلم و تعدی او از بین رفته نور خدا خاموش خواهد شد، غافل از آنکه ریشه خودش کنده می شود و خداوند نور خود را حفظ خواهد کرد و از آسیب دشمنان نگاه خواهد داشت.

۱. در تاریخ چهارم صفر ۱۳۹۶ قمری، برابر با شانزدهم بهمن ۱۳۵۴ شمسی فوت نمود.

خبر عزل نیرالدوله نیز مهیج او گردید و با همدستان خود در نوغاب و شهر و جویمند و بیدخت، مجلسی تشکیل داد و به کشتن جناب سلطانعلیشاه تصمیم گرفتند و قرار گذاشتند شب شنبه که اجتماع در بیدخت کمتر و فقرایی هم که روز جمعه از اطراف برای زیارت آمده‌اند متفرق شده، مردم متوجه نیستند، مقصود خود را انجام دهند و چند شب شنبه به این قصد به بیدخت آمدند حتی بعض شب‌ها دو سه نفر نیمه شب به در منزل آن جناب آمده در می‌زدند و به خیال اینکه آن جناب بیرون آمده، آنها مقصود خود را انجام دهند ولی به مقصود نائل نگردیدند.

و بعداً خود آنها قضیه را نقل کردند، چنانکه کربلایی یوسف نام، اهل قریه مندگناباد، در سبزوار و تهران و شیراز و کربلا برای فقرا نقل کرده که حاج ابوتراب صد تومان به من وعده داد و یک ششلول هم داد که بروم ایشان را بکشم. نصف شب رفتم به در منزل آن جناب، در زدم فوراً خود ایشان با لاله روشن آمدند، ششلول را زدم در نرفت! برای بار دوم و سوم زدم باز در نرفت! دستم سست شد و لرزه بر من افتاد، خندیدند و دست در جیب نموده مقدار زیادی پول بیرون آورده، گفتند: بیا این پول را بگیر و از گناباد برو که اگر فقرا خبر شوند به تو صدمه می‌زنند. من خجالت کشیده عذرخواهی کردم و بیرون آمدم و از آن به بعد در هیچ کار و هیچ شهری بیش از دو سه ماه نمی‌توانم بمانم. این موضوع را در نجف اشرف برای پدر بزرگوارم جناب آقای صالحعلیشاه نیز نقل نموده و گفته بود: پانزده سال است که به این حالم.

انجمن‌هایی که برای این کار در بیدخت تشکیل می‌دادند در منزل سید محمدرضا عربشاهی بود و چهل نفر، هم‌سوگند شدند که آن جناب را به قتل رسانند و از جمله همان سید محمدرضا و برادرش میرزا مسیح و حاج یوسف بیدختی و دو پسرش حاج شیخ علی و محمد بودند که هر دو از دشمنان سرسخت تصوف و فقرا بوده و در مشهد ساکن بودند و حتی بعدها با وجودی که والد ماجدم نسبت

به حاج شیخ علی محبت‌هایی کرده‌اند او منظور نداشته به انواع مختلفه دشمنی خود را ابراز می‌داشت؛ و علت اصلی این است که به طمع این بود که امامت جماعت قریه بیدخت و تولیت املاک منصوص التولیه که دست آقای ملاً محمد صدرالعلما است بگیرند و به او بدهند و این امر میسر نبود. مراسلاتی هم در این باب نوشته که اکنون موجود است از این رو به بیدخت نیامد و در مشهد توقف کرد، و البته چون اغراض شخصی در بین است از هیچ‌گونه تهمت و افتزایی که هر شخص متدینی از شنیدن آنها، غرض ورزی و بی‌دیانتی‌گوینده را می‌فهمد فروگذار نداشته؛ برادرش محمد مدّت‌هاست فوت نموده است.

متنفذین شهر و جویمند نیز از قضیه آگاه و با آنها همراه بودند. در مشهد هم مرحوم آقازاده خراسانی به‌عنوان مشروطه و توسعه دستة خود مسبوق و طرفدار آن عده بود. ولی کسانی که خود را برای کشتن آن جناب آماده کرده، در آن شب مرتکب گردیدند پنج نفر بودند از این قرار:

یکی: شیخ عبدالکریم پسر بزرگ حاج ابوتراب که صورتاً از اهل علم و از طلاب بود. دوم: میرزا عبدالله پسر ملامحمد همشیره‌زاده آن جناب که قبلاً مذکور شد. سوم: جعفر که مدتی در کارهای کشاورزی آن جناب و رسیدگی به علوفه حیوانات و مطابق اصطلاح گناباد خرکار* بود و به منزل آن جناب رفت و آمد داشت و از اوضاع ساختمانی آن اطلاع کاملی داشت، مدتی هم حمامی بود و آن جناب در اواخر هر دو کار را از او گرفته بود؛ از این رو او نیز کینه و دشمنی آن جناب را در دل گرفت و منتظر فرصت بود و به خیال خود هر جا می‌توانست خسارت وارد می‌آورد؛ مثلاً ایشان برای سوخت کوره آجر، هیزمی تهیه کرده بودند؛ محرمانه، شب کسی رفت و همه آنها را آتش زد، بعداً کشف شد که او این عمل را نموده است، تا آنکه حاج ابوتراب توسط کربلایی سلطان بیدختی که از

* این کلمه مرکب است، یعنی کسی که مواظب کار خران است و علوفه به آنها می‌دهد و آنها را به کار وامی‌دارد.

چهل نفر نامبرده پیش بود، او را فریب داده به او وعده صد تومان داد. چهارم: حسن مطلب نوغابی. پنجم: مهدی پسر ملاعلی تربتی که تا همین اواخر زنده و در جنگل نزدیک تربت حیدریه ساکن بود و از سرافکنندگی و ترس و وحشت درونی به بیدخت نمی آمد.

بعضی می گویند: عده دیگر هم غیر از این پنج نفر شرکت داشته اند ولی تاکنون معلوم نشده. جمعی هم برآند که کربلایی سلطان هم جزو این عده بوده، لیکن اغلب می گویند: او در کوچه مشغول حفاظت و پاسبانی بوده است. ولی این اختلاف درباره کسانی است که همان شب به دست خود این امر را مرتکب شده، شرکت داشته اند؛ لیکن درحقیقت تمام کسانی که از این امر اطلاع داشته و محرک بوده اند قاتل محسوب و همه به کیفر کردار خود رسیدند چنانکه خود حاج ابوتراب هم به ظاهر مباشر نبود ولی درواقع در رأس قاتلین قرار داشت.

در یک ورقه که به خط جناب حاج ملاعلی نورعلیشاه است و برای آقای حسینعلی موقت السلطان فرستاده و صورت تظلمات در آن نوشته شده از جمله این عبارت مذکور است: «اول قتل مرحوم آقا، آنها که می شود متعرض شد: حسن مطلب، آقا سید محمد جویمندی، جعفر بیدختی، کربلایی مهدی بیدختی، کربلایی سلطان، سیدرضا روضه خوان، میرزا مسیح برادر سیدرضا، پسر ذبیح الله بیگ، سیدحسین جویمندی.» و از طرز نوشتن آن معلوم می شود که پس از کشته شدن حاج ابوتراب نوشته شده است.

باغچه کوچکی که به منزل آن جناب متصل و دری به آن داشت، دارای دیوارهای بلند بود و درخت توتی نزدیک دیوار بود که بالا رفتن بر آن از بام و بالای دیوار امکان داشت (ولی آن درخت را پس از شهادت آن جناب چون واسطه این امر شده بود از ریشه کردند).

در شب شنبه ۲۶ ربیع الاول ۱۳۲۷ قمری که جناب حاج ملاعلی خلیفه ایشان

نیز در بیدخت نبود و به مزرعهٔ برقیان رفته بود، هیجده نفر با اسلحه در پشت بیدخت حاضر شدند که اگر پیشامدی شود آماده باشند و میرزا مسیح و حاج یوسف هم راهداری می نمودند، کربلایی محمد شریف بیدختی نیز مشغول کشیک بود و اشرار در منزل سید محمدرضا و محمدحسین - پسر ملاعلی تربتی - آن شب را اقامت کردند که با اشخاصی که در اطراف آبادی مراقبت داشتند تقریباً چهل نفر می شدند.

پنج نفری هم که نامبرده شد از پشت دیوار باغچه، بالا آمده بر درخت رفتند و در بالای درخت یک نفر برای کشیک مانده، بقیه به درون باغچه آمدند، در پشت دیوار باغچه هم چند نفر دیگر کمین کرده که اگر کمکی لازم باشد کمک نمایند. بین باغچه و منزل اندرونی، دری بود که از طرف اندرون می بستند، اشرار خواستند از آن در به درون روند چون بسته بود پاشنهٔ آن را با اژه شروع به بریدن نمودند در این بین صدای پایی به گوش رسیده، ترک کردند؛ سپس دو نفر از باغچه به بالای بام رفته که از بام به اندرون منزل بروند ولی ممکن نشد و در همان بام به کشیک مشغول شدند، دو نفر هم در مطبخی که در باغچه بود پهلوی چوبی که برای شستن جامه گذاشته بودند پنهان شده منتظر فرصت بودند تا شقاوت خود را انجام دهند.

آن جناب برخلاف معمول هر شب که قبلاً خادمهٔ ایشان، مادر محمد مهدی دلویگی، قبلاً چراغ به باغچه می برد سپس خودش دو ساعت به صبح مانده برای وضو می رفت، در آن شب زودتر از شب های دیگر حرکت کرد و گویا در آن شب اصلاً نخوابیده بود، موقعی که خواست برای وضو لب آب برود لباس نوی که همان روز دوخته بودند پوشید و پنج تومان پول (و بنابر آنچه در شهیدیه است چهار تومان) در جیب گذاشت و سه انگشتر قیمتی فیروزه و الماس و یاقوت در انگشت کرد در صورتی که قبلاً معمول نداشت غیر از همان انگشتری که نامش بر آن حک شده در انگشت نماید. آنگاه خود چراغ را برداشت و در بین راه چراغ را

هم گذاشت و در تاریکی تشریف برد، مقصودش درحقیقت این بود که قاتلین که همه ریزه‌خوار خوان احسان و نمک پرورده آن جناب بودند، خجالت نکشند و دست از کار خود برندارند و قضای محتوم که نوید وصال و وعده اتصال بود واقع شود.

آری، مردان خدا دل‌باختگان شاهد دل‌ربا و غرقه‌شدگان دریای فنا از مرگ بدن نهراسند و بلکه بدان شایقند، چه زندگی خود را در آن مرگ، دانند و زبان حالشان به این ابیات گویاست:

أُقْتُلُونِي أُقْتُلُونِي يَا ثِقَاتٍ إِنَّ فِي قَتْلِي حَيَاتًا فِي حَيَاةٍ^۱
 إِنَّ فِي مَوْتِي حَيَاتِي يَا فَتَى كَمْ أَفَارِقُ مَوْطِنِي حَتَّى مَتَى^۲
 آزمودم، مرگ من در زندگی است چون رهم زین زندگی پایندگی است^۳
 بندگان خدا همه چیز را از او دانند و آنچه را از محبوب برسد به جان و دل
 خریدارند:

اگر از توست به شادی نفروشم غم را داغدار غم عشقت چه کند مرهم را
 مولوی فرماید:

گر بریزد خون من آن دوست رو پای کوبان جان برافشانم بر او^۴
 بوی آن دلبر چو پیران می‌شود این زبان‌ها جمله حیران می‌شود^۵
 چون به صحن باغچه رسید فرمود*: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ». عبدالله از
 پشت سر جامه آن حضرت را کشید، ایشان نگاهی به عقب نموده، فرمود: کیستی؟

۱. مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۳۹: ای معتمدان مرا بکشید، بکشید که در کشتن من زندگی پایدار است.

۲. همان، دفتر اول، بیت ۳۹۳۵: ای جوانمرد، زندگی من در مرگ من است، چقدر دور از وطنم باشم، تا کی؟

۳. همان، دفتر سوم، بیت ۳۸۳۸.

۴. همان، دفتر سوم، بیت ۳۸۳۷.

۵. همان، دفتر سوم، بیت ۳۸۴۳.

* شرح این قسمت را یکی از قتله بعداً ذکر کرده است.

گفت: قاتل. فرمود: ای بی حیا شرم نداری؟ او اندکی شرم کرده، دست برداشت ولی باز جلو آمده قدری گلوی مبارک را فشرد، باز هم ترس و شرم مانع او شده دستش از کار افتاد، و عبدالکریم و جعفر و مهدی هجوم آورده گلوی آن جناب را فشرد تا آنکه روح شریفش از زحمات دنیا خلاصی یافته، جسد مطهر که مهبط آن مرغ باغ ملکوت بود بی روح گردید.

پس از مخنوق شدن به دست آن چند نفر به زمین افتاد و برای آنکه یقین به قتل آن جناب پیدا کنند، شیخ عبدالکریم، قلم تراش را از جیب خود درآورده پیشانی آن جناب را نزدیک گوش شکاف داد که ببیند خون می آید یا نه و چون خون نیامد اطمینان پیدا کردند و سه انگشتر را با پول و یک قطیفه که در آنجا بود برداشته و جسد مبارک را در آب انداخته فرار کردند. اتفاقاً دومین کسی که از مرتکبین به جزای خود گرفتار شد همان شیخ عبدالکریم بود که پس از دو سال، پیشانی او گلوله خورد و حاج ابوتراب به محض آنکه او را دید، فریادی کشیده گفت: «خون حاج ملاًسلطان ما را گرفت».

آقای حاج میرزا محمدباقر سلطانی فرزند ایشان نقل کند
که سه شب قبل از وقوع قضیه، من که در آن موقع دوازده
سال داشتم، بین شب قریب دو ساعت به اذان صبح از

وقایع پس از قتل

خواب پریدم و خوابم نبرد. از اتاق بیرون آمدم، دیدم بخاری اتاق پدر روشن است. من هم که بی خواب شده بودم حرکت کرده درب اتاق ایشان را باز کردم، دیدم ایشان مشغول نماز می باشند. من با همان وضع بیچگی جلوی بخاری نشستم، پس از فراغت از نماز به من تشدد کردند که چرا در آن موقع شب به اتاق ایشان رفتم، و فرمودند: برو بخواب؛ من رفتم. شب بعد هم همان حالت پیدا شد و بیدار شدم و باز رفتم مشغول نماز بودند، مجدداً پس از فراغت از نماز به من تغییر کرده بیرون کردند و فرمودند: برو بخواب و از این به بعد در این موقع نباید بیرون بیایی. شب بعد هم اتفاقاً بیدار شدم، ولی جرأت نکردم بیرون بروم و بیدار بودم در این

موقع فریاد بی‌بی‌والده را شنیدم که خادمه را با ناراحتی صدا زدند؛ من بیرون دویدم دیدم بی‌بی‌والده در صحن منزل ناراحتند که جناب آقا کجا رفته‌اند؟ چون معمول این بود که جناب آقا قریب دو ساعت به اذان صبح حرکت می‌کردند و لاله، روشن نموده و بعد از تطهیر و وضو به باغچه منزل می‌رفتند و بی‌بی‌والده هم بخاری اتاق ایشان را روشن می‌کردند که موقعی که ایشان وضو گرفته به اتاق بیایند، سرما نخورند؛ چون هنوز با آنکه اول بهار بود سحرها هوا سرد بود. در آن شب پس از آنکه ایشان بخاری را روشن کرده مدتی منتظر بودند، دیده بودند که نیامدند بیرون آمده که ببینند چه شده؟ خادمه را که هر شب چراغ می‌برده صدا زدند، بعداً معلوم شد در آن شب او چراغ را نبرده، وقتی رو به باغچه می‌روند لاله را در بین راه گذاشته دیدند، گمان کردند ایشان چراغ را گذاشته به مسجد رفته‌اند پشت درب منزل که رفتند دیدند درهم بسته است آن‌گاه سراسیمه شده با خادمه به لب نهر دویدند که ببینند چه شده؟ و من هم که بچه بودم پشت سرشان رفتم در باغچه، هرچه صدا زدند جوابی نشنیدند در این موقع آن کسی که بالای درخت بود خود را به زیر انداخته فرار کرد.

چون زنها وقوع قضیه را احتمال نمی‌دادند دنبال صدا نرفتند و چراغ آورده جستجو کردند، بالاخره یک لنگه کفش ایشان را افتاده دیدند، به طرف جوی دویدند، آن جناب را بی‌حرکت در آب افتاده دیدند، گمان کردند که حال سگته یا غشوه یا ضعف مفرط دست داده لذا ایشان را حرکت دادند و در رختخواب خوابانیده به ساختن داروهای مقوی و سعوطات* پرداخته، فوراً همان موقع که قبل از اذان صبح بود تصمیم می‌گیرند کسی را نزد جناب حاج ملاعلی بفرستند، و کربلایی علی، فرزند کربلایی محمد، کربلایی باقر را نزد ایشان به برقیان فرستادند و او در بین راه به ایشان رسیده و ایشان علت آمدن او را سؤال نموده؟ عرض کرده

* سعوط، دارویی است که در بینی افشانند.

بود: هرچه زودتر به بیدخت بیاید؛ ولی اظهاری نکرده بود. ایشان به عجله آمده و در پشت آبادی جمعی را از جمله ملاحیدر محمد مؤیدالعلما و ملامحمداسماعیل رئیس‌العلما از اقوام و جمع دیگر را با سروپای برهنه دیده که منتظر ایشان بوده و به محض دیدن ایشان فریاد ناله و شیون زیادتر شده و در آن موقع ایشان قضیه را درک کرده و از اسب پایین آمده حالشان به هم خورده بود که دو سه نفری ایشان را آورده بودند.

ولی پیش از ورود ایشان، پس از مدّت کمی یقین به فوت آن جناب نموده بودند؛ لیکن به هیچ وجه گمان مقتول شدن نمی‌بردند، ولی درب منزل را بسته و جواب مردم را می‌گفتند که حالت ضعفی برای ایشان پیدا شده است. خانواده و اهل منزل نظر به فرط محبت، امید حیات داشتند؛ ولی در عین حال ناله می‌کردند و این خبر به زودی در همه جای بیدخت منتشر شد.

حاج ابوتراب هم برای اطمینان وقوع قضیه، صبح همان روز سه نفر زن به نام استعلاج به بیدخت فرستاد و آنها چون مطمئن شدند، برگشتند و به او اطلاع دادند. در این موقع که دو ساعت از آفتاب برآمده بود جناب حاج ملاحلی وارد شدند ناگهان ناله‌های همه بلند گردید، و به واسطه صفات حمیده آن بزرگوار که نسبت به دوست و دشمن ظاهر می‌شد بیشتر دشمنان نیز صدا به ناله و شیون بلند کردند و هیجان و افغان‌گریبی که گناباد تا آن روز به خود ندیده بود برپا شد و همه در گریه بی‌اختیار بودند (بعدها هم تا مدّتی در هر جای گناباد که دوستان و فقرا به یکدیگر می‌رسیدند به جای سلام صدای گریه و ناله آنها بلند می‌شد) و هیچ کسی را یارای دم‌زدن نبود و به واسطه اهمیت قضیه کسی نمی‌توانست در این باب سؤال نموده مطلب را تحقیق کند.

حتی خود کشتندگان چون آن هیجان اسف‌انگیز و گریه و ناله عمومی را دیدند بی‌اختیار ناله می‌کردند! و میرزا عبدالله خیلی به سر و صورت خود می‌زد و این شیون عمومی تا نزدیک چهل روز باقی بود، بلکه تا چندین سال بعد هم، همین‌که

ذکر آن قضیه به میان می آمد کسی نمی توانست از گریه خودداری کند. در سایر شهرها هم، فقرا مجالس سوگواری تشکیل داده همه با دل بریان به عزاداری اشتغال داشتند.

چون جناب حاج ملاعلی وارد منزل شد پس از گریه و شیون، زنها را امر به صبر نموده زود جسد مبارک را از منزل حرکت داده به مدرسه که جنب منزل ایشان و خانقاه دراویش و محط رحال وافدین و سالکین بود آورد و جناب شیخ محسن سروسستانی (که پس از یک هفته اجازه دستگیری یافت و به "صابرعلی" ملقب گردید) و ملاقاسم بیدختی که از فقرای مجذوب بود با اجازه جناب حاج ملاعلی به تغسیل و تکفین آن جناب پرداختند.

صبح و بام مدرسه نیز پر از مرد و زن و ناله و شیون بود. در موقع غسل بسیاری از موهای یک طرف محاسن مبارک جدا شد که بعداً معلوم شد به واسطه اذیت و صدمه منافقین کنده شده، در آن موقع حاج میرزا معصوم نایب‌الصدر فرزند جناب رحمت‌علیشاه شیرازی حاضر بود ناگاه چشمش به زخم پیشانی و زیرگلو مبارک که جای انگشت قاتلین بر آن مانده و سیاه شده بود، افتاده، فریاد کشید که آقا را شهید کرده اند و گلو و پیشانی زخم دارد؛ آنگاه دیگران هم، آن آثار را دیده، یقین حاصل شد که آن جناب به مرگ طبیعی یا سگته از دنیا نرفته بلکه دست ظالمین، کار خود را کرده است.

پس از غسل دادن، جناب شیخ محسن، خدمت جناب حاج ملاعلی عرض کرد که معمول است لباس میت را به غسل می دهند؛ آن جناب پیراهن و سایر لباس های مبارک پدر بزرگوار را به ایشان داد و جناب شیخ محسن تا آخر عمر آن پیراهن را از خود دور نکرده، همراه داشت؛ بعداً هم وصیت کرد که با او دفن کنند ولی قبا و انخالق و شب کلاه در دست فرزند ایشان آقای محمدحسن صابرزاده بود و ایشان به واسطه محبتی که با من دارند شب کلاه و قبا را به نگارنده اهدا نمودند، و این بهترین هدیه محسوب می گردد، و ققه الله.

آنگاه حاج نایب‌الصدر حضور جناب حاج ملاعلی عرض کرد که من کفنی برای خود همیشه همراه دارم که در سفر مکه تهیّه کرده‌ام اجازه دهید که آن را بیاورم، آن جناب اجازه داد و پدر را با آن کفن که بُرد یمانی بود تکفین نمود.

پس از آنکه کار تغسیل و تکفین خاتمه یافت جنازه را به طرف قبرستان که در قسمت جنوبی بیدخت در طرف قبله واقع است، برده در منتهای قبرستان بالای تلی که مشرف بر آبادی و مزارع و بلکه تمام دهات گناباد است دفن نمودند.

آقای حاج ابوالقاسم عبادی نوغابی فرزند مرحوم حاج محمدباقر نوغابی نقل کنند که در موقع آوردن جنازه برای غسل دادن من هم که در آن موقع در حدود دوازده سال داشتم حاضر بودم، درباره محلّ دفن ایشان، عمویم حاج محمدحسین معین‌الاشراف و بسیاری از فقرا، معتقد بودند که ایشان را در مزار جعفرآباد دفن کنند و جناب حاج ملاعلی نورعلیشاه هم ابتدا نظر موافق نشان داده بعداً قدری تأمل نموده آنگاه سربلند کرده، فرمودند: بروید در طرف بالای قبرستان در پشت حوض قبرستان، قبر حفر کنید. مجدداً محلّ آن را سؤال کردند که مشخص نمایند، ناگاه پدرم حاج محمدباقر حرکت کرد و گفت: من می‌دانم، بیایید که محلّ آن را نشان دهم. جناب حاج ملاعلی فرمودند: درست است، حاج محمدباقر می‌دانند، بروید تا شما را نشان دهند. سپس چند نفر آمدند و پدرم محلّ کنونی را که مدفن ایشان است، نشان دادند و این امر مورد تعجب دیگران شده بود که پدرم از کجا می‌دانست؟ بعداً من از پدرم موضوع را سؤال کردم؟ ایشان گفتند: چندی قبل که محمدتقی برادرت (یکی از فرزندان حاج محمدباقر) از دنیا رفت، جناب آقا تا قبرستان تشییع نموده و پس از دفن او که از آنجا حرکت کردند رو به طرف بالای قبرستان رفتند و در سر تپه‌ای نشسته شروع به گریه نمودند؛ من متأثر شده و گمان کردم تأثر ایشان برای همراهی با من است، خجالت کشیدم و به روی قدم‌های ایشان افتادم؛ ولی ایشان باز هم گریه می‌کردند، بعداً از این موضوع فراموش نمودم و موقعی که جناب آقای نورعلیشاه محل برای قبر معین کردند ناگهانی آن

موضوع به خاطر آمد و یقین کردم منظور ایشان همان محلی است که جناب آقا در آن روز نشسته و گریه کردند و همانجا را نشان دادم.

ابتدا جای دیگری که خیلی دورتر بود، بنا بود برای قبر معین شود. حاج یوسف به آقای ملامحمد صدرالعلما گفت: شما دشمن زیاد دارید و خوب است قبر را نزدیکتر قرار دهید؛ ایشان هم به جناب حاج ملاعلی عرض کرد: آن جناب تصویب نموده، امر کرد که در محل کنونی، جای قبر را حفر کنند.

یکی از اهالی بیدخت کربلایی حسن پسر ولی الله که از فقرا نبود شب جمعه (یک شب قبل از شهادت) خواب دیده بود که آن جناب در محل کنونی قبر خود مشغول خط کشی است؛ او عرض کرده بود: چرا در اینجا خط کشی می کنید؟ فرمود: اینجا، برای خودم خط کشی می کنم. گفته بود: اینجا به چه مناسبت؟ فرمود: می خواهم به اینجا بیایم. پرسیده بود: چرا؟ فرموده بود: اینجا محل قبر من است. صبح که بیدار شد، سراسیمه خواب را به مادرش گفت. مادرش جواب داد که این خواب شیطانی است و ایشان سالها به خواست خدا زنده خواهند بود؛ روز بعد که قضیه واقع شد تعبیر خواب را ملتفت شدند و چون دید در محلی که او خواب دیده قبر را نمی کنند تعجب کرد. در این بین جناب حاج ملاعلی از محلی که در نظر گرفته شده بود، منصرف شده در محل کنونی که او خواب دیده بود دفن کردند.

موقعی که جناب نورعلیشاه جسد را سرازیر در قبر نمود، خود داخل قبر شد و امر کرد سر قبر را با قطیفه ای پوشانیدند و ساعتی جز صدای گریه از درون قبر و بیرون، صدایی ظاهر نبود و هر که از اطراف شنید خود را رسانید حتی قاتلین هم حضور داشتند. پس از ساعتی، آن جناب از قبر بیرون آمده، صیحه ای زد و نظر غضب آلودی به اطراف افکنده، فرمود: پدرم را شهید کرده به دست مخنوق نموده اند. از همان نظری که به اطراف افکند، کشندگان در میان آن جمعیت پی بردند که آن جناب مرتکبین را شناخته اند؛ و خودشان بعدها گفتند که ایشان فقط به ما نگاه کرده، ما را شناختند. خود آن جناب هم بعداً برای بعضی خواص نام

کشندگان را گفتند و اتفاقاً بعداً توسط خود قتلہ شناخته شدند. پس از آن نگاه، عبدالله خود را به زمین انداخته بنای گریه و زاری را گذاشت و جعفر به عقب برگشته فرار کرد و نزد حاج ابوتراب رفت، دیگران هم فرار کردند، و آن جناب همان شب به بعض نزدیکان فرمود که کیفیت شهادت و اسامی کشندگان در قبر بر من مکشوف شد و بعداً بالطبیعه معلوم خواهد شد؛ اتفاقاً توسط خود قاتلین مطلب مکشوف گردید.

پس از دفن جسد مبارک یک هفته مرتباً مجالس سوگواری تشکیل بود و تمام مردم گناباد به جز سید محمد جویمندی و حاج ابوتراب که به شادی مشغول بودند، عموماً عزادار و برای سوگواری می آمدند.

پس از رحلت جناب حاج ملاسلطان محمد فرزند و خلیفه
تلگرافات* ایشان، جناب حاج ملاعلی نورعلیشاه، به فقرای اطراف
راجع به رحلت اطلاع داده به بیشتر شهرها که عدّه فقرا زیادتر بودند
آن جناب تلگراف‌هایی نمود، که عین آن در اینجا درج می شود:

تهران - آقای حاج شیخ عبدالله. سحر بیست و ششم ربیع،
 حضرت مولی (ع)** حایل وصال تام، انداخته با حضرت کاظم (ع) به وصال یار
 رسید. اطلاع لازم که شاید میل فاتحه گیری باشد، به خیال بقعه و مزار. دفن در
 بیدخت. خبر حرکت و سلام. تلگرافی اطلاع دهید فقرا باقی تا خبر ثانوی - علی.
 تهران - جناب جلالت مآب اجل آقای سالار السلطان. سحر لیله بیست و ششم،

* استعمال این کلمه به عنوان جمع، برخلاف قیاس است ولی مورد استعمال واقع شده و اشکالی ندارد و اینکه بعضی آن را لفظ عامیانه گمان برده اند، مورد نظر است زیرا در دستور زبان فارسی هم بر آن اشکالی نشده و فقط آن را برخلاف قیاس جمع جعلی گفته اند.

** ذکر کلمه مولی اشکالی ندارد؛ زیرا مراد از مولی صاحب اختیار و اولی به نفس است و آن از نظر کلی و عموم، اختصاص به ائمه معصومین پس از پیغمبر (ص) دارد ولی از نظر جزئیت، اطلاق آن مانند کلمه قطب صحیح است و در این صورت ائمه معصومین علیهم السلام، مولی الموالی و قطب الاقطاب می باشند. پس اعتراض بعضی که از این عبارات، گمان برده اند فقرا و درویش، بزرگان خود را همچون ائمه معصومین می دانند بی مورد است چون اطلاق لفظ مولی را اختصاص به آن بزرگواران نمی دهند.

فقرا خاک بر سر، اطلاع لازم - علی.

تهران - جناب جلالت مآب اجل آقای سراج الملک. سحر بیست و ششم ربیع، حضرت مولی (ع) بعد از وضو مناجات پرده کشید. ما به تعزیه و فاتحه. دفن در بیدخت، خیال بقعه اطلاع لازم. تکلیف فقرا به آقای رحمت علی اطلاع خواهم داد - علی.

تهران - جناب آقای اعتماد. سحر بیست و ششم ربیع، حضرت مولی (ع) به آخر کار رسیدند، شهید. اطلاع لازم. به فقرا آنجا اطلاع، مصیبت دار، علی.
اصفهان - آقای محمد قلی خان. سحر بیست و ششم ربیع، حضرت مولی (ع) ترک ظاهر فرمود. به فقرا آنجا اطلاع مصیبت دار. تفصیل باپست. فقرا به حال خود باقی تا موقع - علی.

سمنان، شاهرود - آقای عمید الممالک. سحر بیست و ششم، حضرت مولی (ع) راحت اختیار فرمود. فقرا مصیبت دار. اطلاع لازم. به سمنان اطلاع دهید، فقرا بر حال خود باقی تا موقع آن - علی.

کاشان - جناب میرزا غلامحسین خان به توسط استاد محمد آقا عطار. سحر بیست و ششم ربیع، مناجات حضرت مولی (ع) یکسره شده. فقرا مصیبت دار. اطلاع لازم به فقرا. صفحات کاشان اطلاع فقرا. معجلاً بر حال خود باقی تا موقع آن - علی.

شیراز - جناب آقای نقیب الممالک. سحر بیست و ششم ربیع، حضرت مولی (ع) چون حضرت کاظم (ع) به وصال بی حایل رسید. اطلاع لازم. فقرا آنجا مسبوق شده، مصیبت دار باشند. فقرا بر حال سابق باقی تا موقع تجدید - علی.

۸- شمایل و اخلاق و کرامات آن جناب

در باب شمایل آن جناب، عین آنچه را که در رجوم مرقوم شمایل آن جناب است ابتدا ذکر می‌کنیم:

«شمایل آن جناب: گندم‌رو و ملیح‌چهره و شیرین‌سخن و گشاده‌ابرو و در قامت معتدل مایل به قصر مثل حضرت حیدر (ع)، گرد صورت و مدور گردن، گشاده و بزرگ پیشانی، أصْلَع^۱ مثل علی (ع) پیش سر کم‌موسست، سر بزرگ، در سخن معتدل نه تند و نه کند، در مقامش تیزرو که هیچ تندروی در مقام رفتار به آن جناب نرسد. در عین تُوْدَه^۲ و سکینه و وقار خالی از طیش^۳، کم‌سخن، با هیبت، بسیار سنگین، معتدل‌الصَّوْت، بدن لاغر، کمر باریک، کثیر و کبیر و وفیر اللّٰحیه^۴ و وافر السَّبَلَة^۵ چون حضرت رسول (ص) که فی‌المجمع: "إِنَّهُ (ص) كَانَ وافر السَّبَلَة^۶"، موهای سر نرم و موهای لَحیه درشت».

آن جناب بسیار کم‌سخن بود، از این رو در محضر شریفش همان کم‌گفتن بر

۱. کسی که موهای جلوی سر وی ریخته باشد.

۲. آهستگی و درنگ

۳. سبکساری

۴. ریش انبوه

۵. سبیل بسیار

۶. مجمع‌البحرین، طریحی، تحقیق سید احمد حسینی، ج ۵، ص ۳۹۲: حضرت دارای سبیل بسیار بود.

هیبت و وقار او می‌افزود، به طوری که حاضرین نیز پیش از آنکه آن جناب ابتدا به سخن کند یا سؤال بنماید سخن نمی‌گفتند؛ و مواقعی هم که سخن می‌گفت، خیلی شیرین بیان و طرز تکلم او جذاب بود که هر شنونده را به خود جذب و به سکوت و استماع وادار می‌نمود. صدای آن جناب هم هنگام سخن گفتن معتدل بود و هیچ‌وقت از حد اعتدال خارج نشده، بلند سخن نمی‌گفت.

هوش و کیاست ظاهری جنابش نیز خیلی زیاد و غالباً چیزی را که می‌خواند به یک مرتبه یا دو مرتبه حفظ می‌کرد. چشمانش قدری کوچک و در زَنخ^۱ به واسطه گودی وسط چانه ریش به دو قسمت می‌شد. ابروها هم پیوسته نبود و موهای آن نسبتاً کم بود. در لباس پوشیدن، مقتید بود که مطابق شرع بپوشد و لباس سیاه که پوشیدن آن مکروه است، نمی‌پوشید.

اخلاق آن جناب مورد تصدیق دوست و دشمن بود و هر

اخلاق آن جناب که می‌دید، می‌پسندید و دشمنان هم که گاهی در این باب

سخن می‌گفتند، اخلاق و روش او را ستایش نموده، ولی

می‌گفتند: افسوس که صوفی است! حاج میرزامهدی شهری که از علمای متنفذ گناباد بود با آنکه ایشان را تکفیر کرده بود، می‌گفت که من شهادت حاج ملاسلطان را با آنکه کافر است با شهادت صد نفر عدل^۲، برابر می‌دانم. دیگران نیز می‌گفتند: هیچ‌کس اخلاق و سلوکی را که ایشان با مردم دارند دارا نیست.

آن جناب علاوه بر آنکه نسبت به دوستان کمال مهربانی داشت و هیچ‌وقت دلی را نرنجانید با دشمنان نیز بانهایت محبت رفتار می‌کرد و هیچ‌وقت نسبت به کسی، بدی روا نمی‌داشت حتی در موقع گرفتاری دشمنان از مساعدت و همراهی دریغ نداشت؛ چنانکه آقای حاج صدر نقل کنند: علی‌اکبر خان پسر عمادالملک که نایب‌الحکومه گناباد بود، حاج آقا جمال‌الدین، پسر حاج میرزا

۱. چانه

۲. شاهد عادل

مهدی شهری، را به واسطه بد رفتاری نسبت به مردم و اهانت نسبت به حکومت حبس کرده بود. بستگان او با آنکه همه دشمن بودند، به ایشان ملتجی شدند؛ خود جنابش سوار شده، در جویمند علی اکبرخان را ملاقات و حاج آقا جمال را از حبس بیرون آورد و خود با او تا منزلش رفت. هم چنین نسبت به میرزا ابوالقاسم مجتهد کاخکی با آنکه با صوفیه و آن جناب دشمنی داشت موقعی که گرفتاری پیدا کرد و او را به جویمند سپس مشهد احضار کردند، آن جناب نهایت محبت و همراهی نمود و از آن به بعد او نیز ترک دشمنی و مخالفت کرد و مرتب خدمتش می رسید. حتی نسبت به کسانی که در صدد قتل آن جناب برآمدند محبت و دوستی نمود، چنانکه در مشهد نسبت به خطیب باشی که ایشان را مسموم کرده بود و فقرا خواستند او را اذیت کنند نهایت محبت نمود و فقرا را از اذیت او منع کرد و نسبت به چند نفر دیگر نیز که در صدد قتل برآمده بودند احسان فرمود که آنها خجل شده از قصد خود منصرف گردیدند و یکی از مصادیق حقیقی *وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ*^۱ واقع بوده.

به قدری حلیم و بردبار بود که هیچ وقت کسی نمی توانست جنابش را برای امور دنیوی به غضب آورد، ولی در مقام دیانت و حفظ شعائر الهی و امور دینی دارای غضب شدید بوده و اگر کسی برخلاف وظیفه دینی رفتار می کرد سخت غضبناک می شد و او را منع اکید می فرمود، حتی چند نفر از پیروان را به همین جهت مردود کرد.

اگر کسی هزار دشنام روی روی خودش می داد اصلاً متغییر نمی شد و اگر کسی خبر می آورد که فلانی بد می گفته، جواب می داد: اگر راست است بجا بوده و اگر دروغ است برای او همان دروغ بس است، خدا او را خوب کند و بدی به او روا ندارد؛ *كَفَى لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ إِنتِقَاماً أَنْ يَرَى عَدُوَّهُ يَعْمَلُ بِمَعَاصِي اللَّهِ**. آن بدکنش مستحق دعا و

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۳۴: خدا نیکوکاران را دوست دارد.

* بس است مرد مسلمان را برای انتقام کشیدن که می بیند دشمنش به نافرمانی خدا مشغول است.

ترحم است که خود را اسیر سگ نفس نموده، در ذلّ عبودیت و بندگی شهوت و غضب درآمده است؛ دستور و روش ائمه و بزرگان سابق نیز همین طور بوده است. آقای حاج ملاعبدالله صدر نقل کند که روزی ملاسدالله قرآن نویس بیدختی که به تفتین و خبرچینی معروف بود خدمت آن جناب از قول حاج میرزا مهدی شهری بدگویی‌هایی عرض کرد، فرمود: اینکه تو می‌گویی ما از تو شنیدیم نه از او و از این به بعد از آنجا برای ما خبری نیاوری.

در مقام صبر هم کامل بود و هیچ وقت جزع و بی‌تابی از او در امور دنیوی مشاهده نشد، همواره تسلیم امر الهی بود. در زهد و بی‌رغبتی و عدم علاقه به دنیا نیز مشهور و دوست و دشمن بدان اقرار و اعتراف داشتند.

در مقام حفظ ناموس نیز به طوری بود که میل نداشت چشم نامحرم به چادر زنان منسوب به او بیفتد حتی مایل به مسافرت زنان با کجاوه و مال هم نبود و به آنان می‌فرمود: خط آهن از این حدود خواهد آمد و در آن موقع شما اگر خواستید مسافرت کنید.

در صله رحم به اتفاق دوست و دشمن نظیر نداشت و برای زن و مرد ارحام، وسایل و اسباب ازدواج فراهم نموده به آنها خانه می‌داد و با تمام خویشان و نزدیکان به وضع مهربانی و کوچک‌دلی رفتار می‌کرد، حتی میرزا عبدالله قاتل نیز بی‌اندازه مورد محبت و احسان آن جناب بود و همان‌طور که پیش‌گفتیم خودش برای او زن گرفته هزینه ازدواج او را متحمل شد، ولی آن بی‌وفای کافر نعمت برعکس رفتار نمود. هر یک از خویشان را هم به کاری وامی‌داشت که به بیکاری و تن‌پروری هم عادت نکنند بلکه بیگانگان را نیز بدون کار نمی‌گذاشت.

در پذیرایی از واردین نیز بر همه کس مقدم بود و کم اتفاق می‌افتاد که تنها غذا خورد و در هر شب جمعه دعوت عمومی بود که هرکس از هر جا می‌آمد

مهمان ایشان بود و راضی نمی‌شد که در آن شب کسی که از خارج می‌آمد مهمان دیگری باشد و عده مهمانان در آن شب از سی نفر کمتر نبوده، و این روش در زمان جناب حاج ملاعلی و این زمان نیز معمول بوده و هست لیکن به‌جای شب‌جمعه، روز آن اطعام عمومی است.

به واسطه اینکه آن جناب هیچ وقت سائل را ناامید نمی‌کرد اگر فقیری در بیدخت به در خانه کسی می‌رفت، می‌گفتند: برو درب خانه جناب آقا. و از این رو رسم احسان به فقرا از بیدخت رخت بر بسته فقط آن جناب احسان می‌کرد.

در باسواد کردن و آموزش و پرورش اطفال مردم نیز نهایت دقت را مبذول می‌داشت و آنان را ترغیب می‌نمود که خط‌خوان و خط‌نویس شوند؛ امروز هم جناب آقای صالح‌علیشاه همین روش را معمول می‌دارند، و در سال ۱۳۰۸ خورشیدی که خبری از آموزشگاه‌های سالمندان در کشور نبود آن جناب در بیدخت به تأسیس این آموزشگاه اقدام کرد، حتی هزینه کاغذ و قلم همه را نیز خود آن جناب می‌دادند و هر که زودتر کتاب‌خوان و خط‌نویس می‌شد برای او جایزه معین می‌فرمود؛ از این رو امروز در بیدخت که مسکن ایشان است بیشتر مردم سواد مختصری دارند و عده باسوادان در آنجا از سایر دهات خیلی بیشتر است.

آن جناب از علم طب نیز آگاهی داشت و به‌معالجه بیماران می‌پرداخت، حتی خود از آنها پرستاری می‌نمود و شخصاً و مجاناً معالجه می‌فرمود و برای اشخاص پریشان، دوا و غذا تهیه می‌کرد و به‌طوری که آقای حاج شیخ عمادالدین سبزواری نقل فرمود، خود آن بزرگوار برای بیماران غذا تهیه می‌کرد، و نقل فرمود که من خودم چند دفعه در منزل بودم و شنیدم که می‌فرمود: مادر محمدمهدی، نمک این غذا کم است یا زیاد است (مادر محمدمهدی خادمه ایشان بود و محمدمهدی اهل دلویی و چند سال پیش به مکه مشرف شد و در شهریور ۱۳۲۰ خورشیدی از دنیا رفت). به‌همین جهت بود که بیماران از دهات دور و نزدیک برای معالجه روی به‌درگاه حضرتش می‌آوردند، بلکه بعضی از آنجا نمی‌رفتند تا بهبودی کامل

می یافتند و به طوری شده بود که اهل منزل ایشان به تنگ آمده، گفته بودند: حق ما مقدم است، ما باید همیشه در رنج و زحمت باشیم، ما حال شما را نداریم، اگر بنا بر این است جایی مخصوص و خدمه مختص آن قرار دهید. ولی چون استطاعت مالی نداشت که جای جداگانه و بیمارستانی تعیین کند برادرزاده خود میرزا عبدالمنعم را علم طب تعلیم داد و امور طبّی و مراجعات بیماران را به او واگذار نمود و به نجم‌الاطبّا ملقب کرد، حتی به طوری که آقای محمد پروین گنابادی از پدر خود مرحوم شمس‌الذّاکرین امیری، اهل دلوئی نقل نموده‌اند مرحوم حاج ملاسلطان محمد گاهی برای عیادت بیماران به دهات اطراف نیز پیاده یا سواره می‌رفت و بیماران را مجاناً و بدون انتظار دریافت حق، معالجه می‌نمود و اگر آن بیمار، نادر می‌بود خودش دارو و غذا هم برایش می‌فرستاد و نوع دوستی و خدمت به جامعه و دینداری حقیقی را عملاً به مردم نشان می‌داد.

در گذشته گفتیم که آن جناب از اوایل کودکی مطابق عادت

عبادت و

مکلفین، به وظایف عبادت و بندگی و مواظبت بر طاعات

آداب مذهبی

و محافظت بر نماز و روزه جدّیت زیادی داشت و غالباً

اوقات خود را صرف عبادت می‌نمود، بلکه می‌توانیم بگوییم کمتر وقتی بود که آن جناب به عبادت اشتغال نداشته باشد؛ زیرا از همان اوّل بلوغ، فکر خداجویی و طلب راه حق در ذهن او رسوخ داشت و شروع و ادامه تحصیل برای رسیدن به حقیقت و پیدا کردن مقصود بود؛ سپس چون از تحصیلات به وصال شاهد دلارای مقصود نرسید از در میخانه وحدت، گشادی طلبید و به تصوّف گرایید و کوشش‌ها نمود و زحمات کشید تا به مقصود رسید. پس در تمام این احوال مشغول عبادت بود، زیرا مطابق فرمایش پیشوای اسلام هر کاری که به قصد رضای خدا و تقرب به او انجام شود عبادت است، خواه تحصیل، خواه کسب و تجارت، خواه خوردن و خفتن، خواه مقاربت از راه حلال، تمام اینها اگر به یاد خدا و ملاحظه امر و نهی او باشد عبادت است بلکه بالاترین مراتب ذکر آن است که انسان در هر

کاری به یاد خدا بوده، آن را به نام او و به قصد اطاعت او به جا آورد:

اندر همه جا با همه کس در همه کار می‌دار نهفته چشم دل جانب یار
و معنی نماز وسطی که در قرآن فرموده: خَافِظُوا عَلَيَّ الصَّلَاةِ وَالصَّلَاةَ الْوُسْطَىٰ^۱ و
هم چنین معنی صلوات دائم که فرموده: اَلَّذِينَ هُمْ عَلَيَّ صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ^۲، همین است. و
آن جناب در کارهای خود این منظور را کاملاً رعایت نموده، هر کاری را به قصد
رضای خدا و اطاعت امر او بجا می‌آورد.

در اعمال شریعت و عبادات قالبی نیز نهایت دقت و مراقبت داشت و
حتی الامکان مستحبات را نیز ترک نمی‌کرد و بسیاری از روزها را روزه‌دار و ثلث
آخر شب، همیشه بیدار بود و اول طلوع فجر برای نماز به مسجد می‌رفت.

قرائت قرآن هم زیاد می‌نمود، حتی همیشه اوقات یکی از موادی که درس
می‌فرمود تفسیر قرآن بود که برای تیمن و تبرک ترک نمی‌کرد. به زیارت مشاهد
مشرفه و قبور بزرگان و انبیا و اولیا، بلکه قبور مسلمین علاقه و شوق زیادی
داشت، و هنگام زیارت قبور، ویژه زیارت ائمه (ع) با خضوع و خشوع تمام و
حضور قلب بود و دیگران را نیز بدان ترغیب می‌نمود و امروز جناب آقای
صالح علی‌شاه نیز همین حالات را دارا می‌باشند و به زیارت بزرگان دین اشتیاق
زیادی دارند.

در اوقات شبانه روز، ثلث آن را برای کار دنیوی و ثلث هم برای عبادات و
آداب دینی و ثلث را هم برای خواب معین کرده بود و به رفتن مسجد و اقتدا به امام
جماعت عادل میل زیادی داشت و تمام روزهای ماه رمضان از ظهر تا غروب در
مسجد بود و خود، امامت جماعت می‌کرد، و پس از نماز جماعت به شنیدن مواعظ
و مرثی و عاظ اشتغال داشت و سپس به تلاوت قرآن و نشستن با مردمان برای
شنیدن آیات کتاب خدا می‌گذرانید.

۱. سوره بقره، آیه ۲۳۸: نمازها و نماز میانین را پاس دارید.

۲. سوره معارج، آیه ۲۳: آنان که به نماز مداومت می‌ورزند.

از زمانی که در فقر و تصوّف قدم نهاد هیچ وقت از طهارت - غسل یا وضو یا تیمّم - خالی دیده نشد حتی در مرض نیز مواظبت داشت. بر ادای حقوق واجب مالی و مخلوط نشدن مال خدا با مال شخصی و رساندن هرچیز به مستحق نیز جدّیت زیاد داشت، هم چنین در ترغیب مردم به حجّ هنگام استطاعت، اهتمام زیاد می فرمود. از عیادت بیماران و زیارت کسانی که به زیارت مکه یا مشاهد بزرگان مشرف گردیده اند و مشایعت جنازه و دلداری درماندگان و پرورش یتیمان و همراهی و دستگیری به فقرا و غربا و محبت نسبت به بیچارگان غفلت نمی ورزید. در اقامه مجالس عزا و سوگواری، ویژه در محرم و صفر جدّ بلیغ داشت و مخارج زیاد می فرمود، حتی مانند دیگران معمول نداشت که عده معینی را برای وعظ یا ذکر مصیبت دعوت کند، بلکه می فرمود: از این قبیل مجالس همه باید فیض بگیرند. و هرکسی که برای ذکر مصیبت می آمد مجاز در خواندن بود و وجهی به او داده می شد، و جناب آقای صالح علیشاه نیز این رسم را مرتباً معمول می دارند.

هیچ وقت از آن جناب برای امور دنیوی گریه دیده نشد و به طوری که جدّه نگارنده، صبیّه آن جناب، نقل کرد: «دخترش حلیمه خاتون در شانزده سالگی از دنیا رفت و موقع مرگش تنها خود آن جناب بالای سرش بود و چون شب بود نگذاشت که والده اش و دیگران ملتفت شوند و خود نیز اصلاً اظهار بی تابی و جزع نکرد، و صبح که خانواده فهمیده و شروع به زاری کرده بودند، فرمود: چرا گریه می کنید؟ امانتی بود خدا داده و خودش گرفته است.» ولی در نماز و زیارات و مجالس عزای اهل بیت و آیات وعظ و اخبار وعید غالباً گریه می فرمود و گاهی به شدّت و زیاد گریه می کرد و کسانی که درک خدمتش کرده اند می گویند که در مجالس سوگواری اهل بیت و بزرگان دین مرتب گریه می نمود و کسی از آن جناب بیشتر گریه نمی کرد.

و به طور کلی می توانیم بگوییم هیچ عبادتی از آن جناب فوت نشد حتی دشمنان نیز اعتراف داشتند و تنها عیبی که برای آن جناب می گفتند و به خیال خود

بزرگ‌ترین عیب‌ها می‌دانستند این بود که جنابش صوفی بود، حتی در اوقات مرضی که نشستن نیز برایش دشوار بود باز هم نمازها را ایستاده می‌خواند و نهایت مراقبت در حفظ طمأنینه و ترتیل و تعقیب و اوراد و زیارات داشت.

در امور اجتماعی نیز مراقبت کامل داشت و نسبت به تعلیم و فراگرفتن مسائل دینی و ترویج دیانت و تشویق اهل علم دقت زیادی می‌نمود و طالبین علم را احسان و احترام و تعظیم بسیار می‌کرد و از علما نهایت تجلیل بجا می‌آورد؛ چنانکه آقای ملامحمد صدرالعلما نقل کردند که موقعی که میرزا باقرخان عمادالملک حاکم، خدمتش می‌رسید برای او، موقع حرکت تا نیمه اتاق مشایعت می‌کرد، ولی موقعی که ملاًباشی او می‌آمد هنگام تودیع او تا دم در مشایعت می‌کرد. روزی او عذرخواهی نموده عرض کرد: شما نسبت به عمادالملک این اندازه احترام نمی‌فرمایید که نسبت به من بجا می‌آورید! فرمود: احترامی که نسبت به او می‌کنم، اگر زیادتر کنم تملق می‌شود ولی احترام شما برای احترام شرع و روحانیت است.

بر تدریس هرروزه نیز مواظبت داشت و مانند سایر مدرّسین زیاد تعطیل نمی‌فرمود و فقط روزهای جشن یا سوگواری مذهبی و سیزده روز عید نوروز تعطیل می‌کرد. مواد تدریسی آن جناب نیز عبارت از کتب تفسیر و کتب اخبار، ویژه اصول کافی و یکی از کتب حکمت، گاه هم علم طب بود و پس از نوشتن تفسیر بیان السّعادة به تدریس آن شروع نمود، و در طی درس هر جا به مطالبی که تخویف و انذار داشت می‌رسید، گاهی گریان می‌شد و درجایی که وعد و بشارت بود غالباً بشّاش و منبسط می‌گردید، ولی گاهی در مواقع تدریس می‌فرمود که نباید بر اثر فراگرفتن علوم دینی مغرور گردید و گمان کرد که راه همین است، زیرا این علوم به تنهایی به مقصود نمی‌رساند، لیکن برای طالب راه کمک می‌شود.

روزی جناب آقای حاج شیخ محمدحسن صالح‌علیشاه که در آن موقع تازه به سنّ رشد رسیده بودند، عرض کردند: پس در این صورت چرا اصرار می‌فرمایید

که ما هم این علوم را فراگیریم؟ فرمود: من چون رفته و خوانده‌ام، فهمیده‌ام که این علوم به تنهایی مفید نیستند شما هم باید بخوانید و بفهمید، نه آنکه از روی تقلید باشد.

آن جناب خودش به شغل زراعت و احیای اراضی موات که بهترین کارها است اشتغال داشت و مقداری زمین و باغ از خود داشت و شخصاً متصدی زراعت آنها بود و آرایش درختان و پیوند زدن و قطع شاخه‌های زائد را خود به عهده داشت، حتی گاهی دستش بر اثر کار زراعتی پینه داشت؛ چنانکه می‌گویند: کسی شنیده بود که آن جناب دارای علم کیمیاست به قصد ملاقات و تحصیل علم کیمیا به گناباد رفت، چون به بیدخت به در منزل آمد، گفتند: به باغ تشریف برده‌اند او سراغ باغ را گرفته در آنجا خدمت آن جناب رسید، چون سلام کرد ایشان پس از دادن جواب و احوال‌پرسی پیش از آنکه او سؤالی بکند دست خود را که پینه داشت به او نشان داده فرمود: کیمیای ما این است که زحمت کشیده و بهره می‌بریم.

آقای محمد پروین گنابادی از پدر خود نقل کنند که مرحوم حاج ملا سلطان محمد غالباً شخصاً در باغ و کشتزار خود کار می‌کرد و لباس عادی می‌پوشید شاخه‌های زائد تاک را می‌برید و آنها را دسته می‌کرد و با خود برای گوسفندان به منزل می‌آورد.

باغ درختی و انگوری هم در زمان آن جناب در بیدخت نبود بر اثر اقدامات و تشویق او اکنون باغ‌های فراوان دارد. هم‌چنین در احیای قنوات و زیادکردن آب آنها جدّیت زیادی داشت، چنانکه آب بیدخت خیلی کم و کمتر از یک سنگ بود و زراعت بیدخت هم خیلی کم بود، ولی بر اثر جدّیت آن جناب و چاره‌جویی مرتّبی که برحسب دستور او در قنات بیدخت به عمل آمد آب آن خیلی زیادتر گردید و اکنون نزدیک چهار سنگ است، و قنات حسین آباد که در شمال شرقی روشناوند در پسکوت گناباد است به جدّیت آن جناب احداث شد و چون حاج

محمدحسین معین‌الاشراف از طرف او مأمور رسیدگی آن بود به‌نام حسین آباد نامیده شد و قنات حصار نیز که در مشرق بیدخت است کهنه و مسدود بود، بر اثر کوشش آن جناب مجدداً دایر گردید، چنانکه قنات کوثر که در نیم فرسخی شمال شرقی بیدخت است توسط جناب حاج ملاعلی نورعلیشاه احداث و قنات سلطانیه که قنات کهنه بایری بود و قنات صالح آباد که در پشت مزار جناب حاج ملاسلطان محمد ظاهر می‌شود بر اثر زحمات جناب آقای صالح‌علیشاه احداث و دایر گردیده است.

در اوقاف مداخله نمی‌نمود مگر آنچه منصوص التولیه بوده و خودش متولی شرعی آن بود که شرعاً به نگاهداری آن موظف بود ولی در حساب آن نهایت دقت داشت، به طوری که برای هر جزئی چیزی، حسابی مخصوص داشت و تا یک مثقال گندم نیز محاسبه می‌نمود، حتی به جای آنکه حق التولیه را بردارد از خود نیز گاهی علاوه بر حق التولیه خرج وقف می‌نمود، و اکنون نیز جناب آقای صالح‌علیشاه همین روش را معمول داشته کمال دقت در رسیدگی به حساب موقوفات دارند.

حاج ملا عبدالله صدر نقل کنند که جناب حاج ملا سلطان محمد فرمود: در این زمان مردم در خوردن وقف دلیر و بی‌قید شده‌اند، ولی سابقاً طوری بود که اگر کسی با دیگری دشمنی داشت می‌گفت: می‌روم خاک از ملک وقف در بام منزل او می‌ریزم تا او را از بین ببرم.

هیچ وقت کاری را برای منظور دنیوی بجا نیاورد و نظر به امر الهی داشت، حتی مالی را که در آن بوی نزاع بود یا احتمال می‌رفت که صاحب آن منظوری داشته قبول نمی‌کرد و اگر کسی بر خودش ادعایی داشت به میل او رفتار می‌کرد تا قطع دعوی شود.

در رجوع مذکور است که مردی تقصیری نموده به آن جناب پناه آورد، آن جناب او را خلاص نمود پس از رفع گرفتاری، گوسفندی فرستاد آن را رد

کرده، فرمود: ما خود را به این امر عادت نداده و نمی‌دهیم. و نیز وقتی آقا جان خان نامی که اهل قاین بود و در جویمند اقامت داشت با جناب حاج آقا سیدحسن که از فقرای بزرگ و بامحبت و از معتمدان آن حضرت بود، گرم محبت گرفته و چند مرتبه مهمانی نموده هدیه‌ای فرستاده بود، حاج آقا سیدحسن از حضور آن جناب سؤال کرده بود که قبول کنم یا نه؟ فرمود: لا یَرُدُّ إِلَّا إِحْسَانًا إِلَّا الْإِحْمَارُ^۱ و گاهی هم چند بار گلابی به خود آن جناب تقدیم نمود و رفت و آمد زیادی داشت، پس از یک سال به حاج آقا سیدحسن گفته بود که نوشته‌ای از شما است به مهر خودتان، ملاحظه نمایید و مرقوم دارید که خط و مهر من است و تجدید نمایید. و بین او و بعض خویشانس مرافعه‌هایی بود. این خبر که به آن جناب رسید، فرمود: این همه اظهار محبت‌های او برای این بوده که ما را همچون بعض دیگر گمان کرده است. و آنچه را خدمت حاج آقا سیدحسن داده بود و سایر هدایای او را همه حساب کرده وجه آن را برای او فرستاده، نوشت که ما عادت به این‌گونه چیزها ننموده‌ایم.

و نیز وقتی کسی چند جوجه خروس آورد، آن جناب آنها را به کسی دادند که بزرگ کند پس از چندی اهداکننده خدمت ایشان آمده بر کسی ادعایی داشت فرمود: بروید خروس‌های او را رد نمایید.

از این رو احدی جرأت این‌گونه کارها نزد آن جناب نداشت و اظهاری نمی‌کرد؛ البتّه دستور شرع نیز همین است چه این قبیل امور ممکن است به قصد رشوه باشد.

به گرفتن حق الله از مال مردم هم اقدام نمی‌کرد و با آنکه در فقه و اجتهاد مسلّم کَلّ بود مانند سایر علما گرد این قبیل کارها نمی‌گشت؛ چنانکه نقل کنند: سالی چند نفری حضور آن جناب آمده، عرض کردند که بند سارها* دو سه هزار خروار گندم

۱. احسان را رد نمی‌کند مگر خر.

* زمین‌هایی را گویند که از رسوب باران پر شده، در آن کشت می‌نمایند.

دارد، کسی را بفرستید که آنها را برای گرفتن حق الله حرز نمایند. فرمود: ما به این کارها کاری نداریم، هرکس حقی بر ذمه او باشد و خود بیاورد ما زحمت رساندن به مستحقین را برای او می کشیم و الا فلا؛ آن قسم کارها را یا شمشیر حق محمدی و یا تازیانه عمری می خواهد و ما هیچ یک نیستیم، نه به امر حق زور می نمایم که شرایط امر به معروف موجود نیست و نه ظلم بر احدی می کنیم.

در پوشیدن لباس هم روش مخصوصی نداشت، ولی غالباً لباس سفید می پوشید و از لباس سیاه متنفر بود و مانند علمای آن دوره، عمامه بزرگ و مدور و تحت الحنک^۱ طویل و کفش های مخصوص و عباهای ممتاز و عصا نداشت و لباس معمول دراویش را هم - از قبیل عمامه مولوی و رنگ بنخور^۲ و جامه های مخصوص و رشته کشکول و تبرزین و موی سر - خوش نداشت؛ و غالباً اظهار تنفر می فرمود، زیرا دراویشی که این لباس را دارند بیشتر آنها حتی دارایان، به گدایی و دریوزه گری و چرس و بنگ عادت دارند و تمام اینها نزد آن جناب مبعوض بود، از این رو این قبیل دراویش را در سلسله فقر نیز کمتر قبول می کرد.

پیروان را نیز همواره بر ادای فرایض و نوافل مذهبی و حسن سلوک و معاشرت با مردم امر می فرمود و نسبت به شعائر دینی، سخت غیور بود و دوست و دشمن این

مراقبت حال پیروان

نسبت به امور دینی

قسمت را اقرار داشتند و آقای محمد پروین گنابادی از پدر خود مرحوم شمس الداکرین نقل کنند که گفت: مرحوم حاج ملاسلطان محمد خیلی مراقب بود که پیروان ایشان مانند برخی از فرقه ها در ورطه خراباتی گری و سؤال و تنبلی سقوط نکنند.

و با آنکه هیچ وقت برای کارهای دنیوی متغیر و غضبناک نمی شد، اگر کسی را بر امر قبیح و معصیت مشاهده می نمود یا می شنید و آن معصیت محقق می شد،

۱. دنباله عمامه که از یک سوی به زیر چانه گذرانند و از دیگر سوی به دوش افکنند.

۲. رنگ دودی سیر

بی اندازه متغیر و خشمگین می گردید، و اگر اظهار طلب می کرد قبول نمی فرمود و اگر از فقیری کاری ناشایست می دید با او همراهی نمی کرد و همواره می فرمود: «درویشی و تجرد، در کمال تقید به شریعت مطهره است. و ترخیص، لامذهبی و بی دینی و تقویت قوای حیوانی است.» و حتی یک نفر از فقرا را گناباد را که به عمل ربا معروف بود پس از نهی کردن و قبول ننمودن او، مردود فرمود.

هم چنین دیگری از معاریف گناباد را که از فقرا بود، ولی ظلم و تعدی بسیار به مردم می نمود و به آنها اظهار می کرد که عرفا گرفتن دارایی و اموال شما را حلال می دانند و از این راه باطل، حرام را بر خود حلال می کرد، رد نمود؛ برای اینکه برخلاف عقاید دینی و شعائر مذهبی عمل می کرد. قلندریه و خاکساران را همیشه ذم می فرمود، زیرا آنها غالباً مقتید به آداب شرع نیستند و گمان برند که به حق واصل شده، عبادتی بر آنها نیست! در صورتی که به هیچ وجه شرع انور این چنین چیزی نفرموده و پیغمبر (ص) و علی (ع) از همه کس بیشتر مقتید به آداب شریعت بودند، و آیه: *وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ*^۱، اگر یقین را به مرگ هم تفسیر نکنیم باز هم دلیل قول خاکساران نمی شود، چه مقصود آن است که تکلیف عبادت و بندگی تا موقعی است که یقین پیدا شود، ولی موقعی که یقین حاصل گردید تکلیف که عبارت از واداشتن است، از بین می رود و بنده بی اختیار به بندگی می پردازد و بانهایت شوق در زیادی عبادت و اطاعت می کوشد و رنج تکلیف، مبدل به راحت می شود و از عبادت لذت می برد و فقط نظر به اطاعت امر دارد، چنانکه مولوی فرماید:

هیچ ما را با قبولی کار نیست کار ما تسلیم و فرمان بردنیست
 او بفرمودستمان این بندگی نیست ما را از خود این گویندگی^۲
 و نیز گفته شده:

۱. سوره حجر، آیه ۹۹: و پروردگارت را بپرست، تا لحظه مرگت فرا رسد.

۲. مثنوی معنوی، دفتر سوم، ابیات ۸-۲۹۲۷.

بسنده ایم و پیشه ما بندگی است بندگان را با سببها کار نیست
 بنده آن باشد که بند خویش نیست جز رضای خاطرش در پیش نیست
 پس کسی که به مرتبه یقین برسد بیشتر در بندگی می‌کوشد، چنانکه
 پیغمبر (ص) و علی (ع) و سایر بزرگان بانهایت شوق، وظیفه بندگی را انجام
 می‌دادند، پس کسی که ادعای رسیدن به مرتبه یقین کند و معتقد باشد که عبادتی بر
 او نیست، در ادعای خود دروغگوست بلکه بر خدا و رسول دروغ بسته است.
 از این رو آن جناب در شعائر می‌کوشید و پیروان را هم به حفظ آداب شریعت
 و جمع آن با طریقت برای وصول به حقیقت امر می‌فرمود، و در کتاب
 بشارة المؤمنین فصلی نوشته در بیان اینکه شریعت و طریقت و حقیقت یک
 چیزند؛ و در فرمایشات خود بیان فرموده که اگر مواظبت بر شریعت نشود ممکن
 است حال اتصال ولایتی نیز از بین رفته به خشک شدن پیوند ولایت منجر شود که
 در این صورت صاحب آن مرتبه فطری خواهد بود از این رو رعایت آداب شریعت
 خیلی لازم است.

از این جهت در اویش خاکسار را که بر بی‌قیدی به دیانت و آداب مذهبی
 عادت کرده اند کمتر قبول می‌فرمود؛ چنانکه آقای حاج ملا عبدالله صدر نقل کند که
 در سفر مکه موقع حرکت از مشهد درویشی خاکسار معروف به وحدت که اظهار
 طلب می‌کرد مقداری پیاده در رکاب آن جناب آمد و تقاضا کرد که دستوری به او
 بدهند؛ آن جناب اورادی به او دستور داد که بعد از نماز صبح بخواند، او عرض
 کرد: من که نماز نمی‌خوانم! آن جناب متغیر شده، فرمود: چرا نماز نمی‌خوانی؟
 عرض کرد: من واصل شده‌ام! متغیرانه فرمود: «محمد بن عبدالله (ص) و علی بن
 ابی طالب (ع) واصل نشده تو واصل شدی!» و او را از نزد خود راند.

تریاک کشیدن را نیز جداً منع نموده آن را حرام می‌دانست و در کتاب تفسیر
 بیان السعادة در ذیل: یَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَ مَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا

أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهَا،^۱ حرمت تریاک را با ادله بیان فرموده و برکشنده آن لعن کرده است. فرزند ایشان جناب حاج ملاعلی نیز در این باب کتابی به نام ذوالفقار^۲ تألیف، و حرمت کشیدن تریاک را به ادله اربعه ثابت کرده و صد و ده مسأله متعلق به آن نوشته است. امروز هم جناب آقای صالح علیشاه پیروان را از کشیدن تریاک مانند سایر محرّمات نهی اکید می فرمایند، حتی کسانی را که به چرس یا تریاک معتادند به هیچ وجه برای ورود در فقر نمی پذیرند.

جناب حاج ملاسلطان محمد یک روز نوروز که فقرا برای تبریک عید خدمتش آمده بودند، به میرزا جعفر امین التجار شهری فرمود: «میرزا جعفر، عبث دست ما را مبوس، یا ترک تریاک کن یا پنج ساله مالت برود، جانم هم.» و میرزا جعفر از متمولین گناباد بود و قریب شصت هزار تومان آن زمان دارایی داشته که اگر بخواهیم با وضع این زمان مقایسه کنیم شاید به اندازه پنج تا ده میلیون تومان بلکه بیشتر تخمین می شود ولی فرمایش آن جناب در او اثر نکرد و پس از چندی دارایی او به تدریج از بین رفت و به بدبختی و فلاکت دچار شده در غربت از دنیا رفت؛ حتی جنازه او مدتی برای کفن مانده بود، و قسمت اصلی علت خرابی حال امین و تغیر آن جناب نسبت به او، تأخیر ورود غیرموقع در مجلس مخصوص فقرا بود که چند مرتبه که دعوت شده بود به واسطه گرفتاری به تریاک در اول وقت نرسیده بود. جناب حاج ملاعلی درباره او خوابی دیده تعبیر فرموده بود که حالش بهتر شود، چون حضور پدر عرض کرد، فرمود: از او قطع شده و اجل مهلتش ندهد و پس از دو ماه از دنیا رفت.

فقرا را همواره به کار کردن و دوری از بی کاری و تنبلی که بالاخره منجر به گدایی یا دزدی می شود منع اکید می فرمود و راضی نبود که به بیکاری عادت

۱. سوره بقره، آیه ۲۱۹: تو را از شراب و قمار می پرسند. بگو: در آن دو، گناهی بزرگ و سودهایی است برای مردم و گناهشان از سودشان بیشتر است.

۲. چاپ چهارم کتاب در سال ۱۳۸۲ شمسی، توسط انتشارات حقیقت منتشر گردید.

کنند، چنانکه خود نیز به کار دنیوی اشتغال داشت و در بیدخت، سایر مردم هم از آن جناب یاد گرفته در توسعه کشاورزی کوشیدند و همان طور که پیش گفتیم اول کسی که در بیدخت باغ انگوری بزرگ احداث کرد ایشان بود و پس از آن دیگران هم باغاتی احداث کردند و اکنون باغات آنجا شاید زیادتر از سایر دهات گناباد باشد و هم چنین زمین های زراعتی آن خیلی زیاد و مردم آنجا آخرین درجه کوشش را در زراعت دارند.

آقای محمّد پروین از پدرشان، از آن جناب نقل کنند که همواره می فرمود: هرکسی باید برای کسب معاش و آبادانی دنیا کار کند و به هرکاری که علاقه دارد و مخالف شرع نیست از زراعت یا تجارت یا صنعت یا غیر آنها مشغول باشد و معاش خود را از راه حلال تأمین کند، ولی در عین داشتن ثروت بی کران باید خود را فقیر بداند و به مال دنیا مغرور نشود که مال دنیا پایدار نیست و هیچ کس با خود بیش از یک کفن نمی برد؛ وقتی کسی به این حقیقت آشنا شد می فهمد که او به راستی در این عالم فقیر است و محتاج به خداوند است و ثروت فقط برای امرار معاش این جهان است که به طور امانت به او سپرده شده و موقع مرگ از او می گیرند. حرص و آز به جمع مال دنیا از راه های غیر مشروع و گذاشتن برای وارث مخالف فقر است ولی خود ثروت و صرف آن در راه های حلال و امور خیریه و آباد کردن جهان به هیچ وجه با درویشی منافات ندارد؛ از این رو همه پیروان را به کار وادار می کرد.

و همان طور که خود لباس مخصوصی نمی پوشید برای پیروان هم لباس مخصوص تعیین نکرد. و سه چیز از خصایص سلسله صوفیه نعمت اللّٰهیه است که بزرگان این سلسله آن را رعایت می کنند و در سایر سلاسل چندان مقید نبوده و نیستند: یکی مقید بودن به حفظ آداب شرع، دیگر مقید بودن به کار و دوری از بیکاری، سوم مقید نبودن به لباس مخصوص. و آن جناب همواره می فرمود:

بندگی خدا مربوط به لباس خاصی نیست در قرآن است: *وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ*.^۱ پیروان و کسانی که به درک زیارت آن جناب نائل آمده کشف و کرامت بودند کراماتی هم به ایشان نسبت داده‌اند و هرچند ما در اینجا از جنبه تاریخ، نظر می‌کنیم و نباید آنچه را که شاید مورد قبول دیگران واقع نشود ذکر کنیم، ولی به تواتر شنیده شده و در بعض کتب هم ثبت گردیده؛ ما هم چند قضیه را ذکر می‌کنیم و هرچند در کتاب شهیدیه فصلی ویژه در این باب نگاشته شده، ولی چون منظور ما جنبه تاریخی است این قسمت را در فصل جداگانه قرار ندادیم.

برای روشن شدن مطلب و اینکه کشف و کرامت مخصوص اولیای کل نیست بلکه در مؤمنین نیز برحسب اختلاف مراتب و درجات یافت می‌شود، ما ابتدا معنی اعجاز و کشف و کرامت را به طور اختصار شرح می‌دهیم تا قضایایی که بعداً ذکر می‌شود مورد اعجاب یا انکار خوانندگان نگردد.

انسان در مرتبه ذات خود، استعداد همه قسم ترقیات روحی و جسمی دارد و مطابق آیه شریفه: *وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ*،^۲ به کرامت و شرافت و بزرگواری، مخصوص گردیده؛ به واسطه ترقی و کمال، روح می‌تواند به عوالم مافوق الطبیعه اتصال یافته مانند اهل آن عوالم دارای علم و قدرت و تفوق نسبت به عالم طبع شود و چون روح تکویناً با آن عالم ارتباط دارد مختصری از این حالات در او موجود و می‌تواند آن را تکمیل کند، و گاه هم بدون اراده و اختیار، صوری پیدا می‌شود که معلوم می‌شود تکوینی است نه ارادی، ولی انسان باید در تکمیل روح خود بکوشد تا این حالات که گاه تکوینی ظاهر می‌شود اختیاری گردد یعنی باشعور و اراده صوری از او صادر شود. بروز این آثار را کرامت نامند و کمال بشر در این است که این حالات، اختیاری او باشد و نفس او با اراده و اختیار بر امور غیر عادی قدرت و

۱. سوره اعراف، آیه ۲۶: و جامه پرهیزگاری از هر جامه‌ای بهتر است.

۲. سوره اسراء، آیه ۷۰: ما فرزندان آدم را کرامت بخشیدیم.

توانایی داشته باشد. پیداشدن این حالت هم موقعی است که انسان در مرتبه تکلیف به عالم غیب توجه نموده و به واسطه راهنمایان راه حق از راه دل به کمال حقیقی عالم، روی آورد، این حال را در اصطلاح شرع و عرفان، ایمان گویند. به همین جهت است که امام فرموده: *إِتَّقُوا مِنْ فِرَاسَةِ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ*^۱ یعنی جان مؤمن به جهت توجه به نور خدا دارای حالی شده که به وقایع و حالات به زودی پی می برد و این را فراست می گویند. این حال که مخصوص مؤمنین است و کرامت نامیده می شود مراتبی دارد که اول آن فراست است، و برای همه مؤمنین از حیث ایمان موجود می باشد و به واسطه این حالت گاهی از حالات دیگران خبر داده یا به وقایع پی می برند و خود نگارنده نیز از بعض مؤمنین با صدق مشاهده نموده ام.

و چون ایمان مؤمن کامل تر گردید و به مراتب بالاتر رسید، چراغ ایمان روشن تر شده و دل او را که خانه خدا و جام جم و آینه گیتی نماست بهتر نمایش می دهد و به اموری که در درجه پیش، از آنها آگاه نبوده پی می برد و این حال را به یک اعتبار کشف گویند که یکی از درجات کرامت است.

موقعی که به کمال منظور نائل شد و مصداق: *أُولِيَانِي تَحْتَ قِيَابِي*^۲ واقع شد یا بالاتر رفته مأمور رجوع به سوی خلق و هدایت آنان گردید، روح او بر هر چیز ممکنی قدرت پیدا کرده، می تواند بدون وسایل طبیعی، اموری را اظهار کند و بر جزئیات حالات مردم و وقایع گذشته و آینده آگاهی پیدا نماید و به عبارت آخری آنچه از خدا صادر می شود از او هم صادر گردد؛ لیکن حضرت حق، قائم بالذات و مصدر حقیقی است؛ ولی او از خود فانی شده و ربط محض گردیده، وجود او مانند معنی حرفی شده یعنی هیچ انانیت و خودی برای او باقی نمانده و مظهر حق گردیده و

۱. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد (ص)، ابو جعفر محمد بن حسن بن فروخ صفار قمی، تصحیح حاج میرزا محسن کوچه باغی تبریزی، مکتبه آیت الله المرعشی، قم، ۱۴۰۴ ق، ص ۷۹، حدیث ۱: از زیرکی مؤمن بپرهیزید، چه او با نور خدا می نگرد.

۲. اولیای من زیر سر پرده منند.

هرچه او می‌کند حق می‌کند چنانکه در قرآن است: *وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ*.^۱
مولوی فرماید:

گر بپزائیم تیر آن نی زماست ما کمان و تیر اندازش خداست^۲
بروز این حالات که خارق عادت است در انبیا که مأمور تشریح و آوردن
قوانین اجتماعی عمومی هستند، اعجاز؛ و در اولیا که جنبه تشریح ندارند، کرامت
نامیده می‌شود و این یکی از اقسام کرامت به معنی اعم است. امتیاز این دو با سحر و
شعبده به این است که سحر و شعبده به وسایل طبیعی نیازمند و از اقسام صنعت
محسوب است، ولی کرامت و اعجاز موهبتی است خدایی و به وسایل طبیعی
نیازمند نیست چنانکه در علم جفر و جفر جامع نیز باید بر اثر ترتیب دادن حروف
به استخراج جواب نائل آمد ولی جفر جامعی که حضرت صادق (ع) فرماید: *وَ عِنْدَنَا
الْجَفْرُ الْجَامِعُ*،^۳ غیر از این و به استخراج از کتاب و حروف نیازمند نیست بلکه قلب
کامل بزرگان، جفر جامع و آینه سرتاپانمای الهی و جام جم است و همه چیز در
قلب آنها جمع می‌باشد.

اعجاز در اصطلاح، خارق عادت است که با ادعا و تحدی مقرون باشد خواه
ادعای آوردن دین تازه و نسخ شدن آیین سابق که در انبیاست یا ادعای ریاست
شریعت و دین از جهت ظاهر؛ چه از جنبه ولایتی احتیاج به اعجاز نیست و اگر با
ادعا و تحدی مقرون نباشد کرامت نامیده می‌شود. وجه فرق گذاردن بین جنبه
ظاهر و باطن در اولیا آن است که دعوت پیغمبر یا جانشینان او از جهت ظاهر
شریعت، همگانی و عموم مردم را شامل است، در این صورت مدعی برای اثبات
حقیقت خود لازم است دارای چیزی باشد که دیگران از داشتن آن یا آوردن مانند
آن عاجز باشند، از این رو آن را اعجاز و امری را که واقع می‌شود معجزه نامند؛ ولی

۱. سوره انفال، آیه ۱۷: و آنگاه که تیر می‌انداختی، تو تیر نمی‌انداختی، خدا بود که تیر می‌انداخت.

۲. مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۶۱۶.

۳. جفر جامع نزد ما است.

دعوت اولیا از جنبه ولایتی علنی نیست و مطابق: لا اِکْرَاهَ فِی الدِّینِ،^۱ ظاهراً عمومیت ندارد، بلکه تنها شامل کسی است که در طلب برآمده و کوشش کند. و چون این دعوت عمومی نیست به اعجاز و خرق عادت احتیاج ندارد، لیکن در بعض موارد برای اتمام حجت یا به واسطه لیاقت و استعداد یک نفر طالب راه یا برای تکمیل سالک مستعد یا علل دیگر گاهی امور خارق عادت از اولیا بروز می‌کند ولی عمومیت ندارد از این رو آن را اعجاز نمی‌نامند بلکه کرامت گویند.

کرامت نیز نسبت به موضوع چند قسم است، زیرا یا خبر دادن از وقایع گذشته و آینده و امکانه بعیده و یا اطلاع و آگاهی از احوال درونی اشخاص یا تصرف در مواد کاینات برخلاف معمول طبیعت می‌باشد که همه اینها کرامت است.

بنابر این تحقیق که نمودیم بروز کرامت از مؤمنین بعید نیست و نباید مورد انکار شود، تا چه رسد به اینکه از انبیا و اولیا صادر گردد که روح آنان به مراتب قوی تر از مؤمنین است.

از این رو کراماتی هم که به جناب حاج ملاسلطان محمد نسبت می‌دهند نمی‌توان به طور قطع انکار کرد، زیرا بر فرض که درجات عالی کرامت نباشد، فراست که لازمه ایمان است خواهد بود در صورتی که پیروان جنابش او را از کامل ترین عرفا می‌دانند. ما در اینجا به ذکر چند

بعضی از
کرامات
جناب حاج
ملاسلطان محمد

کرامت اکتفا می‌کنیم:

۱- حاج شیخ عباسعلی در کتاب شهیدیه می‌نویسد که آن جناب در اواخر عمر مکرر در مجالس می‌فرمود که مجذوب علیشاه فرمود که: «حُساد و معاندین از اطراف و جوانب همواره مترصد و منتظرند، تا خدا چه خواهد؟ می‌ترسم از قبیل: اِيْهَا الْكُفْرَةُ اقْتُلُوا الْفَجْرَةَ^۲، به هم رسد اگرچه قلباً راضی نیستم و همواره مقهوریت و

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۶: در دین هیچ اجباری نیست.

۲. ای کافران، تبهکاران را بکشید.

منکوبیت اعدا را از حق خواهانم لیکن تا او چه کند؟ سپس فرمود: زمانه حالا، چنان شده و وضع اشرار چنان است.» اتفاقاً همان طوری که در زمان حضرت مجذوب‌علیشاه روس‌ها ایران را شکست دادند و جمع زیادی از مسلمین را کشتند، پس از جناب حاج ملاسلطان محمد نیز قضیه گرفتن بعض شهرها و توپ بستن به حرم مطهر حضرت رضا(ع) که در یازدهم ربیع‌الثانی ۱۳۳۰ قمری به وقوع پیوست و بعداً جنگ بین‌المللی که ایران میدان تاخت و تاز طرفین متخاصم واقع شد و سپس اختلافاتی که بین دول معظمه بود و به وقایع جنگ بین‌المللی دوم که دنیا را در آتش انداخت منجر گردید، به میان آمد.

۲- و نیز آن جناب در یکی از مکتوبات خود به مرحوم اعتمادالتولیه اهل حضرت عبدالعظیم(ع) (که در فصل مکتوبات نوشته خواهد شد) به انقراض قاجاریه اشاره فرموده و زمان مظفرالدین شاه را به زمان شاه سلطان حسین تعبیر نموده، تصریح کرده است که پس از شاه سلطان حسین، نادرشاهی با افواج جرّار اختلافات داخلی را خاتمه داد. قضیه این نامه به سمع رضاشاه پهلوی نیز رسید و نامه را از مرحوم اعتمادالتولیه خواست که بخواند.

آقای ایزدگشسب هم نقل کنند که چون خبر توپ بستن مجلس از طرف محمدعلیشاه به سمع آن جناب رسید مشغول تدریس بود، و کتاب را روی هم گذاشته فرمود: «سلطنت قاجاریه منقرض شد و شخصی نادروار با افواج جرّار خواهد آمد».

در ولایت‌نامه نیز در فصل آداب مملکت‌داری مطالبی نوشته‌اند که در موقع چاپ سانسور شد و آن قسمت‌ها جای آن سفید گذاشته شده چاپ نشده است؛ ولی بعداً در همان تاریخ در غلط‌نامه، همان مطالب که سانسور شده، نوشته شده است و در آنجا صریحاً به انقراض قاجاریه خبر داده‌اند.

۳- حاج عباسعلی در شهیدیه می‌نویسد و از دیگران نیز شنیده‌ام که مکرّر می‌فرمود: «خداوند بنای امر بزرگی را برداشته» و نیز گاهی می‌فرمود: «خدا اراده

خانه تکانی دارد.» سپس در آن کتاب این عبارت را نوشته: «و خود راقم از اوضاع ایران چیزها از آن حضرت شنیده که نوشتن صلاح نیست و خواهد واقع شد با آنکه الحال ابداً احتمال آن مطالب نمی‌رود».

۴- و نیز در شهیدیه است که در سال ۱۳۲۲ قمری مکرّر می‌فرمود: «جمعیت مردم زیاد شده، باغبان ازلی اراده تراش دادن دارد یا به‌وبای عام یا فتنه چنگیزی یا هر دو.» اتفاقاً پس از آن فرمایش در همان سال، و با شیوع یافت و جمع زیادی از دنیا رفتند و اختلافات مشروطیت در ایران و جنگ روس و ژاپن و سپس جنگ بین‌المللی و هم‌چنین بروز و با چند مرتبه دیگر در ایران و خارجه واقع گردید.

حاج میرزا معصوم نایب‌الصدر در طرائق الحقائق دو کرامت به آن جناب نسبت می‌دهد و ما عین عبارت آن کتاب را در این جا نقل می‌کنیم:

۵- «روزی یکی از رعایا که اراتمند بود، ایشان و بنده و جمعی را به فالیز خربوزه دعوت نمود و تا آنجا یک فرسخ بیش بود بر یعافیر* سوار شده می‌رفتیم. ناگاه مرکوب آن جناب پالانش برگشت، او را بر زمین انداخت و دستش زخم شد، دوباره سوار شد و به مقصد می‌راندیم. فقیر را این خیال پیش آمد که آنجا معهود نیست آبی باشد، مگر آنکه از مسافت بسیار بعید برای زراعت در روز معلوم، و امروز نوبت آن نیست و با دست خون آلود چه خواهند نمود با خربوزه؟ چون طی مسافت شد پیاده شدیم، آب جاری برخلاف معهود می‌گذشت دست را شستند و رو به حقیر نموده گفتند قریب به این مضمون که عرب بیابانی از معصوم سؤال نمود: اگر دست به خون آلوده شود و در وادی، آب ممکن نشود تکلیف چیست؟ فرمود: آب دهان بر آن انداز و ازاله عین نما تا به آب برسی»^۱.

* جمع یعفور به معنی خرکه در عربی حمار گویند - برهان.

۱. طرائق الحقائق، محمد معصوم شیرازی (نایب‌الصدر)، به تصحیح محمد جعفر محجوب، انتشارات سنائی، ج ۳، ص ۵۴۱.

۶ - «شبی در اوقات زمستان که برف اطراف را گرفته و گدوکهها^۱ را بسته در خلوت خانه انجمن حضورش نشسته، ملاحسینعلی خادم خبر آورد که حاج میرزا سیدعلی اصفهانی از راه رسیده به قصد شرفیابی؛ بار یافت و از سرما و از سختی راه صدمات کشیده، زیاد ناتوان بود. در خاطر راقم، این خیال خطور کرد که چه می شد در یکی از شهرها و سواد اعظم مسکن می کردند که بر طالبین صدمه راه کمتر وارد می آمد؟ آن جناب رو به حقیر نموده این دو بیت را سرود:

می توانم آنکه بی این انتظار ره دهم بنمایمت راه گذار^۲
لیک شیرینی و لذات مقرر هست بر اندازه رنج سفر^۳»^۴

۷ - و نیز مرحوم حاج نایب الصدر در سفرنامه خود و گزارش وقایع دیگر یومیه از تاریخ ۲۷ رمضان ۱۳۱۹ که برای سفر حج حرکت کرد تا پانزدهم رجب ۱۳۳۷ که در مشهد توقف داشته - فقیر نسخه خطی آن را نزد آقای حسن مکرم در مشهد دیدم. در ذکر پنجشنبه چهاردهم ربیع الاول ۱۳۳۴ درباره شیخ ابوالقاسم طبسی نوشته از جمله ذکر کرده که در مشهد، جناب حاج ملا سلطان علی از من تفقدی فرمودند و چون خواب غریبی دیده بودم، خواستم عرض نمایم. فرمود: خواب شما را من می گویم؛ مطابق آنچه بود بیان نمود. خواب: «در عالم رویا مشاهده نمودم در بیابان وسیع واقع و جمعی از دور به طرفی می روند و سرودی می خوانند و من هم می خوانم:

لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار شاه مردان شیریزدان قدرت پروردگار
لشکر امام زمان بعد از نماز در رکاب امام جنگ می نمایند. من گفتم: خصم زیاد است و ما قلیل. رفیقی گفت: امام همه آنها را تمام می کند. گفتم: امام کجا

۱. گدوک: گردنه؛ راه میان دو کوه که در زمستان برف زیاد در آن جمع شود.

۲. مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۵۵ (با کمی اختلاف).

۳. همان، دفتر سوم، بیت ۴۱۵۷.

۴. طرائق الحقائق، ج ۳، صص ۲-۵۴۱.

هستند؟ گفت: آنکه در هودج است. دیدم جناب حاج ملا سلطان علی و طرف فلان مجتهد. عرض کردم: قبل از شما من می‌میرم. فرمود: خیر، مرا قبل از فوت شما خواهند کشت و در آب می‌اندازند و بعد از من هم هر کس پیش آمد اطاعت است.» این عین عباراتی است که مرحوم نایب‌الصدر نوشته‌اند و بعداً می‌نویسد: «آقا شیخ ابوالقاسم مردی است راستگو و بیست سال است او را می‌شناسم، از قرار قول خودش ۸۶ سال از مراحل عمرش می‌گذرد.» سپس می‌نویسد: «نگارنده را تعجب در این است که با این دلایل و آیات چرا تسلیم امرش نشده.»

البته این موضوع مشاهده است که در خواب برای ایشان پیش آمده نه آنکه بزرگان ما مدعی امامت باشند، بلکه به پیروی ائمه هدی و حجة عصر عجل الله فرجه افتخار دارند، ولی چون در بندگی خدا و پیروی ائمه هدی علیهم السلام به کمال رسیده‌اند، از این رو به صورت مولای خود در خواب مشاهده شده‌اند و خودشان هم آن خواب را قبل از اظهار طرف، بیان نموده‌اند.

۸- آقای شیخ اسدالله ایزدگشسب که از مشایخ این سلسله می‌باشند در کتاب بدایع الآثار که در ذکر سوانح عمری خود نوشته چند کرامت نقل کرده به این عبارت: «روزی حضرتش سه نسخه کتاب برای حقیر فرستادند پس از چندی باز فرستادم و در خیالم آمد که یکی از آنها کوچک تر و مستی به تنبیه الاثمین بود، عرض کنم: همیشه پیش من باشد. در این خیال بودم که فرزند ارجمند کوچک خود آقا میرزا محمدباقر را فرستادند که این کتاب برای خود شما باشد.»

۹- «روز جمعه در حضورش نشسته در خیال آوردم که نسبت شیخ به مریدین نسبت روح به جسد است، شیخ چون شیر است و دل‌ها بیشه‌اش چنانکه روح امر جسد را به خود جسد وانمی‌گذارد هم‌چنین روح اعظم که ولی باشد، پس باید اصلاح نفوس را از طرف باطن بفرماید و مجاهده این طرف را چندان دخیلی نیست. روز شنبه که به درس آمدند در درس فرمودند که اگرچه شیخ را نسبت به

مرید نسبت روح است به جسد ولی به شرط آنکه مانند عضو شقاقِ قلوبی^۱ نباشد که از تصرف روح بیرون رود».

۱۰- «روزی وجه معیشت تمام شده بود در خیال آمد که اگر توجّهی به حال و خیال تو دارند امروز وجهی برای تو می فرستند، فاصله ای نکشید که توسط فرزند کوچک خود وجهی فرستادند».

۱۱- «روزی در درس، در تفسیر آیه شریفه: أَجَلٌ لَّكُمْ الطَّيِّبَاتُ،^۲ در خیال حقیر آمد که وجه حسن هم از طیبیات است اگر توجّهی به خیال من دارند متعرض می شوند، فرمود: وجه حسن هم از طیبیات است، تا نظرکننده که باشد؟

عاشق صنع خدا با فر بود عاشق مصنوع او کافر بود^۳»

۱۲- آقای احمد فریدونی برای نگارنده نقل کرد که ملاحسینعلی، خادم آن جناب گفت: شبی که پدرم کربلایی محمّدعلی خواست بمیرد، نصف شب مرا امر کرد که برو خدمت جناب آقا و عرض کن که بدینجا تشریف بیاورند. من گفتم: حالا ایشان خوابیده اند و موقع نیست که بروم. مجدداً اظهار و اصرار کرد، من هم برحسب دستور دینی که امر پدر لازم الاجراست مجبور به اطاعت شده حرکت کردم، روی به سوی منزل ایشان رفتم و متحیر بودم که چگونه ایشان را از خواب بیدار کنم. به درب منزل که رسیدم، دیدم روشنی چراغ از منافذ و روزنه های در نمایان است؛ من ایستادم ناگاه در باز شد و خود آن جناب را دیدم درحالی که عبا پوشیده و لاله به دست گرفته بود! من سلام کردم، جواب داده لاله را به دست من داد و بدون آنکه فرمایشی بفرماید یا من عرضی بکنم به راه افتاده، رو به منزل ما حرکت فرمود؛ وارد منزل و اتاق پدرم که شدیم، پدرم سلام کرده، روی دست و پای ایشان افتاده عرض کرد: دیگر کار من تمام است و انتظاری که داشتم تنها

۱. شقاقِ قلوبس: فساد عضو با نماندن حسّ

۲. سوره مائده، آیات ۴ و ۵: چیزهای پاکیزه بر شما حلال شده است.

۳. مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۶۲.

زیارت شما بود. سپس جان را به جانان تسلیم نمود. آری شاعر گوید:

جان در قدم دوست نهم نیست کسی را این عیش که امروز مرا در قدم اوست
 ۱۳ - آقای دکتر علی نور از پدر خود مرحوم معین‌الحکما نقل کند که ابراهیم خلیل خان منتصرالدوله فرزند مرحوم سراج‌الملک تب کرده به مرض ذوسنطاریا مبتلا شد؛ چون به عیادتش رفتم حالش را خوب ندیدم، همان موقع به گناباد حضور آن جناب عریضه نموده، تقاضا کردم که چون آقای سراج‌الملک همین یک پسر را دارد دعا و توجهی بفرماید که حال او خوب شود؛ ولی او پس از چندین روز ابتلا بدرود زندگانی گفت و سراج‌الملک پریشان و گریان در کوچه و خیابان صدایش بلند بود: "یوسف عزیزم کوای برادران رحمی" روز دوم مجلس ترحیم او که مستوفی‌الممالک و همه رجال دولت و اعیان حاضر بودند و سراج‌الملک در پایین مجلس با سر برهنه نشسته، همان شعر را می‌خواند، به طوری که حضار هم از دیدن آن حال گریه می‌کردند؛ در این بین جواب عریضه معین‌الحکما از گناباد رسید و آن جناب این مضمون را در جواب مرقوم داشته بود: «در باب فردوس مقام منتصرالدوله نوشته بودید امید که آن فردوس آشیان را مقام بلند و رتبه ارجمند باشد. از طرف این ضعیف به جناب جلالت‌مآب برادر مکرم آقای سراج‌الملک سلام و تسلیت عرض کنید.» چون این نامه گرامی به آقای سراج‌الملک ارائه شد، فوری بوسیده کلاه را به سر گذاشته بانهایت ادب نشست و مشغول پذیرایی گردید و گفت: مقصود من راحت شدن او بود اکنون مطمئن شدم. مقصود آن است که آن جناب پیش از فوت منتصرالدوله در مرقومه خود به مرگ او تصریح نموده بود.

۱۴ - و نیز آقای دکتر علی نور نقل کنند که مرحوم عضدالملک نایب‌السلطنه در یکی از سفرهای مرحوم آقای حاج شیخ عبدالله حایری به گناباد به روی پای

ایشان افتاده خواهش کرد از طرف من اقدام جناب آقا را ببوسید؛ ایشان نیز اول ورود تقاضای عضدالملک را انجام داده عرض کردند که از طرف عضدالملک است، ایشان فرمود: «میل سلطنت کرده است» اتفاقاً پس از چندی به نیابت سلطنت رسید!

۱۵- آقای سیدعلی اشرف قانعی که از فقرای بامحبت است از حاج عبدالحسین مولوی تربتی که فقیر باصدق و اخلاصی است نقل کرد که گفت: شبی که بنا بود صبح آن به فقر مشرف شوم برای اینکه اندازه بردباری و حلم آن جناب را درک کنم تا صبح چند مرتبه رفتم درب منزل ایشان را زدم، و خود آن جناب بیرون آمد که ببیند کیست؛ ولی من خود را پنهان کردم که مرا نبینند. آن جناب می فرمود: برادر کیستی و چه کار داری؟ و چون جواب نمی شنید به منزل برمی گشت، و من باز درب را می زدم و این امر را چندین مرتبه تکرار کردم، و جنابش به هیچ وجه متغیر و غضبناک نشد و من هم خود را اصلاً نشان ندادم؛ صبح که خدمت آن جناب رسیدم، تبسم نموده و به من فرمود: «دیشب، هم خودت را به زحمت انداختی و هم ما را نگذاشتی که بخوابیم».

۱۶- و نیز آقای قانعی از یکی از فقرا نقل کرد که مشهدی باقر شیرازی که یکی از فقرا بوده در شیراز دم دکان حاج احمد سراج نشسته بود و در ضمن سخن خود، آرزوی رفتن به گناباد را کرد ولی اظهار نمود که توشه راه و وسیله ندارم، در این بین کربلایی محمدعلی نداف با الاغ و خورجینی رسیده، گفت: بیا بگیر و برو. او هم فوری روانه گناباد گردید. در گردنه گوهشتی که بین ده بید و ابرقوه است و آن اوقات دزد گاه بود سواری پیدا شده گفت: بایست و هرچه داری بده و لخت شو. ناچار ایستاده و دزد او را لخت کرد حتی کیسه توتون و چیق او را گرفت، و او هرچه التماس کرد که اقلأً چیق را برای من بگذار او قبول نکرد و رفت. مشهدی باقر رو به ابرقوه نمود که خود را به آنجا برساند در بین رفتن، سر را به عقب برگردانده ناگاه دید که سوار نامبرده الاغ را جلو انداخته و رو به او می تازد، پیش

خود خیال کرد که برای کشتن او آمده که کسی را خبر نکند از این رو تند کرد، سوار فریاد زد: بایست. ولی او تندتر کرد و رو به کوه نهاد. سوار اسب را تاخته و خود را به او رسانید و گفت: بگیر این الاغت و این هم اسبابت و مرا حلال کن. گفته بود: بردنش را فهمیدم زیرا تو دزدی و کار تو همین است اما سبب پس دادن چه بود؟ گفت: چه کار داری به سبب آن؟ او اصرار کرده و گفته بود: اگر نگویی مال مرا قبول نمی‌کنم. گفت: همین که از تو جدا شدم هنوز به گردنه نرسیده بودم که صدایی شنیدم که گفت برگرد و مال درویش را پس بده؛ من اعتنا نکردم، قدری که رفتم از دو طرف آواز شنیدم که برگرد و مال را رد کن، باز اعتنا نکردم و در دفعه سوم از همه اطراف صدا بلند شد که اگر مال درویش را به او رد نکنی آتشت می‌زنم، این بار ترسیدم و آمدم مال تو را مسترد دارم، اکنون اگر رضایت داری چپق و کیسه‌ات را به من بده. او هم قبول کرده به او داد.

مشهدی باقر نقل کرده که چون وارد گناباد شدم و خدمت جناب سلطان علی‌شاه رسیدم ایشان تبسم نموده فرمود: در بین راه با دزد هم تصادف نمودید؟! عرض کردم: بلی خودت دزد را می‌فرستی و خودت هم به دزد می‌گویی که مال مرا مسترد دارد! در صورتی که آن جناب به ظاهر از آن قضیه اطلاعی نداشت.

شاید علت معنوی اینکه دزد خواهش کرده بود چپق و توتون را به او بدهد همان علاقه قلبی او به چپق بوده که در موقع غارت کردن اموال فقط برای مسترد داشتن آن التماس و خواهش نموده بود.

۱۷- مرحوم نظام‌الواعظین رشتی* که از فقرای این سلسله نبود در سال ۱۳۶۰ قمری برای نگارنده نقل کردند که قریب چهار سال پیش یعنی در حدود سال ۱۳۲۰ قمری در مشهد مقدس بودم، شنیدم آقای حاج شیخ عبدالله حایری وارد شده‌اند، به دیدن ایشان رفتم و دو نفر هم با من بودند. آقای حاج شیخ عبدالله اظهار

* در سال ۱۳۲۲ خورشیدی در تهران وفات یافت.

کردند که من عازم گناباد هستم اگر میل دارید، شما هم بیایید. آقای نظام گفتند: من جواب دادم که من نمی آیم زیرا با مسلک شما مخالفم. آقای حاج شیخ عبدالله فرمود: باز هم عیبی ندارد زیرا اگر آقای حاج ملاسلطان محمد را ملاقات نموده و حالات ایشان را پسندیدی ترک مخالفت خواهی کرد و اگر نپسندیدی، مخالفت تو از روی بصیرت و تحقیق خواهد بود، در بین راه هم مخارجی نداری و مهمان من هستی. من کلام ایشان را پسندیده با دو نفر رفیق خود در خدمت ایشان حرکت کردیم و با خود فقط دو پیراهن و دو زیرجامه برداشتم. چون در بیدخت به منزل ایشان وارد شدیم آن جناب از اندرون بیرون آمده و پس از جواب سلام به آقای حاج شیخ عبدالله رو نموده فرمود: «آقای نظام را از کجا پیدا کردید و چگونه شد که به اینجا آمدند؟!» در صورتی که آن جناب اصلاً مرا نمی شناخت و نام مرا هم نشنیده بود و آقای حاج شیخ عبدالله هم قبلاً پیغامی نداده بود؛ سپس نشسته، فرمود: «آقای نظام آمده اند که پس از مراجعت یا به کلی ترک مخالفت نموده یا آنکه از روی تحقیق مخالفت نمایند.» این کلام هم در من خیلی اثر کرد زیرا که آن جناب ظاهراً به هیچ وجه از مذاکرات ما در مشهد اطلاع نداشت. سپس در ضمن بیانات فرمود: «انسان خوب است در مسافرت خیلی خفیف و مجرد باشد و به دو پیراهن و دو زیرجامه اکتفا کند.» این جمله نیز اشاره به حال من بود. سپس در همان مجلس به یکی از رفقای من رو نموده، فرمود: «عن قریب مالی به دست تو می افتد و مسجدی می سازی ولی افسوس که بعداً معلوم خواهد شد که قبله آن کج است.» و آن شخص در آن موقع تمول و ثروتی نداشت ولی از اتفاق، بعدها ثروتی پیدا کرد و مسجدی ساخت و همان طور که آن جناب فرموده بود، پس از اتمام معلوم شد که قبله محراب کج است. پس از این مسافرت من به کلی ترک مخالفت نموده و در هر جا نام ایشان برده می شد، من مدح و ستایش می کردم.

۹- تألیفات آن جناب

تألیفات علمی و ادبی

آن جناب در اوقات تحصیل حاشیه‌هایی بر کتاب‌های مختلف در تمام علوم که تحصیل می‌نمود، نوشت و کتاب‌های متعدّد نیز در علوم مختلفه تألیف نمود و در هر علمی تحقیقات عمیقه بجای آورد، به‌طوری که در میان اقران و همگنان خود به فضل و دانش مشهور گردید و حتّی دانشمندان نیز از قریحه سرشار و افکار آبکار^۱ جنابش به‌شگفت اندر بودند؛ از جمله بر کتاب تهذیب المنطق ملاّسعد تفتازانی که از کتب مختصر مهم منطق است حواشی نوشته و آن را تهذیب التّهذیب نام گذارد که دارای بسی نکات و رموز ادبی و منطقی و فلسفی است و فهمیدن آن برای همه کس آسان نیست، و کمتر کسی است که خود بتواند به تمام نکات آن آگاه شود بلکه حکما و دانشمندان نیز باید برای درک مطالب آن دقّت و تعمق زیاد بنمایند، از این رو خواندن و مطالعه آن برای مبتدیان چندان مفید نیست.

جناب حاج ملاّعلی فرزند آن جناب نیز شرحی به همین نام بر کتاب تهذیب* نوشته که دارای سلاست و فصاحت است ولی به پایة تألیف پدر بزرگوارش از

۱. جمع بکر: نو، تازه

* تاریخ تألیف این کتاب ۱۳۰۰ قمری است و مؤلف در آن موقع شانزده سال داشته است.

حیث تحقیق نمی‌رسد.

دیگر از کتب تألیفی آن جناب کتاب و جیزه در علم نحو است که مانند نام آن و جیزه و مختصر، ولی تمام مطالب و فصول نحو و رموز ادبی این علم در آن جمع است و می‌توانیم بگوییم از بهترین کتبی است که در این علم نوشته شده است. آن جناب کتبی را هم که تحصیل می‌کرد غالباً به‌خط خود نوشته و در بیشتر آنها حواشی مختصری از جنابش موجود است از جمله حاشیه‌هایی بر اسفار ملاًصدرا نوشته که خیلی مورد استفاده است.

آن جناب پس از ورود در سلسله فقر و تصوف به مضمون:

تالیفات

بشوی اوراق اگر همدرس مایی

عرفانی آن جناب

که علم عشق در دفتر نباشد

از تالیفات و مطالعات که ابتدا جنبه اصالت برای آنها فرض می‌کرد منصرف گردید و فهمید که خود آنها بالذات رساننده به مقصود نیستند، و تا زمان حیات پیر بزرگوار هیچ تألیفی نفرمود و همواره به مطالعه دفتر دل اشتغال داشت و مولوی وار اوراق علم ظاهر را شسته و به دنبال شمس خود روان بود. از شور عشق و شوق و فرط بندگی و فانی شدن در حضرت پیر به ظواهر کمتر می‌پرداخت و همه وقت یا در خدمت پیر بود یا در بین راه و عازم زیارت و یا آنکه در وطن، دل را به یاد معشوق خوش می‌داشت.

چون جناب سعادت‌علیشاه رحلت فرمود و امر ارشاد و دستگیری که رشته اجازه آن در زمان غیبت امام غایب (عج) مضبوطاً و متصلاً به آن حضرت می‌رسد، به آن جناب منتقل گردید و به سلطنت فقر نائل شد دارای سعه روحی شده، جمع بین ظاهر و باطن و صورت و معنی کرد:

جمع صورت با چنین معنی ژرف نیست ممکن جز زسلطان شگرف^۱

۱. همان، دفتر سوم، بیت ۱۳۹۳.

در باره آن جناب صدق کرد.

به کارهای کشاورزی و رسیدگی به امور مردم، بیشتر از پیش توجه فرمود و عصرها در مدرسه به تدریس اشتغال ورزید و جمعی طلاب از دهات اطراف گناباد بلکه از خارج گناباد برای استفاده علمی در محضر درس او حاضر شده و علوم متداولشان را تحصیل می نمودند حتی یک عده از طلاب هم در مدرسه بیدخت منزل داشتند.

در آن اوقات برای راهنمایی مردم و گوشزد کردن حقایق عرفان و سلوک و نکات تشیع و تصوف شروع به تألیف و تصنیف نمود و تمام تألیفات آن جناب عرفانی بود. کتاب هایی هم که در شرح و تفسیر اخبار می نوشت باز به زبان عرفان بود، چه عرفان در تمام کلمات بزرگان حکم فرماست و هرچه از مصادر عصمت و زبان ائمه اطهار (ع) رسیده چون از زبان و دل شناسا و آگاه آنان صادر شده دارای روح عرفان است و تفسیر عرفانی آن، تفسیر به رأی نیست بلکه شرح اسرار و رموز آن اخبار است و هرچند که کلمات بزرگان نیز مانند آیات قرآن دارای چند بطن و جامع مراتب ظاهر و باطن است ولی روح آن، همان لطایف و حقایق عرفانی است که فهمش ویژه انبیا و اولیا می باشد؛ و نظر به عشق و بندگی کاملی که آن جناب نسبت به مقام پیر بزرگوار داشت بیشتر کتاب های خود را به نام راهنمای خویش قرار داد، چنانکه جناب ملا محمد تقی مظفرعلیشاه کرمانی نیز به نام مرشد خود مشتاقعلیشاه دیوان اشعاری گفت و به دیوان مشتاق موسوم گردانید و هم چنین مولانا جلال الدین رومی که شیفته شمس الدین بود تمام غزلیات خود را به نام او ختم نمود و دیوان اشعارش که مهم ترین دیوان های عرفانی از حیث معنی و عده غزلیات است به نام دیوان شمس معروف گردید، چنانکه بین خود جناب سعادتعلیشاه و مشتاق و شمس هم تشابه حالات موجود بود، پس می توانیم جناب حاج ملاسلطان محمد را مولوی سوم بنامیم هرچند که از جهاتی تقدّم بر مولوی و مظفرعلیشاه دارد، چنانکه گفته شده:

وَإِنِّي وَإِنْ كُنْتُ ابْنُ آدَمَ صَوْرَةً فَلِي فِيهِ مَعْنَى شَاهِدٌ بِأَبُوْتِي
 گر به صورت من ز آدم زاده‌ام هم به معنی جدّ جدّ افتاده‌ام^۱
 جناب مظفرعلیشاه در وصف مولی علی علیه‌السلام فرماید:
 یوسف اوّل است این یوسف یوسف مصر یوسف ثانی

اولین کتابی که پس از رحلت جناب سعادت‌علیشاه تألیف
سعادت‌نامه نمود کتاب سعادت‌نامه است. این کتاب بالتّسببه مختصر
 ولی دارای مطالب و تحقیقات زیادی است که فهم آنها
 محتاج به دانستن علوم عقلی و نقلی است. موضوع این کتاب علم و شرافت آن و
 آنچه بدان مربوط است، می‌باشد. طرز جمله‌بندی کتاب به اسلوب زبان فارسی
 معمول شصت سال پیش است ولی در عین حال خیلی فصیح و بانهایت سادگی
 می‌باشد و چون در آن زمان دستور زبان فارسی و صرف نحو آن معمول نبوده و
 در تقدیم و تأخیر کلمات مانند فاعل و مفعول تقیّدی نداشتند در این کتاب نیز
 رعایت این امور نشده و به‌طور معمول آن زمان تدوین گردیده، لیکن چون با
 کتاب‌های فارسی آن دوره مقایسه کنیم بر فصاحت صاحبش دلالت می‌کند.
 این کتاب در سال ۱۳۰۴ قمری که یک سال پیش از سفر مکه آن جناب است
 نوشته شده ولی در خود کتاب تاریخ تألیف، مذکور نیست زیرا کمتر معمول بوده
 که تاریخ ذکر شود، لیکن از کسانی که درک خدمت آن جناب کرده و اطلاعات
 کافی دارند شنیدم که یک سال پیش از سفر مکه بوده بنابراین در سال ۱۳۰۴
 تألیف شده است.

این کتاب مشتمل بر دوازده فصل و مقدمه و خاتمه است، دارای خطبه
 مفصّلی می‌باشد که اوّل آن این است: «حمد و سپاس بیرون از حدّ و قیاس بی‌چند
 و چونی را سزاست که ساحت توحیدش را حدّ و غایت نارواست و دامان غیرتش

۱. همان، دفتر چهارم، بیت ۵۲۷.

از غبار غیریت، مبرّی است و قامت قابلیت اغیار را به خلعت رسای وحدت آراست.

غیرتش غیر در جهان نگذاشت زان سبب عین جمله اشیا شد
هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ^۱»

این کتاب را برای تیمن و تبرک به نام شیخ و راهنمای خود سعادت نامه نام گذاشت و در همان اوقات به چاپ رسید ولی نسخه آن اکنون خیلی کمیاب است.^۲ دومین کتابی که آن جناب مرقوم داشته و مهم ترین تفسیر بیان السَّعَادَة تألیفاتش می باشد، تفسیر قرآن است که بیان السَّعَادَة نام دارد و می توانیم درباره آن کتاب بگوییم:

من چه گویم وصف آن عالی جناب نیست پیغمبر ولی دارد کتاب
هست تفسیرش چو قرآن مدل هادی بعضی و بعضی را مضل
مرحوم حاج آقا محسن مجتهد عراقی و مرحوم آخوند ملامحمد کاشی ساکن اصفهان و بعض دیگر از علمای معاصر آن جناب درباره این تفسیر گفته اند:
"تفسیر السلطان سلطان التّفسیر".

هر یک از دانشمندان و فلاسفه و علمای دینی که این کتاب را دید، پسندید و از بهترین تفسیرها دانست؛ چنانکه آقای معاون التّولیه کربلایی برای نگارنده نقل کرد که حاج میرزا محمود قزوینی که از علما و اعیان بود و در تهران سکونت داشت در اوایل با جناب حاج ملامسلطان محمد و سلسله صوفیه مخالف بود و بدگویی می کرد و در کربلای معلّا در مجلس علناً مذمت می نمود و حتی داماد خود حاج میرزا یعقوب امینی قزوینی را که از فقرای ثابت قدم و بامحبت بود به واسطه درویشی نجس می دانست و دستور می داد ظرفی را که او از آن آب می خورد بشویند و آب بکشند. سپس آقای معاون التّولیه گفت: لیکن در سال ۱۳۲۵ که من

۱. سوره حدید، آیه ۳: اوست اول و آخر و ظاهر و باطن، و او به هر چیزی داناست.

۲. این کتاب در سال ۱۳۷۹ شمسی، توسط انتشارات حقیقت چاپ گردید.

الرحيم

اعوذ بالله بسبب اسم الله الرحمن الرحيم مع الشيطان
هو اللهم الصواب وهو حجب ونعم الوكيل وهو الخلد في كل خطا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

المحمدية الذرية انزل على عبده الكتاب ولم يجعل له عوجا فيما انزل
باسم الله يدعى لده وبشر المؤمنين الذي يعملون الصالحات ان لهم
اجرا حسنا الذي يخلع بذاته على ذاته فتخذه عن عائلته مخلوقاته
وخلع باسمه وصفاته عن سائر مصنوعات فصار بذلك الخلق حقا
متجليا به بعد فلا يرى وقراب فتشهد النور تبارك وتعالى والخلق
والسلام على ملائكته وانبيائه ورسله خصوصا على من انزل عليه
القران الذي هو مجمع البرية للوجوب والامكان ^{البيان} لكل ذكر وكتاب و
تبيان الضافي عن كل مسمى وظرف وارتباب والوافي بكل وعده في صفة
وصواب والنافي لكل مسمى وعنائه النفوس والادجام والكانفي
للبيصية عن كل كتاب وخطاب وكلام وعه خلفائه الراشدين واصحاب
المهديين واهل بيته الطاهرين لاسيما ابيه عمه ووارث علمه واولاده
المعضومين وبعدهم فيقول الفقهاء في ربه الغنى سلطان محمد بن عبد
محمد الجناب ^{عنه} الله عنهما انما شهد الله به واستشهد ملائكته وانبياءه
ورسله وجميع خلقه انما شهد ان لا اله الا الله الذي هو الواحد ^{الحد}
الحق القدير العليم السميع البصير المدر ^{المشهد} لك المصطفى الرحمن الرحيم ^{الفتوى}
المحمدية

المدبول الامور المرسل للرسول المنزل للكتب وان انبياءه ورسله واوليائه
 ومجتهدين ارضه كلهم حق للا فرق بين احد من رسله وان ما جانوا عنه عند
 دينهم حق وصدق امت بهم ومجمع ما جانوا به وان عمدا^ا خاتم الانبياء
 والموسلين^ا واسرف الخلايق جميعين وان عنته^ا بعد^ا الشرف الخلق
 وان عليا^ا اول العترة ووارث علم محمد^ص وبعده الاحد عشر^ا واولاد^ا
 الحاد عشر منهم غائب قائم منتظر لولم يبق من الدنيا الا يوم واحد لظوال
 الهه والدا اليوم حتى يخرج ويملا الارض قسطا وعدلا كما ملئت ظلما وجورا
 وان هؤلاء الخ^ا وشققا في اليوم فقر وفاقة لهم اتوسل اليهم ولام
 ارجو لحا في يوم ميعاد وان شريع محمد^ص ناسخة لجميع الشرائع وان جميع
 ما جانوا محمد^ص من السنن والفرائض والسياسات والعقائد والادخلاق
 حق وصدق امت بها كلها مفصلها وتحملها وان الموت وكوار العجز
 والصراط والميزان وحنث الملايق ونظاير الكتب والحجاب والجنه و
 النار والمعاد جسمانية وروحانية كلها حق وصدق امت بها وان عنتها
 وان هذه دين الذر اذ يرب عليها احيى وعليها اموت وعلمها ابعث
 انتم وان القرآن الذي سبي اظهرنا هو الكتاب المنزل على محمد^ص صر في
 اولم يخرج وهو دليل رسالته وانما شريعتة وهو الجبل المهدود من الله
 لانه صورة الولد النبوي^ا هو الجبل محمدا^ص حقيقة كما ان العترة واولاد^ا
 هو الجبل من الناس وانما هي عنتي فاقه براد عليه المحض وان القرآن دليل
 العترة كما قالوا فيه بحسنا اهل البيت كما ان العترة صينوز القرآن فالقرآن

از کربلا به تهران آمدم و به منزل ایشان رفتم دیدم کتابی جلوی خود گذاشته و مشغول مطالعه هستند و چندین بار که ایشان را ملاقات کردم به مطالعه همان کتاب اشتغال داشت بالاخره نام کتاب را پرسیدم. جواب داد: تفسیر بیان السعادة تألیف حاج ملاسلطان علی گنابادی است. گفتم: شما که از این شخص بد می‌گفتید، چه طور شد که اکنون به مطالعه کتابش مشغول هستید؟ گفتم: نه من بدگویی نکرده‌ام! گفتم: چرا! در کربلا و در بالاخانه، فلان موقع، از ایشان بد گفتید، گفت: «آن بد گفتن از روی جهالت و بی‌اطلاعی از حالات او بود و اکنون که این تفسیر را دیده‌ام می‌فهمم که نه در عقاید این شخص خللی و نه در علمیت او نقصی است و تاکنون تفسیری به این خوبی ندیده‌ام و چون دسترسی ندارم که پیش خود او رفته و عذر بخواهم از خداوند طلب مغفرت نموده و خواهانم که از من بگذرد».

آقای محمد پروین گنابادی نقل کردند که موقعی که نزد مرحوم ادیب نیشابوری تلمذ می‌نمود مرحوم ادیب از مراتب فضل و کمال و عرفان مرحوم حاج ملاسلطان محمد خیلی تمجید نموده و شاگردان خود را به مطالعه تفسیر آن مرحوم تشویق می‌کرد.

آقای صالح عَضِیْمَه (باعین مهمله مضمومه و ضاد معجمه مفتوحه) از اهالی سوریه که مدتی است در ایران هستند در دانشگاه تهران تحصیل می‌کنند اظهار کردند که تفسیر بیان السعادة نزد دانشمندان شیعه سوریه مشهور و مورد احترام و استشهاد بسیاری از آنان می‌باشد: از جمله شیخ احمد محمدحیدر از علمای شیعه در لاذقیه تألیفاتی نموده و در آنها از این تفسیر نقل و به مطالب آن استشهاد کرده، و یکی از تألیفات ایشان کتاب الحیرات است که در چندین جا نقل کلام از آن تفسیر نموده است. پس از چندی آقای صالح عضیمة اظهار کردند که چون این کتاب چاپ نشده ممکن است خودم نامه به ایشان بنویسم که یک نسخه از آن بفرستند؛ فقیر هم نامه‌ای به ایشان نوشته و طولی نکشید که جواب آن رسید و در نامه، بسیار اظهار محبت به فقیر نموده و تمجید از تفسیر نوشته بودند، و بعداً یک

نسخه از کتاب الحیرات که به خطّ خودشان بود برای من فرستادند و در نامه خود راجع به تفسیر این عبارت را نوشته‌اند:

و لم یکن شرح جدّک الکریم (بیان السّعادة) الا بعث الحیوة المعنویة والثور الهادی للهدی و لقد کنت منه علی الصّراط المستقیم والحجّة الواضحة لا اخاف تجائف الطریق و لا اعوجاج السّیر و کیف و امامی الثّبراس النّبوی والارشاد المعصوم ساقه الله سبحانه الی فیضاً من رحمته و انبثاقاً من رضوانه قدّس الله سرّه واسکنه من فسیح جتّه أمراًها و أحسنها و أفاض علیه من رضوانه أعمّه و أشمله. که خلاصه معنی آن به فارسی این است: شرحی که جدّ بزرگوار شما برای قرآن به نام بیان السّعادة نوشته، نیست جز یک انگیزش زندگی معنوی و نوری که راهنمایی می‌کند و من به واسطه آن کتاب بر راه راست و روشن قرار گرفته و ترس انحراف از راه و کج شدن ندارم و چگونه بترسم در صورتی که در جلوی من چراغ نبوت و راهنمایی محفوظ از خطر است که خداوند برای من فرستاده. خداوند او را در بهترین بهشت خود جای دهد و خشنودی عام و کامل خود را بدو عنایت فرماید.

کتاب الحیرات هم درباره مطالب فلسفی و عرفانی و الهیات است که نقل قول بسیاری از عرفا شده از جمله به نظریات جناب حاج ملاسلطان محمد و تفسیر، خیلی استشهاد شده است که ذکر آنها موجب تطویل است. و از نامه ایشان و کتاب که فرستاده‌اند معلوم می‌شود که تفسیر بیان السّعادة از سال‌ها قبل در سوریه مشهور و مورد استفاده دانشمندان شیعه بوده و به مطالب آن استناد و استشهاد می‌نمودند. آقای شیخ احمد محمد حیدر به طوری که آقای صالح عضیمه نقل نموده دارای تألیفات دیگری از قبیل: الهبطة و شرحی هم بر کتاب تنبیه تألیف حسن بن حمزه شیرازی می‌باشند و در همه آنها از بیان السّعادة نقل و بدان استشهاد شده است، ولی نگارنده آنها را ندیده‌ام.

به هر حال مضامین کتاب الحیرات دلالت بر اشتها بیان السّعادة و اهمّیت آن نزد علمای سوریه دارد. تاریخ نسخه‌ای که برای نگارنده فرستاده‌اند ۱۹ محرم

۱۳۷۷ می باشد.

آقای حاج سید محمد لطیف سجّادی آل علی از روحانیین ساکن تهران ذکر کردند که عموی ایشان حاج سید محمد مهدی جزایری که از علما و روحانیین بسیار باتقوا و زاهد بوده و در اواخر عمر در مدینه سکونت داشته و سرپرستی شیعه آنجا می نموده - و آنها خیلی به او علاقه داشتند و شیعیان از ایران و آذربایجان شوروی و افغان و هند و پاکستان کنونی و بلخ و بخارا خیلی بدو ارادت می ورزیدند - به تفسیر بیان السّعادة علاقه کاملی داشت و یک جلد از آن تفسیر با خود داشت و در ظهر آن تفسیر، تمجید فراوانی از مؤلف آن نوشته و خیلی ایشان را ستوده است؛ ولی گفتند: متأسفانه آن تفسیر فعلاً نمی دانم در دست کیست و هرچه جستجو کردم که به دست بیاورم پیدا نشد.

آقای حاج مهدی دانایی سمنانی از مرحوم آقای شیخ محمد فانی ظفر علی سمنانی نقل کردند که ایشان گفته بودند: موقعی که تفسیر بیان السّعادة چاپ شد، یک نسخه برای مرحوم حاج ملا علی سمنانی که از علما و حکمای بزرگ زمان خود - و شرح حال ایشان بعداً ذکر می شود - بردیم. در آن موقع ایشان در مسجد بودند، تفسیر را به ایشان دادیم. ایشان مدّتی مشغول مطالعه آن بوده، بعداً اشک از چشم ایشان بیرون آمده، گفته بودند:

ما و مجنون همسفر بودیم در دشت جنون او به منزلها رسید و ما هنوز آواره ایم
در این تفسیر همه نکات ادبی و بیانی آیات و ترکیبات
مختلفه جمل، به نحو اکمل ذکر شده و علاوه بر آنها اخبار
لازمه و نکات فلسفی و عرفانی و فقهی هر آیه نیز بیان
شده است و جامع همه جنبه های علمی و عرفانی می باشد

امتیازات
و اختصاصات
تفسیر

و مشکل ترین آیات را با بهترین وجهی تشریح و تفسیر می کند.
یکی از خصایص این تفسیر آن است که مؤلف آن بین آیات قرآنی که
به ترتیب یکدیگر واقع شده از حیث معنی نیز ارتباط قرار داده، و هرچند ترتیب

کنونی قرآن طبق تواریخ در زمان خلیفه اول و دوم واقع شده و اگر هم غیر از این ترتیب وجود داشته در زمان عثمان از بین رفته، و از این رو شاید بعضی بر طرز نوشتن این تفسیر و ربط دادن بین آیات اعتراض کنند که چون ترتیب کنونی در زمان شیخین بوده و در زمان پیغمبر (ص) نبوده کوشش در ربط دادن بین آیات لزومی ندارد بلکه آن را خلاف دانند؛ ولی نظر به اینکه در بعض اخبار اشاره شده که ترتیب قرآن بر حسب امر خود پیغمبر (ص) بوده حتی خودش دستور می داد که فلان آیه را در فلان سوره پس از فلان آیه قرار دهید، پس معلوم می شود که این آیات از حیث معنی و مطلب با یکدیگر ارتباط دارند و اگر هم در بعضی موارد به ظاهر ربطی نباشد در معنی ارتباط هست؛ به اضافه بر فرض که خود آن حضرت دستوری در این باب نداده باشد چون فعلاً به این ترتیب قرار داده شده و بزرگان و ائمه شیعه هم آن را امضا کرده اند معلوم می شود این ترتیب صحّت دارد؛ و نیز ترتیب کنونی قرآن دلیل است بر اینکه در علم خداوند و لوح محفوظ نیز مقدر بوده که با همین وضع انتشار یابد و البتّه در آن عالم بین آیات ارتباط برقرار است، پس آیات کنونی نیز که در دست ماست با یکدیگر مربوط می باشند. نظر به این ادله آن جناب نیز بین آیات در معنی ارتباط قائل شده و در تفسیر خود به یکدیگر مربوط و متصل قرار داده است.

اختصاص دیگری که دارد آن است که بیشتر، بلکه همه آیاتی که مربوط به اصول عقاید و کفر و ایمان است به مقام ولایت تفسیر شده و اهمّیت زیادی برای ولایت قائل گردیده و کفر به خدا را غالباً به کفر به مقام ولایت و هم چنین ایمان را نسبت به ولایت تعبیر و تفسیر نموده، بلکه کلمه "رب" که استعمال می شود دو تعبیر برای آن قرار داده: ربّ مطلق که مقام الوهّیت است و ربّ مضاف که عبارت از مقام ولایت باشد و در غالب آیات که کلمه ربّ ذکر شده به ربّ مضاف تعبیر نموده، و این نظریه هر چند غلوّ و اغراق می نماید و شاید بعضی بر غلوّ نویسنده حمل کنند، ولی چون ولیّ در اصطلاح اخبار و عرفا به معنی

اولی به تصرف است که در قرآن می فرماید: اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا^۱ و نیز می فرماید: النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ^۲ از این رو عرفا گویند: مقام ولایت همان مقام مشیت و فیض مقدس حق است که در تمام موجودات سریان دارد و با هر موجودی همراه و او را به کمال مطلوب خود می رساند و پیشوایان دین نیز نمایندگان خدا و مظهر تام ولایت هستند و همه موجودات نسبت به حقیقت آنان خاضع و خاشعند و فیض الهی توسط آنان که مرتبی می باشند بر خلق نازل می شود؛ از این جهت این تعبیر که مؤلف تفسیر ذکر می کند اشکالی ندارد و اگر در اخبار ائمه اطهار (ع) دقیق شویم همین نظریه را تأیید می کند، و مؤلف هم به استظهار آن اخبار این طور تفسیر نموده نه آنکه از روی رأی و استحسان و ظن شخصی بدان متفوه^۳ شده باشد و اصول و عقاید تشیع این طور حکم می کند؛ زیرا اخبار تصریح دارد به اینکه مهم ترین پایه های دین، ولایت است و هر که دارای ولایت جانشینان پیغمبر (ص) نباشد و حلقه اطاعت آن بزرگواران را در گوش نکند عبادات او مقبول درگاه حق نیست؛ چه راه رسیدن به حق ارتباط و چنگ زدن به دامان آنان می باشد، پس هر که نسبت به ایشان کفر ورزد به خداوند کافر شده و هر که به آنها ایمان آورد به خدا ایمان آورده است.

مزیت دیگر آن، این است که تمام موضوعات مشکله و مطالبی که از نظر کلامی و علمی مورد اشکال است با بیان فلسفی عرفانی دقیق و تطبیق آن با آیات و اخبار حل نموده که برای شخص متتبع و محقق جای شک و شبهه نمی ماند، مثلاً مسأله معراج و معاد را که از مسائل مهمه دینی است و اختلافات زیادی بین دانشمندان اسلامی در آن باب واقع شده با بیان دقیق مطابق با اصول عرفان و فلسفه که به هیچ وجه مخالفت با اصول دیانتی ندارد ذکر نموده، و هم چنین مسأله

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۷: خداوند ولی مؤمنان است.

۲. سوره احزاب، آیه ۶: پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است.

۳. بیان کننده

جنّ که وجود او مورد اختلاف می‌باشد و طرز پیدایش او از روی تحقیق و هم‌چنین سایر مسائل معضله بیان شده است و از جمله مسأله حرمت کشیدن تریاک و تحقیق مفصل و دقیقی که در این باب در ذیل آیه: *يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ الْخَمْرُ*، نموده از اختصاصات خود آن جناب است.

البته منظور این نیست که اصول بیانات و مطالب مذکوره از مبتکرات خود مؤلف است تا مورد اعتراض خوانندگان بشود یا حمل بر بی‌اطلاعی نگارنده نمایند، بلکه مقصود آن است که در هر یک از آنها یک نکته یا نکاتی چند که از ابتکارات خود مؤلف می‌باشد و با حدس صائب خود و تبخّر کافی که در علوم مختلفه داشته پی بدان‌ها برده، موجود می‌باشد که با تمهید مقدمات فلسفی و کلامی که نموده حلّ مسأله کرده است و این موجب ضعف قوه علمی مؤلف نمی‌شود بلکه برعکس تبخّر او را می‌رساند؛ زیرا لازمه تألیف این نیست که تمام مطالب آن از ابتکارات مؤلف و زاییده فکر خودش باشد، بلکه طرز جمع‌آوری و ترتیب و سایر نکاتی که در این تفسیر ذکر شده، خود منحصر به فرد است و هم‌چنین طرز نگاشتن و ترتیب مقدمات و گرفتن نتیجه مطلوبه که دیگران نگرفته باشند در حکم ابتکار است.

امتیاز دیگر این تفسیر آن است که در بیشتر موارد سعی شده بین اخبار مختلفه که در تفسیر یک آیه ذکر شده، جمع و تطبیق شود مانند شجره منهیه که اخبار در آن باب مختلف است و موجب اختلاف اقوال گردیده، ایشان به‌طوری تفسیر نموده و از آیات و اخبار استنباط کرده که با همه اقوال وفق می‌دهد و تمام تفاسیر و اخبار را درست و واقع گفته است، و می‌توان گفت غالب اختلافات دیگر هم اگر کنجکاوی و دقت شود و موضوع کاملاً تحریر و تشریح گردد معلوم می‌شود آن اختلافات لفظی است.

۱. سوره بقره، آیه ۲۱۹: تو را از شراب و قمار می‌پرسند.

مؤلف این تفسیر در خطبه کتاب، عقاید دینی خود را به طور تفصیل ذکر کرده و رفع تهمت های غرض ورزان و حسودان نموده است. پس از خطبه، یک مقدمه نوشته که مشتمل بر چهارده فصل است و حقیقت علم و مراتب تنزلات قرآن و ظهورات مختلفه آن را در عوالم مختلفه طولی و آخرین ظهور آن در لباس لفظ و صورت و هم چنین معنی تفسیر به رأی و سپس آنچه دانستن آن برای شخص مفسر لازم است مشروحاً ذکر کرده، آنگاه به تفسیر قرآن مجید شروع نموده است.

تألیف این تفسیر چند سال به طول انجامید و در چهاردهم صفر سال ۱۳۱۱ قمری به اتمام رسید و به جدیت و خرج مرحوم حاج محمدحسن خطیب باشی تهرانی و مرحوم میرزا محمدحسین خان سررشته دار اصفهانی و مرحوم غلامرضاخان تفضلی مصدق السلطان در سال ۱۳۱۴ قمری به چاپ رسیده و تصحیح نسخه چاپ، توسط مرحوم شیخ رضا تهرانی ملقب به شیخ الحکما و حاج شیخ عباسعلی کیوان قزوینی واقع شد، ولی اکنون آن نسخه خیلی کمیاب است* و حاج شیخ عباسعلی چند حاشیه مختصر هم نوشته که بعداً مورد اعتراض دانشمندان واقع شد، و در بعض موارد اعتراضات ادبی کرده که به هیچ وجه وارد نیست و به واسطه این بوده که خودش درک مطلب نکرده؛ مثلاً در حاشیه صفحه ۲۷۵ جلد دوم تفسیر نوشته که ظاهراً باید "لما" زائد و از طغیان قلم باشد زیرا جوابی ندارد، در صورتی که کلمه "فعلیکم" که پس از هشت سطر است جواب می باشد، و در کلام

* آقای حاج حسینعلی خان مصداقی که از فقرای بامحبت می باشد مدتی بود که حضور حضرت آقای والد اصرار داشتند اجازه تجدید طبع تفسیر بفرمایند، بالاخره ایشان اجازه فرموده و آقای مصداقی متعهد مخارج آن شده و در زمستان سال ۱۳۴۳، مطابق سؤال ۱۳۸۴ شروع به چاپ آن شد که در چهار جلد به چاپ برسد و نگارنده هم برحسب امر پدر بزرگوام مقدّمه ای به عربی برای چاپ دوم نوشتم و مطالب مذکوره در اینجا، مشروحاً در آنجا نیز با تغییرات و اضافاتی ذکر شده است. [چاپ سوم نیز در سال ۱۳۸۲ شمسی به صورت افست از چاپ دوم توسط انتشارات حقیقت منتشر گردید. چاپ های دیگری نیز در بیروت به صورت افست از چاپ دوم منتشر گردیده است.]

عرب فاصله بین شرط و جزا چندان اشکالی ندارد. و در کتاب تفسیر چاپی که نزد نگارنده می باشد مؤلف محترم به خطّ خود در زیر حاشیه چاپی مرحوم کیوان این عبارت را نوشته اند: «و حذف الجواب أسهل من كل ذلك فانّ حذف الجواب بقرینة كثير فی الآيات والخبار فليقدر. فسروا التور بالامام»؛ یعنی حذف جواب از همه اینها آسانتر است زیرا حذف در موردی که قرینه‌ای باشد در آیات و اخبار زیاد است در این صورت باید جواب را در تقدیر گرفت. پس بنابراین باید در اینجا هم برای جواب آن، این عبارت را: «فسروا التور بالامام» در تقدیر بگیریم. و نیز در همانجا پس از عبارت: «قبل الاتصال بالامام»، برای رفع شبهه این عبارت را که جواب «لما» باشد در حاشیه اضافه نموده اند: «و بتلك الفعلية يظهر عليه وجوده فسروا التور بالامام» که عبارت اخیر جواب «لما» می شود.

و در صفحه ۳۱۳ کلمه «جیش العسرة» را که با سین مهمله است «جیش العشرة» با معجمه نموده و ذکر کرده که معنی هر دو را نفهمیدم. در صورتی که جیش العسرة اشاره به غزوه تبوک و این لفظ از خود قرآن که فرموده: فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ^۱، اقتباس شده و جیش العشره هم درست است، زیرا غزوه تبوک در سال دهم از هجرت واقع شده است.*

پدر بزرگوارم جناب آقای صالح علیشاه خیلی اظهار میل و علاقه می فرمود که این تفسیر به فارسی نیز ترجمه شود، تا فارسی زبانان هم از آن بهره مند گردند و نگارنده در تابستان سال ۱۳۱۸ خورشیدی تصمیم گرفتم که اقلّاً مقدّمه آن را که دارای بسی تحقیقات علمی و عرفانی است ترجمه کنم و چند فصل آن را ترجمه نمودم.**

۱. سوره توبه، آیه ۱۱۷: در ساعت عسرت.

* ایرادات و اعتراضات دیگری هم در حاشیه نموده که وارد نیستند و همه آنها را در مقدّمه چاپ دوم تفسیر که نگارنده به عربی نوشته ام، ذکر نموده ام.

** این یادداشتها را بعداً تکمیل نموده و ترجمه هفت سوره را نیز بر آن افزودم و آن رارهنمای سعادت نامیدم و در ۱۳۴۲ شمسی به چاپ رسید.

بعضی نسبت

تفسیر را

به مؤلف

انکار کرده‌اند

موقعی که این تفسیر منتشر شد و صیت فضل مؤلف آن
بیش از پیش زبانزد دانشمندان و بزرگان گردید، بسیاری
از حسدورزان و مغرضان که او را ملاقات ننموده و
به مقامات علمی او پی نبرده بودند اتهاماتی وارد ساخته و
بدان وسیله خواستند خللی در مراتب علمی نویسنده وارد

آورند، بلکه بعضی که حسادت و دشمنی آنها زیاده بود و نتوانستند مقام علمی
ایشان را ببینند، خواستند سرقه علمی و ادبی بدو نسبت دهند و به خیال خود
توهین کنند و حتی بر علما هم مشتبه کردند؛ چنانکه بر مرحوم حاج شیخ محمدباقر
گازاری که از علمای بیرجند و از اخباریین بوده، امر مشتبه شده و کتابی نوشته به نام
«کفای المکائد و اصلاح المفاسد که صوفیه و شیخیه و بایته را ردّ نموده و این کتاب
به چاپ رسیده است. در آن کتاب در صفحه ۵۹ با وضع توهین آمیزی که نسبت به
هیچ کس از بزرگان مذاهب مختلفه روا نیست می نویسد: «پس بین چقدر از کتاب
و سنت بی خبر است و از اینجا می توان تصدیق کرد آنچه را که بعضی ثقات ذکر
کردند که تفسیر از خود این صوفی نیست، بلکه آن را به خطّ قدیمی دیده و آن را
صوفی دیگر مُبدعی نوشته، و این فقیر دست از معارف و علوم تهی، به اسمش
رواج داده و مضامین آن را نفهمیده» بلکه نویسنده این کتاب در نام تفسیر
تحریف کرده و "بیان الشقاوة" نامیده! و تدبّر نکرده که این کلام درحقیقت کفر
است؛ زیرا بیان قرآن را به این نام ذکر کرده و اگر کسی از روی تعمق و فهمیده
این طور سخنی بگوید، علما حکم به کفر او می کنند، ولی البته گوینده در اینجا بدون
تدبّر و فکر این نام را بر قلم جاری کرده است.

گرچه بعداً نیز نویسنده در اثنای مسافرت، با فرزند آن جناب مرحوم حاج
ملاعلی نورعلیشاه در گناباد و با جناب آقای حاج شیخ محمدحسن صالح علیشاه
ملاقات نموده و چند روزی از نزدیک به احوال ایشان آشنایی پیدا کرده، در منبر
از نوشته‌های خود اظهار پشیمانی نمود ولی متأسفانه آن کتاب در آن موقع به چاپ

رسیده بود، و چون این کتاب را دشمنان صوفیه در گناباد دیدند به واسطه اینکه از نزدیک به حالات آن جناب آشنایی داشتند، گفتند: «این شخص، هم خود را رسوا نمود و هم ما را، زیرا ما خودمان دیدیم که حاج ملاسلطان جزوات این تفسیر را می‌نوشت».

بعضی دیگر گفتند که نویسنده موقعی که در اصفهان بوده در یکی از کتابخانه‌های آنجا نسخه قدیمی پیدا کرده و اول و آخر آن را حذف و به نام خود نموده است، و موقعی که نگارنده در اصفهان مشغول تحصیل بودم بعضی از طلاب مغرض هم برای اظهار دشمنی این تهمت را انتشار می‌دادند، ولی باید گفت: اگر چنین تفسیری در اصفهان بوده چرا در کتب تواریخ و تراجم احوال از آن نامی برده نشده؟ و چگونه ممکن است دیگران از آن بی‌اطلاع باشند و یک نفر طلبه غریب آن را پیدا کند؟! به اضافه آن مرحوم برای تحصیل اصلاً به اصفهان نرفته بلکه تحصیلاتش در مشهد و سبزوار و نجف بوده و در اصفهان با کتابخانه‌ها سروکار نداشته؛ زیرا سفری که به اصفهان نمود در تحقیق مذهب و برای ملاقات مرحوم حاج آقا محمدکاظم اصفهانی ملقب به سعادت‌علیشاه، معروف به طاوس‌العرفا بوده و در دوره توقف خود مجال مطالعه کتب نداشته است، و شخص با انصاف که از علوم فلسفی و عرفانی و اخبار آگاه باشد و با نظر دقت این کتاب را مطالعه کند پی می‌برد که آنچه در این باب گفته شده، افترای محض است.

بعضی از فضلا و اساتید تهران که از ذکر نام ایشان خودداری می‌شود به طریق تمجید ولی با نظر معنوی قدح به نگارنده گفتند که بسیار خوب تفسیری است چون تمام آن از گفته‌های حاج ملاهادی و کتب او گرفته شده است؛ ولی این نیز خلاف حقیقت است، چه بسیاری از مطالب آن اصلاً در هیچ کتابی نوشته نشده و در کتب حاجی هم این قبیل بیان دیده نشده است.

البته اساس این تفسیر، اخبار ائمه اطهار(ع) و عرفان است لیکن اصطلاحات و مطالب فلسفه و حکمت نیز زیاد دارد که از روش ملاصدرا و حاج ملاهادی

پیروی نموده، ولی بسیاری از تحقیقات و بیشتر تأویلات و بیانات مشکله که در این تفسیر ذکر شده از فکر صائب صاحب آن سرچشمه گرفته، چنانکه در اوّل کتاب اشاره نموده که: «بعض اوقات از اشارات کتاب و تلویحات اخبار لطایفی برای من ظاهر می شد که نه در کتابی دیده و نه از کسی شنیده بودم و تصمیم گرفتم که آن لطایف را در صفحات جمع نموده و مانند تفسیری قرار دهم.»^۱ و این کلام اگر از نظر قبح و اعتراض باشد بعینه مثل این است که ما بر حاج مآلهادی ایراد گرفته بگوییم: فلسفه او تماماً از روی فلسفه مآلصدر است؛ یا آنکه بگوییم: مرحوم شیخ مرتضی انصاری همه مطالب فرائد الاصول را از کتاب فصول و قوانین و سایر کتب اصولی سابق گرفته؛ بلکه تمام کتب، این زمانها و لو کتب مصتفه باشد (تا چه رسد به مؤلفه) اساس آن بر اخذ از کتب و کلمات بزرگان سلف می باشد، ویژه کتب دینی که اقتباس از آیات و اخبار است و این ایراد، کم فکری یا غرض ورزی گوینده را می رساند.

در جلد سوم کتاب الذریعه الی تصانیف الشیعه* تألیف شیخ محمد محسن تهرانی مشهور به شیخ آقا بزرگ ساکن نجف این طور ذکر شده: «بیان السعادة فی مقامات العبادة او التفسیر المنیر تفسیر للقرآن الشریف طبع بطهران فی مجلد کبیر سنة ۱۳۱۴ علی نفقة اصحاب العارف المعاصر المولی سلطان محمد بن حیدر محمد الکنابدی (الجنابدی) الخراسانی المتوفی حدود سنة ۱۳۲۰ معتقدین انه تصنیف شیخهم المذكور و هو نفسه ذکر فیہ انه فرغ من تألیفه سنة ۱۳۱۱ و لکن نبهنی العالم البارع المعاصر السید حسین القزوینی الحائری بانتحال وقع فی هذا التفسیر یکشف عن کونه لغيره ولو فی الجملة فان ما اورده فی اوّله من تشقیق وجوه اعراب فواتح السور من الحروف المقطعات و انهاء تلك الشقوق الی ما یبهر منه العقل توجد بتمام تفاصيلها و عین عباراتها فی رسالة الشیخ علی بن احمد المهائمی الکوکنی التواتی المولود سنة ۷۷۶ و المتوفی

۱. ج ۱، ص ۲: قد کان یظهر لی بعض الاحیان من اشارات الكتاب و تلویحات الاخبار لطائف ما کنت اجدها فی کتاب ولا اسمعها من خطاب فأردت ان اثبتها فی وریقات واجعلها نحو تفسیر للکتاب.
* چاپ نجف، ص ۱۸۱.

سنة ۸۳۵ المشهور بمخدوم علی المہائمی و قد ذکر الفاظ الرسالة السید غلامعلی آزاد البلکرامی فی کتابه سبحة المرجان المؤلف سنة ۱۱۷۷ و المطبوع سنة ۱۳۰۳ و ذکر ان المہائم بندر فی کوکن من نواحی دکن، و نوائت کنوایت قوم من قریش نزلوا الی بلاد دکن فی زمن الحجاج قال: و له التفسیر الرحمانی والزوارف فی شرح عوارف المعارف و شرح الفصوص لمحی الدین و شرح النصوص للقونوی و ادلة التوحید. اقول و تفسیره الموسوم بتصیر الرحمن و تیسیر الممان طبع فی دهلی سنة ۱۲۸۶، و فی بولاق سنة ۱۲۹۵ كما ذکره فی معجم المطبوعات، و کتابه مرآة الدقائق طبع فی بمبئی؛ و بالجملة المقدار المذكور من رسالة المہائمی فی هذا التفسیر لیس هو جملة و جملتین اوسطراً و سطرین حتی یحتمل فیہ توارد الخاطرین و توافق النظرین، فهذا الانتحال ثبتنا عن الاذعان بصدق النسبة الی من اشتهر بانه له والله العالم».

خلاصه معنی آن است که: «تفسیر بیان السعادة در سال ۱۳۱۴ قمری به خرج پیروان ملاسلطان محمد گنابادی در جلد بزرگی به طبع رسید و آنها معتقدند که این تفسیر تألیف شیخ و پیشوای ایشان است که نام برده شد، ولی دانشمند معاصر سید حسین قزوینی حایری به من اظهار کرد که این تفسیر از خود ایشان نیست و آنچه در اول کتاب از وجوه اعراب حروف اوایل سور و ترکیباتی که ذکر کرده تماماً در رساله شیخ علی مہائمی کوکنی نوائتی که در ۷۷۶ متولد شده و در ۸۳۵ قمری وفات یافته مذکور است و سید غلامعلی آزاد، الفاظ آن را در کتاب سبحة المرجان ذکر کرده و گفته که مہائم، بندری است در کوکن از نواحی دکن و نوائت قبیله‌ای از قریش بودند که در زمان حججج به هند مسافرت کردند، سپس گفته که او چندین کتاب دارد و خلاصه آنکه، آنچه از کتاب مہائمی در این تفسیر ذکر شده به قدری است که نمی‌توان آن را بر تصادف حمل کرد و از این رو نمی‌توان یقین کرد که این تفسیر از اوست».

ولی این کلام هم که به ظاهر خیلی حفظ بی طرفی شده و نویسنده قول خود را با دلیل ذکر کرده خالی از نظر نیست؛ زیرا:

اولاً: تألیفات آن جناب بسیار و منحصر به این تفسیر نیست که با وقوع شبهه

در آن، در کمالات علمی او خللی وارد آید. در زمان تحصیل حکمت در سبزوار حواشی بر اسفار نوشته و در سایر علوم نیز از قبیل: منطق و غیر آن تألیفاتی نموده و در علم حدیث و عرفان نیز کتبی از قبیل: سعادت نامه، مجمع السعادات، ولایت نامه، بشارة المؤمنین، شرح کلمات باباطاهر به عربی و فارسی و تنبیه الأئمة تألیف نموده و هر یک از آنها برای معرفی مؤلف کافی است.

ثانیاً: خوب بود* نویسنده محترم که امروز در زهد و تقوا نسبتاً در نجف شهرتی دارند برای اینکه کلام ایشان از غرض دورتر باشد راجع به وضع تحصیلات و کمالات نویسنده از کسانی که موقع تحصیل با ایشان آشنایی داشته و یا در سبزوار با یکدیگر درک خدمت حاج ملاهادی نموده اند، مانند مرحوم حاج ملاعلی سمنانی و مرحوم حاج میرزا حسین سبزواری یا دانشمندان معروف آن زمان، مانند مرحوم جلوه و حاج ملاعلی کنی و غیر آنها تحقیقات می نمودند تا بر خودشان نیز رفع شبهه شود، و شاید کسانی در عتبات عالیات باشند که شاهد ملاقات آن جناب در مراجعت از حج با آیت الله مرحوم حاج میرزا حسن شیرازی بوده و دیده اند که چقدر مورد احترام و تکریم حضرت آیت الله واقع شده، و چنانکه سابقاً ذکر شد در آن بین یکی از علمای گناباد که دشمنی با آن جناب داشت از آیت الله مسأله فقهی پرسید؛ جناب میرزا ساکت مانده و آن جناب جواب مسأله را مشروحاً بیان نمودند. آن شخص مجدّد سؤال نمود؛ میرزا فرمودند: جواب همین است که ایشان گفتند و شما با بودن ایشان در گناباد احتیاجی به سؤال از من ندارید.

بلکه فضل و کمالات او به طوری مشهور شده بود که کسانی که دیده بودند، هر چند دشمن بودند نمی توانستند انکار کنند، چنانکه گفتیم که دشمنان ایشان در

* خوشبختانه بعداً نویسنده محترم به اشتباه خود در این قسمت واقف شد و به طوری که آقای شیخ محمد سمایی از فضلاء روحانین قم اظهار کردند، ایشان صریحاً اظهار نموده بودند که من آنچه درباره کتاب بیان السعاده در الذریعه نوشته ام اشتباه کردم، ولی غرضی نداشتم.

گناباد درباره حاج شیخ محمدباقر گزازی گفتند که این شخص، خود و ما را رسوا نمود، چون خود دیدیم که آن تفسیر را می‌نوشت.

ثالثاً: آنکه در بیان ایشان راجع به تاریخ وفات آن جناب نیز اشتباه واقع شده که دلیل است بر اینکه نویسنده محترم در کتاب خود مقید به تحقیق کامل نبوده و هرچه را می‌شنیده بدون دقت و تحقیق در صحت و سقم آن ذکر می‌کرده حتی خود نیز در جلد چهارم کتاب*، از تنبیه‌اللائمین نام برده و به اشتباهی که در جلد سوم در تاریخ وفات ایشان نموده اعتراف کرده است.

رابعاً: به کتاب طرائق الحقائق تألیف مرحوم حاجی نایب‌الصدر شیرازی رجوع کنند که در سال‌های ۱۳۰۳ و ۱۳۰۴ قمری در گناباد خدمتشان رسیده، و با آنکه در موقع نوشتن کتاب طرائق خود دعوت ارشاد داشته و درحقیقت با آن جناب مخالف بوده، مع ذلک از تعریف و تمجید خودداری ننموده و تصریح کرده که در حضور من به نوشتن جزوات تفسیر مشغول بودند و تصریح می‌کند به اینکه وجوه ترکیب را بیشتر از بیضاوی و دیگران ذکر کرده‌اند. و با آنکه کلام صاحب طرائق در این باب مفصل است مع ذلک برای اینکه رفع شبهه شود عین عبارت را ذکر می‌کنیم و آن این است:

«راقم، به قرب ده ماه در مدرسه بیدخت متوقف بود و از فیض حضورش مستفید می‌گردید و انسی با حضرتش داشت و اصول کافی را تا کتاب مولدالتبی از خدمتش استماع نمود و در آن اوقات به تألیف آن تفسیر اشتغال داشت و گاهی جزوه‌ها را به نظر حقیر می‌رسانید. روزی در ترکیب: الم ذلک الکتاب لا ریب فیہ^۱، وجوهات محتمله را از تفسیر قاضی بیضاوی نقل نمود. گفتم: حاشیه بر آن تفسیر از بعض محققین همراه است و تا آیه: سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ^۲ بیش ننوشته و وجوه محتمله را

* چاپ مطبعه مجلس، سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۳ خورشیدی، ص ۴۴۹.

۱. سوره بقره، آیات ۱ و ۲: الف، لام، میم. این است همان کتابی که در آن هیچ شکی نیست.

۲. سوره بقره، آیه ۱۴۲: کم خردان خواهند گفت.

به دو بیست و چهار هزار و نهصد و شصت وجه بیان نموده و می‌گوید: اگر احتمالات الّذین یؤمنون بالغیب^۱ ضمیمه آن وجوه نمایند بیست لک^۲ و چهل و نه هزار و نهصد وجه می‌شود، و در احوال اعیان معاصرین شیخ صالح بربری* به عین عبارت مُحشّی ذکر شد، تکرار در این موقع لزومی ندارد. و چون جناب حاج ملا سلطان علی این کلمات را شنید و عبارت مُحشّی را دید کتاب را از بنده گرفت پس از چندی با جزوه‌های خود فرستاد ملاحظه شد در ضرب وجوه، الحق رنجی برده و چندین هزار افزوده و عبارت آخر که حاصل ضرب است، این است: "یحصل احد عشر الف الف الف و اربعمأة و اربع و ثمانون الف الف و مأتان و خمسة آلاف الف و سبع مأة و سبعون الفاً و مأتان و اربعون. (۲۴۰/۷۷۰/۲۰۵/۴۸۴/۱۱)" و هذه هي الوجوه الشایعة الّتی لاشدّ و ذلها و لاندور و لا غلق فیها، و اما الوجوه الضعیفة الّتی فیها اما ضعف بحسب المعنی او غلق بحسب اللفظ او یورث التباساً فی المعنی و قد رأیت بعض من تعرّض لوجوه الاعراب ذکر اکثرها و ترک اکثر هذه الوجوه القویة الشایعة فهی ایضاً کثیرة ترکناها و کذا ترکنا الوجوه الّتی فیها شوب تکرارٍ مثل کون الاحوال مترادفة و متداخلة^۳."۴

پس معلوم می‌شود که بسیاری از این وجوه قبلاً نیز از طرف مفسرین ذکر شده

۱. سوره بقره، آیه ۳: آنان که به غیب ایمان می‌آورند.

۲. صد هزار

* صاحب طرائق در ذکر معاصرین عارف جلیل صالح بربری، شرح حال قاضی ناصرالدین عبدالله بیضاوی را نوشته و وفاتش را در سال ۶۸۵ و ۶۹۲ هجری نقل نموده و می‌نویسد: یکی از فضلا حاشیه کبیری بر تفسیر او نوشته و یک مجلد آن تا آیه سَبَقُولُ السُّفَهَاءُ، نزد مؤلف طرائق موجود بود و عین عبارت مُحشّی را که به عربی است در وجوه ترکیب نقل نموده که آن را ۲۰۴۹۶۰۰ ذکر نموده است.

۳. بیان السعادة، ج ۱، ص ۴۵: عدد ۱۱۴۸۴۲۰۵۷۰۷۲۴۰ به دست می‌آید. وجوه یاد شده از مواردی است که شایع و معروف بوده، حالت‌های کمیاب و شاذ و نادر و دشوار در آن نیامده است. و ما وجوه ضعیفی را که یا به حسب معنی ضعیف است یا پیچیدگی و دشواری لفظی دارد یا موجب اشتباهی در معنی می‌شود، ترک نموده‌ایم. بعضی از کسانی که متعرض وجوه اعراب شده‌اند بیشتر وجوه شاذ و نادر را ذکر کرده، و بیشتر این وجوه قوی و شایع را ترک نموده‌اند، و آن وجوه قوی بسیار است که ما نیز آن را ترک کردیم. بدیهی است آنچه را ترک کرده و نگفته‌ایم، خود بسیار می‌باشد و نیز جوهی که در آن احتمال آمیختگی تکرار می‌رفت مانند اینکه حالها مترادف و متداخل باشند نیآورده‌ایم.

۴. ج ۳، صص ۱-۵۴۰.

و این امر نقص نیست بلکه افزودن آن جناب بر آن وجوه، کمال علمی او را می‌رساند و وجوه حاصله را یازده بیلیون و چهارصد و هشتاد و چهار میلیارد و دو بیست و پنج میلیون و هفتصد و هفتاد هزار و دو بیست و چهل ذکر کرده است. و معلوم می‌شود مؤلف الذریعه احاطه کامل بر کتب تفسیر نداشته و از حواشی که بر تفسیر بیضاوی نوشته شده و صاحب طرائق نقل کرده آگاهی نداشته و فضل و کمال صاحب طرائق نیز مورد شک نیست، مخصوصاً در موقع نوشتن طرائق در تهران چندین کتابخانه بزرگ مختلف از بزرگان در دسترس او بوده و اگر این وجوه ترکیب بعینها در کتاب دیگری یافت می‌شد اشاره می‌نمود و بلکه می‌نویسد که آن جناب در ترکیب چند جمله اول سوره بقره به قدری وجوه مختلف متعرض شده که هیچ‌کس از آنها ذکر نکرده است.

خامساً*: خوب بود نویسنده محترم برای اینکه به طور کامل جنبه بی‌طرفی را که برای مورخ لازم است حفظ کنند که دیگران گفته‌های ایشان را حمل بر غرض نمایند و نزد وجدان خود سرشکسته و مورد ملامت نباشند، به نقل قول اکتفا ننموده و تحقیق خود را در این باب کامل تر می‌کردند و کتب نامبرده را اگر در عراق و ایران نیست از هندوستان می‌خواستند یا از ناقل که آن را دیده، می‌گرفتند و مطالعه می‌نمودند و تمام نکات و جزئیات آن را با یکدیگر تطبیق می‌کردند، بلکه در موارد لزوم عین عبارت هر دو کتاب را در کتاب خود نقل می‌کردند تا کسی گمان غرض در حق ایشان نبرد و از شبهه مبری باشد ولی بیان کنونی ایشان نزد اشخاص دقیق متعمق خالی از غرض به نظر نمی‌رسد.

* نگارنده در سفری که در زمستان ۱۳۲۴ خورشیدی به قصد تشرّف به عتبات عالیات نمودم در نجف اشرف با مؤلف محترم الذریعه ملاقات نموده خود را معرفی کرده مورد ملاحظت و نوازش ایشان واقع شدم؛ بعداً این نکات را به ایشان تذکر داده و ایشان نیز قبول کرده عذرخواهی نمودند که من قصد توهین نداشته فقط نقل قول نموده‌ام و از اینکه در این موضوع تحقیق کامل نشده اظهار تأسف نمودند و بعداً خواهش کردند که یک دوره از مؤلفات مرحوم حاج ملاسلطان محمد و مرحوم حاج ملاعلی و نوشته‌های پدر بزرگوارم و هم‌چنین تألیفات خودم را برای ایشان بفرستم.

سادساً: بر فرض که از آن کتاب هم قدری گرفته شده باشد موجب قبح نمی‌شود؛ زیرا همان‌طور که گفتیم لازمه تألیف این نیست که تمام مطالب آن، اثر ابداعی فکر خود مؤلف باشد و طرز ترتیب این تفسیر منحصر به فرد است و بر فرض که وجوه ترکیب در کتاب دیگری یافت شود، چنانکه گفتیم که صاحب طرائق از حواشی بیضاوی نقل کرده یا بعض مطالب عرفانی آن در جای دیگری موجود باشد مخل نیست، چنانکه بسیاری از مطالب فلسفی آن از کتب فلسفه است؛ و هر تألیفی همین‌طور است ولی در عین حال نکات و دقایقی در همان مطالب موجود است که از ابتکارات خود نویسنده می‌باشد، مانند تصحیح و توضیح جنّ از نظر فلسفی که قبلاً نیز مثال زدیم و تشبیه آن به شعاع منعکس از بلوره (ذره‌بین) و امثال اینها که در سایر کتب ذکر نشده، و از جمله در بعض آیات که تفاسیر مختلفه برای آنها شده و اخبار مختلف رسیده در صدد جرح هیچ‌یک از آنها برنیامده بلکه بین اقوال مختلفه جمع نموده و وجه مشترکی که بر همه آن موارد صادق می‌آید و مطالب دیگری هم از آنها مفهوم می‌شود گرفته، و آن را هم از اخبار در این باب استفاده نموده است و این قبیل نکات است که بر مراتب علمی مؤلف دلالت می‌کند ولی شخص مغرض بدان پی نمی‌برد و اگر پی برد کتمان می‌کند.

سومین کتابی که آن جناب تألیف نمود کتاب

مجمع السعادات مجمع السعادات است که به فارسی نوشته شده و در شرح

بعض ابواب اصول کافی است، چنانکه در اوّل خود کتاب

نیز اشاره شده که چون از نوشتن تفسیر فراغت یافتم در این اندیشه بودم که اخبار مجمله اصول کافی را به قدر وسع خود توضیح نمایم، ولی چون شرح تمام اخبار خیلی بسط پیدا می‌کرد، به نحو اجمال به اخباری که شامل عقاید و اخلاق و اعمال دینی می‌باشد اشاره شده و اخبار مشکله دینی با تحقیقات عرفانی شرح و تفسیر شده است.

این کتاب دارای یک مقدمه و دوازده باب و خاتمه است؛ هر بابی هم مشتمل بر چندین فصل می‌باشد از این قرار، مقدمه: در بیان اینکه افراد انسان از سه صنف بیرون نیستند؛ باب اول: در بیان معرفت عقل؛ باب دوم: در بیان اطلاعات علم؛ باب سوم: در بیان وجوب بالذات؛ باب چهارم: در بیان وجوب بودن خلفای الهی میانه خلق؛ باب پنجم: در بیان ایمان و کفر؛ باب ششم: در بیان معامله با خدا؛ باب هفتم: در بیان معاملات و مکاسبات؛ باب هشتم: در بیان مناکحات؛ باب نهم: در آداب خوردن و آشامیدن؛ باب دهم: در آداب لباس پوشیدن؛ باب یازدهم: در بیان زیارت بزرگان؛ باب دوازدهم: در بیان مکاتبات؛ خاتمه: در بیان استخاره.

در این کتاب آنچه برای یک نفر سالک راه خدا از آداب ظاهر و اعمال شریعت لازم است شرح داده شده و اخباری که مربوط به این قسمت‌ها می‌باشد تفسیر و توضیح شده است. نسخه چاپ این کتاب در ماه جمادی‌الثانیه سال ۱۳۱۷ قمری خاتمه یافته است.^۱

همان‌طور که کتاب مجمع‌السعادات در بیان احکام قلبی و ولایت‌نامه شریعت است، کتاب ولایت‌نامه هم که پس از آن تألیف شده در بیان احکام قلبی و احوال و واردات و امور مربوط به ولایت می‌باشد و درحقیقت تمام فصول و مطالب آن به ولایت راجع می‌باشد، از این رو ولایت‌نامه نامیده شده است.

این کتاب دارای یک مقدمه در بیان معانی ولایت و دوازده باب و یک خاتمه و چند تبصره می‌باشد و هر بابی هم مشتمل بر چند فصل است. باب اول: در بیان حقیقت ولایت؛ باب دوم: در بیان ولایت تکلیفی؛ باب سوم: در بیان قبول ولایت و رسالت؛ باب چهارم: در بیان اصناف مردم در هر زمان؛ باب پنجم: در بیان فواید ولایت مستعمله در زبان اهل‌الله؛ باب ششم: در معامله سالک با خدا؛ باب هفتم: در

۱. چاپ سوم این کتاب در سال ۱۳۷۹ شمسی توسط انتشارات حقیقت منتشر گردید.

معامله سالک با خلق؛ باب هشتم: در معامله سالک با رعیت و قوای خود در عالم صغیر و کبیر؛ باب نهم: در بیان خصلت‌هایی که موجب تقویت ولایت می‌شود؛ باب دهم: در بیان اتصال رشته تا زمان آدم؛ باب یازدهم: در احتیاج خلق به راهنما؛ باب دوازدهم: در ذکر حال مؤمن؛ خاتمه: در آداب و شرایط ذکر.

تألیف این کتاب در دوازدهم ربیع‌الاول ۱۳۲۰ قمری به اتمام رسیده و در سال ۱۳۲۴ هجری قمری طبع شده است.^۱

این کتاب همان‌طور که از نامش معلوم است غالباً در بیان

بشارة المؤمنین چیزهایی است که برای بشارت مؤمن از بزرگان رسیده و

مشمول بر اخبار و حالات و مراتبی است که موجب ظهور

این بشارت می‌شود و آن دارای مقدمه و دوازده باب و خاتمه است. مقدمه: در بیان معنی شیعه و مؤمن؛ باب اول: در مناقب مؤمن و شیعه؛ باب دوم: در بیان بشارات مؤمن و شیعه؛ باب سوم: در اقسام مؤمن و شیعه؛ باب چهارم: در اوصاف شیعه؛ باب پنجم: در ابتلائات مؤمن؛ باب ششم: در ولایت و مراتب آن؛ باب هفتم: در حقیقت انبیا و اوصیا؛ باب هشتم: در باب فضیلت ذکر؛ باب نهم: در ذکر خفی؛ باب دهم: در فکر مصطلح صوفیه؛ باب یازدهم: در آداب و اوصاف مؤمن؛ باب دوازدهم: در بیان اینکه شریعت و طریقت و حقیقت یک چیزند؛ خاتمه: در احوال بعض بزرگان.

این نکته ناگفته نماند که هریک از کتابهای نامبرده دارای دوازده باب است و همان‌طور که نام کتاب اشاره به ارادت و بندگی آن جناب نسبت به مقام پیرو مراد می‌باشد تعیین این عدد نیز برای ابواب کتاب اشاره به عقیده مذهبی و مراتب ولایت مطلقه کلیه است، که دوازده می‌باشد و به شخص دوازدهم که حجت خدا و غایب منتظر است ختم می‌شود. و بزرگان سلسله صوفیه نعمت‌اللّهیه، خود را نایب

۱. چاپ چهارم این کتاب در سال ۱۳۸۰ شمسی، توسط انتشارات حقیقت منتشر گردید.

و مجاز به واسطه از آن جناب می‌دانند و می‌گویند که در زمان غیبت صاحب ولایت کلیه، کسانی در میان خلق برای هدایت از طرف آن جناب وجود دارند که دارای نیابت و ولایت جزئی می‌باشند و رشته و صایت آنان نیز تا زمان ظهور، باقی است و منقضی نمی‌شود. پس عقیده بعض عوام که بر اثر القای مغرضین، اخیراً پیدا شده و می‌گویند صوفیه هشت امامی هستند! عملاً ردّ می‌شود، و در هیچ کتابی از فریقین ذکر نشده بلکه مذهب هشت امامی اصلاً وجود ندارد و همین امر نیز مؤید بطلان قول آنهاست؛ چنانکه در اول تفسیر به‌طور صریح عقاید خود را بیان نموده، این اتهام را رد فرموده است. فصول مقدمه تفسیر را نیز به همین نظر، چهارده قرار داده که اشاره به چهارده نفس معصوم می‌باشد؛ بلکه مذهب اثنی‌عشری در ایران به وسیله صوفیه رواج یافت، زیرا صوفیه که این مذهب را در ایران رسمیت دادند، صوفی بودند و رواج و رسمیت این مذهب در ایران همین فداکاری‌های صوفیان صفوت نشان است.

کتاب بشارة المؤمنین در ۲۵ ربیع الاول سال ۱۳۲۵ قمری خاتمه یافته است و در سال ۱۳۳۸ قمری توسط مرحوم حاج سید هادی اصفهانی روح‌الامین که از فقرای بزرگوار بود به طبع رسید* و نسخه چاپ به خط مرحوم حاج شیخ اسماعیل امیرمعزی است که فقیری عالم و بااخلاص و بزرگوار بود و در اقسام خط و نقاشی مهارت کامل داشت.

دیگر از کتابهایی که آن جناب تصنیف نمود، کتاب **تنبيه التائمين** تنبيه التائمين است. این کتاب را برحسب خواهش آقای حسینعلی موقّ السّلطان (جلالی‌راد) تألیف نموده و از راه خواب طبیعی، عوالم ماوراءالطبیعه و تجرّد و بقای روح را اثبات می‌فرماید و در

* اخیراً هم در سال ۱۳۷۸ قمری، مطابق ۱۳۳۷ شمسی در تهران، چاپخانه تابان به‌همت آقای میرزا اسدالله درویش که از فقرای باصدق و محبت تهران می‌باشد، مجدّد چاپ سربی شد و منتشر گردید [کتاب مذکور مجدّداً در سال ۱۳۶۲ شمسی چاپ گردید].

عین آنکه نهایت اختصار را دارد دارای بسی مطالب مهمه و رموز فلسفی و عرفانی و برای خفتگان خواب غفلت و نادانی، موجب تنبیه و آگاهی می‌باشد و بر مقدمه و چهارده باب مشتمل است. مقدمه: در بیان حقیقت خواب و کیفیت رویا؛ باب اول: در بیان دلالت خواب بر وجود صانع حکیم؛ باب دوم: در بیان بودن خواب نمونه مرگ، و رویای صادقه نمونه حشر و حساب؛ باب سوم: در بیان دلالت رویای صادقه بر عالمی دیگر؛ باب چهارم: در دلالت آن بر تجرد خیال و قوای باطنیه؛ باب پنجم: در دلالت آن بر جواز اجتماع گذشته و آینده؛ باب ششم: در دلالت آن بر صحت نبوتها؛ باب هفتم: در دلالت آن بر صحت عبادات و ریاضات؛ باب هشتم: در دلالت آن بر تجرد لطیفه انسانیته؛ باب نهم: در دلالت آن بر بدن مثالی؛ باب دهم: در دلالت آن بر بقای لطیفه انسانیته؛ باب یازدهم: در اینکه ممکن است وحی بعض انبیا در خواب باشد؛ باب دوازدهم: در صحت سؤال بعد از مرگ؛ باب سیزدهم: در اینکه ممکن است حقایق اشیا برای بعض انبیا معلوم شود؛ باب چهاردهم: در بهشت و دوزخ صوری.

این کتاب در ربیع‌الاول ۱۳۲۳ قمری نوشته شده و در شوال همان سال به چاپ رسیده است و چون نسخه آن اخیراً نایاب شده بود، پدر بزرگوارم آقای صالح علیشاه روحی فداه در سال ۱۳۱۷ خورشیدی امر به تجدید چاپ آن نموده و به‌نگارنده فرمودند که چون در آن زمان خواب مغناطیسی وجود نداشته و در این کتاب از آن نامی برده نشده، مختصری در این باب نگاشته و ضمیمه آن نمایم. نگارنده هم با تعجیل بسیار در اسفندماه ۱۳۱۷ خورشیدی، مطابق محرم ۱۳۵۸ قمری در ظرف ده روز، رساله مختصری نوشته و آن را به‌نام رساله خواب مصنوعی متمم تنبیه‌التائمین قرار دادم و در سال ۱۳۱۸ خورشیدی به همراه تنبیه‌التائمین چاپ شد^۱ و آن مشتمل بر چند موضوع است از این‌قرار: مانیتیزم

۱. چاپ سوم این کتاب در ۱۳۵۷ شمسی می‌باشد.

چیست؟ خواب؛ خواب مصنوعی؛ خواب مغناطیسی؛ مقایسه خواب طبیعی و مصنوعی؛ رویا؛ نظر عرفانی به خواب مصنوعی.

دیگر از کتب مهمه آن جناب شرح کلمات قصار شیخ بزرگوار باباطاهر عریان است که به عربی بیان فرموده و شارح بزرگوار، آن را به فارسی شرح جامعی نموده، تمام مشکلات و رموز آن را با بیان فلسفی و عرفانی تشریح کرده و برای سلاک و طالبین ذوق و عرفان همدم نیکی است.

اصل نسخه کلمات بابا را یکی از فقرای تویسرکان، مرحوم ملا ابوالحسن، خدمت ایشان فرستاده بود و آن نسخه خطی بوده که مرحوم ملا ابوالحسن نزد کسی در آنجا دیده و امانت گرفته به گناباد فرستاده بود و ایشان از روی آن استنساخ نموده، اصل را عودت داده بودند و تا آن موقع باباطاهر عارفی مجذوب و صورتاً بدون داشتن عربیت تصور می شد ولی این کلمات بر مقام علمی صاحب آن دلالت می کند. کلمات قصار باباطاهر سابقاً هم شرح شده و به عین القضاة همدانی نسبت داده شده ولی آن شرح از حیث علمیت و تحقیق به درجه این شرح نمی رسد؛ از این رو این کتاب در همان اوایل که چاپ و منتشر شد نسخه های آن نایاب گردید.

این شرح در نیمه شوال ۱۳۲۶ قمری یعنی پنج ماه پیش از شهادت شارح بزرگوار خاتمه یافته و در سال ۱۳۳۳ قمری به طبع رسید.^۱

آخرین یادگاری که از آن جناب باقی مانده کتاب ایضاح است که همان کلمات باباطاهر را به عربی شرح فرموده، ولی نه آنکه عین شرح فارسی، ترجمه شده باشد بلکه کتابی جداگانه است و مطالب آن دو هم در همه جا یکی نیست و تنوع دارد. این

۱. کتاب توضیح (شرح فارسی بر کلمات قصار شیخ اجل باباطاهر عریان) در سال ۱۳۸۱ شمسی، توسط انتشارات حقیقت برای چهارمین بار چاپ گردید.

کتاب مشتمل بر چهل و هفت فصل است که هر فصلی مربوط به یکی از لوازم سلوک می باشد. کلمات باباطاهر به تناسب مطالب فصول، در هر یک از فصول نامبرده، نوشته شده است.

این کتاب را برحسب تقاضای آقای شیخ اسدالله گلپایگانی که در آن اوقات از نجف پس از تکمیل تحصیلات به گناباد آمده و مشرف به فقر شده بودند و از طرف پدر بزرگوارم مجاز در دستگیری و ارشاد و ملقب به لقب "درویش ناصرعلی" شدند، مرقوم فرمود. و در هفدهم صفر سال ۱۳۲۷ قمری یعنی چهل روز پیش از شهادت، مطابق نوزدهم اسفند ۱۲۸۷ خورشیدی به اتمام رسید و در سال ۱۳۰۷ خورشیدی، مطابق ۱۳۴۷ قمری به کوشش جناب سرهنگ دکتر رضی سراج الحکما به طبع رسید و نسخه چاپ به خط مرحوم حاج شیخ المشایخ امیرمعزی است.

۱۰- بعضی کلمات آن جناب

فلاسفه می‌گویند: کلام صفت متکلم است؛ یعنی از عواطف درونی و حالات گوینده، حکایت می‌کند و به اصطلاح عرفا، کلام عبارت از ظهور و تجلی متکلم است در لباس صورت، و همان نسبتی را که موجودات به حق تعالی دارند کلام نیز نسبت به متکلم دارد؛ از این رو گفته‌اند که موجودات، کلام حق می‌باشند و به سوی او دلالت می‌کنند، و همان‌طور که کلام به متکلم قیام دارد و دارای وجود ربطی است موجودات نیز نسبت به حق تعالی همین نسبت را دارند.

مثل معروف است: کلامی که از دل خیزد در دل جای گیرد، یعنی چون از روی حقیقت گفته شده بی‌تأثیر نمی‌ماند؛ از این رو کلمات بزرگان که با حقیقت توأم است بیشتر تأثیر می‌کند و چون نمایش حالات آنان می‌باشد جذابیت آن بیش از سایر کلام‌هاست، و هرچه گوینده کامل‌تر باشد کلام هم بزرگتر است؛ چنانکه کلمات حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) در جذابیت و تأثیر و فصاحت از سایر سخنگویان بهتر و دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوق می‌باشد و کلمات سایر ائمه هدی (ع) نیز از جهت تأثیر در مستمع، نظیر کلمات علی (ع) است.

عرفا و بزرگان هم به نسبت کمالات خود دارای تأثیر کلام می‌باشند، مانند کلمات قصار باباطاهر که معلوم است از قلبی آگاه بر زبان شخصی بینا تراوش نموده است. کلمات جناب حاج ملاسلطان محمد نیز همین تأثیر را در مرتبه خود

دارد و چون تمام کلمات که از آن جناب به ظهور رسیده، زیاد است و ضبط هم نموده‌اند به اختصار و ذکر چند کلمه اکتفا می‌کنیم.

۱- آن جناب اتصال ولایتی و بیعت یا اثری را که از بیعت

کلمات عرفانی در بیعت‌کننده پیدا می‌شود به "پیوند" تعبیر نموده و "پیوند

ولایت" می‌نامید و همین عبارت را در کتب خود نیز

اصطلاح نموده است؛ ولی قبل از آن جناب این اصطلاح در میان عرفا و بزرگان

نبوده و به تعبیرات دیگر یاد شده است، چنانکه در زبان عیسی (ع) به "تعمید"

تعبیر شده و در اصطلاح بزرگان اسلام "بیعت خاصه" و در زبان ائمه (ع) به "محبت

علی (ع)" نامیده شده است و در قرآن هم به نام "امانت" ذکر شده، عرفا هم

اصطلاحات مختلفی دارند از جمله مولوی فرماید:

مریم دل نشود حامله زانفاس مسیح تا امانت ز نهانی به نهانی نرسد^۱

آن جناب هم، پیوند ولایت اصطلاح فرموده؛ زیرا همان‌طور که پیوند، میوه را

اصلاح و درخت را تنومند و قوی می‌کند و ممکن نیست درختی بدون پیوند، قوی

و دارای میوه نیکو گردد، نفس انسان هم شبیه به درختی است که تا به ولایت

اتصال نیابد اصلاح نمی‌شود و نتیجه مطلوبه را نمی‌دهد و چون این پیوند به توسط

باغبان الهی که مرتبی است به او رسید و تحت تربیت واقع شد، رشد و نمو نموده

میوه نیکو می‌دهد و البته این قبیل امور اشکالی ندارد و بدعت یا خلاف شرع

نیست، چون اصطلاح است: و لا مُشاحَّة فی الاصطلاح.

۲- آقای شیخ اسدالله در کتاب بدایع الآثار که در سوانح عمری خود نوشته‌اند

در شرح حال آن جناب می‌نویسد که آن جناب چنان امتهات مطالب ذوقیه و دقایق

سلوک را بیان نمودی که محتاج به برهان و شاهدهی نبود، بل کان کدعوی الشیء بیئنه و

برهان و کقضایا قیاساتها معها. در غالب مطالب چه از امور سیاسیته و چه عقلیته و چه

۱. کلیات شمس تبریزی، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، ج ۲، چ ۴، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۸، بیت

ذوقیه، خبری به نحو تصریح یا تلویح که دلالت بر مقصود داشته باشد، می فرمود. و نقل می کند که وقتی حضورش عرض نمودم که در حین ذکر، حروف ذکر را بسیار بزرگ می بینم که گویا عالم را فرا گرفته، فرمود: «كُلُّ حَرْفٍ فِي اللُّوحِ اعْظَمُ مِنْ جَبَلِ قَافٍ»^۱.

۳- آقای احمد فریدونی* نقل کند که آن جناب روزی در مجلس درس فرمود: ما خیال می کنیم کارها به اختیار ماست، نه، به اختیار ما نیست حتی حرکات جزئی هم به اختیار ما نیست، به اختیار جان است و جان به اختیار جانان است.

۴- حاج محمدعلی اصفهانی معنی "غالی" را از ایشان سؤال نموده، در جواب فرموده بود: غالی کسی است که زیاده از اندازه حال خود بگوید. آقای حاج نایب‌الصدر نیز در کتاب طرائق در ذکر سلسله نصیریه و غلات، این کلام را به نام بعضی اساتید نقل نموده، ولی مقصود همان جناب است.

۵- مرحوم آقا عبدالغفار اصفهانی در مجموعه خود نقل کند که آن جناب فرمود: مقصود از "طِيعُوا اللَّهَ"^۲ نه تنها نماز خواندن است بلکه رفع خودی و انانیت است.

۶- و نیز نقل کند که می فرمود: عسل فروشی نشسته، مشغول عسل فروشی بود. کسی به او رسید، گفت: به هیچ می فروشی؟ او تعجب کرد و گفت: چگونه به هیچ می فروشم؟ آوازی شنید که ما طالب هیچیم، بیا به جانب ما، هیچ را به ما بفروش.

۷- و نیز نقل کند که روزی حضورشان عرض کردم: «ظهور نیستی از چیست؟ جواب فرمود: از ظهور هستی است.»؛ یعنی موقعی که حقیقت مطلق ظاهر شود انانیت و خودی هر چیزی، نیست می شود.

۱. هر حرفی در لوح، بزرگتر است از کوههای قاف.

* در شب جمعه هشتم ذی‌قعدة ۱۳۸۹، مطابق ۲۶ دی‌ماه ۱۳۴۸ در تهران فوت و در بقعه متبرکه جناب آقای سعادت‌علیشاه در صحن امامزاده حمزه مدفون گردیدند.

۲. خدا را اطاعت کنید.

۸- آقای حاج مآ عبد الله صدر نقل کند که می فرمود: «ما آتشیم نزدیک ما نیایید که می سوزید.» مقصود آن است که هر که میل نزدیک شدن داشته باشد باید حاضر به سختی ها و مشقت ها شود.

۹- و نیز نقل کند که فرمود: جناب آقای سعادت علی شاه فرمود اگر کسی با ما مشورت کند که داخل در فقر و تصوف شود، می گوئیم داخل نشو، و خیانت هم نکرده ایم. منظور آن است که راه فقر، راهی است خطرناک و عبور از آن برای هر کسی دشوار است.

۱۰- و نیز از آن جناب نقل کند که فرمود: شخص فقیر هنگام معصیت از جنبه معنی برای بزرگ و مراد خود به دو صورت دیده می شود؛ یا به صورت کسی که آلت قتاله در دست گرفته که صاحب خود را بکشد، یا به صورت فرزند عزیزی که جلوی پدر در حال جان کندن باشد.

۱۱- آقای ایزدگشسب نقل کنند که روزی آقای حاج شیخ عبد الله حایری حضور آن جناب این شعر مولوی را خواند:

لاف زنم لاف که تو راست کنی لاف مرا

ناز کنم ناز که من در نظرت معتبرم^۱

آن جناب فرمود: از مولوی ناز را هم می خرنند.

۱۲- روزی کسی حضور آن جناب این شعر را خواند:

چو رسی به طور سینا آرنی مگو و بگذر

که بیرزد این تمنا به جواب لن ترانی

آن جناب فوراً فرمود:

چو رسی به طور سینا آرنی بگو و مگذر

که بیرزد این تمنا به جواب لن ترانی

۱۳- از آن جناب سؤال شد که مقام مولوی بلندتر است یا مقام حافظ؟ فرمود: خود آن دو در اشعار خود تصریح نموده‌اند که حافظ گفته:

الا یا ایها السّاقی ادرکأساً و ناولها

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها

ولی مولوی گوید:

عشق از اول سرکش و خونی بود تاگریزد هر که بیرونی بود^۱
که معلوم می‌شود آخر مقام حافظ، اول مقام مولوی بوده و مولوی قسمت آسان عشق را اصلاً جزو عشق نشمرده است.

۱- آقای ایزدگشسب در بدایح الآثار می‌نویسند: و از

کلمات اخلاقی سخنان بلند اوست که مفاد آیه شریفه مَنِ اعْتَدَىٰ عَلَیْكُمْ

فَاعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَیْكُمْ^۲، برای ناقصین است و عفو و

مدارات هم خالی از نفاق نیست باید به رفق و صفح^۳ که تطهیر دل است با خلق رفتار کرد و مواظب بود که بغض فی الله بر حب فی الله غلبه نکند.

۲- و از کلمات حکمت آیات اوست که: «اَقْلَ درجه انصاف آن است که

انسان خوبی و بدی خود را از خود ببیند و از غیر را از غیر، و مقام اعلای انصاف آن است که بدی غیر را هم از خود ببیند؛ و نبی ختمی مرتبت (ص) چون همه گناهان امت را از خود ملاحظه می‌فرمود، لِيُغْفِرَ لَكَ اللهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ^۴ به او نسبت داده شده و تفسیر شده: اَيُّ مِنْ ذَنْبِ امْتِكَ*^۵.

۱. مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۴۷۵۱ (با کمی اختلاف)

۲. سوره بقره، آیه ۱۹۴: هر کس بر شما تعدی کند به همان اندازه تعدی‌اش بر او تعدی کنید.

۳. درگذشتن از خطا

۴. سوره فتح، آیه ۲: تا خدا گناه تو را آنچه پیش از این بوده و آنچه پس از آن، برای تو بیامرزد.

* این کلام مطابق با حدیث است که از معصوم رسیده و در حقیقت ترجمه و مضمون حدیث می‌باشد بلکه همه فرمایشات آن بزرگوار از احادیث ائمه معصومین (ع) گرفته شده است.

۵. یعنی از گناه امت تو.

- ۳- و از کلمات اوست: «مؤمن تشقی نکند و انتقام نکشد مگر به فضیحت و رسوایی خود».
- ۴- و نیز فرموده است: «خداوند پیش نیارد برای مؤمن مگر آنچه خیر و صلاح اوست».
- ۵- و هم آن جناب فرمود: «بر جور و اذیت دشمنان باید صبر نمود که: وَ لَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ... أَذَىٰ كَثِيرًا،^۱ هر کفشی که بر سر شما زنند، کشفی برای شما رخ می دهد».
- ۶- جدّه نگارنده، صبیّه آن جناب، نقل کنند که می فرمود: «کسی که به شما آزار رساند یا چیزی از شما بدزدد او را نفرین نکنید بلکه احسان کنید و درباره او دعا کنید؛ زیرا ممکن است شما بر اثر خلافی، مستحق مجازات شده و خدا او را مأمور تربیت شما نموده باشد».
- ۷- و نیز از کلمات او نقل کند که: «برای بدکردار، همان بدی او بس است؛ دیگران باید او را دعا کنند نه آنکه نفرین نمایند یا انتقام کشند».
- ۸- و نیز نقل کند که بارها به ما می فرمود: «نسبت به خادم و خادمه که زیر دست شماست محبت کنید؛ زیرا او برای لقمه نانی خود را زیر دست شما قرار داده و روا نیست که او را دشنام دهید و بد بگویید».
- ۹- و نیز نقل کند که موقعی که نسبت به من متغیر می شد و تندی می نمود، می فرمود: «اگر می دانستی که این تندی و بدگفتن من نسبت به تو چقدر برای تو خوب است، و برای تو مانند جواهر می باشد، آرزو می کردی که من با تو تندی کنم».
- من کلام تلخ می گویم تو را تا ز تلخی ها فرو شویم تو را
- ۱۰- و نیز نقل کند که فرمود: «آنچه از خدا درباره خویش امیدوارید، خود نیز

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۸۶: و از زبان اهل کتاب... آزار فراوان خواهید شنید.

همان قسم نسبت به زیردستان رفتار کنید».

۱۱- حاج شیخ محمد صالحی منشادی* که از فقرای نیک و بامحبت است نقل کرد که روزی کسی به روی پای آن جناب افتاده و پا را بوسید، ایشان متعیر شده فرمود: «برای امر دنیا پای ما را بوسید.» آنگاه می فرمود: «دنیا را نخواهید تا پیش پایتان بریزند».

آقای ایزدگشسب در بدایع الآثار می نویسد که روزی در
کلمات علمی این مسأله طبیعیه که آیا اول عضو مخلوق در بدن چیست؟
 دماغ است؟ کما علیه بقراط؛ و القلب؟ کما علیه
 المشرحون؛ و الکبد؟ کما علیه محمد بن زکریای الرازی.^۱ تحقیق مطلب را سؤال نمودم،
 بدیهه فرمود: «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَيْتِهِ مُبَارَكًا».^۲ منظور آن است که قلب که
 حکم کعبه را در کشور تن دارد اول عضو و اشرف اعضای بدن انسان است.

۱- آقای احمد فریدونی نقل کنند که آن جناب مکرر
کلمات اجتماعی می فرمود: «فقیر نباید به این خیال باشد که در منزل بنشیند
 و دست از کار بکشد، بلکه باید کار کند و حرکت مذبوح
 داشته باشد.» آقای فریدونی گفتند: در آن موقع من با خود فکر کردم که مقصود از
 حرکت مذبوح چیست؟ هنوز در این اندیشه بودم که ناگاه فرمود: «حرکت مذبوح
 این است که زمین حاضر و آب حاضر و تخم حاضر و گاو حاضر، تو باید شیار
 کنی و تخم پاشی و آب بدهی بقیه را از خدا بدانی».

۲- آقای شیخ تقی مصلحی* که از دراویش بامحبت تهران است و چندین نفر
 دیگر به طور تواتر نقل کنند که آن جناب در مجلس درس فرمود: «خداوند بنای

* در روز پنجشنبه ۲۵ ربیع الاول سال ۱۳۷۰ قمری در یزد، با حال خوشی بدرود زندگانی گفت.
 ۱. همان طور که نظر بقراط است؛ یا قلب؟ همان طور که علمای تشریح اعتقاد دارند؛ یا کبد؟ همان طور که
 محمد بن زکریای رازی می گوید.

۲. سوره آل عمران، آیه ۹۶: نخستین خانه‌ای که برای مردم بنا شده، همان است که در مکه است.
 ** در فروردین ۱۳۲۶ خورشیدی فوت نمود.

بزرگی در نظر دارد.» اتفاقاً پس از آن بیان تغییرات شگرف در ایران و دیگر کشورها رخ داد.

۳- در صالحیه است که از آن جناب درباره گذاشتن و زدن شارب سؤال شده بود؟ در جواب فرمود: «دینی را به مویی نبسته‌اند»^۱.

۴- آقای حاج صدر نقل کند که روزی در مجلس درس فرمود: «زمینی که استعداد صد من گندم دارد اگر به واسطه بی‌مراقبتی شخص، نود من گندم داشته باشد متصدی آن نزد خداوند مؤاخذ و مسؤول است.» این کلام دلالت بر مراقبت تام آن جناب نسبت به امور کشاورزی می‌نماید.

۵- آقای سرهنگ سراج از آن جناب نقل کند که در مذمت تریاک فرمود: «برای شرابخوار امید نجات هست ولی برای تریاکی کمتر است».

۶- و نیز نقل کند که فرمود: «ما حاضریم که با سگ هم کاسه باشیم و با تریاکی، نه».

۱- آقای شیخ علی بشرویه، پدر آقای بدیع الزمان کلمات اخلاقی مثلی فروزانفر، نقل کردند: موقعی که در مشهد تحصیل می‌کردم و در مدرسه حجره داشتم، آن جناب به مشهد مشرف شدند. من برای دیدن ایشان رفتم، چون مراجعت کردم طلاب در مدرسه مرا اذیت کردند و زدند که چرا از ایشان دیدن نموده‌ام؟! دفعه بعد که خدمتشان رفتم، فرمودند: «پنبه زده هم خوب نیست».

۲- حاج ملا عبدالله صدرالاشراف نقل کنند که روز جمعه آخر عمر خود در مجلس فرمود: «درخت وقتی پیر شد، سرش را که بردارند دوباره بهتر جوش می‌کند».

۱۱ بعضی از مکاتیب مهمه آن جناب

مکاتیب و نامه‌های جناب حاج ملاسلطان محمد سلطان علیشاه غالباً اخلاقی و مشتمل بر مطالب مهمه روحی و دینی است؛ و نامه‌هایی که در آنها بر مطالب صوری و تعارفات معمولی اقتصار شده باشد، می‌توان گفت از آن جناب دیده نشده است.

و با آنکه در اوایل زمان ایشان پست دولتی نبوده و بعداً هم خیلی بی‌ترتیب و غیرمنظم بوده، مع‌ذلک از اطراف عریضه‌های بسیار حضور آن جناب عرض شده و غالباً با سؤالات دینی و روحی و یا شکوه از روزگار و گرفتاری‌ها بوده، و آن جناب هر کدام را جواب مناسب داده و هیچ نامه را بدون پاسخ نمی‌گذاشت. از این رو مرقومه‌های آن جناب فعلاً خیلی زیاد است و چون ذکر تمام آنها را مجموعه‌ای جداگانه لازم است در اینجا فقط چند نامه را که دارای مطالب مهم‌تر می‌باشد و فعلاً در دست است نقل می‌کنیم.

آن جناب در نامه‌های خود معمول داشت که در بالای صفحه عدد ۱۱۰ را که اشاره به اسم علی (ع) است نوشته و سپس نامه را به کلمه بسم الله الرحمن الرحيم شروع می‌فرمود؛ چنانکه در نامه‌هایی که در اینجا نگاشته می‌شود ملاحظه خواهد شد؛ امروز هم جناب آقای صالح علیشاه معمول دارند که در بالای صفحه کلمه "هو" که

نام خداست نوشته و در زیر آن عدد ۱۲۱ که عدد "یا علی" است می‌نویسند.^۱
 از جمله نامه‌ای است که در جواب عبدالحسین خان
نامه تیمورتاش
و پاسخ آن
 تیمورتاش (وزیر دربار پهلوی سابق ایران) مرقوم شده و
 شخص نامبرده در موقع نوشتن نامه، برای ملاقات
 ایشان، به گناباد رفته در آنجا شرحی حضورشان عرض نمود و سؤالاتی
 کرده به دریافت پاسخ نائل گردیده است و شرحی که او عرض نموده این
 است:

«به شرف عرض اقدس جناب مستطاب عالی می‌رساند؛ چنانچه خاطر مبارک
 مستحضر است بنده مدت مدیدی در خارجه مانده، بعد از ورود به ایران بعض
 اشخاصی را که سمت نمایندگی دین مبین را دارند، دیدم که نه اسباب استحکام بل
 توهین و بعضی خیالات می‌شوند، ولی چون شخص لابد است که ملجاء داشته باشد
 و جناب مستطاب عالی در تمام ایران معروف و مشهور هستید؛ این بنده هم
 به زیارت جناب عالی مشرف شده استدعای توجهی می‌نماید. اما چون در بابت
 تمام اشخاص بزرگ دنیا دشمنان حرف‌های غرض‌دار می‌زنند و بلکه بعض
 دوستان به خیال اینکه تعریفی کرده باشند بنای اغراق‌گویی را می‌گذارند، راست و
 دروغ چنان مخلوط می‌شوند که تمیز دادنشان خیلی صعوبت دارد؛ به این جهت
 بنده توضیح بعضی مطالب را برای خودم از جناب مستطاب عالی استدعا می‌کنم و

۱. استفاده از جدول یا حروف و کلمات مثل حروف ابجد در گذشته کاملاً معمول بود. مثلاً به جای عددی
 که سند تاریخی است کلمه متناسب با آن را از حروف ابجد می‌ساختند و به آن ماده تاریخ می‌گفتند. چون
 حفظ کردن عدد مشکل است تبدیل آن به کلمه‌ای متناسب با واقعه مورد نظر، کار را آسانتر می‌کرد. حروف
 کلمات ابجد بدین قرار است: ابجد، هوز، حطی و... که الف نماینده عدد ۱، ب نماینده عدد ۲، ج نماینده عدد
 ۳ و... می‌باشد. مثلاً می‌گویند: تولد حاج ملاهادی سبزواری در سال ۱۲۱۲ قمری به حروف ابجد کلمه
 "غریب" است. در مکاتبات حضرت سلطان علیشاه، کلمه "هو" ضمیر اشاره به ذات خداوند است و در عرفان
 از این ضمیر اشتقاقاتی مثل "مقام هویت" ساخته‌اند. عدد ۱۱۰ بنا به حروف ابجد معادل کلمه "علی" و "۱۲۱"
 معادل کلمه "یا علی" به کار برده شده است. و این امر چه بسا برای احتراز از ذکر صریح نام خداوند و یا کلمه
 "علی" که هم از اسماء الهی و هم نام علی (ع) است، می‌باشد. این استفاده از حروف ابجد آنقدر در ادبیات
 قدیم متداول بوده است که مؤلف محترم نیازی به توضیح درباره آن احساس ننموده‌اند.

سؤال کردن را صحیح تر دیدم چنانچه در همه اوقات از تمام انبیا و اولیای عظام و رجال بزرگ، همه کس حق سؤال را داشته‌اند، هر چند دیروز خودتان فرمودید: "هرکس اهل تقواست از ما است."، ولی بنده، اکتفا به این نکرده مستدعی هستم که اولاً: درجه مأموریت خودتان را به بنده توضیح بفرمایید؟

ثانیاً: درجه جبر و اختیار انسان را در افعال و اعمال و خیالات خودش معلوم بفرمایید؟

ثالثاً: قبول کردن مذهب از روی جبر است یا اختیار و مذهب آیا باید آزادی داشته باشد یا نه؟

رابعاً: معلوم بفرمایید که بهشت و جهنم و مطالبی که در ضمن آنها هستند، صورت و وجود خارجی دارند یا فقط در نفس انسانند؟

خامساً: اطاعت و پرستش پروردگار تعالی کاملاً باید صورت ظاهری و طرز مخصوصی داشته باشد و برای همه کس واجب است یا خیر؟ هرکسی به درجه عبدیت و شناسایی خودش می‌تواند در ستایش آفریننده برآید؟

سادساً: اهل کتاب را نجس باید خواند یا خیر؟

سابعاً: مذلت نفس عموماً حتی نفس طالب در پیش مطلوب جایز است؟ امیدوارم که مطالب را به بنده فهمانده و از برکات انفاس قدسیه، رفع این اشتباهات را بفرمایید. چون بنده در رفتن به تهران عجله دارم امیدوارم که مرحمتی فرموده، زودتر مرتخصم بفرمایید زیاده جسارت است. بنده عبدالحسین.

۱- پاسخی که آن جناب مرقوم داشته‌اند از این قرار است:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم. عرض می‌شود: سؤال اول را جواب این است که این ضعیف خود را از پست‌ترین پیروان ائمه هدی سلام الله علیهم می‌دانم و در بشریت محتاج به خوردن و آشامیدن و خوابیدن می‌باشم مثل همه کس؛ تفاوتی که هست این است که دست فضل اولیای حق علیهم السلام امانتی سپرده است به این

ضعیف، که اگر کسی به صدق در طلب باشد به او بسپارم و او را امر کنم به متابعت آن بزرگواران.

اما سؤال ثانی: جبر و اختیار انسان را باید تصوّر از جان و تن انسان کرد که اگر اعضا بر سلامت خود باقی باشند تمام افعال از آنها هم ظاهر شود، لکن درحقیقت از جان است که نسبت افعال به جان اولی است که دیدم و شنیدم و رفتم و نشستم صحیح است حقیقتاً. و حرکات اعضای مؤوفه^۱ را نمی توان به جان حواله نمود که برخلاف مجرای طبیعی است؛ چون دست مرتعش، که حرکت او را نمی توان به جان حواله نمود، من درد می کنم صحیح نیست، دستم درد می کند حقیقت است که: یابن آدم انا اولی بحسناتک منک و انت اولی بسیئاتک منی*، این به جهت تکوین بود، به جهت تکلیف حق تعالی شأنه جان جان است. حسنات و سیئات را چون افعال اعضای سلیمه باید تصویر کرد و چون حرکات و اوصاف اعضای مؤوفه.

قبول کردن مذهب مشهود است که جبر نیست و از روی اختیار است. مذهب باید آزادی از قیود نفس باشد و تقید به امر و نهی الهی، غیر این صحیح نیست. بهشت و جهنم و آنچه در شریعت مطهره رسیده است تمام وجود خارج از نفس انسانی دارد؛ بلی نفس انسانی را قوه ای است که به مجاهدات و طاعات اتصال به بهشت، و به معاصی اتصال به دوزخ پیدا کند.

اما پرستش پروردگار به رأی و خواست نفس نباید باشد، به اذن و اجازه نبی وقت یا وصی نبی یا کسی که از جانب آن بزرگواران مأذون و مجاز باشد، که اگر غیر این هرچه کند، باطل و غیرمقبول خواهد بود؛ زیرا که ایمان و دینداری را چندین درجه است و هرکس صاحب درجه ای از آنها، اگر بخواهی تکلیف درجه اولی را بر صاحب درجه ثانی حمل کنی هلاک خواهی کرد او را. و از آنجا که باید تن و نفس و قوا همه در تحت تکلیف الهی داخل شوند، در صورت هم، باید

۱. آفت دیده

* ای فرزند آدم نیکی های تو از جانب من و بدی ها و گناهان تو راجع است به خودت (ج).

صورتی از عبادت بر تن جاری شود که در خارج صورت داشته باشد.
نجاست اهل کتاب را ذاتاً، محققین انکار دارند و به واسطه گوشت خوک
خوردن و پرهیز نکردن از شراب، نجس بالعرض دانند.

* * *

این نامه به چندین مطلب مهم فلسفی و دینی به بهترین وجهی جواب داده و
اشکالات را به کلی رفع می‌کند. سؤال کننده هم پس از دریافت این پاسخ از
گرویدگان آن جناب گردید، ولی بعدها دنیا او را کر و کور نمود که حالات سابق
خود را فراموش کرد، "چون از او گشتی همه چیز از تو گشت".

فقرا در زمان آن جناب - همان طور که پیش به طور
اختصار اشاره کردیم - در بدو امر نسبت به جناب حاج
ملاعلی نورعلیشاه خوشبین نبودند و مخصوصاً پس از
اجازه یافتن جناب حاج شیخ عبدالله حایری معتقد بودند که
امر قطبیت پس از آن جناب به آقای حاج شیخ عبدالله
خواهد رسید.

بعضی مرقومات که
در باب فرزندشان
جناب حاج ملاعلی
مرقوم گردیده

موقعی هم که به امر جناب آقای سلطانعلیشاه مشغول ریاضت گردید،
بسیاری از فقرا گمان می‌کردند که ریاضت ایشان بدون اجازه و بلکه برخلاف میل
پدر است، از این رو در مجالس به بدگویی ایشان شروع کردند و درباره ناراضی
بودن پدر شهرت‌هایی دادند. بدین جهت جناب حاج ملا سلطان محمد نیز مدتی در
اذن دادن به ایشان مسامحه می‌فرمود، تا آنکه مریض بستری گردید و پس از آن
ایشان را خلیفه خود فرمود، ولی باز هم بسیاری از فقرا بر حالات آن جناب
ایراداتی می‌گرفتند؛ زیرا ایشان ظاهراً برخلاف وضع جناب آقای سلطانعلیشاه
متجمل بود و مطالب را هم بی‌پرده بیان می‌فرمود، و بعضی از فقرا مانند مرحوم
حاج محمدعلی اصفهانی چند مرتبه توهین کرد، غافل از آنکه روش صوری
بزرگان دین هم با یکدیگر موافق نبوده بلکه غالباً مخالف بودند، مانند زهد

حضرت امیر(ع) و تجمل و حلم حضرت امام حسن(ع) و غیرت و شجاعت حضرت حسین(ع) و این امر موجب ایراد نمی‌شود.

۲- از جمله نامه‌هایی که در این باب از آن جناب صادر شده مکتوبی است که به مرحوم آقا محمد مهدی دلال اصفهانی مرقوم شده و آن این است:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می‌شود که کتاب آن برادر محترم مع امانت رسید، وفقك الله و ايد و نور قلبك و اصلح دنياك و آخرتك. در باب بعضی گفتگوها که نوشته بودید، بحمدالله نه بساط این ضعیف بساطی است که کسی تواند چنین خیالی کند و نه جناب نور چشم معظم را چنان حالی است که خیال خلافی برای او باشد. تقریباً چهل روز به ماه مبارک رمضان به اشاره غیبی مأمور شدم به منصب بخشیدن به آن جناب، و قدری اهمال می‌کردم تا اینکه ناخوش احوال شدم و سبب ناخوشی هم، نشد مگر به اهمال در این کار. بعد از آنکه دانست سبب ناخوشی، اهمال این کار شده، در محضر جمع کثیری آن جناب را به منصب ارشاد و تفویض امور فقرا سرافراز نموده. باید جمله فقرا آسوده باشند که بحمدالله این گفتگوها در بساط این ضعیف نیست. جمله فقرای آن سامان را سلامت می‌خواهم. وفقكم الله، والسلام.

۳- دیگر تعلیقه آن جناب به حاج محمد علی اصفهانی است که یک سال پس از بی‌ادبی نسبت به جناب نورعلیشاه مرقوم گردیده:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می‌شود که مراسله آن برادر مکرم چند وقت قبل رسید؛ چون شما را مشرف بر حرکت می‌دانستم، جواب ننوشته تا این هفته که جناب برادر محترم حاج ملا عبدالله نوشته شما را نشان دادند و تشکیات آن برادر را خواندند. انشاءالله خداوند متعال برای همه ماها عنایت کند و ماها را برای فکر آخرت، از فکر دنیا آسوده دارد. سابق بر این خواستم عرض

کنم، لکن چون چنین می فهمیدم که قدری حال شما پریشان است عرض نکردم که باعث مزید پریشانی خواهد شد. حال ملتفت باشید که حرکت شما سال قبل نسبت به نور چشم معظم حاجی ملاعلی حرکتی بود که پسندیده خدا و رسول (ص) نبود بلکه باعث سخط خدا و رسول شد؛ چرا که شما ظاهر رفتار این ضعیف را پیروی نکرده و باطن مرا هم مطلع نبودید. و در زمان هر یک از ائمه که مشایخ آن بزرگواران به پندار می افتادند و خود را کسی می شمردند و سر از امام عصر خود می پیچیدند برای هر یک، دو نفر مثل شما پیدا می شد که آنها را به گمان می انداخت و اسباب ضلالت جمع کثیری می شد. انشاء الله در مقام استغفار و اعتذار برآید و از خدا و رسول طلب استغفار نمایید که انشاء الله خداوند برای دنیا و آخرت شما تهیه فرماید.

آن حرکت شما باعث رنجش دل بسیاری، که دور نیست که خورده خورده اسباب نفاق میانه فرزندان این ضعیف می شود و باعث تنزل و پستی درجه آنها شود بلکه باعث اضلال کثیری شود، استغفرالله ما فرط لنا و وفقنا الله و ایاکم.

* * *

از این مراسله معلوم می شود که حاج محمدعلی در همان اوقات معتقد بوده که آقای حاج شیخ عبدالله برای خلافت آن جناب از جناب حاج ملاعلی لایق تر است و این خیال را به دیگران نیز اظهار داشته و نسبت به جناب حاج ملاعلی بدبین بوده است؛ ولی پس از این مراسله پشیمان شده با حال عجز و نیازمندی به گناباد مسافرت نمود و چون نزدیک بیدخت رسید پاها را برهنه کرده با همان حال، حضور آن جناب رسید و از جناب حاج ملاعلی تقاضای عفو و گذشت کرد؛ آن جناب فرمود: ما همان وقت گذشتیم.

ولی او پس از جناب حاج ملاسلطان محمد نیز مدتی با جناب حاج ملاعلی اظهار مخالفت کرد - ویژه موقعی که آن جناب در تهران بود - و حال بیشتر فقرا را نسبت به ایشان دگرگون کرد، ولی پس از آنکه مراسله بالا را مجدداً یادآوری

کردند پشیمان شده با نهایت عجز و انکسار به خدمت آن جناب رسید.

* * *

دیگر جوابی است که به مظفرالسلطان گنابادی در حاشیه عریضه او داده‌اند و آن عریضه این است:

قربان خاک پای مبارکت شوم به واسطه بی‌طاقتی و معاصی، چنان غفلتی حاصل شده که فوقی متصور نیست. از یک طرف با این بی‌طاقتی برداشت، حضرت اقدس آقای حاج آقا زاده و شخص ایشان اسباب پریشانی زیادتر شده. این را می‌دانم، نقص البته مسلماً از چاکر عاصی روسیاه است. اول مسألت می‌نمایم به حق خودت بر خلق که این چاکر را حفظ فرمایید؛ به کل، تمام و مرتدم؛ مگر نگاهداری خودت شامل حال شود، وقتی که نفس با این تسلط غالب شود.

در مورد حضرت حاج آقا زاده خدشه‌ها آمده که رفتار و سلوکشان منافی مسلک حضرت اقدس اعلی ارواحنا فداه است؛ دفعش را مستدعی و تکلیف چاکر را بفرمایید، در این مورد خیلی پریشانم.

۴ - پاسخی که در حاشیه مرقوم شده این است:

عرض می‌شود که احوال‌ها همه موافق نیست؛ علی (ع) با وضع حسن (ع) ضد یکدیگر بود. نباید خود را بر یک مسلک محصور کرد. ماها تا از قیاس نفس، می‌خواهیم میزان بگیریم، میزان ما کج آید. باید ملاحظه حال چهار نفر فقیر را هم داشت که گرفتاری دنیا فایده‌اش همان است که چهار نفر فقیر را توانیم ملاحظه کنیم.

۵ - درباره مسافرت چند ساله آن جناب هم، به مرحوم حاج نایب‌الصدر، فرزند مرحوم رحمت‌علیشاه شیرازی، نامه زیر را مرقوم فرموده:

۱۱۰

در تهران - انشاءالله الحافظ، عالی جناب برادر مکرم، آقا زاده محترم، آقای آقامیرزا آقا نایب‌الصدر شیرازی، مطالعه نمایند. ۱۲ ربیع ۲.

بسم الله الرحمن الرحيم و هو وليي و هو يتولى الصالحين. عرض می شود که مراسله آن برادر محترم، در پست سابق و در این پست رسید. از آمدن عیالها آسودگی حاصل گردید. انشاءالله شما را همت آن باشد که در حقی، اهمال و تفریط نشود و امید چنان است که حضرت باری جلّت آلائه جانب شما را واگذار نکرده، حق آن برادر را مرعی دارد و در گرفتاری نگذارد. حسن خلق با زبردست مورث برکات صوری و معنوی است از این لطیفه غافل نمانند: وَ لَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْبَةَ وَالْإِنْحِيلَ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ.* در باب عزیمت خراسان ذکر می نموده بودند، انشاءالله با خواست خداوند و توفیقات حق، امید که بعد از عید به عزم زیارت بیت الله توانم حرکت نمایم. خبر نورچشمی علی از بخارا آمد از حرکت او ملول نیستم، چرا که شاید انشاءالله خشکی^۱ دماغ او به همین حرکت تمام شود. و قّقک الله و ایای و جمیع المؤمنین، والسلام. برادران و خواهران آن سامان را سلام می رسانم.

* * *

از مضمون این مراسله معلوم می شود که در ربیع الثانی ۱۳۰۵ قمری که سال سفر مکه آن جناب بود نوشته شده است.

مرقومات راجع به قائم
و غیبت و ظهور و
رجعت

۶ - مرحوم آقا عبدالغفار اصفهانی که از فقرای نیک و
بامحبت بوده در گناباد خدمت آن جناب راجع به حضرت
قائم (عج) عریضه نموده و جواب زیر را دریافت داشته
است:

* سوره مائده، آیه ۶۶: و چنانچه آنان به دستورات تورات و انجیل خودشان قیام می کردند البته به هرگونه نعمت از بالا و زیر (نعمت های آسمان و زمین) برخوردار می شدند (ج).
۱. این کلمه را حضرت آقای صالح علیشاه خستگی نیز خوانده اند (منقول از جناب آقای حاج دکتر نورعلی تابنده).

۱۱۰

انشاءالله از دیاد محبت را خداوند مستدام بدارد. ملتفت بودن به امر و نهی در نزد جمله اعمال که آخرین مرتبه ذکر باری است، انشاءالله به همه ماهها عنایت فرماید. حضرت قائم عجل الله فرجه فرزند صلیبی جناب امام حسن عسکری (ع) حی و قائم و مهدی آخرالزمان است و اوست که در هر زمان به واسطه مشایخ، هدایت خلق می کند و از انظار غایب است؛ چون هنوز انظار خلق استعداد رؤیت آن بزرگوار را ندارد و دوازده سال خدمت برای ظهور حضرت قائم است. و در حدیث جناب امیر (ع) است که فرمودند: مدت غیبت شش روز یا شش ماه یا شش سال است و این دوازده به جهت توسعه بر سلاک است. انشاءالله خداوند متعال تفضل فرماید و بر همه ماهها ظهور آن بزرگوار را معجل فرماید، شما کار خود را مشغول و صیقل خود را دست برندارید. وفقکم الله و ایای، والسلام.

۷- دیگری از فقرا سه سؤال از ایشان نموده: یکی آنکه روشنایی و نتیجه ای از مواظبت بر ذکر ندیده؛ دیگر آنکه آیا خداوند به چشم ظاهر یا باطن دیده می شود یا نه؟ سوم آنکه قائم کیست و در کجاست؟ این جواب مرقوم شده است:

۱۱۰

انشاءالله شما خیالات خود را از درون خود به جاروب ذکر بروید تا اثر ببینید؛ با کثرت خیالات و غفلت تام از ذکر حق، اثر خواستن، از درخت بی میوه، میوه خواستن است؛ راه همین است، راه رفتن می خواهد. شما به ناز، پرورده شده اید هنوز طاقت پیاده روی ندارید و راحت منزل می طلبید.

حضرت باری، اگر مراد غیب مطلق باشد به هیچ بصر دیده نمی شود و اگر مراد مقام ظهور است به هر دو بصر دیده می شود که حضرت رسول (ص) فرمود: مَنْ رَأَى فَقَدْ رَأَى الْحَقَّ.*

* هر که مرا دید خدا را دیده است (ج).

حضرت قائم عجل الله فرجه، یازدهم از اولاد امجاد علی (ع) است و از جای آن حضرت سؤال نیست که آن حضرت از جا بیرون است و هر وقت خدا بخواهد ظاهر خواهد شد و روی زمین را به نور خود منور خواهد ساخت که حاجت به آفتاب و چراغ نباشد، والسلام.

۸- این نامه نیز راجع به غیبت مرقوم شده است:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می شود که مکتوب آن برادر مکرم و اصل، وفقک الله و نور قلبک. در باب غیبت امام و انتظار ظهور امام یا هود و صالح که هر یک از انبیا خبر به ظهور یا غیبت می دادند، چون عالم انسان، انموذج عالم کبیر است، اخبار غیبت و ظهور نسبت به عالم کبیر و صغیر هر دو است. و در بعضی اخبار ملاحظه نماییم، صغیر تنها ذکر شده است و در بعضی ملاحظه، عالم کبیر تنها. و نسبت به عالم کبیر مراد از غیبت و ظهور، هیاکل بشریّه آن بزرگواران است و نسبت به عالم صغیر غیبت و ظهور، صورت ملکوتی ایشان است و چون این دو غیبت در نظر بود جمله اخبار را که در این باب وارد است می توان فهمید و تفسیر نمود. وفقکم الله، والسلام.

۹- این نامه نیز راجع به رجعت نوشته شده است:

۱۱۰

بسم الله الرحمن و به ثقتی و علیه توکلی و اعتمادی. عرض می شود که مراسله آن برادر محبت گستر و اصل، و از مضمون اطلاع حاصل، وفقک الله و اعانک علی کل حال. سؤال از رجعت شده بود، چون رجعت در اخبار معصومین (ع) بر چند معنی اطلاق شده، مثل رجعت روح بعد از موت طبیعی یا موت اختیاری که به فنا تعبیر می شود و مثل از مقام اجمال و فنای از کثرات به سوی تفصیل و صحو، و از این رجعت به نفخه

احیا نیز تعبیر شده و مثل رجعت روح از مقام کثرت و طبع به مقام وحدت و عقل، و از این به معاد تعبیر شده و مثل رجعت جهات فاعلی به حسب ظهور و در عالم کون و فساد بعد از ظهور سابق هرچند با اختلاف ماده و قابل باشد، و از این به کورات و رجعات تعبیر شده، و لقد کورتم کورات و دورتتم دورات* اشاره به این رجعت است. و رجعت به معنی دیگر هم اطلاق شده که آن رجعت روح است بعد از فناى تن به سوی دنیا که این را رجعت به دنیا می‌گویند، و این معنی به دو معنی اطلاق شده؛ یکی رجعت ائمه هدی و حضرت خاتم الانبیا علیهم السلام به سوی دنیا نسبت به عالم صغیر و این محل انکار نیست بلکه فلاسفه که انکار معنی دیگر را دارند اخبار را تأویل به این معنی می‌کنند. معنی دیگر رجوع حضرت خاتم (ص) و ائمه هدی (ع) و حضرت عیسی (ع) به سوی دنیا و ثانیاً: تن طبیعی را پوشیدن و مثل کرة اولی به تن طبیعی زیست کردن و این محل انکار تمامی فلاسفه است، چرا که مستلزم تناسخ و تنقیص بعدالکمال و بُعد بعدالقرب، قوه بعدالفعلیه است و غیر اینها از مفاسد دیگر، لکن چون این معنی هم در اخبار وارد است انکار بی جاست. اگر نفهمیم، موافق فرموده خود ایشان: ذرّوه فی سئله** . لکن جهت امتناع که فلسفی مدعی است لازم می‌آید اگر در رجوع از فعلیت به قوه آیند. لکن ما را اعتقاد این است که آن بزرگواران را این رجعت از باب کمال مرتبه ممکن است و در این رجعت فعلیت ایشان بیشتر می‌شود، مثلاً اگر در حال حیات بخواهند به بدن دیگر غیر بدن خاصه خود در آیند از باب کمال، ایشان را ممکن است چه عناصر در حکم آنهاست چنانکه علی (ع) در یک شب به چهل بدن ظاهر شد! پس کامل اگر خواهد بعد موت طبیعی در عالم طبع به بدنی ظاهر شود از باب حکم کردن در

* یعنی بارها برگشت نموده و ادواری را گذرانده‌اند. عقیده به دور و کور نیز در میان فلاسفه می‌باشد و در کتب حکمت مشروحاً ذکر شده است (ج).

** سوره یوسف، آیه ۴۷. مثلی است در عرب، یعنی در خوشه خود واگذارید؛ و در مواقعی ذکر شود که فرمایشات و احکامی از حضرت حق جل شأنه و بزرگان دین رسیده باشد که فهم بشر از آن قاصر باشد، گویند: به حال خود واگذارید و انکار روا ندارید (ج).

عالم طبع نه از باب محکوم شدن در عالم طبع تواند؛ و هیچ محالی هم لازم نیاید، بلکه آن کامل اگر خواهد ارواح اشقیا را بعد از مرگ به بدن طبیعی در آورد امکان دارد، لکن نه از طریق تعلق روح به نطفه در رحم تا مفاسدی که فلسفی تصور کرده وارد آید، بلکه به طریق کُنْ فَيَكُونُ بِإِذْنِ اللَّهِ^۱ و چون به جمله این معانی لفظ رجعت در اخبار وارد شده است پس باید شخص از روی بصیرت در اخبار نظر نماید، و قفک الله و آید، والسلام.

* * *

مراد ایشان آن است که رجعتی هم که برای بزرگان به این دنیا باشد رجوع از فعلیت به قوه نیست که تجافی^۲ از مقام فوق باشد و اشکال و محال لازم آید، بلکه تجلی در مراتب و شؤون مادون است با حفظ مقام عالی خود. خود این جانب نیز موقعی که در اصفهان تحصیل می نمودم از حضور پدر بزرگوام جناب آقای صالح علیشاه روحی فداه راجع به رجعت سؤال کرده، و جوابی که مرقوم شده این است:

به تاریخ ۱۰ ج ۲ / ۱۳۵۳

«موضوع رجعت و امثال آن را در عالم صغیر و به جهات معنوی باید تصدیق داشت، هرچه را عقل ناقص قبول نکند باید تعبداً تصدیق و "ذَرَوْهُ فِي سُنْبُلِهِ" گذاشت و رجعت بزرگان رجوع از فعلیت به استعداد نیست، تجلی است با عدم تجافی». ۱۰ - جناب حاج ملامحمدجعفر برزگی نیز راجع به رجعت سؤال نموده، و جواب زیر را دریافت داشته اند:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می شود در باب رجعت ذکر شده بود. رجعت اطفال و مستضعفین عبارت است از غشیه های برازخ و افاقات

۱. موجود شو، پس موجود می شود به اذن خدا.

۲. بر جای خود باقی نماندن و از جانبی به جانب دیگر میل کردن.

آنهاکه در هر غشیه یک افاقه است و هر افاقه رجعتی برای نفس به سوی مدارک و آلات، و یک رجعت نیست بلکه رجعات عدیده است و در آن رجعات استکمال نفوس آنهاست درخور استعداد آنها. و اما رجعت مُلکی نیست مگر برای کامل که جمله عناصر مستخر او باشد که هر وقت بخواهد، به هر صورت بخواهد متصور سازد و در خود پوشاند یا از برای کسی که کامل بخواهد او را رجوع دهد و این رجعت تناسخ نیست بلکه این اظهار قدرت است، تناسخ آن است که نفس بالفعل شده باز به قوه برگردد و تعلق گیرد به نطفه نه اینکه نفس کمال یافته اظهار اقتدار کند. و فقکم الله و ایّی، والسلام.

فقراى آن زمان چون علاقه زیاد به توجه و تذکر و تفکر داشته و در اطاعت اوامر، کوشش بسیار می نمودند، مشاهدات روحی هم داشته، و به لذت های معنوی نائل می شدند، و نظر به این که سالکان راه حق مشاهدات خود را باید به راهنما عرضه دارند تا اگر رحمانی باشد آنها را تشویق و در صورت لزوم دستورهایی بدهد و اگر شیطانی باشد آنان را آگاه نماید لذا کسانی که مشاهداتی در خواب یا بیداری می نمودند حضور آن جناب عرض کرده و به جواب هایی نائل می شدند، و بعضی هم مطالب روحی یا دینی سؤال می کردند و جواب دریافت می داشتند. این قبیل مکتوبات نیز از آن جناب بسیار است ولی آنچه مهمتر است، مذکور می گردد.

۱۱- از جمله مکتوب زیر است که به یکی از فقرا مرقوم شده:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو ولیّی و هو یتولّی الصّالحین. عرض می شود که کتاب آن گرامی برادر، واصل و از مضمون اطلاع حاصل، و فقک الله و نور قلبک. چون توجه داشتن به یکدیگر به هر نحو که باشد جاذب رحمت است، مسائلت به کتابت آسان است، رفت و آمد هم زیاد می شود. در باب دریافت کردن لطایف قرآنی، امید که

بعض مرقومات

که راجع

به حالات روحی

سائلین

نوشته شده

تلاوت با تأمل، و روزبه روز دریافت لطایف بیشتر، به ابی حنیفه فرمود که تو یک حرف از کتاب خدا نشناختی. و نسبت به شیعیان فرمود: شیعتنا العلماء، شیعتنا العرفاء*.
 در باب وقایع، مرقوم داشته بودند؛ واقعه اولی، ثمره ذکر تهلیل بوده که نمایش یک شأن از شؤون نفس شده که شأن حیات لذاعة^۱ بوده که بسیاری از مارها زیر این شأن خوابیده، خداوند همه را نمایش دهد و بعد تمام کند. واقعه ثانی اگر همه قوالب را تمام کرده بودید از شرّ شیطان خلاص بودید. انشاءالله همه ماها را از جمله عقبات بگذرانند. برادر محترم آقا میرزاعلی کوچک که ذکر کرده بودند، سلام می‌رسانم و سلامتی می‌خواهم. سایر اخوان را سلام می‌رسانم، والسلام.
 ۱۲- این مرقومه نیز در جواب حاج ملامحمدجعفر برزکی مرقوم شده است:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبی و نعم الوکیل. عرض می‌شود که کتاب آن جناب واصل. چون معرفت خدا نیست مگر معرفت علی(ع) به نورانیت و کمال هم نیست، مگر همین معرفت، درجات کمال به اندازه شناخت مقامات نورانیت علی(ع) است. انشاءالله خداوند متعال به همه بندگان خود و به ماها این معرفت را عطا فرماید. جمله برادران و خواهران آن سامان را سلامتی می‌خواهم. خداوند متعال به ماها حالت محبت فی الله عنایت فرماید که تا در میان باشیم؛ حبّ فی الله ماها غالب باشد بر بغض فی الله. وفقکم الله و ایّای.

آقای شیخ اسدالله ایزدگشسب که در سنه ۱۳۲۵ و ۲۶ و اوایل ۲۷ قمری در بیدخت حضور آن جناب بوده است، دو عریضه زیر را عرض نموده و به جواب نائل گردیده‌اند.
 عریضه اول این است:

* پیروان ما دانایان و شناسایان ذات حق سبحانه می‌باشند(ج).

۱. شأنی است که مارهایی گزنده دارد.

قربان وجود مبارک چاکرانت شوم، چند شب قبل در واقعه دیدم از خود که حضرت عالی را با این روسیاه چندان میلی نیست. با خود گفتم: در این راه باید ترک جان کرد تا بلکه انسان قبول شود، و از بالای بام بلند با کمال تضرع، توکل بر صاحب خود نموده خود را به زیر انداختم. ناگاه در بین، آن حضرت با دست یداللهی بنده را گرفتند به سلامت. و در شب قبل خواب دیدم و در ولایت خود بودم، خواستم به باغ خودمان بروم؛ حضرت عالی تشریف داشتید، به لفظ عربی تکلم فرمودید که کسی که بخواهد از این باغ، میوه بچیند باید نعلین خود را بگذارد، و فرمودید: فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُورٍ*. بنده هم کفش خود را کندم و حافیا^۱ به باغ رفتم؛ سبز و خرم بود و پر میوه؛ قدری میوه خوردم. امیدواریم که اگر بشارتی است صورت خارج پیدا کند، یا نورالمستوحشین فی الظلم یا منزل السکینه فی قلوب المؤمنین.* المنتظر لامر ولی الله، اسدالله.

۱۳ - جوابی که مرقوم فرموده اند این است:

انشاءالله بشارت تامه است و علاقه کم می شود و توکل زیاد می شود و بعد هم از میوه باغ دل با آبادی باغ دل، بهریاب می شوید.
عریضه دیگر این است:

تصدقت شوم، در بعضی لیالی گذشته در واقعه، دیده شده راهی می رفتم. در آن راه سگان بسیار و راه کثیفی بود، راهی دیگر به نظر آمد. گفتند: این راه امن است. از این راه امن رفتم. از دور شکل کروی بسیار بزرگی به نظر آمد و قطب آن کره، سوراخ و روزنه داشت؛ رفتم از آن روزنه داخل شدم عمارت های عالی دیدم، و آن شکل مدور بسیار زینت داشت و منقش به انواع نقوش و هم چنین عمارت، قدری در آن عمارت سیر شد، جمعی به نظر آمد بر در دیگر آن عمارت نشسته

* سوره طه، آیه ۱۲: کفش را (یعنی علایق را) از خود دور کن که اکنون در وادی مقدس قدم نهاده ای (ج).
۱. پابرهنه

** ای روشنایی وحشت زدگان در تاریکی و ای واردکننده سکون و آرامش در دل های گرویدگان (ج).

چراغ‌ها و فانوس‌ها در پیش، پیش‌رفتم که در را بگشایند در را گشودند و آن در هم بسیار منقش بود، داخل شدم قدری راه رفتم، در دیگری پیش آمد، آن در را به دست خود گشودم، ناگاه دیده شد که جمعی در عقب آن در منتظر گشاده شدن آن در بودند، بنده در را گشودم آنها هم داخل شدند. از آن در هم، گذشتم شهری بسیار وسیع به نظر آمد در آن شهر سیر می‌کردم بیداری رخ داد، دیگر کراراً رخ داده که بعضی امور آینده بر خیال در بیداری گذشته و بعد بدون فاصله معتدبه، واقع شده.

۱۴ - پاسخی که داده شده این است:

انشاءالله خداوند تفضل فرماید که همه بندگان، از راه پردرندۀ نفس بگذریم و راه قلب که امن است، داخل شویم و درهای بسیار که در این شهرها هست گشوده شود، که دیگران هم به این واسطه داخل شوند و همیشه ماها را بر ترک رعایت، محزون دارد. وفقکم الله و ایّی، والسلام.

۱۵ - یک نفر از فقرا، از ظاهر نشدن فرج روحی، حضور آن جناب شکوه

نموده و پاسخ زیر را دریافت داشته بود:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبی و نعم الوکیل. عرض می‌شود: کتابت آن گرامی برادر و اصل، نقد رسید، وفقک الله و نور قلبک. از عدم گشایش شکوه شده بود، انشاءالله جمله ماها را در حین عدم فتوحات، منتظر گشایش داشته باشد تا از جمله مؤمنین به غیب و چون کسانی که در فسطاط* قائم عجل الله فرجه هستند، محسوب شویم. شما همین قدر ملتفت خود باشید که هر کار که مشغول باشید گوشه چشمی به امر دوست داشته باشید، بندگی امر باید کرد، فتوحات را اعتنایی نیست. وفقک الله لدوام ذکره والتشرف بالفکر، والسلام.

* خانه مؤمنین و سراپرده را گویند.

۱۶- مکتوب زیر هم به آقای حسینعلی موثق السلطان مرقوم شده است:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می شود که کتاب آن برادر محترم واصل، وفقك الله واصلح دنياك و آخرتك. علیا جناب والده ماجده را سلام می رسانم. در باب آیات مذکوره، اوراد مقرر خود را می خوانده باشند، آن آیات، وقت و فرصت داشته باشند می خوانده باشند. خوابی از ایشان نوشته بودید؛ انشاء الله طفل در بغل داشتن، طفل قلب است. امید خوشی حالت برای ایشان هست و وسعت و برکت در دنیا هم به نظر می آید که اسبابش فراهم آید. جمله برادران را سلام می رسانم و سلامتی می خواهم.

۱۷- این مرقومه در جواب جناب حاج ملا محمد جعفر

برزکی مرقوم شده است:

۱۱۰

در پاسخ بعض

مسائل و احکام

شرعیّه و فرعیّه

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می شود که مراسلات برادر مکرم رسید، وفقك الله و اید. در باب مسائل شرعیّه ذکر شده بود، گفتن برای خلق خوب، اگرچه مسائل بر میزان حال و مقدار و درجه ایمان خلق است، سواي کلیات شریعت که شرع کل است. و از این جهت است که وارد شده است: لا يجوز الفتيا الا لمن اُفتي بصفاء سِرّه*، در خبری: اِلَّا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ مُتَوَقِّدٌ** . لکن اگر وافی را نظر می کرده باشید و از طریقه احتیاط تجاوز نکنید، عیب ندارد گفتن برای خلق. در باب طلاق، آن هم چون سایر مسائل اختلاف ناپذیر و نسخ جزئی برمی دارد. حکم را یکی کردن و جمله خلق را در آن یک حکم شریک دانستن خلاف سنت سنّیه حضرت رسول (ص) و ائمه هدی (ع) است، وفقك الله و جميع المؤمنين. در باب امر معاش، ماها را باید حرکتی، چون حرکت مذبح کنیم.

* و **. اظهار رأی و فتوی دادن در مسائل و امور شرعیّه روانیست مگر از کسی که با پاکی دل حکم دهد یا دارای دلی که به نور الهی بر افروخته شده است، شده باشد (ج).

رفتن به تهران و چین لازم ندارد؛ رزق رساننده روزی می‌رساند، والسّلام. جمله برادران و خواهران آن سامان را سلامتی خواهان و سلام می‌رسانم، والسّلام.

۱۸ - این نامه به مرحوم حاج عبدالهادی اصفهانی در پاسخ سؤال او راجع به زکات نوشته شده است:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می‌شود که مراسله آن برادر مکرّم واصل، وفقک الله و نور قلبک. در باب خمس و زکات تکلیف همه کس یکسان نیست. اخبار در نهایت اختلاف، لکن چون بنای عبادت بر دو رکن است: یک رکن، عبادت بدنی و یک رکن، عبادت مالی. و در طریقت علیّه علویّه رضویّه نعمت اللّهی بر همین مقرّر که یک عشر از ارباح مکاسب و از زراعات داده شود، مُغنی از زکات زکوی و از خمس خواهد بود، انشاءالله. شما هم از ارباح مکاسب و از حاصل زراعات یک عشر بیرون کنید که آسوده خواهید شد، و تزکیه مال و عبادت مالی را بجا خواهید آورد. والدۀ آقا میرزا آقا هم یک عشر بیرون کنند کفایت خواهد کرد.

۱۹ - این مرقومه نیز راجع به زکات مرقوم گردیده:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می‌شود که کتاب آن برادر مکرّم واصل، وفقک الله و نور قلبک. امید که در همه حال منظور نظر حق تعالی شأنه باشید و به مضمون: فَادْكُرُونِيْ اَذْكُرْكُمْ* از یاد خدا غافل نباشید که خداوند متعال از یاد شما فراموش نداشته باشد. اگر دخل شما بعد از عشریه که موضوع دارید وفا به مخارج می‌کند از تمام مکاسب و مداخل خود موضوع دارید که حضرت صادق (ع) فرمود: هو الافادة يوماً بيوم** و اگر وفا نکند بعد از مخارج موضوع دارید؛ لکن خود

* سورة بقره، آیه ۱۵۲: مرا به یاد آورید تا من شما را یاد کنم (ج).

** زکات را از بهره و سود روزانه بردازید (ج).

را از برکات الهی محروم ندارید و از تمام مداخل موضوع دارید. و از روزی که مستبصر^۱ شده‌اید ملاحظه داشته باشید که فرمودند: اذا عرفت فاستأنف العمل، والاسلام یجب ما قبله.* استخاره طریق توصل است، خوب است به همان نحو مختصری که در مجمع السعادات است استخاره می‌کرده باشید. تمامی فقرای آن صوب را سلام می‌رسانم. وفقکم الله و ایای، والسلام.

* * *

مطلبی که در این دو نامه مذکور گردیده و راجع به زکات دستور داده شده شاید مورد ایراد و اعتراض بعضی شود و گمان کنند که تعیین عشر، تشریح است و جایز نیست، و البته اگر تعیین عشر، حکم دیگری باشد همین طور است و تشریح محسوب می‌شود؛ ولی منظور آن است که اگر از تمام درآمد عشر داده شود برائت ذمه از زکات و خمس مشروعه حاصل می‌شود، بلکه در این قسمت نیز احتیاط مرعی شده؛ زیرا مجموع زکات و خمس که بر یک نفر فرض باشد از عشر تمام درآمد او کمتر می‌شود و برای آسانی حساب که همه کس بتواند برائت ذمه یقینی از این دو حقوق مالی به آسانی حاصل کند، هرچند جزئیات مسائل را ندانند، و از طرفی نگاهداشتن حساب برای او مخصوصاً با نداشتن دفتر و حساب مرتب، باید اندازه‌ای که نزدیک به واقع باشد در نظر گرفت و اگر عشر تمام درآمد خود را پردازد به طور قطع برئ الذمه می‌شوند، بلکه می‌توان گفت که در بعض موارد مستحب هم ادا شده است و همین موضوع را جدّ امجد جناب حاج ملاعلی نورعلیشاه در رساله عملیه خود محمدیه پس از تشریح احکام زکات و خمس در باب خمس این عبارت را ذکر نموده‌اند:

«راقم گوید که به تجربه رسیده که اگر عشر تمام عایدی را شخص بدون استثنا اخراج نماید برابر می‌شود در اغلب دارایان که زکات و خمس بر آنها متعلق است

۱. صاحب بصیرت

* چون قبول امر ولایت نمودی به دستورات آن رفتار کن و اسلام، گناهان قبل از آن را می‌پوشاند (ج).

با زکات مال و خمس هر دو بعد از اخراج مؤونه^۱ سال؛ لهذا بعضی متدینین که مذاقه در حساب نتوانند، این را معمول می‌دارند».

بنابراین توضیح، پرداخت عشر که در سلسله نعمت‌اللهیه معمول گردیده برای تسهیل عملی است نه حکم فقهی جدیدی که مخالف با احکام زکات باشد و بدعت محسوب گردد و در این صورت همه افراد به آسانی می‌توانند زکات و خمس خود را پردازند و عذر جهل به مسائل خواه از روی قصور و خواه تقصیر مسموع نیست؛ ولی احکام تفصیلی و دقیق همان است که در کتب فقهیه و رسالات عملیه نوشته شده، و به همین جهت در رساله محمدیه نیز احکام به‌طور مشروح مذکور گردیده و دقیقاً ذکر شده است.

۲۰- این مراسله نیز راجع به خمس نوشته شده است:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می‌شود که کتاب آن برادر محترم توسط آقا میرزا نصرالله خان رسید، و فقک‌الله و نور قلبک. امید که در همه حال وجهه قلب را منظور نظر ساخته به مضمون کریمه: فَادْكُرُونِي اَذْكُرْكُمْ، از یاد خدا غافل نمانیم تا مستحق یادآوری حق تعالی شویم که مایه جمیع خیرات و سعادات است و غایت جمله عبادات. درباره زکات پیش‌تر از این نوشته بودم به‌همه‌جا که زکات فطر یا غیر فطر را در همان محل خود به فقرا و مستحقین برسانند؛ نهایت این است که تا از مستبصرین مستحق باشد، و الا به غیر مستبصرین از کسانی که حالت ایشان حالت بندگی باشد خصوص ارحام، البته ارحام به‌خصوص از آنها که شری به‌ظهور نرسیده باشد مقدمند بر غیر آنها. در باب خمس آل رسول از فاضل مؤونه^۲ باید خمس اخراج شود و اگر از آنچه به‌دست آید یوماً بیوم، یک عشر بیرون شود انشاءالله مقبول خواهد بود. و فقکم‌الله و ایای، والسلام.

۱. مخارج، هزینه

۲. اضافه مخارج

۲۱- این مرقومه نیز به مرحوم حاج عبدالهادی نوشته شده است:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می شود که کتاب آن برادر مکرم رسید، و فقک الله و نور قلبک. در باب دکان و اسباب دکان نوشته بودید، در شریعت مطهره سختگیری نیست "دین سهله سمحه^۱" است همه آنها پاک است. سید مرتضی اعلی الله درجاته، که نسبت به شیخ مفید تلمذ کرده بود و آن دو بزرگوار در زمان خود بی نظیر بودند، وقتی سید رضوان الله علیه به دیدن شیخ رفته بود بعد از بیرون آمدن، شیخ مفید مشایعت کرده، دیدند که گربه ای از پشت بام بر زین اسب سید بول کرد سید خواست سوار شود، شیخ گفتند: گربه بول کرد. سید گفت: شما یک شاهدید و در شرع دو شاهد می خواهد و سوار شدند. قدری گفتگو شد میانه آنها تا منجر شد به اینکه نوشته در ضریح مطهر حضرت امیر(ع) انداختند، جواب بیرون آمد که: "شیخ، معتمد من است و حق با ولد من است". همه آنها پاک است، اعتنا مکنید و به پاکی ملاقات کنید. تمام فقرا را سلام می رسانم، مخصوصاً آقا محمد جعفر و آقا حسین و آقا محمد باقر و دخترهای عمه و اهل خانه را. و فقکم الله و ایای، والسلام.

۲۲- این نامه نیز به یکی از فقرا در پاسخ سؤالاتی که نموده نوشته شده است:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می شود که مراسله آن نور چشم رسید، و فقک الله لما یحب و یرضی. در باب حج سؤال شده بود البته تا حال، هرکسی رفتنی بوده، رفته. دیر شد که جوابی به جهت برادر مکرم آخوند ملاحسین بنویسم؛ اگر نرفته باشند ایشان را سلام می رسانید. در باب صوم و صلوات و ردّ مظالم سؤال رفته بود، به اینها حاجت نیست؛ لکن به قصد ترویج روح مطهر

آن مرحوم تصدّقات دادن و سبب شدن که تلاوتی به یاد آن مرحوم می‌شده باشد نافع است. در باب مخلفات، شما البتّه در تعیین حق هرکس و تشخیص آن کوتاهی نکنید که برای دین و دنیا نافع است؛ مجمل ماندن، بی‌برکتی می‌آورد.

در باب کاسبی بهترین کسب‌ها کسب پدر است به همین مضمون از معصومین (ع) هم نقل شده است. شما قدری در پی همان کسب صبر کنید انشاءالله خوب خواهد شد. در باب سحر نوشته بودید، انشاءالله آسوده باشید و صبح که از خواب برمی‌خیزید هر دو سوره قُلْ اَعُوذُ را بخوانید و به دور خود بدمید؛ شب، وقت خواب هم این دو سوره را بخوانید و بر خود بدمید. وَفَقَّكَ اللهُ وَحَفَظَكَ، وَالسَّلَام.

* * *

موضوع نماز و روزه استیجاری که در این مرقومه اشاره شده یکی از مسائل مهم مورد اختلاف بین فقها است و اکثریت قریب به اتفاق فقهای دوره اخیر آن را جایز می‌دانند ولی بعضی آن را جایز ندانسته و مخالف با عبادت می‌دانند که شرح آن در کتب مفصّله فقهی ذکر شده، از جمله در مقدمه متاجر شیخ مرتضی انصاری، مفصّل در این باب بحث شده است.

و هرچند ایشان با آنکه نزد تمام علما مسلم الاجتهاد بودند ولی کمتر فتوای صریح می‌دادند؛ لیکن از مضمون بیان ایشان در این مورد این طور فهمیده می‌شود که نماز و روزه استیجاری را عملاً اجازه نمی‌دادند و این نظریّه به عقل هم نزدیکتر می‌آید؛ زیرا در امور عبادی نباید قصدی جز تقرب به حق و بندگی وجود داشته باشد و انجام دادن آن به قصد اجرت خلاف منظور است و توجیه‌هایی که از طرف موافقین برای صحّت آن شده، خیلی مشکل و بعید به نظر می‌رسد و البتّه منظور ما در اینجا ورود در فقه مسأله نیست، چون بحث در آن باب به درازا می‌کشد و خارج از موضوع می‌شود.

۲۳ - این نامه نیز به مرحوم حاج عبدالهادی نوشته شده است:

بسم الله الرحمن الرحيم. عرض می شود که کتاب آن برادر محترم واصل، وفقك الله و عزّز. در باب آقای محمّد ابراهیم خان و خسرو خان و آقا محمّد حسین دو کلمه به خود آنها خطاب کرده در جوف گذاشت به آنها خواهید رسانید. در باب دکان البتّه بی کاری بد است، لکن مایه دکان منحصر به سوخته تریاک که یقین است که برای کشیدن است، روانیست. تریاک فروختن هرگاه معلوم نباشد که برای چه مصرف است، بی عیب است. باغ نشانیدن و انگور عمل آوردن خوب است بلکه ترغیب بسیار رسیده است با اینکه شراب از انگور است. خود این ضعیف گوشه ملکی که برای مرمت معاش است تریاک کاری می کنم و به قدری هم منفعت برمی دارم؛ نهایت این است که به کسی که برای غلیان بخرد ندهید. وفقكم الله و ایّی، والسلام.

* * *

این مرقومه نیز اشاره به حرمت کشیدن تریاک است؛ زیرا آن جناب کشیدن تریاک را تحریم نموده بود و این موضوع در تفسیر بیان السّعادة ذیل آیه شریفه: *يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَ مَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا* * مفصل ذکر شده است و جدّ امجد، جناب حاج ملاعلی، نیز در این باب کتابی به نام ذوالفقار نوشته و علما و مراجع تقلید عصر هم آن را امضا نموده اند. پدر بزرگوارم نیز آن را تحریم نموده اند و کشیدن آن در سلسله نعمت اللّهی سلطان علیشاهی حرام است، و کسانی را هم که مبتلا به کشیدن این سم مهلک باشند در این سلسله نمی پذیرند؛ ولی می فرمایند: فروش آن تا موقعی که یقین ندانیم برای کشیدن می خرند، مانعی ندارد؛ چون باید فعل مسلم را بر صحّت حمل نمود؛ چنانکه فروش انگور هرچند احتمال ساختن شراب از آن برود تا موقعی که یقین و قطع بدان نداشته باشیم مانعی ندارد.

* سوره بقره، آیه ۲۱۹: ای پیغمبر از تو در باب شراب و قمار می پرسند. بگو: در این دو کار، گناه بزرگی است و سودهایی نیز دارد ولی زیان گناه آن بیش از سود آن است (ج).

۲۴- این مرقومه راجع به فضیلت تلاوت قرآن نوشته شده است:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می شود که پاکت های دو هفته، این هفته رسید. مکاری^۱ طبسی هنوز وارد نشده است، گویا برف مانع بوده از حرکت و راه رفتن. ذکری از تلاوت قرآن نموده بودند، انشاء الله امید که در همه حال، تلاوت کننده قرآن محسوب شویم؛ البته به جهت روشنی دل و به جهت برکت دنیا و عقبی هرگاه فراغت باشد، روزی یک حزب، اول صبح تلاوت شود که در خبر است که خانه ای که در آن خانه تلاوت قرآن شود برای اهل آسمان روشنی دهد؛ چنانکه ماه بر اهل زمین روشنی می دهد. اسحاق خان مستوفی در حال محبت تمام است، انشاء الله امید که روز به روز بر محبت و نیازمندی و عزت و شؤون ایشان افزوده شود. دو کلمه جواب به جهت جناب آقای شیخ فتحعلی نوشته شده است انشاء الله خواهد رسید. وفقکم الله و ایای، والسلام.

بسیاری از عرایضی که حضورشان عرض می شد محتوی سؤالات دینی قلبی یا قالبی است که هر کدام را جوابی نوشته اند.

آنچه در پاسخ
بعض سؤالات
مرقوم گردیده

۲۵- از جمله جوابی است که به میرزا محمودخان یاور

کاشانی نوشته شده از این قرار:

عرض می شود که کتاب آن مقرب الحضرة العلیة، واصل و از مضمون آن آگاهی حاصل، وفقکم الله و عزز. انشاء الله امید که در دل نوری حاصل شود که حل هر مشکلی نماید. از توجه امام سؤال شده بود؛ چون امام جان همه عالم است، توجه امام چون توجه جان است به تن، و صلوات که فرمودند: "عمود دین است"، ولایت مرتضی علی (ع) است که این صلوات قالب و صلوات قلب، صورت آن و ظهور آن است.

۱. کسی که اسب و شتر و غیره به کرایه دهد و در آن اوقات مأمور رساندن نامه ها و مکاتبات را می گفتند.

اگر ولایت باشد جمیع اعمال از نیک و بد مقبول است و الا فلا. برای این فرمودند که *إِنْ قُبِلَتْ قُبِلَتْ مَا سِوَاهَا وَإِنْ رُدَّتْ رُدَّتْ مَا سِوَاهَا**. راست گویی در: *إِيَّاكَ نَعْبُدُ*^۱ اگر مقام فکر برای کسی حاصل شده باشد همان صورت امام که در دل پیدا شود مخاطب است؛ لیکن به عنوان اینکه اسم حق است نه به عنوان اینکه مسمی است و برای این فرمودند که وقت تکبیرة الاحرام: *تَدَكَّرُ رَسُولَ اللَّهِ وَاجْعَلْ وَاحِدًا مِنَ الْأَيِّمَةِ نَصَبَ عَيْنَيْكَ*** و اگر این مقام نباشد مخاطب حق است بدون عنوانی، که فرمودند: *أُعْبُدُ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ**** چون کسی که در خانه تاریک یقین داند که کسی هست و نبیند و سلام کند، در *إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ*^۲ در تفسیر سوره حمد تفصیل داده شده است؛ مجملاً اینکه تا شخص صورت ملکوتی امام بر قلب او ظاهر نشده به راه نرسیده، بلکه وقتی به راه رسیده خواهد بود، که صورت بر دل او ظاهر شده باشد آن وقت در *"إِهْدِنَا"* باید قصد کند که ما را ثابت بدارد بر *صِرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ*. و ففكم الله و ایای، والسلام.

۲۶ - آقا میرزا علیرضا، آقازاده مرحوم آقای سعادت علیشاه، حضورشان

عریضه نوشته و به جواب زیر نائل شده است:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم. عرض می شود که کتاب آن جناب رسید. و ففك الله و انجاك من قيودك. ذكري از منزل و مخارج منزل به جهت فقرا شده بود. سرحلقه درویشان حضرت امیر مؤمنان (ع) بود، و سرحلقه پیروان ابی ذر و سلمان بودند. آن حضرت

* اگر نماز پذیرفته شود، دیگر اعمال هم پذیرفته شده است و اگر رد شود، اعمال دیگر هم رد شده است (ج).

۱. سوره فاتحه، آیه ۵: تنها تو را می پرستیم.

** پیغمبر خدا را یاد آور شو و یکی از ائمه اطهار (ع) را منظور نظر خود قرار ده (ج).

۲. مکارم الاخلاق، طبرسی، ص ۵۳۹؛ بحار الانوار، کتاب الروضة، ج ۷۴، ص ۷۴.

*** مثل آنکه می بینی خدا را پرستش نما که اگر تو نمی بینی او را، او تو را می بیند (ج).

۳. سوره فاتحه، آیه ۶: ما را به راه راست هدایت کن.

شریح قاضی را ملامت زیاد می‌کند برای منزلی که به هشتاد اشرفی خریده بود. و پیروان به یک قرص نان جو یکدیگر را مهمان می‌کردند. کسی به خدمت آذرکیوان که از بزرگان سلسله زردشتیه بود عرض کرد که می‌خواهم درویش شوم. فرمود: نیکو خیالی است. بعد از چندی آمد و عرض کرد که در فکر سامان تاج و کچکولم^۱ خندید و گفت که درویشی بی‌سامانی است و تو در سامانی، با هم منافات دارد. بضاعت این ضعیف چندانی نیست که توانم صد اشرفی به کسی دهم چه جای آنکه هزار اشرفی بدهم. به نان خشک خود بسازید، اگر بتوانید با هم جمع شوید برای یاد خدا جمع شوید، نه برای منزل و مأکول و مشروب؛ چون خلقت انسان برای زیست این جهان نیست، قانع شدن به چهار روز حیات این جهان، به مقام حیوانی قانع شدن است و از حیوان گمراه‌تر بود. انشاءالله به صدق نیت بعد از هر نماز صد و ده مرتبه "الله ناظری" ورد زبان نمایند خود را منظور نظر حق تعالی شأنه دانند و بعد از نماز صبح و عصر و خفتن بعد این کلمه، هفتاد مرتبه "لافتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار" بر زبان آورند، و در همه حال مدد از آن درگاه خواهند. شارب زدن از آداب و مستحبات نظافتیه؛ و آداب و سنن به حسب اشخاص مختلف می‌شود، برای عموم بندگان خدا مستحب مؤکد است زدن. از جناب صادق(ع) مأثور است که آن حضرت چنان می‌زدند که گویا تراشیده‌اند؛ لکن در سیره حضرت عیسی(ع) نوشته‌اند: مگس از صورت نپراند و مو از بدن کم نکرد. برای بعضی بزرگان که حالت احرام، حضور حضرت حق بود، موی از لب و زنج کم نمی‌کردند؛ فقرا همه مأذونند در زدن. و قفکم الله و ایای، والسلام.

۲۷- این مرقومه در جواب مرحوم حاج سید مرتضی کاشانی نوشته شده:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبی و نعم الوکیل. عرض می‌شود که مراسله آن برادر

مکرم رسید و از جمله آنچه منطوی^۱ بود مستحضر گردید. در باب تمام شدن سرمایه، ذکر شده بود؛ سرمایه‌ای از قناعت و وسعتی از اکتفانمودن بمافی‌الید، بهتر و بیشتر و پیشتر نیست. انشاءالله شما همت داشته باشید که این دولت را به دست آورید. آن وسعت دنیا تابع این دولت است، آن هم به دست می‌آید. عامل فرنگی شدن عیب ندارد؛ بلی غذای آنها را خوردن و از آنها احتراز نکردن بد است. اگر فقیری غذای آنها را بخورد خوب نیست، باید پرهیز کند، اگر دیگری بکند، خود داند؛ البته فقرا باید کمال احتیاط را داشته باشند، لکن بخواهند عاملی آنها بکنند، بکنند. نسبت به جناب امیر(ع) می‌دهند که اجیر یهودی شد. جناب برادر مکرم حاج ملامحمدجعفر در غیر دست گرفتن، در جمله امور رجوع به ایشان نمایند. امید که من بعد روشنی چشم این ضعیف به ایشان حاصل شود. منبر رفتن شأن بزرگ انبیاست، البته خالصاً لوجه‌الله بروید منبر، و مناقب اهل‌البیت را در میان بندگان خدا منتشر سازید؛ هدایت منحصر به دستگیری نیست، اسماء پیشوایان را به گوش مردم رسانیدن یک نحو هدایت است. وفقکم‌الله و ایای و جمیع المؤمنین، والسلام.

۲۸ - این نامه نیز در جواب مرحوم حاج ملامحمدجعفر برزکی نوشته شده

است:

۱۱۰

بسم‌الله الرحمن الرحیم و هو حسبی و نعم الوکیل. عرض می‌شود که کتاب آن جناب، واصل. ذکر از کثرت برای وحدت نموده بودند. آنچه داریم و در آخرت به کار ما خواهد آمد از کثرت حاصل شده و می‌شود؛ ابتلائات انبیا و اولیا و استکمالات آن بزرگواران از کثرت و عالم کثرت شده است. مراتب اعداد هر یک را خاصیتی و فایده‌ای است، سوای آنچه دیگری دارد، این مسأله پیش صاحبان علم اعداد

نمایان است؛ پس، از کثرت نباید دلگیر بود:

من چو آدم بودم اول حبس کرب پر شد اکنون نسل جانم شرق و غرب^۱
به واسطه کثرات است. جمله برادران و خواهران آن سامان را سلامتی می خواهم.
وَقِّكُمْ اللَّهُ وَايَّايَ، وَالسَّلَام.

۲۹- این نامه نیز در جواب سؤال ایشان راجع به سلسله اویسیه نوشته شده:

۱۱۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَهُوَ حَسْبِي وَنِعْمَ الْوَكِيلُ. عرض می شود که کتاب آن برادر
مکرم واصل، وَّقِّكُمْ اللَّهُ وَعَزَّزْ. ذکری از سلسله اویسی و اویسیان که در زبان بعضی
مذکور که بدون مرشد به مقام رسیده است شده بود. حضرت اویس قبل از
مشرف شدن به خدمت حضرت امیر(ع) سالک بود، نهایت این است که از مشایخ
حضرت رسول(ص) یا از مشایخ حضرت عیسی(ع) که فی الحقیقه مشایخ آن
حضرت بودند، تلقین ذکر یافته بود و در زمان خلافت حضرت امیر(ع) به خدمت
آن بزرگوار مشرف شده اذن و اجازه یافته، سلسله آن بزرگوار جاری گردید.
هیچ کس بدون راهبر، راهی نرفته؛ بلی می تواند جذبه الهی کسی را برآید و
به ملکوت راه یابد، لکن این کس مکمل نخواهد شد و سلسله ای از او جاری نخواهد
بود. وَقِّكُمْ اللَّهُ وَايَّايَ، وَالسَّلَام.

۳۰- این نامه نیز به یکی از فقرا نوشته شده است:

۱۱۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَهُوَ حَسْبِي وَنِعْمَ الْوَكِيلُ. عرض می شود که کتاب آن برادر
مکرم رسید، وَّقِّكُمْ اللَّهُ وَاصْلِحْ أُمُورَكَ. در باب شراکت با جناب آقا حسینعلی، در
شراکت باید هر یک، شریک را بر خود ترجیح دهند که خداوند برکت عنایت
کند، نه اینکه خیر خود را ملاحظه کند بدون شریک.

جناب برادر مکرم آقا حسینعلی انشاءالله در همه حال مؤید باشند. در باب اعانت کردن فقیر پریشانی، عیب ندارد، چه از خود، چه از کسانی که گمان دارید که بر آن بار نباشند، و به کلفت هم نیفتد. فرمودند: تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى * و این تعاون بر برّ و تقوی است، انشاءالله خداوند مطالب همه فقر را اصلاح و مقرون به صحت و صلاح فرماید، برادران و خواهران آن سامان را سلام می‌رسانم مخصوصاً اهل بیت را. وفقکم الله و ایای، والسلام.

۳۱- این نامه در جواب مرحوم و صاف کاشانی نوشته شده است:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می‌شود که کتاب مستطاب آن جناب واصل، وفقك الله و عزّز. امید از حضرت باری، آنی ماها را به خود ماها وانگذارد، و توفیق رفیق ماها نماید که در توسعه دل خود به ذکر دل بکوشیم و وسعت صوری را از وسعت دل بجوییم؛ چرا که فرمود معیار طاعت و معصیت، ذکر و غفلت است، و معیار وسعت و تنگی برای بنده خدا و سالک راه، طاعت و معصیت است. به تهران نوشت که یک جلد از تفسیر برای آن جناب بفرستند. جمله برادران و خواهران آن سامان را سلام می‌رسانم، والسلام.

۳۲- این نامه برای اربابعلی بیدگلی کاشانی نوشته شده است:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می‌شود که کتاب آن برادر محترم رسید، وفقك الله و نور قلبك. چون ذکر خدا جبران‌کننده است تمام نقص‌های ما و خسارت‌های ما را، امید که غفلت را از خود دور و به یاد خدا مشغول هر کار که خواهید بشوید.

اصلاح ذات‌البین و به در خانه دیوان رفتن به جهت رفع غائله مظلوم عبادت

* سوره مائده، آیه ۲: به یکدیگر در نیکوکاری و پرهیزگاری کمک کنید (ج).

بزرگی است، لکن غافل از یاد خدا نباشید انشاءالله. و اگر زحمتی در آن صفحات باشد انجام خواهید داد و رجوع خواهد شد، و فقک الله.

۳۳- این نامه نیز راجع به تأهل نوشته شده است:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبی و نعم الوکیل. عرض می شود که کتاب مستطاب آن برادر مکرم رسید، و فقک الله و نور قلبک. در باب اختیار زن اگر بر خاطر خود جمع نیستید و قوه باه شما را اذیت نمی کند، بدون زن بودن هم در این صورت عیب ندارد، و اگر بخواهد دغدغه آن قوه، شما را از کار آخرت بازدارد، زن اختیار کنید، دختر عمه استخاره خوب بود. مقصود از زن و خانه این است که دین به سلامت ماند و نسل صالح از انسان بماند. دنیا برای هیچ کس راحت ندارد؛ مؤمن آن است که در دنیا، ابتلائات ببیند و در ابتلائات خود را بتواند نگاهدارد. و فقکم الله و ایای، و السلام. انشاءالله خداوند توبه همه ماها را قبول فرماید: الاسلام یجُبُّ ما قبله* انشاءالله، گذشته، گذشته، زیادتر مراقب باشید که بعد برخلاف تقوا واقع نشود. در باب عیال، سنت سنتیه حضرت رسول (ص) است: *وَلَيْسَتْغَفِيهِ الَّذِينَ لَا يُجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُعْهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ** از کلام مجید است، یعنی آن کس که استطاعت مالی یا بدنی ندارد استعفاف ورزد که خداوند بی نیاز از نکاح کند. و فقک الله و ایای، و السلام.

۳۴- نامه زیر هم در جواب یکی از فقرا مرقوم شده:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبی و نعم الوکیل. عرض می شود سؤال نموده بودند از تصوّر این رسید*** به حسب مراتب ملک و ملکوت و جبروت و لاهوت، اگر

* اسلام، گناهان قبل از آن را می پوشاند (ج).

** سوره نور، آیه ۳۳: آنان که وسیله نکاح ندارند باید عفت نفس پیشه کنند تا خدا آنها را به لطف خود بی نیاز گرداند (ج).

*** این عبارت در نامه اصلی خط ایشان، کاملاً خوانده نشد و به نظر می رسد کلمه "رسید" باشد که مراد وصول و اتصال مصطلح عرفانی باشد و بعضی استنساخ کنندگان "زید" نوشته اند، ولی اولی مناسب تر به نظر می رسد. اصل مرقومه نزد نگارنده می باشد (تابنده).

به حسب ادراک خیال بخواهند تصوّر کنند همان است که آقای همدانی در مراحل و مرآة ذکر کرده و جناب آقای شیروانی در بستان نقل فرموده، رضوان الله علیهما. و به حسب شناسایی و تحقیق باید قدری از خیال برتر شد که شناسا شود انسان، "صفات جلال" صفات سلبیه است، چون از سلب نقایص عظمت حق تعالی شأنه به نظر آید، آنها را صفات جلال نامند، و مراد از صفات جمال، صفات ثبوتیه، که از صفات ثبوتیه جهت جذب حاصل، از این جهت به صفات جمال نامیده اند. معنی *اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ بَهَائِكَ بِإِبْهَاهِ*، "من" تبعیضی است و "باء" بائی است که بر سر مسؤل داخل می کنند، یعنی از جمله بهاء و روشنی تو، درخواست می کنم آن روشن تر را. *وَقَفِّكُمُ اللَّهُ وَإِيَّايَ، وَالسَّلَام.*

۳۵- دیگر مراسله آن جناب است به مرحوم اعتمادالتولیه از این قرار:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می شود که کتاب آن جناب برادر مفاخرت انتساب، واصل، و قفك الله و ايدك و اعانك الله في دنياك و آخرتك. در باب استخاره: آنچه در استخاره لازم است، چه استخاره به کلام مجید و چه به تسبیح، این است که شخص مستخیر^۲ هنگام استخاره از قصد و اراده خود بیرون آید، به حیثیتی که اعضا و جوارح آلت حق تعالی شأنه شوند. اگر چنین شود البتّه خیر و شرّ استخاره، کالوحي المنزل^۳ خواهد بود. و عمده در این کار این است که به ذکر دل مشغول شوید و بر زبان سه صلوات جاری نمایید و سه مرتبه: *يا مَنْ يَعْلَمُ إِهْدَ مَنْ لَا يَعْلَمُ** بر زبان آورید و دست به تسبیح زنید و شروع کنید به یک یک شمردن و یک دانه را "افعل" و یک دانه "لا تفعل" بگویید و شروع به "افعل" نمایید؛ اگر

۱. خدایا من از تو درخواست می کنم به حق نورانی ترین مراتب انوارت.

۲. استخاره کننده

۳. مانند وحی نازل شده

* ای کسی که همه امور را می دانی، کسی را که نمی داند راهنمایی فرما (ج).

در آخر "افعل" باقی ماند، خوب و اگر "لا تفعل"، بد. به جهت استشفای مرضی و استعلاج مهمات دیگر به مضمون: *إِسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ*، به ذکر دل مشغول شدن و بر همان ذکر دل صبر کردن از جمیع طرق استعلاج، بهتر است؛ لکن برای استشفای، سوره حمد را یک مرتبه یا هفت مرتبه خواندن به قصد استشفای خوب است. *وَقَفَّكُمُ اللَّهُ وَ آيَاتِي، وَالسَّلَام.*

۳۶- نامه دیگر نیز در این باب مرقوم شده و آن این است:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می شود که کتاب آن برادر مکرّم واصل، *وَقَفَّكُمُ اللَّهُ وَ نَوَّرَ قَلْبِكَ.* تفقد حال این ضعیف نموده بودند بحمدالله قرین عافیت می باشم. طول زمان، مراتب عالیّه که روح زمان است می باشد، مثل دهر و سرمد که وعاء عالم باشد. عرض زمان، همین امتداد زمانی است که بر ما می گذرد. در باب حقوق مالیه آنچه زکات ابدان و زکات مال است در همانجا به مستحقین از فقرا برسانند؛ نهایت این است که به اطلاع یکدیگر باشد که یکی محروم نماند و یکی زیاده از حق خود ببرد و آنچه به عنوان عشریه باشد به دست آقا ملاً احمد برسد که ایشان برسانند. انشاءالله خداوند توفیق دهد. آقای ملاً اسدالله را که به قوت توکل و صیقل ذکر و توسل فکر، قلب خود را وسعت دهند، که به زودی وسعت دنیا و دست، خواهد شد. *وَقَفَّكُمُ اللَّهُ وَ آيَاتِي، وَالسَّلَام.* از برای جمله برادران و خواهران آن سامان، توفیق و وسعت دل و دست می خواهم، و هرکس را ملاقات نمودید تبلیغ سلام خواهید نمود، *وَالسَّلَام.*

۳۷- مرقومه زیر نیز از آن جناب است:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و لا أخاف غيره. عرض می شود که کتابت آن جناب

* سوره بقره، آیه ۱۵۳: در پیشرفت کار خود صبر و مقاومت پیشه کنید و به ذکر خدا و نماز توسل جوئید (ج).

رسید و بر مضمون، اطلاع حاصل گردید، زادک الله قوّة فی قلبک و یقیناً فی دینک. چون به مضمون کریمه: **وَلَسَّمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ* الخ** عهد مؤکد گرفته بر غوغا بینی، و اگر صبر کنی و از جا بیرون نروی و به جزع نگرای، دشمن را دوست و منافق را موافق سازد. تقیه در همه حال خوب است حتی از سلمان نسبت به اباذر، لیکن نه چندان مقید بودن که تمام همت صرف آن نمودن، بلکه تقیه را نیز به امر باید، نه به خواهش نفس و جلب هوای آن. سکناى محلی که بالفعل ساکنید، اولی است؛ چه فرار از آن محلّ به جهت رفع غوغا، غوغا بیشتر بینی، و مرارت چشی، صبر بر نامراد، حاصل مراد دهد، نه فرار از نامراد. ریاضت نشاید هرکس را؛ تقلیل غذا فی الجملة و تقلیل خواب و کلام و تکثیر ذکر کافی است، والسلام.

۳۸- یکی از فقرای کاشان، ارباب حسین، راجع به ملک وقف و اختلافی که بین او و دیگری از فقرا رخ داده، شرحی عرض نموده و در پشت همان نامه این جواب خطاب به طرف، مرقوم گردید:

۱۱۰

در باب زمین وقف و منازعه با ارباب حسین، حدیث معروف است: **الدّنيا جيفةٌ و طالباها کلابٌ***. تمام دنیا و آخرت جبران یک رنجش دل فقیری را نمی‌کند، نباید با هم دو فقیر در سر تمام دنیا نزاع کنند، چه جای آنکه برای ملک وقفی که هرکس دست روی آن بگذارد، لابد باید در دنیا و آخرت خراب شود. سایر برادران را خداوند متعال به مأمول^۲ و مسؤل^۳ آنها برساند و هیچ یک را از

* سورة آل عمران، آیه ۱۸۶: از کسانی که پیش از شما کتاب آسمانی به آنها نازل شده و از کسانی که مشرکند، آزار بسیار خواهد رسید؛ اگر صبر پیشه کرده و پرهیزکار شوید (البته ظفر یابید) که ثبات و تقوا، سبب قوت اراده در کارهاست (ج).

۱. **وَلَسَّمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ.**

** دنیا مردار است و خواهند آن، سگان می‌باشند (ج).

۲. چیزی که آرزو شده

۳. چیزی که خواسته شده

فیوضات دنیوی و اخروی محروم ندارد. وَفَقَّهَهُمُ اللَّهُ وَ آيَاتِي وَ جَمِيعَ الْمُؤْمِنِينَ، وَالسَّلَامُ.
 ۳۹- یکی از فقرا که خدمت جناب میرزا محمدصادق فیض علی نمازی که در
 سلسله فقر وارد شده بود، پس از فوت ایشان از حضور جناب حاج ملاسلطان محمد
 کسب تکلیف نموده و این پاسخ را دریافت داشته است:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می شود که کتاب آن جناب
 برادر مکرم واصل، وَفَقَّكَ اللَّهُ وَ اعَانَكَ عَلٰی مَا اَنْتَ عَلَيْهِ. چون توسل به عروة الوثقاي
 ولایت، ایمنی از جمله آفات و شرور بخشد و اصلاح جمله امور دهد، امید چنان
 است که توسل تام به وجهه دل جسته و اصلاح ظاهر و باطن را از دل خواسته،
 به منطوق: سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا**، هر روز بر و داد دل افزیند و اصلاح کار برادران
 را هم از دل جویند. در باب رحلت مرحوم فردوس آشیان میرزا سؤالی رفته بود،
 آنچه تلقین و تعلیم نموده بر همان باید باقی بود و حاجت به هیچ نیست. از برای
 عالی جاه حسینعلی خان جوابی همراه است، انشاءالله خواهد رسید. وَفَقَّكَ اللَّهُ وَ آيَاتِي وَ
 جَمِيعَ الْمُؤْمِنِينَ، وَالسَّلَامُ.

۴۰- مکتوب زیر هم در پاسخ یکی از فقرا نگاشته شده:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می شود که کتاب آن جناب
 واصل، وَفَقَّكَ اللَّهُ وَ اعَانَكَ عَلٰی كُلِّ حَالٍ. چون گرفتار نفس را قرب بندگان خدا به حسب
 صورت، اسباب اضطراب نفس است، لابد عذاب همراه دارد، چه اضطراب نفس
 خود عذابی است، و در بُعد سلامتی است از این اضطراب: مَنْ طَلَبَ شَيْئًا بِصِدْقٍ وَ جَدًّا
 فِي طَلْبِهِ بِمَعْنَى اَنْ يَكُونَ الْمَطْلُوبُ مَحْبُوبًا لَهُ وَ كُونه مَحْبُوبًا لَهُ مَوْجِبٌ لِحَدِّهِ لَا مَحَالَةَ وَ جَدَّةٌ**، اگر

* سوره مریم، آیه ۹۶: [خداوند در حق آنان مهربانی کند].

** کسی که از روی راستی چیزی را خواستار شد و در طلب او کوشش کرد، به طوری که خواسته او طرف

تخلّف شده در یکی از مقدمات، قصور است؛ جبری باید بود در عین اختیار:
 هین رهاکن جبر جمع مبطلان تا رسی در جبر، جبر همچو جان
 آنچه نفست خواست داری اختیار آنچه عقلت خواست آری اضطرار^۱
 از باب وجه آقا شیخ عبدالله اگر میسر شود همان مبلغ که گرفته شده است
 ارسال شود کفایت می کند، انشاءالله خداوند تفضل فرماید که ادا شود. القلب یهدی
 إلى القلب^۲،* خالص از حُجُب هوی است اگرچه یک دقیقه باشد، این قلب صورت
 حبّ و بغض قلب و تکرار ادراک می کند:
 چون در این دل برق مهر دوست جست اندر آن دل دوستی می دان که هست^۳
 و ففکم الله، والسلام.

۴۱ - مرقومه دیگری به یکی از فقرا نوشته شده به این طریق:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبی و نعم الوکیل. عرض می شود که مراسله آن گرامی
 برادر محترم واصل، و ففک الله و اصلح امورک. در باب آن قضیه که نوشته بودید،
 ستاریت وصف بزرگ خدایی است؛ إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا**
 فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ***، در باره کسی است که به چشم خود فاحشه ای را از مؤمن ببیند و
 در دل میل فاش شدن او را داشته باشد، چه فاش کند و چه نکند. برای همین است

→

علاقه و محبت او بود، ناچار آن را می یابد.

مولوی فرماید [مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۴۷۸۲]:

گفت پیغمبر که چون کوبی دری عاقبت زان در برون آید سری (ج).

۱. همان، دفتر چهارم، بیت ۱۴۰۱.

۲. دل به دل هدایت می کند.

* مولوی فرماید [همان، دفتر دوم، بیت ۱۵۸۷]: نی ز قلب از قلب باشد روزنه (ج).

۳. همان، دفتر سوم، بیت ۴۳۹۶.

** سوره نور، آیه ۱۹: آنان که دوست می دارند که در میان اهل ایمان کار زشت و ناپسند، شیوع و شهرت
 یابد (ج).

*** [سوره آل عمران، آیه ۲۱؛ سوره توبه، آیه ۳۴؛ سوره انشقاق، آیه ۲۴]: برای آنها در دنیا و آخرت عذاب
 دردناک خواهد بود (ج).

که کم از چهار شاهد عادل که شهادت دهند که دیدیم کَأَمِيلٍ فِي الْمَكْحَلَةِ^۱، مقبول نیست؛ بلکه اگر کمتر باشند از این عدد و عادل هم باشند به همین کلمه که اظهار دارند، از عدالت بیرون شوند و مستحق حدّ شوند؛ چنانکه در کتاب کریم است. بر فرض اینکه قضیه‌ای اتفاق افتاد، با هم بنشینید و در فکر اصلاح او برآیید، نه اینکه با یکدیگر نزاع کنید و خود و سایر فقرا را مفتضح دارید؛ این‌گونه امور همه وقت اتفاق می‌افتد. انشاءالله، گذشته گذشته، من بعد را با هم بنشینید و به مشورت یکدیگر در اصلاح کار خراب شده برآیید، و با هم صفا کنید، و رنجش از دل یکدیگر ببرید که رنجش دل شماها خرابی دنیا و آخرت برای شماها می‌آورد. به جناب شیخ محمد هم همین را بگویید که شماها نباید چیزی را از هم پنهان نمایید، قضیه‌ای که اتفاق افتاد باید با یکدیگر مشورت نمایید، و با هم در صدد اصلاح آن باشید، والسلام. در باب تنگی معیشت، انشاءالله قناعت بهترین بضاعت‌هاست، مخارج اندازه ندارد، و آنچه از آن، انسان ناچار است، روزی بیست مثقال نان است؛ انشاءالله شما به قدر کفاف اکتفا کنید، که خداوند وسعت بدهد. از برای تمامی برادران و خواهران وسعت دست و دل و قوه قناعت، عنایت فرماید. حاضرین آن صوب را سلام می‌رسانم، والسلام.

۴۲ - مرحوم آقا عبدالغفار اصفهانی از اصفهان عریضه‌ای عرض نموده و

معنی این چند شعر مولوی را سؤال کرده بود:

ای قلم بنگر گر اجلالیستی	که میان اصبعین کیستی؟
جمله قصد و جنبش زان اصبع است	فرق تو بر چار راه مجمع است
این حروفِ حالهات از نسخ اوست	عزم و فسخت هم ز عزم و فسخ اوست
جز نیاز و جز تضرع راه نیست	زین تقلب هر قلم آگاه نیست ^۲

جوابی که مرقوم شده این است:

۱. مانند میل سرمه در سرمه‌دان.

۲. همان، دفتر سوم، ابیات ۸۲-۲۷۷۹.

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می شود که کتابهای آن برادر به صحابت^۱ پست و غیره واصل شد. از سلامتی حالات آن برادران و خواهران اطلاع حاصل، و فقمکم الله و نور قلوبکم. سؤالی از بیان اشعار مولوی رفته بود: مراد از قلم دل انسان، و از بودن فرق او بر چهارراه مجمع، وقوع اوست بین شیطانی و سبعی و بهیمی و رحمانی، و مراد به اصبعین حق اسماء جمالیة حق است که عالم ملکوت و عالم ملائکه مظاهر آنهاست، و اسماء جلالیه قهریه که عالم جن و شیاطین مظاهر آنهاست؛ چون دل انسان مسخر حق تعالی شانه و به تسخیر حق یا به اعمال شیطانی یا به اعمال رحمانی مشغول است، واقع است بین عالمین و بر سر چهارراه عالمین که مجمع البحار است واقع است. و فقمکم الله، والسلام.

۴۳ - جناب حاج ملامحمدجعفر برزگی (محبوب علی) از کاشان عریضه نگار

شده و این پاسخ را دریافت داشته بودند:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می شود که تفقد حال این ضعیف نمایید، الحمدلله سلامت حاصل است. امید که جمله برادران و خواهران را سلامتی حاصل و عافیت مدام باشد. در مراسله خود ذکر محصور شدن وجود مطلق نموده بودند. تا ما خود محصوریم دوست را جز محصور نتوانیم دید؛ باید مقید و محصور دید تا خود به این دید، از تقید بیرون آییم، و آن وقت مطلق ببینیم تا آنکه ما نبینیم.

چون خلیل آمد خیال یار من ظاهرش بت، معنی آن بت شکن^۲
در باب مخاصمه فقرا با بیگانگان، تا بتوانند باب مخاصمه مفتوح ندارند و اگر
اتفاق افتاد به هرنحو که به سهولت بگذرد، بگذرانند، اگرچه به چشم پوشی از حق

۱. یاری کردن

۲. همان، دفتر دوم، بیت ۷۴.

مالی خودشان باشد، در حقّ بدنی و عِرضی که البتّه درصدد تدارک برنیایند و رجوع به حکّام شرع و عرف البتّه نکنند، مگر نهایت در ماندگی برای آنها باشد. خلاصه اگر ماها از وجود خود، سگِ گیرنده را بیرون کنیم، هیچ سگی با ما نگیرد، و در پی ماها نیفتد؛ پس همه وقت باید خود را ملامت کنیم که بنده خدا را چرا به غضب آوریم. البتّه رجوع به حکّام تهران و امین السّلتان را منع کنید، و تا ممکن شما بشود امر به عدم معارضه بنمایید. در سایر امور، اگر امور شرعیّه است فتوای مشهور از علما را بگویید. حضراتی را که در مراسله اسم برده بودند مخصوصاً و جمیع برادران و خواهران را سلام می‌رسانم. مخصوصاً اهل خانه آن برادر و همشیره‌ها و عیال اخوی را، و قَکَم‌الله و ایّی. مخصوصاً عرض می‌کنم که انشاءالله از راحت خود گذشته در پرستاری فقرا و سایر بندگان خدا به استقامت تن و دل باید کوشید و انشاءالله راحت را در آخرت طلبید. و قَکَم‌الله و ایّی، والسّلام.

۴۴ - یکی از فقرا از مرگ فرزند نالیده و شرحی حضور آن جناب عرض کرده و نامه زیر را در پاسخ او مرقوم فرموده‌اند:

مرقوماتی که در
پاسخ از تشکّیات
نوشته شده

۱۱۰

بسم الله الرّحمن الرّحیم. عرض می‌شود که کتاب مستطاب آن برادر محترم رسید، و قَکَم‌الله و آجرک. چون خداوند متّان بر همه بندگان خود مشفق و مهربان است، آنچه کند خیر بندگان را در آن منظور دارد که عواقب امور را بهتر از بندگان می‌داند. نباید از کرده او شکوه بنماییم، بلکه باید صبر یا شکر پیشه خود کنیم. آن پسر را کش خضر ببرید حلق در نیابد سرّ آن را عام خلق انشاءالله به فضل و احسان خود عوض به زودی بهتر و ماندگار عنایت فرماید، صبر جمیل و اجر جزیل به جناب شما و والده اطفال عطا شود، اهل خانه حق دارند

۱. همان، دفتر اول، بیت ۲۲۴، اشاره است به داستان مصاحبت خضر و موسی علیهما السّلام.

که تحمل نتوانند؛ لکن باید پیشوایان خود را به نظر آورند تا تسلیه ایشان شود. از حضرت رسول (ص) با کثرت اولاد بعد از خود آن بزرگوار یک دختر باقی ماند که عالم را پر نور کرد خداوند بدهد انشاء الله عوضی که عالم از او نورانی شود، والسلام. ۴۵ - آقای میرزا مهدی معتمد التولیه از اختلال امور دنیا حضورشان شکوه نموده جوابی که مرقوم شده اینست:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می شود که کتاب مستطاب آن برادر مکرم واصل، وفقك الله و اصلح. ذکر می نموده بودید از اختلال کارهای دنیوی خود، انشاء الله با خود قرار دهید که بین الطلوعین بیدار و به قدری که بتوانید به ذکر دل مشغول شوید و گشایش کارها را از ذکر دل بخواهید و توکل بر خدا نموده خود را از پریشانی خیال آسوده دارید. وفقكم الله و ایای، والسلام. ۴۶ - آقای احمد فریدونی از بدگویی بعضی، حضورشان شکوه نموده این جواب را مرقوم داشته اند:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می شود که کتاب آن برادر محترم رسید. تشکی آن بلند همت معلوم شد، انشاء الله خداوند آنچه خیر بندگانش را بداند بکند، و همچنان هم می کند، دلتنگ نباید بود، وَ لَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ مِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَ إِن تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ*. از دو کلمه لغوی که خود گوینده ملتفت نیست که چه می گوید، نباید دلگیر بود. وفقكم الله و ایای و فرج عنکم و عن جمیع المؤمنین، والسلام. ۴۷ - مرقومه زیر در پاسخ آقای حسینعلی موقت السلطان نوشته شده:

* سوره آل عمران، آیه ۱۸۶: از کسانی که پیش از شما کتاب آسمانی به آنها نازل شده و از کسانی که مشرکند، آزار بسیار خواهد رسید؛ اگر صبر پیشه کرده و پرهیزکار شوید (البته ظفر یابید) که ثبات و تقوا، سبب قوت اراده در کارهاست (ج).

۱۱۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ و هو حسبی و نعم الوکیل. عرض می شود که مراسله آن برادر مکرم و اصل، و فقک الله و اصلح جمیع امورک. انشاء الله امید چنان است که آنچه از جانب حق نسبت به ماها بروز کند غیر از خیر دنیا و آخرت ما هیچ در او نباشد. از این گفت و شنیدها نباید دلگیر بود: قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا (علیه توکلنا و علیه) فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ*، فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا** . از حضرت امیرالمؤمنین سلام الله علیه مأثور که من از عسری که دو یسر در عقب داشته باشد، دلتنگ نشوم. از برای جمله برادران توفیق و عافیت و وسعت دل و دست مسألت دارم. مخصوصاً جناب حاجی و آقا میرزا احمدخان و آقا جلال و والده ماجده و والده آقا جلال و والده ملک و والده مبارک خان و آقا مبارک خان و آقا بلال و آقا قنبر را سلام می رسانم. و فقکم الله، و السلام.

۴۸ - این مکتوب نیز از ایشان است:

۱۱۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ و هو حسبی و نعم الوکیل. عرض می شود که کتاب آن برادر معظم و اصل، و فقک الله و اصلح. انشاء الله امید چنان است که خداوند منان آنچه می کند خیر ما را در آن منظور دارد و چنان بنماید که بفهمیم که خیر ما منظور است و چنان ماها را قرار ندهد که داخل باشیم در زمرة کسانی که: يَحْسِبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ! . خداوند به زودی آن برادر را مسرور و همه را خوشنود گرداند. الحمد لله فقرای این صوب همگی قرین سلامت؛ جناب منشی چندی است آمده اند، همه به زبان حال و زبان قال، تبلیغ سلام دارند، مخصوصاً والده آقا شیخ محمد تقی و عیال منشی

* سورة توبه، آیه ۵۱: بگو (ای رسول ما) هرگز جز آنچه خدا خواسته به ما نخواهد رسید، اوست مولای ما و البتة اهل ایمان در هر حال بر خدا توکل خواهند کرد (ج).

** سورة انشراح، آیات ۵ و ۶: با هر سختی البتة آسانی است و البتة با هر سختی، آسانی (و هر رنجی را راحتی) می باشد (ج).

۱. سورة منافقون، آیه ۴: هر آوازی را بر زبان خود پندارند.

باشی. و تقکم الله و ایای.

۴۹ - این مرقومه نیز در جواب اربابعلی بیدگلی راجع به گشایش در کار و زندگی مرقوم گردیده است:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبی و نعم الوکیل. عرض می شود که کتاب آن برادر مکرم واصل، و تقک الله و نور قلبک. چون تمام امور دنیا و آخرت در دست حق است، امید چنان است که به مضمون: مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ*، آن برادر عزیز تقواپیشه خود قرار دهد و آنچه خواهد از رزق دنیوی و اخروی از حق تعالی بخواهد که البته به مقتضای وعده خود، عطا خواهد کرد. از برای برادران و خواهران توفیق طاعت و وسعت دل و گرمی محبت و تقوا مسألت دارم. اهل خانه را تبلیغ سلام می نمایم و توفیق بندگی مسألت دارم. و تقکم الله و ایای، والسلام.

۵۰ - این نامه نیز برای یکی از فقرا نوشته شده است:

بسم الله الرحمن الرحيم و هو غیائی و غیاث المستغیثین. عرض می شود که مراسله آن برادر محترم سابقاً و لاحقاً رسید، و تقک الله و اعانک فی دنیاک و آخرتک. چون عمارت دل به یاد حق، جذاب رزق روح و تن و مورث شرح صدر و اصلاح بدن و وسعت رزق است، امید که آن گرامی برادر به تعمیر دل کوشد و از پریشانی صورت، پریشانی به خود راه ندهد. اظهار پریشانی از بابت حاکم بسطام نموده بودید، حق گزاری و مکافات احسان همین است که در غیاب و حضور در فکر احباب و اخوان بوده، حق اخوان را بر خود مقدم دارند. حاکم بسطام قبل از عید چیزی نوشته بودند و اظهاری از باب پریشانی نموده بودند به ایشان چیزی نوشته. امید که انشاء الله اصلاح امور ایشان شده و بشود، انشاء الله حمایت حق تعالی با جمله مؤمنین

* سورة طلاق، آیات ۲ و ۳: هرکس پرهیزگار شود، خدا راه بیرون شدن را بر او می گشاید و از جایی که گمان نبرد به او روزی عطا کند (ج).

قرین باشد، والسّلام.

۵۱- این نامه نیز در تعقیب همان نامه بالا نوشته شده است:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو وليّی و ولی المؤمنین. عرض می شود که مکتوب آن مکرم برادر رسید، و قفک الله و عزّز. چون خوشی دنیا به یاد مولی تواند بود، امید که آن عزیز برادر یاد حق تعالی شأنه را سرمایه تمامی خیرات داند و وسعت دنیا و فسحت^۱ قلب را از آن راه خواهد، شاید از دنیا بهره و در عقبی ثمر یابد. خواهر محترمه عیال آن برادر را سلام می رسانم، حفظ کماله و وفق. در باب حسینعلی خان، حاکم بسطام، انشاء الله امید است که من بعد گشایش در کار ایشان شود و عسر پیش آمده را دو یسر از عقب باشد. به ایشان بگوئید: این دعا را نوزده روز، هر روز نوزده مرتبه بعد از نماز صبح بلافاصله بخوانند و هر دفعه بسم الله را تکرار نمایند: "بسم الله الرحمن الرحيم فردٌ حیّ قیومٌ حکمٌ عدلٌ، و إنّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ"^۲ عافانا الله من امتحاناته، والسّلام.

۵۲- این نامه نیز در پاسخ یکی از فقرا نوشته شده است:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو الغیث لمن استغاث به. عرض می شود که مراسله آن گرامی برادر^۱ واصل، انشاء الله قادر علی الاطلاق به همه ماهها قوه صبر بر بلا و فرج از هر شدت عنایت فرماید. در امور فردوس آشیان جناب آخوند چیزی مرقوم داشته بودند، باید زد و خورد ما را دیگری کند و ماهها، عوض در خانه ابناء زمان به در خانه اولیاء الله برویم. به ذکر دوام و صوم، از تدابیر خود هر صعبی را آسان توان کرد، بلکه هر محالی را حال باید کرد، به خدا واگذارید و به او بنالید که او فرج بخشد. مکرر کلمه شریفه: رب اجعل لی من امری هذا فرجاً و مخرجاً*، به زبان جاری

۱. گشادگی

۲. سوره صافات، آیه ۱۷۳: و لشکر ما خود غالبند.

* پروردگارا، برای من در این امر گشایش و راه خلاصی قرار ده (ج).

سازید، والسلام.

۵۳ - این مرقومه نیز درباره صبر نوشته شده:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو وليي و هو يتولى الصالحين. عرض می‌شود که مراسله آن عالی‌جاه واصل، و از مضمون اطلاع حاصل، اعانک الله و عزز. چون صبر بر بلا در عاجل، راحتِ عاجل، و فرجِ آجل؛ و جزع کردن تضعیف بلا در عاجل و شدت در آجل آورد. امید چنان است که چون بلا بر ما نهند، صبر و توانایی دهد و رفع آن به زودی نماید و به جزع ما مضاعف نگرداند. فرج الله عنک و عن جمیع عبادہ و أصلح الله شتات امرک و جمع شتات بالک و وفقک الله لما یحب و یرضی و جنبک عما لا یحب، والسلام.

۵۴ - این نامه نیز به مرحوم حاج عبدالهادی نوشته شده است:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبی و نعم الوکیل. عرض می‌شود که کتابت آن برادر مکرّم واصل، وفقک الله و بصّرک بامورک. شکوه از وضع رفتار آشنا و بیگانه نموده بودید، انشاءالله خداوند متعال اصلاح کارهای همه ما را بفرماید و ماها را به نفوس ماها واگذار نفرماید؛ چون به مضمون آیه مبارکه: وَكُلُّ أَنْ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقُوا لَفَتَّحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ*، اگر ماها پرهیزگاری کنیم البته آسمان و زمین به حفظ ما و رزق کفالت خواهد فرمود، و چون ماها از جاده مستقیم انسانیّه تجاوز نماییم، در و دیوار را به معارضه ماها وادارد: "پرده‌داریت پرده‌ات را برکند"، پس هیچ شکوه از آشنا و بیگانه نباید بکنیم، بلکه شکوه از خود کنیم که از جاده بیرون

۱. دنیا

۲. آخرت

* سوره اعراف، آیه ۹۶: چنانچه مردم شهر و دیار، همه ایمان آورده و پرهیزگار می‌شدند، همانا درهای برکات آسمان و زمین را بر روی آنها می‌گشودیم (ج).

رفته‌ایم، شما دو برادر که با هم معارضه کنید چگونه دیگران معارضه نکنند؟ اذا قطعت الارحام جعلت الاموال فی ایدی الاشرار*، شما دو برادر که با هم منازع شدید خداوند از هر دو قطع می‌کند. انشاءالله خداوند حال همه ماها را اصلاح نماید، انشاءالله. آقا میرزا عبدالکریم هم از طریقه اخوت تجاوز نخواهد کرد و به شقاق^۱ و خلاف بر نخواهد آمد. وفقکم الله و ایای، والسلام.

۵۵ - نامه دیگر از آن جناب این است:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبی و نعم الوکیل. عرض می‌شود که کتاب آن برادر محترم واصل، وفقک الله واصلح. ذکر از رفتار بعض بندگان خدا نموده بودند: لیس اول فارورة کسیرت فی الاسلام*.* خداوند متعال حال ماها را اصلاح کند که بندگان خود را برای اصلاح ماها به تعب نیندازد. باید دلگیر نبود بلکه خشنود بود که خدای ما، ماها را واگذار ندارد؛ و در کمال قوت قلب با بندگان خدا رفتار نمود: قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا*.*، وَ لَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ مِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيراً وَ إِنْ تَصَبَّرُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ*.* به نظر آورد. فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ^۲. وفقکم الله و ایای، والسلام.

۵۶ - این نامه نیز به یکی از فقرا مرقوم گردیده است:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبی و نعم الوکیل. عرض می‌شود که کتاب آن برادر

* هرگاه خویشان و اقوام از یکدیگر بریده صله رحم بجا نیاورند، دارایی آنان در دست اشرار قرار می‌گیرد(ج).

۱. دشمنی

** اولین شیشه‌ای نیست که در اسلام شکسته شده است(ج).

*** سورة توبه، آیه ۵۱: [بگو: مصیبتی جز آنچه خدا برای ما مقرر کرده است به ما نخواهد رسید].

**** سورة آل عمران، آیه ۱۸۶.

۲. سورة يوسف، آیه ۶۴: خدا بهترین نگهدار است و اوست مهربان‌ترین مهربانان.

مکرم رسید، و فقک الله و نجاک. قدری شکایت از دنیا و نفس کرده بودید دنیا برای ما جز احسان کاری ندارد، هرچه شکایت خواهیم بکنیم باید از شر نفس سرکش، که پیوسته ماها را گرفتار خیالات فاسده خود دارد. تبرّای ما باید از این اعدای درونی ما باشد. انشاء الله همه ماها را بینا کند به دشمنی این دشمن درونی. در باب عیال اختیار کردن سنت رسول (ص) است. از برای تمامی برادران و خواهران، بینایی به آفات نفس مسألت می نماید. به خصوص جناب منشی باشی را با حاج مبارک خان و محمدرضا و آقا میرزا احمد و سایرین که ملاقات می شوند سلام می رسانم. و فقکم الله و ایّای، والسلام.

۵۷- این نامه به آقا عبدالصمد عطار مرقوم شده است:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبی و نعم الوکیل. عرض می شود که مراسله آن برادر مکرم واصل، و فقک الله و انجح مطالبک. چون به مضمون خبر مأثور که فرمودند: «مؤمن اگر به قتل جبال بگریزد، خداوند شیطانی را برانگیزاند که او را اذیت کند.» مؤمن از اذیت خالی نباید باشد، انشاء الله صبر و حوصله پیدا کردن و عنان اختیار به دست توکل سپردن، مورث نجح^۱ مطالب است. انشاء الله به زودی خداوند مئان به فضل خود آسوده گرداند و شفا عنایت کند. و فقکم الله و ایّای، والسلام.

۵۸- دیگری از فقرا حضور آن جناب از سرزنش مردم شکوه نموده و پاسخ

زیر داده شده است:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبی و نعم الوکیل. عرض می شود که کتاب آن برادر مکرم رسید، و فقک الله. چون رو به دنیا آوردن و از وجهه قلب پشت کردن مصداق می شود که انسان ناسی^۲ و منسی^۳ خدا باشد، و نسیان ذکر حق و منسی بودن در

۱. برآمدن حاجات

۲. فراموش کننده

حضرت حق، همه مفسد بار آورد؛ امید است که آن برادر مجاهده در آن داشته باشد که از ذکر خود غفلت نرزد، و غفلت خود را معصیت شمارد، و ذکر خود را اطاعت داند، که اگر چنین باشد خداوند هم توفیق دهد، و خداوند در فکر او باشد. شیشه عطر رسید، انشاءالله خداوند متان از نفحات غیبیه دماغ آن جناب را معطر دارد و وسعت دست عطا فرماید.

به مضمون کریمه: **وَلْتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا***، سرزنش شیمه^۴ دیرینه خلق است؛ شخص باید ثبات قدم در کار خود داشته باشد و نباشد از کسانی که: **يَعْبُدُونَ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ*** و به هر بادی از جا نرود، چون به مضمون کریمه: **وَإِذْ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوْا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ يُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرْفَقًا***** بعد از جدایی از ابناء زمان اگر اهتمام در توجه و رجوع به کهف ولایت و وجهه دل داشته باشید، تمام کارهای دنیا و آخرت بر وفق مراد جاری شود. امید چنان است که آن برادر محترم وجهه دل را مغتنم داند و از ذکر دل غافل نماند و هرچه بخواهد از آن وجهه خواهد که میسر گردد. امید چنان است که انشاءالله در عین دوری، نزدیک به یکدیگر باشیم و از هم دور نباشیم. و به همه برادران و خواهران، خداوند متان توفیق ذکر دوام و فکر مدام عنایت فرماید، والسلام.

۵۹- آقای حسینعلی موثق السلطان از گرفتاری های دنیا و معیشت حضورشان

شکوه نموده و این جواب داده شده است:

۳. فراموش شده

* سوره آل عمران، آیه ۱۸۶.

۴. خوی و عادت

** [مأخوذ از] سوره حج، آیه ۱۱: به زبان و ظاهر خدا را پرستش می کنند.

*** سوره کهف، آیه ۱۶: و آنگاه اصحاب کهف با یکدیگر گفتند که شما چون از این مشرکان و خدایان باطلشان دوری جستید و جز خدای یکتا پرستش نمی کنید به غار کوه گریخته و پنهان شوید تا خدا از رحمت خود به شما گشایش و توسعه بخشد و اسباب کار شما را با روزی حلال و آسایش مهیا سازد (ج).

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می شود که دو پاکت با هم از آن برادر مکرّم رسید، و فقک الله و بلغک آمالک. چون فرمود: هرگاه بنده، رضای من را بر هوای خود اختیار کند آسمان و زمین را ضامن رزق او گردانم و امر او را برای او جمع کنم؛ انشاء الله با همّت بلند در فکر این باشید که در همه حال رضای الهی را نصب العین خود داشته باشید که البتّه خداوند چنانکه گمان نبرید امور شما را اصلاح نماید و به خوبی انجام دهد. انشاء الله همه ماها را خداوند متّان بر رضاجویی خود بدارد که امر دنیای خود را به او واگذاریم و در همه جهت از حضرت حق خوبی ببینیم. و فقکم الله و ایّای، والسّلام.

۶۰ - نامه دیگر که مرقوم شده از این قرار است:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم. عرض می شود که کتاب مستطاب آن برادر محترم رسید، و فقک الله و فرّج عنک. انشاء الله به خواست حضرت حق به زودی اصلاح امور می شود و دلتنگی رفع می شود؛ اگرچه دنیا، ملایم او که در عقب ناملایم داشته باشد، ناملایم خواهد بود، و ناملایم او که ما را متنبّه گرداند و منزجر از خواهش های نفسانی دارد ملایم خواهد شد؛ انشاء الله به همّت بلند از خواهش های نفسانی گذشته و رضاجویی حق نماید و وسعت دست و دل از او بخواهید که عن قریب فرج حاصل می شود: وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ* . و فقک الله و ایّای، والسّلام. انشاء الله که خداوند متّان بر جان ماها منتّ گذارد و اصلاح کار همه نماید. حاضرین آن صوب را که ملاقات می شوند، تبلیغ سلام دارم. و فقکم الله و ایّای، والسّلام.

۶۱ - نامه زیر در جواب مرحوم حاج شیخ اسماعیل صالحی فیروزآبادی

یزدی مرقوم شده است:

* سورة طلاق، آیات ۲ و ۳: هرکس پرهیزگار شود، خدا راه بیرون شدن را بر او می گشاید و از جایی که گمان نبرد به او روزی عطا کند (ج).

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می شود که کتاب آن برادر مکرم رسید، و قفک الله و نور قلبک. قدری از گرفتاری فقرا تشکلی نموده بودند، انشاء الله همه را حفظ کند؛ لکن بعد از تولای مرتضی علی، بدکردن دنیا و آخرت هر دو را خراب می کند؛ خداوند حفظ کند که بعد از لاف دوستی این ضعیف، به خلاف شرع و خلاف رضای الهی رفتار نکنند که از لذائد دنیا و آخرت هر دو محروم مانند. جناب والد و والده ماجده را سلام می رسانم و توفیق می خواهم. تا به حال برادر عزیز آقا شیخ محمد به خوبی وارد شده است، ایشان را سلام می رسانم. و قفکم الله و ایای، والسلام.

۶۲- و نیز این نامه در جواب ایشان نوشته شده است:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می شود که کتاب آن جناب واصل، و قفک الله واصلح جميع امورک. انشاء الله خداوند متان تفضل فرماید و مأمول آن جناب را و صول بخشد. در خصوص دلتنگی از فقر و پریشانی، اگر ماها نتوانیم در فقر خشنود باشیم، در هیچ حال خشنود نخواهیم بود؛ زیرا که اسباب دنیا و وسعت آن نهایت ندارد. انشاء الله خداوند به فضل خود حق را به من له الحق برساند. و قفکم الله و ایای، والسلام.

۶۳- و نیز این نامه را در جواب ایشان نوشته اند:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می شود که کتاب آن مکرم رسید، و قفک الله واصلح. ذکری از گرفتاری جناب والد نموده بودند، خداوند تفضل فرماید که ماها را متنعم به نعمت امنیت از شرور اشرار و شرور نفوس ماها نماید که گرفتاری ما به شر اشرار از گرفتاری شر نفوس ماست؛ انشاء الله خداوند به زودی اسباب رفاهیت مهیا دارد. جناب والد و والده را توفیق می خواهم و سلام می رسانم.

فقرای آن صوب را تبلیغ سلام دارم و توفیق مسألت می نمایم، والسلام.
۶۴- و نیز نامه زیر در جواب ایشان مرقوم گردیده:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می شود که کتاب آن برادر
مکرم واصل، وفقک الله و ایای. در باب مطالب مرقومه، انشاء الله امید است که خداوند
ماها را به یاد خود بدارد و کارهای ماها به واسطه ذکر ما انجام دهد. اگر گاهی سختی
پیش آید یا تنگی، به واسطه غفلت خود ماست که خداوند متان می خواهد ماها را از
غفلت بیرون آورد؛ پس بدکنش را باید دعا کرد، نه اینکه بد خواهید برای او.
وفقکم الله، والسلام.

۶۵- نامه زیر نیز در جواب مرحوم ملا ابوالحسن تویسرکانی که از فقرای
بسیار باصدق و بامحبت بوده، مرقوم گردیده:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می شود که شکایت نامه
آن جناب رسید، وفقک الله و نجات من شرور نفسک. چون به ما فرمود: فَأَذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ،
باید غفلت خود را از یاد خدا سبب غفلت و نسیان خدا دانیم و خود را مقهور و
مغلوب نفس خوانیم. قومی را مذمت فرمود که فرمود: أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ
قُلُوبُهُمْ لِدِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ
قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ^۲. دواى شما صیقل دل است. باید خود شما به کار برید.
وفقکم الله و ایای، والسلام.

۶۶- این نامه را نیز به آقای احمد فریدونی مرقوم داشته اند:

۱. سوره بقره، آیه ۱۵۲: پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم.

۲. سوره حدید، آیه ۱۶: آیا مؤمنان را وقت آن نرسیده است که دلهایشان در برابر یاد خدا و آن سخن حق که
نازل شده است، خاشع شود؟ همانند آن مردمی نباشند که پیش از این کتابشان دادیم و چون مدتی برآمد
دلهایشان سخت شد و بسیاری نافرمان شدند.

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می شود که کتاب آن برادر محترم رسید، و فقک الله و اصلح. انشاء الله امید چنان است که در کنف امان الهی محفوظ باشید و خداوند توفیق دهد که حالت مدارات و مرافقت با همه بندگان خدا به شما و آقای میرزا شفیع خان عنایت کند که ملاحظه حال رعیت و ملت و دولت هر سه را داشته باشید و خدا را در میانه حکم قرار دهید و خواهش نفس را از خود دور دارید که البته خداوند هم حفظ خواهد کرد و هم اجر آخرت و فایده دنیا عطا خواهد نمود. و فقکم الله و ایای، والسلام.

۶۷ - نامه زیر هم در پاسخ یکی از فقرا که از گرفتاری ها تشکی نموده مرقوم گردیده است:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می شود که کتاب آن برادر مکرم و اصل، و فقک الله و انجز وعده لنا. چون خداوند متان از کمال رأفت به بندگان خود، گاهی ریاضتی می دهد که نفس چموش ماها قدری رام شود، چون ببیند که ماها نفس سرکش را مطیع کردیم ریاضت نفس را موقوف دارد. امید چنان است که به مضمون کریمه: وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ*، فتح باب برکات فرماید و برکات دنیا و آخرت را برای ماها افزایش دهد. و فقکم الله و ایای، والسلام. انشاء الله خداوند متان بر جان همه منت گذارد و گشایش دنیا و آخرت به همه عنایت فرماید. حاضرین آن صوب را تبلیغ سلام دارم به خصوص آقا شیخ مهدی و میرزا عبدالله. محمدرضا تا به حال یک دو مرتبه تبش عود کرد، هنوز نمی تواند، بیاید انشاء الله قوت بگیرد او را می فرستم، والسلام.

۶۸ - مرحوم آقا میرزا عبدالحسین اعتماد التتولیه از گرفتاری ها شکایت کرده

* سورة اعراف، آیه ۹۶: چنانچه مردم شهر و دیار همه ایمان آورده و پرهیزگار می شدند، همانا درهای برکات آسمان و زمین را بر روی آنها می گشودیم (ج).

بود، این نامه در جواب او مرقوم شده است:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می شود که مراسله گرامی آن جناب واصل، وفقك الله و عزز. قدری تشکي از گرفتاری شده بود؛ ماها خود ما بر خود سخت می گیریم والا اگر دل را به جانب حق متوجه سازیم و نیک و بد و بلا و عافیت را از او دانیم، بلا نمی دهد و اگر بدهد گوارا می شود. انشاء الله به صیقل ذکر، زنگ و آرایش دل را بزداييد که اگر کدورت دهد، کدورت لذت بخشد و اگر دل وسعت گیرد، کدورت ندهد. جمله برادران و خواهران آن سامان را سلامتی می خواهم و آنها را که ملاقات می شود، سلام می رسانم مخصوصاً جناب معتمدالتولیه را که مدتی است هیچ از حالات خود اعلام ننموده اند. نور چشمان را توفیق و سلامتی می خواهم. وفقكم الله و ایای، والسلام.

شرح واقعه کاشان و گرفتاری فقرای آن سامان در گذشته ذکر شد. نامه های زیادی در این باب حضورشان عرض شده و جواب هایی نوشته اند.

۶۹ - از جمله جناب حاج ملامحمدجعفر در اوایل شروع به مخالفت، موضوع را عرض و این جواب مرقوم شده است:

مرقومات

که راجع

به واقعه کاشان

نوشته شده

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می شود که کتاب آن برادر مکرم واصل، وفقك الله و قوی قلبك. از آنجا که فرمود: لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ*، انشاء الله در هر حال باید اقوال و احوال و اعمال آن بزرگوار منظور نظر باشد؛ واردات و بلايای آن حضرت در هرجا پیدا شود که به واسطه لابلای نبودن خود

۱. شکایت کردن

* سورة احزاب، آیه ۲۱: البتة شما را اقتدای به رسول خدا (ص) خیر و سعادت بسیار است (ج).

ماها نباشد، البتّه باید مسرور شویم و شکر نعمت اسوه به آن بزرگوار را نمود، نه آنکه دلخور بود یا افسرده و مغموم شد؛ بلکه خدا را در همه حال باید با خود دید و در حضور او هرچه بشود مسرور گردید؛ بلکه برای بدکنش تا بتوانیم دعای خیر نماییم و بر آنها ترحم نماییم، نه آنکه خدای نخواستہ برای بندگان خدا بد بخواهیم. جمیع برادران و خواهران آن سامان را سلامتی می‌خواهم و آسودگی می‌طلبم. و قفکم الله، والسّلام.

۷۰- و نیز این نامه در جواب ایشان مرقوم شده است:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم. عرض می‌شود که کتاب آن برادر مکرم و اصل، و قفک الله و اید. انشاءالله امید چنان است که در امثال این گفتگوها، ثبات قدم برای ماها افزون و قوت قلب عطا شود؛ زیرا که آن کس که ماها را به خود خوانده است، این بلاها را محض التفات و مرحمت خود بر ماها حواله می‌دهد که قوت یقین و اطمینان، دل ماها را بخشند. جمله برادران و خواهران آن سامان را سلامتی و قوت قلب و التذاذ مناجات حق و ملامت خلق خواهانم. از جمشیدنامی، کاغذی بود، جواب در جوف است؛ جمشیدپور شهریار نوشته بود، انشاءالله خواهد رسید، والسّلام.

۷۱- این نامه نیز در آن باب نوشته شده است:

۱۱۰

سر پاکت را خود گشودم، گویا زیاد مضطرب شده‌اند. قوه ایمان اقتضای این دارد که به خدا هم از این گونه واردات، تظلم نکند چه جای آنکه به خلق تظلم آرند، و اگر یک جو صبر داشته و به زید و عمروی متوسل نمی‌شدند، زودتر از این خداوند رفع این غائله را می‌کرد. می‌گوییم: خداوند متعال ابصر الناظرین و اسمع السامعین است، و هیچ پیروی این قول را نمی‌کنیم، والسّلام.

۷۲- آقای حاج سید مرتضی کاشانی که از فقرای خیلی بامحبت و بااستقامت

بوده، در باب قضیه کاشان شرحی مبنی بر دلتنگی و افسردگی به ایشان نوشته و این

جواب را دریافت داشته بود:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می شود که کتاب آن جناب برادر مکرم رسید، زیاد دلتنگی معلوم می شد. چون خدا را بصیر و از هیچ کار معزول نمی دانید بلکه تمام اینها را باید به تحریک الهی بدانید، باید بر شوق و ذوق شما بیفزاید که متأسی به انبیا و اولیا شده اید و به کلی خدای شما، شما را واگذار نفرموده و اصلاح حال شما و کار شما را در این دانسته؛ بلکه پیوسته از خدای خود بخواهید که آن بندگانی را که وسیله اصلاح شما قرار داده و به واسطه مسلط کردن محصل* حسد بر آنها، آنها را در عذاب انداخته، بعد از این آنها را مستحق بهشت گرداند و از عذاب آخرت نجات دهد؛ اگر این را نتوانید البته از خدا بد برای آنها نخواهید که فرمودند: مازال المظلوم يدعوا على الظالم حتى يصير ظالماً.** انشاء الله به زودی شماها را آسوده کند و دست تعدی و آتش حسد حاسدین را از سر و دامان شماها دور دارد. از آنجا که فضل ذوالفضل را حسد حاسدین نشر می دهد، انشاء الله امید که بعد از این تنگی و سختی، فرج کلی برای شماها باشد. وفقكم الله، والسلام.

۷۳ - مرحوم غلامرضاخان مصدق السلطان و شیخ محمدرضا شیخ الحکما در باب واقعه کاشان شرحی به ایشان عرض و این نامه در جواب مرحوم غلامرضاخان مرقوم شده است:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می شود که کتابی که از

* مأمور دولت و بازرسی اعزامی و مأمور گرفتن مالیات را در آن زمان، محصل می نامیدند.
** آن قدر ستم دیده، دادخواهی و تعقیب می نماید شخص ستمکار را، تا به حدی که خود او ستمکار می گردد (ج).

عمرانی* ارسال، ملحوظ، نوشته شیخ الحکما را مطالعه نمود. انشاءالله بعد از اصلاح ماها، این گفتگوها را خداوند متعال به فضل خود رفع، و انشاءالله حسد حاسدین سبب نشر فضل ذوالفضل و اعلائی کلمه حق قرار دهد، اگرچه این گفتگوها باعث اضطراب ضعفاءالایمان می شود، لکن از آنجا که مثل آنها، مثل شجره خبیثه است که بر هیچ جا قرار ندارد و بالاخره سرنگون می شود، امید که همین ها اسباب قوه ایمان ضعفا و اقویا گردد، وفقکم الله و ایای. ۱۶ ربیع الثانی ۱۳۱۲. ۷۴- این نامه نیز در جواب مرحوم حاج ملا محمد جعفر برزکی مرقوم شده است:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبی و نعم الوکیل. عرض می شود که مراسله سابق رسید و این هفته هم نوشته جناب نور چشم مکرم حاج ملاعلی مطالعه شد. بر ابتلائات آن برادر محترم اطلاع حاصل شد؛ انشاءالله امید که آن برادر از کسانی باشد که استقبال بلا بر حب کرده باشند و إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ** را مصداق شوند؛ اگرچه ماها حوصله اندک بلایی نداریم، چه جای آنکه بلایای متراکمه متعاقبه بر ماها وارد شود. انشاءالله چون بلا را داد، تحمل آن را هم بدهد و ماها را از بلا خالص گرداند. جمله برادران و خواهران آن سامان را سلامتی می خواهم؛ مخصوصاً، مخصوصین و منسوبین را سلام می رسانم. نور چشم مکرم آقا ملاعلی اکبر مخصوصاً یاد آور می باشم. وفقکم الله و ایای، والسلام.

یکی از مطالب مهمه اخلاقی و دینی، محبت نسبت به هممنوعان، ویژه همکیشان و نزدیکان است، و در اخبار بزرگان نیز در این باب تأکید زیادی شده و پایه دیانت مسیح(ع) بر روی این اصل گذاشته شده است و افسردگی و نقار بین نزدیکان صوری یا معنوی که

آنچه درباره
افسردگی
برادران دینی
مرقوم گردیده

* قریه ای است از توابع گناباد(ج).

** سورة بقره، آیه ۱۵۳ و سورة انفال، آیه ۴۶: همانا خدا یاور صابران است(ج).

حکم برادر را دارند به حکم عقل و آیین نکوهیده است، و در اخبار است که اگر دو نفر برادر دینی زیاده از دو روز با یکدیگر نثار و کدورت داشته باشند، روح ایمان از آنها می‌رود؛ از این رو عرفای اسلام در این باب تأکید زیادی نموده و به صدق و صفا، امر و دستور داده و از افسردگی و کدورت با یکدیگر که مخالف جهت ولایت است تنفر زیادی داشتند.

جناب حاج ملاسلطان محمد هم، در فرمایش‌ها و مرقومات خود در این باب تأکید بلیغ فرموده و نامه‌های زیادی در این موضوع از آن جناب در دست است و چند نامه که به نظر نگارنده دارای اهمیت زیادتری است در اینجا نقل می‌کنم.

۷۵- از جمله نامه زیر است که به یک نفر از فقرای تویسرکان نوشته شده:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می‌شود که کتاب مستطاب آن جناب واصل، و ققک الله و نور قلبک. انشاء الله خداوند منان تفضل فرماید که با وسعت قلب باشید، که وسعت دست تابع وسعت دل است. شکایت نامه آن جناب واصل، و ققک الله واصلح. ندانستم شکوه شما از برای چه بوده است؟ نباید بدون جهت، باعث خسارت شما شوند. شکوه شماها از یکدیگر برکت دنیا و بهاء آخرت را می‌برد. حضرت رضا(ع) از شیعیان بلخ پرسیدند، و فرمودند: «چنین هستند که دست در جیب یکدیگر کنند و مایحتاج خود را بردارند؟» عرض کردند: «چنین نیستند.» فرمودند: «از ما نیستند.»؛ هرگاه از یکدیگر شکایت کنند، به مراحل عدیده دور خواهند بود. ذکر آمدن اینجا کرده بودید: «گر در یمنی و با منی پیش منی». چون ماها مأموریم که فی الجمله حرکتی در طلب معاش نماییم که همان حرکت در طلب معاش، عبادت بزرگ ماهاست که جناب صادق(ع) فرمود:

من صبح دابّه* خود را سوار می‌شوم و می‌روم بر ضیاع^۱ خود که خدای من ببیند که من در طلب معاش حرکت می‌کنم. انشاءالله همان تعلیم اطفال را خداوند وسیله آخرت و دنیای شما قرار دهد، لکن مجاهده کنید که در همان حال به یاد خدا هم باشید و آن تعلیم را هم از روی ذکر خدا مشغول شوید. تبلیغ سلام شما را در مجمع فقرا رسانید، زبان حال همگی و زبان قال بعضی به تبلیغ سلام است. فقرای آن صوب را توفیق می‌خواهم و سلام می‌رسانم. و تقکم الله و ایّای.

۷۶- مرقومه دیگر که به استاد ابوطالب کاشانی مرقوم گردیده و راجع به عمل به فروع و افسردگی برادران دینی است، بدین قرار می‌باشد:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می‌شود که کتاب آن جناب واصل، و تقکم الله و نور قلبک. در باب فروع، عمده در این باب انقیاد قالب است در تحت اوامر و نواهی، و از این جهت فرمودند: بایّتهما اخذت من باب التسليم و سعک**، در آنجا که احتیاط صعوبت داشته باشد و دسترس نباشد به قول یکی از علما یا به مضمون یکی از اخبار اگر ممکن شود عمل شود، من باب التسليم صحیح خواهد بود. در باب حرکت کردن البتّه در زیارت برادران ایمانی آن قدر اجر مندرج است که تحدید نتوان کرد، لکن باید منافی با هیچ یک از حقوق نباشد، در بُعد جسمانی، حفظ حقوق کردن اجزّ زیادتر و صاحبش محبوب تر خواهد بود. از برای تمام فقرا وسعت دست و دل و گرمی محبت و افزونی شوق و ذوق مسألت دارم. و تقکم الله واصلح لک الدنیا و الآخرة. در باب شکایت که پیش شده بود شماها که از هم دلگیر شوید، خداوند از هر دو می‌رنجد، و در رنجش خدا برکت دنیا و آخرت برداشته

* چاروای سواری. (کنز)

۱. جمع ضیعه به معنی زمین و آب

** هر یک از اخبار را که بخواهی از باب تسلیم به امر و نهی الهی، می‌توانی رفتار کنی و در این باب برای تو گشایش و توسعه است (ج).

می شود از هر دو طرف؛ یک وقت اگر رنجشی از یکدیگر پیدا کردید، زود تدارک به معذرت خواهی و نسبت تقصیر به خود دادن و با یکدیگر صفا کردن که رنجش نماند، که باعث بی برکتی دنیا و آخرت خواهد بود، و از نوشته سابق شما رنجیدم، و از این نوشته شما خشنود گردیدم. انشاء الله خداوند همه شماها را خشنود دارد. درس رفتن که تذکر کلمات بزرگان و اخبار اخیار است، بسیار خوب است، و فقکم الله و ایای.

۷۷ - نامه زیر نیز به مرحوم استاد ابوطالب مسگر راجع به کناره گیری از مجالس فقرا مرقوم گردیده:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می شود که مراسله آن مکرم برادر رسید، و فقک الله و اعانک. مکرم برادر جناب حاج ملامحمد جعفر کیفیت مرقوم داشته بودند، موجب افسردگی و تعجب گردید که چگونه فقیری روا تواند داشت که نسبت به اهل فقر بد شنود یا بد ببیند یا بد گوید، اعاذنا الله من سخطاته^۱؛ از خوی نیک آن برادر نیز تعجب بود که از ضعفای فقرا کناره جویند یا در کناره جویی بهانه گویند؛ بلکه متوقع از آن عزیز برادر این بوده که کناره جویی را بهانه آشنایی و الفت خواهند و راه مودت و مصادقت پیمایند، دست الفت و مصابرت^۲ از سر ضعف کشیدن، راه مغایرت و مخالفت پیمودن است. امید چنان است که آن برادر مکرم به هر ناگوار، دست از کار خود ندارند و از خوی نیک خود در پرستاری فقرا چشم نپوشند؛ بلکه تحمل ناگوار را گوارای خود دانند و شیوه ابرار را در اصلاح ناپسند به نحو احسن شعار خود شمارند و تدارک ماضی به نحو مرضی نمایند که پسندیده از آن برادر آن است و گزیده گزیدگان حق همان است. اعانک الله علی ما

۱. به خدا پناه می برم از غضبهایش.

۲. شکیبایی، صبر کردن

انت علیه و وفقك الله و آيای و جميع المؤمنين.^۱

۷۸- نامه دیگر که به یکی از فقرا مرقوم شده، به قرار زیر است:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو عونی و عون المؤمنین. عرض می شود که مکتوب مودت مصحوب و اصل، وفقك الله و جميع المؤمنين. به مصدوقه کلمه بیته: عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ*، سالک راه و فقیر آگاه، باید به کلی چشم از بد آشنا و بیگانه پوشیده دارد؛ اگر بد پندارد به نقص پندار خود حواله نماید و اگر نیک بیند از هرکس بیند در پی اتصاف به آن برآید. رادعه^۲: لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى** را پیوسته باید متذکر بود و سابقه: سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ*** را مدام منظور نظر داشت تا از طرق مَعْوَجَه^۳ نفسانی، خلاصی توان یافت و به شاهراه مستقیم انسانی، به الطاف بی کران سبحانی، توان شتافت. وفقك الله و جميع المؤمنين. حضرات آن سامان را سلام می رسانم.

۷۹- صورت مرقومه ای که به آقای فریدونی در باب اذیت رساندن عبدالحسین خان تیمورتاش معروف به سرتیپ، به حاج مبارک خان که غلام و از فقرای بامحبت بوده، مرقوم شده از این قرار است:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبی و نعم الوکیل. عرض می شود که کتاب آن برادران محترم رسید، وفقك الله واصلح. در باب خبر حاج مبارک خان، خوش نگذشت،

۱. در مورد مرحوم استاد ابوطالب مسگر در همین کتاب، صص ۳-۴۷۲، مطالبی بیان شده است.
* سورة مائده، آیه ۱۰۵، تمام آیه: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا تَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ، "ای اهل ایمان، شما ایمان خود را محکم نگاهدارید که اگر همه عالم گمراه شوند و شما به راه هدایت باشید، زیانی از آنها به شما نخواهد رسید" (ج).

۲. حکم بازدارنده

** سورة انعام، آیه ۱۶۴: هیچ کسی بار دیگری را بر دوش نگیرد (ج).

*** سورة حدید، آیه ۲۱: (ای بندگان) به سوی آمرزش پروردگارتان بشتابید (ج).

۳. کج و ناراست

نمی دانم چه شده است؟ شما به خود سرکار سرتیپ بنویسید که نسبت به فقیر غیر از عفو و اغماض نباید رفتاری کرد که البته خداوند مؤاخذه می کند. کسی که اهانت به مؤمنی رساند لامحاله خداوند به او اهانت رساند. ایشان هم در استرضای خاطر حاج مبارک خان خواهند کوشید و جبران خواهند کرد که شکستن دل مؤمن را هیچ چیز جبران نکند. انشاءالله خداوند نگیرد بر ایشان که البته ملتفت نشده و اذیت کرده اند. وفقکم الله، والسلام.

* * *

و این مرقومه موقعی بوده که حاج معزز الملک، حاکم سبزوار و تیمورتاش از طرف وی نایب الحکومه جوین بوده است.
۸۰- این نامه نیز به مرحومان محمد ابراهیم خان و خسروخان و آقا محمد حسین اصفهانی مرقوم شده است:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبی و نعم الوکیل. عرض می شود که برادر مکرم استاد عبدالهادی فی الجمله، شکوه از شماها نموده بود و در طریق فقر این ممنوع، که برادر ایمانی از انسان شاکی باشد. این قدر بدانید که غنا و فقر و عزت و ذلت در دست خداست، هر قدر ما مراقب باشیم و در خیر برادر ایمانی بکوشیم خداوند به همان اندازه در خیر ما کوشد و اگر فکر ماها همین باشد که حق برادر ایمانی را پامال و خیر خود را از آن برقرار داشته باشیم خداوند خیر دنیا را بردارد و خیر عقبی هم نگذارد. مکرر به مرحوم میرزا عبدالکریم نوشتم که شما باعث خشنودی آقازاده ها شوید، که مرحوم میرزا فکر دادن وجه آنها را داشتند، نوشتم همان خانه به ایشان دهید که ضمانت می کنم که در دنیا تنگی نبینید، گوش ندادند و فکر خود را مقدم داشتند. انشاءالله شماها بعد از ملاحظه این نوشته در خیال این باشید که آقا عبدالهادی را خشنود و خوشدل نمایید. وفقکم الله، والسلام.

۸۱- این نامه نیز به یکی از برادران دینی مرقوم شده است:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می‌شود که کتاب آن برادر رسید، و فقک الله. در باب فقرا سؤال نموده بودید؛ درباره فقرا هیچ نباید گفت که فرمودند: کسی، هرگاه به برادر ایمانی بگوید "أَفَّ"، قطع می‌شود رشته ولایت که میانه آنهاست. آن کسی که نفی حکمت از خدا کند یا نفی عدالت، این کس ایمان او و محبت او از روی هوای نفس است و از جمله کسانی است که: *يَعْبُدُ اللَّهُ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ**؛ این شخص نه بر دین او اعتباری است و نه برگفت، صفا کردن با او روا نیست، و در باب مشورت اگر چیزی که صلاح او در آن است اگر خطا باشد صواب خواهد بود، چون که عمد نکرده‌اید در آن خطا، والسلام. فقرای آن صوب را به خصوص آقا میرزا عبدالله و آقا میرزا احمد و آقا شاهزاده را سلام می‌رسانم، والسلام.

۸۲ - صورت نامه‌ای که به جناب حاج ملا محمد جعفر
نامه‌هایی که آمیخته
برزکی در جواب عریضه ایشان راجع به افسردگی استاد
به تشدد است
ابوطالب مسگر مرقوم گردیده به قرار زیر است:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و عليه توکلی و به رجائی. عرض می‌شود که مراسله آن مکرم برادر رسید و مقصود از مضمونش معلوم گردید، و فقنا الله لما یرضاه و اعادنا عمّا یسخطه. چون فقر از اراده خود بیرون آمدن و تسلیم اراده حق بودن است، امید که آن برادران بکوشند که اراده خود را یک سو نهند و اراده حق را تسلیم شوند. شکایت نامچه که به برادر محترم آقا میرزا عبدالحسین نوشته بودید، به نظر رسید؛ موجب مزید افسردگی گردید، اینها نه طریقه این ضعیف و نه از پیشوایان این ضعیف بوده، محبت و مصادقت با همه کس مورث رحمت و برکت در دنیا و

* سوره حج، آیه ۱۱: (و بعضی از مردم) کسی است که خدا را به زبان و ظاهر می‌پرستد از این رو هرگاه به خیر و نعمتی رسد اطمینان خاطر پیدا کند و اگر به شر و آفتی برخورد از دین خدا روگرداند (ج).

آخرت و شکایت و مخالفت، باعث سَخَط^۱ بلکه سَخَطِ حق است، اعاذنا الله منه. این ضعیف، روزی که قدم در این راه گذاشته‌ام از همه چیز گذشته، جز فقیر این راه که خاک پای او را سرمه چشم پنداشته و از این راه به این کار بهره برداشته‌ام. بد دیدن نه طریقه ابرار، و بدگفتن نه شیوه اخیار است، لَا تَجَسَّسُوا* اینجاست، لَا يَغْتَابُ مَارَاسْت؛ عیبی^۲ از دیده کج است، و غیبی^۳ از هوای بد؛ إِدْفَعْ بِأَلْتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ**، از برای ماست.

از آن برادر محترم، متوقع این بوده که اگر بدی بیند به نحو احسن در دفع آن کوشد، و پدروار به طریق رأفت کوشد، از همه کس، جمله اوصاف کی پسند آید؟ پسندیده را در نظر آوردن شاید، و ناپسند را اصلاح کردن باید. جناب برادر مکرم استاد ابوطالب را جز خدمت و محبت ناپسند است، ما هزار را بخوانیم که یکی را بیایم، و آن را که یافتیم البته بخواهیم. نسبت به آن برادر هریک از فقرا باید طریق خدمت و مصادقت مرعی دارند و آن برادر مکرم به نحو مصابرت و مرابطت^۴ چون سابق پدر مانند شیوه شفقت و مودت منظور دارند، و ناستوده فقرا را به نحو احسن رفع و اصلاح نمایند. وَقِّمُوا لَكُمْ اللَّهُ وَ جَمِيعَ الْمُؤْمِنِينَ، وَالسَّلَام.

۸۳- نامه زیر را هم به یکی از فقرا مرقوم داشته‌اند:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می‌شود که مرسله آن گرامی برادر واصل، نقد مرسولی نیز رسید، وَقِّمُوا لَكُمْ اللَّهُ وَ كَفَّكَ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. جمعی

۱. غضب کردن

* سوره حجرات، آیه ۱۲: از حال درونی یکدیگر تجسس مکنید و غیبت یکدیگر را روا مدارید (ج) [لَا تَجَسَّسُوا وَ لَا يَغْتَابُ بَعْضُكُم بَعْضًا].

۲. عیب جستن

۳. غیبت کردن

* سوره مؤمنون، آیه ۹۶: (ای رسول) تو آزار و بدی‌های امت را به آنچه نیکوتر است دفع کن (ج).

۴. مواظبت کردن بر امری

کثیر از برادران و خواهران اظهار محبت نموده، نامه نوشته بودند، بعضی که مطلب داشتند زحمت نوشته‌ی علی‌حدّه، جمعی که مطلب نبوده اظهار محبت نموده بودند، در همین نوشته اسم آنها ذکر می‌شود؛ انشاءالله از جانب این ضعیف هر یک را سلام می‌رسانید. چون بسیاری، از بسیاری پریشانی اظهار نموده، نسبت به جمیع برادران و خواهران عرض می‌کنم، و انشاءالله شما تبلیغ خواهید نمود؛ شکم را بیست مثقال نان کافی، بدن را ستر^۱ عورت و دافع حرارت و برودت؛ زیاده از آن اگر بی‌کلفت در پای ما پاشند قَبِها، وَاَلا رهین جامه و نان شدن و آبروی خود را پیش دونان ریختن، و سگان دور مردار را تملق کردن و از مردار آنها حصّه خواستن، بی‌انصافی نمودن و آبروی فقر را بردن است.

تقیّد به رسوم و عادات و تکلف در ملبوسات و مأکولات، کار زنان و اطفال است، و از قید اینها رستن شیوه مردان؛ فقیری که دل به اینها بندد غیرت حق تشتی^۲ امر او نماید، و باک ندارد هر جا هلاک شود. یا اسم فقر از خود بردارد، یا دل به دنیا نبندد، و پشت از دنیا و دل به مولی دارد، که اگر از بنده صبر و قناعت یابد و به یاد خود مسرور بیند، دنیا را رغم آنف^۳ دنیا در پای او پاشد، اگر نپاشد عنایت خواهد بود، که گند مردار از او دور داشته. مراوده با اخوان و خانه آنها ذکر شده بود:

چنان با نیک و بد سرکن که بعد از مردنت عرفی

مسلمانان به زمزم شوید و کافر بسوزانند

ما باید خیر و شرّ خود را بفهمیم، به خیر و شرّ غیر نپردازیم. کسانی را که باید سلام برسانید، جناب برادر مکرم آقامحمد جواد، مطلبی نبود جز پریشانی، این قدر بدانند که با برادران دینی بددلی کردن و بد از هم گفتن، از اینها بدتر در عقب دارد.

۱. پوشنده، پوشش

۲. پراکندگی

۳. عار داشتن

آقا استاد غلامحسین مسگرکاشی، آیه قدرت^۱ را بعد از نماز صبح بعد از اوراد بیست و دو مرتبه بخوانند هر روزه. استاد زین العابدین کاشی مطلبی نداشتند. آقامیرزا آقا کاشی مطلبی نبود، جامی ارسال شده بود، رسید. قدری دلتنگی و تعداد خدمات شده، خدمتی که به نظر انسان بیاید، نه در دنیا به کار آید نه در عقبی، معصیتی که منفعل سازد بهتر از طاعتی است که به نظر آید. جناب برادران گرام، جناب آخوند ملا علی لنجانی، مطلبی سوای اظهار اشتیاق نبود، نقد و قلمکاری ارسال نموده بودند، رسید؛ عیال و اطفال آن گرامی برادر خیریت مآل^۲ را، سلامتی خواهان و سلام می‌رسانم. آقامیرزا محمد هادی مطلبی نداشتند جز شکوه از پریشانی، جَمَعَ اللهُ شَتَاتَهُ^۳. انشاء الله زحمت کشیده به هر یک علی‌حده سلام می‌رسانید و چون مطلبی مخصوص نداشتند، این ضعیف هم این اوقات چنان انقلاب احوالی داشتم که امکان مدرسه رفتن نیست، و مطالعه کتابت‌های برادران را در مدت شش هفته روز که ممکن نشده، در یک روز مطالعه کنم؛ انشاء الله عذر را پذیرفته. امید که تمام برادران و خواهران گنج قناعت را دولت بزرگ دانند و راحت خود را در آن شمارند و این دولت را از دست ندهند. وَفَقَهُمُ اللهُ وَآيَايَ وَ جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ، وَالسَّلَام.

۸۴ - مکتوب زیر هم به آقا میرزا علی‌رضا فرزند مرحوم آقای سعادت‌علیشاه مرقوم فرموده‌اند. قبلاً هم مرقومات و دستوراتی برای ایشان نوشته و فرموده بودند که برای سکونت، اصفهان را اختیار کنند و در تهران نمانند، چون در آنجا مخارج زیاد و وسایل هوی و هوس نیز بسیار است، ولی آن مرحوم در اوایل، بعضی موارد در جزئیات مطابق دستور رفتار نکرده و از این رو به صدماتی مبتلا شده و

۱. سوره اسراء، آیه ۸۰: رَبِّ اَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَاَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاَجْعَلْ لِيْ مِنْ لَدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا (ای پروردگار من، مرا به راستی و نیکویی داخل کن و به راستی و نیکویی بیرون بر، و مرا از جانب خود پیروزی و یاری عطا کن).

۲. عاقبت و سرانجام

۳. خداوند آشفته‌گی‌هایش را جمع کند.

حضور آن جناب تشکی نموده و پاسخ زیر را دریافت نمود:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می‌شود که کتاب شما رسید، و قفک الله و عفی عنک. چون به مضمون کریمه: إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ*، همه ماها در زیانکاری هستیم، مگر وقتی چنگ به دامان ایمان زده کهف ولایت را مأوی قرار دهیم. امید که انشاء الله من بعد برخلاف ماضی، روح پرفتح حضرت آقای فردوس آشیان را شاد دارید که خداوند هم وسیله‌ای سازد، و نباشید از جمله کسانی که فرمود: فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرَتُوا الْكِتَابَ وَآضَاعُوا الصَّلَاةَ** که لامحاله زیان بینید؛ بنی اسرائیل چون از طریق آباء منحرف شدند، چهارصد سال خداوند متعال برای آنها سختی مقرر داشت. و قفکم الله و ایای، والسلام.

۸۵- مکتوب زیر نیز به آقا میرزا علیرضا نوشته شده است:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می‌شود که شکایت نامچه آن جناب رسید و از مضامین آن کماهی اطلاع حاصل گردید؛ ائمه ما می‌فرمودند که: لَا تَقُولُوا فِينَا مَالٌ نَقَلَهُ فِي حَقِّنَا***. پیشوای کل و امام کل علی بن ابی طالب (ع) شنیده باشید که آبیاری و آب‌کشی را برای غیر می‌کردند و اجرت آن را گرفته صرف عیال خود می‌کردند و پشم از یهودی می‌گرفتند و می‌ریشتند و اجرت آن را صرف خود و عیال خود می‌کردند. این ضعیف هم به جهت معیشت خود گوشه‌ملکی است که خود پرستاری و زحمت آن را می‌کشم و گذران عیال خود را از آن می‌کنم، بر این ضعیف تغیر نباید کرد بر خداوند متعال باید تغیر کرد. اما اینکه

* سوره عصر، آیات ۲ و ۳: همانا انسان در خسارت و زیان است مگر آنان که به خدا ایمان آورده و نیکوکار شدند (ج).

** سوره اعراف، آیه ۱۶۹ و سوره مریم، آیه ۵۹: پس از آنکه اخلاف و بازماندگان وارث کتابی شدند نماز را ضایع گذاردند (این عبارت تلفیق و اقتباس از دو آیه مذکوره است).

*** در حق ما نگویند و غلو نکنید مراتبی را که ما نگفته‌ایم (ج).

نوشته بودند که مردم را سرگردان کرده‌اید، از این ضعیف هیچ کاری ساخته نمی‌شود، هر که به این خیال است بیعت خود را از گردن او برداشتم، به هر جا خواهد برود و هر فکر خواهد برای خود بردارد. در باب طلب نوشته بودند، به مرحومه والده مکرر عرض کردم که به خیال طلب، مخارج نکنید.

آقا جان من، اینها در مقابل حرف دارند، یکی می‌گوید: تعارفی کرده‌ام و به تصرّف نداده‌ام؛ دیگری می‌گوید: طلبی بوده که از دیگران، فردوس آشیان آقا رحمة الله علیه قبول کرده‌اند، زیاده از آنچه شده از این ضعیف بر نمی‌آید. در باب جناب حاجی اخوی اگر سند دارند، وصیت آن مرحومه شرعاً آن سند را نمی‌برد، مگر شاهد باشد که رسیده است.

آقا جان، خداوند [اگر] بلیه یا تنگی مقدر کرد و انسان صبر کرد، آن بلیه آسان و در عقب اجر دارد، و اگر جزع کرد بلیه دو چندان و اجر آن هم می‌رود؛ شما چهار روز تنگی دنیا را نمی‌توانید ببینید، عذاب آخرت را بر تنگی دنیا اختیار می‌کنید! و حال آنکه سلمان، اباذر را مهمان می‌کند به نان جو بی خورش، اباذر می‌گوید: الحمد لله علی القناعة؛ سلمان می‌گوید: اگر قناعت بودی مَطْهَرَةٌ^۲ من گرو نرفتنی! از این ضعیف هیچ کاری ساخته نمی‌شود، عاجزترین خلق خدا می‌باشم، والسلام.

۸۶- این مکتوب هم به آقا میرزا علیرضا، آقازاده، مرقوم شده:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می‌شود که مراسله شما، سابقاً رسید و از مضمون آن کماهی اطلاع حاصل گردید. چون دنیا دو روز به منطوق: **أَوْلَمَ نَعْمِيَكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرُ***، یک روز غفلت و روز دیگر روز تذکر است،

۱. خدا را شکر بر قناعت.

۲. آفتابه و ظرف آب که بدان وضو کنند.

* سورة فاطر، آیه ۳۷: آیا شما را عمری مهلت ندادیم و رسولان بر شما نفرستادیم تا هر که قابل تذکر و پند شنیدن است، متذکر شود (ج).

روز غفلت گذشته از روز تذکر ساعتی باقی است، نیک ملاحظه کنید که این ساعت باقیه را هم به غفلت نگذرانید؛ بلکه این ساعت را در تذکر مرگ و حضور ملک الموت و تندم^۱ بر گذشته و تدارک مافات به تضرع و انابه بگذرانید، از خیال حظوظ نفسانی بیرون و به خیال خیر رسانیدن بندگان خدا باشید، شاید وقت آمدن ملک الموت منقطع از وسایل الهی نمانید. وای بر حال آن کس که منقطع از وسایل الهی برود! اگر از حاج آقا محمدحسن چیزی در پیش شما هست، البته نگاه ندارید. حاج مزبور به خود بد کرده به شما بد نکرده، شما احسان کنید، و اسباب ایشان را و کاغذ و سندی اگر در پیش شما دارند رد کنید، ایشان خود را در سر خیال شما تمام کردند، وظیفه شما احسان است نه بدکردن، والسلام.

* * *

شرح موضوع این نامه این است که آقای حاج محمدحسن، خطیب‌باشی مسجد شاه تهران که از فقرای نیک بوده پس از رحلت آقای سعادت‌علیشاه، مخدره عیال ایشان را به منظور نگاهداری از آقازادگان به عقد ازدواج درآورد. جناب آقای سلطان‌علیشاه از شنیدن این موضوع خیلی متغیر شده بود و هنگامی که حاج خطیب‌باشی در خلوت حضورشان بوده، عرض کرد: آیا از من راضی هستید؟ ایشان متغیرانه فرموده بودند: آشی برای تو پخته‌ام که وجبی روغن دارد! آیا کسی مادر خود را می‌گیرد؟ مقصود عیال آقای سعادت‌علیشاه بوده که حکم مادر روحانی را داشته، پس از آن حاجی خطیب‌باشی عرض کرد که منظور من فقط نگاهداری آقازادگان بود که پس از رحلت مرحوم آقا بنای تفرقه و اختلاف گذاشته بودند. و حاج خطیب‌باشی پس از این فرمایش فوری طلاق گفت؛ ولی آقا میرزا علیرضا، آقازاده، اثاثیه و اسناد و اسباب خانه حاج خطیب‌باشی را رد نکرده بود، و مکتوب نامبرده در این باب مرقوم شده است.

۸۷- مرقومه دیگر که به جناب آقا میرزا علیرضا مرقوم شده این است:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می شود کتاب آن جناب رسید. انشاء الله خداوند حالت ماها را تغییر دهد که البته تقدیر تغییر می دهد. خداوند متعال فرماید: فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ وَ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَ اتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غِيَاً*؛ خود آن جناب ملاحظه کنید که یک قدم به سیره حضرت آقا رضوان الله علیه برداشته اید؟ آن وقت بر خدا و این ضعیف منت گذارید، انشاء الله به خلاف سابق توبه و انابه از رفتارهای سابق پیشه کنید و رفتار و گفتار خود را خدایی کنید؛ البته خداوند مهربان شیوه سابق را تغییر دهد و شما را مورد نظر خود قرار دهد. انشاء الله آقا میرزا آقا، شفا عنایت فرماید، ایشان را سلام می رسانم. و تقم الله و ایای، والسلام.

۸۸- دیگر از نامه های آن جناب به یکی از فقرا این است:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می شود که مراسله شما رسید، از آنچه نوشته بودید اطلاع حاصل گردید. مگر شما هیچ نشنیده اید که اگر سه نفر، کسی را بر فاحشه ای ببینند و این سه نفر شهادت دهند و ذکر کنند که ما دیدیم این شخص را بر فاحشه، باید هر سه را تازیانه زنند، هر یک را هشتاد تازیانه و بعد هم ملحق به فساق شوند که شهادت آنها مقبول نباشد، مگر چهار نفر عادل ببینند که هر چهار ذکر کنند، حد از آنها ساقط است؛ چون مؤمنین درباره عایشه این گمان بد را بردند خداوند سوره نور را نازل فرمود که دو ورق از اول سوره مبارکه درباره آنها و تهدید و وعید آنها نازل شد و فرمود که اگر فضل و رحمت خدایی نبود از باب این گمان بد عذاب عظیم بر شماها نازل می شد.^۱ چون آقا میرزا حسینعلی خان بد

* سوره اعراف، آیه ۱۶۹ و سوره مریم، آیه ۵۹: پس از آنکه اخلاف و بازماندگان، وارث کتابی شدند، نماز را ضایع گذاردند و شهوات نفس را پیروی کردند و آنان به زودی گمراهی را خواهند یافت (ج).
۱. سوره نور، آیه ۱۰: وَ لَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ.

نوشته بود از آن شخص، و آن هم خبر شدم که سعایت می‌کرد در پیش حضرت والد و سعی داشت که میرزا حسینعلی خان نباشد، و به سعایت آن هم بود که حاج میرزا شکرالله بی‌کار ماند، این ضعیف نوشت که نباید از یکدیگر بد بگوئید، و باید با یکدیگر مهربان باشید به محبت خواهر برادری، دور نیست که اگر کاغذ محبت آمیزی بوده است، بعد از تهدید نوشتن این ضعیف بوده است. رسم اینها این کلمات نوشتن است به هرکس که دوست دارند برادر و خواهر و غیرهم. بدگمانی شما به این ضعیف هم سرایت کرد که نوشته بودید که به آتش تو ما خواهیم سوخت! ما علاقه خود را از شما قطع کردیم که به آتش ما نسوزید، هرچه خواهید بکنید، والسلام.

آن جناب در ضمن فرمایش‌های خود بارها به انقراض قاجاریه اشاره فرموده، و گاه هم از طرز رفتار آنان شکوه می‌فرمود و در ولایت‌نامه مختصری در این باب اشاره

نامه در باب

انقراض قاجاریه

شده است.

۸۹- در یکی از نامه‌های خود نیز که به جناب اعتمادالتولیه مرقوم فرموده، به انقراض سلسله قاجاریه اشاره فرموده و آن نامه این است:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می‌شود که کتاب مستطاب آن برادر مکرم رسید، و قفک الله و نور قلبک. در باب اختلال امور مملکت انشاء الله امید از دربار حضرت احدیت که اعلیحضرت شاهنشاه افخم را استقلال و اهلیت و شوکت عنایت کند که این سواقط^۱ دیگر قوه سربلند کردن نداشته باشند و کرده و می‌کند. انشاء الله آسوده خاطر باشید که عن قریب اشرار از اطراف کم و مملکت آرام می‌شود. زمان شاه سلطان حسین هم مثل زمان فردوس آشیان مظفرالدین شاه بود

که خداوند نادرشاهی را قوت قلب داد که نیست و نابود کرد اشرار و موش‌های خانگی را. انشاءالله در شدايد^۱ از یک قران تا هفت تومان نذر حضرت داود ابلق سوار کنید، انشاءالله امید است که محفوظ بمانید. عبا رسید و همین اوقات به دوش می‌گیرم و دوش دارم، بارک‌الله علیک و انعم. امید که به زودی استقلال دولت حاصل و اهل مملکت در سایه معدلت^۲ اعلیحضرت آسوده باشند. و فقک‌الله و ایتای، والسلام.

* * *

این نامه تقریباً در ۱۵ سال پیش از کودتای ۱۲۹۹ خورشیدی نوشته شده و به انقراض قاجاریه تصریح فرموده است.
 ۹۰ - مرقومه زیر هم به آقای معتمدالتولیه برادر آقای اعتمادالتولیه مرقوم فرموده‌اند:

۱۱۰

بسم‌الله الرحمن الرحیم و هو حسبی و نعم الوکیل. عرض می‌شود که کتاب مستطاب آن برادر مکرم رسید، و فقک‌الله و اید. انشاءالله خداوند تفضل فرماید و ایران را حفظ فرماید که همه منتهی به نهی: لَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ رِیْحُكُمْ* بشوند و غیر را در معرض دستبرد همسایه‌ها نگذارند. از زبان رعیت این محل در خصوص تفاوت عمل به مجلس شورای ملی، زادالله قوه، چیزی نوشت و هم چنین به پادشاه هم نوشت و در ضمن نوشتم که امروز صلاح دولت و مملکت و رعیت در همراهی مجلس است و با این وضع که پیش آمده است صلاح مخالفت نیست که ملک موروثی آخر از دست خواهد رفت. انشاءالله خداوند خود تفضل فرماید و اصلاح فرماید، والسلام.

* * *

۱. سختیها

۲. عدل و دادگستری

* سورة انفال، آیه ۴۶: هرگز راه اختلاف و تنازع نبویید که در اثر تفرقه ترسناک و ضعیف شده و قدرت و عظمت شما نابود خواهد شد (ج).

نامه بالا در اوایل زمان محمدعلیشاه که خیال مخالفت با مجلس داشت مرقوم فرموده‌اند و اتفاقاً این مخالفت به ضرر او تمام شد.*

۹۱ - نامه زیر به یکی از فقرا مرقوم گردیده:

۱۱۰

مکتوباتی که در بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می‌شود که
مطالب مختلفه مراسله آن گرامی برادر رسید، و ققک الله و عزز. چون
مرقوم شده دنیا محکوم عقبی، و تن محکوم قلب است، همان بهتر

* پدر بزرگوارم آقای صالح علیشاه نیز در مرقومات خود که به نگارنده نوشته‌اند به تغییر اوضاعی که در زمان نوشتن آن مرقومه بوده، اشاره فرموده‌اند و شرح آن این است که در فروردین ۱۳۲۰ خورشیدی لایحه فروش املاک موقوفه به مجلس شورای ملی رفت و همان روز که نگارنده لایحه را خواندم، در ضمن نامه‌ای حضورشان عرض کردم که لایحه فروش اوقاف البتّه به نظر مبارک رسیده است. آن جناب چون لایحه را دیدند که مخالفت صریح با یکی از قوانین مهم شرع اسلام دارد، برافروخته و متعیر شده به بعض حاضرین از جمله آقای باصرالسّلطنه که از فقرا با صدق و محبت بود و در محرم سال ۱۳۶۳ هجری در مشهد مقدّس وفات یافت، فرمود: «این اوضاع دوامی ندارد و به زودی تغییر می‌کند.» و در جواب عریضه نگارنده هم در تاریخ ۲۷ ع ۱/ ۱۳۶۰ مرقوم فرموده‌اند:

«لایحه روزنامه را که نوشته بودی خواندم، تُریدُ و أُریدُ.» عبارت تُریدُ و أُریدُ اشاره است به آنچه در سوره سى و سوم حدیث قدسی مذکور است که فرماید: يَا أَيُّهَا آدَمُ تُرِيدُ و أُرِيدُ و لَا يَكُونُ إِلَّا مَا أُرِيدُ. خدا می‌فرماید: ای پسر آدم، تو اراده می‌کنی و من هم اراده می‌کنم و واقع نمی‌شود مگر آنچه من اراده می‌کنم. ذکر این عبارت در اینجا تصریح است به اینکه این موضوع عملی نخواهد شد و چون در آن موقع تصریح مناسب نبود، جمله مختصری از حدیث را ذکر فرموده. سپس نگارنده اقدام کرده و شرحی به آقای جم وزیر دربار نوشته تقاضا کردم که امر کنند موقوفات مزار آقای سلطانعلیشاه از فروش مستثنی باشد، ولی جوابی داده نشد، آقای فریدونی هم اقداماتی کردند. نگارنده موضوع را حضور آن جناب عرض کرده و در جواب مرقوم فرمودند: به تاریخ ۲۴ ج ۱/ ۱۳۶۰ «نور چشمها، کاغذ ۱۲ و ۲۰/۳/۱۸ رسید؛ سلامتی و حفظ فقرا را عموماً خواهانم. راجع به کار مزار، به وظیفه خدمت باید قیام و اقدام شود و تأثیر از خدا و کارساز اوست: لَعَلَّ اللَّهُ يُخَدِّثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَهْرَأَ (سوره طلاق، آیه ۱: شاید خداوند بعد از این، کاری از نو پدید آورد-ج). جمله اول که متضمن کلمه حفظ است اشاره به انقلاب و بروز خطر است، آیه قرآن هم که ذکر شده تصریح به تغییر اوضاع است؛ زیرا کلمه «لَعَلَّ» در قرآن که گوینده خدا باشد معنی شاید را نمی‌رساند بلکه به معنی قطع است. اتفاقاً در سوم شهریور ماه ۱۳۲۰ خورشیدی، مطابق اول شعبان ۱۳۶۰ قمری نیروی روس و انگلیس به خاک ایران تجاوز نموده و ایران تسلیم شد، و به تغییر سلطنت و تجدیدنظر در بسیاری از قوانین از جمله قانون فروش موقوفات منجر گردید.

است که تمامی همت، مصروف دل داریم و مقصوره^۱ دل را به ذکر و فکر عمارت نماییم و عمارت دنیا و آخرت را از عمارت دل جوییم، مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً وَ مَنْ جَعَلَ هُمُومَهُ هَمًّا وَاحِداً كَفَاهُ اللَّهُ سَائِرَ هُمُومِهِ*، نه آنکه خدمت دل را وسیله معیشت سازیم که نیابیم، که مذمت کردند قومی را که دین را آلت شرک دنیا قرار دادند. امید که به توفیق باری دل از همه برداریم و زمام مهام^۲ امور خود را به عهده کفایت او سپاریم و از دنیا و آخری بهره برداریم. وَتَقَكَّ اللَّهُ وَ آيَا وَ جَمِيعَ الْمُؤْمِنِينَ، وَالسَّلَام.

۹۲ - این نامه به جناب حاج ملامحمد جعفر برزکی در تسلیت فوت عیال ایشان نوشته شده:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می شود که کتاب مستطاب آن جناب، خبر موحش رحلت مرحومه مغفوره، والده نورچشم مکرّم ملاءعلی اکبر را رسانید؛ اگرچه فراق آن کس که سالها در یک بالین خوابیده شود دشوار، لکن حضرت پروردگار خیر ما را بهتر می داند؛ البتّه آنچه کرده خیر ما در آن است، تسلیه^۳ آن جناب را به همان خوابی که پیش دیده بودید، داده اند؛ حاجت به تسلیه نیست چرا که این خبر به حضرت امیرالمؤمنین (ع) منسوب است که فرمودند: «که می شناسم مذکرهایی از زنها را و مؤنثهایی از مردها را» که این معلوم است که مردهای زن منش، به صورت زن در ملکوت محشور شوند، و زنها مردمنش، به صورت مرد محشور شوند. رفتن به حضرت معصومه (ع) تسلیه دیگر است که

۱. سرا، حجره

* قسمتی از آیه ۱۰ از سوره فاطر تضمین شده است: کسی که تمام عزّت و بزرگی را برای خدا بداند و قصد و همت خود را منحصر به یک امر (اطاعت امر حق و توجه به او) قرار دهد، خداوند دیگر قصدهایش را کفایت می کند (ج).

۲. جمع مهم، کارهای بزرگ و دشوار.

۳. دلداری

اشاره به صحّت نسبت و حشر به روحانیت معصومه است. و قَکَّ اللهُ و اِیَّای، و السَّلَام.
 ۹۳- این جملات در جواب عریضه مرحوم حاج سید محمد هادی اصفهانی که
 راجع به ازدواج ثانوی نوشته بود، مرقوم شده:

۱۱۰

به منطوق کریمه: (وَ) اِنْ خِفتُمْ اِلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً*، را در این جزو زمان گمان ندارم
 که کسی قوه عدالت میان دو زن داشته باشد، این ضعیف حرام می دانم دو زن
 گرفتن را و واجب می دانم اقتصار بر یک زن؛ لکن حال که چنین شده، طلاق گرفتن
 هم، مبعوض و مکروه حق است؛ از خداوند درخواست فرج نمایید. و قَکَّ اللهُ و اِیَّای،
 و السَّلَام.

۹۴- مرقومه زیر نیز در پاسخ عریضه شیخ حسین بصیر سبزواری مرقوم
 گردیده است و دارای مطالب خیلی مهمی است:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبی و نعم الوکیل. عرض می شود که کتاب مستطاب
 آن جناب واصل. امید چنان است که بصیرت آن جناب زیادتر، و عیوب و نقایص
 این ضعیف را بیناتر شوید. همه وقت چون دوست، این ضعیف را بر نقایص و
 معایب متنّبه فرمایید، شاید انشاءالله توانم خود را از نقایص خود پاک دارم. اما
 آنچه را که اظهار داشته بودند ظاهراً این است که کمال غیرت آن جناب مانع از
 تفتیش شده و مسموع خود را به قبول تلقی نموده اید؛ در همه جا نوشته شده است
 مضمون اخباری که فرموده اند: کسی که عبادت کند اسم را، کافر است و کسی که
 عبادت کند اسم را و مسمی را، مشرک است و کسی که عبادت کند مسمی را
 به ایقاع اسماء، موحد است؛ نه اینکه در کتاب بنویسم که: اِیَّاكَ نَعْبُدُ^۱، باید خطاب به

* سوره نسا، آیه ۳: اگر بترسید که (چون زنان متعدّد گیرید) راه عدالت نیموده (و به آنها ستم کنید) پس
 تنها یک زن اختیار کنید (ج).

۱. سوره فاتحه، آیه ۵: تنها تو را می پرستیم.

مرشد کرد!

زحمت آن جناب در آمدن به این صوب همان استغنا و غیرت آن جناب مانع آمد، که گویا زبان حال آن جناب این بود: "آرنی مگو و بگذر". کسانی که مدعی فقر و طریقتند و به انواع مناهی شرعیّه مبتلا، خداوند را به شهادت می طلبم که شهادت می دهم کسی که به مناهی شرعیّه مبتلا باشد، خدا و رسول (ص) و ائمه هدی (ع) و این ضعیف از او تبری داریم؛ حتی اینکه کسانی که مبتلا به وافور تریاک بوده اند یا بعد از اینکه دست به دست این ضعیف دادند مبتلا شده اند در دور این ضعیف راه ندارند، با اینکه بیشتر حلال می دانند، به آواز بلند می گویم و در بعضی نسخ نوشته ام که طریقت نیست مگر تصحیح شریعت، قلندریّه و بسیاری از آنها که دعوی باطل بر زبان آورند و بعضی اخبار غرور انگیز را بهانه خود قرار دهند و مرتکب مناهی شوند، از شریعت و طریقت هر دو دورند. امر به معروف و نهی از منکر با تحقق شرایط واجب است و تارک با تحقق شرایط مستحق لعن و عقاب خواهد بود.

شخصی که پروا از شراب و قمار و لواط نداشته باشد، به این ضعیف منسوب نیست و اگر نسبتی داشته باشد، لجام پیروی را از سر انداخته؛ چنین کسی که سنش متجاوز از شصت باشد و به انواع مناهی مبتلا، به این ضعیف هیچ نسبت ندارد، و اگر فقر بر خود بسته است چون سایر قلندریّه خواهد بود که درویشی بر خود بسته اند و به کلی از عالم درویشی بی خبرند.

حضرت امیر (ع)، از گروندگان آن حضرت، هفتاد هزار دور عایشه جمع شدند و زبان اعتراض بر آن حضرت گشودند به حیثیتی که جهاد با او را فرض شمردند و قتل او را فرض عین شمردند، و قتل او را واجب دانستند. اینها گرویدگان عام بودند، از گرویدگان خاص آن جناب دوازده هزار در نهروان جمع شدند و قتل آن حضرت را واجب دانستند؛ بعد از رحلت آن بزرگوار چنان جور و اعراض نمودند که سالهای عدیده لعن و سب آن حضرت را فرض و جزء

تعقیبات نماز خود قرار دادند.

این ضعیف را اگر پذیرند، در هزارم مرتبه پیروان آن بزرگوار واقعم؛ انشاءالله ماها را به عیوب ما بینا نمایند که از عیوب غیرکور شویم، که به عیوب خود بینا باید بود و خوش تر باشد که دنیا را در پیش ریزند، لکن نیاز کسی که از روی محبت نیازی کند پذیرفتن، منت به او گذاشتن است و فقرا را توسعه بخشیدن. و فقکم الله و ایای و العلماء.

۹۵- این نامه نیز به آقا شیخ عبدالله فریدنی نوشته شده است:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو وليي و هو يتولى الصالحين. عرض می شود که مراسله آن جناب واصل، و از مضمون آن اطلاع حاصل، و فقک الله و بصرک داءالدنيا و دوائها. چون بر هر فردی از بنی آدم طلب نمودن علمی که رو دهنده باشد به آخرت لازم، و احتراز نمودن از علمی که با اغراض تواند موافق باشد واجب، امید که آن جناب به مضمون: *أَفَلَمْ يَسْپُرُوا فِي الْأَرْضِ**، در زمین وجود خود، سیری و در اراضی آیات و اخبار، بی غرضانه گردشی نمایند و دانند و شناسند که از علوم انبیا که علم میراثی علما است، چه دردست دارند؟ و به تحقیق آگاه شوند که علم میراثی نه آن است که خودبینی آورد، بلکه آن است که انانیت را بمیراند، تا آن وقت بصیرت حاصل، و پای نهادن بر علت ها که مشکل بود، آسان شود، والسلام.

۹۶- مکتوب زیر نیز به آقای حاج میرزا شکرالله خان مرقوم شده است:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می شود که کتاب آن جناب واصل، و فقک الله و عزّز. چون بنده خدا باید در همه حال خود را به خدا واگذارد و تنگی و وسعت و راحت و کلفت را خیر خود داند، امید که آن برادران در این

* سورة يوسف، آیه ۱۰۹: آیا در روی زمین سیر نکرده اند (ج).

تنگی، خود را به حق تعالی سپارند و از آن جناب وسعت دل و دست خواهند. در باب سررشته داری^۱ نوشته بودند، امید که آن برادر مکرم را منظور مشغول داشتن نفس باشد و فایده از حق خواهد، انشاءالله این شغل مستدام و با منفعت دنیا و آخرت باشد. وفقکم الله، والسلام.

۹۷- این نامه نیز به یکی از فقرا نوشته شده است:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبی و نعم الوکیل. عرض می شود که کتاب آن جناب گرامی برادر و اصل شد به صحابت برادر عزیز آقامیرزا فتح الله، وفقکم الله و آیه. چون بنده خدا که دعوی بندگی کرد باید به کلی خود را برای او خواهد، و راحت خود را در خدمت او داند، تا چون چنین باشد حق تعالی شأنه به مضمون صحیحه: کَانَ اللهُ لَهٗ، مهمات او را به عهده کفایت خود سپارد؛ امید که آن برادر محترم به تمامی هم در پی شغل حق برآید و دنیا و آخرت خود را به او واگذارد. وفقکم الله و آیه و جمیع المؤمنین، والسلام. اهل خانه را سلام رسان و سلامتی خواهانم، والسلام. برادر محترم آقا میرزا محمدعلی و سایر اخوان را سلام می رسانم، والسلام.

۹۸- این نامه نیز به یکی از برادران دینی مرقوم شده است:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و به ثقتی و علیه توکلی و به رجائی. عرض می شود که کتاب آن گرامی برادر رسید، وفقکم الله و عزز. چون کفایت دنیا را از برای طالب عقبی، و حسن عقبی را برای وفاکننده به بیعت مولی ضمانت فرموده، امید چنان است که تمامی همّت ما مصروف به آخرت و وفای به بیعت باشد تا دنیا و آخرت را خود کفایت نماید. انشاءالله به ذکر خود مشغول و وقت را به غفلت و عمر را به آمال و نسیان آخرت نخواهند گذرانید. وفقکم الله و آیه و اعانک، والسلام.

۱. شغل حسابداری

۲. خدا با اوست.

۹۹- این مراسله به یکی از فقرا مرقوم گردیده است:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می شود که مراسله آن گرامی برادر واصل، وفقك الله و عزز. چون زمان مكث دنیا قلیل، حاصل عقبی به قدر كشت دنیا، همان بهتر که این چهار روزه، برای روز بعد كِشتی کنیم و به امید حاصل فردا، زحمت كشت امروز را متحمل شویم. در باب امورات مرحوم مبرور فیض علی اگر امکان داشت که خود شما هم سری کشیده بودید و مفروغ می شد^۱، خوش تر بود؛ چه این گونه امور هر قدر در تعویق بماند، بیشتر اسباب فتنه می شود. جزوی قرضی از وزات مرحوم حاج میرزا ابوطالب است، چون امروز حاضر بودند و تذکره^۲ نمودند، این ضعیف تذکره آن برادر نمایم که اگر نرفتید، بنویسید؛ سیاهه^۳ خط مرحوم میرزا در دست آقا میرزا عبدالکریم. وفقك الله و ایای و جمیع المؤمنین، والسلام. ۱۰۰- این نامه نیز مربوط به صاحب همان نامه قبل است:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می شود مراسله شما واصل، اعانك الله و وفق. چون توجه کردن در هر کار موجب انجام یافتن و برکت دیدن است، چه در کار دنیا و چه عقبی؛ امید چنان است که آن گرامی برادر در تزود^۴ معاد، کمال توجه و اهتمام داشته باشند و در مرمت معاش هم فی الجمله توجهی با قناعت و حسن تدبیر نمایند که نه در معاش سخت و تلخ بگذرد و نه در معاد حظ و بهره نباشد. غرض از اصفهان رفتن، تمامی کار مرحوم میرزا بود، انشاء الله خداوند اصلاح نماید و برای همه فقرا، قدر کفاف^۵ بی کلفت مقرر فرماید. وفقك الله و ایای،

۱. فارغ شدن (از حساب و پرداختن حساب)

۲. یادآوری

۳. صورت حساب

۴. توشه برداشتن

۵. زحمت و سختی

والسّلام.

۱۰۱- این مرقومه نیز به آقای حسینعلی موثق السلطان مرقوم شده است:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می شود که کتاب مستطاب آن برادر مکرم رسید، وفقک الله و اصلح امورک. انشاءالله خداوند منان بر همه ماها منت گذارد و اصلاح امور آن برادر و سایر برادران را نماید که پریشانی هر یک از برادران، مورث پریشانی خاطر دیگران است. انشاءالله ماها را به خود آشنا کند و از خواهش های نفسانی بیگانه دارد، که البته کارها قرین اصلاح می شود. فقرای اینجا سالم و ذکر خیر آن برادر بر زبان دارند. فقرای آن صوب را سلام می رسانم. وفقکم الله و ایّی، والسّلام.

۱۰۲- این مرقومه نیز به یکی از برادران دینی نوشته شده:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می شود مراسله آن جناب برادر مکرم محترم و اصل، انشاءالله با توفیق و تأیید، رفع غائله نفسانی و خارجی نموده، فارغ البال به تمییز و تشخیص احوال دل اشتغال دهند؛ به فضل خود همه ماها را از دشمن بیرونی آسوده سازند که به دشمن های درونی، توانیم پردازیم. ذکر از جناب آقای آقامیرزا سیدعلی و تشریف داشتن ایشان نموده، جناب ایشان را عرض سلام و سلامتی به دوام خواهانم.

ذکری از مراجعت نموده، اگرچه این ضعیف طالب ملاقاتم و در خدمت جناب آقا میرزا سیدعلی بودن از قرار تقریرات خود آن برادر محترم از جمله غنائم است، لیکن از آنجا که سلوک راه حق تعالی نیست مگر حفظ حدود و حقوقی که در شریعت مطهره مقرر شده است، و حقوق عیال را از آنجا که خداوند زیر دست قرار داده است از جمله معاشرین زیادتر مقرر داشته، لهذا عرض می کنم که ترضیع حقّی بشود، خوش ندارم؛ برادران و خواهران آن سامان را سلام می رسانم.

وَقَفَّكَ اللَّهُ وَايَا، وَالسَّلَام. فِي ١٥ جُمَادَى الْأُولَى ١٣٠٤.

١٠٣ - این مراسله نیز از آن جناب می باشد:

١١٠

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَهُوَ حَسْبِي وَنِعْمَ الْوَكِيلُ. عَرْضٌ مِي شُودِ كِه مِرَاسَلَةُ شِمَا رَسِيدِ، وَقَفَّكَ اللَّهُ وَبَصْرَكَ مَالِكٌ وَ مَا عَلِيكَ. چُون بَه مَضْمُون: عَزَّ مَنْ قَنَعٌ*، هَر كِه دَوْلَت قَنَاعَتِ تَوَانِد بَه دَسْت آوَرْد، اَز دُو جِهَان آزَادِي جَوِيد. اَمِيد كِه آن بَرَادِر مَكْرَمِ اَيْن دَوْلَت رَا بَه دَسْت آوَرْدَه، بَه قَوَّت تَوَكَّل، بَر دُو جِهَان آسْتِين فِشَانَد، نَه اَيْنَكِه ذَلَّ طَمَعِ رَا بَر خُود گُورَا نَمُودَه كَسْب مَعِيشَتِ خُود رَا، اِظْهَارِ حَاجَتِّ بَر بَرَادِرَانِ قَرَار دِهَد، بَلَكِه بَايِد بَكُوشِد كِه ضَعْفَا رَا نَان خُورَانَد، نَه چُون عَجَزَه^١ چِشَمِ بَر خُورْدَن نَانِ غَيْرِ دَاشْتَه بَاشَد. دَسْتِ وَ پَا وَ چِشَمِ وَ گُوشِ كِه كَسِي دَارَد، اِظْهَارِ حَاجَتِ خَطَاسَتِ. بَرُويِد بَه سَر عِيَالِ خُودِ وَ دَسْتِي دَر تَحْصِيلِ مَعِيشَتِ، حَرَكَتِ دِهِيدِ وَ بَرَكَتِ وَ اِدَايِ قَرَضِ اَز خُودَا بَخُوهِيد، وَالسَّلَام. اَيْنِ ضَعِيفِ رَا كَمْتَرِ زَحْمَتِ چَاپَا رَخَانَه مِي دَادَه بَاشِيد چِرَا كِه جَوَابِ مَكَاتِيْبِ رَا وَاجِبِ مِي دَانَمِ وَ سَرُوكَارِ بَه چَاپَا رَخَانَه دَاشْتَنِ خُوشِ نِدَارَم.

ج / ١٣٠٤.

١٠٤ - این نامه به مرحوم حاج عبدالهادی اصفهانی نوشته شده:

١١٠

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَهُوَ حَسْبِي وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ. كَاغِذِ سَابِقِ رَسِيدِ، جَوَابِ دَادَه شُد، اِنْشَاءُ اللَّهِ رَسِيدَه اِسْت. دَر بَابِ كَارِهَا وَ اِخْتِلَالِ نُوْشْتَه بُوْدَنَد؛ كَسِي عَرْضِ كَرْدِ بَه خُدْمَتِ مَعْصُومِ (ع) كِه خُويْشِ هَايِ مَنْ بَا مَنْ بَدِي مِي كَنْد، اِذْنِ مِي دِهِي كِه اَز اَنُهَا قَطْعِ كَنْم؟ فَر مُودَنَد: اِگَر تُو هَم قَطْعِ كَنْي، خُدَاوَنَد اَز هَمَّه شَمَا هَا بَر خُوهَا دِ گِشْت! اَيْنِ رَا بَدَانِيد كِه اِگَر مَاهَا دَر مِيَانَه خُودِ، دَر سَتِ رَفْتَارِ بَاشِيمِ وَ خَيْرِ خُوهَا يَكْدِي گَر بَاشِيمِ مَحَالِ اِسْت كِه خُدَاوَنَد مُتَعَالِ، غَيْرِ رَا بَر مَا مَسَلَّطِ نَمَايِد؛ چُون مِي بِيْنَد كِه مَاهَا چَهَار

* هر که قناعت گزید، عزیز و ارجمند است (ج).

١. جمع عاجز: ناتوان

روز آسوده می شویم در فکر خرابی یکدیگر می شویم، خداوند به محض فضل خود غیر را بر ما مسلط می کند که ماها را متنبت نماید: **وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ***؛ اگر با خدای خود راست شویم، برکات الهی از در و دیوار و زمین و آسمان برای ما ریزش می کند. **وَقَفَّكُم اللهُ وَايَاي، وَالسَّلَام.**

۱۰۵- این نامه نیز به آقای موقت السلطان نوشته شده:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می شود که دو پاکت از آن برادر مکرم رسید، **وَقَفَّكُم اللهُ و نَوَّرَ قَلْبِك.** امید که در همه حال منظور نظر الهی بوده باشید و موافق وعده خود، آنچه حضرت حق نسبت به ماها کند خیر ما در آن منظور باشد چه ماها ملتفت شویم و چه ملتفت نباشیم. انشاءالله کارها بعد از سختی به خوبی مبدل و دلهای ملول شاد شود و فقرا که به واسطه سختی شما، دلگیرند خشنود گردند. از برای همه برادران و خواهران توفیق طاعت و عمارت دل به ذکر و فکر مسألت می نمایم و حاضرین آن صوب را که ملاقات می شوند سلام می رسانم. **وَقَفَّكُم اللهُ وَايَاي، وَالسَّلَام.**

۱۰۶- این نامه نیز به یکی از فقرا مرقوم شده است:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می شود که کتاب آن برادر محترم واصل، **وَقَفَّكُم اللهُ و عَزَّزَ.** ذکری از همراهی با ملا ابوتراب نموده بودند؛ به ما از پیشوایان چنین رسیده که: **صِلْ مَنْ قَطَعَكَ وَ أَحْسِنْ إِلَى مَنْ أَسَاءَ إِلَيْكَ****، بدی را نیکی؛ کار عبدالله انصاری بسیار به موقع بوده. انشاءالله امید چنان است که خشنودی خدا و حضرت رسول (ص) و ائمه هدی (ع) در این، و این ضعیف مسرور: "تو نیکی

* سوره اعراف، آیه ۹۶: چنانچه مردم شهر و دیار، همه ایمان آورده و پرهیزگار می شدند، همانا درهای برکات آسمان و زمین را بر روی آنها می گشودیم (ج).

** با کسی که از تو بریده، پیوند نما و با شخصی که به تو بدی کرده، نیکی و احسان کن (ج).

می‌کن و در دجله انداز"، خداوند حالت آن مرد را هم تغییر دهد که نه خود او در مرارت باشد نه دیگران را به مرارت اندازد و باعث خشنودی خدا باشد؛ آن مرد را اطمینان داده‌اید، مطمئن باشد که نه اسماعیل خان و نه حاج محمدحسین در خیال بدی هستند؛ هر وقت آنها را اذیت کرده‌اند، معلوم داشته‌اند که اقدام بر اضرار از آن مرد شده است، انشاءالله خداوند حالت همه ماها را خوب کند. در باب انتخاب السلطان، آن مرد خواهش نمود که بنویسم به جناب اقبال التولیبه، به ایشان نوشتیم در صورتی که فسخ اجاره ضرر نداشته باشد اِقَالَه^۱ مستقیل^۲ مستحب مؤکد است و مورث برکت. و فقیکم الله و ایای، والسلام.

۱۰۷- این نامه نیز از آن جناب صادر شده است:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبی و نعم الوکیل. عرض می‌شود که مراسله آن برادر مکرم واصل، و فقیک الله و نور قلبک. هرگاه جناب برادر مکرم حکیم‌باشی از رحلت مرحوم اخوی مطلع شده‌اند ایشان را از زبان این ضعیف تعزیه و تسلیه دهید، آنکه رفت بحمدالله آسوده شد و در مقر اصلی خود قرار گرفته، نباید از بابت رفته دلگیر بود، بلی فراق احباب مؤثر:

يَسْأَلُونَكَ إِنَّ الْمَوْتَ صَعْبٌ وَإِنَّمَا مَفَارِقَةُ الْأَخْبَابِ وَاللَّهُ أَصْعَبُ*

صحیح است، مردن مؤمن راحت اوست و اول خوشی اوست؛ لکن مفارقت، بر احباب زیاد تأثیر دارد؛ انشاءالله خداوند به همه ماها صبر عنایت فرماید و ماها را بی‌اجر نگذارد. به‌والده ماجده ایشان تا ممکن شود، اطلاع ندهند که تعلق خاطر آن زیاد است. در باب آقای نجدالممالک ذکر نمودند، انشاءالله خداوند این

۱. برهم زدن معامله با توافق طرفین

۲. اقاله خواننده

* می‌گویند که مرگ سخت و دشوار است، لکن به‌خدا سوگند که جدایی و دور شدن از دوستان سخت‌تر و ناگوارتر است (ج).

تغییرات را باعث تنبّه ایشان قرار دهد و سبب تغییر حال ایشان و منسوبین ایشان شود؛ محبت و توجه فقرا به جانب ایشان، انشاءالله کار ایشان را به خوبی، اصلاح خواهد کرد. از برای جمله برادران و خواهران توفیق و اصلاح دنیا و آخرت می خواهم، مخصوصین را سلام می رسانم. جناب حاجی خان و هر دو حکیم باشی و هم آقازاده حکیم باشی را سلام می رسانم. و فقکم الله و ایّای، والسلام.

۱۰۸- این نامه نیز از آن جناب است:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می شود که دو پاکت آن برادر مکرم و اصل. کاغذ جناب برادر معظم آقای اعتماد را مطالعه نمود، انشاءالله خداوند متّان به زودی منت بر ما گذارد و ایشان را از این تشویش آسوده دارد. در باب جناب حاج میرزا شکرالله، شیطان عدوی است، پیوسته هرکس را از راهی به غفلت اندازد و اجر او را باطل کند، و در خبر داریم که مؤمن آن قدر شیاطین بر او گماشته می شود که چون می میرد به عدد ربیعه و مضر که دو قبیله معظم از عربند شیاطین بر همسایه های آنها سر داده می شوند.

زنها که حال آنها معلوم است، مرد قوی دل و باهوش می خواهد که به اضلال آنها، به ضلالت نیفتد. کتاب ولایت نامه به آخر رسیده است، ظاهراً دو سه ورق دیگر ملحق شود. این روزها کمتر حالت چیز نوشتن پیدا می شود، انشاءالله تا هفته دیگر تمام می شود. و فقکم الله و ایّای، والسلام.

۱۰۹- این نامه نیز به مرحوم آقا میرزا خلیل نواب بعد از پریشانی حالش

نوشته شده:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می شود کتاب آن جناب و اصل، و فقکم الله و بصرک داء نفسک و دوائها. چون بر آن کس که متنبّه شد، اطمینان به زندگانی دنیا حرام تر، و کامجویی از لذّات دنیا تلخ تر است، امید آن برادر روز و

شب به درگاه باری تعالی شأنه بنالد و از آن درگاه، بصیرت تام بخواهد و آرامی و لذات حیوانی را از خود دور دارد تا به فضل خدا نائل و موفق گردد؛ و فقک الله و ایای و جمیع المؤمنین. انشاء الله نباشید از کسانی که گفته شود درباره آنها: نَسُو الله فَاَنْسِيَهُمْ اَنْفُسُهُمْ*، كَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى*، وَالسَّلَام.

۱۱۰- این نامه نیز به مرحوم آقا شیخ حسین بصیر سبزواری نوشته شده است:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبی و نعم الوکیل. عرض می شود که مراسله آن برادر مکرّم واصل، و فقک الله و نور قلبک. چون توجه ما به جانب حق تعالی شأنه، جاذب نظر حق است، امید که آن جناب در همه حال توجه خود را داشته باشند و غفلت خود را معصیت خود داند و ذکر خود را طاعت شمارد و نیک و بد خود را از خدای خود داند و خود را در همه حال منظور نظر خدای خود بیند. از برای جناب آقا میرزا عبدالله رفع کدورات را مسألت دارد، ایشان با شاگرد ایشان تبلیغ سلام دارم. و فقکم الله و ایای، وَالسَّلَام.

۱۱۱- این نامه نیز به یکی از فقرا مرقوم شده است:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبی و نعم الوکیل. عرض می شود که کتاب مستطاب آن برادر مکرّم رسید، و فقک الله و آنسک ذکره. چون فرمود: وَإِذْ اغْتَرَّتْ مُوْهُمُ وَا مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوْوُوا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مَرْفَقًا***، امید که مایه اصلاح دنیا و آخرت خود را رجوع نمودن به کهف ولایت دانند و در همه حال به وجهه دل رجوع نمایند و اصلاح جمیع امور خود را از آن باب خواهند. جناب

* سوره حشر، آیه ۱۹: خدا را فراموش کردند (و به عصیان شتافتند) و خدا هم (حظاً روحانی) نفوس آنها را از یادشان برد (ج).

** سوره طه، آیه ۱۲۶: هم چنین امروز هم، تو فراموش می شوی (ج).

*** سوره کهف، آیه ۱۶: و هنگامی که کناره گرفتند از ایشان و آنچه می پرستند جز خدا، پس پناه آرید به غار، می گستراند برای شما پروردگارتان از رحمتش و آماده کند برای شما از کارتان آسایش را (ج).

اخوی را سلام می‌رسانم. فقرای آن صوب را سلام می‌رسانم به خصوص آقا میرزا احمد. و قَکَمُ اللهُ وَايَا، وَالسَّلَام.

۱۱۲- این نامه نیز از آن جناب صادر شده است:

۱۱۰

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ و هو حسبی و نعم الوکیل. عرض می‌شود که کتاب آن برادر مکرم رسید، رقعۀ جناب اخوی را هم ملاحظه نمود، انشاءالله شما را از بابت ایشان خوشنود و ایشان را بر صراط‌المستقیم حق، ثابت بدارند. چون فرمود حضرت رسول (ص) که: رَجَعْنَا مِنَ الْجِهَادِ الْأَصْغَرِ إِلَى الْجِهَادِ الْأَكْبَرِ*، هر یک از ماها پیوسته باید با نفس و جنود نفس در جنگ باشیم و آنی آسوده نمانیم. و قَکَمُ اللهُ وَايَا، وَالسَّلَام.

۱۱۳- این نامه نیز از آن جناب است:

۱۱۰

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ و هو حسبی و نعم الوکیل. عرض می‌شود که کتاب آن برادر محترم رسید، و قَکَمُ اللهُ و نَوَّرَ قَلْبِكَ. چون فرمود: وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا**، انشاءالله به تقوا از آلائش طبع و نفس توان خلاص شد و چون فرمود: وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ***، انشاءالله به تقوا توان، روزی خورد از: مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَ لَا أُذُنٌ سَمِعَتْ****. امید که آن برادر محترم از غفلت پرهیزگار شود و از آلائش طبع خلاص، و از موائد غیبی برخوردار گردد. جناب مستطاب اجل اخوی محترم را تهنیت ورود می‌دهم و سلام می‌رسانم. فقرای آن صوب را توفیق می‌خواهم و سلام می‌رسانم مخصوصاً آقا شاهزاده و آقا میرزا احمد را، وَالسَّلَام.

* از کارزار کوچک (با کفار و مشرکین) برگشته اکنون باید به کارزار بزرگتری (نفس و هواهای آن) پردازیم (ج).

** سورة طلاق، آیه ۲: و هر که بپرهیزد برای خدا، بگذارد برای او راه گریزی (ج).

*** سورة طلاق، آیه ۳: و روزی رساند از آنجا که گمان ندارد (ج).

**** آنچه که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده است (ج).

۱. جمع مانده: سفره پراز طعام و نعمت

۱۱۴ - این نامه نیز به یکی از فقرا نوشته شده است:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می شود که کتاب آن برادر مکرم واصل، وفقک الله واصلح دنیاک و آخرتک. قدری اظهار دلتنگی از سختی همشیره کرده بودند؛ اگر بتوانید به هیچ وجه متعرض نشوید، بلکه همشیره و والده ماجده را هم از زبان این ضعیف سلام برسانید و بگویید که اگر به خدا واگذارید و به هیچ وجه در فکر تدارک نباشید، بلکه اگر با شما بد کنند به سکوت بگذرانید، تعهد می کنم که به زودی خداوند رفع کند تمام ناملایمی که بر شما وارد است. مؤمن باید در فکر قصاص و تلافی نباشد که خداوند قصاص فرماید، و در خبری تشقی^۱ نفس مؤمن همین بس است که ببیند که دشمن او معصیت خدا می کند. انشاء الله شما به کلی سکوت اختیار کنید و به هیچ وجه معارضه نکنید که خداوند به زودی اصلاح خواهد کرد. وفقکم الله و ایای، والسلام.

۱۱۵ - این نامه نیز به مرحوم غلامرضاخان تفضلی (مصدق السلطان) نوشته

شده است:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می شود که کتاب آن برادر مکرم واصل، وفقک الله واصلح. انشاء الله جناب منشی باشی با عیال تا به حال وارد شده اند و به خوبی ملاقات حاصل شده، ایشان را با خانم و بی بی اهل خانه سلام می رسانم. در باب گفتگوی مردم از زمان آدم (ع) تا زمان حضرت خاتم (ص) و بعد از آن حضرت در زمان ائمه ما و تا این زمان همین نحو بوده است؛ تکمیل بندگان خود را به این نحو خواسته است، این مردم به ناسنخی خود باید رفتار کنند، ما به خدای خود باید دل را قوی داریم: **فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ***. هنوز تا

۱. تسکین و آرامش دادن

* سوره یوسف، آیه ۶۴: خدا بهترین نگهبان و مهربان ترین مهربانان است (ج).

امروز صبح که دوشنبه است جناب سالارسلطان وارد نشده‌اند. والده آقا میرزا هدایت را با عیال آزادخان، گاهی مدد معاشی می‌رسانیده باشید. و فقکم الله و ایای، والسلام.

۱۱۶ - و نیز یکی از مکتوبات آن جناب این است:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبی و نعم الوکیل. عرض می‌شود که کتاب آن جناب رسید، و فقکم الله و اصلح. انشاء الله امید چنان است که هر روز که بر ما بگذرد حال ما تغییر کند، و نباشیم از کسانی که گفته شود درباره ما: مَنْ سَاوَى يَوْمَهُ فَهُوَ مَعْبُودٌ.* انشاء الله در فکر باشید که با پیش تر، بهتر باشید که البته خداوند با شما بهتر خواهد بود؛ آنچه ماها می‌بینیم از کردار و احوال خود ماهاست، انشاء الله خداوند هیچ‌یک از ماها را به کردار و احوال ما نگیرد. و فقکم الله و ایای، والسلام.

۱۱۷ - یکی از مرقوماتی که به آقای معتمدالتولیه مرقوم شده این است:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبی و نعم الوکیل. عرض می‌شود که کتاب مستطاب آن برادر مکرم رسید، و فقکم الله و اصلح. چون فرمود: مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا**، انشاء الله توجه به خدا و توسل به ذکر دل، بهترین دعاهاست در نُجْح^۱ مراد، غافل از ذکر دل نباشید و اهتمام تمام در ذکر دل داشته باشید، و از همان باب آنچه خواهید بنخواهید که فرمودند: باب همه اشیا، ولایت است، و ذکر دل، توسل جستن به ولایت است. جناب برادر معظم آقای مستوفی را سلام می‌رسانم و به ایشان هم عرض می‌کنم که غافل از دل و ذکر دل نمانند و مراد را از همان باب بنخواهند که البته خداوند اجابت می‌فرماید. برادران و خواهران آن سامان را سلام می‌رسانم

* آنکه دو روز او برابر باشد زیانکار است (ج).

** سورة فاطر، آیه ۱۰: هر که طالب عزت است (بداند) که عزت خاص خدا (و خداپرستان) است (ج).

۱. برآورده شدن حاجت

مخصوصاً آقازاده مکرم را. و فقکم الله و ایای، والسلام.

۱۱۸- این نامه هم به یکی دیگر از فقرا مرقوم شده:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبی و نعم الوکیل. عرض می شود که مراسله آن برادر محترم واصل شد، و فقکم الله و عزز. انشاء الله خداوند متان، منت بر جان همه ماها گذارد و ما را به ذکر خود انس دهد که به کلی از هواپرستی آسوده شویم و لذت هواپرستی را در خداپرستی بیابیم که اگر با خدای خود راست باشیم، از این راستی و خدمت، لذتی به ما بخشد که التفات به هوی نگذارد. انشاء الله در سجده های نمازهای واجب این دعا را مکرر می خوانده باشید: یا خیر المسؤلین و یا خیر المعطین و یا خیر الرزاقین صل علی محمد و آل محمد و ارزقنا و ارزق عیالنا من فضلك الواسع فانتک ذو الفضل العظیم^۱. اهل خانه و نور چشمان را سلام می رسانم، والسلام.

۱۱۹- دیگر از مرقومات آن جناب این است:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و علیه توکلی و علیه فلیتوکل المؤمنون. عرض می شود که مراسله آن برادر عزیز با نقد مرسل رسید، و فقکم الله و جعلک من التاکرین. چون دنیا مزرعه آخرت، انشاء الله امید چنان است که ذکر حق تعالی شأنه که بذر این زرع است، مهمل^۲ نماند، بلکه به دستیاری توفیق روز به روز در ازدیاد بوده، انشاء الله خود را مصداق: من ساوی یوماه فهو مغبون نساخته، بلکه هر روز شوقی جدید و وجدی تازه داشته، از ذکر حق تعالی شأنه بهره برداریم. ذکر موریانه شده بود انشاء الله از ضرر آن محفوظ، از موریانه وجود خود پیوسته بر حذر باشیم. و فقکم الله و ایای، والسلام.

۱. ای بهترین درخواست شوندگان و ای بهترین عطا کنندگان و ای بهترین روزی دهندگان درود بر محمد و خاندان محمد فرست و روزی ده ما را و خانواده ما را از بخشش گسترده خود، به راستی که تو دارای بخشش زیاد هستی.

۲. بی استفاده

۱۲۰ - مرقومه دیگر از آن جناب که به آقای شیخ محمد فانی سمنانی مرقوم

شده این است:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می شود که کتاب مستطاب آن برادر مکرم رسید، وفقك الله و نور قلبك. امامت جماعت شأن بزرگ انبیا و اولیا است، انشاء الله و سوسه شیطان را از خود دور دارند و این شغل بزرگ را البته متوجه شوند، که انشاء الله اجر عظیم دارند، لکن قدری ملتفت باشند که این کار شبکه بزرگ شیطان است، نشود که این امر دین را تله دنیا قرار دهند، و از خوش آمد خلق خلوص نیت را از دست دهند. البته کارخانه در مدرسه نباشد، بهتر است. انشاء الله خداوند منان اصلاح امور معاش شما را بنماید. جناب نورچشم مکرم حاج ملاحی و جناب حاج سید ضیاءالدین وارد، سالمند و با حضرات مدرسه، آن برادر و سایر برادرها و خواهرها را سلام می رسانند.

در باب تنگی و گرانی و ملخ گویا خداوند منان در جمیع نواحی این منت را بر بندگانش گذاشته و بلیه نقص از اموال و انفس و ثمرات را داده است، آن هم تنبیه است که بندگانش روی به او آورند و التجا به او سازند. خداوند همه ماها را به خودش ملتجی سازد و از شر بلیه خود محفوظ دارد. قالی بافی در مدرسه، خوبی ندارد و برکت هم نخواهد کرد، در جای دیگر باشد. از برای همگی برادران و خواهران توفیق بندگی و وسعت قلب و دست مسألت دارم. و آنها که ملاقات شوند تبلیغ سلام دارم. انشاء الله در همه حال بردبار و متحمل باشید که به اندک ناملایمی، تغییر حال برای شما نشود:

مرد باید که در کشاکش دهر سنگ زیرین آسیا باشد

در باب بی کار بودن، چون بی کاری را خداوند منان و انبیا و ائمه هدی دوست

ندارند، انشاءالله شغلی را برای خود معین نمایند؛ معلّمی اطفال هم خوب است، به فایده کم و برکت زیاد، معاش می‌گذرد.

۱۲۱ - آقای معتمدالتّولیه در باب نمایندگی مجلس شورای ملی، شرحی حضورشان عرض نموده و جواب زیر را مرقوم فرموده‌اند:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می‌شود که کتاب مستطاب آن برادر مکرم رسید، و فقک الله و اعطاک ما تحتاج الیه. ذکر از وکالت در مجلس شریف و محفل مُنیف^۱ شده بود، چون این مجلس امید است که باعث راحت و رفاهیت عموم خلق باشد هرکس تواند در تقویت و تمکین این مجلس قدمی بردارد باید کوتاهی نکند، چرا که با این حکومت‌ها و این اشرار آسودگی برای هیچ‌کس نیست؛ حکومت را پیوسته اندیشه اینکه از کدام ضعیف به چه حیل دیناری می‌توان اخذ کرد، در عذاب دارد، و هم‌چنین اشرار را این اندیشه در آزار دارد و رعیت بیچاره با اختیار از خوف حکومت و اشرار پیوسته در آزار، انشاءالله انتخاب شما برای این مجلس به موقع، زیرا که اجزای این مجلس باید کسانی باشند که خیر خود را فدای خیر بندگان خدا نمایند و به جز حفظ نفوس محترمه غرضی نداشته باشند و این مطلب را آن جناب شایستگی دارد، انشاءالله به همین نیت بروید و بنشینید که البتّه عبادت بزرگی است. و فقکم الله و ایّی. والسلام. مذکور شد که قدری رنجش در بین شما و جناب اعتماد بوده انشاءالله رنجش نمانده، و من بعد هم رنجش نخواهد بود؛ زیرا که رنجش میان مؤمنین، پیوند ولایت را ضعیف بلکه می‌خشکاند که فرمودند که: مَنْ هَاجَرَ إِخَاهُ الْمُؤْمِنَ أَزِيدُ مِنْ ثَلَاثَةِ فَلَيْسَ مِنَّا* و فرمودند: مَنْ قَالَ لِأَخِيهِ أَفَّ قُطِعَ الْوَلَايَةُ بَيْنَهُمَا.* انشاءالله از زبان این ضعیف به جناب اعتماد بگویند

۱. بزرگ و بلند

* کسی که بیشتر از سه روز از برادر ایمانش ببرد، آن کس از ما نیست (ج).

** کسی که به برادرش بگوید افّ (یعنی اظهار تنفّر و دل‌تنگی کند) دوستی ما بین آنان بریده گردد (ج).

که رنجش شماها از یکدیگر مورث رنجش این ضعیف است و مورث رنجش رسول(ص) و ائمه(ع)، بلکه باعث رنجش خداست. البته از سر صدق و صفا با یکدیگر معاشرت کنید. قومی را در خدمت حضرت رسول(ص) ذکر کردند، کسی عرض کرد: اینها متبازون، متواصلون، متراحمون* می باشند. فرمودند: آگاه باشید که تا چنین باشند مال و اولاد آنها در ازدیاد خواهند بود. و فقکم الله و ایّای، والسلام. ۱۲۲- این نامه نیز به آقای حسینعلی خان موثق السلطان مرقوم شده، و مراد از حضرت والا در این مرقومه مرحوم مظفرالممالک و مقصود از نواب علیّه، مرحومه کوکب السلطنه می باشد:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می شود که کتاب آن برادر مکرم به صحابت پست و اصل، پاکت حضرت والا را هم جناب اعتماد رسانیدند و جواب هم می نویسم. امید چنان است که انشاءالله کارها به خوبی صورت گیرد و بر وفق مراد امور شما و حضرت والا بگذرد. در بابت عمل جناب عمادالملک، چون به جهت رعیت از هر بابت بهتر از سایرینند، بشود استقلال در حکومت خود داشته باشند، خیر ایالت کبری و خیر رعیت هر دو خواهد داشت. علاوه حسن سلوک، حکومت ایشان را رعیت مردم با میمنت دانسته، و حکومت غیر را میثوم^۱ می شمارند. نواب علیّه عالیّه، انشاءالله کسالت از ایشان به دور باشد، تبلیغ سلام دارم. تباشیر^۲ گاهی بخواهند میل کنند با چای یک مثقال بسایند و داخل کنند؛ لیکن اقسام چای سیاه برای قلب ضرر دارد، بتوانند اقسام چای سیاه و هم چنین چای سفید را ترک کنند. آقای اسماعیل خان، دوم عید قربان، خیال حرکت به سمت ارض اقدس دارند به جهت کارهای حکومتی و کارهای شخصی

* با یکدیگر نیکویی کننده و وصلت کننده و مهربانند(ج).

۱. ناخجسته، شوم

۲. دارویی باشد سفیدرنگ مانند استخوان سوخته و آن را از درون نی هندی برمی آورند که بنبو باشد.

خود ایشان، والسلام.

در صفحه پشت همین نامه مرقوم شده است:

از بابت جناب آقا میرزا احمدخان به هر نحو باشد که چند روزی در مشهدید انجام گیرد بهتر است؛ منزل علی حدّه یک ماهه، دو ماهه کرایه کنید. در باب جناب حاجی استخاره نمود، به سمت فارس حرکت کردن خوب، همه در مشهد بمانند خوب نبود، والده و عیال در مشهد بمانند، حاجی و عیال ایشان حرکت کنند آن هم خوب نبود؛ لکن عرض می‌کنم که تا انسان زبان شکوه از هر خیال دارد خود را هم در جهنّم دارد، معاشر خود را هم در جهنّم دارد، در هر جا باشد اگر چه بهشت باشد؛ و اگر بتواند دل به خدا بندد و امر خود را به خدا واگذار نماید و از خوب و بد و از هر خیال فاسد، شکوه در ظاهر و باطن نداشته باشد، در هر جا باشد در بهشت است و معاشر خود را هم در بهشت دارد؛ چون خیال زیاد و شکوه خیال افزون شود، آخر به بدگویی خدا و بندگان خدا کشاند: **ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ اسَاءُوا السُّوْاِ اَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللّٰهِ (وَاسْتَهْزَؤْا بِهَا).*** تمامی برادران و خواهران انشاءالله موفق باشند و از هُمَز و لُمَز** شیطان مصون و محفوظ مانند آنها که ملاقات می‌شوند، تبلیغ سلام دارم به خصوص اهالی حرم حضرت والا و آقای جلال‌شاه و آقا میرزا احمدخان و جناب حاجی و اهالی خانه‌ها و حاج مبارک‌خان و سایر برادران. وفقکم الله، والسلام.

۱۲۳ - مرقومه زیر به آقای معتمدالتولیه مرقوم گردیده:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می‌شود که کتاب مستطاب آن برادر مکرم رسید، وفقک الله و آید. چون در هر کار جهت الهی و جهت نفسانی با هم

* سوره روم، آیه ۱۰ (تمثل به آیه مبارکه شده نه عین آن): سرانجام کار آنان که به عمل زشت و کردار بد پرداختند، آن است که آیات خدا را تکذیب و تمسخر کردند (ج).

** سخن چینی و غیبت کردن. (کنز) [اشاره است به سوره هُمَزَه، آیه ۱: **وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ** (وای بر هر غیبت‌کننده عیبجویی)].

همدوش، امید که در هیچ حال نفس، غرض خود را از پیش نبرد، بلکه امر الهی منظور نظر، و حرکات و سکانات ما بر وفق امر و نهی الهی باشد، به خصوص این کار که خیر عامه مردم در آن منظور است. ذکر درشکه نموده بودند، اینکه اجزای ملت و دولت گرفتار قرض بی اندازه شده اند، از خرج های فوق دخل است؛ ملاحظه کنند اگر دخل آن جناب وفا به خرج و علاوه به قدر خرج درشکه هست، بسیار خوب؛ و الا نباید نظر بر هم پیشه داشت، که آن دارد و من ندارم، صحیح نیست و صحیح آن است که خود را محتاج به قرض نگردانیم. و قفکم الله و ایای، والسلام.

۱۲۴ - صورت مرقومه ای که به آقای غلامرضا خان تفضلی (مصدق السلطان)

در تنظیم جواب عریضه شکایت از طلاب نوشته شده است:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبی و نعم الوکیل. عرض می شود که مراسله آن برادر مکرم در هر دو پست رسید، و قفکم الله و اصلح. قدری اظهار دلتنگی نموده بودند از بعضی حرکات طلبه ها؛ انشاء الله خداوند، خود اصلاح کند و فرو نشانند جوش شرارت آنها را؛ اگر غیر این وضع می بود، ما هم سنج آنها می بودیم، نباید به فعل آنها دلتنگ بود، بلکه باید به حفظ و همراهی خدا خوشنود بود. انشاء الله خداوند منان به وعده خود که فرمود: *و یَعْفُوا عَنْ کَثِیرٍ**، بر ماها بهانه گیری نکند و ما را به خطای ما، مورد تجربیات بندگان خود قرار ندهد. و قفکم الله و ایای، والسلام.

۱۲۵ - مرقومه دیگر که به آقای مصدق السلطان نوشته شده از این قرار است:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبی و نعم الوکیل. عرض می شود که مراسله آن برادر مکرم واصل، و قفکم الله و عزز. ذکری از رحلت مرحومه فردوس آشیان، والده جناب حاجی خان، نموده بودند؛ امید چنان است که بعد از رحلت، بدون غائله راه، به مقام

* سوره مائده، آیه ۱۵: از سر بسیاری (از خطاهای شماها) درگذرد (ج).

خود واصل و از جمله: **أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ*** باشند؛ لکن چون مفارقت تأثیر دارد، بر همه تأثیر کرد، انشاءالله از برای جناب حاجی خان اجر جزیل و صبر جمیل باشد؛ خداوند تفضّل فرماید که رحلت همه ماها بدون معطلی، وصال احباب باشد. ۱۲۶ - این مکتوب نیز از آن جناب می باشد که به مرحوم مصدق السلطان مرقوم شده است:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می شود که کتاب آن برادر مکرم، مژده سلامتی آن برادر محترم و سایر برادران را رسانید، و ققک الله و عزّز. چون یادآوری برادران و خواهران ایمانی جاذب لطیفه انسانی است برای دو طرف، امید چنان است که آن برادر مکرم از مکاتبات ملول نباشند و به مضمون المکاتبه نصف الملاقات، بهره نصف ملاقات را برده، مخصوصاً که در هر کتاب تذکره بسیاری از برادران و خواهران می شود تا کلفت بر آن برادر نباشد، البته ترک آن شیوه نمایند و اعلام حال خود و سایر اخوان می نموده باشند. ۱۲۷ - این مراسله در جواب عریضه آقای حاج ملامحمد جعفر برزکی مرقوم شده است:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو وليي و ولي المؤمنين و معزهم. عرض می شود که کتاب مستطاب آن جناب واصل، از عقد ازدواج نور چشمان مسرور، از دستگیری بعضی خشنود، تو از دعوت خود دست بردار که اگر زود نفع آن ظاهر نشود در آخر کار ظاهر شود: "گفت تو، نفعش دهد در آخرش". این حضرات که به امامت جماعت و کیفیت ملایی گرفتار، اگر حالتی برای آنها پیدا شود در آن لباس بهتر و خوش تر می توان گوش نمود و به راه خیر دلالت کرد. جناب حاج محمدعلی را سلام

* سورة آل عمران، آية ۱۶۹: زنده جاویدان و در نزد خدا متنعم خواهند بود(ج).

برسانید و از زبان این ضعیف بگویید که در کار خود ثابت قدم باشید که منافات با بندگی خدا ندارد، بلکه بهتر در همان لباس بندگی می توان کرد.

لیلة القدر، عالم مثال است که نزول به ليله و در صعود به یوم تعبیر می شود. شب ها، یعنی شب های قدر که به تدریج می رسد، چه بیست و سیم باشد، چه مخفی در لیالی متعدده، یا در تمام سال. عالم طبع تماماً مظهر آن ليله می باشند، لکن مقصود از استدلال به سوره مبارکه این است که باید در روی زمین کسی باشد که اتصال تام به آن عالم داشته باشد، مثل انبیا و اولیای کل، یا اتصال ناقص، مثل سایر مؤمنین به اندازه مراتب ایشان، نهایت مؤمنین ناقص، نزول ملک به طریق الهام یا محض آواز شنیدن است. از حضرت عیسی (ع) نقل شده است که فرمود: من هرکس را تعمید توبه می دهم او را به روح القدس تعمید می دهم؛ و خالی بودن ملک بنی امیه از لیلة قدر دلیل همین معنی است.

کیفیت اجابت دعوت همان است که خود در جواب نوشته بودید، غرض از اینکه: المَاهِيَةُ مِنْ حَيْثُ هِيَ لَيْسَتْ إِلَّا هِيَ، این است که ماهیت، اعتبار صرف است و امر اعتباری، اقتضای هیچ ندارد نه وجود نه عدم؛ نه آنکه چیزی است و اقتضایی ندارد. جمله برادران و خواهران آن سامان را سلام می رسانم و سلامتی می خواهم. و قفکم الله و ایای و جمیع المؤمنین، والسلام.

۱۲۸- این مرقومه نیز به آقای حاج ملا محمد جعفر برزکی نوشته شده است:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو وليي و هو يتولى الصالحين. عرض می شود که چون قلب محل ایمان و مخزن حضرت سبحان است، مایه جمله خیرات و مفتاح تمامی مهمات است؛ امید که آن مکرم برادر از اصلاح دل غافل نماند و به اهتمام در امر آن، به ذکر و فکر عمارت نماید و آنچه خیر دنیا و آخرت خواهد از عمارت دل جوید. و قفکم الله و ایای، والسلام.

۱۲۹- این مراسله در جواب عریضه ملا احمد بیدگلی مرقوم شده است:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می شود که کتاب آن برادر مکرم واصل، وفقك الله و نور قلبك. چون مایه انجام همه امور برای سالک راه حق، توجه به جانب قلب است و اشتغال به یاد حق تعالی، امید که آن برادر توجه خود را به جانب دل و ذکر دل کامل دارد و به مضمون مأثور از جانب صادق (ع) غفلت خود را عصیان خود و ذکر خود را طاعت خود شمارد و اصلاح خود را در دنیا و آخرت از ذکر دل خواهد. وفقكم الله و ایای، والسلام. متعلقین آن برادر را خیر دنیا و آخرت مسألت دارم و اهل بیت و نور چشمان را سلام می رسانم. جناب استاد حسینعلی عطار را تبلیغ سلام می رسانم و توفیق طاعت مسألت دارم. آن اوراد را به هر کس حُسن حالی داشت تعلیم شود، عیب ندارد، والسلام.

۱۳۰ - این مرقومه در جواب عریضه آقا شکرالله بیدگلی نوشته شده:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می شود که مراسله آن برادر مکرم واصل، وفقك الله و عافاك مما ابتليت. چون دنیا دار ابتلاست، امید که آن برادر شکر نعمت بلا را بجا آورد و استقبال به شکر کند که اگر خداوند چنین بیند البته بلا را نعمت قرار دهد و به زودی رفع فرموده، آسوده نماید، والسلام.

۱۳۱ - این مراسله در جواب عریضه آقای حاج سید مرتضی کاشانی مرقوم شده:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می شود که کتاب مستطاب آن جناب رسید، وفقك الله واصل. در باب صلح که شده، بسیار خوب شده، چرا که آسودگی دنیا و آخرت در اصلاح و صلح است نه در نزاع و ترافع. در باب مؤتمن الاشراف بر ایشان حجّت تمام کنید که لازم نیست ضرر به شما و ما برسد و در میانه ماها نزاع باقی بماند، آنچه باید خرج شرع و عرف کرد، خود شماها

نگاهدارید و تتمه را به خوشحالی بدهید که خوشی هم از بین نرود. آن وقت که هیچ اقدام نکردند، به جهت احقاق حق خود رجوع به عرف کردن ممنوع نیست شرعاً، و لکن تا بتوانیم ماها نباید برای دنیا با احدی نزاع کنیم. جناب آقا سیدعلی آقا را با اهل خانه و نور چشمان دیگر توفیق می‌خواهم و سلام می‌رسانم. و تقکم الله و ابای، والسلام.

۱۳۲ - این مرقومه نیز در جواب یکی از فقرا نوشته شده:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می‌شود که کتاب آن جناب برادر محترم رسید، نقد همشیره ماجده هم رسید، و تقکم الله و اصلح دنیا کم و آخرتکم. چون اصلاح دنیا و آخرت منوط به اصلاح دل است و اصلاح دل، به ذکر حق تعالی شأنه؛ امید آن است که آن برادر مکرم تمام اهتمام خود را اصلاح دل داشته و آنچه خواسته از اصلاح دل به ذکر باری و فکر خود بخواهد که اصلاح دل به ذکر و فکر سرچشمه جمیع خیرات و منبع تمامی برکات است. ذکر از اخوی مکرم خود نموده بودند، انشاء الله توفیقات الهی برای ایشان متوالی باشد و ایشان را سلام می‌رسانم. ذکر از والده مکرمه نموده بودند، انشاء الله حال که دولت خدمت ایشان برای شما میسر شده است چنان در خدمت ایشان بکوشید که خداوند و رسول (ص) و اولیای خدا را از خود خشنود دارید و درک دولت دنیا و آخرت را در خدمت ایشان دانید. و خدمت ایشان و خاله و همشیره، دعایی در جوف است به همان دستور معمول دارند، ایشان را سلام می‌رسانم و توفیق می‌خواهم. و تقکم الله، والسلام.

۱۳۳ - این مراسله نیز در جواب یکی از فقرا مرقوم شده:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبنا و نعم الوكيل. عرض می‌شود که مراسله شما رسید و از مضمون اطلاع حاصل گردید. قرار دنیا تا بوده بر ابتلائات بوده و حق تعالی شأنه

به نیکی ادب آموخته بندگان خود را، جایی فرمود: عَلَيْنِكُمْ أَنْتَفُسِكُمْ*، جای دیگر: لَا تَزُرُوا زُرَّةً وَزُرَّ أُخْرَى**، جای دیگر: لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ***، جای دیگر: لَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ****. انشاءالله تماماً به فعل نیک و بد غیر خود را مبتلا به وزر و وبال نسازید و در این باب به خیر و شر، گفت و شنید ندارید. در باب صغار، سرمایه آنها افراط و تفریط نشود. ریح چند روزه هرچه بود، بود، تا خداوند اصلاح فرماید. بودن آنها با والده آنها ظاهراً خوش تر باشد، شما هم به تفضّل الهی به جدایی منزل، خود را آسوده کرده‌اید، شکر این نعمت را بجا آورید، به همه ماها خداوند عنایت فرماید که به انقلابات دنیا، رو از حق و یاد حق نگردانیم، والسلام.

۱۳۴ - این مراسله نیز در جواب یکی از فقرا مرقوم گردیده:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبی و نعم الوکیل. عرض می‌شود که مراسله آن گرامی برادر به توسط برادر محترم عزیز جناب ملا جعفر مع نقد مرسل و اصل، وفقک الله و عزّ. خوش تر آن باشد که چون خداوند از جهت ظاهر یا از جهت باطن، تنگی بر بنده خود فرستاد، بنده بیشتر از پیشتر تضرّع به درگاه او و دست توسّل به دامان عنایت او زند تا عین تنگی فرج شود، و فرج دیگر هم از دنبال داشته باشد. در باب موریانه انشاءالله امید است، رفع شده باشد و خانه جدید با میمنت باشد. وفقک الله و ایای و جمیع المؤمنین، والسلام.

۱۳۵ - این نامه نیز از آن جناب صادر شده است:

* سوره مائده، آیه ۱۰۵: [به خود پردازید] (ج).

** سوره انعام، آیه ۱۶۴: هیچ کس بار دیگری را بر دوش نگیرد (ج).

*** سوره بقره، آیه ۲۸۶: نیکی‌های هر شخص به سود خود او، و بدی‌هایش نیز به زیان خود اوست (ج).

**** سوره نجم، آیه ۳۲ و سوره نساء، آیه ۴۹: خودستایی نکنید بلکه خداست که هر که را بخواهد از رذایل پاک و منزّه دارد (ج).

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می شود که مراسلات شما رسیده و از مضامین هر یک اطلاع حاصل شده، و فقک الله و بصر. چون دنیا، دار تکلیف و مزرع آخرت است، انسانی اگر به خود دانای تکلیف و طرق زرع است فهو المراد و گرنه باید خود را بر داناتری آویزد که عالم و متعلم و غشاء*. اظهار اتباع استاد شده بود و ذکری از آقای مرحوم کرده بودند. باید در هر حال، وقت حاضر را به نظر آورد که در چه کار هست؟ ما مضی مضی کُنْ اِبْنُ وَقْتِكَ. ** و فقک الله و ایای، والسلام.

۱۳۶ - این نامه نیز به یکی از فقرا مرقوم گردیده:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می شود که کتاب مستطاب آن برادر محترم رسید، و فقک الله و عافاک. انشاء الله المنان خداوند جبران کند نقصانی که به واسطه ملخ وارد آمده است و این بلیه موحشه را از همه بندگان خود دور دارد، انشاء الله از سمنان تا به حال رفع فرموده و آن برادران را آسوده گردانیده است. چون دنیا را محلّ انقلاب قرار داده است باید در همه حال، دل به آنکه باقی است متوجه داشت و خوب و بد دنیا را پشت سر انداخت که معنی: وُضِعَتِ الرَّاحَةُ فِي الْآخِرَةِ وَالنَّاسُ يَطْلُبُونَهَا فِي الدُّنْيَا فَمَتَى يَجِدُونَهَا***، این است که هر کس دل به خدا بست و دنیا را منظور نظر نساخت، راحت دنیا را با راحت آخرت یافت. از برای تمامی برادران

* گیاه خشک شکسته و خاشاک رود آورده. (کنز)

** گذشته را واگذار و زمان کنونی را غنیمت شمار. مطابق بیت منسوب به مولی الموالی (ع):

مَافَاتٍ مَضَىٰ وَ مَا سَيَأْتِيكَ فَأَيْنَ قُمْ فَاعْتَبِرْتُمُ الْفُرْصَةَ بَيْنَ الْعَدَمَيْنِ

مولوی فرماید: [مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۳].

صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق نیست فردا گفتن از شرط طریق (ج).

*** خداوند متعال آسایش و راحت را در آخرت قرار داده و مردم در دنیا طلب می کنند، پس چه زمان آن را بیابند؟ (یعنی ممکن نیست) (ج).

و خواهران عافیت و وسعت قلب و اطمینان دل مسألت دارم. جناب حاج آقا سید ضیاءالدین، الحمدلله قرین سلامت زبان حال ایشان تبلیغ سلام است، والسلام. انشاءالله مولود معهود را خداوند مبارک و معمر و باسعادت قرار دهد انشاءالله، اسم آن کنیه ابوتراب خوب است و مسعود لقب. به همه ماها خیر و برکت و اولاد با سعادت عنایت شود. در باب کار نوشته بودید، انشاءالله شما همّت بر دوران آن نمایید خداوند هم مدد خواهد داد.

در باب وقف نمودن بعضی از آن، وقف کردن این زمانها باعث خرابی اولاد است، هرچه خواستید خرج مترددین^۱ نمایید، خود خرج می کرده باشید. آقایان سمنان باید تا وصول این نوشته به سمنان برسند، همه صحیح و سالم به قصد زیارت عتبه علیّه عالیّه حضرت رضا(ع) چندی است حرکت کرده اند.

چون اصلاح امور دنیا و آخرت در توجّه به وجهه دل و به ذکر حق است، امید چنان است که در هر کار، عمده تدبیر ما توجّه به جانب حق باشد و به مضمون مأثور از جناب صادق(ع) که فرمود: «مناط طاعت و معصیت، ذکر و غفلت است.» غفلت خود را معصیت دانیم و ذکر خود را طاعت خود شماریم. چون جناب حاجی ملاعلی از اجلّه علما و سابقه مؤانست با جناب ایشان بوده است، البتّه شما هم طریق محبت با ایشان مسلوک دارید، والسلام.

۱۳۷ - این نامه در جواب آقای موثق السلطان مرقوم شده:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و عليه توکلی و نعم الوکیل. عرض می شود که کتاب آن برادر مکرم رسید، کاغذهایی که به جناب میرزا غلامرضاخان نوشته بودید، ارسال داشته بودند، آنها هم مطالعه شد. چون دشوار است رفتن شیراز، البتّه استرضای حق تعالی شأنه موجب رضای آنها خواهد بود، شما در استرضای حق

۱. متردد: مسافر، ابن سبیل

بکشید که او امر الهی را امتثال و از نواهی امتناع ورزید، البتّه خداوند خشنود و باعث خشنودی مادر و عیال خواهد بود که فرمودند: «شما ما را راضی دارید که ما پدر و مادر شما را راضی خواهیم نمود.» و هیچ کس عازم بر خوبی نشود مگر اینکه خداوند خوبی او را منظور دارد. وَقَّكُمْ اللهُ وَايَّايَ، وَالسَّلَامُ.

۱۳۸- این مراسله نیز به آقای موثق السلطان نوشته شده:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می شود که کتاب آن برادر مکرم رسید، وَقَّكُمْ اللهُ و نَوَّرَ قَلْبِي. امید که در همه حال منظور نظر فیضانی اثر حق بوده، از شرّ اشرار، مخصوص اشرار درونی که در هر قدمی راهزنی می نمایند، در حفظ الهی بوده باشید انشاءالله در د جناب آقا سیدحسین، خوب است که ما را تنبیه کند که در راه، در هر قدمی عقبه ای و در هر عقبه، چندین دزد در کمین دارند که خوب مراقب و برحذر باشیم. فقرای این صوب بحمدالله همه سالم و گاهی به یاد آن برادر می باشند. تبلیغ سلام شما را در مدرسه نمود، به حال و زبان تبلیغ سلام می نمایند. وَقَّكُمْ اللهُ وَايَّايَ، وَالسَّلَامُ.

۱۳۹- این مرقومه نیز به آقای موثق السلطان مرقوم گردیده:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می شود که کتاب آن برادر محترم رسید، وَقَّكُمْ اللهُ واصلح دنیاک و آخرتک. چون صلاح و اصلاح ماها در دست خداوند است انشاءالله، امید که به کلی روی ما از جانب او شود و رضای او را بر خواهش های خود مقدم داریم تا حضرت حق جلّت آلائه موافق وعده خود زمین و آسمان را کفیل امور ماها نماید و خود او از برای ما باشد از ورای تجارت هر تاجری. انشاءالله والده آقا جلال شاه حال ایشان خوب شده، آقا جلال شاه را با حرم محترم حضرت والا مظفرالممالک تبلیغ سلام دارم. وَقَّكُمْ اللهُ وَايَّايَ، وَالسَّلَامُ. انشاءالله خداوند متان بر جان ماها منت گذارد و ماها را ملتفت کند که آنچه از جانب آن

حضرت نسبت به ماها می شود، محض خیر و صلاح ما بوده و محض فضل و جود و رحمت بوده و خواهد بود، تا آن وقت نعمت^۱ را نعمت دانیم و شکرگزاری نماییم. برادران آنجا را که ملاقات می شوند سلام می رسانم. فقرای این صوب بعضی که ملتفت می شوند، زبانی و بعضی دیگر حالاً سلام می رسانند. و قَکَم اللهُ، والسَّلام.

۱۴۰ - این مراسله در جواب خانم کوکب السلطنه مرقوم شده:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می شود که مراسله آن خواهر محترمه مجلله واصل، و قَکَم اللهُ و عَزَّز. چون خجالت این ضعیف را در نزد خدا و رسول (ص) خواهان نیستید، امید چنان است که در هر کار از یاد این ضعیف غافل نباشید و مباهات^۲ این ضعیف را خواهان، و از خجالت این ضعیف برکنار باشید و در جمله اعمال رضای خداوند را منظور دارید که خشنودی این ضعیف در هنگام اطاعت شماهاست و بدحالی و شرمنده شدن این ضعیف در معصیت شماهاست. والده ماجده و آقا جلال شاه و سایرین را سلام رسانم. و قَکَم اللهُ و ایّای، والسَّلام.

۱۴۱ - این نامه به آقای سراج الاطبا نوشته شده:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می شود که کتاب آن جناب واصل، و قَکَم اللهُ و بَلَّغکَ آمالک. چون موافق فرمایشات پیشوایان راه، و جهة و لویّه باب همه خیرات و مفتاح تمام مشکلات و مورث نُجُح جمله مهمّات است، امید چنان است که هر مطلب که در نظر آید، نجح آن را از توجّه تامّ به وجهه قلب و اشتغال تامّ به ذکر خود خواهند، انشاءالله. بعد از نماز ظهر و قبل از نماز عصر سورة مبارکه "الصّحی" و "الم نشرح" را یک مرتبه می خوانده باشند. و قَکَم اللهُ و ایّای، والسَّلام.

۱. عذاب، سختی

۲. سرافرازی، سربلندی

۱۴۲- این مراسله به یکی از فقرا مرقوم شده است:

۱۱۰

عرض می شود که رقیمة کریمه آن جناب رسید، و فقک الله. چون ایام عمر عزیز، و به زودی می گذرد باید غنیمت شمرد چهار روز حیات را، و برای دار باقی فکر توشه نمود. انشاء الله خداوند متان عمر طویل و توفیق کامل عنایت فرماید. و فقک الله و ایای، والسلام.

۱۴۳- این مرقومه نیز به یکی از همشیره ها مرقوم شده است:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبی و نعم الوکیل. عرض می شود که کتاب آن علیا مخدره معظمه رسید. امید که حالت نیازمندی همه ماها در درگاه الهی پیوسته در ازدیاد باشد و چنانکه سیدسجاد (ع) به حضرت باقر (ع) فرمود که: یا بُنَّی لا أَخْرَجَكَ اللهُ مِنْ حَدِّ التَّقْصِيرِ، هیچ وقت خود را خارج از حد تقصیر ندانیم و بر تضرع و نیازمندی خود بیافزاییم، انشاء الله. امید که به نیازمندی آن علیه عالیه و عجز و إلحاح خان مستوفی کارهای حضرت والا روز به روز بالا گیرد. والده ماجده را با شاهزاده خانم کوچک تبلیغ سلام دارم. اهالی خانه ها حاضرند و اظهار اشتیاق زیاد می نمایند و تبلیغ سلام دارند. انشاء الله حالت خانم کوچک بهتر و زودتر اسباب شادی همه گردند. و فقک الله و ایای، والسلام.

۱۴۴- این نامه نیز به یکی از فقرا مرقوم شده است:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبی و نعم الوکیل. عرض می شود که کتاب آن برادر مکرم رسید، و فقک الله و اصلح. بعضی مطالب نوشته بودید که نباید می نوشتید؛ خیالات رکیکه، از غفلت از ذکر خداست، چاره اش اشتغال به ذکر است و اگر هم جلوی نفس را نگیرید تا اینجا که به قعر جهنم بکشاند با بنده خدا در کار است. دوستی ساده رویان از اطاعت نفس است نه پیروی علی. بزرگان راه خدا می نمایند

نه راه دنیا و نان، که برای نان با بزرگان جنگ داشتن این هم از پیروی و اطاعت نفس است. این میل به دادن چیز به فقرا، نه میل خدایی است، این هم میل نفس است و اطاعت شیطان و الا سلمان و ابوذر یکدیگر را مهمان می‌کردند به نان جو بدون خورش و در نهایت خوشحالی هم بودند. تمام مطالب دیگر هم از اطاعت نفس است که آخر به هلاکت کشاند، والسلام.

۱۴۵- این مراسله نیز از آن جناب صادر شده است:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می‌شود که مراسله آن برادر مکرم واصل، وفقک الله و عزّز. در باب بعضی فقرا و گرفتاری آنها و کدورت کشیدن به جهت آنها، باید کدورت کشید که چرا باید ماها درست رفتار نباشیم که گرفتار می‌شده باشیم و باعث بدنامی جمع دیگر شویم. و الا گرفتاری، نتیجه اعمال است، باید همه وقت محزون باشیم که چرا رفتار چنان کنیم که به نتیجه اعمال خود گرفتار شویم؟ برات کردم امروز، خواستم کمتر برات کنم، چون می‌دانستم که در پیش شما قدر قابلی نیست لکن این ضعیف را مضطر نمودند، هشتاد تومان برات کردم. انشاء الله خداوند تفضل فرماید که بر آن برادر کلفت نباشد. نقد بسته جناب آقای محمدمهدی که از تهران فرستاده بودند با بسته عیال جناب حاج آخوند را رسانیدند؛ انشاء الله اگر به تهران چیزی نوشتم و وصول را می‌نویسم. جمله برادران و خواهران آن سامان را سلام می‌رسانم، مخصوصاً جناب حاجی خان و آقای حکیم‌باشی با همراهان و جناب معتمدالوزاره را تبلیغ سلام دارم. جدّه ماجده، آسیه خانم، و خود آن نور چشم و عیالات آن برادر و عیال آن برادر و عیال جناب آقا و جناب آقای سید محمود را سلام می‌رسانم. وفقکم الله، والسلام. خانم‌ها حاضرند سلام رسانیدند.

۱۴۶- این مرقومه را نیز به یکی از فقرا مرقوم فرموده‌اند:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می شود که پاکت دو روز قبل و امروز رسید، و قفک الله و نور قلبک. امید که خداوند متان حال همه ماها را چنان کند که پسند حضرت او باشد و دلتنگی فقرای آن صوب را به خوشی مبدل نماید و نگذارد که در این دلتنگی بمانند. از برای تمام برادران و خواهران خوشی حال و مآل و گشایش صوری و معنوی مسألت می نماید و حاضرین که ملاقات می شوند تبلیغ سلام دارم. و قفک الله و ایای، والسلام. قبض آخوند ملاحسین قوژدی در جوف نبود به ایشان سفارشات شما را می رسانم. جناب جلالت مآب آقای امیرزا شفیع خان و جناب اقبال التولیه و جناب منشی باشی و حاج مبارک خان و رحمان خان و محمدرضا و جناب آقا سیدحسین و آقا میرزا مهدی و آقا میرزا حسن و همراهان و آقا میرزا نعمت الله و آقا میرزا علی اکبر و آقا غلامحسین و سایرین که ملاقات می شوند، سلام می رسانم. بی بی اهل خانه و والده درویش انشاء الله در کمال خوبی خواهند بود، تبلیغ سلام دارم. اهالی خانه ها حاضرند و تبلیغ سلام دارند. والده آقا شیخ محمد تقی و خانم عیال ایشان الحمد لله به سلامت و تبلیغ سلام دارند. انشاء الله خانم عیال منشی باشی دلتنگ نخواهند بود، جای ایشان سبز است در پیش ما همه مخصوصاً اظهار اشتیاق می نمایند و سلام می رسانند. نورچشمان محمد صادق خان و میرزا عبدالکریم خان و بی بی کوچک را دیده بوسم. و قفکم الله و ایای، والسلام.

۱۴۷ - این مرقومه را نیز به یکی از اخوان مرقوم فرموده اند:

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو حسبي و نعم الوكيل. عرض می شود که کتاب آن برادر مکرم واصل، و قفک الله و ثبتک. چون دنیا دار خوشی نیست از ناملایم دنیا نباید دلتنگ بود گاهی ملایم، گاهی ناملایم دارد، در هر دو حال باید ثبات قدم داشت که نباشیم از کسانی که: یَعْبُدُ اللهُ عَلَى حَزْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى

وَجْهٍ* . انشاءالله خداوند برای همهٔ بندگان تفضل فرماید و از کدورت بیرون آورد. پسر ملامحمد نوغابی آمد، اگر بشود یک بار قند با او ارسال شود. و ققکم الله و ایای، والسلام. انشاءالله خداوند متان بر همهٔ ماها تفضل فرماید و از کدورت مستخلص فرماید. برای همه توفیق می‌خواهم و حاضرین که ملاقات می‌شوند، سلام می‌رسانم. بی بی و والدهٔ درویش را سلام می‌رسانم. نورچشمان را دیده بوسم، اهالی خانه‌ها و خانم‌ها و والدهٔ شیخ محمدتقی، الحمدلله قرین سلامتند. میرزا عبدالکریم خان و خانم کوچکها الحمدلله خوشحال و سلامتند و سلام رسانیدند. جناب منشی باشی و آقاشیخ محمدتقی را سلام می‌رسانم، والسلام. محمدباقر حاضر است و نورچشمی محمد صادق خان را سلام رسانید.**

* سورهٔ حج، آیهٔ ۱۱: (و از مردم کسی است که) می‌پرستند خدا را به بر کناری، اگر خیری به او برسد آرامش یابد و اگر آزمایشی به او برسد روی برگرداند(ج).

** چنانکه در اول این فصل ذکر شد، مراسلات زیادی از جناب حاج ملاسلطان محمد که دارای مطالب مهمی است، موجود می‌باشد که مقداری از آنها مذکور شد. مراسلات مهم دیگری هم از ایشان موجود است که اکنون در دسترس نیست، در صورتی که به دست آمد در آخر کتاب ضمیمه خواهد شد و اگر تا آن موقع نرسید، در چاپ دیگر انشاءالله ضمیمه خواهد گردید.

۱۲ فرزندان و بستگان آن جناب

آن جناب به تعدد زوجات مایل نبود و به پیروان هم زوجات آن جناب دستور می داد که حتی الامکان از تعدد دوری کنند؛ زیرا مطابق نص قرآن و اخبار در موقع تعدد بایستی به عدالت رفتار شود و چون عدالت کامل که تساوی قرارداد در محبت و علاقه قلبی باشد ممکن نیست، تصریح شده که مهما ممکن از آن پرهیز شود، چنانکه می فرماید: وَ لَنْ تَسْتَطِيعُوا اَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ [وَلَوْ حَرَصْتُمْ] فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ*؛ از این رو آن جناب نیز مایل نبود، و در مرقومات هم تصریح نموده، چنانکه در یکی از نامه ها که به مرحوم حاج سید محمد هادی اصفهانی روح الامین نوشته این عبارت را مرقوم داشته: «به منطوق کریمه: (وَ) اِنْ خِفْتُمْ اَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً** در این جزو زمان گمان ندارم که کسی قوه عدالت میان دو زن داشته باشد، این ضعیف حرام می دانم، دو زن گرفتن را و واجب می دانم اقتصار بر یک زن؛ لکن حال که چنین شده، طلاق گفتن هم، مبعوض و مکروه حق است؛ از خداوند درخواست فرج نمایید.

* سوره نساء، آیه ۱۲۹: شما هرگز نتوانید میان زنان به عدالت رفتار کنید (هرچند راغب و حریص بر عدل و درستی باشید) پس به تمام میل خود یکی را بهره مند و آن دیگر را محروم نکنید تا او معلق و بلا تکلیف ماند (ج).

** سوره نساء، آیه ۳: اگر بترسید که راه عدالت نپیموده، پس تنها یک زن اختیار کنید (ج).

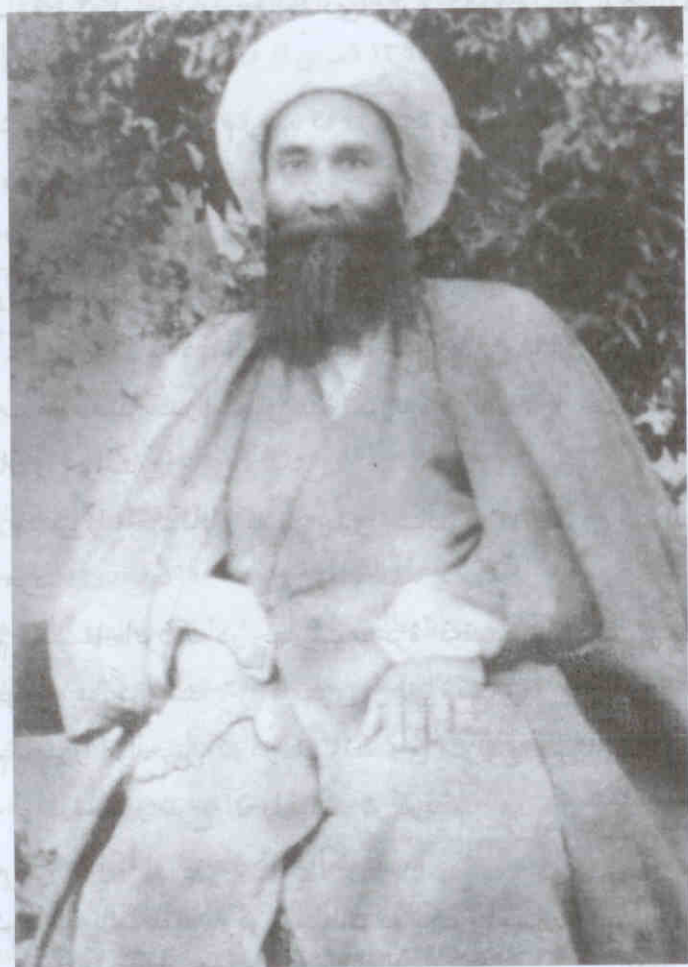
وَقَفَّكُمُ اللَّهُ وَآيَاتِهِ» و البته همان طور که از عبارت معلوم می شود این نظریه را از آیه شریفه بالا استنباط نموده، ازین رو بدعت و خلاف قرآن نیست.

بدین جهت خود آن جناب نیز فقط یک زن داشته که صبیّه مرحوم حاج ملاعلی بیدختی بود که قبلاً شرح داده شد، ولی او در سال ۱۲۸۶ قمری بدرود زندگانی گفت. پس از آن، پنج شش سال زن نگرفت و فقط یک نفر زن مسنّه یائسه برای نگاهداری دو فرزند کوچکی که داشت به صیغه عقد انقطاع، فقط برای محرمیت گرفت. سپس در حدود سال ۱۲۹۲ قمری برحسب امر حاج آقا محمّد کاظم سعادت علی شاه، بی بی فاطمه، صبیّه و دومین فرزند جناب آقامیرزا عبدالحسین ریایی را که در آن موقع شانزده سال داشت به عقد ازدواج درآورد، و سایر فرزندان آن جناب از او به وجود آمدند. آن مخدّره در پنجم شوال ۱۳۵۹ قمری، مطابق پانزدهم آبان ۱۳۱۹ خورشیدی بدرود زندگانی گفت و در حدود ۸۴ سال، سنّ او بود.

آن جناب از عیال اوّلی خود دو فرزند داشت:

فرزندان آن جناب اوّل - دختر، به نام خاتون جان که در ۲۱ جمادی الاولی ۱۲۸۱ قمری متولّد شد. جناب حاج ملاسلطان محمّد او را برای برادرزاده خود حاج محمّد حسین ملک التّجار، پسر ملا محمّد علی، عقد بست و در روز جمعه هشتم شعبان ۱۳۶۱ قمری، مطابق سی ام مردادماه ۱۳۲۱ خورشیدی از دنیا رفت و در مزار پدر بزرگوارش مدفون شد.

دوم - جناب حاج ملاعلی، خلیفه آن جناب، ملقب به نورعلی شاه که در یکشنبه، دو ساعت به طلوع فجر هفدهم ربیع الثانی سال ۱۲۸۴ قمری، مطابق ۲۷ مرداد سال ۱۲۴۶ شمسی متولّد شده و پس از پدر جانشین گردید و در کاشان مسموم شده، سحر پانزدهم ربیع الاول ۱۳۳۷ قمری، مطابق ۲۷ آذر ۱۲۹۷ شمسی، برابر هیجدهم دسامبر ۱۹۱۸ مسیحی به واسطه همان سمّ در کهریزک از دنیا رفت و در حضرت عبدالعظیم، صحن امامزاده حمزه در مزار جناب حاج آقا محمّد کاظم



جناب ملا علی نورعلی شاہ طیب اللہ مضجعہ

سعادت‌علیشاه مدفون گردید.

از عیال دوم خود چند فرزند داشت به این ترتیب:

اول - رقیه که در جمعه سوم جمادی‌الثانیه ۱۲۹۴ قمری متولد شده و در کوچکی فوت نمود.

دوم - نیز دختر بود، به نام زبیده که در شب پنج‌شنبه ۲۹ شعبان ۱۲۹۵ قمری متولد شده و به عقد ازدواج حاج میرزا حبیب‌الله قوام‌التجار ریایی درآمد، و در شب دوم محرم ۱۳۴۵ قمری از دنیا رفت و در یکی از اتاق‌های مزار پدر بزرگوار خود مدفون گردید.

سوم - زهرا بیگم که در عصر دوشنبه، سلخ^۱ صفر ۱۲۹۸ قمری به دنیا آمد و عیال جناب ملا محمد صدرالعلما و جدّه نگارنده می‌باشند. از خداوند طول عمر و حفظ ایشان را خواستارم.

چهارم - میرزا محمدکاظم که در حدود سال ۱۳۰۰ قمری متولد شد و در کوچکی مرد.

پنجم - حلیمه خاتون که در چهارشنبه، غرّه^۲ ذیقعد ۱۳۰۲ قمری متولد شده و در سن چهارده سالگی، سنه ۱۳۱۶ قمری از دنیا رفت.

ششم - میرزا ابوالحسن که در ۱۳۰۴ قمری متولد و پس از مراجعت پدر از سفر مکه فوت نمود و شرح آن را قبلاً ذکر کردیم.
هفتم - حمیده که او نیز در دو سالگی مرد.

هشتم - شهربانو ملقبه به گوهر سلطان که یک ساعت به ظهر روز چهارشنبه هیجدهم ربیع‌الثانی سال ۱۳۱۰ قمری تولد یافت و در بیستم ربیع‌الاول سال ۱۳۲۷ (پنج روز پیش از شهادت پدر) به عقد ازدواج پسر عموی خود ملاسلطان محمود،

۱. آخر ماه

۲. اول ماه

پسر ملامحمدعلی، در آمد و اکنون زنده است؛ سلامت او را از خداوند خواهانم.^۱
 نهم - کوکب سلطان که اول طلوع آفتاب روز شنبه هشتم ذیقعده ۱۳۱۲ قمری
 به دنیا آمد و بعد از پدر، عیال حاج حسین آقا ناصری، برادر حاج میرزا حبیب الله،
 شده و حاج آقا ناصری در شوال ۱۳۵۴ قمری از دنیا رفت و کوکب سلطان در سال
 ۱۳۵۶ قمری به عقد نکاح برادر حاج آقا ناصری، آقا سید عزیزالله ناصری،
 درآمد.*

دهم - جناب حاج میرزا محمدباقر سلطانی که در روز دوشنبه ۲۳ شعبان ۱۳۱۵
 قمری متولد شد و صبیته مظفرالسلطان را به عقد نکاح خود در آورد و اکنون در
 بیدخت اقامت دارند و از خداوند سلامت و توفیق ایشان را خواستاریم.**

دو طفل دیگر هم، دو سه روز پس از تولد از دنیا رفتند.

جناب حاج ملاعلی نورعلیشاه چند فرزند داشت:

فرزندان

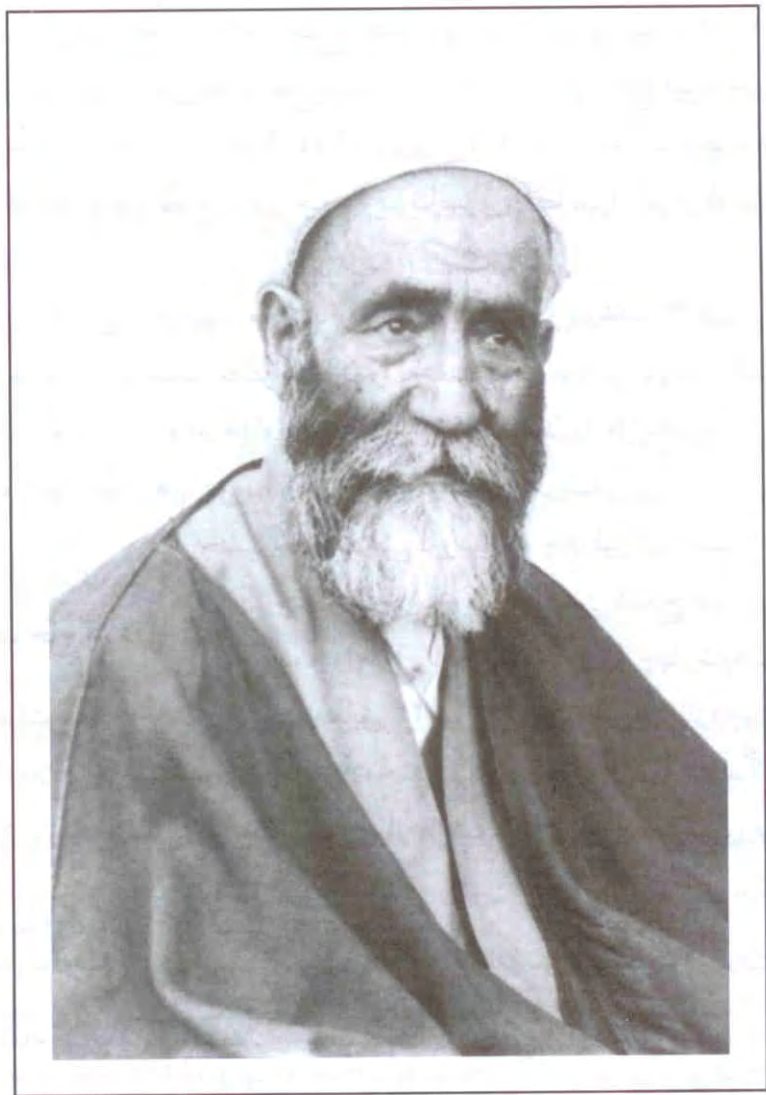
اول - جناب حاج شیخ محمدحسن صالح علیشاه خلیفه
 جناب حاج ملاعلی آن جناب و والد ماجد نگارنده، در روز چهارشنبه نزدیک

ظهر هشتم ذیحجه ۱۳۰۸ قمری، مطابق ۲۴ تیر ۱۲۷۰ شمسی و پانزدهم ثوییه
 ۱۸۹۱ میلادی از صبیته مرحوم حاج ملامحمد صالح مسماء به فاطمه متولد گردید و
 در روز یازدهم ربیع الثانی ۱۳۲۹ قمری از طرف پدر اجازه دستگیری یافته و

۱. در تاریخ ۲۴ فروردین ۱۳۵۴ شمسی فوت نمود.

* آن محترمه در سحر پنجشنبه بیستم رجب سال ۱۳۶۵ قمری، مطابق سی ام خرداد ۱۳۲۵ خورشیدی فوت نمود.

** متأسفانه هنگام تشرف به مشهد برای زیارت، کسالت پیدا کرده و پس از چند روز کسالت در سحرگاه
 یکشنبه هفتم ذیقعه ۱۳۹۶، مطابق نهم آبان ۱۳۵۵ در مشهد بدرود زندگانی نموده، سر بر آستان مقدس
 رضوی (ع) نهادند و در دارالزهد آستان مقدس مدفون گردیدند. و چون در مشهد مقدس سحرها با ایشان
 برای زیارت به حرم مطهر مشرف می شدیم و حال نیازمندی و گریه داشتند؛ در چند روز کسالت، این توفیق
 برای ایشان حاصل نشد و یک روز قبل از فوت ایشان، اول شب موقعی که از ایشان عیادت نمودم، از عدم
 توفیق تشرف سحرها اظهار تأسف نمود، به فقیر گفتند: فردا سحر که به حرم مشرف شدید، سلام مرا
 عرض و ضمناً به عرض برسانید که یک نفر گناهکار هم با ما بود، او را نیاوردیم. این سخن در من خیلی
 مؤثر واقع شد و بی اختیار به گریه افتادم.



جناب آقای حاج شیخ محمدحسن صالح علیشاه نور الله مضجعہ

جانشین شد و به "صالح علیشاه" ملقب گردید و در پانزدهم ربیع الاول ۱۳۳۷ قمری که پدر بزرگوارش رحلت فرمود، بر مسند ارشاد متمکن شد و امروز سلسله نعمت الهیته به وجود جنابش مفتخر و در ظلّ عنایتش به سر می‌برند. از خداوند متعال دوام ایام افاضات حضرتش را خواستارم.* نامه شریفه پند صالح از آن حضرت، دلیلی بارز بر تبخّر حضرتش در علوم معقول و منقول می‌باشد و خطّ نسخ و نستعلیق آن حضرت نیز مانند پدر بزرگوارش بسیار خوب است.

دوم - یک دختر که یک ساعت به طلوع صبح سه‌شنبه، غره رجب ۱۳۱۱ قمری پا به این عالم گذاشت و در ۲۳ شعبان ۱۳۲۹ قمری به عقد ازدواج حاج محمدصادق سعیدی (معین الاشراف) فرزند حاج محمدحسین معین الاشراف درآمد و از ایشان چندین فرزند داشت، ولی اکنون فقط دو فرزند باقی مانده: یکی حسین آقا سعیدی** و دیگری اسماعیل آقا و دیگر فرزندان در کوچکی از دنیا رفتند؛ خودش هم در شانزدهم ربیع الاول ۱۳۵۱ قمری از دنیا رفت.

سوم - سلطان حسین که در سه‌شنبه ۲۹ ربیع الاول ۱۳۱۴ قمری متولد و در کوچکی از دنیا رفت.

* بانهایت تأسف آن حضرت در سحرگاه پنج‌شنبه نهم ربیع‌الثانی ۱۳۸۶ قمری، مطابق ششم مرداد ۱۳۴۵ شمسی در ۷۸ سالگی در بیدخت ترک دنیا و مافیها فرمود و روح مقدّسش به عالم قدس عند ملکِ مُقْتَدِر پرواز کرد و همه فرزندان صوری و معنوی را یتیم و عالم فقر را مصیبت‌زده و عزادار نمود و رخنه‌ای در عالم تشیع بلکه اسلام واقع شد که: لا یُسَدُّها شیءٌ، قدس الله سرّه العزیز. جسد مطهرش در بیدخت در جوار قبر پاک جد بزرگوارش به خاک سپرده شد. ماده تاریخ بسیاری برای رحلت ایشان سروده شد، از جمله آقای کاردان گفته‌اند:

صفی اصفیا صالح‌علیشاه	به مبدأ آمد از سیر الی‌الله
ولی کبریا صالح‌علیشاه	همایون میهمان بزم دادار
سلطان علی گرفت به‌بر صالح زمان	با پنج‌تن چو رفت زجمع آن ستوده خو

آقای محمدعلی ناموری گفته:
آقای محمداسماعیل مهرعلی گفته:
اشعار دیگری هم در این باره گفته شده است.
** ایشان در سال ۱۳۲۰ در مشهد ازدواج نموده و اکنون چند فرزند دارند و در دادگستری مشغول کار می‌باشد.

چهارم - حسینعلی آقا که در سه‌شنبه ۲۸ جمادی‌الاولی ۱۳۱۵ قمری متولد شده و در نزد پدر و بعداً در تهران تحصیل طب نمود و از طرف پدر به "فخرالطبا" ملقب گردید و به افتخار مرحوم آقای سعادت‌علیشاه، نام فامیلی سعادت برای خود انتخاب نموده‌اند. ابتدا در نوروز سال ۱۳۳۳ قمری بلقیس سلطان، دختر حاج محمدحسین ملک‌التجار، را به عقد ازدواج خود درآورد، سپس در ۲۲ شعبان ۱۳۴۶ قمری دخترخاله خود، صبیّه آقا شیخ محمدحسین فخرالشریعه* را تزویج نمود. از خداوند سلامت ایشان را خواستارم.

پنجم - عبدالله که او نیز در کوچکی فوت نمود.

ششم - حاج ابوالقاسم آقا که در شب سه‌شنبه نهم شوال ۱۳۲۱ قمری متولد شد و مدت‌ها در گناباد و سبزوار مشغول تحصیل بود، آنگاه در ۲۱ ذیحجه ۱۳۴۲ قمری با صبیّه کوچک جناب ملامحمد صدرالعلما ازدواج نمود و اکنون دو دختر** دارد و سه فرزند دیگر، علی نام و قدسیه و زینت در کوچکی فوت کردند. اکنون در بیدخت ساکن و به کشاورزی اشتغال دارد، توفیق ایشان را از پروردگار خواهانم.***

هفتم - دختری بود که در صبح سه‌شنبه پنجم ذیحجه سال ۱۳۲۳ قمری متولد و در کوچکی در آب غرق شد.

هشتم - محمد رحیم، شب دوشنبه سیزدهم صفر ۱۳۲۵ قمری تولد یافت و در سال ۱۳۳۵ قمری که وبا در گناباد ظاهر شد به مرض وبا درگذشت.

* در اردیبهشت سال ۱۳۳۳ خورشیدی وفات یافت.

** بزرگتر آن دو، در سال ۱۳۲۸ خورشیدی به عقد ازدواج برادر نگارنده دکتر نورعلی تابنده درآمد.

*** با کمال تأسف در عصر روز دوشنبه چهارم رجب ۱۳۸۷، مطابق ۱۷ مهر ۱۳۴۶ بر اثر عارضه قلبی در بیمارستان مشهد از دنیا رفت و به جد و پدر و برادر بزرگوارش پیوست. موقع رحلت، در بی‌هوشی، به این مضمون گفته بود: "اطاعت می‌کنم می‌آیم". چون به هوش آمده، پرستار پرسیده بود: با چه کسی سخن می‌گفتید؟ گفته بود: برادرم آقای صالح‌علیشاه و والده‌ام آمده بودند که مرا ببرند و با ایشان بودم. سپس رو به قبله، دراز کشیده "یا علی" گفته و جان را به جانان تسلیم نمود. سن ایشان ۶۷ سال بود.

نهم - یک دختر که چهار ساعت از شب چهارشنبه، پنجم محرم ۱۳۳۰ قمری متولد و در کوچکی در آب غرق شد.

دهم - نیز دختر بود که جمعه سوم ربیع الاول ۱۳۳۲ قمری متولد گردید و در کوچکی از دنیا رفت.

یازدهم - سلطان محمد که نام فامیلی ایشان به مناسبت مرحوم نورعلیشاه، نوری می باشد. شب جمعه نوزدهم ذیحجه ۱۳۳۳ قمری به دنیا آمد و هنگام مرگ پدر سه سال و نیم داشت. پس از پدر تحت تکفل برادر بزرگتر خود، جناب حاج شیخ محمدحسن صالحعلیشاه، قرار گرفت و نگارنده با ایشان در اصفهان مدتی مشغول تحصیل بودیم. در سال ۱۳۱۷ خورشیدی صبیئه جناب حاج ملاعبدالله صدرالاشراف را تزویج نمود و اکنون فرزند دختری دارند* که در پنجم ربیع الثانی ۱۳۵۹ قمری، مطابق هفتم خرداد ۱۳۱۹ خورشیدی متولد شده. ایشان آخرین فرزند جناب حاج ملاعلی می باشند و اکنون از جناب حاج ملاعلی تنها چهار فرزند: جناب آقای صالحعلیشاه، آقای حسینعلی سعادت، آقای حاج ابوالقاسم آقا و آقای سلطان محمدنوری در قید حیاتند. از خداوند طول عمر و سلامت همه را خواستارم.

فرزندان جناب جناب آقای حاج شیخ محمد حسن صالحعلیشاه فرزند
 آقای صالحعلیشاه جناب حاج ملاعلی نورعلیشاه در ۲۶ شعبان ۱۳۲۹ قمری
 صبیئه آقای ملامحمد صدرالعلما را به عقد ازدواج خود در آورد و فرزندان ایشان از
 این قرارند:

اول - نگارنده این کتاب مسمی به سلطان حسین ملقب به فضل الله، دارای نام فامیلی تابنده در سه شنبه ۲۸ ذیحجه سال ۱۳۳۲ قمری، مطابق ۲۵ آبان ۱۲۹۳ خورشیدی، برابر هفدهم نوامبر ۱۹۱۴ میلادی نیم ساعت از روز متولد و در

* در این تاریخ دو فرزند پسر به نام مرتضی و احمدعلی و سه فرزند دختر دارند، یک فرزند هم به نام فتح الله در کوچکی از دنیا رفت.



حناب آقا، حاج سلطان حسن تاننده (رضاعلشاه) طاب ثاه

بسم الرحمن الرحيم
والمؤمنين

بسم
كان

رضای بر مرآت هجر رسیده بگردید که لطف الهی در بزم طریقت
و حکمت بر صفت تمام راه و مولی مفتوح فرموده در این هدایت و نفعت انبیا و اولیای

که در صفا و ائمه و سبله کلمات و کلام در نفع در آورده ما مورد عمت نموده
و حیرت در صفت در معرفت آثار علم لقطاع رشته هدایت و صدقه الصدق
برسان ملاحظه سیده و از ایدم خاتم و از خاتم در او صفا او عاقل بر بصیرت
و در زمان غیبت امام علی علیه السلام در بزم طریقت و درایت در مورد سیدت

و طریقت هدایت صفت مولی لطف و در این زمان که رشته فقر در سلسله علمیه
سید الهی بن فقر محمد صبا کعبینه عفرانه فخر کرده و اطلاع عموم در
طریق و حویدگان که کتب میرتم که در دست باشند که امر این دو هدایت
پسر فقیر و اندارت بفرزند کرم و نور چشم فخرم قره عین العفران و بن
حاج سلطان بن سیده صبا عمت ایامه و سب از رسیدن امر بر عورت

که در عهد منصفه اطاعت نماید محرم فقرا کتب پرور کنند طایمان
۱۳۷۹
و نمایند ورود و قبول و در رد و قبول بفرمان نازند تقوی
و اما الآن



هفت سالگی مشغول تحصیل شده، مدت شش سال هم در اصفهان تحصیل نموده؛ سپس در تهران از دانشکده علوم معقول و منقول و دانشسرای عالی دانشنامه گرفته و در اسفندماه ۱۳۱۶ خورشیدی، مطابق عیدغدیر (هجدهم ذیحجه) ۱۳۵۶ قمری با صبیئه آقای دکتر علی نورالحکمای تهرانی ازدواج کرده و اکنون* دارای فرزندی دختر می باشم که در هفدهم ربیع الثانی ۱۳۵۹ قمری، مطابق چهاردهم خرداد ۱۳۱۹ خورشیدی در تهران تولد یافته، و اکنون در زیر سایه پدر بزرگوام روحی فدا به آسایش می گذرانیم.

دوم - دختری که در ظهر پنجشنبه ۲۵ صفر ۱۳۳۵ قمری متولد شده و در عصر جمعه نوزدهم ماه محرم ۱۳۵۳ قمری پس از یک هفته کسالت مختصر، ناکام از دنیا رفت و در یکی از حجرات مزار جناب سلطانعلیشاه مدفون گردید.

سوم - قاسمعلی ملقب به محب الله، دارای نام فامیلی آزاده که در شنبه پنجم ذیقعده ۱۳۳۷ قمری به دنیا آمده و اکنون در تهران در دانشکده پزشکی مشغول تحصیل می باشد**.* از خداوند سلامت ایشان را خواستارم.

* چهار فرزند دیگر هم، بعداً متولد شده اند: یک دختر که روز جمعه شانزدهم جمادی الاولی ۱۳۶۲ قمری، مطابق سی ام اردیبهشت ۱۳۲۲ متولد شده. دختر اولی به عقد ازدواج آقای دکتر جمشید نصیری درآمده و فرزندی به نام حمید دارد که در چهارم ربیع الاول ۱۳۸۳، مطابق سوم مرداد ۱۳۴۲ متولد شد و دختر دوم به ازدواج آقای مهندس محمد صالح سلطانیپور، دایی زاده نگارنده، درآمده و فرزند پسری به نام محمدسعید دارد که در عصر شانزدهم ربیع الاول ۱۳۸۳ "شب تولد حضرت رسول (ص)"، مطابق پانزدهم مرداد ۱۳۴۲ متولد گردید. فرزند دیگر نگارنده، پسر به نام علی که در روز سه شنبه هفتم ذیحجه ۱۳۶۴ قمری، مطابق ۲۲ آبان ۱۳۲۴ تولد یافته. یکی هم موقع تولد از دنیا رفت. فرزند چهارم من، محمد که در شب سه شنبه سوم ربیع الثانی ۱۳۷۴، مطابق نهم آذر ۱۳۳۳ متولد شد. و پنجم، دختر که در شب دوشنبه پنجم شوال ۱۳۷۶، مطابق شانزدهم اردیبهشت ۱۳۳۶ تولد یافت. [فرزند ذکور اول ایشان، جناب آقای حاج علی تابنده، با لقب طریقتی محبوبعلیشاه بعداً به جانشینی ایشان منصوب گردیدند و در صبح پنجشنبه ششم رمضان ۱۴۱۷ قمری، مطابق ۲۷ دی ۱۳۷۵ شمسی رحلت فرمودند و در بقعه متبرکه سلطانی بیدخت مدفون گردیدند، قدس الله سره العزیز].

** ایشان در سال ۱۳۲۶ فارغ التحصیل شده و دانشنامه دکتری گرفته و در وزارت بهداری مشغول کار می باشند و در پانزدهم رمضان ۱۳۶۴ با صبیئه آقای حاج میرزا محمدباقر سلطانی ازدواج نموده و اکنون دو فرزند پسر به نام منصور و محبوب و یک فرزند دختر دارند.

چهارم - آقاهادی ملقب به رحمت الله که شب سه شنبه هفتم ربیع الاول ۱۳۴۰ قمری پا بدین عالم نهاد و اکنون در دانشکده حقوق به تحصیل اشتغال دارد.*

پنجم - محمدعلی، شب پنجشنبه یک ساعت به اذان صبح هفدهم جمادی الثانیه ۱۳۴۲ قمری متولد و در شنبه پنجم ذیحجه ۱۳۴۳ قمری فوت کرد.

ششم - دوست علی، شب دوشنبه دوازدهم جمادی الثانیه ۱۳۴۴ قمری (ششم دی ۱۳۰۴) متولد و ظهر چهارشنبه ۹ ذیقعده ۱۳۴۵ قمری فوت کرد.

هفتم - نورعلی تابنده که یک ساعت بعد از ظهر جمعه هفدهم ربیع الثانی ۱۳۴۶ قمری متولد و در دانشکده حقوق مشغول تحصیل است.**

هشتم - نعمت الله که شب شنبه ۲۲ جمادی الاولی ۱۳۴۸ قمری (سوم مهر ۱۳۰۸) تولد یافته و اکنون در دبیرستان تحصیل می کند.***

نهم - عبدالعلی که یک ساعت از شب شنبه سیزدهم رجب ۱۳۵۱ قمری به دنیا آمده و در روز دوشنبه هشتم جمادی الثانیه ۱۳۵۶ قمری، مطابق ۲۵ مرداد ۱۳۱۶ فوت کرد.

دهم - نصرالله، در روز عید اضحی، سه ربع به ظهر مانده سال ۱۳۵۲ قمری، مطابق ششم فروردین ماه ۱۳۱۳ خورشیدی تولد یافته و اکنون در دبیرستان تحصیل می کند.***

* متأسفانه در روز پنجشنبه ششم رمضان ۱۳۶۹، مطابق اول تیر ۱۳۲۹ نا کام از دنیا رفت و در تخریش مدفون گردید و برای آرامگاه او، ساختمانی در آنجا شده است.

** در سال ۱۳۲۷ فارغ التحصیل شده و ابتدا در وزارت خارجه مشغول کار شد و بعداً به وزارت دادگستری منتقل گردید و در سال ۱۳۲۸ با صبیئه آقای حاج ابوالقاسم نورنژاد ازدواج نمود. [جناب آقای حاج دکتر نورعلی تابنده ملقب به مجذوب علیشاه پس از رحلت برادرزاده خود، جناب آقای محبوب علیشاه، بنابر فرمان آن جناب، جانشین ایشان گردیدند].

*** تحصیلات طب را در دانشکده پزشکی تهران خاتمه داده و چند سفر برای تکمیل اطلاعات طبی به اروپا مسافرت نموده و در رشته بیماری اطفال تخصص یافته؛ در مشهد مقدس در بهداری و مطب شخصی، به معالجه بیماران اشتغال دارد و با صبیئه مرحوم سعیدی نیشابوری ازدواج نموده.

**** تحصیلات خود را در دانشگاه تهران به اتمام رسانیده و برای تکمیل آن به امریکارفت و اکنون در شرکت نفت کار می کند و در اسفند ۱۳۴۳ (ذیقعده ۱۳۸۴) با صبیئه مرحوم حسینعلی بنی آدم (شریف السلطنه) ازدواج نمود.

یازدهم - شکرالله، تولدش در روز جمعه ۲۲ شوال ۱۳۵۴ قمری، نیم ساعت به غروب آفتاب، اتفاق افتاده است و در دبستان تحصیل می کند.*

دوازدهم - دختر که در سه شنبه سیزدهم شعبان ۱۳۵۶ قمری به دنیا آمده و عصر چهارشنبه هشتم جمادی الثانیه ۱۳۵۸ فوت نمود.

سیزدهم - احمدعلی، تولدش یکشنبه ۲۸ جمادی الاولی سال ۱۳۵۸ قمری، مطابق ۲۴ تیرماه ۱۳۱۸ خورشیدی واقع شده و در شب جمعه ۲۸ رجب ۱۳۶۰، مطابق ۳۱ مرداد ۱۳۲۰ فوت کرد.

چهاردهم - دختری که در روز یکشنبه دوم شوال ۱۳۵۹ قمری سه ساعت از روز، مطابق دوازدهم آبان ۱۳۱۹ تولد یافت و اکنون بحمدالله سلامت است.** از خداوند متعال سلامت و حفظ همه برادران و خواهر خود را خواستارم.

فرزندان آقای حاج
میرزا محمدباقر
آقامیرزا محمدباقر، آخرین فرزند و دومین پسر است که از جناب حاج ملاسلطان محمد به یادگار مانده است. ایشان در نهم ربیع الاول سال ۱۳۳۲ قمری، صبیئه آقا اسماعیل خان مظفرالسلطان را به عقد ازدواج خود درآورده و فرزندان ایشان از این قرار می باشند:

اول - دختری به نام فاطمه سلطان که در شب سه شنبه دهم ذیقعه سال ۱۳۳۳ قمری به دنیا آمد و در کوچکی از دنیا رفت.

دوم - سلطان علی، ملقب به خلیل الله، صبح دوشنبه ۲۶ رمضان ۱۳۳۵

* در دانشکده معماری دانشگاه تهران تحصیل خود را به پایان رسانیده و بعداً به آمریکا برای تکمیل، مسافرت نمود و پس از مراجعت در شرکت ملی نفت مشغول شده و با صبیئه مرحوم آقای سعیدی نیشابوری ازدواج نموده.

** با آقای سلطان ابراهیم سلطانی فرزند آقای حاج میرزا محمدباقر سلطانی ازدواج نمود. بعد از او نیز فرزند دیگری متولد شد و محمود، موسوم گردید؛ در چهارم رجب ۱۳۶۳، مطابق پنجم تیر ۱۳۲۳ متولد گردید و پس از گرفتن دیپلم برای دوره دانشگاه به فرانسه رفت. اکنون هشت فرزند از پدر بزرگوام در قید حیات می باشند؛ امیدوارم همه در زیر سایه آن جناب سلامت و محفوظ باشیم.



جناب حاج میرزا محمد باقر سلطانی

قمری متولد شده و در بیدخت شروع به تحصیل نموده، سپس برای تحصیل در دبیرستان به تهران رفته، آنگاه وارد دانشکده حقوق شده و لیسانس گرفته و اکنون در اداره تبلیغات مشغول کار است.*

سوم - مجتبی که در شب ۲۸ ماه صفر سال ۱۳۳۸ قمری تولد یافته و پس از تحصیلات ابتدایی با برادر بزرگ خود برای ادامه تحصیل به تهران رفته و پس از ختم دوره دبیرستان، وارد دانشکده فنی گردیده است.**

چهارم - مصطفی، در شب شنبه سوم ربیع الثانی ۱۳۴۱ قمری، متولد گردید و در کوچکی از دنیا رفت.

پنجم - میرزا حسنعلی، در سوم جمادی الثانی ۱۳۴۳ قمری، پا بدین جهان گذارده و اکنون در دبیرستان تحصیل می کند.***

ششم - دختر که در ماه شوال ۱۳۴۵ قمری تولد یافته.****

هفتم - سلطان ابراهیم، در سال ۱۳۴۸ قمری متولد شده و اکنون در دبیرستان مشغول تحصیل می باشد.*****

هشتم - دختری که در پنجم شهریورماه ۱۳۱۳ خورشیدی، مطابق هیجدهم جمادی الاولی ۱۳۵۳ قمری متولد شده است.*****

* ایشان در تهران با صبیّه آقای مامقانی ازدواج نموده و چند فرزند دارند [در تاریخ ۲۱ مرداد ۱۳۸۰ شمسی فوت نمودند].

** ایشان اکنون فارغ التحصیل شده و دانشنامه مهندسی گرفته و در وزارت راه مشغول کار می باشند و با صبیّه آقای صادق تفضلی (موفق السلطان) در مشهد ازدواج نموده و دارای دو فرزند به نام فرخ و شاهرخ می باشند.

*** اکنون فارغ التحصیل شده، در وزارت دادگستری مشغول کار می باشند [در بهمن ۱۳۸۳ شمسی فوت نمودند].

**** در پانزدهم رمضان ۱۳۶۴ قمری، مطابق دوم شهریور ۱۳۲۴ خورشیدی، به عقد ازدواج برادر نگارنده، آقای دکتر محب الله آزاده، درآمده و اکنون چنانکه قبلاً ذکر کردیم چند فرزند دارند.

***** پس از ختم دوره دبیرستان، وارد دانشکده حقوق شده و پس از اتمام آن در وزارت فرهنگ به سمت دبیری اشتغال دارند و خواهر نگارنده را به عقد ازدواج خود در آورده اند [در تاریخ ششم آبان ۱۳۶۸ شمسی فوت نمودند].

***** با آقارضا صالحی، فرزند مرحوم حاج ابوالحسن صالحی، ازدواج نموده و اکنون چند فرزند دارند.

نهم - جلال آقا که در دوازدهم صفر ۱۳۵۵ قمری، مطابق چهاردهم اردیبهشت ۱۳۱۵ خورشیدی متولد شده و دارای هوش سرشاری است.*
 جناب حاج ملاسلطان محمد، صبیته بزرگ خویش،
 فرزندان خاتون جان خاتون جان را به عقد ازدواج برادرزاده خود، حاج
 محمدحسین ملک التجار، در آورد و فرزندان او همه
 مردند، فقط یک دختر باقی مانده و نام فرزندان او از این قرار است:
 موسی، در ماه جمادی الثانیه سال ۱۳۰۷ قمری متولد شده و در کوچکی وفات
 یافت.

دیگری ربابه که در روز شنبه ۲۸ ربیع الثانی سال ۱۳۱۰ قمری به دنیا آمد و او
 نیز در کوچکی مرد.
 دیگری فاطمه سلطان در یکشنبه بیستم جمادی الثانیه سال ۱۳۱۶ قمری تولد
 یافت و در کوچکی مرد.
 دیگری محمد رضا در پنجشنبه ۲۱ شوال ۱۳۱۷ قمری پا بدین جهان نهاده و
 او نیز در کوچکی از این جهان گذران، گذر کرد.
 دیگری بلقیس سلطان که در دهه آخر ماه رمضان سال ۱۳۲۱ قمری متولد شد
 و چون خواهران و برادران او همه مرده بودند مورد علاقه کامل پدر و مادر بود و
 جناب حاج ملاعلی او را برای فرزند خود، حسینعلی آقا فخرالاطبا، عقد بست و
 مدت ها با هم زندگی کردند، آنگاه بین آن دو ناسازگاری پدید آمد و چند سالی
 به کدورت و نامهربانی گذرانده، بالاخره در سال ۱۳۵۱ قمری بین آن دو جدایی
 کامل اتفاق افتاد.
 حاج محمدحسین ملک التجار فرزندان دیگر هم داشته، ولی همه در کوچکی

* در ذیحجه ۱۳۷۶ با والده اش به مکه مشرف شد و متأسفانه در تاریخ شعبان ۱۳۷۹، مطابق دوازدهم بهمن
 ۱۳۳۸ شمسی، بین همدان و ملایر، اتومبیل او با اتومبیل دیگری تصادف نموده، ناکام مقتول گردید و او را در
 حضرت عبدالعظیم (ع) دفن نمودند.

از دنیا رفتند و تنها یادگار او همان بلقیس سلطان است.

زییده سلطان که دومین فرزند جناب حاج ملاًسلطان محمّد
فرزندان زهرا بیگم از زوجهٔ دومی بود، عیال حاج میرزا حبیب‌الله قوام‌التجّار
ریایی شده و اصلاً فرزندی نداشت.

سومین فرزند به نام زهرا بیگم به عقد ازدواج جناب ملاًمحمّد صدرالعلما،
فرزند حاج ملاًمحمّد صالح، درآمد و نخستین فرزند او دختری بود که در کوچکی
از دنیا رفت.

دومین فرزند نیز دختر بود که در شب جمعه سوم ربیع‌الثانی سال ۱۳۱۷ قمری
به دنیا آمده و در سیزده سالگی به عقد ازدواج جناب آقای صالح‌علیشاه درآمد و
نگارنده نخستین فرزند ایشان می‌باشم، سایر فرزندان را هم قبلاً مذکور داشتیم. از
خداوند متعال طول عمر و دوام توفیق ایشان را در خدمت به فقرا خواهانم.^۱
سوم - نیز دختر بود و در شب چهارشنبه هفتم ذیقعدۀ سال ۱۳۲۰ قمری متولّد
گردید و در سال ۱۳۳۹ قمری آقای حجّی نورمحمد منعمی، فرزند میرزا عبدالمنعم
فرزند ملاًمحمّد علی بن ملاحیدر محمد، او را تزویج نمود و اکنون هفت فرزند
دارند:

اول و دوم و سوم دختر می‌باشند، چهارم: سلطان ابراهیم، پنجم: آقا مصطفی،
ششم: نیز دختر است، هفتم: محسن*؛ چند فرزند هم در کوچکی فوت نموده‌اند.
چهارم - میرزا علیمحمد، دارای نام فامیلی سلطانیور، در روز جمعه ۲۲ ذیحجه
سال ۱۳۲۳ قمری متولّد شده، چندی مشغول تحصیل بود و در بیست و سه سالگی
در پانزدهم جمادی‌الثانیۀ سال ۱۳۴۶ قمری صبیئه حاج ابوالحسن رئیس‌التجّار را
تزویج نمود و اکنون سه فرزند دارند**:

۱. در فروردین ۱۳۷۹ شمسی درگذشت.

* دو فرزند دیگر هم، یک دختر و دیگری پسر به نام منصور بعداً متولّد شده و حیات دارند.

** دو فرزند پسر دیگر هم به نام احمد و سلطان‌علی و یک دختر هم، بعد از آنها دارند.

محمد صالح که در جمادی الاولی ۱۳۵۱ قمری متولد شده و دوی دیگر دختر هستند.

پنجم - دختری ملقب به نیره آغا، در روز شنبه ششم ربیع الثانی سال ۱۳۲۸ قمری متولد شده و در سال ۱۳۴۳ قمری به عقد ازدواج حاج ابوالقاسم آقا فرزند جناب حاج ملاعلی، عم نگارنده، درآمد و اکنون دارای دو فرزند دختر می باشد؛ سه فرزند دختر و پسر هم در کوچکی فوت نموده اند.^۱

ششم - سلطان علی که در سوم رمضان ۱۳۳۳ قمری متولد و در کوچکی از دنیا رفت.

جناب حاج ملاسلطان محمد ابتدا فرزند خود حلیمه فرزندان گوهر سلطان خاتون را نامزد برادرزاده کوچک خود ملاسلطان محمود نمود؛ چون او در چهارده سالگی فوت کرد، بعداً صبیته دیگر خود، گوهر سلطان را نامزد او نموده و در روز یکشنبه بیستم ربیع الاول سال ۱۳۲۷ قمری که شش روز قبل از شهادت آن بزرگوار بود، بین آن دو عقد نکاح بست و دارای چند فرزند شدند از این قرار:

یک - دختری که در پنجم شعبان ۱۳۲۹ قمری متولد و در کوچکی فوت نمود.
دوم - نصرالله در ۲۸ ذیحجه سال ۱۳۳۰ قمری تولد یافت و در کوچکی از دنیا رفت.

سوم - یوسف، روز سه شنبه پنجم ماه صفر سال ۱۳۳۲ قمری متولد و در کوچکی مرد.

چهارم - احمد آقا در ۲۹ ذیحجه ۱۳۳۳ قمری به دنیا آمده، در کوچکی از دنیا رفت.

۱. در سال ۱۳۵۳ شمسی فوت نمودند.



نشسته: جناب آقای سلطان علیشاه و در کنار ایشان آقای حاج محمدباقر سلطانی
و ایستاده: جناب آقای صالح علیشاه

پنجم - دختری که در تاریخ ۲۷ ذیقعده سال ۱۳۳۶ قمری متولد شده و در سال ۱۳۵۳ قمری، مطابق ۱۳۱۳ خورشیدی، پس از دو سال و نیم از مرگ عمه نگارنده که عیال حاج محمدصادق معین‌الاشراف بود، به عقد ازدواج ایشان درآمده و اکنون دو فرزند دارد*، یک دختر و یک پسر به نام خسرو.

ششم - نیز دختری که در سه‌شنبه چهاردهم محرم ۱۳۳۹ قمری متولد شده است.**

هفتم - نیز دختر که در سال ۱۳۴۱ متولد شده و در کوچکی از دنیا رفت.

هشتم - ایضاً دختری که در شانزدهم ربیع‌الثانی ۱۳۴۳ متولد شده است.**

نهم - حسین آقا در تاریخ ۲۷ جمادی‌الآخری سال ۱۳۴۵ قمری متولد شده و در کوچکی از دنیا رفت.

دهم و یازدهم - موسی و عیسی که با هم متولد شده، در روز شنبه دوازدهم ربیع‌الثانی سال ۱۳۴۹ قمری به دنیا آمدند و سپس عیسی از دنیا رفت و موسی اکنون زنده و به سلطان محمد شهرت دارد. از خداوند سلامت همه را خواهانم.

صبیته کوچک جناب حاج ملاسلطان محمد، کوب سلطان عیال حاج ناصری، فرزندی نداشت.

ملا محمد علی برادر بزرگ آن جناب دارای چهار پسر و برادرزادگان آن جناب یک دختر بود از این قرار:

حاج محمد حسین ملک‌التجار که در تاریخ پانزدهم ذیحجه سال ۱۳۰۰ قمری، خاتون جان، صبیته آن جناب را تزویج نمود و فرزندان

* سه فرزند پسر دیگر هم به نام مسعود، عبدالله و محمود و یک دختر بعداً متولد شده‌اند.

** در ذیحجه سال ۱۳۶۵ قمری به عقد ازدواج آقای یدالله تابان، همشیره‌زاده آقای ملا محمد صدرالعلماء، درآمد و اکنون چهار فرزند پسر به نام عبدالله و رضی‌الدین و نعمت‌الله و رحمت‌الله و یک دختر دارد.

*** در ماه رمضان ۱۳۶۸ قمری، مطابق مرداد ۱۳۲۸ خورشیدی به عقد ازدواج آقای شمس‌الدین حایری کرمانی، خلف مرحوم آقای حاج میرزا یوسف حایری (ارشادعلی)، درآمد و اکنون دو فرزند به نام یوسف و محمود دارد.

او همه از دنیا رفتند، تنها یک فرزند از او به نام بلقیس سلطان باقی است. حاج محمدحسین در ۲۲ محرم ۱۳۴۴ قمری، مطابق ۲۱ مرداد ۱۳۰۴ خورشیدی بدرود زندگانی گفت و دم درب بقعه عم بزرگوار خود مدفون گردید.

دوم - ملاحیدر محمد، ملقب به مؤیدالعلما، برحسب امر عم خود کربلاییه آسیه، صبیئه رمضانعلی بیدختی را که قبلاً عیال حاج ملا ابوالحسن نوغابی بود، تزویج نمود. پس از مرگ او صبیئه ملامحمد سمویگی را که دختر عمه اش بود تزویج کرد و چند فرزند داشت که بعضی از دنیا رفتند و اکنون دو فرزند به نام محمدرضا و طاوس علی باقی مانده و به مناسبت لقب پدرشان دارای نام فامیلی مؤیدی می باشند. ملاحیدر محمد در تاریخ پانزدهم شوال سال ۱۳۴۹ قمری از دنیا رفت و در ایوان جلوی مزار عم خود مدفون گردید.

سوم - میرزا عبدالمنعم که مورد لطف عم خود بود و نزد آن جناب تحصیل طب نمود. در ۲۸ رمضان سال ۱۳۰۶ قمری صبیئه حاج ابوالحسن نوغابی را تزویج نمود و در سال ۱۳۲۱ قمری از دنیا رفت و او چهار فرزند داشت از این قرار:

عبدالرحیم، در جمعه دهم رمضان ۱۳۰۹ قمری متولد و صبیئه ملاعبدالحسین سمویگی، دختر عمه خود را تزویج کرد و سه دختر از او باقی، و خود و عیالش بدرود زندگانی گفته اند.

دیگر، حاجی نورمحمد منعمی، در جمعه هیجدهم ذیحجه ۱۳۱۱ قمری متولد و صبیئه آقای ملامحمد صدرالعلما را تزویج نمود و نام فرزندانش قبلاً مذکور شد.*
دیگر، میرزا عبدالحسین دانش، در روز پنجشنبه ۲۲ محرم ۱۳۱۷ قمری متولد شده و صبیئه ملامحمد اسماعیل رئیس العلما را تزویج نمود و در جمادی الاخری سال ۱۳۶۰ قمری از دنیا رفت. سه فرزند پسر به نام خسرو و عبدالمنعم و حسین و یک دختر دارد.

* در سحر سه شنبه ۲۸ ذیحجه ۱۳۷۲، مطابق شهریور ۱۳۳۲ در بیدخت از دنیا رفت.



جناب آقای حاج شیخ محمد حسن صالح علیشاه طاب ثراه

دیگر، عبدالمنعم که پس از فوت پدر به دنیا آمد و در بیستم ذیحجه سال ۱۳۲۱ قمری متولد شده و صبیّه مرحوم شیخ اسماعیل ضیایی فردوسی را تزویج نمود.

چهارم - لعیا، در سال ۱۲۸۴ قمری متولد شد و در پانزدهم ذیحجه ۱۳۰۰ قمری، ملا عبدالحسین سمویگی، پسر عمه اش، او را تزویج نمود و سه دختر و یک پسر به نام میرزا عبدالعلی بدیعی که اکنون خادم مزار جناب حاج ملاسلطان محمد است از او باقی ماند. در رمضان ۱۳۵۰ قمری وفات یافت.

پنجم - ملاسلطان محمود، در سال ۱۲۸۶ قمری متولد شده و شش روز قبل از شهادت جناب حاج ملاسلطان محمد، صبیّه آن جناب را تزویج نمود و در ماه رمضان سال ۱۳۵۰ قمری، مطابق ۱۳۱۰ خورشیدی از دنیا رفت.

فرزندان حاج	حاج ملامحمد صالح فرزند حاج ملاعلی بیدختی، برادر زن
ملامحمد صالح	جناب حاج ملاسلطان محمد، شب پنجم ربیع الاول
	۱۲۶۵ قمری متولد شده و مدتی نزد پدر و بعداً در مشهد

به تحصیل علوم دینی اشتغال داشت و در هفتم رمضان ۱۲۸۹ قمری صبیّه ملا عبدالعلی بیدختی را مسمّاء به فخر نساء تزویج نمود. مورد لطف و توجه مخصوص جناب حاج ملاسلطان محمد بود و محبت فقری او نیز خیلی زیاد و در طریقه خود ثابت قدم بود. در ۲۶ ربیع الاول ۱۳۰۹ قمری از دنیا رفت. تولّد فخر نساء در بیستم جمادی الاخری سال ۱۲۷۱ قمری بوده و در هفدهم شعبان ۱۳۳۸ مرحوم شد.

حاج ملامحمد صالح، برادر زن جناب حاج ملاسلطان محمد، و مورد توجه خاص آن جناب بود؛ چند فرزند داشت از این قرار:

اول - فاطمه، جدّه پدری نگارنده، در ۲۹ شعبان ۱۲۹۰ قمری متولد شد و در اوایل بلوغ به عقد ازدواج جناب حاج ملاعلی نورعلیشاه ثانی درآمد. از خداوند



جناب ملا محمد صدرالعلما

متعال ازدیاد توفیق ایشان را خواهانم.*

دوم - آقای ملامحمد ملقب به صدرالعلما، جد مادری نگارنده، در سال ۱۲۹۲ قمری متولد و تحت تربیت پدر و جناب حاج ملاسلطان محمد بوده و در سیزدهم ذیحجه سال ۱۳۱۲ قمری، زهرا بیگم، صبیئه آن جناب را که جدۀ مادری نگارنده است تزویج نمود. اکنون در قید حیات می باشند و امامت مسجد بیدخت را دارند، از خداوند فزونی توفیق ایشان را خواستارم.**

سوم - ملامحمد اسماعیل ملقب به رئیس العلماء، شب پنجشنبه بیستم ذیقعده ۱۲۹۶ قمری متولد شد و در نیمه ربیع الاول سال ۱۳۲۵ قمری، صبیئه ملاعبدالحسین سمویگی را تزویج نمود و فرزندش منحصر به یک دختر است که میرزا عبدالحسین، فرزند میرزا عبدالمنعم، او را تزویج کرد. ملامحمد اسماعیل در بیست و دوم ماه صفر ۱۳۴۶ قمری، مرحوم و در ایوان مزار سلطانی مدفون گردید. چهارم - یک دختر که شب سهشنبه هشتم ربیع الثانی سال ۱۳۰۱ قمری متولد شد و در هیجدهم شعبان سال ۱۳۱۸ قمری به عقد ملامحمد، فرزند ملاحسن - ملامحمد اهل خیبری - درآمد*** و از او یک فرزند به نام محمدحسن داشت. پس از مرگ ملامحمد در ۲۶ ربیع الثانی سال ۱۳۲۶ قمری، برادرش شیخ محمدحسین فخرالشریعه او را تزویج نمود و از او سه فرزند، دو دختر و یک پسر به نام یدالله تابان دارد. دختر اول در ۲۲ ذیحجه ۱۳۴۸ قمری به عقد شیخ محمدحسین افصحی (صدرالواعظین)، فرزند ملاشیخ علی بیلندی، درآمد*** و دختر دوم را حاج

* در روز شنبه هیجدهم ربیع الاول ۱۳۶۴ قمری، مطابق دوازدهم اسفند ۱۳۲۳ خورشیدی وفات یافت و در مزار جناب حاج ملاسلطان محمد مدفون گردید.

** در سحر جمعه ۲۰ شعبان ۱۳۷۶، مطابق دوم فروردین ۱۳۳۶ بدرود زندگانی نمود و در بقعه متبرکه سلطانی بیدخت مدفون گردید.

*** در روز جمعه دهم صفر سال ۱۳۶۶ قمری، مطابق سیزدهم دی ماه ۱۳۲۵ خورشیدی وفات یافت و در یکی از حجرات مزار سلطانی بیدخت مدفون گردید.

**** در یکشنبه ۲۱ ذیقعده سال ۱۳۶۴ قمری، مطابق ششم آبان ۱۳۲۴ خورشیدی وفات یافت.

حسینعلی آقا سعادت، فرزند جناب حاج ملاعلی، به زنی گرفت. شیخ محمدحسن هم اکنون دو فرزند دارد.

پنجم - محمدتقی که در روز دوشنبه ششم جمادی الاولی ۱۳۰۴ قمری متولد شده و در جوانی در ۲۵ رجب ۱۳۲۲ قمری به مرض وبا درگذشت. چند فرزند دیگر هم در کوچکی از دنیا رفتند.

۱۳- مشایخ و مأذونین از آن جناب

جناب حاج ملاسلطان محمد در مدّت زندگانی خود چند نفر
میرزا محمد
صادق نمازی
را اجازه دستگیری و دعوت داد؛ اوّل جناب میرزا
محمد صادق نمازی شیرازی بود، آن جناب برای تجارت
در اصفهان سکونت گزید و در آنجا مجذوب جناب حاج آقا محمد کاظم
سعادت علی شاه شده، ارادت به آن جناب را سرمایه خود قرار داد. بعد از مدّتی
به واسطه اختلاف حساب و اشتباهی که در محاسبات واقع شده بود، کدورتی در
بین ایجاد گردید، ولی پس از چندی انقلاب حالی پیدا کرده توبه نمود و توفیق
رفیق او شده به قصد زیارت آن جناب به تهران حرکت کرد ولی موقعی رسید که
تابوت بر در خانه آن بزرگوار بود و فقرا شال سیاه به گردن داشته و باده خواران از
دوری پیر می فروش در ناله و خروش بودند.

مشاهده این حالت سبب تألم و تأثر بهت آمیز زیادی در ایشان شد و حال
انسلاخ از خود و ماسوی برای او دست داد و به واسطه انقلاب زیادی که داشت
در موقع غسل دادن مشاهده نمود که غسل دهنده اگرچه به ظاهر دیگرانند اما در واقع
جناب حاج ملاسلطان محمد است! و این امر سبب بصیرت او شده از همانجا با
جناب میرزا عبدالحسین ریابی که در آن موقع برای زیارت پیر به تهران آمده بود
به سمت گناباد روانه شد و پس از تجدید عهد مدّتی به ریاضت و تصفیة نفس

اشتغال ورزید و اجازه دادن اوراد و اذکار یافت.

آنگاه مراجعت نمود و پس از دو سفر دیگر در ۱۲۹۷ قمری مأذون به ارشاد شده و "فیض علی" لقب یافت؛ سپس به اصفهان مراجعت نمود و جمع زیادی در بین راه و اصفهان توسط ایشان تجدید عهد نموده و جمع زیادی هم در رشته فقر وارد شدند، حتی جمعی هم از شیراز و کاشان خدمتش رسیدند؛ آن جناب هم برای اینکه بتواند از واردین و وافدین پذیرایی کند، در وضعیت دنیوی خود تغییراتی داد و با اعیانیت و تجمل از فقرا پذیرایی می نمود و خود نیز از سابق در نهایت تجمل و اعیانیت بود، پس از چندی در سال ۱۳۰۱ قمری منزلی خرید، ولی مردم گفته بودند: این منزل معروف است که میمنت ندارد. چون جناب حاج ملاسلطان محمد از خریدن منزل آگاه شد به ایشان نوشت: شنیده شد در پی تعمیر خانه و اسباب شده اید، انسان را یک ذرع و نیم جا کفایت است، باید در فکر آخرت و مرگ بود. چون این نامه به او رسید در مجلس فقرا قرائت کرد و فهمید که رفتنی است ولی اظهاری نکرد که دل فقرا نشکند، لیکن فقرا موقعی که از خدمتش بیرون آمده بودند با یکدیگر گفته بودند این نامه خبر از رفتن می داد و همه متأثر و اندوهناک بودند.

اتفاقاً پس از هیجده روز از دنیا رفت و در قبرستان تخت فولاد اصفهان، تکیه فیضیه، جنب قبر شریف حضرت فیض علی شاه پدر نورعلی شاه اول، دفن گردید و ماده تاریخ وفاتش این مصرع است: «صادق الوعد بود شیخ جلیل»، ۱۳۰۱.

جناب حاج ملاسلطان محمد دو اجازه برای آن جناب

صورت اجازه اولیه نوشته نخستین آن این است:

بسم الله الرحمن الرحيم، حسبن الله و نعم الوكيل. الحمد لله الذي دلّ

بذاته على ذاته و تنزه عن مجانسة مخلوقاته فتجلى لهم بصفاته و آياته بعد فلا يرى و قرب

فشهد التجوى تبارك و تعالى سبحان من خالق خلق الاكوان لاصطفاء الانسان فاودعه

الجنان و علمه البيان لا تتقاء النيران و ابتغاء الجنان ثم الشكر له على ما اقام الدليل و

اوضح السبیل و هو یهدی الی خیر سبیل فما ترک لاحد حجته علیه بل له الحجّة فیما امتحن والمّنة فیما امتنن والصلوة علی محمدالمبعوث لاکمال الدّین و اظهار ما اختفی عن المرسلین و علی اوصیائه الهداة الّذین هم آیات بینات و مساجد مبینات و بیوت مرفوعات و رواسی شامخات سیما ابن عمّه امیرالمؤمنین و سیدالوصیین و علی الاولیاء التّابعین له فی مناہج الیقین والدّاعین الیه علی بصیرة فی الدّین و طریقته المتین و سلّم تسلیماً کثیراً.

و بعد این فقیر الی الله الغنی سلطان علی معروض می دارد که هنوز اجل مکتوب و وعده موعود منقضی نبود که داعی سعادت نقاب غیبت بر چهره عنایت کشید و رخسار مبارک از دیده های بشری پوشید. همانا که ناشایست افعال ما را نتوانست دید، تا از کمال رأفت مقدر غیر را خود متحمل گردید و دار اقامت را برگزید، إنّ الله لا یغیر ما بقوم حتّی یرضوا بما یثفسهم. * اگرچه تدارک مافات از بندگان میسر نی، و تلافی گذشته مقدور نیست، ولی چندان باید گریست که حق تعالی ترحم فرماید، عظم الله اجرنا و وقنا لابتغاء مرضاته و اجتناب نعماته. حال که نعمت خدمت از دست رفته، در تراحم و تعاطف و خدمت به یکدیگر باید کوشید که اعظم شعار طریق و عمده اسباب سلوک است و به نظر دقیق هر یک مرآت جمال پیر و خدمت آنها، خدمت خدا خواهد بود و اقامه مراسم مؤاخات^۱ که بعضی از برادران سؤال فرموده بودند، البته باید ترک نشود، لآن هؤلاء ایتام آل محمد. اجر پرستاری ایتام اینجاست. اگر خلاف سابق شیوه تراحم پیش آید و لوازم مؤاخات برقرار ماند، شاید تدارک نعمت فانیه فرماید. و در باب بقای بر عمل سابق که رفته بود، مادام که دست نرسیده و خود را بی صاحب، و دست و پای شیطان را گشوده پندارند، باید نهایت

* سورة رعد، آیه ۱۱: البّته خدای متعال حال هیچ قومی را دگرگون نخواهد کرد تا زمانی که خود آن قوم، حالشان را دگرگون نمایند (ج).

۱. مؤاخات از ریشه "اخ" و به معنای برادری است و تفاوت آن با اخوت این است که مؤاخات از باب مفاعله به معنای اخوت طرفینی است.

اهتمام نمایند و دقیقه‌ای اهمال ندارند که شیطان برادر نگردد، بلی با توقف و شک بعدالبینه یا انحراف، عمل را اثری نخواهد بود، بلکه وبال و حجت خواهد گردید؛ اما با تعدّر و طلب و توجه، بدون شک البتّه مقبول خواهد بود، انشاءالله؛ و توانی که از جمله لوازم بشری است و با توجه و استمداد، انشاءالله معفو و عمل مقبول است. در باب فروغ به آنچه سابق مأمور بوده‌اند، رجوع نمایند و چون صبر و تصابر بر توجه به نصّ کتاب مأمور و مرابطة قلبیه که عمده اسباب سلوک و عروة الوثقیای ایمان و جالب فیوضات غیبی و دافع مکائد شیطان است از آن مقصود و محتوم است و به حکم: المیسور لا یسقط بالمعسور والمعذور یؤتی بقدر المقذور،* بر هر کس ابقاء مرابطه بقدر الامکان لازم است. لهذا برادر مکرم جناب آقامیرزا محمدصادق اصفهانی مأذون می‌باشند که هر یک از برادران و خواهران که حالت توقّف و انحراف از ایشان نیابند، تلقین دعاء الولاية و آية التصرّة نمایند و هر جا طالبی بیابند که آثار صدق از ناصیه طلب به منصفه ظهور رساند دعاء الجهات و آية التصرّة تلقین نمایند که به دستور معین معمول دارند، حتّی یفعل الله ما یشاء و یسر لنا السبیل. هفتم جمادی الثانیه ۱۲۹۳، والسلام علی من اتّبع الهدی.

پس از صدور این اجازه، جناب میرزا محمدصادق
اجازة ثانویه به اصفهان مراجعت نمود و مجدداً در سال ۱۲۹۷ قمری که
 به قصد زیارت به گناباد آمد و چندی بر حسب امر مشغول
 ریاضت و تکمیل نفس بود، اجازه دستگیری یافت و صورت اجازه این
 است:

هو العلی الاعلی. بسم الله الرحمن الرحیم. الحمد لله الذی ظهر فی بطونه فوصفه و بطن
 فی ظهوره فما عرفوه والصلوة علی رسولہ صاحب لواء الحمد والمقام المحمود و علی
 اوصیائه شهداء الخلق و امناء المعبود.

* آنچه بجا آوردن آن ممکن است، به واسطه آنچه دشوار است ساقط نمی‌شود و آنچه دشوار یا غیر میسر است، به اندازه توانایی انجام داده می‌شود (ج).

و بعد چون مقصود از خلقت عالم، ایجاد حضرت آدم و مراد از ایجاد آدم، اتصال لغایت اتم و غایة الغایات و نهایة النهایات است و این مقصود بدون بالغ مبلغ و کامل مکملی که به حسب صورت مجانس و از حیثیت هیكل مُدرک و محسوس باشد امکان وقوع نداشت، لهذا از بدو عالم که بدو نزول حضرت آدم بود، حضرت حق تعالی شأنه العزیز به هیاکل بشریه متجلی بوده و به زبان انبیا و اولیا (ع) تربیت و دعوت عباد می نموده و موادّ مستعدّه و استعدادات تامّه را به غایات خود می رسانیده و این سلسله علیّه علویّه پیوسته بوده و در هیچ وقت انفصال نیافته و نخواهد یافت الی انقراض العالم، که بدو صعود حضرت آدم است. و چون مظاهر حقّانیّه را به حسب بشریت، سیر در بقای عالم متصور نبود، بر هر یک لازم نمود که هرگاه ماده مستعدّه را جامع جهتی الفرق والجمع و آثار و استعداد تربیت و تکمیل از ناصیه او مشاهده نمایند، مأمور به دعوت عباد و تربیت و تکمیل در سایر بلاد نمایند، بناء علی هذا این فقیر ضعیف سلطان علی بن حیدر محمد که در این زمان سعادت اقتران در سلسله علیّه علویّه نعمت اللّهیّه که سلسله موصوف فوق است به منصب ارشاد مفتخر و به رتبه تربیت مباهی است، بر عامّه عباد الله عرضه می دارد که چون برادر مکرم آقا میرزا محمد صادق ملقب به "فیض علی" در سلوک صادق و در اوصاف سابقه، سابق است و اتصال تامّ و مظهریت تمام، مشارالیه را حاصل، لازم و متحتّم گردیده بود که جناب سابق الذکر را به منصب ارشاد مفتخر و به تربیت عباد مأمور سازد و مورد نظر عنایت منظور نمایم و چون به حکم و صف اتصال و مظهریت، دست و زبان آن جناب را جدایی نیست، پیوستگی و تعلیم این ضعیف خواهد بود. والسلام علی من اتبع الهدی و صلی الله علی محمد و آله صلوة کثیره دائمه. به تاریخ ۱۲ جمادی الاولی ۱۲۹۷ قمری. محل مهر، الزاجی سلطان محمد.

پس از فوت میرزا محمد صادق، جناب حاج ملا سلطان محمد قریب ده سال کسی را برای دستگیری و ارشاد تعیین ننمود؛ چون سؤال شده بود، جواب فرمود:

«پس از میرزا، صادقی نمی‌بینم که لایق این مقام باشد».

تا آنکه در سال ۱۳۱۱ قمری دو نفر را اجازه دستگیری
حاج ملامحمد
 داد، یکی جناب حاج ملامحمد جعفر برزکی کاشانی و
جعفر برزکی
 دیگر جناب حاج شیخ عبدالله حایری.

حاج ملامحمد جعفر از علما و معاریف کاشان بود و تولد او به طوری که از وصیت‌نامه معلوم می‌شود در حدود سال ۱۲۶۰ قمری بوده. مدت‌ها در نجف اشرف به تحصیل علوم دینیّه اشتغال داشت و ابتدا با صوفیه عداوت و دشمنی داشت، ولی پس از تحقیقات زیاد و معاشرت‌ها، حالش دگرگون شده مایل به فقر گردید و ارادت به میرزا ابوطالب مسگر که از فقرای بامحبت زمان مرحوم حاج آقا محمدکاظم اصفهانی بود، پیدا کرد و خدمت‌ها نمود، تا آنکه جناب میرزا محمدصادق نمازی در مراجعت از گناباد (پس از دریافت اجازه) به کاشان رفت و حاجی برزکی هنگام ملاقات شیفته و ربوده ایشان گردید و تلقین ذکر یافت. سپس چند سفر به گناباد مسافرت نمود و به امر پیر به تصفیّه و تجلیّه اشتغال ورزید و در سال ۱۳۰۸ قمری اجازه دادن او را یافته و مراجعت نمود.

پس از آن به امر پیر سفری به گناباد آمد و پس از یک سال ذکر و فکر و خدمت و صحبت و ریاضت به اندازه استعداد فطرت، در شوال سال ۱۳۱۱ قمری اذن ارشاد و اجازه دستگیری یافته و "محبوب‌علی" لقب یافت. آنگاه به کاشان مراجعت نموده در قریه فین که از توابع نزدیک کاشان است، منزل گزید و به وظایف مقررّه اشتغال داشت و غیرتش نسبت به فقر و تصوّف خیلی زیاد بود و میل نداشت که در مجالس فقری از امور دنیوی ذکری به میان آید.

چون آن جناب اجازه یافت، فقرا خدمتش مرتب اجتماع می‌نمودند و مجالس فقری رونقی یافت و این امر موجب حسد علمای کاشان شده، حکم کفر و نجاست صوفیه را داده، مردم را از معاشرت و دادوستد با آنها منع کردند و فقرا را هر جا دیدند اذیت و آزار زیاد نمودند و جناب حاجی عقاید دینی خود و جناب حاج

ملاسلطان محمد را مفصلاً شرح داده و نوشته برای آنها فرستاد، و اتمام حجّت نمود چنانکه پیش از این مفصل ذکر نمودیم.

مرحوم حاجی سفر دیگری نیز برای زیارت به گناباد رفت و در بین راه هم، جمعی را دستگیری نمود. آن جناب قبلاً چند سال در پریان که مزرعه کوچکی از توابع برزک است به زراعت اشتغال داشته، بعد به قریه فین کاشان آمد و به طوری که از وصیت نامه معلوم می شود در سال ۱۳۱۵ قمری در آنجا تجدید ازدواج نمود. در چهارم جمادی الاولی ۱۳۱۶ قمری وصیت نامه نوشت مبنی بر ستایش خداوند و درود بر پیغمبر (ص) و اهل بیت (ع) و پند و اندرز به فقرا و مؤمنین، و در خاتمه نیز وصایای شخصی نسبت به دارایی خود به فرزندان نمود، و پس از دو سه ماه در روز جمعه به میرزا آقا مخمل باف اظهار کرد که امروز وعده ما بود که برویم گویا صلاح نبوده؛ آنگاه از بیدگل، حاج حسن بتا را که از فقرای بزرگوار بوده و در تغسیل و تکفین هم اطلاع کامل داشت، احضار کرد و چون او وارد شده بود آن جناب در همان موقع از دنیا رحلت کرد و این امر در پانزدهم رجب سال ۱۳۱۶ قمری واقع شد. آن جناب دارای قد میانه و اندام لاغر و صورت باریک و ریش کوسه بوده است.

صورت اجازه اولیه ایشان این است:

اجازه نامه

بسم الله الرحمن الرحيم و هو المعين لكل من استعانه به. جناب برادر مکرم
آخوند ملا محمد جعفر انشاء الله در همه حال موفق بوده، امید که
راحت خود را در راحت رسانیدن به بندگان خدا دانید و اطاعت خود را در اتمام
به کار بندگان حق شناسید، و خود را آنی از پرستاری در ظاهر، و دعا کردن در
باطن درباره بندگان باری فارغ نگذارید. انشاء الله المعين هر جا طالبی بیاید که آثار
صدق از او ظاهر بینید تلقین نمایید که بعد از سه نماز صبح و عصر و خفتن، یک
صد و ده مرتبه "الله ناظری" و هفتاد مرتبه "لافتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار"، اگر
کسی باشد که از ذکر الهی اشتداد اشتیاق او را باشد کلمه "الله ناظری" را در سایر

اوقات بر زبان جاری نماید، بعضی را که حالت و وقت موافق باشد، بعد از جبرئیلیه، صد و ده مرتبه یونسیه، اگر وقت ندارد هفت مرتبه اذن دهید، هفت مرتبه بعد از جبرئیله یا بعد از یونسیه آیه التّصّرة تعلیم دهید. وَفَقَّكَ اللهُ وَايَا وجميع المؤمنين، والسلام.

اجازة دومی این است:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ تَفْتَى وَرَجَائِي. الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي دَلَّ عَلَى ذَاتِهِ بِذَاتِهِ وَتَنَزَّهَ عَنْ مَجَانِسَةِ مَخْلُوقَاتِهِ وَقَهَرَ بِعِزَّتِهِ الْأَعْزَاءَ وَتَوَاضَعَ لِعَظَمَتِهِ الْعِظْمَاءَ فَبَلَغَ بِقُدْرَتِهِ مَا يَشَاءُ بَعْدَ فَلَا يَرَى وَقَرَبَ فَشْهَدَ التَّجْوَى تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ الْخَلْقَ لِانْتِفَاعِ الْإِنْسَانِ وَخَلَقَ الْإِنْسَانَ لِلْحَشْرِ إِلَى الرَّحْمَنِ فَعَلَّمَهُ النَّطْقَ وَالْبَيَانَ وَارْسَلَ الرَّسْلَ وَأَنْزَلَ الْكُتُبَ وَأَوْضَحَ السَّبِيلَ لِيُحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيُهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَالصَّلَوَاتِ الْمَتَوَافِرَاتِ الزَّكَايَاتِ النَّامِيَاتِ النَّامَاتِ عَلَى أَشْرَفِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ وَخَيْرِ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ وَعَلَى أَوْصِيَاءِهِ الطَّيِّبِينَ الظَّاهِرِينَ، خُصُوصاً عَلَى ابْنِ عَمِّهِ وَصَهْرِهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَقَائِدِ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ وَعَلَى أَوْلَادِهِ الْأَئِمَّةِ الْهَدَاةِ الْمَهْدِيِّينَ.

و بعد چون بنی نوع انسان که غایت خلقت زمین و آسمان و نتیجه آفرینش دورانند، مرکب از اضداد و گرفتار حدود زمان و مکان می باشند و مقصود از آفرینش ایشان رهایی از این حدود، و رسیدن به مراتب عالیّه جنان است؛ حضرت حق جلّ و علا به جهت رهایی و مدد خلاصی ایشان از قیود این بنیان در جمیع ادوار زمان و جمله بقاع امکان، پیغمبران برای هدایت بندگان خود گماشته و به منطوق کریمه: وَ لَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ*، هدایت هر یک از پیغمبران را به واسطه اوصیای آنها متصل به پیغمبر بعد نموده، تا اینکه رشته هدایت از زمان آدم متصل به پیغمبر خاتم (ص) گردید و به مضمون: إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ**، اوصیای

* سورة قصص، آیه ۵۱: و ما برای راهنمایی این مردم، آیات قرآن و ارسال پیغمبران را پیوستگی دادیم (ج).

** سورة رعد، آیه ۷: تنها وظیفه تو (ای رسول) اندرز و ترسانیدن (از نافرمانی خدا) است و هر قومی را از طرف خدا راهنمایی است (ج).

آن بزرگوار تا انقراض عالم در میانهٔ بنی آدم خواهند بود، یا ظاهر و آشکارا، یا پوشیده از انظار، و در هر دو حال مشایخ روایت و مشایخ طریقت به اذن و اجازهٔ ایشان به دعوت و هدایت خلق مشغول بوده و خواهند بود، تا در این زمان سعادت اقتران که دست فضل اولیای عظام سینئه بی کینهٔ این بی نام و نشان سلطان محمد بن حیدر محمد را که ملقب به "سلطان علی" است مخزن اسرار و بر مسند بلند ارشاد برقرار داشته، لازم دانسته موافق احکام شریعت مصطفویه و آداب طریقهٔ مرتضویه که هرگاه فقیری را در طریقهٔ علیّه علویّه رضویّه نعمت اللّهیّه، بینا به آفات نفسانی و دانا به خصائل روحانی بیابم و از آن منزجر و این را طالب باشد که تفقه و موجب انذار است، مأمور به هدایت بندگان خدا نمایم تا حکم: *بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ**، پیوسته ساری و جاری باشد؛ تا در این وقت که نهم شهر شوال المکرم سنهٔ هزار و سیصد و یازده است جناب سعادت ایّاب، قدسی نصاب، قدوسی انتساب، برادر محترم اشرف الحاج، حاج ملامحمد جعفر کاشانی، جامع اوصاف مذکور و دارای احکام شریعت و بینای آداب طریقت یافته، ملقب به "محبوب علی" نموده اذن و اجازه هدایت داده مأمور به ارشاد عباد نمودیم و عارج معارج اعزاز و اکرام نموده. امید که آن جناب در همه حال امر حق را منظور نظر سازند، و مقدم بر حظوظ خود دارند، و چنین دانند که یک نفس که به واسطهٔ ایشان هدایت یابد از دنیا و آخرت بهتر باشد، و امید که بندگان خدا دست و زبان جناب ایشان را دست و زبان این ضعیف دانند و خود را به واسطهٔ ایشان بر فتراک ولایت بندند. *فَاللّٰهُ فَاللّٰهُ عِبَادَ اللّٰهِ فِي اتِّبَاعِ اوَامِرِ اللّٰهِ وَ نَوَاهِيهِ. وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اتَّبَعَ الْهُدٰی وَ اجْتَنَبَ الْغٰی وَ الرَّذٰی.*

* سورهٔ مائده، آیهٔ ۶۷: (ای پیغمبر) آنچه از خدا بر تو نازل شد (در باب ولایت علی(ع)) به خلق برسان(ج).

حاج شیخ
عبدالله حایری

جناب حاج شیخ عبدالله حایری نیز در همان روز که جناب
برزکی اجازه یافت، مأذون گردید. آن جناب کوچکترین
فرزندان مرحوم آقا شیخ زین العابدین مازندرانی بود. شیخ
زین العابدین از علمای با عمل و از فقهای عارف دوست و از مجتهدین بزرگ بود
و چون جناب حاج ملاسلطان محمد از سفر مکه مراجعت کرد، از ایشان ملاقات
کرده نهایت محبت نمود.

جناب حاج شیخ عبدالله پس از تکمیل تحصیلات مقدماتی، تمام علوم شرعی
را نزد پدر دانشمند خود و دیگر استادان فرا گرفته و به واسطه هوش سرشاری که
داشت در اندک مدتی تحصیلات را تکمیل نموده، به درجه اجتهاد رسید و از پدر
کسب اجازه اجتهاد نمود.

چون جناب حاج ملاسلطان محمد از مکه مراجعت کرد در کربلای معلای حاج
ملاعلی اکبر قاری که از فقرا بوده به جناب شیخ عبدالله اظهار کرد: آنکه تو در
جستجوی او هستی اکنون بدین شهر آمده. ولی ابتدا با آنکه پدر هم دستور ملاقات
داده بود، آن جناب به خود نپسندیده و با برادران بزرگ خود که به ملاقات ایشان
رفته بودند نرفته بود، موقعی که ایشان برای بازدید آمده بودند، جناب شیخ عبدالله
در همان دیدار نخستین ربوده و مجذوب شده و سه روز از او جدا نشد و بالاخره
در سلک مریدان آن جناب وارد شد، و پس از آن، همه کس از خویش و بیگانه او
را ملامت و تشنیع می کرد، لیکن او مطابق فرمایش مولوی:

سخت تر شد بند من از پند تو عشق را شناخت دانشمند تو^۱
و طبق آنچه از زبان مجنون گفته شده:

خدایا توبه کردم توبه اولی است ز هر چیزی که غیر از عشق لیلی است
اصلاً به ملامت دیگران اعتنا نداشت و چون جناب حاج ملاسلطان محمد از

۱. مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۳۱.



جناب حاج شیخ عبداللہ حایری (رحمت علیشاہ) قدس سرہ

آنجا حرکت کرد، شور عشق و جذبه شوق در آن عاشق شیدا شدت یافت و در همان اوقات، اتفاق ملاقات با جناب حاج ملاعلی فرزند جناب حاج ملاسلطان محمد دست داد و پس از چندی که با هم بودند جناب شیخ عبدالله نیمه شبی به زیارت حرم مطهر حضرت سیدالشهدا (ع) مشرف شده و از آنجا بدون اطلاع اقوام عازم گناباد، و شور محبت او در فقرای بین راه هم تأثیر نموده و هرکس از فقرا او را می دید بر محبت و گرمی او می افزود. آن سفر، هشت ماه در گناباد مانده سپس مراجعت کرد. چند سفر دیگر هم به گناباد آمد و در سال ۱۳۱۱ قمری با جناب حاج ملامحمد جعفر اجازه یافته به لقب "رحمت علی" ملقب گردید، پس از آن به کربلا مراجعت نمود و از آن به بعد چند سال مرتب، شش ماه تابستان در گناباد بوده و شش ماه زمستان^۱ به عتبات مراجعت می کرد و در بین راه در هر سفر، محترم و معزز بوده، جمع زیادی هم توسط او داخل فقر می شدند. فقط در یکی از آن سفرها در مشهد مقدس، طلاب فتنه جوی به تحریک و اغوای جمعی مغرض نسبت به آن جناب توهین وارد آورده و از حرم مطهر بیرون کرده بودند ولی آنها نیز بعداً سزای کردار خود را دیدند.

آن جناب در سال ۱۳۱۷ قمری به مکه مشرف گردید و در سال ۱۳۲۲ قمری بنا به خواهش فقرا و اجازه پیر در تهران اقامت گزید.

پس از شهادت جناب سلطانعلیشاه خدمت جناب نورعلیشاه تجدید عهد نموده مجدداً اجازه یافته به "رحمتعلیشاه" ملقب گردید. در آن اوقات اختلافاتی بین فقرا پیش آمده و بسیاری از فقرای تهران نسبت به جناب نورعلیشاه بدبین شده و بعضی برگشتند، بعضی هم اصلاً تجدید عهد ننمودند. این قضایا به آن جناب نیز قدری سرایت نموده، ولی بحمدالله به زودی مرتفع گردید.

در سفر آخر جناب نورعلیشاه به کاشان، ایشان نیز در ملازمت بوده ولی

۱. منظور هوای گرم و سرد است، زیرا گناباد تابستانی طولانی دارد که حدود شش ماه طول می کشد.

متأسفانه در مراجعت با گریه و ناله جسد پیر بزرگوار را به همراه آورد، چه آن جناب در کاشان توسط ماشاءالله خان پسر نایب حسین کاشانی که از گرویدگان نیز بود مسموم گردید، و در کهریزک در پانزدهم ربیع الاول ۱۳۳۷ قمری وفات یافت. جناب حاج شیخ عبدالله به گناباد رفته و خدمت جناب آقای صالح علیشاه، عهد بیعت را تازه نمود و مجدداً اجازه یافت و مجامع فقرای تهران به وجود او زیب زینت داشت، بلکه در همه جا فقرا به وجود او افتخار می کردند، و روش جنابش نزد دوست و دشمن پسندیده و هیچ کس از ایشان بدگویی نمی نمود، و تمام اعیان و رجال و وزرا نسبت به ایشان کوچکی و اطاعت داشتند.

آن جناب در اوایل سلطنت رضاشاه پهلوی روزی در صحن امامزاده حمزه شهرری در مقبره جناب سعادت علیشاه با پادشاه تصادفاً ملاقات نموده، شاه نسبت به ایشان اظهار محبت کرده، گفته بود: «چرا ما خدمتتان نمی رسیم؟» ایشان جواب داده بودند که: «استغنائی طبع ما بیشتر از غنائی اعلیحضرت است»، شاه قدری مکدر شده، گفته بود: «در درویشی ادب هم شرط است!» جواب داده بودند که: «عین ادب بود». سپس شاه موقع بیرون رفتن، دم در به آقای معتمدالتولیه گفته بود: از طرف من از ایشان عذرخواهی کنید.

و نیز شاه نامبرده در اوایل سلطنت خود معمول داشت که اوایل ماه رمضان برای علمای تهران وجهی می فرستاد و برای ایشان نیز یک صد تومان در پاکتی گذاشته، فرستاده بود، ایشان قبول نکرده و در پشت پاکت نوشته بودند: ما آبروی فقر و قناعت نمی بریم با پادشاه بگویی که روزی مقرر است آن جناب در تابستان سال ۱۳۱۶ خورشیدی به مرض حبس البول و پروستات مبتلا شده و پس از چند روزی ایشان را به بیمارستان بردند و قریب هشت ماه در بیمارستان بستری بود، تا آنکه در ۲۸ ذیحجه سال ۱۳۵۶ قمری، مطابق دوازدهم اسفندماه ۱۳۱۶ خورشیدی بر اثر عمل جراحی بدرود زندگانی گفت و عموم فقرا را در مصیبت خود گریان نمود. جناب آقای صالح علیشاه که برای عیادت ایشان به

تهران آمده بودند، در آن موقع حضور داشته و جنازه ایشان را بانهایت تجلیل و احترام حرکت داده و جسد را در مقبره مرحوم آقای سعادت‌علیشاه دفن نمودند، رحمة الله عليه.

صورت اجازة آن جناب این است:

صورت اجازة بسم الله الرحمن الرحيم و به ثقتی و رجائی. الحمد لله العليم الخبير السميع البصير العلي الكبير الذي بعد فلا يبلغه بعد الا وهام و لا يناله غور الافهام قرب فشهد خفیات الامور و مكونات الامكنة و الدهور خلق فسوی و قدر فهدى تبارك و تعالى ارسل الرسل و انزل الكتب و اوضح السبل ليحيى من حي عن بينة و يهلك من هلك عن بينة و الصلوات الركايات التامات على محمد المبعوث فى آخر الزمان على جميع مراتب الامكان لتكميل الشرايع و الاديان و تهذيب قلوب الانس و الجان و على اوصيائه المعصومين و خلفائه الراشدين خصوصاً على سيد الاوصياء الاكرمين امير المؤمنين و امام المتقين و قاتل الناكثين و المارقين و القاسطين و على اوليائهم المعترفين بمقامهم المتبعين منهجهم المتمسكين بولايتهم العارفين بحق امامتهم.

و بعد چون در اين جزو زمان سعادت اقتران كه دست فضل اولياى عظام، سینه بى كينه اين بى نام و نشان سلطان محمّد بن حيدر محمّد ملقب به "سلطان على" را مخزن اسرار الهى نموده و در طريقتة عليّة علويّة رضويّة نعمت اللّهيه بر مسند ارشاد عباد متمكّن ساخته به حسب احكام مصطفويّه و آداب مرتضويّه، لازم كه هر جا فقيرى را ببينم كه به آفات نفسانى بينا و به خصائل روحانى دانا باشد و انزجار از آن و طالب اين، كه صفت تفقّه و موجب انذار است در او يابم مأمور به هدايت خلق نمايم. لهذا على جناب قدسى نصاب قدوسى انتساب برادر محترم آقا شيخ عبدالله را كه به اين اوصاف آراسته يافته در اين وقت كه نهم شهر شوال المكرّم ۱۳۱۱ هجرى است ملقب به "رحمت على" نموده اذن و اجازة هدايت داده، عارج معارج عاليه اعزاز و اكرام و ارشاد نموده؛ اميد كه در هر حال امر حق را مقدم بر

حظ خود دارند و خدمت بندگان حق را، خدمت حق تعالی شأنه دانند و یک نفس که به راه آورند از دنیا و آخرت بهتر شمارند، و امید که تشنگان زلال ولایت و گمگشتگان وادی ضلالت دست و زبان آن جناب را دست و زبان این ضعیف دانند، و خود را به واسطه آن جناب بر فتراک ولایت بندند. *فالله فالله فی اتباع الولاية و اقتباس الهدایة. والسلام علی من اتبع الهدی واجتنب الغی و الردی.*

میرزا علی آقا صدرالعرفا

جناب میرزا علی آقا صدرالعرفا نیز از آن جناب اجازه دادن اذکار و اوراد داشته. میرزا علی آقا دومین فرزند جناب حاج میرزا زین العابدین شیروانی مستعلیشاه بوده و "حسام الدین علی" لقب داشته. فرزند اول، جلال الدین محمد که در سال ۱۲۴۸ قمری مطابق عدد کلمه "مرغوب" متولد شده و حسام الدین علی دو سال از برادر، کوچکتر بود و هنگام وفات پدر، یکی پنج ساله و دیگری سه ساله بوده است. بعداً هم مورد لطف جناب حاج میرزا زین العابدین شیرازی رحمتعلیشاه بودند. جلال الدین محمد در حدود سنه ۱۲۹۰ قمری از دنیا رفت و حسام الدین علی به سن پیری رسید و مسافرت های زیاد به هند و عراق عرب و داخله ایران نمود.

خدمت جناب حاج ملاسلطان محمد تجدیدعهد کرد و در عقیده خود راسخ و متعصب بود، چنانکه در یکی از سفرها که عازم گناباد بود، چون به تهران ورود نمود، به منزل سراج الملک وارد شد؛ حاج میرزا حسن صفیعلیشاه اطلاع یافته اجازه ملاقات خواست، ایشان هم اجازه داد. حاج میرزا حسن از ایشان دیدن نموده و نهایت احترام و کوچکی کرد، آنگاه عرض کرد: چرا به خانقاه خودتان ورود نفرمودید؟ ایشان پرسیده بودند که خانقاه خودمان کجا است؟ عرض کرده بود: همان چراغی که پدر بزرگوارتان روشن فرموده. جواب داده بودند: آن چراغ فعلاً در گناباد روشن است. آنگاه از حاج میرزا حسن پرسیده بود که نسبت طریق و اجازه شما به کدام یک از بزرگان می رسد؟ پس از قدری تأمل، جواب داده بود: در خواب از مولی علی (ع). ایشان گفته بود: بسیار خوب، پس دیگر با هم صحبتی

نداریم!*

جناب میرزا علی آقا از طرف ناصرالدین شاه، "صدرالعرفا" لقب داشت و در حسن سلوک و معاشرت با مردم مشهور بود، در روزه استحبابی ماه رجب و شعبان و بجا آوردن نمازهای شبانه روزی در اول وقت، و خواندن ادعیه و اذکار و هم‌چنین در سایر امور دینی مواظبت و دقت کامل داشت، و از طرف جناب حاج ملاسلطان محمد مجاز در تلقین اوراد و اذکار بود، ولی پس از صدور اجازه، جناب صدرالعرفا گمان برده بود که اجازه دستگیری است و یک نفر را دستگیری نمود، چون خبر به گناباد رسید جناب حاج ملاسلطان محمد مجدداً حدود مأموریت و اجازه ایشان را تشریح نمود، و ایشان نیز از غفلت خود پشیمان شده عذرخواهی کرد و طلب عفو نمود. جناب میرزا علی آقا در سال ۱۳۲۱ قمری از دنیا رفت.

جناب صدرالعرفا به خواهش حاج میرزا شکرالله مستوفی شرح مختصری درباره جناب مجذوب‌علیشاه و پدر بزرگوار خود جناب مست‌علیشاه نوشته و نگارنده نسخه اصل را ندیده ولی نسخه دیگری که رونوشت است، نزد آقای دکتر علی نورالحکما مشاهده نموده‌ام. آن جناب فرزندان زیاد داشته که همگی خلف صالح و یادگار نیک بوده‌اند.

۱۱۰

هو العلی المتعال، بسم الله الرحمن الرحیم. و هو دلیلی و هو یهدی السبیل

صورت اجازه

الحمد لله الذی ظهر بذاته فی کل شیء ففضی الا تعبدوا سواه و احاط سواه و

احاط بشؤوناته بکل فیئنی فحکم الا تعرفوا الا اياه بعد فلا یری و قرب فشهد التجوی

تبارک و تعالی والصلوة والسلام علی اشرف من سلک فنجی و وصل فهدی و علی آله و

اتباعه سادات الوری. و بعد فهذا وصیتی الی اخوانی.

بدانید که دنیا با همه شکوه، کاروانسرای بی‌پایان نیست به مضمون حکم مشحون:

* این قضیه را مرحوم موثق‌السلطان جلالی راد که خودش در مجلس حاضر بوده، نقل کرده است.

مَنْ أَقْبَلَ عَلَيْهَا أَدْبَرَ عَنْهَا. * غِنَا بِأَعْرَاضِشْ، فَقَرِّ عَاجِلْ وَ مِنْ جَمْعِيَّتِ اسْبَابِشْ، تَفَرِّقَهُ حَاصِلْ، دُنْبَالَهُ اِعْتِبَارِشْ، بَرَأْمَدِنْ بِي اِعْتِبَارِي، وَ دَر مِيَانَهُ اِنْبَانِشْ نَام وَ نِشَانِ جِسْتُنْ خَوَارِي، نَام اَز گَمْنَامِي خَوَاهِيد، وَ نِشَانِ اَز بِي نِشَانِي جَوِيِيد. مَقْصُودِ اَز خَلْقَتِ جِهَانِ نَهْزِيَسْتِنْ دَر دَوْرَانِ وَ تَعْيِيْشِ كَرْدِنِ دَر اِقَالِيْمِ جِهَانِ اسْتِ كِه زَوَالِ اَن مَشْهُودِ، وَ فَنَائِ اَن مَعْلُومِ اسْتِ، بَلْكَه غَرَضُ حَضْرَتِ اِنْسَانِ وَ غَايْتُ فَرَارِ اَز اَيْنِ وَاھِي بِنِيَانِ اسْتِ، وَ سِيْر كَرْدِنِ بَه سُوِي حَضْرَتِ رَحْمَانِ، وَ چُونِ اَيْنِ غَايْتِ بَدُونِ رَاھِنْمَائِ كَامَلِ مَكْمَلِ صَوْرَتِ حَصُولِ نَمِي پِيُونَدَد، لَهْذَا بَر حَكِيْمِ مَطْلُوقِ لَازِمِ كِه دَر هَر دَوْرِي اَز اَدْوَارِ زَمَانِ، وَ هَر بَقْعَه اِي اَز بَقَاعِ عَالَمِ اِمْكَانِ، بَالِغِ مَبْلُغِ وَ كَامَلِ مَكْمَلِي رَا بَكْمَارَد، تَا طَالِبَانِ رَاھِ وَ خَفْتِگَانِ دَلِ آگَاھِ رَا رَاھِنْمَائِي وَ آگَاھِي بَخْشَد.

زھي سعادَت، خفْتِه اِي رَاكِه آگَاھِ شُود، وَ زھي عَزَّت، بِيْدَارِي رَاكِه رَاھِ جَوِيِيد وَ رَاھِ رُود، وَ غَايْتِ حَرْمَانُ رَاھِ جَوِيِي رَاكِه اَز بَرَايِ دُنْيَا رَاھِ جَوِيِيد، وَ نَهَايْتِ حَرَقْتُ رَاھِرُوِي رَاكِه رُو بَه عَقْبِ گَرْدَانَد، وَ رَاھِ رَا، ذَرِيْعَةُ دُنْيَا نَمَايِد: فَاتَّقُوا عِبَادَ اللّٰهِ وَ ابْتَغُوا اِلَيْهِ الْوَسِيْلَةَ وَ كُونُوا مَعَ الصّٰدِقِيْنَ. * * وَ بِالْجَمْلَه چُونِ دَر اَيْنِ جِزْ وَ زَمَانِ كِه اَز مَوْھِبْتِ حَضْرَتِ مَتَّانِ اَيْنِ ضَعِيْفِ بِي سَامَانِ، سُلْطَانِ مَحْمَدِ بِنِ حِيْدِرِ مَحْمَدِ، دَر سَلْسَلَةُ عَلِيَّةِ عَلَوِيَّةِ رِضْوِيَّةِ نَعْمَتِ اللّٰهِيَّةِ بَه مَوْھِبْتِ عِظْمَائِي اِرْشَادِ مَفْتَخَرِ اسْتِ، لَازِمِ دَانِسْتِه كِه هَرِيْكِ اَز فُقْرَائِي اَيْنِ رَاھِ رَاكِه اَثَارِ صَدَقِ وَ اِمْكَانِ تَبْلِيْغِ دَر نَاصِيَّةِ فُقْرِ او مَشَاھِدِه نَمَايِد بَه قَدْرِ الْمَقْدُوْر، مَأْمُوْر بَه تَبْلِيْغِ تَا حَكْم: وَ بَلِّغْ، بَه قَدْرِ اِمْكَانِ تَعْطِيْلِ نِيَابَد. بِنَاءِ عَلِي هَذَا چُونِ عَالِي جَنَابِ قَدْسِي الْقَابِ بَرَادِرِ مَكْرَمِ آقَا مِيْرزَاعَالِي رَا بَه صَدَاقَتِ اَرَاسْتِه يَافْتِ مَأْذُوْنِ نَمُوْدِ كِه هَرِيْكِ اَز بَرَادِرَانِ كِه بَه قَبْتِ اِعْرَاضِ وَ تَوْقِفِ گَرْفَتَارِ نَبَاشَنْد بَه دَعَائِي وَ تَعْلِيْمِ آيَه اِي دَسْتِگِيْرِي نَمَايَنْد وَ هَرِيْكِ اَز طَالِبَانِ كِه اَثَارِ صَدَقِ

* آنکه به دنیا رو آورد، دنیا از او روگرداند (ج).

** آیه ۳۵ از سوره مائده و آیه ۱۱۹ از سوره توبه تلفیق شده و در حقیقت اقتباس است. ای بندگان خدا بترسید از خدا، و پرهیزگاری کنید و (به وسیله ایمان و پیروی اولیای حق) به خدا توسل جوئید و با راستگویان به پیوندید (ج).

از ناصیه طلب آن هویدا باشد نیز تعلیم نمایند، والحمد لله اولاً و آخراً والصلوة على
محمد وآله. والسلام على من أتبع الهدى.

۱۴- گروه‌ی‌دگان نامی نزد آن جناب

کسانی که پس از آن جناب، اجازه یافته یا مورد لطف مخصوص گشته‌اند

یکی از دانشمندی که حضور آن جناب ارادت پیدا کرد، شیخ محسن سروسستانی جناب شیخ محسن سروسستانی بود که در علوم عقلی و نقلی تبجری کامل داشت و جامع مراتب فضل و کمال بود. آن جناب به طوری که آقای امام جمعه اصطهباناتی نقل می‌کنند، ابتدا به راهنمایی برادر خود، آقا زین‌العابدین، دست ارادت به حاج میرزا علی آقا شیرازی، فرزند حاج آقا محمد، داده و از جانب ایشان مجاز گردیده بود و مطابق معمول فقرا که مشاهدات روحی و مشکلات سلوک را خدمت پیر عرضه می‌دارند، او نیز مرتب حالات خود را نزد حاج علی آقا عرضه می‌داشت، ولی جواب مفید نمی‌شنید تا آنکه یک مرتبه در سلوک خود این طور دید که داخل عمارتی شده که حاج میرزا علی آقا راه آن را نمی‌داند و نمی‌تواند وارد شود؛ این مشاهده موجب انقلاب حال او شده و از آنجا به اصفهان سفر کرد و نزد آقا میر محمد اسماعیل اهل پاقلعه اصفهان، برادر آقا میر محمد هادی که از طرف حاج علی آقا مجاز بوده، رسید و در او نیز چیزی نیافت.

آنگاه به تهران و عتبات و سایر بلاد در تحقیق کوشید تا آنکه به مشهد مشرف گردید و چندی در مدرسه منزل کرد و ضمناً مشغول تحقیق بود تا آنکه گفتند در گناباد هم کسی ادعای درویشی دارد، آنگاه او به همراهی حاج احمد سراج شیرازی که لباس قلندری داشت و از دراویش خاکسار بود به طرف گناباد رفت و شب به قوژد که یکی از دهات گناباد است، رسیدند و توقف نکردند و چون اطراف آن قریه ریگزار است، راه را گم کرده و مقداری رفتند و راه به جایی نبردند. آنگاه جناب شیخ محسن به معنویت کسی که به قصد ملاقات او می رفتند، متوسل شد، ناگاه از دور نوری و دودی را که از گودی ثی، بلند است مشاهده نموده، رو به آن رفتند و گفتند: اگر این دود از منزل شخصی اوست، معلوم می شود صاحب آن بر حق می باشد و بر اثر آن دود، پست و بلند را پیموده تا آنکه به آبادی و نزدیک آن دود رسیدند و چون شب بود به مسجد رفته، خوابیدند.

صبح که بیرون آمدند صاحب آن منزل را پرسیدند، نام جناب حاج ملاسلطان محمد را شنیدند، به قصد ملاقات او رفته، گفته بودند به باغ رفته اند. آنگاه آنها هم غسلی نموده به باغ رفتند و در همان ملاقات اول مجذوب گردیدند، و مدتی اظهار طلب کرده، ولی قبول نشده و مأمور گردش و تحقیق بیشتر شدند، ولی چون آنها یقین به وصول به مطلوب پیدا نموده بودند، حسب الامر مسافرت مختصری به کاخک که از کوهستان های گناباد است نموده و بعداً مراجعت کرده، قبول شدند و مورد لطف واقع گردیدند و به شیراز مراجعت نمودند.

جناب شیخ محسن هنگام رحلت جناب حاج ملاسلطان محمد نیز در گناباد بود و در تغسیل جنازه بر حسب امر جناب حاج ملاعلی کمک نمود و پس از آن، حضور آن جناب عرض کرده بود که معمول است لباس مرده را به غسل می دهند و میل دارم برای تیمن، پیراهن ایشان را به من لطف کنید؛ ایشان هم پیراهن و سایر لباس های ایشان را به جناب شیخ محسن داده و آن جناب هیچ وقت پیراهن را از خود دور نکرد و وصیت کرد با او دفن کنند، و سایر لباس ها نزد آقای

محمدحسن صابرزاده فرزند ایشان موجود، و بعداً ایشان شب کلاه و قبا را به نگارنده اهدا نمودند، و ققه‌الله.

جناب شیخ محسن در تاریخ دوم ربیع‌الثانی ۱۳۲۷ قمری، یک هفته پس از شهادت جناب حاج ملاسلطان محمد برحسب اشاره ایشان، از طرف جناب حاج ملاعلی نورعلیشاه مأذون در دستگیری شده، "صابرعلی" لقب یافت و حسب الامر مراجعت به شیراز کرد و در بین راه و در شیراز جمع زیادی را دستگیری نمود و بسیاری از فقرا توسط ایشان تجدیدعهد کردند؛ و در سال ۱۳۳۷ قمری از دنیا رفت و در مزار داعی الی‌الله در شیراز مدفون گردید. سه فرزند پسر: عبدالعلی شیدانی* و محمدحسن صابرزاده و سلطان محمد شیدانی و سه دختر از آن جناب به یادگار مانده و از خداوند توفیق آنان را خواستاریم.

حاج شیخ عباسعلی قزوینی از وعاظ معروف و شخص
حاج شیخ عباسعلی
 دانشمندی بود؛ چندی در عتبات عالیات مشغول تحصیل
 قزوینی
 بوده، سپس در بیدخت خدمت جناب حاج ملاسلطان محمد

رسید و مدت‌ها در محضر درس ایشان استفاده نمود و برحسب امر ایشان در بیدخت منبر می‌رفت و وعظ می‌نمود. شبی خواب دیده بود که آن جناب می‌خواهند او را بکشند و چون چاقو برگلوی او گذاشته و قدری بریدند، او پشیمان شده و راضی نشده بود! این خواب را خدمت آن جناب عریضه نمود در جواب نوشته بودند: کاش می‌گذاشتی که این امر به انجام می‌رسید.

پس از رحلت آن جناب، در تاریخ ۲۶ ربیع‌الثانی ۱۳۲۸ قمری از طرف جناب نورعلیشاه مأذون در دستگیری شد و به "منصورعلی" ملقب گردید، و در صورت اجازه، مرقوم شده که باید نسبت به آقای حاج شیخ عبدالله حایری و آقای شیخ محسن سروسستانی رعایت احترام نماید؛ ولی ایشان این قسمت را چندان رعایت

* در سال ۱۳۱۵ قمری متولد و در پنج‌شنبه ۲۲ ربیع‌الاول ۱۳۸۲، مطابق اول شهریور ۱۳۴۱ به سکنه از دنیا رفت.

نمی‌کرد حتی در اواخر اظهار کینه و نقار با آقای حاج شیخ عبدالله می‌نمود و در مجلس ایشان حاضر نمی‌شد! پس از رحلت جناب نورعلیشاه به گناباد رفته خدمت جناب آقای صالح‌علیشاه تجدیدعهد نمود و بر مأذونیت خود چند سالی باقی بود، تا آنکه پس از چندی در دعوت خود مقاصد دنیوی ابراز می‌نمود و برخلاف میل بزرگان سلسله رفتار می‌کرد و هرچه در مراسلات گناباد، پند و اندرز نسبت به ایشان نمودند، مؤثر واقع نگردید؛ و از طرفی نسبت به جناب حاج شیخ عبدالله روزبه‌روز بر کینه و نقار خود می‌افزود و علناً بدگویی می‌نمود، تا آنکه در تاریخ ششم جمادی‌الاولی ۱۳۴۵ قمری از خدمت و منصب خود معاف گردید. از آن پس ایشان نیز روش مخالفت و دشمنی پیش گرفته و کتابها در ردّ صوفیه نوشت و نسبت‌های دروغ به بزرگان سلسله داد، حتی آنچه خودش بجا آورده و از آن‌رو مورد اعتراض و ملامت واقع شده بود به بزرگان صوفیه نسبت داد! ولی شخص عاقل زیرک که در صدد تحقیق باشد از مطالب خود کتاب به مقاصد گوینده پی می‌برد^۱ و کسانی هم که آن را پسندیدند جز غرض‌ورزی منظوری نداشتند.* در پایان عمر به گیلان و تنکابن مسافرت نمود و در ماه شعبان سال ۱۳۵۸ قمری در آنجا بدرود زندگانی گفت.

جناب حاج شیخ عمادالدین سبزواری نوادهٔ پسری مرحوم حاج ملاهادی سبزواری و فرزند آقا محمد اسماعیل است. تولدش در سال ۱۲۸۹ قمری، شش ماه پیش از فوت حاج

حاج شیخ
عمادالدین

۱. از جمله مرحوم کیوان سمیعی که در اواخر عمر حاج شیخ عباسعلی کیوان قزوینی، از مریدان وی بوده، در کتاب دو رساله در تاریخ جدید تصوف ایران (کیوان سمیعی و منوچهر صدوقی، انتشارات پاژنگ، تهران، ۱۳۷۰، ص ۱۳۵) می‌نویسد: «اگر در طرفداری از مرحوم کیوان متعصب نباشیم، باید بگوییم: با همهٔ وسعت فکر و شرح صدری که داشت، در خصومت با فرقهٔ گنابادی—که در اواخر عمر شغل شاغل او شده بود—گاه از جادهٔ انصاف خارج می‌شد...».

* این نکته نیز ناگفته نماند که پس از انحراف و انقلاب حال او، هیچ‌یک از افرادی که کمال ارادت را به او داشتند و بعضی به وسیلهٔ خود او مشرف به فقر شده بودند، تغییر عقیده و تزلزل در آنها ایجاد نشد و عموماً از او منصرف شده، ثابت‌قدم و راسخ باقی ماندند(ج).

ملاهادی بود و از طرف جدّ خود، عمادالدّین احمد نامیده شد، چنانکه برادر مهترش، شهابالدّین علی نامیده شده بود.

در اوایل جوانی به فکر تحقیق مذهب نبود و به کشیدن تریاک مبتلا داشت، سپس به واسطه معاشرت با چند نفر از فقرای سبزوار به فکر تحقیق و جستجوی مذهب افتاد و موقعی که جناب حاج ملا محمد جعفر برزکی از سبزوار عبور می کرد خدمتش رسیده، آنگاه در گناباد خدمت جناب حاج ملاسلطان محمد رسید و به واسطه نسبتی که به حاج ملاهادی داشت، بیشتر از دیگران مورد لطف واقع گردید؛ ولی مدتی در آنجا ماند و دستگیری نشد، تا آنکه روزی مذمت کشیدن تریاک و دوست نداشتن معتادین آن را، از ایشان شنید. فهمید که ایشان کشیدن تریاک را حرام می دانند، لذا یک مرتبه به کلی ترک کرد و اصلاً گرد آن نگردید؛ پس از ترک آن خدمت جناب حاج ملاسلطان محمد وارد رشته سلوک گردید.

ایشان مکرّر به گناباد آمده، از جمله یک بار موقعی که بین راه بود، خبر شهادت آن جناب را شنید ولی مراجعت ننمود و به گناباد آمده خدمت جناب حاج ملاعلی تجدیدعهد نمود، و در ماه رجب سال ۱۳۲۷ قمری اجازه اقامه نماز جماعت یافت، سپس در غزّه ربیع الثانی ۱۳۳۱ قمری مأذون در دستگیری شد و "هدایت علی" لقب یافت و اکنون* بیش از سی سال است که دارای این سمت می باشند و در شهرهای مختلف کشور در مسافرت و به دستگیری و هدایت مشغول هستند و فقرای این سلسله از محضر ایشان فیض یاب و بهره مند می باشند. ولی جنابش حال معاشرت و مراوده با تمام اصناف و همه کس را ندارد و غالباً مایل است که با درویش معاشر باشد و به مجالس فقری علاقه زیادی دارد. از خداوند طول عمر ایشان را خواستارم.

ایشان در ابتدا دختر عمه خود را به عقد ازدواج درآورد و از او فرزندان متعدّد

* در روز پنجشنبه ۲۱ صفر ۱۳۷۶، برابر با پنجم مهرماه ۱۳۳۵ شمسی در تهران بدرود زندگی گفته و در آرامگاه جناب سعادت علی شاه مدفون گردید.

داشت ولی بیشتر آنها از دنیا رفته دو دختر باقی مانده‌اند، پس از مرگ دختر عمه خود مجدداً ازدواج کرده و سه دختر نیز از او دارند.*

جناب میرزا ابوطالب سمنانی از علما و متنفذین آنجا و میرزا ابوطالب سمنانی از شاگردان مرحوم حاج ملاعلی سمنانی (شاگرد حاج ملاهادی) بود. سپس خدمت جناب حاج ملاسلطان محمد رسیده و در راه دیانت زحماتی کشید و در پنجم ذی‌قعدة سال ۱۳۳۲ قمری از طرف جناب حاج ملاعلی اجازه دستگیری یافته، به "محبوب‌علی" ملقب گردید و پس از آن جناب نیز از طرف جناب آقای صالح‌علیشاه مجدداً اجازه یافت. و در شعبان سال ۱۳۴۱ قمری، مطابق فروردین ۱۳۰۲ خورشیدی به سرای جاودانی شتافت و در نزدیک قبرستان شمالی شهر سمنان مدفون گردید.

جناب شیخ محمد امام‌جمعه اصطهباناتی در حدود سال ۱۲۸۲ قمری متولد شده؛ مدت‌ها در اصفهان و عتبات عالیات به تحصیل علوم دینی مشغول بود و در علوم متداوله تبخّر یافت؛ ضمناً در جستجوی اهل‌الله هم بود و در اصفهان به‌دستور یکی از مدعیان مشغول ریاضت و خواندن ادعیه و اوراد گردید، ولی اثر خوب از آن ندیده، ترک کرد.

امام جمعه
اصطهباناتی

سپس در سال ۱۳۱۶ قمری در کربلای معلّا خدمت جناب حاج شیخ عبدالله حایری رسیده و به‌وسیله ایشان وارد در رشته سلوک گردید. آنگاه در خود گناباد خدمت جناب حاج ملاسلطان محمد رسید و مدت‌ها از محضر ایشان کسب فیض می‌نمود و به‌واسطه خوشی بیان و نیکویی لهجه و سایر صفات حمیده مورد لطف خاص واقع گردید.

سپس مدتی جناب شیخ محسن سروستانی را ملازمت نمود و به‌برکات معنوی

* بعداً نیز یک پسر و چند دختر دیگر، خداوند به ایشان عنایت فرمود.

نائل گشت و در زمان جناب آقای صالح علیشاه در بیستم ذیقعدہ ۱۳۳۷ قمری مآذون در ارشاد شده، "فیض علی" لقب یافت.

جنابش ساکن اصطهبانات و گاه در خود شیراز سکونت می‌کند و مسافرت‌های دیگر هم نموده است. علاوه بر دارا بودن علوم دینی، در مطالب عرفانی و علم تاریخ و ویژه تاریخ عرفا تبخّری به سزا دارد و همیشه خنده‌رو و مزّاح و با همه کس معاشرت دارد و همه قسم مردم از محضر او بهره‌مند می‌شوند و اخلاق و طرز معاشرت او را می‌ستایند و اکنون که سال ۱۳۶۱ قمری است، نزدیک به ۷۹ سال دارد.*

جناب شیخ اسدالله گلپایگانی در سال ۱۲۶۲ خورشیدی
متولّد شده و پس از تحصیلات مقدّماتی به اصفهان
و عتبات رفته، به تحصیل علوم دینی و فلسفه مشغول
گردید و در اندک مدّتی در علوم معقول و منقول کامل شد و هنگام توقّف در
عتبات، نام جناب حاج ملاسلطان محمّد را شنید و تفسیر او را مطالعه نموده، فریفته
کلمات و کمالاتش شد و مشتاق ملاقات گردید؛ و از نجف با آقای شیخ غلامحسین
دشتی حاجیانی که از دانشمندان و علمای فاضل بود و اکنون نیز از فقرای نیک و
بزرگوار است پیاده عازم گناباد شدند، البتّه:

مرد کارافتاده باید عشق را مردم آزاده باید عشق را

* در شب دوشنبه سوم ربیع‌الاول سال ۱۳۶۸ قمری، مطابق سیزدهم دی ماه ۱۳۲۷ خورشیدی در تهران دار فانی را وداع نمودند و در صحن امامزاده حمزه، در مقبره مرحومین آقای سعادت‌علیشاه و آقای نورعلیشاه مدفون گردیدند، رحمه‌الله علیه. آقای هادی حایری در ماده تاریخ رحلت ایشان سروده‌اند:

در بهشت است جای فیض علی	آن سَمی رسول شیخ ولی
آن‌که بر اولیا و بر ابدال	بود نعم‌البدل به بی‌دلی
آن به عرفان و دین یگانه امام	حکمت شرع و حکمت عملی
گشت با رحمت و سعادت و نور	در یک آرامگه زیبا ک دلی
گفت هادی برای تاریخش	بمحمّد رسید فیض علی

(۱۳۶۸)

و قریب یک سال و نیم در بیدخت در محضر ایشان استفاده نمود و کتاب ایضاح که قبلاً مذکور شد برحسب تقاضای ایشان تألیف گردید. و هنگام شهادت جناب حاج ملاسلطان محمد نیز در گناباد بود و پس از شهادت ایشان با جناب حاج ملاعلی تجدید عهد کرد و در قضیه سالارخان که شرح آن بعداً ذکر می‌شود، گرفتار شد؛ سپس خلاصی یافته برحسب امر پیشوای خود از گناباد حرکت نمود. بعداً هم چند سفر به گناباد آمد و از طرف جناب حاج ملاعلی مأذون در اقامه نماز جماعت گردید و در اصفهان متوطن شده تاهل اختیار نمود و در هفدهم ربیع الثانی سال ۱۳۵۰ قمری از طرف جناب آقای صالح‌علیشاه مأذون در ارشاد شده، "درویش ناصرعلی" لقب یافت.

شغل آن جناب دبیری دبیرستان‌های اصفهان می‌باشد و مجامع فقری آنجا به وجود شریفش زیب و زینت دارد. از خداوند متعال دوام افاضات ایشان را خواستاریم.*

جناب شیخ محمد فانی سمنانی دانشمندی یگانه و تاریخ‌دانی فرزانه، نزد استادان زمان تحصیل علوم متداوله نمود و مدتی در تهران به فراگرفتن علوم مشغول بود و پس از تکمیل تحصیلات، خدمت جناب حاج ملاسلطان محمد رسید و چندی از محضر ایشان استفاده نمود و مقداری از کلمات ایشان را جمع‌آوری کرد، و مدتی از طرف جناب آقای صالح‌علیشاه اجازه اقامه نماز جماعت داشته، آنگاه در هفدهم ذیقعد سال ۱۳۵۷ قمری در تهران اجازه دستگیری یافت و "درویش ظفرعلی" لقب یافت؛ سپس به سمنان مراجعت نموده چندی در آنجا به دستگیری مشغول، و سفری به گرگان و خراسان نمود و در اوایل فروردین سال ۱۳۲۱ خورشیدی به مرض ذات‌الریه مبتلا شد و شب هفدهم ربیع‌الاول سال ۱۳۶۱

شیخ محمد فانی
سمنانی

* در شب جمعه پنجم جمادی‌الاولی ۱۳۶۶ قمری، مطابق هفتم فروردین ۱۳۲۶ خورشیدی در اصفهان بدرود زندگانی گفته، در تخت فولاد در مقبره مخصوصی مدفون گردید.

قمرى، مطابق پانزدهم فروردین ۱۳۲۱ خورشیدی بدرود زندگانی نمود و در جوار مزار جناب میرزا ابوطالب سمنانی مدفون گردید. سن آن جناب ۷۵ سال بود. روز پانزدهم ماه ربیع الاول (سیزدهم فروردین)، نامبرده - که دو روز قبل از وفاتش بود - به مناسبت تصادف با روز رحلت جناب حاج ملاعلی نورعلیشاه در منزلش مجلس سوگواری مفصلی برپا نموده بود؛ یکی از بستگانش که از زمره فقرا نبود و علت انعقاد مجلس را مسبوق نبود، از آن جناب پرسیده بود که سبب چیست روز سیزده عید، روزه خوانی می کنید؟ جواب داده بود: مگر نشنیده ای، برگ عیشی به گور خویش فرست کس نیارد زپش تو پیش فرست این روزه خوانی را برای خود می کنم، رحمة الله علیه.

حاج شیخ علیمحمد
طهرانی
جناب حاج شیخ علیمحمد از خانواده های محترم و روحانی تهران و در پانزدهم شعبان ۱۲۷۸ قمری متولد متولد شده؛ پدرش از علما و ائمه جماعت و جدش حاج ملامحمد جعفر نیز از علمای متنفذ زمان ناصرالدین شاه بود؛ ولی خودش در اوایل جوانی ترک این امور کرد و به گناباد رفت و مدت ها در آنجا استفاده روحی نمود. در زمان جناب حاج ملاعلی اجازه اقامه نماز جماعت یافته و مورد لطف مخصوص بود. جناب آقای صالح علیشاه نیز نسبت به ایشان نهایت لطف داشتند و در یکی از مرقومات درباره ایشان به نگارنده مرقوم فرموده اند که مرتبه ایشان کمتر از مشایخ نیست بلکه.... سن ایشان ۸۳ سال و در تهران اقامت دارد و در مجالس فقرا در غیاب مشایخ مأذونین، اقامه نماز جماعت می کند.*

پس از مسافرت جناب حاج ملاسلطان محمد به اصفهان و ملاقات با جناب حاج آقا محمدکاظم سعادت علیشاه و فقراى گناباد
ورود در سلسله فقر، چون مراجعت به گناباد نمود جمعی

* در روز شنبه پنجم محرم ۱۳۶۵، مطابق نوزدهم آذر ۱۳۲۴ در تهران وفات یافت.

بر اثر ملاقات با او درصدد تحقیق برآمده و برای ورود در فقر به اصفهان مسافرت نمودند.

از جمله جناب میرزا عبدالحسین ریابی که از سلسله **سادات گناباد** سادات معروف گناباد بوده، خدمت جناب سعادت علیشاه رسید. جناب میرزا عبدالحسین فرزند حاج میرزا حسن ریابی و او فرزند حاج میرزا علینقی ریابی که از مشرفین خدمت نورعلیشاه اول است و نام او را قبلاً مذکور داشتیم بوده است.

حاج میرزا علینقی جدّ سلسله سادات محترم معروف گناباد و دارای دوازده فرزند ذکور بود. اولاد فرزندان که قبل از تشرّف او به فقر، متولد شده بودند، غالباً مخالف با تصوّف و درویشی بوده و می باشند، و فرزندان که پس از ورود در سلسله فقر متولد شدند بیشتر آنها یا درویش و یا مایل به درویشی بوده اند و نام فرزندان او از این قرار است:

حاج میرزا معزالدین پدر حاج میرزا مهدی، مجتهد معروف گناباد (که نام ایشان قبلاً مذکور شد و مخالفت و عداوت کامل با جناب حاج ملاسلطان محمد داشت) در سال ۱۲۹۷ قمری وفات یافت. و حاج میرزامهدی در سال ۱۳۰۳ قمری در تهران موقعی که برای شکایت از هموطنان خود رفته بود، فوت نمود. فرزندان دیگر حاج میرزا علینقی از این قرارند: حاج میرزا حسن، حاج میرزا حسین، حاج میرزا احمد، حاج میرزا تقی، حاج میرزا آقابابا، حاج میرزا محمد، حاج میرزا افضل، حاج میرزا آقا، محیی الدین محمد، حاج میرزا زین العابدین و حاج میرزا عبدالجواد.

جناب میرزا عبدالحسین فرزند حاج میرزا حسن و در تقوا و ورع کم نظیر بود، و پس از مسافرت جناب حاج ملاسلطان محمد به اصفهان شور طلب در نهاد او به جوش آمده عازم اصفهان شد. در سفر دیگر که به همراهی جناب حاج ملاسلطان محمد به اصفهان رفت، به سمت دلالت هدایت در گناباد منصوب شده و

مورد الطاف پیر واقع گردید. جناب حاج ملاسلطان محمد نیز با احترام تمام بدیشان نگریسته، حتی نام او را بر زبان نمی‌راند و به کلمه "آقا" اکتفا می‌نمود. جناب حاج ملاسلطان محمد پس از مرگ عیال خود مدت‌ها تأهل ننمود؛ بالاخره به امر پیشوای خویش، صبیئه آقا میرزا عبدالحسین مسماة به فاطمه بی‌بی را به عقد ازدواج درآورد و علاوه بر نسبت معنوی، نسبت صوری نیز پیدا کردند.

آن جناب در سال ۱۲۹۳ قمری به قصد زیارت پیر به تهران آمد و چند روز پس از ورود او، جناب سعادت‌علیشاه به سعادت ابدی نائل شده رخت از دنیا بر بست. پس از برگزاری مجلس سوگواری با جناب میرزا محمدصادق نمازی برای تجدید عهد عازم گناباد شد و به همان سمتی که پیش داشت برقرار ماند ولی طولی نکشید که بر اثر نوبه غش در سال ۱۳۰۰ قمری خطاب ارجعی را لبتیک گفته به سرای جاودانی شتافت.

فرزندان او از این قرارند: بگم جان - عیال میرزا عبدالصمد، پسر حاج میرزا حسین -؛ فاطمه، عیال جناب حاج ملاسلطان محمد؛ سید یحیی؛ خیرالتساء - عیال میرزا عبدالحسین، پسر حاج میرزا افضل -؛ میرزا محمد؛ طیبه - عیال میرزا عبدالرحیم، برادرزاده جناب میرزا عبدالحسین - و حاج میرزا حسن حسام‌الاشراف.

پس از جناب میرزا عبدالحسین، دلالت هدایت به برادرش حاج میرزا علینقی که او نیز از محترمین ریاب و از مشرفین خدمت جناب سعادت‌علیشاه بود واگذار گردید، و ایشان در ماه رجب سال ۱۳۲۵ قمری به مرض رُعاف (خون دماغ) درگذشت. فرزندان او عبارت بودند از: میرزا عبدالرحیم و فاطمه - عیال میرزا محمد، پسر آقا میرزا عبدالحسین - و میرزا نصرالله و میرزا کاظم و زبیده.

آقای حاج ملاعبدالله صدرالاشراف نقل کند که بارها می‌فرمود: «همه کس جوئیای حقیقت است و گمشده‌ای دارد، ولی بعضی گمشده را نمی‌دانند و گمان برند امور مادی است و طالب آن می‌باشند، ولی چون به او رسید باز می‌بیند طلب

او تمام نشده و به مقصود نائل نیامده، طالب امر مادی دیگری می‌شود، مثلاً گمان بردگم شده او دارایی دنیاست چون بدان رسید نقص دیگری در آن مشاهده نموده طالب چیز دیگری می‌گردد، ولی هیچ‌یک از امور مادی رفع تشنگی طلب او را نمی‌کند و هنگامی که به مقصود حقیقی نائل گردید، می‌فهمد که پیش از این در اشتباه بوده است».

حاج میرزا محمود نیز برادر جناب میرزا عبدالحسین از ثروتمندان گناباد محسوب، و داماد حاج حسنعلی بیگ، نایب‌الحکومه گناباد، بوده و خدمت جناب حاج ملاسلطان محمد وارد در فقر گردید. فرزندان او عبارت بودند از: حاج میرزا حبیب‌الله قوام‌التجار، زهرا بیگم، آقا نورالله، بی بی بیگم، آقا عزیزالله، میرزا حسنعلی و حاج میرزا حسین آقا ناصری.

دیگر از سادات محترم ریاب، جناب حاج میرزا محمدعلی فرزند حاج میرزا ابوطالب فرزند حاج میرزا تقی فرزند حاج میرزا علینقی بوده که از فقرای نیک و بامحبت و در سال ۱۳۱۸ قمری با جناب حاج ملاعلی مشرف به مکه شده و در بین راه، دلالت به ایشان رجوع شد، و بعداً هم گاهی در غیاب مرحوم حاج میرزا علینقی به ایشان مراجعه می‌شد و پس از شهادت جناب حاج ملاسلطان محمد از طرف جناب حاج ملاعلی نورعلیشاه برای دلالت هدایت تعیین گردید. در زمان جناب آقای صالح‌علیشاه نیز این سمت را داشته و در هفتم ذی‌قعدة سال ۱۳۴۰ قمری از دنیا رفت و در بیدخت در یکی از حجرات مزار جناب حاج ملاسلطان محمد مدفون گردید. دو برادر ایشان، حاج میرزا تقی و میرزا جلال، نیز از فقرای نیک بودند و هیچ‌کدام از سه برادر فرزندی نداشتند.

دیگر از فقرای گناباد جناب حاج آقا سیدحسن جویمندی
 بود که پدرش آقا سید ابراهیم خدمت نورعلیشاه اول
 رسیده بود. حاج آقا سیدحسن از سادات محترم جلیل‌القدر
 جویمند بود و در ابتدا در مسجد آنجا امامت جماعت داشت و مردم عقیده کاملی

بعض دیگر از
 فقرای گناباد

به ایشان داشتند و برای اقتدای به او و حضور در نماز جماعت بر یکدیگر پیشی می‌گرفتند؛ ولی پس از آنکه وارد سلسله فقر شد، همه نسبت به او دشمنی پیدا کرده اذیت و آزار زیاد نمودند حتی در کوچه‌ها او را اذیت نموده می‌زدند، از این رو غالباً در بیدخت در یکی از حجرات مدرسه منزل داشت و مورد لطف مخصوص جناب حاج ملاسلطان محمد بود و پس از جناب میرزا عبدالحسین گاهی دلالت به او رجوع می‌شد. در سال ۱۳۰۸ قمری از دنیا رفت و جناب حاج ملاسلطان محمد از فوت او خیلی متأسف و اندوهناک گردید.

دیگر از فقرای معروف آنجا ملاعبدالعلی بیلندی بود. آقای امام جمعه اصطهباناتی درباره او نقل کنند که چون جناب حاج ملاسلطان محمد عازم اصفهان شد، ملاعبدالعلی به نام تحصیل از پدر و مادر اجازه خواست که به اصفهان برود، آنها اجازه داده، ولی به همراهی ایشان که پس از سفر تهران به بابی بودن معروف شده بود راضی نشدند، و ملاعبدالعلی چند روز پس از حرکت ایشان عازم اصفهان شد و مقداری کتاب هم با خود برد و چون به یزد رسید، توشه راه او تمام شده و به واسطه عجله در رفتن به اصفهان مجبور به فروش کتابها گردید و برای اینکه زیاد معطل نشود آنها را به وزن فروخت و عازم اصفهان شده خدمت جناب سعادت‌علیشاه رسیده مشرف به فقر گردید.

آقای شیخ اسدالله ایزدگشسب در کتاب بدایع الآثار از خود او نقل کنند که روزی شخصی به حجره اش آمده، در ضمن کلام، آیه: رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ* را خواند. ملاعبدالعلی پرسیده بود: آیا از این رجال اکنون هم اثری هست؟ او گفته بود: بلی در شیراز حاج میرزا کوچک و آقامیرزا بابا ذهبی هستند. او به قصد ملاقات آنها حرکت کرد؛ در سبزوار خدمت حاج ملاهادی رسید و از آنجا به قصد تهران حرکت و در قریه ده ملا با حاج ملاسلطان محمد موقعی که از تهران

* سوره نور، آیه ۳۷: مردانی که هیچ کسب و تجارت، آنها را از یاد خدا غافل نگرداند (ج).

به تهمت بابی بودن فرار کرده بود، ملاقات نمود؛ و از آنجا به تهران رفت، ولی چون سال قحطی بود نتوانست به شیراز برود و از آنجا به خراسان برگشت. تا آنکه آقای حاج ملاسلطان محمد از گناباد به قصد اصفهان حرکت نمود، او هم پس از چند روز از راه یزد رفت؛ در یزد درب دکان کتابفروشی از مثنوی در باب خود تفأل زده این شعر آمده بود:

یار نیکت رفت بر چرخ برین یار فسقت ماند در قعر زمین
تو بماندی در میانه همچنان بی مدد چون آتشی از کاروان^۱

آنگاه از یزد حرکت کرد، در یک منزلی اصفهان، شب خواب دید دریایی نمودار شد و جمعی در کنار آن ایستاده‌اند، پرسید: چه دریایی است؟ گفتند: دریای توحید است؛ او خود را در آن دریا انداخت و آنها خواستند او را درآورند ولی او نگذاشت.

ملا عبدالعلی مورد لطف جناب حاج ملاسلطان محمد بود ولی گاهی به واسطه غرور علوم ظاهری به وساوسی مبتلا می‌شد؛ لکن آنها را از خود دور می‌نمود. غالباً در یکی از حجرات مدرسه بیدخت سکونت داشت و به کتاب تمهیدات عین القضاة همدانی و شرح شیخ علاءالدوله سمنانی بر کلمات قصار باباطاهر علاقه زیادی داشته، غالب اوقات به مطالعه آنها مشغول بود. در اواخر عمر چشمش نابینا شد و غالباً در مشهد نزد فرزندان حاج میرزا حبیب‌الله مشهدی بود.

بارها می‌گفت که آقای سعادت‌علیشاه به من فرموده‌اند: تو ۹۲ سال عمر خواهی کرد. و هر موقع مریض می‌شد، اطمینان داشت که بهبودی می‌یابد تا آنکه در همان سفر در مشهد که اواخر سال نود و یکم عمر او و سال ۱۳۴۰ هجری قمری بود، گفته بود: چون مرگ من نزدیک است می‌خواهم به گناباد حرکت کنم. سپس قصد مراجعت به گناباد نمود و در بین راه در مهنه* از درشکه افتاده بر اثر

۱. دفتر سوم، ابیات ۳-۳۴۲.

* از توابع تربت حیدریه است (ج).

صدمه آن از دنیا رفت.

دیگر از کسانی که درک خدمت جناب سعادت علیشاه نمودند کربلایی ملاعلی بیدختی، فرزند کربلایی صفر، بود که تحصیلاتی نموده و از وعظ معروف گناباد بوده است. پس از آنکه چند نفر از گناباد برای امر دین به اصفهان رفتند او نیز در صدد تحقیق برآمد و خدمت جناب سعادت علیشاه رسید و بعداً نیز نزد جناب حاج ملاسلطان محمد تجدیدعهد نمود و مورد لطف بود، ولی وساوس و غرور علمی گاهی در دماغ او تأثیر می‌کرد. در مجالس غالباً خنده‌رو و مزاح و در مجلس درس ایشان همواره حاضر بود و گاه هم به مزاح‌های مناسبی، ایشان را به‌خنده می‌آورد؛ از جمله روزی در مجلس درس که فرموده بود: «انسان در سه موقع باید بیشتر از سایر مواقع به یاد خدا باشد تا شیطان در دل او رخنه نکند، یکی موقع غذا خوردن که تا وقتی که غذا در بدن باشد حلاوت یاد خدا نیز در وجود انسان بیشتر است، دیگر موقع خوابیدن که انسان در خواب هم حکم متذکر را خواهد داشت، سوم هنگام مجامعت که اگر فرزندی پیدا شود صالح و نیکوکار باشد.» کربلایی گفته بود: جناب آقا (مقصود جناب حاج ملاسلطان محمد است)، انسان هنگام مجامعت به فکر التذاد خود باشد یا به یاد خدا! آن جناب خندیده بود.

و نیز روزی به واسطه تنگی سینه و زکام، او را از خوردن خربزه منع کرده بودند. او گفته بود: من سینه را برای خربزه می‌خواهم، نه خربزه را برای سینه. و نیز روزی آن جناب فرموده بود: مؤمن باید سحرها بیدار باشد و مشغول ذکر و فکر و یاد خدا باشد. او گفته بود: جناب آقا من بیدار می‌شوم نه برای عبادت بلکه به عشق چایی. ایشان تبسم نموده، فرموده بود: به هر اسمی که بیدار شوید بهتر از خوابیدن است. در ماه ربیع‌الثانی ۱۳۲۸ بدرود زندگی گفت.

دیگر از فقرای گناباد آخوند ملا محمد رضا ریابی بود که قبلاً ذکر کردیم، چند مرتبه برای اظهار طلب به تهران خدمت آقای سعادت علیشاه رفته و ایشان او را نزد آقای حاج ملاسلطان محمد مراجعه دادند و آن جناب هم رعایت ادب نموده

به تهران مراجعه داده بودند؛ بالاخره همان روز وفات آقای سعادت‌علیشاه در بیدخت راهیابی شد، و در محبت و ثبات قدم، کامل و مورد لطف پیر بود.

دیگر از فقرای نیک آن زمان حاج علینقی شهری بود که نگارنده نیز بارها خدمتش رسیده و الحق فقیر بزرگواری بود. همواره مورد اذیت و آزار سادات شهر گناباد و مخالفین بود و در همه حال ثبات و استقامت داشت و از عقیده خود منصرف نگردید.

آقای ملامحمد صدرالعلما، جد نگارنده، از جناب حاج ملاعلی نورعلیشاه نقل کردند که فرمود: یکی از کسانی که هیچ وقت برای او خدشه و تزلزلی در عقیده پیدا نشد، حاج علینقی است. قریب نودسال زندگی کرد و به مصیبت مرگ سه فرزند بزرگ و یک نواده مبتلا شد و در دو سال آخر بر اثر مرگ یکی از فرزندان، ناگهان شکسته شد؛ به طوری که نمی توانست از خانه بیرون بیاید در صورتی که قبل از آن در هفته، یکبار یا دوبار به بیدخت می آمد. در تابستان سال ۱۳۱۷ خورشیدی، برابر با ۱۳۵۷ قمری هنگامی که جناب آقای صالح‌علیشاه از تهران مراجعت فرمود، او نتوانست خدمتشان برسد؛ آن جناب فرمود: زیارت حاج علینقی لازم است و خود به ملاقات او رفت و او در همان سال مرحوم شد.

دیگر از فقرا، حاج محمدحسین معین‌الاشراف، فرزند حاج ابوالحسن نوغابی، بود. حاج محمدحسین از اشخاص زیرک و باهوش گناباد و موقعی که برای شکایت از حاج ابوتراب به تهران رفت، حاج علیقلی خان سردار اسعد بختیاری که او را دید، گفت: حیف از این شخص که در گناباد باشد، اگر در تهران می بود شایسته وزارت بود. کینه حاج ابوتراب با او، درحقیقت موجب قتل جناب حاج ملامسلطان محمدگردید.

تولد حاج محمدحسین در سال ۱۲۸۱ قمری واقع شده؛ سالها در خدمت جناب حاج ملامسلطان محمد بود و نسبت به جناب حاج ملاعلی علاقه و ارادت

مخصوصی داشت و موقعی که غالب فقرای تهران نسبت به آن جناب تغییر حال داده بودند، حاج محمدحسین که اتفاقاً آن موقع در تهران بود ثابت قدم ماند. در مراتب فقر هم دانا بود و در یازدهم ربیع الاول سال ۱۳۴۰ از دنیا رفت و در یکی از حجرات مزار حاج ملاسلطان محمد (مزار سلطانی بیدخت) مدفون شد. فرزند بزرگش حاج محمدصادق معین الاشراف به دامادی جناب نورعلیشاه مفتخر گردید.

دیگر حاج محمدباقر فرزند دیگر حاج ابوالحسن که در نوغاب سکونت داشت. فرزندان ایشان هم به نام ابوالقاسم عبادی، عبدالحسین اختیاری، و عبدالکریم سعیدی و محمد باقرزاده در نوغاب ساکن و عموماً در رشته سلوک وارد شدند. حاج محمدباقر در ۲۵ شعبان ۱۳۴۳، مطابق اول فروردین ۱۳۰۴ بدرود زندگانی نمود.

دیگر آقای حاج ملاعبدالله صدرالاشراف برادر حاج محمدحسین که در ماه رمضان ۱۲۸۷ قمری متولد شده؛ از فقرای بزرگوار و از اول ورود به فقر تاکنون مورد لطف پیشوایان خود بوده و یکی از ملازمین جناب حاج ملاسلطان محمد در سفر مکه بود. بعداً هم همیشه بانهایت صدق و خلوص نیت خدمت کرده و مورد اذیت و آزار دشمنان نیز واقع گردید. در سال ۱۳۴۲ قمری که جناب آقای صالحعلیشاه به تهران مسافرت نمودند، برای همراه بردن ایشان از قرآن استخاره نموده، این آیه آمده بود: وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ*، لذا آقای حاج صدر در ملازمت حرکت نمود و پس از چند ماه به دلالت هدایت تعیین گردید و اکنون نیز همان سمت را دارند.

آقای حاج صدر در تمام اوقات سال، دو ساعت الی یک ساعت به اذان صبح بیدار و در مزار جناب حاج ملاسلطان محمد به تهجد و عبادت اشتغال دارد. اغلب

* سوره مؤمنون، آیه ۸: آنان که به امانت‌ها و عهد و پیمان خود کاملاً وفا می‌کنند (ج).



آقای حاج ملا عبدالله صدرالاشراف

ساعات روز را نیز به کار زراعت می‌پردازد. از خداوند توفیق ایشان را خواهانم.*
 فرزند ایشان، حاج ابوالحسن صالحی ملقب به رئیس‌التجار، از فقرای بامحبت و از
 اعیان گناباد و از مردان نیک می‌باشند و در سال ۱۳۱۱ قمری متولد شده‌اند.**
 دیگر از فقرای نیک گناباد حاج محمدرضا، برادر حاج ملاعبده
 صدرالاشراف (فرزند حاج ابوالحسن)، بود که در اواخر عمر در کاخک سکونت
 داشت و در سفر مکه جناب حاج ملاسلطان محمد از همراهان بود. در دی‌ماه سال
 ۱۳۰۹ شمسی، مطابق شعبان ۱۳۴۹ قمری از دنیا رفت. فرزندان ذکور او چهار نفر
 بودند به نام محمدباقر کوهستانی و محمد مهدی سعیدی و ابوالحسن سعیدی و
 اسدالله سعیدی که همه در سلسله فقر وارد شده‌اند و محمد مهدی چند سال قبل
 مرحوم شده، ولی سه نفر حیات دارند و خیلی بامحبت می‌باشند.
 دیگر از فقرای بامحبت و نیک، حاج ملاعبده بیدختی خالوی آقای حاج
 صدرالاشراف بود که به حاج ملاعبده بزرگ و به حاج صدر کوچک معروف
 می‌باشد. حاج ملاعبده در سفر مکه جناب حاج ملاسلطان محمد از همراهان بوده
 و ایشان نیز لطف زیادی به او داشتند.

دیگر از فقرای بامحبت گناباد حاج میرعلم خان نودهی بود. پدرش حاج
 میرمحمدحسین بیگ نیز از فقرای باصدق و ثابت قدم بود و در اظهار مراسم
 بندگی فروگذار نداشت. صییه حاج ابوالحسن نوغابی عیال او بود و حاج
 میرعلم خان نوه دختری حاج ابوالحسن بود و در حدود سال یک‌هزار و دوست و
 هشتاد و هشت یا هشتاد و نه قمری متولد شد و در اوایل جوانی خدمت جناب

* در عصر روز دوشنبه شانزدهم ذیحجه ۱۳۷۳، مطابق ۲۵ مرداد ۱۳۳۳ پس از کسالت ممتد، با حالت
 خوشی و بصیرت و توجه کاملی به مبدأ، در سن ۸۷ سالگی جان را به جانان تسلیم و همه برادران ایمانی و
 دوستان را سوگوار نمود. در داخل بقعه مرحوم حاج ملاسلطان محمد مدفون گردید، رحمة الله علیه رحمة
 واسعة.

** در نیمه شب چهارم ربیع‌الثانی ۱۳۸۱، مطابق ۲۵ شهریور ۱۳۴۰ بر اثر سکنه مغزی بدرد زندگانی
 نمود و در پشت سر پدر خود مرحوم آقای حاج صدر مدفون گردید، رحمة الله علیه.

حاج مآسلاسلطان محمد رسید و در رشته فقر وارد گردید.
 در سال ۱۳۰۵ در خدمت آن جناب به مکه مشرف و در خدمت آن جناب
 کوشید و مورد رضایت واقع شد. بعداً نیز همواره مورد لطف بزرگان و پیشوایان
 خود بود، تا آنکه در روز شنبه پنجم ذیقعده ۱۳۶۱ قمری، مطابق ۲۳ آذر ۱۳۲۱
 خورشیدی وفات یافت.
 دیگر از فقرای بزرگ گناباد، مآ عبدالعلی بیدختی بود که جدّ مادری جناب
 مآ محمد صدرالعلما و قریب صد سال عمر داشت و در ماه رجب ۱۳۲۹ قمری
 بدرود زندگانی گفت.

دیگر از فقرای گناباد، اسماعیل خان مظفرالسلطان، اهل دلویی بود. پدرش
 حاج حسنعلی بیگ، مدّت‌ها نایب‌الحکومه گناباد بود، و بعد از او پسر بزرگش
 حاج اسکندرخان نایب‌الحکومه شد و پس از قتل او به طوری که قبلاً ذکر شد
 برادرش نیابت حکومت یافت و خدمت جناب حاج مآسلطان محمد در رشته فقر
 وارد گردید و نهایت محبت را داشت؛ ولی نسبت به جناب حاج مآعلی در اوایل
 اظهار ارادتی نمی نمود و بعداً نیز با ایشان مخالفت صریح نمود و اسباب زحمت
 ایشان را فراهم آورد. بعداً خدمت جناب آقای صالح علیشاه اظهار ندامت نموده،
 تجدید عهد کرد، و در سال ۱۳۴۱ قمری به قصد تشرّف به حج حرکت کرده، در
 بین راه مریض شد و در پانزدهم شوال آن سال در کربلا درگذشت.
 یک پسر و چهار دختر داشت. پسر او موسوم به اسکندرخان در زندگی پدر
 در رجب ۱۳۲۹ قمری وفات یافت.

مآحسینعلی بیدختی نیز مدّت‌ها خادم آن جناب بود و خدمت فقرای واردین،
 محوّل به او و مورد لطف هم بود. پس از او پسرش کربلایی اسدالله همان شغل را
 دارد و اکنون نیز به خدمت فقرا مفتخر است.

مآحسن اهل خیبری نیز از فقرای بزرگوار و از دراویش متعصب پاک اعتقاد
 بود. دو فرزند از او به نام مآمحمد و شیخ محمدحسین باقی ماند که هر دو در رشته

فقر و سلوک وارد شدند.

شیخ محمد ابراهیم اهل خیبری نیز که به شغل کشاورزی اشتغال داشت از فقرای بزرگ و حال محبت و جذبه و شوق داشت و مورد لطف پیر بود و هر روز صبح پیاده از خیبری به بیدخت آمده درب منزل به خدمت جناب حاج ملا سلطان محمد رسیده مراجعت می کرد. برادرش شیخ عباس نیز از فقرای بامحبت بود. شیخ محمد علی پسر شیخ ابراهیم نیز بامحبت و علاقه بود و از او دو فرزند به نام استاد عبدالله حجار و استاد اصغر، باقی مانده که هر دو از فقرا هستند. حاج عباسعلی اهل خیبری هم یکی از درویش بامحبت و در سفر مکه ملازمت جناب حاج ملا سلطان محمد را داشت.

کربلایی حمزه اهل خیبری و کربلایی ملا محمد و کربلایی علی اهل دلویی نیز از فقرای بامحبت و نیک اعتقاد بودند.

دیگر از فقرای بامحبت، ملا قاسم شورابی ساکن بیدخت بود. عیال او حال جذبی داشت و موقع مرگ او ملا قاسم مشاهده کرده بود که سقف خانه شکافته شده، جمع زیادی سفیدپوش آمدند! آنگاه دیده بود که جناب حاج ملا سلطان محمد از سقف خانه پایین آمده، بالای سر عیالش نشستند و بعداً عیالش را به آسمان بردند! و در همان موقع عیالش از دنیا رفت؛ پس از آن ملا قاسم دیوانه شد و همیشه می گفت: «هی آمدند، هی رفتند.» ملا قاسم در تغسیل جسد جناب حاج ملا سلطان محمد نیز شرکت داشت.

دیگر از فقرای بزرگوار مرحوم ملا عبدالغفور قاضی سبزواری بود. وجه تسمیه به قاضی آن بوده که در کوچکی با اطفال که بازی می کرده، موقعی که اختلافی بین دو طفل روی می داد به او رجوع می کردند و از این رو اطفال او را قاضی نامیدند و بعداً هم به همین نام شهرت یافت. ملا عبدالغفور پسر مرحوم حاج عبدالجواد بود و برادر بزرگترش ملا عبدالعلی نیز که نام او را در ذکر حالات مرحوم حاج ملاهادی نوشتیم، خدمت جناب حاج ملا سلطان محمد ارادت داشت.

ملا عبدالغفور در مشهد خدمت جنابش در رشته سلوک وارد گردید و پس از چند سالی به عشق زیارت پیر قصد توطن گناباد نمود و برحسب امر آن جناب در جویمند ساکن گردید و به طبابت و تهیه معاجین طبّی قدیم و فروش ادویه قدیمه اشتغال ورزید؛ و در صحت عمل و تقید به احکام دیانت مشهور و مورد اتفاق دوست و دشمن بود و به درویشی نیز شهرت داشت.

موقعی که جناب حاج ملاعلی نورعلیشاه به دستور سالارخان در جویمند با جمعی از اقوام و پیروان محبوس شدند تنها کسی که اجازه ملاقات ایشان را داشت و برای ایشان غذا تهیه می نمود و به محبس می برد، مرحوم قاضی بود. در هفتم رمضان ۱۳۵۴ قمری، مطابق دوازدهم آذر ۱۳۱۴ خورشیدی از دنیا رفت و در بیدخت در مزار حاج ملاسلطان محمد مدفون گردید. از ایشان یک پسر به نام میرزا عبدالحسین قاضی زاده و دو دختر باقی ماند. آقا عبدالحسین از فقرای نیک و بامحبت و دارای دو فرزند ذکور به نام حسن آقا و حسام الدین می باشد.

دیگر از فقرای نیک، ملا غلامحسین بیدختی بود که شغل او مکتب داری بوده و به تعلیم قرآن و باسواد کردن اطفال اشتغال داشت و محبت فقری او زیاد بوده است.

دیگر از فقرای باصدق و محبت آخوند ملاخداداد نعمت اللهی اهل خیبری است که اهل منبر و وعظ می باشد. در موقعی که جناب حاج ملاسلطان محمد از سفر مکه معظمه مراجعت می نمود، آخوند به قصد زیارت عتبات عالیات و استقبال حرکت نمود و در کربلای معلّا خدمت جناب حاج ملاسلطان محمد رسید. بعدها نیز در مجالس درس ایشان مرتّب حاضر می شد؛ بعداً نیز با خلفای آن جناب تجدید عهد نمود.

ملاخداداد در سال وبایی که بسیاری از مردم حتی روحانین از محلّ خود فرار نموده بودند، ایشان به هیچ وجه محل را ترک نکرده و از تشییع جنازه مردگان وبایی و نماز بر آنها کوتاهی نداشته و حتی بعضی شبها چند مرتبه درب منزل او

را کوبیده و او را برای نماز میت اطلاع می دادند و اصلاً مضایقه نداشت؛ در صورتی که در این قبیل مواقع غالباً می ترسند و کمتر حاضر می شوند.

در زمان جناب آقای صالح علیشاه به کلی ترک اقامت در خیبری را نمود و در یکی از حجرات صحن پایین منزل گزید و با کمال قناعت و مناعت طبع می گذراند و ضمناً به تعلیم قرآن مجید و استنساخ کتب اشتغال دارد. نگارنده نیز در مکتب ایشان قرآن و فارسی را تعلیم گرفته ام.

نامبرده با کبر سن همیشه سه ماهه رجب و شعبان و رمضان را روزه دار و نهایت انبساط و خوشرویی را دارا می باشد و یکی از قراء مزار جناب سلطان علیشاه است.*

ملاعلی جمعه و کربلایی باقر حسن خان (معروف به حسنخو) اهل خیبری نیز از فقرای بامحبت بوده اند.

نظر به اینکه جناب حاج آقا محمدکاظم سعادت علیشاه فقرای بزرگ اصفهان اهل اصفهان بوده و جناب حاج ملاسلطان محمد هم نظر خاصی به اصفهان داشتند، ما نیز پس از ذکر گناباد ابتدا به ذکر فقرای آنجا می کنیم.

۱- مرحوم آقای محمدهاشم خوشنویس که خط شکسته او معروف و با خط درویش** برابر می کند از فقرای بزرگ روشن ضمیر بوده و توسط جناب صابرعلی اهل جرقویه در زمان جناب رحمت علیشاه شیرازی در رشته سلوک و فقر وارد شد و تفصیل آن به طوری که از مرحوم حاج سید محمدهادی اصفهانی نقل شده از این قرار است که روزی از بازار می گذشته، جناب صابرعلی را با لباس

* در تاریخ چهارم ربیع الاول ۱۳۷۲ قمری فوت نمود و در صحن مزار سلطانی مدفون گردید.

** درویش عبدالمجید، اصلاً اهل طالقان و مدت ها در اصفهان سکونت داشته و در رشته فقر وارد بوده. شهرت او در خط شکسته مانند شهرت میرعماد در خط نستعلیق است، دیوان اشعاری هم دارد. در سال ۱۱۸۵ قمری در اصفهان وفات یافت.

درویشی دیده و با آنکه نمی‌شناخته خوشش آمد و پس از آنکه از او گذشته بود، به عقب نگاه کرد دید اتفاقاً ایشان هم به او نگاه می‌کنند؛ سپس آن جناب از او پرسیده بود که اگر منزل شما نزدیک است غلیانی با شما بکشیم؟ او هم قبول کرده به منزل او می‌روند؛ پس از صرف غلیان با هم بیرون آمده به در منزل جناب سعادت‌علیشاه که در آن موقع هنوز مجاز نبوده می‌روند، بدون آنکه در بزنند آن جناب بیرون آمده به دست و پای جناب صابرعلی می‌افتد. ایشان می‌فرمایند: برادری برای شما آوردیم. سپس در همانجا دستور داده، دستگیری می‌شود.

آقای محمدهاشم پس از فوت جناب صابرعلی، به شیراز برای زیارت جناب آقای رحمت‌علیشاه رفت موقعی که خدمتش رسید چون خواست پرده را بالا زند و وارد اتاق شود صورت جناب صابرعلی را دید که او را راهنمایی می‌کند! در صورتی که او قبلاً وفات یافته بود.

آقای محمدهاشم قریب هشت سال در شیراز خدمت پیر بود. پس از وفات ایشان خدمت جناب سعادت‌علیشاه و بعداً با جناب حاج ملاسلطان محمد تجدیدعهد نموده، مورد الطاف واقع بود. در سال ۱۳۰۵ قمری، مسافرتی به تهران کرد و در مراجعت به اصفهان در بین راه مریض شد و بر اثر همان کسالت در ماه صفر ۱۳۰۶ قمری جان را به جانان تسلیم نمود. قبرش در تخت فولاد اصفهان در تکیه فیض واقع و سن او از هفتاد متجاوز بوده و در تمام مدت عمر ازدواج نکرده بود.

۲- برادرش آقا محمدجعفر نیز از فقرای باصدق و محبت بود و در اواخر عمر برای تجارت به اسلامبول رفت و در آنجا وفات یافت.

۳- حاج محمدحسین معروف به صوفی، فرزند آقا محمدجعفر، در موقع فوت پدرش بیست ساله بود، چون خبر مرگ پدر رسید پس از عزاداری و انجام مراسم سوگواری به طرف گناباد حرکت کرد و خدمت جناب حاج ملاسلطان محمد مشرف به فقر شده، به مشهد مراجعت نمود و تصمیم داشت از راه روسیه به ترکیه رود،

موقع حرکت که مرحومین مصدق السلطان و مقبل السلطنه نیز برای بدرقه آمده بودند، نامه جناب حاج ملاسلطان محمد را ارائه دادند که نوشته بود: به آقا محمدحسین بگویند از مسافرت به ترکیه صرف نظر کند. ولی او چون مهیای سفر شده بود، منصرف نشده حرکت نمود. اتفاقاً در آن سفر بر او خیلی بدگذشت و از مال پدر هم هیچ باقی نمانده بود و همه شب کار او گریه بود. یک شب جناب حاج ملاسلطان محمد را در خواب دید که فرمود: «ما که گفتیم به این سفر نرو و حال هم هرچه زودتر برگردد که مادرت منتظر است. انشاءالله خداوند دنیا و آخرت تو را اصلاح کند.» او فوری مراجعت کرد و در اندک مدتی بر اثر اطاعت امر ایشان و جلب رضایت مادر جبران همه خسارات گذشته او شد و وسعت در رزق پیدا کرد.

آقای محمود قوام التّجّار ملک صالحی، فرزند ایشان، نقل کند که چند سال بود من موقع حرکت حجاج به ایشان اصرار می‌کردم مشرف به مکه شوند و ایشان طفره می‌زدند تا یک مرتبه توسط مادرم پیغام دادم؛ فردای آن روز پدرم با آقای محمدقلی خان که عیال ایشان، عمه من بود، نشسته و سخن می‌گفتند، چون مرا دید به آقای محمدقلی خان گفت: پسر فضول من برای من پیغامی فرستاده اکنون برای استحضار او با حضور شما این قصه را نقل می‌کنم: «یک شب جمعه تنها سواره برای زیارت قبور مؤمنین و بزرگان به تخت فولاد می‌رفتم ضمناً غرق تفکر بودم که از کجا آمده‌ایم و به کجا می‌رویم؟ و اطراف را متوجه نبودم، ناگاه درویشی خوش چهره و خوش لباس را دیدم که پای رکاب قاطر من ایستاده، می‌گوید: حاج محمدحسین به من چیزی بده. من گفتم: درویش من حاجی نیستم و دست در جیب کردم که به او چیزی بدهم. گفت: تا مکه نروی خرقه تهی نمی‌کنی! من بیشتر از او خوشم آمد و خواستم چیز بیشتری به او بدهم از او اثری ندیدم و آنچه تفحص کردم او را نیافتم! و از آن روز تا کنون به مکه مشرف نشده‌ام، زیرا این طور فهمیدم که پس از تشرّف مکه خواهم مرد.»

اتفاقاً همین‌طور هم شد و در سال ۱۳۴۶ قمری با حاج محمدجعفر حقانی

به مکه مشرف شد و در مراجعت در شام مریض شد و در ۲۹ محرم ۱۳۴۷ قمری در آنجا از دنیا رفت و در زینبیه شام که قریب دو فرسخ تا دمشق فاصله دارد در صحن مطهر حضرت زینب(ع) به خاک سپرده شد.*

سه فرزند ذکور و چند اناث از آن مرحوم باقی مانده که عموماً در رشته سلوک وارد و نهایت محبت را دارند. فرزندان ذکور از این قرارند: محمود ملک صالحی (قوام التجار)، مهدی ملک صالحی و احمد ملک صالحی** که افسر ارتش می باشد. از خداوند متعال توفیق همه را خواستارم.

۴- دیگر از فقرای بزرگ آن حدود آخوند ملاعلی لنجانی بود. او در جوانی برای تحصیل به عتبات رفته بود و در نجف اشرف به درجه اجتهاد نائل و بعداً در جستجوی حقیقت برآمده به سیاحت مشغول گردید؛ ضمناً به ماهان رفته و در آنجا شب خواب دید که حضرت شاه نعمت الله به او فرمود: مطلوب تو در شیراز است، به آنجا برو. لذا به شیراز حرکت کرده و موقع ورود از بازار که می گذشت کسی او را با نام و نشان صدا زد؛ چون او نگاه کرد، مجذوب آن شخص شد و او گفت: آخوند ملاعلی تو نزد ما چیزی داری، بیا تا به تو بدهیم. بعداً معلوم شد که ایشان جناب رحمت علی شاه بود و او در خدمتش حرکت کرده، وارد منزل ایشان شده پس از صرف غذا دستور یافت و به تلقین ذکر و فکر مفتخر گردید و چندی در خدمت ایشان بود.

پس از رحلت ایشان دست ارادت به حاج محمدکاظم سعادت علی شاه داد و از طرف ایشان، "بهمن علی" لقب یافت و موقعی که مرشد او به تهران آمد او هم برای تعلیم و تدریس فرزندان ایشان به تهران آمد و پس از رحلت ایشان

* در سال ۱۳۶۵ قمری، زمستان ۱۳۲۴ شمسی که نگارنده مسافرت به ممالک عربی نمودم، آقای حاج آقا مهدی فرزند آن مرحوم همراه بود و در آنجا قبر پدر را توسط ایرانیان مقیم آنجا که از حالش اطلاع داشتند، پیدا نمود و سنگی برای آن تهیه و در دیوار صحن، در پایین قبر نصب نمود.

** متأسفانه سرهنگ ملک صالحی در یازدهم ذی قعدة ۱۳۷۸ بر اثر عارضه قلبی بدرود زندگانی نمود.

تجدیدعهد با جناب حاج مآسلاطان محمّد نمود و در حضرت عبدالعظیم (ع) بر سر مزار پیر عاکف گردید. و در ماه صفر سال ۱۳۰۹ قمری فوت نموده و در مزار آقای سعادت‌علیشاه، پایین پا مدفون گردید و این چند بیت توسط فرزندش شیخ عبدالحسین در مادّة تاریخ وفات او سروده شده:

در کوی سعادت، علی لنجانی	سرگرم بود به منصب دربانی
یک دوره تمام علم رسمی دیده	در ذوق چشیده چاشنی عرفانی
چندی به طریق جستجو در شیراز	سر برده به خوان رحمت ربّانی
چندی به مریدی سعادت بوده	تا کرده علی به باطنش سلطانی
درویش به سرش الف اسرار است	یعنی اسرار حکمت انسانی
با آن الفش بکن حساب تاریخ	درویش سعادت، علی لنجانی

از او دو فرزند ذکور ماند به نام شیخ عبدالحسین و میرزا عبدالمولی. شیخ عبدالحسین خدمت جناب حاج مآمحمّدجعفر برزکی وارد در فقر گردید و از فقرای بسیار باعقیده بود و در ۴۵ سالگی از دنیا رفت و در جنوب شرقی صحن امامزاده حمزه مدفون گردید. شیخ عبدالحسین هنگام فوت پدرش در حدود هفده سال داشت. از شیخ عبدالحسین دو فرزند ذکور به نام محمود نعمت‌اللّهی کارمند وزارت کشاورزی و علی نعمت‌اللّهی* کارمند وزارت دارایی باقی مانده که هر دو در فقر واردند.

میرزا عبدالمولی معروف به خادم‌باشی در سال ۱۳۱۸ پس از مراجعت جناب حاج مآاعلی نورعلیشاه از سفر حجّ در سلوک وارد شد و بسیار بامحبت و باعلاقه بود و برحسب امر جناب حاج مآاعلی پس از فوت برادرش، خدمت مقبره مرحوم سعادت‌علیشاه را عهده‌دار شد و تا آخر عمر بانهایت صمیمیت و صداقت، خدمت آنجا را می‌نمود و در ۲۵ رمضان ۱۳۷۰، مطابق هشتم تیر ۱۳۳۰، بدرود زندگانی

* متأسفانه در تاریخ ۲۴ اردیبهشت ۱۳۴۷، برابر با شانزدهم صفر ۱۳۸۸ فوت نمود.

نمود و در راهروی درب ورودی مقبره مدفون گردید، رحمة الله علیه.^۱
 از میرزا عبدالمولی دو پسر و یک دختر باقی ماند. دو پسر به نام مهندس
 عبدالصالح نعمت‌اللّهی از دبیران فرهنگ و عباس نعمت‌اللّهی از کارمندان وزارت
 دارایی که هر دو از فقرای بسیار بامحبت و نیک اعتقاد می‌باشند.
 آخوند ملاءعلی دیوان اشعار هم داشته از جمله:

تا فرو نشویی دل از غبار امکائی	کی جمال بنماید بر تو حسن سلطانی
خسرو سریرجان نیست غیر آن سلطان	ملک دل بدو بسیار تا رهد ز ویرانی
ما و خال او فردیم هر دو در سیه رویی	ما و زلف او جمعیم هر دو در پریشانی
بوالهوس به راه عشق کی قدم تواند زد	صدق بوذری باید با خلوص سلمانی
ای که نشئه فیضی، خضر وقت رامی جوی	تا نمایندت راهی سوی آب حیوانی

و نیز از اوست:

گر ساکن میخانه و گر سوی کنشتیم	ما دامن معشوق خود از دست نهشتیم
در کعبه و بتخانه و در دیر و کلیسا	جز یار ندیدیم به هر جای که گشتیم
ما طالب اویم که اندر تک و پویم	گر قاعد بحریم و وگر سائر دشتیم
در پای خم امروز چرا باده ننوشتیم	فرداست که ما بر سر خمها همه خشتیم
هرچند که در دوزخ هجریم گرفتار	از وصل دلارام طلبکار بهشتیم
جز درس وفا از کتب عشق نخواندیم	در مزرع دل جز گل توحید نکشتیم
در پهلوی گلها چه بغلتیم که خاریم	در حلقه خوبان چه نشینیم که زشتیم
بهمن به جز از بندگی پیر خرابات	ما از دو جهان وانچه در او هست گذشتیم

این چند بیت نیز از شیخ عبدالحسین است:

۱. در پله ورودی مقبره (که متأسفانه فعلاً تخریب شده است) مدفون گردید، جایی که همه زائران مقبره حضرت سعادت‌علیشاه از روی آن عبور می‌کنند، این شعر در سنگ پله اول که به منزله سنگ قبر اوست، حک شده بود:

وجودخاکی من از کجا و این تشریف که دوست پای گذارد ز مرحمت به سرم

باز افتاده دلی در خم زلفی کارش
 نکند آن دل من باشد و زلف یارش
 پی وصف رخس ای عشق تو بگشای زبان
 زانکه من خیره شدم در صفت رخسارش
 بیم آن دارم از آن خفته که بختش خوانند
 خبر مرگ من از خواب کند بیدارش
 این رباعی هم از میرزا عبدالمولی است:

هرکس که سعادت ابد می خواهد باید که به خاک این مکان رخ ساید
 تا حضرت صالح علی آن پیر طریق راهی به سوی سعادتش بنماید

۵ - آقا میرزا محمدحسین خان سررشته‌دار نیز یکی از فقرای بزرگ و از اعیان و محترمین اصفهان بود و در طرائق الحقائق از خودش نقل شده که در اوایل جوانی به لهو و لعب مشغول بودم و پس از چندی به فکر تحقیق دین افتاده، به هر سلسله سری زدم ولی چیزی نمی‌یافتم و مأیوس شدم. در خواب به خدمت جناب شاه نعمت‌الله ولی رسیدم، پس از آن موفق به تشرّف به فقر گردیدم.^۱

آقا میرزا محمدحسین خان در حفظ آداب شریعت و توجّه و مراقبت قلبی نهایت جدّ و جهد داشت. علمای اصفهان به واسطهٔ تصوّف او را تکفیر نمودند؛ لیکن نظر به نزدیکی با ظلّ السلطان و اینکه وظیفهٔ آنها به توسط او می‌رسید، علناً مانند سایر فقرای اصفهان مورد آزار نبود. ولی باز هم اعتقادات خود را که مبتنی بر اصول مذهب اثنی‌عشری و حقیقت تصوّف و تشیّع است در یک ورقه نوشته تشریح کرده و به نام ورقه "اعتقادیه" چاپ نموده است.

در خدمت فقرا و پذیرایی واردین و رسیدگی به حال ضعفا مراقبت کامل داشت. خطّ نستعلیق را خوب می‌نوشت و سیاق هم به خوبی می‌دانست و نزد

ظَلَّ السَّلْطَان موقعی که حکومت اصفهان را داشت معزز و محترم بود. در غزّه رجب سال ۱۳۲۰ قمری از دنیا رفت و در تخت فولاد اصفهان، تکیه مرحوم فیض مدفون گردید.

۶- آقای رضاقلی خان ابروانی (سراج‌الملک اصفهانی) از فقرای بزرگوار و از مشرفین خدمت جناب سعادت‌علیشاه بود و از جان و دل خادم درویشان و با دارا بودن مقام صوری به خدمت آنان افتخار داشت و دارایی خود را در راه فقرا بذل می‌نمود. مدت‌ها در خدمت ظَلَّ السَّلْطَان در شیراز بود و موقعی هم که حکومت اصفهان را داشت مدتی با او در اصفهان بود؛ آنگاه به سمت پیشکاری او به تهران رفت و مورد لطف ناصرالدین شاه واقع گردید؛ از این رو تمام رجال دولت با نظر تعظیم و احترام بدو می‌نگریستند، ولی او با داشتن قرب به مقام سلطنت، همواره همنشین درویشان و منزل او خانقاه ایشان بود و در بخشش و کرم شهرت کاملی داشت و مورد لطف پیشوایان خود نیز واقع بود.

یادگارهای نیک از خود باقی گذاشته از جمله چند منزل متصل به یکدیگر در حضرت عبدالعظیم برای خانقاه و مزار جناب سعادت‌علیشاه وقف نمود. در تهران در خیابان برق هم مسجدی ساخت که اکنون به نام خودش معروف است. مسجد دیگری هم نزدیک خیابان شاه‌آباد ساخته و آب انباری نیز بنا نموده است. در سال ۱۳۳۳ قمری وفات یافت و در صحن امامزاده حمزه، مقبره جناب سعادت‌علیشاه مدفون گردید، رحمه‌الله علیه.

۷- دیگر از فقرای بزرگوار اصفهان آقای سیدمحمد جواد است که دارای بصیرت قلبیه و محبت کامله بوده و خدمت مرحوم آقا میرزا محمدصادق نمازی در رشته سلوک وارد شد و در گناباد نیز خدمت جناب حاج ملاسلطان محمد رسید. دارای قلبی صافی و فراستی ایمانی بوده و بعضی وقایع را قبلاً خبر می‌داده، چنانکه قضیه برکنار شدن حاج شیخ عباسعلی کیوان را قبلاً خبر داد و از این رو از سابق هم با او نظر خوبی نداشت و فقط از نظر امر، اطاعت می‌نموده است.

و نیز محمود آقا، برادر ارباب عبدالوهاب، که هر دو از فقرای نیک می‌باشند، به واسطه کسالت سخت مادرش که اطباً جواب گفته بودند، به آن مرحوم متوسل شده و برای شفای مادر خود خواستار دعا شده بود؛ او چندی به حال مراقبه فرورفته، بعداً سر را برداشته، گفته بود: برو که مادرت شفا یافت. او باز هم التماس کرد، مجدّد گفته بود: مادرت میوه رسیده بود که از درخت می‌افتاد و در بین هوا و زمین او را از خدا خواستم، برخیز و برو که خوب شد. چون به‌خانه برگشت او را خیلی بهتر یافت و بعداً هم به کلی شفا یافت.

آقای محمد قلی خان توسلی با ایشان انس زیادی داشت و شب‌های جمعه که جلسه فقری در منزل آن مرحوم منعقد می‌شد، آقای توسلی به واسطه دوری راه و استفاده بیشتر از حضور سید، قبل از ظهر پنج‌شنبه بدانجا می‌رفته و بهره معنوی می‌برده است. در اواخر به واسطه اینکه قادر به حرکت نبوده از منزل بیرون نمی‌آمد ولی روزهای پنج‌شنبه انتظار آقای توسلی را داشت. روز پنج‌شنبه آخر عمر ایشان، اتفاقاً آقای توسلی قبل از ظهر نتوانسته بود برود و عصر نزد ایشان رفت. سید گفته بود: خان امروز دیر آمدی و من مدّتی است به انتظار شما می‌باشم و میل داشتم هنگام رفتن سرم روی زانوی شما باشد. و سر را روی زانوی خان گذاشته و "یاعلی" گفته، جان را به جانان تسلیم نمود.

این قضیه در چهارم شوال ۱۳۴۵ قمری، مطابق ۱۷ فروردین ۱۳۰۶ شمسی اتفاق افتاد و در تخت فولاد جنب مقبره مرحومین فیضین* مدفون گردید و روی سنگ قبرش این عبارت را نوشته‌اند: «بی‌زاد و راحله به جوار رحمت و به امید جود و کرمت آرمیده.» سن آن مرحوم در حدود ۸۵ سال بوده است. فرزندش حاج سید عزیزالله نیز از فقرای بامحبت و فرزند حاج سید عزیزالله، آقا حسین نعمت‌اللهی، نیز جوان نیک و درویش بامحبتی است.

* مقصود جناب فیض‌علیشاه، والد ماجد جناب نورعلیشاه اول، و جناب آقا میرزا محمدصادق نمازی (فیض‌علی) رحمه‌الله علیهما می‌باشد (ج).

۸- آقای عبدالغفار اصفهانی از فقرای بامحبت و مورد لطف جناب سعادت‌علیشاه و عیال ایشان خاله او بود، از این‌رو غالباً در منزل ایشان بود و برحسب امر آن جناب با یکی از فرزندان ایشان در کسب شرکت کرد. بعداً جناب حاج ملاسلطان محمد، آقا میرزا علیرضا یکی از فرزندان ایشان را امر کرده بود که با آقای عبدالغفار همنشینی کرده و در کسب شرکت کنند. به گناباد هم مسافرت نموده و مورد محبت پیر بود. در سال ۱۳۱۳ قمری وفات یافت.

۹- یکی از فرزندان، آقای حاج شیخ علی اصغر متقیان، از فقرای بزرگوار و مورد اعزاز و احترام همه فقرا بود. در سال ۱۲۸۸ قمری متولد گردیده، در اوایل جوانی خدمت جناب حاج ملاسلطان محمد در سال ۱۳۰۹ قمری راهنمایی به فقر شد و از اوایل جوانی بامحبت سرشار در راه فقر قدم زد و رضای بزرگان خود را همواره منظور می‌داشت. در تاریخ هفدهم ربیع‌الثانی ۱۳۵۰ قمری، از طرف پدر بزرگوارم جناب آقای صالح‌علیشاه مأذون در اقامه نماز جماعت و دادن اوراد گردید. چند سال است در تهران اقامت گزیده است.*

۱۰- آقای صدر اصفهانی فرزند مرحوم نصرالله خان امین‌الدوله و از نواده‌های صدر اصفهانی، صدراعظم زمان فتح‌علیشاه، و از محترمین و اعیان اصفهان بود و در فقر و درویشی نیز مقام بلندی داشت. حاج محمد علی اصفهانی درباره او گفته بود: «بزرگی به او می‌برازد.» از راه یافتگان خدمت جناب سعادت‌علیشاه بود. یک سفر هم برای زیارت جناب حاج ملاسلطان محمد به گناباد آمد. در ۷۵ سالگی از دنیا رفت.

۱۱- برادر کوچک او آقای محمدقلی خان توسلی نیز از فقرای ثابت‌قدم و یک جهت بود. در اوایل جوانی چند سفر با خانواده به گناباد، به زیارت جناب حاج ملاسلطان محمد رفته و در هر مرتبه چند ماه توقف می‌کرد و نهایت محبت را

* در روز جمعه هیجدهم رمضان سال ۱۳۶۵، مطابق ۲۵ مرداد ۱۳۲۵ در تهران وفات یافت و در امامزاده عبدالله مدفون گردید.

داشت. آخرین سفری که به گناباد نمود در سال ۱۳۱۴ شمسی، مطابق ۱۳۵۴ قمری بود که با خانواده مسافرت کرد، و قبلاً بارها به زن و فرزندان و دیگران گفته بود: من می‌روم که دیگر برنگردم. اتفاقاً در آنجا مریض شده حالش سخت شد، به طوری که از زندگی او مأیوس شدند. خانواده و صبیّه او خدمت جناب آقای صالح‌علیشاه متوسّل شدند که دعایی شود که بهبودی یابد؛ اتفاقاً آن کسالت مرتفع شده، مراجعت کردند؛ در بین راه و در تهران اظهار نگرانی کرده، گفته بود: من می‌خواستم در گناباد مدفون شوم زنها نگذاشتند. چون به اصفهان مراجعت کرد، پس از مدّت کمی در ۲۵ رجب ۱۳۵۴ قمری وفات یافت. در آن هنگام نگارنده در اصفهان بودم؛ جنازه او را بانهایت احترام حرکت داده در تخت فولاد جنب مزار حضرت فیض دفن نمودند. از ایشان دو فرزند ذکور، غلامرضا توسّلی* و غلامحسین توسّلی و دو دختر که همه خلف صالح می‌باشند به یادگار مانده است.

۱۲ - مشهدی علی‌گدا، فقیری روشن ضمیر و پاک اعتقاد و از گماشتگان آقاصدر اصفهانی و از قریه سفید دشت محال بختیاری بود. از مشرفین خدمت جناب سعادت‌علیشاه و در مجالس فقری، حال سکوت و مراقبه بر او غلبه داشت و مورد احترام فقرا بود. هنگام نماز حال انقلابی برایش پیش می‌آمد، مخصوصاً پس از تکبیرة الاحرام حال توجّه کاملی داشت. چند مرتبه به گناباد آمده به زیارت جناب حاج ملاسلطان محمد نائل گردید. پس از چندی مورد بی‌مهری آقاصدر واقع شد و بر اثر معنوی این افسردگی، سفید دشت که ملک آقاصدر بود از دستش رفت و بختیاری‌ها تصرّف کردند. در سفر آخری که مشهدی علی‌گدا به گناباد آمده بود، رفقاییش از جمله استاد کرمعلی موقع حرکت به او گفته بودند که حرکت کند. گفته بود: من نیامده‌ام که بروم. اتفاقاً از گناباد نرفت و در همانجا وفات یافت. سن او تقریباً هشتاد سال بوده است.

* در زمستان سال ۱۳۳۴، مطابق سال ۱۳۷۵ بدرود زندگانی نمود.

۱۳- دیگر از فقرای بزرگوار آنجا مرحوم آخوند ملا محمد صالح فریدنی بوده که از علما و مجتهدین و از شاگردان مرحوم حاج ملاهادی بوده است. در مرتبه سیر و سلوک نیز گوی سبقت از اقران ربوده و جامع ظاهر و باطن گردیده بود. خدمت جناب سعادت علیشاه در مرحله سلوک وارد شده، روزی از ایشان سؤال کرده بود که دلیل عقل حجت است یا نه؟ ایشان جواب داده بود: عقل من یا عقل تو؟ اگر عقل من است، حجت و اگر عقل تو است، حجت نیست.

پس از آن جناب خدمت جناب حاج ملاسلطان محمد تجدیدعهد نمود و پس از ایشان نیز موقعی که جناب حاج ملاعلی نورعلیشاه به اصفهان آمده بود، نزد آن جناب تجدیدعهد نمود. اتفاقاً همان روز قبل از آمدن او، آن جناب در خواب دیده بود که جناب حاج ملاسلطان محمد برای تجدید آمده، چون از خواب بیدار شد اطلاع دادند که آخوند ملا محمد صالح برای تجدید آمده و خواب خود را به آمدن او تعبیر کرده بود. در سال ۱۲۸۹ شمسی، مطابق ۱۳۲۸ قمری رحلت نمود و در چادگان فریدن مدفون گردید، رحمه الله علیه.

فرزندش شیخ اسماعیل صالحی نیز از فقرای با ثبات و نیک اعتقاد بوده. فرزندان شیخ اسماعیل، حسین صالحی و دکتر محسن صالحی و ابراهیم صالحی نیز از فقرای بامحبت می باشند.

۱۴- دیگر از فقرای آنجا حاج مهدی اهل قلعه میرزا زمان از بلوک لنجان اصفهان بود که خدمت جناب سعادت علیشاه رسیده و پس از آن نیز با جناب حاج ملاسلطان محمد تجدیدعهد نمود. بسیار کم حرف و غالباً سکوت داشته و به مراقبه مشغول بود و تا سؤالی نمی کردند، سخنی نمی گفت. نزدیک به ۸۵ سال عمر کرد. فرزندش آقا فتح الله نیز در زمان جناب حاج ملاسلطان محمد توسط جناب حاج ملاعلی نورعلیشاه به فقر راهنمایی شد و در همان زمان وفات نمود. دو فرزند، حاج علی آقا جنیدی و محمود آقا جنیدی به یادگار گذاشت که هر دو در سلسله فقر واردند.

۱۵- دیگر از فقرای اصفهان آقا میرزا محمدکاظم معروف به حکیم بوده که خدمت جناب سعادت‌علیشاه رسید و درک زمان جناب حاج ملاسلطان محمد نیز نمود. در فقر ثابت قدم بود و نسبت به فقرا خدمت و محبت بسیار می نمود و غالب اوقات جمعی از فقرا در مطب او بوده، از آنان پذیرایی می نمود.

در سفر جناب سعادت‌علیشاه به خراسان، او نیز با چند نفر دیگر از فقرا از جمله آقا میرمحمدهادی اهل پاقلعه (که بعداً ترک مراوده نموده و نزد حاج آقا محمد شیرازی رفت) و حاج محمدحسین کاشانی در ملازمت بودند و پس از جناب سعادت‌علیشاه سفری با آقاصدر اصفهانی و فرزند خود، آقا میرزا آقا، به گناباد نمود و خدمت جناب حاج ملاسلطان محمد رسید.

در ۷۷ سالگی از دنیا رفت. فرزند ایشان، میرزا آقا معروف به حکیم، اکنون زنده و از فقرای بامحبت می باشند.* صبیته مرحوم حاج محمدحسین صوفی را به عقد ازدواج خود درآورده و دو فرزند ذکور به نام میرزا علی خان بقراطیان و کاظم بقراطیان دارد. از خداوند توفیق ایشان را خواستارم.

۱۶- آقا محمد مهدی دلال از فقرای باصدق و خوش نیت و از مشرفین زمان جناب سعادت‌علیشاه بوده در اواخر عمر در تهران اقامت داشت و از طرف جناب حاج ملاسلطان محمد امور مالی فقرای تهران و قبول کردن حقوق خدایی و صرف آن در محل برطبق دستور، به او محول شده بود. برادرش میرزا احمد مشکین قلم از بهایان معروف بود، ولی او در آن مدت اصلاً با مشکین قلم سخن نگفته بود. در آخر عمر مبتلا به ورم کلیه شده و مرحوم معین‌الحکما هر روز از او عیادت می نمود. یک روز پس از مراجعت معین‌الحکما از عیادت او، خودش به منزل مرحوم معین آمده و بقچه‌ای آورده بود، مرحوم معین گفته بود: چرا بیرون آمدید حرکت برای شما خوب نیست. گفته بود: «آدم این بقچه را که مرقومات جناب

* در سال ۱۳۳۳ شمسی، برابر ۱۳۷۳ قمری بدرود زندگانی نمود.

آقا و مرحوم آقای سعادت‌علیشاه است، بیاورم و به شما بدهم.» آنگاه مراجعت نمود؛ پس از یک ساعت عیالش گریان آمد که بیایید برادران مرد.

۱۷ - حاج عبدالهادی اصفهانی از فقرای خیلی باصدق و مقدس بود. تولدش در سال ۱۲۸۳ قمری و در سال ۱۳۰۳ قمری ازدواج نمود. خدمت جناب حاج ملاسلطان محمد به فقر راهیابی شد. در احکام دینی و فرایض مذهبی خیلی مراقب بود و بانهایت صدق در تصحیح افعال و در عین حال، جمع آن باتوجه قبلی می‌کوشید و دقت کامل داشت؛ چنانکه آقای دکتر علی نور از سید عبدالکریم حایری قزوینی که از فقرای بامحبت بوده، نقل کنند که در یکی از اسفار خود به گناباد، شبی در مدرسه بیدخت پس از نیمه شب از مدرسه که در آنجا اتاق داشت، خارج گردید. از او پرسیدند که در این موقع شب به کجا می‌روی؟ جواب داده بود: می‌روم خدمت جناب آقا و سؤال کنم آیا لافتی الاعلی لا سیف الا ذوالفقار، به فتح فاء یا ذوالفقار به کسر است؟ گفته بودند: حال، ایشان خوابیده‌اند و هوا هم سرد است و موقع رفتن نیست، او قبول نکرده بیرون رفته بود. سید عبدالکریم گفت: من هم از عقب او مخفیانه رفتم که بینم چه می‌کند. دیدم چون به در منزل آن جناب رسید، از آن طرف هم در باز شده و خود ایشان با چراغ بیرون آمده در را باز کردند و با تبسم جواب دادند که هر دو درست است؛ بعداً به منزل برگشتند. سپس مخفیانه قبل از آمدن حاج عبدالهادی برگشتم.

حاج عبدالهادی در سال ۱۳۳۵ قمری در بیدخت به مرض وبا درگذشت. آقای شیخ اسدالله ایزدگشسب گفتند که شبی حاج عبدالهادی را در خواب دیدم؛ انگشت پای او را طبق مشهور گرفته از او پرسیدم که در آن عالم، چه چیز به درد می‌خورد؟ در جواب سه مرتبه گفت: صدق، صدق، صدق. و مانند معمول که داشت، صاد را هم از مخرج ادا نمود، رحمة الله علیه.

برادرش حاج محمد جعفر حقانی* نیز از فقرای نیک و دارای دو فرزند ذکور به نام میرزا عبدالحسین حقانی و عبدالصالح حقانی می باشد.

۱۸ - حاج محمدعلی اصفهانی پسرخاله حاج میرزا حسن صفی از فقرای بامحبت بوده، ولی مختصر جنونی داشت. خدمت میرزا محمدصادق نمازی، مشرف به فقر شده؛ چند سفر پیاده به گناباد آمد و در زمان حاج ملاسلطان محمد با حاج ملاعلی فرزندان آن جناب مخالفت نمود و مورد تغیر جناب حاج ملاسلطان محمد واقع گردید؛ سپس پشیمان شده و با حال عجز و نیازمندی خدمت حاج ملاعلی آمد و تقاضای عفو کرد. ایشان فرموده بود: ما همان اول گذشت کردیم. ولی باز پس از جناب حاج ملاسلطان محمد با آنکه تجدیدعهد نموده بود، مدت ها با جناب حاج ملاعلی مخالفت داشته و بالاخره پشیمان شد. پس از جناب حاج ملاعلی با جناب آقای صالح علیشاه نیز تجدیدعهد نمود و مدت ها با آقای حاج شیخ عبدالله حایری مخالفت داشت و از ایشان بد می گفت؛ بالاخره آن حال هم مرتفع گردید و در روز پنجشنبه هشتم ماه جمادی الاولی سال ۱۳۴۹ قمری وفات یافت.

۱۹ - حاج سیدمحمد هادی روح الامین اصفهانی، فرزند مرحوم سیدمحمد باقر اصفهانی، از فقرای با صدق و بزرگواری بود. در اوایل بلوغ و جوانی برای طلب اهل الله نزد آقا محمدهاشم خوشنویس می رفت و بر اثر معاشرت و راهنمایی با او، آشنایی به فقر پیدا کرد، و در سال ۱۲۹۷ قمری عازم گناباد شده، در آنجا ابتدا تصادفاً به ریاب رسید، اتفاقاً با جناب میرزا عبدالحسین ملاقات نمود و با آنکه آشنایی صوری با هم نداشتند، ایشان او را به منزل خود برده نهایت محبت نمود. صبح از آنجا حرکت کرده به بیدخت آمد و با آنکه قبلاً خدمت جناب حاج ملاسلطان محمد نرسیده و آشنایی نداشت، ایشان را در کوچه ملاقات نموده

* در بهمن ماه ۱۳۲۷ شمسی وفات یافت.

مجنذب گردید و بعداً اظهار طلب نمود و در سیزدهم رجب همان سال مشرف به فقر شد و برحسب امر ایشان مراجعت نموده چندی در مشهد ماند. آنگاه حسب الامر، عازم اصفهان شده در آنجا مشغول کسب گردید و مورد اذیت و آزار و ملامت مخالفین نیز واقع شد.

پس از مدتی طبق دستور آن جناب در تهران منزل گزید و به بازرگانی اشتغال ورزید و همواره محبت و توسل معنوی او روزافزون بود و وضعیت زندگانی او روزبه روز بهتر می شد. امور مالی فقرا به او مرجوع بود. در غره ذیقعد ۱۳۵۲ قمری پس از چهل روز کسالت بدرود زندگانی گفت و در دالان مقبره جناب سعادت علی شاه در صحن امامزاده حمزه مدفون گردید. قریب ۷۳ سال زندگانی کرد.

چهار پسر و پنج دختر از او به یادگار باقی مانده و عموماً ساکن تهران می باشند و همه آنها بامحبت و نهایت بستگی به دین و فقر دارند و نام فرزندان ذکور او از این قرار است: سید علی آقا، سید محمدباقر، سید ابوالقاسم* و سید علی اکبر؛ نام فامیلی آنها روح الامین است. از خداوند توفیق آنان را خواستارم.

۲۰- آقای شیخ غلامحسین حاجیانی، اهل دشتی فارس در سال ۱۲۹۱ قمری در مسیله کوسه ای از مضافات کاکی متولد شده و نسب ایشان به یکی از مشایخ بزرگ نجد در هفتصد سال قبل می رسد که نام او فارس بن شهبان بوده است. از شش سالگی تا پانزده سالگی به تحصیل اشتغال داشت و بعداً به کمک پدر فلاحت می کرد، ولی شور و شوق و آفری به جستجوی حقیقت داشت و خواب های خوب زیادی می دید. در سال ۱۳۱۶ قمری برای تحصیل به نجف اشرف رفت و چند سال نزد اساتید بزرگ مشغول تحصیل علوم عقلی و نقلی بود. در این بین با

* آقایان سید علی آقا و سید ابوالقاسم در ذیحجه ۱۳۶۹ قمری، مطابق شهریور ۱۳۲۹ شمسی در ملازمت جناب آقای حاج سلطان حسین تابنده (نگارنده کتاب) به مکه معظمه مشرف شدند و سید علی اکبر نیز به همراهی ایشان در سفر حج ثانوی در ذیحجه ۱۳۸۲ توفیق شرف حج یافت (ج).

آقای شیخ اسدالله گلپایگانی آشنایی پیدا کرد و پس از چندی، هر دو راز دل خود را به هم اظهار کردند که ما طالب حقیقتیم نه در جستجوی علوم ظاهر. سپس آقای شیخ اسدالله خواب دید که استاد گفت: از اینجا بروید تا مقصود را بیابید. این خواب را به آقای شیخ غلامحسین اظهار کرد؛ ایشان جواب داد: این خواب برای شما حجت است، ولی برای من هم باید دلیلی پیدا شود. پس از چند شب خواب می‌بیند که در صحن مطهر حضرت سیدالشهدا (ع) است و در طرف پایین پا، پله‌هایی است که به اتاقی می‌رود و کسی گفت: پیغمبر اکرم (ص) در آن اتاق تشریف دارند؛ او به عجله بالا می‌رود، شخص کوچکی اندامی که دارای محاسن بلند و شارب زیادی است، می‌بیند؛ سلام کرده، می‌نشیند و عرض می‌کند: قربانت بروم حافظه من کم است دست مبارک به سینه من بمالید که حافظه‌ام خوب شود. ایشان جواب نمی‌دهند، بعداً عرض می‌کند که خود فرموده‌ای: مَنْ مَسَّ جُلْدِي لَنْ تَمْسُهُ النَّارُ^۱. حضرت دست مبارک را به پشت گردن میان شانه‌های او می‌گذارد و سه دفعه مرور می‌دهند، سپس او تحیر خود را عرض می‌کند؛ می‌فرمایند: به جانب عجم حرکت کن مرا می‌یابی. روز بعد خواب را به آقای شیخ اسدالله گفته، متفقاً به طرف ایران حرکت می‌کنند و چون آقای شیخ غلامحسین قوی و پر بنیه بوده، گاهی در راه کمک به آقای شیخ اسدالله هم می‌نمود. در اصفهان کتاب بیان السعادة را دیده، تصمیم گناباد می‌گیرند و با یکدیگر پیاده به گناباد حرکت می‌نمایند، و در سال ۱۳۲۵ قمری به زیارت جناب حاج ملاسلطان محمد نائل و راهیابی می‌شوند و در آنجا شیخ غلامحسین دیده بود، پیغمبر (ص) را که در خواب دیده به صورت ایشان بود. آن دو نفر قریب دو سال در بیدخت بوده و از محضر آن جناب استفاده می‌کنند. در موقع شهادت ایشان نیز در بیدخت بودند، بعداً خدمت جناب حاج ملاعلی نورعلیشاه تجدید عهد نمودند. و در قضایای سالارخان بلوچ آن دو نفر با

۱. هر کس پوست مرا لمس کند، آتش او را لمس نمی‌کند.

چند نفر دیگر اسیر شده و مدتی محبوس بودند، بعداً آنها را مجبور می‌کنند از گناباد حرکت کنند و بعد به امر پیر در اصفهان سکونت گزیده به شغل تعلیم و تربیت اشتغال ورزید. آقا شیخ غلامحسین صبیّه استاد کرمعلی حجّار را که ساکن گناباد بود، به عقد ازدواج خود درآورد. اکنون دو نفر اولاد ذکور به نام غلامرضا و عبدالعلی حاجیانی که هر دو فقیر و خیلی بامحبت هستند و دو نفر اولاد اناث دارد. از خداوند متعال توفیق و تأیید همه را خواستارم.

۲۱- استاد کرمعلی حجّار از فقرای بزرگوار اصفهان بود و درک زیارت جناب حاج ملاسلطان محمد نموده و پس از آن جناب به گناباد آمد و در آنجا سکونت گزید. در صدق و صفا و محبت و وفا کم نظیر بود.

در بیدخت برای صحن مزار جناب حاج ملاسلطان محمد حجّاری می‌نمود، تا آنکه در ذیحجه سال ۱۳۴۲ قمری بدرود زندگانی نمود و در جلوی ایوان بقعه مدفون گردید.

اشعاری هم مرحوم شمس‌الادبای تهرانی درباره او سرود و روی سنگ قبر او حک شده و جلوی قبر او بر دیوار نصب شده است که بعضی آنها این است:

استاد کرمعلی که به میدان بندگی	بگذشت از سپهر برین رخس همّتش
چون بود در طریقت فقر و فنا وحید	سلطان فقر کرد رفیق کرامتش
فرهاد وار تیشه به هر سنگ برزدی	ز آن سنگ می‌جهید شرار محبتش
او خوش نشست در حرم بارگاه انس	لیکن به غم نشاند دل ما ز حسرتش
تا زنده بود خدمت آن آستانه داشت	ز آن آستانه یافت کنون مزد خدمتش
ز آغاز بود بر در شه دائم‌الحضور	انجام هم کشید سعادت به حضرتش
تشریف این کرامت و توفیق این مقام	بود از ارادت و اثر استقامتش
او را بس این شرف که در این آستان کنند	هر بامداد و شام بزرگان زیارتش
ذی‌الحجه هزار و دو و سیصد و چهل	برداشت دل ز سود جهان و خسارتش
هر صبح و شام از قبل شاه و بندگان	بادا بسی درود بر آن پاک تربتش

فرزندش استاد عبدالولی نیز از فقرای بامحبت و حجّاران ماهر و اکنون نیز در آنجا به حجّاری اشتغال دارد و حجّاری سنگ مدفن جناب حاج ملاسلطان محمد که بسیار ظریف و از حجّاری‌های کم‌مانند است، عمل اوست.

۲۲ - آقای محمدحسین جنیدی فرزند مرحوم حاج‌بابا معروف به قزوینی از فقرای بزرگوار و بامحبت و صدق بود. در ابتدای جوانی به شغل قلمکارسازی اشتغال داشت. در زمان جناب حاج ملاسلطان محمد توسط جناب حاج شیخ عبدالله حایری در سال ۱۳۱۲ قمری راهیابی به فقر شد. در سال ۱۳۲۷ قمری به تهران آمد و در آنجا مشغول به کسب شد، چندی هم ملازمت خدمت جناب حاج شیخ عبدالله حایری را با کمال صداقت داشت، و در سوم ذیحجه سال ۱۳۴۵ قمری بدون کسالت ممتدی بدرود زندگانی گفت.

آقای سید هبه‌الله جذبی نقل می‌کند که من به نیت آنکه کمکی به کسب مرحوم آقا محمدحسین شده باشد، اول هر ماه مخارج روزانه آن ماه خود را به ایشان می‌دادم که مصرف کرده و روزبه‌روز بپردازد و هر شب آن مرحوم پس از فراغت از کسب، قبل از رفتن به منزل خود، می‌آمد و یومیّه روز بعد را می‌پرداخت. یک شب قبل از فوتش آمده بود و یومیّه سه روز را پرداخته؛ پرسیده بودند: چرا سه روزه می‌دهید؟ جواب داده بود: شاید نتوانم بیایم! و شما بی‌خرجی بمانید. شب بعد، بدون آنکه کسالت و مرض مهمّی داشته باشد فوت نمود. بعد که درب دکان آن مرحوم را باز کردند، دیدند بدون آنکه هیچ تصرّفی در آن وجه کرده باشد بقیّه را جوف کاغذی گذاشته و روی آن نوشته است متعلّق است به جذبی. رحمه‌الله علیه. از ایشان یک فرزند ذکور به نام آقا محمدهاشم جنیدی که فقیری بسیار بامحبت و علاقه‌مند به فقر می‌باشد* و یک فرزند اناث به یادگار باقی مانده است.

۲۳ - دیگر سید فرج‌الله حسن‌زاده خلف مرحوم سیدحسن از فقرای بامحبت

* در تاریخ هشتم فروردین ۱۳۴۷، برابر با ۲۸ ذیحجه سال ۱۳۸۷ فوت و در ابن بابویه مدفون گردید.

اصفهان و در خدمت مرحوم محمد قلی خان توسلی بود. در سال ۱۲۴۵ شمسی متولد و در سال ۱۳۱۶ قمری خدمت جناب حاج ملاسلطان محمد در بیدخت رسیده، راهیابی به فقر شد و در همه عمر نهایت صدق و محبت را داشت.*
دیگر از فقرای بزرگ اصفهان مرحومان استاد عبدالرسول و استاد عبدالله و استاد محمود نجار بودند که هر سه در محبت فقری و علاقه دینی و صدق و صفا کم نظیر بودند و استاد عبدالرسول در اواخر عمر در بیدخت به نجاری اشتغال داشت، رحمة الله علیهم.

۱ - یکی از فقرای تهران آقای میرزا اسدالله مستوفی،
فقرای تهران فرزند میرزا امین علی آبادی مازندرانی، بوده؛ خودش و دو برادر بزرگترش میرزا عیسی خان و میرزا محمدباقر خدمت جناب رحمت علیشاه شیرازی رسیده و در طریق سلوک وارد شده بودند.
میرزا اسدالله مورد لطف و محبت پیشوایان خود نیز بود و همواره در خدمت به نوع، ویژه خدمت برادران دینی می کوشید و در انجام وظایف دینی مراقبت کامل داشت. جناب حاج ملاسلطان محمد در یکی از مرقومات خود که به آقای میرزا مهدی معتمدالتولیه مرقوم داشته، درباره آقا میرزا اسدالله این عبارت را نوشته اند: «انشاء الله خداوند متان هیچ یک از ماها را رهین نفس و منت لئام نگرداند و جناب جلالت مآب آقای مستوفی را از این دلتنگی بیرون آورد که همه برادران از افسردگی ایشان افسرده اند».

آقای میرزا اسدالله از درباریان زمان ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه بود و در اواخر، سمت ثبت مواجب حرم خانه و سررشته داری را داشت.

۲ - حاج محمدحسن خطیب باشی از فقرای بامحبت زمان جناب سعادت علیشاه و از محترمین تهران بود و خطیبی مسجدشاه تهران به او محول و

* در شب ۲۶ ربیع الاول ۱۳۷۳ قمری در اصفهان بدرود زندگی نمود و در تکیه مرحوم ناصرعلی مدفون گردید.

کارهای حاج میرزا زین‌العابدین امام‌جمعه تهران هم که از اعظام و معاریف و علمای بزرگ تهران بود، به‌عهده او بود. به‌طوری که مسموع شده، روزی در سال قحطی که گندم خیلی گران بود و مردم از گرسنگی گوشت مردار می‌خوردند به خطیب‌باشی دستور داده شده بود که از خشت‌هایی که برای ساختمان تهیه نموده بودند، با گچ کوب بکوبد و با گندم مخلوط نماید تا وزن آنها زیادتر شده استفاده آن بیشتر باشد. او حضور جناب سعادت‌علیشاه عرض نمود؛ آن‌جناب این امر را اجازه نداد، فرمود: شما لقمه نانی دارید، بر فرض از شما افسرده شوند و شما را از کار معاف کنند ممکن است لقمه نانی با ما بخورید. لذا او هم حسب‌الامر قبول نکرد و به‌دیگری محوّل شد. اتفاقاً در همان روزها باران زیادی آمد و گندم به‌طوری ارزان شد که دستوردهنده، خسارت فراوانی برد و متصدی آن کار هم همان روزها با سختی جان داد.

حاج خطیب‌باشی چندی پس از رحلت جناب سعادت‌علیشاه به‌منظور مواظبت و نگاهداری از فرزندان آن‌جناب بدون نظر مضاجعت، عیال ایشان را ازدواج نمود؛ چون جناب حاج ملاسلطان‌محمد از قضیه مسبوق شد، هنگام ملاقات سخت تشدد نموده، فرمود: «آیا هیچ کس مادر خود را می‌گیرد؟ آشی برای تو پخته‌ام که یک وجب روغن دارد!» عرض کرد که منظور من فقط نگاهداری از آقازادگان بوده، آنگاه فوری طلاق گفت، ولی بر اثر همان کارگرفتاری‌هایی پیدا کرد و در سال ۱۳۲۱ قمری وفات یافت.

البته فرمایش ایشان هم، جنبه تشریح ندارد؛ چون آنچه مورد اتفاق همه مسلمان می‌باشد فقط نسبت به زوجات پیغمبر است و شیعه طبق احادیثی که رسیده که آیه: *الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ*^۱ را مطابق فرمایش حضرت رسول (ص) به علی (ع) و ائمه طاهرین سرایت داده، درباره زوجات ائمه طاهرین نیز گفته‌اند؛

۱. سوره احزاب، آیه ۶: پیامبر به مؤمنان سزا تراست.

ولی در غیر آنها این حکم نیست، مگر از جنبه ادب و اخلاق، و فرمایش جناب حاج ملاسلطان محمد نیز اشاره بدان می‌باشد.

۳- میرزا محمدصادق روشن، فرزند ملامحمد طاهر فرزند مرحوم ملا محمدصادق اردستانی، از فقرای بابصیرت و دراویش بامعرفت بوده؛ جدش ملا محمدصادق در زمان شاه سلطان حسین به واسطه تصوف اذیت و آزار بسیار دید و در سال ۱۱۳۴ قمری از جور روزگار آسوده گشت و در کنار پل خواجهی اصفهان مدفون گردید.*

مرحوم روشن نیز نام جد خود را داشت. تولد او در اصفهان و اوایل عمر در آنجا، سپس چندی در عراق عرب و مدتی در مشهد مقدس ساکن بوده، در اواخر عمر در تهران مسکن گزید. به طوری که در کتاب طرائق الحقائق^۱ مذکور است نام طریقتش "روشن علی" بوده و خدمت جناب سعادت‌علیشاه وارد مرحله سلوک شد، و نزد جناب حاج ملاسلطان محمد نیز تجدید عهد نمود. در سال ۱۳۰۵ قمری در تهران بدرود زندگانی گفت و جنازه‌اش را به عتبات عالیات بردند.

هنگام مرگش به طوری که خادمه او برای مرحوم معین‌الحکما نقل کرده بود، خودش رو به قبله خوابیده قطیفه به روی خود کشید و "یا علی" گفته، جان را به جانان تسلیم نمود.

دیوان اشعاری دارد به نام دیوان روشن که هم جنبه عرفانی دارد و هم از لحاظ ادبی مطلوب است. مطلع آخرین غزلی که سروده و پس از یک ساعت بدرود زندگانی گفت، این است:

خرسند خاطری که بر آن تافت نور عشق خرم دلی که هست محل ظهور عشق
و دو بیت آخر آن:

* اخیراً به واسطه احداث خیابان، استخوان‌های آن مرحوم را به قبرستان تخت فولاد انتقال داده، دفن کردند(ج).
۱. ج ۳، ص ۱۶۶.

از اختلاط حور و تماشاگه قصور مستغنیم ز دولت فیض حضور عشق
 با آنکه زهر مرگ مذاقم نموده تلخ "روشن" هنوز برسر من هست شور عشق
 ۴- میرزا عبدالحسین باشی، پیشکار امام جمعه تهران و فراش باشی مسجد شاه،
 از فقرای بامحبت و باخلاص بود و درک خدمت جناب سعادت علیشاه و جناب
 سلطان علیشاه نموده و در فقر نهایت ثبات و تعصب داشت. عصرها در یکی از
 بالاخانه‌های مسجد شاه که برای خود انتخاب نموده بود، می‌نشست و بعض فقرای
 هم می‌آمدند و به ذکر مطالب دینی و معارف حقّه و یاد خدا مشغول بودند. در سال
 ۱۳۱۹ قمری که جناب حاج ملاعلی نورعلیشاه از مکه مراجعت نمود، به واسطه
 نهایت لطفی که به او داشت چند نفر را در بالاخانه او دستگیری نمود. در آداب
 شریعت و سحرخیزی مراقبت کامل داشت و در شش روز یکبار ختم قرآن
 می‌نمود. در سال ۱۳۱۹ قمری از دنیا رفت.

۵- میرزا اسدالله معین‌الحکما، فرزند میرزا محمدصادق، اهل کاشان و در
 تهران سکونت داشته، به شغل طبابت مشغول بود و صبیّه میرزا عبدالحسین باشی
 را به عقد ازدواج درآورد. مدت‌ها در تحقیق راه حق و جستجوی مردان خدا بود و
 دو سفر به همین قصد به عتبات عالیات مشرف گردید و مدعیان مذاهب مختلفه را
 ملاقات نمود، ولی به سوی هیچ‌کدام متمایل نشد و به مقصود نرسید. سپس در
 بارگاه حضرت مولی (ع) در نجف متوسل شد و پس از چندی که به ظاهر مایوس
 شده بود، مراجعت به ایران نمود. در تهران به واسطه آشنایی با مرحوم روشن، نام
 جناب حاج ملاسلطان محمد را شنید و به زیارتش متمایل گردید؛ اتفاقاً آن جناب
 در آن موقع در سفر مکه بود و موقعی که به تهران ورود نمود و در باغ
 سراج‌الملک در حضرت عبدالعظیم منزل گزید، مرحوم معین آگاه شده و چون
 جناب روشن وفات یافته بود، توسط سراج‌الملک خدمت آن جناب رسید و با
 آنکه معتاد به کشیدن تریاک بود چون از سراج‌الملک شنید که آن جناب تریاک را
 دستگیری نمی‌کند او این مانع را در همان روز از بین برداشته و اثاثیه و لوازم آن

را درهم شکست و یک مرتبه ترک کرد؛ اتفاقاً در همان روز دستگیری شد و روزبه‌روز حال محبت و اخلاص او در تزايد بود، به طوری که در محبت کمتر نظیر داشت و مورد لطف راهنمای خود هم بود. خدمت‌هایی هم در فقر انجام داد، از جمله چندین کتاب از کتب عرفا چاپ نمود و دیوان‌روشن را نیز به پاس اینکه وسیله آشنایی او با فقر گردید، چاپ و منتشر کرد.

در اوایل زمان جناب حاج ملاعلی نورعلیشاه که برای بیشتر فقرای تهران انقلاب حال روی داد، در عقیده و بستگی او تغییری پیدا نشد و تزلزلی رخ نمود. در سال ۱۳۳۶ قمری بدرود زندگانی گفت. آقای هادی حایری در ماده تاریخ فوت او گفته‌اند: «بجنان رفته از این دار، معین‌الحکما». سه فرزند ذکور و سه اناث از او به یادگار مانده و همه در فقر و درویشی باصدق و علاقه‌مند می‌باشند. فرزندان ذکور از این قرارند: دکتر علی نورالحکما که جای پدر را گرفته و در محبت و علاقه به مذهب کم‌نظیر می‌باشد* و صبیئه ایشان به عقد ازدواج نگارنده درآمده است. دیگر جعفرخان، سومی آقارضا که صبیئه جناب شیخ محسن سروستانی (صابرعلی) را تزویج نموده است.

۶- مرحوم آقا سید احمد عطار از فقرای بزرگوار بود. ابتدا معاندت و مخالفت کامل با درویش داشت و چون در محل خود در بازارچه یحیی خان از تجار صاحب نفوذ بود، اسباب زحمت فقرا را فراهم می‌کرد؛ تا آنکه به واسطه نشستن در پای منبر میرمحمدعلی واعظ که اظهار ذوق می‌نمود و مطالب عرفانی را اظهار می‌کرد، به معاشرت با فقرا مایل گردید؛ و پس از مراجعت جناب حاج ملا سلطان محمد از مکه در سال ۱۳۰۶ قمری به همراهی مرحوم معین‌الحکما خدمت

* متأسفانه در شب چهارشنبه هفدهم جمادی‌الثانیه ۱۳۸۰، مطابق ۱۶ آذر ۱۳۳۹ با حال بسیار خوش، پس از آنکه بارها خودش درخواست مرگ نمود آن را استقبال کرد و تنگ‌تنگ در آغوش گرفت و در حضرت عبدالعظیم، مقبره مرحومین سعادت‌علیشاه و نورعلیشاه پایین پای آن بزرگواران مدفون گردید و سر روی قدم آنان گذاشت، رحمة الله علیه.

آن جناب رسید و مورد لطف قرار گرفت و با مرحوم معین در یک روز دستگیری شدند و حال محبت و بستگی او به فقر در ازدیاد بود تا آنکه در موقع انقلابات مجلس در سال ۱۳۲۷ قمری هنگام عبور از جلوی مجلس تیری به شانه او خورده و از پشت سر بیرون آمد، او را با آن حال به منزل برده و او به این شعر مترنم بود:

چرا دست یازم چرا پای کوبم
مرا دوست بی دست و پا می پسندد
و مدتی آن زخم باقی بود تا آنکه از دنیا رفت.

۷- جناب سید عبدالحسین اعتمادالتولیه اهل حضرت عبدالعظیم، فرزند مرحوم حاج سید آقا بزرگ متولی باشی زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم و نزد اهالی آنجا پسندیده و مقبول بود. هنگام مراجعت جناب حاج مآسلاسلطان محمد از مکه مکرر به زیارت حضرتش شرفیاب شد، ولی وارد در فقر نگردید و نهایت محبت را داشت و مخصوصاً پس از آن ملاقات، شوق او برای تشرّف به فقر روزبه روز زیادتر می شد تا آنکه جناب حاج برزکی اجازه یافته و هنگام ورود به تهران در سال ۱۳۱۲ قمری جناب اعتماد دستگیری شد.

پس از چندی دختری از او فوت شد و فوت او خیلی بر او ناگوار آمده، به قصد خراسان حرکت کرد و در گناباد نیز به زیارت جناب حاج مآسلاسلطان محمد نائل گردید و مورد لطف واقع شد و بر اثر این مسافرت، تأثر او قدری بر طرف گردید. و همواره مورد توجه و لطف مخصوص پیر خود بود و پس از جناب حاج مآسلطان محمد هم، تجدید عهد خدمت جناب حاج مآاعلی نموده نهایت ارادت و علاقه داشت و موقعی که حال بیشتر فقرای تهران نسبت به جناب حاج مآاعلی تغییر یافت آن مرحوم نسبت به عقیده و ارادت خود نهایت ثبات و استقامت داشت و به هیچ وجه تزلزل و انقلابی در حال او پیدا نشد.

درب منزل او برای واردین باز و همواره محط رحال^۱ بود و همه طبقات از

۱. محل فرود آمدن مسافران.

رجال و اعیان و علما خدمتش می‌رسیدند، و با آنکه در همه جا مردم در صدد اذیت و آزار فقرا بودند و در حضرت عبدالعظیم هم نسبت به فقرا خیلی اهانت می‌نمودند، ولی چون جناب اعتماد در آستانه مقدسه سمت مهمی را دارا بود به ظاهر نسبت به او اهانت نمی‌کردند، لیکن در باطن دست از خباثت ذاتی خود نمی‌کشیدند و جناب اعتماد با همان اشخاص به مهربانی رفتار می‌نمود، به طوری که دوست و دشمن از رفتار او راضی بودند.

هنگام انقلاب مشروطیت او طرفدار استبداد بود و با دربار ارتباط کاملی داشت ولی در آن کشمکش‌ها صدمه‌ای به او نرسید.

در شب جمعه ۲۲ ربیع‌الاول ۱۳۴۶ قمری در تهران بدرود زندگانی گفت و جنازه آن مرحوم را اهالی زاویه مقدسه با دوش از شهر به حضرت عبدالعظیم حرکت دادند و در آنجا تعطیل عمومی شد و یک هفته متوالی در مسجد صحن از طرف اصناف، مجلس ترحیم منعقد شد و خود آستانه هم مجلس ترحیم مفصلی تشکیل داد و همه رجال و اعیان تهران در مجلس ترحیم او حاضر شدند. آن مرحوم تا آخرین دقیق عمر خود در فقر ثابت قدم و حال محبت او روز به روز در ازدیاد بود.

دو فرزند بزرگتر آن مرحوم: میرزا محمدعلی اعتمادالتولیه* و میرزا علیمحمد آقازاده** نیز از فقرای بامحبت و بااخلاص می‌باشند و بستگی کامل به دیانت دارند.

۸- آقای میرسید مهدی معتمدالتولیه، برادر کوچک مرحوم اعتمادالتولیه، هنگام مراجعت جناب حاج ملاسلطان محمد از سفر مکه خدمت ایشان رسید. و

* در روز چهارشنبه ۲۹ صفر ۱۳۸۲، مطابق دهم مرداد ۱۳۴۱ بدرود زندگی نمود و در حضرت عبدالعظیم، مقبره ناصرالدین شاه مدفون گردید.

** در روز چهارشنبه چهاردهم رجب ۱۳۷۹، مطابق ۲۴ آذرماه ۱۳۳۸ وفات یافت و در رواق حضرت عبدالعظیم (ع) مدفون گردید.

جمعی از فقرا که برای زیارت آن جناب می آمدند، شب‌ها برای خوابیدن به منزل آقای معتمدالتولیه می رفتند و او علاوه بر علاقه‌ای که به ملاقات آن جناب داشت بر اثر معاشرت با آنها بیشتر راغب به ملاقات آن جناب گردید تا آنکه اظهار طلب نمود و ذکر لسانی و اورادی گرفت ولی بدان قانع نشده اصرار کرد؛ آن جناب فرمود: خیال حرکت داریم. عرض کرد: با آمدن برف حرکت میسر نیست و خوب است قدری توقف فرمایید که مردم از وجودتان بهره مند شوند و هوا هم بهتر شود. ایشان قبول نکرد و بالاخره وعده فرمود که اگر حرکت نکنند از او دستگیری نماید، اتفاقاً سحر همان شب آن جناب حرکت فرمود.

جمعی که در منزل آقای معتمد بیتوته می نمودند، شب بعد برای تودیع آمده و مرحوم آخوند ملا باقر کتابدار مدرسه مروی که از فقرای نیک باعقیده بود، شروع کرد به نماز خواندن؛ آقای معتمد جلوی او آمده او را قسم داد که بگوید آیا شخصی را که ملاقات نموده در ادعای خود صادق می دانند یا نه؟ در جواب او سوگند یاد نمود که او را در ادعای خود صادق می دانیم و به او هم گرویده و مشرف به فقر شده ایم. آقای معتمد که قبلاً از ورود آنها به فقر آگاه نبود، تعصب و علاقه کامل آنها را که دید پریشان شد. اتفاقاً پس از چندی مرض وبا شیوع یافت و او هم مدت زیادی مبتلا بود و هنوز ضعف آن مرض بر طرف نگشته بود که عازم خراسان شد. در حرم مطهر حضرت رضا (ع) هر شب نماز جعفر طیار می خواند و در ماه رمضان شب‌های قدر ابتدا صد رکعت نماز و بعد نماز جعفر طیار می خواند و هر شب پس از نماز ملتجی می شد که او را راهنمایی کنند. بالاخره برای رفتن به گناباد از قرآن استخاره نمود و آیه امر به حرکت آمده بود، لذا او هم فوری حرکت کرد و در بیدخت به زیارت جناب حاج ملاسلطان محمد نائل گردید؛ پس از سه روز در سحر جمعه مشرف به فقر شده، باطمینان قلب به تهران مراجعت نمود. آقای معتمد صورتاً از برادر خود اعتمادالتولیه کوچکتر ولی در ورود به فقر سبقت داشت و در امور دینی بسیار متعصب و در حفظ نوامیس و آداب ظاهر

خیلی مراقب است. چند دوره هم وکالت مجلس شورای ملی داشت و از طرف اهالی حضرت عبدالعظیم انتخاب می شد.

در زمان جناب حاج ملاعلی نورعلیشاه مدّتی در تزلزل بوده، تجدیدعهد نمود؛ ولی بالاخره تجدید نمود و تاکنون حال محبتش روی در فزونی است و مخصوصاً در این چند سال اخیر علاقه و محبت فقری خیلی زیادی در ایشان پیدا شده است.* از خداوند متعال فزونی توفیق ایشان را خواستارم.

فرزند بزرگش میرزاعلی آقا در سال ۱۳۱۷ شمسی از دنیا رفت و آن جناب در مرگ فرزند بی صبری ننموده، برخلاف وظایف شرع رفتاری نکرد ولی از این مصیبت خیلی شکسته و ناتوان گردید.**

۹- شیخ رضا ملقب به شیخ الحکما*** از فضلا و دانشمندان تهران و در فقر و تصوّف نیز متعصّب و علاقه مند بود. ابتدا در مدرسه مروی مشغول تحصیل و در علوم قدیمه از منقول و معقول متبحر و صاحب قوه استنباط بود؛ در طب یونانی از شاگردان مرحوم میر سید رضی رئیس الاطبّا بود و در طب مهارت و قریحه خاصی داشت که از سایر پزشکان در معالجه معروف تر بود، و در درست کردن معجون های قدیمه مهارت کاملی داشت از جمله معجون تریاق فاروق که از مهم ترین معاجین قدیمه است با تحمّل چند سال زحمت و مخارج زیاد، مقدار زیادی ساخت. صبح ها پیش از رفتن به مطب و شروع به طبابت به تدریس علوم مختلفه، مخصوصاً کتب طبّی از قبیل قانون شیخ ابوعلی و شرح اسباب و نفیسی اشتغال داشت.

در طریقت ابتدا به مرحوم طهماسب قلی خان کرمانشاهی متخلّص به وحدت

* در شب یکشنبه ۲۴ شعبان سال ۱۳۶۹ قمری، مطابق ۲۲ خرداد ۱۳۲۹ شمسی بدرود زندگانی نمود.
** هنوز داغ فرزندش باقی بود که نوه او خلیل آقا، پسر میرزاعلی آقا، پس از یکسال کسالت در تاپستان سال ۱۳۲۵ خورشیدی، مطابق ۱۳۶۵ قمری ناکام از دنیا رفت.
*** حالات ایشان از روی یادداشت هایی است که آقای دکتر علی نور تهیه نموده اند.

که از بستگان مرحوم آخوند ملاولی الله همدانی بود ارادت داشت؛ سپس به گناباد آمده درک زیارت جناب حاج ملاسلطان محمد نمود و مشرف به فقر گردید و در آن راه زحماتی کشید و حال محبت و بستگی او همواره در ازدیاد بود؛ چنانکه پس از ورود به فقر مردم او را اذیت می کردند، ولی او بانهایت خوشرویی با آنان رفتار می کرد؛ از جمله عیال او که خیلی تندخو و بداخلاق و فحاش بود او را در رنج و زحمت می داشت ولی شیخ الحکما نسبت بدو به بردباری و ملایمت رفتار می کرد.

شیخ الحکما پس از تشرّف به فقر نیز مورد توجه دانشمندان زمان خود بود، حتی بعضی علمای تهران که با او همسایه بودند بعضی اوراق استفتائی را به واسطه مشغله زیاد به او مراجعه داده، سپس خود امضاء و مهر می نمودند، و اغلب علما مراجعات طبّی به او داشتند. مرحوم حاج نجم الدوله نیز در چاپ کتبی که در نظر داشت، مانند لوائح جامی و شرح دعای جناب مجذوب علیشاه به او مراجعه نمود. در حدود ۶۳ سالگی در سال ۱۳۲۵ قمری در تهران بدرود زندگانی گفته، در صحن مطهر حضرت عبدالعظیم (ع) مدفون گردید، رحمه الله علیه.

۱۰ - میرزا شیخ علی سراج الاطبا از رجال و معروفین تهران و طبیب مخصوص ناصرالدین شاه و مورد لطف او بود. در اوایل محرم سال ۱۳۱۸ قمری در تهران توسط جناب حاج شیخ عبدالله حایری دستگیری شده، مشرف به فقر گردید. در صدق و محبت کم نظیر بود؛ مدتی در منزل گاو ماده شیرده داشت و از فقرا خواهش کرده بود سحرها قبل از اذان صبح برای عبادت و توجه به عنوان صرف شیر در منزل او مجتمع شوند.

پس از شهادت جناب حاج ملاسلطان محمد توسط آقای حاج شیخ عبدالله تجدید عهد نمود و موقعی که جناب حاج ملاعلی نورعلیشاه در تهران توقف داشت قدری حال تزلزل برای او دست داد و معاشرت فقری نداشت، ولی به زودی از حال خود برگشته پشیمان شد و توسط مرحوم معین الحکما بانهایت عجز و

نیازمندی و با حال انکسار و شرمساری خدمت جناب حاج ملاعلی نورعلیشاه مشرف شده، تقاضای عفو و گذشت نمود و حال محبتش مانند سابق گردید.

در شب دوشنبه سلخ ماه شعبان سال ۱۳۳۶ قمری وفات یافت و در امامزاده سیداسماعیل تهران مدفون گردید. هنگام مرگ، جناب حاج ملاعلی نورعلیشاه و حاج شیخ عبدالله حایری بالای سرش بودند و در حال تذکر حق با چهره خندان جان داد. این بیت را فرزندش در تاریخ وفات او سروده:

از پی تاریخ فوتش پور او گریان بگفت

"طایر جانش بفردوس برین مأوا نمود"

۱۱ - میرزا رضی الدین سراج الحکما در سال ۱۲۹۵ قمری متولد شده، فرزند مرحوم سراج الاطبا و چند ماه بعد از تشرف پدر به فقر، نزد جناب حاج شیخ عبدالله در رشته فقر وارد گردید و این شعر را در این باب گفته:

گر نگشتی هادی من رحمت رحمت علی

کی شدی ملحق نهال من به پیوند علی

در ۱۳۲۵ قمری در ملازمت جناب حاج شیخ عبدالله به گناباد مسافرت نمود، در آنجا مورد لطف جناب حاج ملاسلطان محمد قرار گرفت و چهار ماه و نیم توقف نمود؛ سپس مراجعت کرده برحسب اجازه راهنمای خود وارد خدمت نظام شد و چون تحصیلات طب را کامل داشت در نظام هم به امور طبّی گماشته شد و تدریجاً به درجه سرهنگی رسید؛ و نظر به اینکه در همه مراتب و مراحل زندگانی امانت و درستی را از دست نداده و همواره نسبت به همه کس شفقت و نیکی داشت، مورد توجه اولیای امور و شخص شاه* واقع گردید. اکنون به واسطه اقتضای سن در درجه سرهنگی متقاعد^۱ شده است.

در محبت و بستگی فقری، کم نظیر و در توکل و اخلاص نیز بدیل کمتر دارد.

* مقصود رضاشاه است.

۱. بازنشسته

از خداوند سلامت و توفیق او را خواستاریم.*

۱۲ - آقای سید محمدرضا شمس‌الادبا، فرزند میرزا سیدمحمد شمس‌الادبا فرزند حاج سید رضی لاریجانی، از فضلا و دانشمندان تهران و داماد میرزا شمس‌الدین حکیم الهی بود. در تهران سال ۱۲۸۰ قمری متولد شد و پس از تکمیل علوم ظاهری در سی‌سالگی روزی در مشهد پای منبر جناب حاج میرزا حبیب‌الله که از علمای عرفان مسلک معروف مشهد بود، نشست و ایشان بدون مقدمه فرمود: «نمی‌دانم چه در پیمانه کردند» او نیز که قبلاً شور عشق و طلب حقیقت در سر داشت از این شعر حالش به هم خورد و از طرفی نام جناب حاج ملاسلطان محمد را هم شنیده بود، لذا فوری به‌طور ناشناس و بالباس مبدل حرکت نمود، در گناباد خدمت آن جناب رسید و پس از چند روز راهنمایی شد و آن جناب فرمود: لباس سابق را بپوشید؛ لذا مجدداً در همانجا لباس سابق خود را پوشید.

در مراتب فقر و سلوک بینا و آگاه و با معرفت قدم می‌زد؛ نهایت مناعت و وقار داشت؛ شعر هم خوب می‌گفت. مرثیه‌ای در شهادت جناب حاج ملاعلی نورعلیشاه سروده و غزلیاتی نیز گفته است. از جمله گوید:

در بندگی دوست، خطا کار بوده‌ایم	زان رو به درد هجر گرفتار بوده‌ایم
نه شکر، گاه نعمت و نه صبر، وقت رنج	بدمهر و سست عهد و جفا کار بوده‌ایم
گامی به صدق بر نهادیم در طریق	بر ما هر آنچه رفت سزاوار بوده‌ایم
زین قصه بی‌خبر که بود مردمی به کار	خرسند در زمانه به گفتار بوده‌ایم
پیوسته کامجوی و هوسران و بی‌ادب	غافل ز یار و همدم اغیار بوده‌ایم
با دوستان به کینه و با دشمنان به مکر	همچون زمانه سرکش و غدار بوده‌ایم
از بهر کامرانی این نفس پرغرور	با خلق در ستیزه و پیکار بوده‌ایم

* در تاریخ شب جمعه نهم اسفند ۱۳۳۶ وفات یافت و در حضرت عبدالعظیم جنب صحن باغ طوطی، آرامگاه خانوادگی، مدفون گردید.

مانند گل عزیز شمردیم خویش را
 بر جای دستگیری از پافتادگان
 کی صبح وصل چهره گشاید زشام هجر؟
 ما را مگر زخرمن آزادگان رسد
 ختم الائمه حجت یزدان که لطف حق
 از داغ بندگیش که داریم بر جبین
 این غزل نیز از آن مرحوم است:
 قبله اهل نیاز گر نبود روی دوست
 از چه بود در نماز روی همه سوی دوست
 در نظرم روی دوست جلوه گر آمد چنانک
 هر طرفی رو کنم می نگرم روی دوست
 کرده صبا صبحدم باز مگر موی او
 کز همه سو بر مشام می رسدم بوی دوست
 می بردم ساربان گر چه زکویش ولیک
 می کشدم از قفا سلسله موی دوست
 گشت بسی مرغ دل گرد همه کوه و دشت
 باز نشیمن گرفت در خم گیسوی دوست
 فارغم از گفتگو تا که مرا بر دهان
 مهر خموشی نهاد لعل سخنگوی دوست
 خرمن پرهیز سوخت آتش رخسار یار
 پنجه تقوا شکست قوت بازوی دوست
 جامه صبرم به تن گشت قبا تا شکفت
 در چمن دلبری لاله خودروی دوست

شسته‌ام از آب چشم روى دل از نقش غير
 كافتد عكسى بر آن از رخ نيكوى دوست
 خلعت آزادگى بر كنم از قد سرو
 بينم اگر در كنار قامت دلجوى دوست
 آنچه تصوّر كنند خلق در آب بقا
 بخشد بر جان من خاك سر كوى دوست
 در آخر عمر مبتلا به كسالت شده و يازده ماه مريض بود تا آنكه در ۲۱
 مهرماه ۱۳۰۹ شمسى، مطابق بيستم جمادى الاولى ۱۳۴۹ قمرى از دنيا رفت و در
 جوار جناب سعادت‌عليشاه در حضرت عبدالعظيم (ع) مدفون گرديد.
 ۱۳ - حاج ميرزا ابراهيم حكيمى (ابتهاج الحكما) از فضلا و دانشمندان معروف
 و از حكماى زمان خود بود. ساليان دراز خدمت مرحوم آقاعلى حكيمى كه از
 دانشمندان و حكماى مشهور زمان خود بود، به تحصيل علوم مشغول و صبيّه او را
 به عقد ازدواج خود در آورد. در فقر و بستگى به ديانت، ثابت و متعصب بود، موقّر
 و كم حرف و خيلى تواضع داشت و مخصوصاً نسبت به فقراى تهيدست خيلى
 مهربان بود. آقاى دكتر على نورالحكما از او نقل كند كه مى فرمود: يك شب و روز
 غفلت از مجالس فقر، به اندازه يك سال فقير را از سلوك دور مى كند و عقب
 مى اندازد.

در شب عاشوراى سال ۱۳۳۲ قمرى در سنّ ۶۷ يا ۶۸ سالگى از دنيا رفت.
 آقاى ميرزا محمدباقر جندقى واعظ* كه از فقراى خوش قريحه و از مشرفين
 خدمت جناب حاج ملاسلطان محمد مى باشد اين بيت را در ماده تاريخ وفات او
 سروده است:

شد ز دنياى دنياه به جنان ابتهاج الحكما ابراهيم

* در چهارشنبه نوزدهم رمضان ۱۳۷۳ قمرى، مطابق ۲۹ ارديبهشت ۱۳۳۳ خورشيدى بدرود زندگانى
 گفت.

۱۴ - آقای حاج شیخ اسماعیل امیرمعزی دزفولی معروف به شیخ المشایخ از دانشمندان، و در علوم عقلی و نقلی با اطلاع و در نقاشی و صحافی استاد و در خط نسخ و نستعلیق یگانه بود، اشعار نغز و نیک می‌گفت. در حسن سلوک و معاشرت و نیکویی با خلق نیز فرید بود، به طوری که کمتر کسی از او و همنشینی با او تکدر داشت و بسیار گشاده‌رو و در مجامع انس، جالسین از لطیفه‌گویی‌های نغز او محظوظ می‌شدند. در مراتب دیانت و سلوک طریق الی‌الله و علاقه فقری و معرفت بزرگان نیز انگشت‌نما و کم‌نظیر بود، خلاصه آنکه مجمع هنر و دانش و کمال و بینش بود و کمتر کسی به جامعیت او از اقران و امثال دیده شده است.

در سال ۱۳۲۲ قمری توسط جناب حاج شیخ عبدالله مشرف به فقر شد و به زیارت جناب حاج ملاسلطان محمد نائل و مورد لطف و اکرام واقع گردید. در تهران نیز موقعی که به قصد توطن آمده بود، به خدمت عضدالملک نایب‌السلطنه رفت و آمد داشت و نظر به فضل و دانش و صفاتی که داشت مورد لطف او واقع شده و از مقربان گردید. در زمان احمدشاه رئیس کتابخانه سلطنتی شد. پس از خلع احمدشاه و انقراض قاجاریه، چند دفعه خواستند کار سابق را به ایشان بدهند ولی قبول نکرده، متقاعد گردید و چندی دفتر اسناد رسمی داشت؛ آنگاه استعفا داده به دفتر ازدواج و طلاق اکتفا نمود.

با آنکه نزدیک هشتاد سال عمر داشت ولی تا ده روز قبل از مرگ که مریض شد، مجالس فقرا را ترک نکرد و همه شب حضور داشت و به گرمی محبت خود بر گرمی دیگران می‌افزود، تا آنکه در عیدغدیر سال ۱۳۵۹ قمری به ذات‌الریه مبتلا شد و بر اثر همان مرض، قلب نیز ضعیف شد به طوری که هرچه پزشکان در معالجه مرض و تقویت قلب کوشیدند اثری نبخشید، و در شب چهارشنبه اول محرم سال ۱۳۶۰ قمری، مطابق نهم بهمن ۱۳۱۹ خورشیدی با حال خوش و توجه

به حق و توسل به بزرگان دین، از دنیا رفت* و جنازه او را بانهایت تجلیل و احترام حرکت دادند و طبق وصیت خودش در ونک در مقبره مستوفى الممالک دفن نمودند، رحمه الله عليه.

۱۵ - میرزا حسینعلی خان موثق السلطان از فقراى بامحبت و زحمت کشیده بود. به طوری که خودش نقل می کرد، جناب رحمت علی شاه شیرازی به مادرش که پسر نداشته وعده پسر داد و پس از هفت هشت ماه از رحلت آن جناب مادرش به او حامله شده، بنابراین قول، چون وفات آن جناب در ماه صفر ۱۲۷۸ بوده، پس تولد آقای موثق السلطان در ۱۲۷۹ یا ۱۲۸۰ قمری واقع شده است.

موثق السلطان همشیره زاده مرحوم حاج میرزا شکرالله خان مستوفى بود و در سال ۱۲۹۸ قمری در خدمت مرحوم میرزا محمدصادق نمازی به فقر راهنمایی شد و چندین سفر به گناباد رفت و مدت ها در خراسان به کارهای دولتی مشغول بود. در سال ۱۳۴۶ قمری (۱۳۰۷ شمسی) که رئیس مالیه سبزوار بود به اتهام برداشت از صندوق دولت توقیف شد، و پس از مدت ها گرفتاری، محکوم گردید؛ پس از چند سال محاکمه او تجدید و محکمه به نفع او رأی داد و از اتهامات وارده تبرئه شد. موثق السلطان در راه فقر همه سختی ها و گرفتاری ها را تحمل نمود و هیچ گاه تزلزل و تردیدی برای او پیدا نشد و بر محبت و بستگی او می افزود.

از او نقل شده که گفته: روزی با خود فکر کردم که با طول مدت تشرف به فقر، هیچ نورانیت و حالتی در خود ندیده ام؟ آنگاه به خود آمده، گفتم فکر کنم آیا در این مدت دوازده سال اطاعت امر کرده ام یا نه؟ چون دقت کردم، دیدم نشده؛ سپس گفتم آیا یک سال به دستور رفتار کرده ام؟ انصاف دادم که ننموده ام، آنگاه به یک ماه و بعداً یک هفته و یک روز و سپس یک ساعت تقلیل دادم، و باز هم دیدم طبق امر و دستور رفتار ننموده ام؛ آنگاه انصاف دادم که پس در این صورت چه انتظاری برای نورانیت دارم؟! نظیر این موضوع را نیز به مرحوم محمدخان

* خود آن جناب یک روز قبل از فوتش، ماده تاریخ خود را سروده: «حسن المشایخ فی جنان الله».

قاجار که معاصر محمدشاه و از گرویدگان خدمت جناب مست‌علیشاه بوده، نسبت می‌دهند.*

در اواخر عمر در تهران سکونت داشت و چند سال آخر عمر غالباً مریض و در نهایت سختی با مناعت کامل به سر می‌برد و بارها به نگارنده می‌فرمود: «من از خداوند خواسته‌ام که تا قروض خود را ادا نکنم مرا از دنیا نبرد.» اتفاقاً همان‌طور هم شد و با آنکه قریب یازده سال از محکومیت او گذشته بود، تجدید محاکمه شده، تبرئه گردید و خسارت او از طرف دولت پرداخت شد و تمام قروض خود را ادا نمود.

در سال آخر، حال انسلاخ تامی برای او پیدا شد و نیازمندی کاملی داشت و مکاشفاتی هم اظهار می‌نمود. عریضه‌هایی هم حضور جناب آقای صالح‌علیشاه عرض می‌نمود، از جمله این دو عریضه که در زیر نوشته می‌شود و دو سه روز پیش از مرگ نوشته و به وسیله پست فرستاده بود، پس از مرگ او رسید و آنها از این قرار است:

«۱۴ ذیحجه ۶۱. یا علی‌الاعلی، تصدق آستان اقدس بندگانم کردم، قربان خاک پای مبارکت شوم، یا مولی یا ربی یا سیدی، اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ، تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَ تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ،^۱

* به طوری که آقای صدرالعرفا، فرزند جناب مست‌علیشاه، در شرحی مرقوم داشته‌اند، در مسافرتی که جناب مست‌علیشاه به همدان می‌فرمایند، محمدخان قاجار که از درباریان مقرب محمدشاه بوده، با اجازه در ملازمت ایشان حرکت می‌کند. شبی در بین راه خدمت آن جناب از عدم نورانیت خود شکایت می‌نماید و آن جناب جوابی نمی‌فرمایند. بعداً در موقعی که ایشان می‌خوانند و محمدخان بالای سر ایشان نشسته، در فکر فرو می‌رود که آیا من در این مدت که ادعای پیروی و بندگی می‌نمایم، اطاعت دستورات و اوامر و نواهی آن جناب را کرده‌ام؟ انصاف می‌دهد که حتی یک ساعت هم به طوری که دستور داشته رفتار نکرده است؛ در همین حین ایشان هم بیدار شده می‌فرمایند: من هم همین را می‌گویم؛ و او به پای آن جناب افتاده و با عجز و نیازمندی از جسارت و شکایت خود استدعای عفو و بخشش می‌نماید (ج).

۱. سوره آل عمران، آیه ۲۶: بار خدایا، تویی دارنده ملک. به هر که بخواهی، ملک می‌دهی و از هر که بخواهی ملک می‌ستانی. هرکس را که بخواهی، عزت می‌دهی و هرکس را بخواهی، ذلت می‌دهی. همه نیکی‌ها به دست توست و تو بر هر کاری توانایی.

مولی جان نمی دانم، همین قدر می دانم که دنیا و آخرت از آن حضرت است؛ بیامرزید، آن حضرت آمرزیده اند؛ به جهنم فرستید، آن حضرت فرستاده اند. پیرم رفتنی هستم، دستی به جایی ندارم، ذلیل، شرمنده، سرافکننده، بیچاره، سزاوار نیست به حال بی ایمانی بروم، نعمت آن حضرت را خورده و عبادت نفس اماره و شیطانی را نموده، ترحم فرمایید، گذشت فرمایید، بر دامن کبریایی آن حضرت گردی نخواهد نشست: یا معین الضعفاء یا راحم المساکین».

عریضه دیگر این است:

«شب عید غدیر ۶۱. یا علی الاعلی، تصدق آستان اقدس بندگانت کردم، توسط پست به زیارت دستخط مبارک مشرف و قرین افتخار گردیده، یا دلیل المتحیرین، الهی فضل و کرم آن حضرت مافوق تصور تمام مخلوق است، گناه و تقصیر و روسیاهی و شرمندگی این عاصی هم بیرون از حساب است، مولی جان یقین دانم که این عبد ذلیل را بی ایمان نخواهید برد، واگذارم نخواهید فرمود، خواجه عبدالله انصاری می فرماید: "اگر یک بار بگویی بنده من، از عرش بگذرد خنده من." شکر مرخدایی را که جایی جز آستان مبارک، در زمین و آسمان ندارم؛ ببخشید، آن حضرت بخشیده اید. برابر است که و کوه نزد حضرت مولی؛ گهی به کوه بخشد، گهی به کاه گیرد. یا ارحم الراحمین، شب عید غدیر است، غایبان را چون نواله می دهی، حاضران از غایبان لاشک بهند. به حرمت مقربان درگاهت و مشرفین حضور مبارک که ترحمی هم به حال این روسیاه فرمایید».

این دو عریضه پس از مرگش که در تاریخ ۲۴ ذیحجه ۱۳۶۱ قمری، مطابق دوازدهم دی ماه ۱۳۲۱ واقع شد، رسید و از مضمون آن که بعض عبارات خطاب به حق و بعضی خطاب به راهنما می باشد و با یکدیگر مخلوط گردیده، حالت انسلاخ تام و آگهی او از رفتن و قطع علاقه از دنیا معلوم می شود، و البته اگر حال انسلاخ

۱. مقداری از طعام که برای کسی که غایب باشد، کنار می گذارند.

تامّ نباشد به این ترتیب نمی نویسد؛ زیرا پر واضح است که بسیاری از عبارات خطاب به خداوند است، و آنچه هم خطاب به پیر است از نظر شفیع قراردادن و واسطه بودن است، نه آنکه نظر اصالت و استقلال باشد؛ چون اگر باز نظر اصالت باشد، به شرک نزدیک است.

جنازه ایشان را در تهران بانهایت تجلیل و احترام حرکت داده و در صحن امامزاده حمزه (شهرری)، دالان مقبره جناب سعادت علیشاه دفن کردند.^۱
 ۱۶ - آقای میرزا احمدخان فریدونی، برادر مادری مرحوم موثق السلطان، که اصلاً شیرازی ولی سال‌های مدید است ساکن تهران می‌باشند، از فقرای باصدق و ثابت قدم است و خدمات‌های زیادی در راه فقر نموده و زحماتی کشیده و در همه جا به نام فقر معروف و بلکه به آن افتخار می‌کرده و می‌کند.

در جمادی الثانیه سال ۱۳۰۱ قمری، مطابق فروردین ۱۲۶۳ شمسی متولد شده و در سال ۱۳۱۴ قمری خدمت جناب حاج ملاسلطان محمد مشرف به فقر گردید، و مجدّد در سال‌های ۱۳۱۶ و ۱۳۱۷ و ۱۳۱۸ و ۱۳۲۰ و ۱۳۲۱ به بیدخت برای زیارت آن جناب رفت. پس از آن جناب نیز بارها به بیدخت مسافرت نمود، و با آنکه سال‌ها در رأس وزارت کشور قرار داشته و کفالت وزارت کشور را نیز عهده‌دار بود، ولی در هیچ حال از تواضع و فروتنی و همنشینی با فقرا فروگذار ندارند، و از هیچ خدمتی نسبت به عالم فقر و فقرا مضایقه نمی‌کنند. در تمام مدت عمر که دارای مشاغل مختلفه دولتی بوده، هیچ‌گاه برخلاف شوون دیانت و وجدان و مذهب رفتار نکرده و صحت عمل و پاکدامنی را از دست نداده و دوست و دشمن از رفتار ایشان ستایش می‌کنند و هیچ‌کس از ایشان گله‌مندی و شکایتی

۱. در ابتدا با عکاسی از جانب علما مخالفت می‌شد ولی پس از آنکه از حاج ملاعلی کنی عکس‌هایی گرفته شد و این مخالفت برطرف گردید، مرحوم موثق السلطان به جهت اینکه عکسی از جناب آقای سلطان علیشاه باقی بماند، عکاسی یاد گرفت و دوربین عکاسی تهیه نمود. عکس‌های موجود از مرحوم آقای سلطان علیشاه از اوست.

ندارد، و در عین حال هیچ‌گاه هم برخلاف قوانین و مقررات دولتی رفتار ننموده و کمترین ایرادی بر ایشان گرفته نشده است.

نسبت به کارهای مزار جناب حاج مآسلاسلطان محمد نیز خدمات زیادی نموده‌اند. صبیّه مرحوم غلامرضاخان تفضلی (مصدق السلطان) عیال ایشان و از زنه‌ای بزرگوار و بامحبت است. * آقای فریدونی اکنون در تهران سکونت دارند** و همان‌طور که گفتیم طرز رفتار ایشان طوری بوده که اکنون همه کس از ایشان تمجید می‌کند و می‌ستاید و همه جا معزز و محترم است، از خداوند متعال توفیق ایشان را خواهانم. ایشان دارای سه فرزند ذکور و سه اناث می‌باشند. نام فرزندان ذکور ایشان از این قرار است:

فریدون خان***، اسفندیارخان**** و (سلطان محمد) بهروزخان، از خداوند توفیق همه را خواستارم.

۱۷- آقای مصطفی امیر سلیمانی (مشیر السلطنه) فرزند عضدالملک (نایب السلطنه) از اعیان و محترمین تهران و امروز رئیس ایل قاجار است در سال ۱۲۹۷ قمری، مطابق ۱۲۵۸ شمسی متولد شده. در زمان پدر خود در سال ۱۳۲۲ قمری چند جلسه به ملاقات جناب حاج شیخ عبدالله حایری رفت و پس از آن، اظهار طلب نمود و قبل از مرحوم شیخ المشایخ دزفولی هر دو در یک روز در هاشم آباد ملک متصرفی او نزدیک تهران نزد جناب حاج شیخ عبدالله مشرف به فقر شدند. آنگاه در گناباد خدمت جناب حاج مآسلاسلطان محمد رسیده، چندی

* در شانزدهم آذر ۱۳۴۲، برابر با بیستم رجب ۱۳۸۳ بر اثر سکنه قلبی بدروود زندگانی نمود.
** بانهایت تأسف در شب جمعه هشتم ذی‌قعدة ۱۳۸۹، مطابق ۲۶ دی ماه ۱۳۴۸، ساعت نه بعد از ظهر بدروود زندگانی گفت و در حضرت عبدالعظیم (ع) مقبره مرحومین سعادت‌علیشاه و نورعلیشاه مدفون گردید، رحمة الله علیه.
*** متأسفانه در عصر روز سه‌شنبه دهم شوال ۱۳۸۵، مطابق دوازدهم بهمن ۱۳۴۴ در بیمارستان بر اثر مرض سرطان وفات یافت.
**** در شانزده دی ماه ۱۳۴۲ بر اثر سکنه درگذشت و در نزدیک امامزاده عبدالله آرامگاه خانوادگی پدر عیالش مدفون گردید.

توقف نمود و محبت و علاقه فقری او بیش از پیش گردید.

پس از ورود به فقر مدتی مورد ملامت و اهانت پدر و برادر و سایر اقوام بود، جدیت داشتند که او را از آن حال برگردانند حتی او را تکفیر و تنجیس^۱ نمودند، ولی سعی آنان در او اثر ننموده و روز به روز بیشتر پابند عقیده خود می شد تا آنکه به تدریج عضدالملک فهمید که حال او بهتر از زمان قبل از درویشی شده و علاقه دینی او زیاده تر گردیده؛ ضمناً تحقیقاتی هم نمود و خود نیز عقیده مند گردید و از ملامت و اهانت او صرف نظر نمود؛ او نیز در رفتن مجالس فقری آزاد گردید. صدمات دیگری هم در راه فقر دید ولی هیچ یک باعث خلل در عقیده او نگردید.

آقای مشیرالسلطنه در آن اوقات، سالارالسلطان لقب داشت و همواره به مناصب درباری مفتخر بود و روز به روز بر قرب و منزلتش در دربار احمدشاه افزوده می گشت تا آنکه لقب مشیرالسلطنه یافت و از نزدیکان و ندمای شاه گردید. پس از انقراض قاجاریه، هرچه خواستند به او شغلی از قبیل وزارت یا شغل های سابق رجوع کنند، به پاس حقوق پادشاه قاجار قبول نکرد.* و اکنون نیز در تهران منزل دارد و به رسیدگی به املاک خود مشغول و در نهایت عزت و احترام با کمال استغنا و مناعت طبع می باشد. خدمات زیادی هم نسبت به فقر نموده و می کند.** از خداوند مهربان فزونی توفیق ایشان را خواهانیم.***

فرزند بزرگش دکتر امیرقاسم خان امیرسلیمانی جوانی بسیار خلیق و فقیر

۱. نسبت ناپاکی و پلیدی دادن

* در دوره دوم مجلس سنا که در بهمن ۱۳۳۲ خورشیدی به عمل آمد، به سمت سناتوری تعیین گردیدند.
** از جمله در ساختمان بقعه جناب حاج ملاسلطان محمد شرکت داشته و بعدها هم سنگ مرمر دیوارهای داخلی بقعه و پوش دوم گنبد آن را به هزینه خود انجام داد، آئینه کاری داخل هم به همت ایشان انجام گردید.
*** در روز دوازدهم صفر ۱۳۸۱، مطابق ۴ مرداد ۱۳۴۰ پس از آنکه بارها مرگ خود را از خدا خواست و دو روز قبل هم صریحاً گفت: مرا مرخص کرده اند؛ از دنیا رفت و در حضرت عبدالعظیم (ع) مقبره نوریه مدفون گردید، رحمه الله علیه.

بامحبت و با آنکه سالها در اروپا مشغول تحصیل بوده، ولی علاقه قلبی و عقیده مذهبی او کامل بود. متأسفانه در سال ۱۳۲۱ شمسی، مطابق ۱۳۶۱ قمری مریض شده و پس از یک سال کسالت در سال ۱۳۲۲ در چهل سالگی از دنیا رفت و در مقبره نوریّه مدفون گردید. دو فرزند ذکور دیگر نیز دارد و هر دو مشرف به فقر می باشند از این قرار: علی اکبرخان امیرسلیمانی که با دکتر امیرقاسم خان از یک مادر می باشند و مهندس علیرضاخان امیرسلیمانی که مادرش صبیّه شاهزاده کامران میرزا نایب السلطنه فرزند ناصرالدین شاه می باشد. از خداوند سلامتی و توفیق آنان را خواهانیم.

۱۸- آقای میرزامهدی عطار از فقرای بزرگوار و در امور دنیوی دارای مناعت و علو طبع بود، با کسب مختصری که داشت بانهایت راحتی و قناعت می گذرانید و در آداب دیانت، نهایت مراقبت و دقت داشت.

۱۹- جناب سرتیپ عبدالرزاق مهندس بغایری از بزرگترین مهندسین جهان و مایه افتخار دانشمندان ایران می باشد، فرزند ملامحسن پسر ملا کر معلی سبزواری این فتحعلی خان بن محمد قاسم خان اهل شمن آباد سبزواری معروف به شمادار بود. جد او ملا کر معلی داماد ملا محراب گیلانی* و جانشین او بود. جناب سرتیپ در ۲۲ محرم سال ۱۲۸۶ قمری متولد شده و سالها به تحصیل علوم اشتغال داشت و در علوم ریاضی و هیئت و نجوم و هندسه و حساب و سایر علوم تبحر یافت و امروز در علوم ریاضی در ایران بی نظیر و بیشتر بلکه قریب تمام رجال و دانشمندان ایران نزد او تلمذ نموده و بدان افتخار دارند.

در سال ۱۳۱۲ قمری در حضرت عبدالعظیم خدمت جناب حاج شیخ عبدالله، راهنمایی به فقر شد و اکنون سن آن جناب در حدود ۷۵ سال است و در محبت

* ملا محراب از مشاهیر عرفا و حکما و از تلامذه اقامحمد بیدآبادی و مانند بیشتر حکمای اشرافی، قائل به وحدت وجود و در زمان خود مطعون جمعی از اهل زمان خود بوده و وفاتش در ۱۱۹۷ قمری بوده است (ج).

فقری و علاقه مذهبی با بصیرت و ثابت قدم می‌باشند. از خداوند متعال توفیق و سلامت ایشان را خواستارم.*

۲۰ - میرزا مهدی خان ملقب به بدایع‌نگار از دانشمندان زمان خود بود و در فلسفه و کلام و فقه و ادبیات تبخّر داشت، از علوم جدیده نیز با بهره بود، تألیفات زیادی از او به یادگار مانده است. از سادات حسینی و سلسله آباء خود را در اول کتاب بدایع الاحکام ذکر کرده و به سی واسطه به حضرت حسین (ع) می‌رساند، پدرش میرزا مصطفی ملقب به وکیل لشکر، اهل تفرش بوده. تولد بدایع‌نگار در یکشنبه ۲۷ رجب ۱۲۷۹ قمری واقع شده و در سال ۱۳۰۱ از طرف ناصرالدین‌شاه، بدایع‌نگار لقب یافت، ولی تخلّص او در شعر لاهوتی بوده است.

خدمت جناب حاج ملاسلطان محمد در گناباد رسیده، بعداً نیز نسبت به خلفای ایشان ارادت می‌ورزید؛ ولی نظر به عقیده شخصی که داشت تجدیدعهد را لازم نمی‌دانست و ننمود، ولی محبت قلبی داشت و دیگران را هم به فقر دلالت می‌نمود. در ۲۵ ربیع الثانی ۱۳۶۰ قمری، مطابق اول خرداد ۱۳۲۰ خورشیدی از دنیا رفت و در امامزاده قاسم شمیران مدفون گردید.

۲۱ - حاج میرزا محمدعلی خان امیرالدوله، برادر بزرگ بدایع‌نگار، نیز از فقرای بامحبت بود. در غره شعبان سال ۱۲۷۱ قمری متولد و شب چهارشنبه هفدهم رمضان ۱۳۳۹ وفات یافت و جنازه او را به کربلای معلّا حمل کردند و در جوار پدر خود مدفون گردید.

۲۲ - جناب میرزا فضل‌الله حکیم الهی فرزند بزرگ مرحوم میرزا شمس‌الدین حکیم الهی و نوه دختری مرحوم حاج سیدرضی لاریجانی بود. از دانشمندان معروف زمان خود و در علوم قدیمه و بسیاری از علوم جدیده و زبان انگلیسی

* در تاریخ ۲۵ شعبان ۱۳۷۲، مطابق نوزدهم اردیبهشت ۱۳۳۲ بدرود زندگانی نمود، رحمة الله علیه.

تبخر داشت. در نهم محرم سال ۱۲۸۸ قمری متولد شد و از اول مراغت به تحصیل اشتغال ورزید در بیست و چهارسالگی به درجه اجتهاد نائل گردید و کتابی به نام عین الغزال در علم رجال نوشت و با فروع کافی چاپ کرد و همه علمای و دانشمندان در محافل علمی عراق و ایران آن را پسندیدند.

در سال ۱۳۲۱ قمری مسافرتی به قصد خانه خدا نمود و به مصر رفت و از آنجا نیز مسافرتی به انگلستان نمود و به واسطه فضل و کمال و قریحه سرشاری که داشت، دوستان زیادی در لندن پیدا کرد و بسیاری از قسمت‌های قرآن و نهج البلاغه را برای آنها ترجمه کرد و مدت دو سال در انگلستان ماند. در سال ۱۳۲۵ قمری خدمت جناب حاج ملاسلطان محمد رسیده با بصیرت کامل، دست ارادت به او داد و در تمام مدت عمر ثابت قدم بود.

از اول جوانی که مشغول کار شد به کارهای مختلف اشتغال ورزید و مدت‌ها در خارجه و قفقاز بود و مدارسی در قفقاز تأسیس نمود. در سال ۱۳۳۰ قمری به تهران آمده، مدتی در محاکم بدایت تهران مشغول کار بود، بعداً به شغل وکالت عدلیه پرداخت و تا آخر عمر به همین شغل باقی بود، و در شب چهارشنبه هفتم رجب سال ۱۳۵۳ قمری، مطابق ۲۵ مهر ۱۳۱۳ خورشیدی بدرود زندگانی نمود.

۲۳ - حاج سیدجواد، اهل شهرری (حضرت عبدالعظیم) در زمان جناب حاج ملاسلطان محمد توسط جناب حاج شیخ عبدالله حایری به فقر راهنمایی شد و خدمت جناب ایشان نیز رسیده و نهایت محبت را دارد. تولدش در سال ۱۲۸۳ قمری اتفاق افتاده است و در سال ۱۳۶۳ وفات یافت.

فقرای دیگری نیز که هر کدام در محبت و بستگی به فقر مشهور می‌باشند زیاد بوده‌اند از آن جمله: شیخ محمد رضا خباز، میرزا رحیم پریشان، آقامیرزا مهدی قزوینی، آقا میرزاعلی جناب (سرهنگ رخشا) و غیر آنها رحمة الله علیهم که ورود در شرح حال آنها موجب تطویل است.

۱- استاد ابوطالب مسگر از فقرای بامحبت کاشان و مورد بعض فقرای کاشان لطف جناب سعادت علیشاه بود و به طوری که جناب حاج شیخ عمادالدین سبزواری نقل فرمود اجازه دادن اذکار و اوراد نیز از طرف آن جناب داشته و حال محبتش هم طوری بوده که همه فقرای کاشان را گرم کرده بود.

در اوایل جوانی چنین تصوّر کرده بود که پیدایش حالات روحی و مراتب معنوی و نشئه باده محبت در خمار وافور پیدا می شود! و مبتلا به تریاک گردید، حتی به بعضی دیگر هم همین دستور را داده بود! ولی در محبت و خدمت به فقرا جدی بلیغ داشت. جناب میرزا محمدصادق که از گناباد برگشت برحسب دستور، فقرا را از کشیدن تریاک منع کرد، ازین رو فقرای کاشان دو دسته شدند جمعی اطاعت جناب میرزا نموده و گروهی از کشیدن تریاک دست نکشیدند. بعد از آن جمعی از فقرا از جمله جناب حاج ملامحمدجعفر و آقا سیدمحمد و مشهدی محمدعلی و ملامحمدرضا برای رفع اختلاف با استاد ابوطالب به بیدخت حرکت نمودند، و از طرفی انتظار داشتند که شاید استاد هم مجاز شود، ولی چون در سلسله نعمت الهیه این قبیل امور برحسب میل و درخواست شخص نیست، بلکه می گویند فقط به الهام و اشاره غیبی است که این اجازه داده می شود؛ و از طرفی جناب حاج ملاسلطان محمد از تریاک و تریاکی خیلی بد می گفت و در مجلس به طور صریح فرموده بود: ما تریاکی را دوست نداریم و تریاکی نزد ما از سگ بدتر است. لذا این امر صورت نگرفت.

موقعی که از کاشان حرکت کرده بودند در بین راه هم مشغول کشیدن وافور بودند، حتی یکی از همراهان گفته بود: زود باشد که در بام مدرسه بیدخت وافورها را سرپا کنیم. در بیدخت هم مشغول کشیدن تریاک بودند، اتفاقاً جناب حاج ملاسلطان محمد وافور را دیده، سخت متغیر شده آنها را منع کرد و فرمود: حرام است. آنها نیز اطاعت نموده وافورها را شکستند و از استاد رنجیده خاطر شدند که

چرا چنین دستوری داده و سلب اعتقاد آنها از او شد و از کرده خود پشیمان شدند. پس از مراجعت از بیدخت استاد ابوطالب از فقرا رنجش پیدا نموده، ترک مراد کرده و به بعضی از فقرا پیغام‌های خشن و تمسخرآمیز داد و بدگفتن آغاز نمود. حاج ملامحمدجعفر عریضه شکایت به جناب حاج ملامسلطان محمد عرض نمود؛ آنگاه دو مرقومه در جواب رسید، یکی به جناب حاج ملامحمدجعفر و دیگری به استاد ابوطالب* و همان‌طور که از مضمون دو نامه معلوم می‌شود، استاد در عین حال نظر به سابقه فقری و اینکه مورد لطف جناب سعادت‌علیشاه بود، جناب حاج ملامسلطان محمد نیز به او اظهار لطف می‌فرمود، و در این مرقومات به فقرای کاشان دستور داد که نسبت به استاد محبت و خدمت کنند و حال استاد هم بعداً برحسب امر و دستور آن جناب تغییر کرده مراد کرده آغاز نمود، چون محبت قلبی او زیاد بود.

جناب حاج ملامحمدجعفر هم با آنکه از علمای معروف بود ابتدا به استاد ابوطالب ارادت پیدا کرده مدت‌ها خدمت نمود، تا آنکه جناب میرزا محمدصادق نمازی از گناباد مراجعت نمود و حاج برزکی مفتون ایشان گردید و راهیابی شد، و بعداً نیز تا موقع آمدن به بیدخت نهایت ارادت به استاد داشت.

۲- ملا احمد فرزند حاج محمد بیدگلی** در سال ۱۲۶۰ قمری در بیدگل متولد شده، در اول بلوغ مشغول زراعت بوده و از بیست سالگی به تحصیل علوم دینی مشغول شد و مقداری فراگرفت، سپس بر اثر آشنایی با ملاحسین نوش آبادی و برادرش ملاحسن که از فقرای بزرگ زمان خود بودند آشنایی به فقر پیدا نمود. در سال ۱۲۹۷ قمری که جناب نمازی از گناباد مراجعت نمود در نوش آباد خدمتش رسیده به فقر مشرف گردید و پس از آن سفری به گناباد نمود. پس از ورود در فقر غالباً به مجالس فقرا حاضر می‌شد و حتی الامکان آن را

* رونوشت مراسلات در فصل مربوط بدان نوشته شده و به ذکر آن در اینجا نیازی نیست.

** شرح حال ملا احمد و حاج سید مرتضی توسط آقای نصرت‌الله اربابی تهیه شده است.

ترک نمی‌کرد و به واسطه این نام، مورد تکفیر واقع شد و مردم او را اذیت بسیار نموده، سنگ به او می‌زدند و از بیدگل بیرونش کردند؛ ازین رو فقرا مخفیانه اجتماع داشتند که کسی ملتفت نمی‌شد، تا آنکه شورش سال ۱۳۱۲ قمری واقع شد و فقرای کاشان خیلی در زحمت و سختی بودند و آنها را به اجبار نزد علمای ظاهر می‌بردند که توبه نمایند ولی ملا احمد با آنکه در مذهب خود متعصب و ثابت بود در آن بلیه، زیاد در فشار و اذیت نبود.

ملا احمد در سال ۱۳۱۷ قمری در نزدیک منزل خود، خانه دیگری بنا نهاد و آن را برای خانقاه وقف نمود و مقداری آب قنات مزرعه دولاب را نیز برای مخارج آن وقف کرد. در سال ۱۳۲۲ قمری که مرض وبا در کاشان شیوع یافت او نیز بدان مرض دچار شد و سه روز قبل از مرگ و صایای خود را به عیالش نمود، و در محلی از خانقاه که خود وقف نموده بود، دستور داد که برای او قبری حفر کنند و در روز جمعه غره ماه جمادی الثانیه همان سال (۱۳۲۲ قمری) مجدد دچار آن مرض شد و در نیمه شب درگذشت.

فرزند بزرگش اربابعلی که درک زمان جناب حاج ملاسلطان محمد را نیز نموده است اکنون در بیدگل مقیم و از فقرای نیک و بزرگوار می‌باشد* و در مراتب محبت و صدق و اخلاص کم نظیر است. در سال ۱۲۹۸ متولد شده و در سال ۱۳۱۸ قمری به توسط جناب حاج ملاعلی نورعلیشاه در سفری که به مکه نمودند راهیابی به فقر شد. و فرزندان ایشان به نام آقا حسین و احمد آقا و ولی الله و آقاعیسی و یدالله و نصرت الله عموماً در رشته فقر وارد و نهایت محبت را دارند. از خداوند متعال توفیق همه را خواستارم.

۳- دیگر از فقرای بامحبت کاشان آقای حاج سید مرتضی بود که در سال ۱۲۷۶ قمری متولد شده، پدرش حاج سیدحسین از تجار کاشان بود. از سن کودکی

* در تاریخ ۲۳ خرداد ۱۳۴۵، برابر ۲۳ صفر ۱۳۸۶ فوت نمود، رحمة الله علیه.

مشغول تحصیل و بعداً در مجلس درس علما حاضر می‌شد و در علوم دینی نزدیک به اجتهاد بود، سپس امامت جماعت نموده و بر منبر رفته، وعظ می‌نمود و با برادر خود شرکت تجارتي داشته از آن راه امرار معاش می‌کرد.

در سال ۱۳۰۶ قمری به عزم رشت حرکت نمود و ورود او به تهران با ورود جناب حاج ملاسلطان محمد هنگام بازگشت از سفر مکه مصادف گردید و چون نام آن جناب را شنید میل به ملاقات پیدا کرد و سپس اظهار طلب نموده به فقر مشرف گردید و در مراجعت به کاشان دست از محراب و منبر کشید. در سال ۱۳۱۲ از راه تهران به مشهد و گناباد مسافرت نمود و در مراجعت تا سال ۱۳۲۵ قمری در تهران به سر برد، زیرا در کاشان گرفتار ظلم و آزار علمای ظاهر واقع شد و تکفیرش نمودند.

حاج سید مرتضی در سال ۱۳۴۲ قمری در ۶۶ سالگی بدرود زندگانی گفت و در مزار سلطان میراحمد در کاشان مدفون گردید. دو پسر و سه دختر از خود به یادگار گذاشت و همه در سلسله فقر وارد هستند. نام دو فرزند ذکور او سیدعلی مرتضوی* دیگری سیدمصطفی مرتضوی است و هر دو خیلی باعلاقه و محبت می‌باشند.

۴ - دیگر از فقرای بزرگوار کاشان ملاحسین بیدگلی نوش آبادی** فرزند ملاحعفر نوش آبادی بوده. نامبرده از فقها و متشرعین بود و در همان مرحله هم صداقت داشت و مقید به آداب دیانت بود، مردم نیز بدو اعتقاد کامل داشتند.

در سال ۱۳۰۱ قمری که جناب میرزا محمدصادق نمازی به کاشان مسافرت نمود و به نوش آباد رفت و در منزل ملاحسین تاجر تنباکوفروش ورود نمود، ملاحسین ورود او را شنیده به عزم ملاقات به نوش آباد رفت، و قصد داشت که با

* در تاریخ هجدهم خرداد ۱۳۲۹ شمسی، برابر بیستم رجب ۱۳۶۹ قمری فوت نموده و در ابن بابویه مدفون گردید.

** شرح حال ملاحسین و میرزا صدرالدین از روی یادداشت‌های میرزا محمدصالحی آرانی نوشته شده.

آن جناب مباحثه نموده، فائق گردد؛ ولی چون به مجلس وارد شد وضعیت مجلس را غیر از مجالس ظاهری دید و همه را به یاد خدا مشغول و از دنیا و مافیها آسوده یافت، مبهوت گردید و یارای سخن گفتن نداشت؛ بالاخره در همان مجلس مجذوب شده و به فقر مشرف گردید و هنگام مراجعت از نوش آباد، به کلی تغییر حال داده دست از سخنوری و جدال برداشت و غالباً با فقرا همدم و معاشر بود و به شغل بافندگی اشتغال می‌ورزید.

در سال ۱۳۲۷ قمری از دنیا رفت و در حسینیه خانقاه حاج دوست محمد مدفون گردید. سه پسر و سه دختر داشت، فرزندان ذکور او محمدجعفر و آقا ابراهیم و میرزا علی اکبر وحدت بودند.

۵ - میرزا علی اکبر وحدت از فقرای بامحبت و باصدق بود. در اوایل بلوغ خدمت جناب ملا محمدجعفر برزکی رسیده، دست ارادت به او داد. در احکام شریعت مراقبت کامل داشت، چند سفر هم به گناباد رفته است.*

۶ - دیگر از ساکنین و فقرای آنجا جناب میرزا صدرالدین آرانی بود که در ۱۲۸۳ قمری متولد شده. عم او ملا محمدعلی از علمای معروف کاشان و با فقرا ضدیت و مخالفت داشت؛ در انقلاب سال ۱۳۱۲ قمری حکم تکفیر آنان را داد، ولی برادرش ملا محمدحسین، پدر جناب میرزا صدرالدین، برعکس با فقرا انس و معاشرت داشت و داماد او میرزا احمد نوش آبادی از فقرای بزرگ بود و به واسطه معاشرت با او، آشنایی با فقر پیدا کرد.

میرزا صدرالدین نیز مدتی مشغول تحصیل علوم دینی بوده مراتب کمالات صوری را پیموده بود، ولی از آنها بهره معنوی نبرده چهره مقصود را نیافت و در صدد تحقیق برآمد، تا آنکه توسط جناب حاج ملا محمدجعفر برزکی راهنمایی

* در شب آخر عمر مرتب به ذکر باعلی و ادای شهادت ثلاث مشغول بود و خود، رو به قبله خوابیده با حال خوش، شش ساعت از شب یکشنبه ۲۸ ذیحجه ۱۳۶۲ قمری، مطابق چهارم دی ماه ۱۳۲۲ خورشیدی، جان را به جانان تسلیم و نزدیک قبر پدر مدفون گردید.

شد؛ بعداً هم در گناباد خدمت جناب حاج ملاسلطان محمد رسید و روز به روز بر محبت و بستگی او می‌افزود و صدمه و آزار دشمنان خللی در عقیده او وارد نمی‌آورد و بانهایت استقامت و ثبات بود. پس از جناب حاج ملاسلطان محمد از طرف خلیفه ایشان، جناب حاج ملاعلی، اجازه اقامه نماز جماعت یافت. در سال ۱۳۳۸ قمری پس از چندی کسالت از دنیا رفت و در آران در جوار قبر پدرش، در مزار محمد هلال مدفون گردید؛ ماده تاریخ وفاتش این مصرع است: «رفت صدرالدین سوی ملک بقا».

از آن جناب دو فرزند پسر به نام میرزا حسین خان صدر که از فقرای بامحبت است و دکتر محمدعلی خان صدر و یک دختر به یادگار باقی مانده است.

۷- دیگر از فقرای آنجا آقای حاج محمدحسین بیدگلی از فقرای بزرگوار و در راه فقر ثابت و پایدار بود. از مردم روزگار حتی از زوجه خود اذیت و آزار بسیار دید و هنگام سحر که برای بندگی بیدار می‌شد و مشغول تهجد می‌گردید، آن زن صدمه بسیار می‌رسانید، حتی در مجلس فقرا خاکروبه بر سرش ریخت، ولی او تحمل می‌نمود و حتی به او گفتند که آن زن را طلاق گوید، او جواب داد که اذیت این زن موجب ریاضت نفس من است و آنچه به من رسیده از تحمل آزار او رسیده. به هر جا می‌رفت اطفال دور او را گرفته، سنگ می‌زدند و او را یهودی می‌گفتند. دشمنان فقر گفته بودند: «اگر درویش واقعی در عالم هست اوست.» در مرض مرگ، روزی چند نفر از فقرا برای عیادت نزد او رفتند و هرچه تکلم نمودند جواب نشنیدند! پریشان شده گمان بردند مرده است، شروع به گریه نموده او را رو به قبله کردند و چشم‌های او را بستند؛ پس از ساعتی به هوش آمده نشست و دستمال را از چشم خود باز نموده، گفت: بروید ملاحسین را بیاورید. و ساعتی با او خلوت داشت پس از آن همه را از دور خود پراکنده نمود، پس از ساعتی که برگشتند از دنیا رفته بود. او را در قبرستان بین آران و بیدگل سر راه کاشان دفن نمودند، وفاتش در حدود سال ۱۳۱۱ قمری بود. حاج محمدحسین دارای فراست

ایمانی کامل بود و چند سال پیش از اجازه یافتن جناب حاج ملامحمدجعفر برزکی به آن امر خیر داد.

۸- میرزا احمد نوش آبادی از فقرای بزرگ آنجا و در سال ۱۲۸۴ قمری که جناب سعادت‌علیشاه از اصفهان به تهران می‌رفت درک خدمتش نموده وارد مرحله سلوک گردید. مرحوم میرزا احمد از اعیان آنجا و خواهر جناب میرزا صدرالدین، عیال او بود. غالباً در نیمه شب‌ها برای یتیمان و فقیران و بیوه‌زنان غذا می‌برد و کسی در زمان حیاتش نفهمید و پس از مرگ او ملتفت شدند. در سال ۱۳۲۰ قمری از دنیا رفت.

۹- شیخ حسن نوش آبادی از فقرای صابر و ثابت و در مقام رضا کامل بود؛ چنانکه پسر بیست و پنج ساله‌اش از دنیا رفته بود، بی‌تابی نکرد و خود، او را غسل داده کفن نموده دفن کرد! در سال ۱۳۵۰ قمری بدرود زندگانی گفته، در قبرستان چهل دختران نوش آباد مدفون گردید.

۱۰- دیگر از فقرای کاشان مرحوم ملاحیب‌الله بیدگلی بوده که امامت جماعت داشت و بر منبر رفته، وعظ می‌نمود. پس از آن درصدد تحقیق دیانت برآمد، بالاخره با میرزا آقا مخمل‌باف که از فقرا بود به اصفهان رفته، خدمت میرزامحمد صادق نمازی رسید و تلقین ذکر یافت. پس از مراجعت، دست از محراب و منبر کشیده و مورد اذیت و آزار مردم واقع گردید و موقوفات را از او گرفتند. در انقلاب سال ۱۳۱۲ قمری او را هم نزد ظاهریین علما بردند و مجبور کردند که توبه کند و لعن نماید؛ او نیز به هرکه از دین اسلام خارج باشد لعن نمود، و چون باز هم نتوانست در بیدگل بماند به قمصر که عدّه فقرا زیادتر بودند، رفت و در زمان جناب حاج ملاعلی نورعلیشاه اجازه اقامه نماز جماعت یافت. در سال ۱۳۴۲ قمری از دنیا رفت.

۱۱- آقای میرزا غلامحسین سرهنگ قمصری از فقرای بزرگ و پدر و اعمام او نیز از فقرا بودند. از اعضای تلگرافخانه و در شهرهای مختلف ایران مأموریت

داشت از جمله در قاین و بیرجند مأموریت داشته و هنگام عبور از گناباد خدمت جناب حاج ملاسلطان محمد رسید و به تدریج حالش منقلب شد؛ در سفر حج جناب حاج ملاعلی نورعلیشاه در زمان جناب حاج ملاسلطان محمد راهیابی به فقر شد؛ در آن موقع به واسطه سردی هوا چون می خواست غسل کند سماور را آب کرده که گرم شود ولی به واسطه تعجیل همان آب جوش سماور را به سر ریخته بود، بعداً نیز حال انقلاب داشته و تدریجاً دست از کار کشید و دیوانه وار سر به بیابانها می گذاشت و حالات جذبه و شوق بر او غلبه داشت و از گرما و سرما و گرسنگی و تشنگی باک نداشت. نگارنده در اصفهان خدمتش رسیده. در سال ۱۳۵۲ قمری در قمصر مریض شده از دنیا رفت. دو پسر و دو دختر از او باقی ماند.

۱۲ - ملا محمد رضا و صاف بیدگلی از فقرای بزرگوار و از دانشمندان کاشان و در علوم معقول و منقول با بهره و از طب نیز بهره مند بود. پس از تکمیل تحصیلات صوری در صدد تحقیق دین برآمد، بالاخره خدمت جناب میرزا محمد صادق نمازی رسید و در مرحله سلوک وارد گردید. در عقیده خود ثابت قدم و با معرفت بود، به طبابت بیماران اشتغال داشت، شعر هم خوب می گفت و و صاف تخلص داشت و از طرف ناصرالدین شاه سالی پانصد تومان صله شعر می گرفت. در شورش سال ۱۳۱۲ قمری که اهل کاشان بر مخالفت فقرا قیام نموده بودند قصیده مفصلی سروده و شرح آن اوضاع را به نظم درآورده است؛ راجع به شهادت جناب حاج ملاسلطان محمد نیز مرثیه مفصلی گفته است ولی چون قبل از اطلاع بر قضیه بوده از این رو قدری اشتباه در تاریخ دارد.

در سال ۱۳۳۰ قمری از دنیا رفت و پسر بزرگش میرزا محمد تقی ضیاءالحکما اشعاری در ماده تاریخ وفات او سروده، از جمله گفته است:

از ملک جست ضیا، سال وفات و صّاف

گفت "نایل بحق و کامل درویشان است"*

سه پسر و سه دختر از او باقی ماندند؛ پسر بزرگ او ضیاءالحکما و دومی میرزا فضل الله و سومی میرزا عباس نام داشتند.

۱۳- آقا سیدمحمد برزکی از اعیان و محترمین و برادرش آقا نجفی از علمای درجه اوّل کاشان بود. در سال ۱۳۱۲ قمری خدمت جناب حاج ملا محمدجعفر وارد مرحله سلوک گردید. تمویل زیادی داشت و همه را در راه فقرا خرج می کرد و هر شب جمعی بر سفره او حاضر بودند. سفری برای معالجه چشم به تهران رفت و مرحوم سراج الملک و جمعی از رجال، احترام زیاد از او نمودند.

دو پسرش سید علی اکبر و سیدحسین در زمان حیاتش جوان مرگ شدند و او صبر نمود و بی تابی نکرد. در سال ۱۳۳۰ قمری در هفتادسالگی از دنیا رفت و جنازه او را با احترام حرکت داده و در مزار سراج الدین که او را از فرزندان حضرت کاظم (ع) گویند مدفون گردید.

۱۴- استاد محمدحسین مقتی باشی آرانی، ابتدا از مریدان ملا محمدعلی مجتهد آرانی بود و شب و روز نماز را در مسجد می خواند و مسائل شرعیّه را به خوبی می دانست و نهایت درستی و تقوا داشت. در سال ۱۳۰۱ قمری که جناب میرزا محمد صادق نمازی به نوش آباد رفت او برای تحقیق بدانجا رفت و ربوده شده، وارد فقر شد و محبتش روزبه روز در فزونی بود، با آنکه درآمد سرشاری داشت به واسطه سخاوت طبع همه را خرج فقرا می کرد، حتی شبی چند نفر یهودی را که راه به جایی نداشتند در منزل جا داده از آنها پذیرایی نمود. در سال ۱۳۱۲ قمری که

* ماده تاریخی هم خودش یک سال قبل از وفاتش گفته است:

حیف ز و صّاف و هزاران دریغ	آن هنر و حسن و کلام بلیغ
ملک سخن را چو مسخر نمود	همچو سکندر که جهان را به تیغ
سال وفاتش چو رسیدم بدو	عقل بگفت "آه مهی زیر میغ"
	(قمری ۱۳۲۹)

همه فقرا مورد اذیت و آزار و توهین بودند، مردم نسبت بدو احترام کرده اذیت ننمودند.

در سال ۱۳۱۶ قمری مریض شد و پس از چندی از دنیا رفت. سه پسر و یک دختر از او مانده، بزرگتر آنها میرزا محمد صالحی* که از فقرای بامحبت و ثابت قدم است، دیگر علی محمد صالحی، پسر دیگر او در زمان حیات خودش فوت نموده بود.

۱۵- ارباب نعمت الله قمصری کاشانی که از فقرای بزرگوار و در انجام فرایض دینی خیلی مقید بود، در خدمت به فقرا بسیار می کوشید؛ از خوانین و محترمین و متمولین قمصر بود ولی پس از ورود در رشته فقر بیشتر دارایی خود را در راه فقر خرج نمود؛ توسط جناب میرزا محمد صادق اصفهانی در طریق سلوک قدم نهاد و به گناباد خدمت جناب حاج ملاسلطان محمد رسید و مورد لطف واقع گردید، بعداً نیز خدمت جناب حاج ملاعلی و جناب آقای صالح علی شاه رسیده همواره بانهایت صدق قدم می زد. در زمستان سال ۱۳۱۰ شمسی (۱۳۵۰ قمری) به گناباد مسافرت نمود و پس از فروردین ۱۳۱۱ شمسی به تهران برگشت و در بین راه مریض شد، در تهران در سن هشتادسالگی درگذشت و در صفاییه مدفون گردید.

پنج فرزند ذکور از او به یادگار مانده که بیشتر آنها در رشته فقر وارد و محبت کامل دارند، از این قرار: غلامعلی خان سالار اختبار**، میرزا محمودخان اللهیاری، امان الله خان، میرزا احمدخان و عبدالله خان، از خداوند توفیق همه را خواهانم.

۱۶- این چند نفر نیز از فقرای بزرگوار نوش آباد کاشان بودند: عمو ابراهیم، آقا سیدعلی، آقا محمد رضا، محمد جعفر، حاج محمدعلی، آقا سیف الله، حاج

* در روز چهارشنبه دوازدهم آذرماه ۱۳۳۷ فوت و در ابن بابویه مدفون گردید.
** غلامعلی خان سالاراختبار در تاریخ ۲۳ محرم ۱۳۷۲ قمری، مطابق ۲۱ مهر ۱۳۳۱ شمسی در تهران فوت نمود. میرزا محمودخان و امان الله خان هم پس از ایشان وفات نمودند و اکنون میرزا احمدخان و عبدالله خان در قید حیات می باشند(ج).

حسین، آقا شیخ احمد، پهلوان باقر، ملاحسن، استاد حسینعلی، محمدرضا، رحمة الله علیهم.

۱ - جناب غلامرضاخان مصدق السلطان تفضلی از فقرای بعض فقرای مشهد بزرگوار و خدمت‌های بسیار در راه فقر نموده، اصلاً اهل یکی از دهات شاهرود و در سال ۱۲۷۶ قمری متولد شده و در سال ۱۲۹۹ قمری در گناباد خدمت جناب حاج ملاسلطان محمد رسید و راهنمایی شد. پس از آن در مشهد متوطن گردید و در اداره گمرک داخل شد و به حسن سلوک و درستی و صداقت نهمه کس معروف بود، چند زن گرفت و در عدالت و حسن سلوک با آنها تقید کامل داشت، از این رو هیچ‌گاه از بابت تعدد زوجات به زحمت نیفتاد.

سفرهای متعدد به گناباد نمود و در همه جا از فقرا، دستگیری می‌کرد و مجلس فقرا در مشهد برپا می‌داشت و منزل او در حقیقت خانقاه فقرا بود. صفای قلب او به طوری بود که اجازه یافتن جناب آقای شیخ اسدالله ناصرعلی و تشرّف نگارنده را به فقر در صورتی که بدون سابقه بود، در همان موقع که در مشهد بود بر دلش گذشته و همان ساعت خبر داده به گناباد نوشت. در اواخر عمر به واسطه سنّ زیاد شکسته شده کمتر از منزل بیرون می‌آمد. در روز دوشنبه ۲۹ ذیحجه سال ۱۳۵۹ قمری، مطابق هفتم دی‌ماه سال ۱۳۱۹ خورشیدی بدرود زندگانی نمود و در جوار حضرت رضا(ع) مدفون گردید.

آن مرحوم تقید کامل به آداب شریعت داشت حتی مستحبات را هم غالباً ترک نمی‌کرد و ثلث آخر شب را مرتب بیدار و به تهجد و عبادت و تلاوت قرآن مجید می‌گذرانید. چندین فرزند از او به یادگار باقی مانده، نام فرزندان ذکور او از این قرار است: صادق موقّق السلطان، جهانگیرخان، تقی‌خان، محمودخان و ابوالقاسم‌خان، از خداوند توفیق همگی را خواستارم.

۲ - میرزا محمدعلی‌خان منشی‌باشی اهل تفرش از فقرای بامحبت بود،

سفرهایی به گناباد نموده، در انشاء و خط و ادبیات کامل بود، در ادبیات عربی و منطق و کلام بااطلاع، به خصوص در ادبیات فارسی و عربی زبردست و مدتها منشی شاهزاده محمدتقی میرزا رکن الدوله، والی خراسان، بود و نهایت اقتدار و نفوذ داشت و تمام رجال نسبت به او تعظیم و احترام می نمودند و چون رکن الدوله احکام ناسخ و منسوخ زیاد داشت که بایستی منشی باشی بنویسد و تعدی و اجحاف او و عمالش نیز زیاد بود، از این رو منشی باشی ترک خدمت او کرد و به رسیدگی به ملک خود که در کاشمر بود قناعت ورزید.

در محبت و علاقه فقری و ثبات قدم کم نظیر بود؛ معمول او این بود که زمستانها را با عده ای از خدمه خود به گناباد مسافرت نموده و حداقل چهل روز در بیدخت توقف می نمود و از محضر جناب حاج ملاسلطان محمد استفاضه می کرد؛ در محاورات ادبی خود با جناب حاج ملامحمدجعفر برزکی و جناب حاج شیخ عبدالله و نقیب الاشراف و دانشمندانی که در بیدخت حاضر می بودند بر همه فائق می آمد و ایرادات ادبی و علمی بر آنها می گرفت ولی آنها نمی توانستند ایراد ادبی بر او بگیرند.

فرزندش، آقای کاظم آگاه، از فقرای بامحبت و از کارمندان ادراه دارایی مشهد می باشد. از خداوند مهربان توفیق ایشان را خواهانم.

۳ - حاج میرزا ابوتراب خان مقبل السلطنه اهل مشهد مقدس، خدمت جناب حاج ملاسلطان محمد رسیده و در فقر خدمت هایی نمود. با مصدق السلطان نهایت اتحاد و اخوت کامل داشت و غالباً با یکدیگر بودند و با مشورت همدیگر کار می کردند. در اواخر به واسطه گرفتاری های دنیوی، قدری معاشرت کمتر شده بود مع ذلک اتفاق کامل داشتند. ابتدا صبیئه میرزا محمدعلی خان منشی باشی را به عقد ازدواج خود درآورد و بعداً نیز ازدواج نمود. مدت ها مستأجر املاک آستان قدس در گناباد بود و خدمتی هم در آستانه داشت و به اقبال التتولیه ملقب بود، بعداً مقبل السلطنه لقب یافت. در مشهد صاحب نفوذ بود و یادگارهای نیک از قبیل

ساختمان مسجد و حمام و حسینیه از خود به یادگار گذاشت. در ۲۶ صفر سال ۱۳۵۰ قمری، مطابق دهم تیر سال ۱۳۱۰ خورشیدی در مشهد وفات یافت و او را در یکی از حجرات صحن مطهر دفن نمودند. چند فرزند دارد، بزرگتر آنها آقای علی اقبال السلطان که چندین دوره است نماینده مجلس شورای ملی می‌باشند و آقای عبدالوهاب اقبال التولیه که هر دو از فقرا می‌باشند و فرزندان دیگر او دکتر منوچهر اقبال، خسرو اقبال، احمدعلی اقبال و محمدعلی اقبال که همه دانشمند و از رجال می‌باشند.

۴ - میرسید مهدی خان نیازمند، فرزند سید یوسف، از فقرای بامحبت اهل مشهد می‌باشد، در سال ۱۳۰۰ قمری متولد شده است. پدرش از ائمه جماعت بوده و میل داشت فرزندش نیز همان روش را داشته باشد، ولی میرسید مهدی خان پس از مرگ پدر که در سال ۱۳۱۵ قمری اتفاق افتاده، به کسب و تجارت مشغول شد و در سال ۱۳۲۲ قمری، سفری به سبزوار نمود و پس از چندی با ملا رجعی تجلی سبزواری که از فقرا بود مأنوس و با او به جلسه فقری آمد و از حالات فقرا، او را خوش آمد و در آنجا استاد محمد بیدگلی و فرزندش حبیب‌الله را ملاقات کرد که عازم گناباد بودند، از ایشان خواهش می‌کند که حرکت خود را به تأخیر اندازند تا او نیز همراه برود، آنها قبول نکرده، حرکت می‌کنند و او اثاثیه زائد خود را فروخته در صدد تهیه مرکوب برمی‌آید، ولی چون تعجیل داشته و پیدا نشده بود یک روز بعد از آنها پیاده عازم می‌شود و بین سبزواری و کاشمر به آنها ملحق شده، مجتمعاً به گناباد می‌روند. پس از شانزده روز که حضور جناب حاج ملاسلطان محمد اظهار طلب می‌کرده، به دلالت جناب حاج ملاعلی راهیابی می‌شود و حسب الامر جناب حاج ملاسلطان محمد به مشهد مراجعت و به شغل سابق اشتغال ورزید؛ همکارانش که از موضوع مسبوق شدند او را تکفیر نموده شروع به شماتت و هتاک کردند و خبر به اقوامش رسید، مادر و بستگانش نیز او را مرتد گفتند و همکارانش او را نزد آقا شیخ حسنعلی اصفهانی که از علما بود برده، موضوع را اظهار نمودند، ایشان

غلیانی که می‌کشیدند به او داده پس از کشیدن او، مجدّد خود کشیدند و گفته بودند: تا کفر او ثابت نشود، من به قول شما نمی‌توانم او را تکفیر کنم. او گفته بود: من قبل از رفتن به گناباد با همکاران خودم به همه نوع فسق و فجور اشتغال داشتم و اکنون که به گناباد رفته‌ام برحسب دستور تمام آنها را ترک و در عوض به آداب دینی مقید شده حتی او را دی که به من داده‌اند مراقبت می‌کنم، ولی این آقایان همان روش سابق را دارند، اگر ترک آن افعال و تقیّد به آداب خلاف است تا من توبه کنم و الا آنها باید توبه کنند. آقا شیخ حسنعلی قول آنها را ردّ نمود ولی آنها دست از او بر نمی‌داشتند تا بالاخره ترک آن کار را کرده و به کار دولتی اشتغال ورزید، اکنون نیز در گنبدکائوس* به کار دولتی اشتغال دارد.

۱ - جناب حاج میرزا معصوم نایب‌الصّدر، فرزند جناب

بعض فقرای شیراز حاج میرزا زین‌العابدین شیرازی رحمت‌علیشاه، حسب و

نسب صوری و معنوی را دارا بود و به فضایل و کمالات

آراسته و بیشتر ممالک اسلامی را سیاحت و گردش نموده بود.

تولدش در شب شنبه چهاردهم ربیع‌الاول سال ۱۲۷۰ قمری واقع شد. در هشت سالگی به رحلت پدر مبتلا شد و تحت سرپرستی برادر خود میرزا محمدحسین واقع گردید. قریب یازده سال پس از فوت پدر، در شیراز توقف نموده تحصیل علم و کمال را پیشه داشت، آنگاه در سال ۱۲۸۸ قمری به عزم عتبات عالیات حرکت نمود و قرب چهار سال در عتبه حضرت سیدالشّهدا(ع) مشغول کسب علم بود، سپس به واسطه نرسیدن معیشت در سال ۱۲۹۳ قمری به شیراز مراجعت نمود و با عمّ پدر خود حاج آقا محمد^۱ عازم مشهد گردید و در مراجعت، چندی در تهران به تحصیل اشتغال داشت و چند سال پس از مرگ برادر

* از آنجا به شاهرود آمد و سکونت گزید و در روز نهم دی ۱۳۴۱، برابر با دوم شعبان سال ۱۳۸۲ در آنجا وفات یافت و در جوار مزار حضرت شیخ ابوالحسن خرقانی مدفون گردید، رحمة‌الله علیه.
۱. مشهور به مؤرعلیشاه.

امید آنکه این جلد کلام الله را جناب بندگان... شریعت مداری سیدنا الاستاد آقای آقامیرزا سیدعلی... و فضله العالی به اشخاص ثقات تأکید نمایند که انشاءالله بعد از ورود به ارض اقدس رضوی، روانه گناباد نمایند و در قریه بیدخت به حضور مبارک بندگان مستطاب مولای معظم آقا مدظله العالی و روحی فداه رسیده از کرم عمیم قبول فرمایند. فی نوزده شهر رجب المرجب سنه ۱۳۰۴ عرض نموده از تهران ابن رحمت علیشاه نایب الصدر شیرازی چون وقتی که نزد آقای آقامیر سیدعلی فرستاده که تشریف برده بودند حال که....

هو

بسمه تعالی. حضرت مستطاب قدوة العلماء العالمین و قطب العرفاء الشامخین بندگان حاج شیخ محمدحسن صالح علیشاه گنابادی مدظله العالی را این بنده شرمنده و پیر فرتوت و ضعیف ناتوان محمد معصوم ابن رحمت علیشاه نایب الصدر شیرازی، جعل الله مستقبله خیراً من ماضیه، وکیل شرعی و قائم مقام ملی خود نموده در تمام امور خود مخصوصاً در موضوع قریه بروج واقعه در حومه شیراز، ملکی متصرفی خود که هر طور صلاح بدانند چه در اجاره دادن و چه در فروش به هر قیمت و مبلغ که صلاح بدانند و آنچه عایدات آن باشد یک ثلث به خود این بنده و دو ثلث دیگر برای مخارج تمام بستگان واجب النفقه مرحمت فرمایند برای مصارف و مخارج یومیته. و معلوم است بعد از مخارج ملکی و لوازم آن هرچه باقی باشد به ترتیب معروض فوق مقرر فرمایند و در صورتی که اجل این فقیر برسد جناب معظم وصی شرعی فقیر هستند که ثلث از ترکه را برای خود فقیر موضوع فرموده برای مخارج تجهیز و غیره و سایر مصارف مزبوره در وصیت نامه و مابقی را کما فرضه الله تعالی بین الوراث تقسیم و تسهیم نمایند و معلوم است ترتیب فوق بعد از ادای دین است. اللهم اجعل خاتمة امورنا خیراً. حرر ذافی یوم الاثنين الخامس والعشرين من رجب الاصح ۱۳۳۹ و هو مطابق للخامس والعشرين من حمل تخاقوثیل ۱۳۰۰ و أنا العاصی ابن رحمت علی نایب الصدر شیرازی والحمد لله اولاً و آخراً.

مهر: محمد معصوم

[در حاشیه وصیت نامه نیز امضا و مهر پنج نفر از معتمدین به عنوان شهود درج شده است.]

که در سال ۱۲۹۳ قمری واقع شد، لقب نایب‌الصدر به او عطا گردید. آنگاه به شیراز آمده قرب دو سال در آنجا بود و از آنجا عازم هندوستان شد و پس از دو سال سیاحت به عتبات عالیات مشرف شده از آنجا به شیراز مراجعت نمود و در زمستان سال ۱۳۰۳ قمری از تهران عازم خراسان شد، و زمستان در گناباد توقف نمود و خدمت جناب حاج ملاسلطان محمد دستگیری شده، مورد اعزاز و احترام تمام و در فقر و درویشی نیز بامحبت بود، چند سالی حالش خوش بود ولی بعداً، مدتی انقلاب حال برایش دست داده و خود دعوی جانشینی حاج آقا محمد نمود و خود را "معصوم‌علیشاه" نامید.

در انقلاب مشروطیت او نیز وارد بود و در زمان محمدعلیشاه خواستند او را به واسطه مشروطه‌طلبی به قتل رسانند، او فرار کرده در حرم حضرت عبدالعظیم (ع) متحصن گردید؛ مرحوم اعتمادالتولیه نزد محمدعلیشاه از او شفاعت نموده شاه از قتل او درگذشت ولی دستور داد که از تهران برود، لذا او حرکت کرده مستقیماً به گناباد آمد و از کردار خود پشیمان و به تقصیر خود معترف بود، جناب حاج ملاسلطان محمد او را مورد الطاف خود قرارداد و چندی در آنجا بود.

زمان شهادت آن جناب نیز در آنجا مقیم و اشعاری در مرثیه سرود، بعداً با جناب حاج ملاعلی و بعد هم با جناب آقای صالح‌علیشاه تجدیدعهد نموده، در اواخر چندی ریاست اوقاف گرگان و بعد ریاست اوقاف گناباد را داشت. آنگاه به مشهد حرکت نموده و در همانجا در سال ۱۳۴۴ قمری بدرود زندگانی گفت، رحمة الله علیه. تألیفات زیاد نموده که مهم‌ترین آنها طرائق الحقائق می‌باشد.^۱

۲- میرزا شفیع خان فرزند مرحوم میرزا آقاخان معروف به منشی صاحب، از

۱. حاج نایب‌الصدر ارادت قلبی و عمیقی نسبت به حضرت صالح‌علیشاه داشت به طوری که قبل از عمل جراحی در اواخر عمرش در قرآن متعلق به خود، ورقه‌ای الصاق نموده و برای ایشان فرستاده بود. هم‌چنین در وصیت‌نامه خود، ایشان را به عنوان وصی خویش تعیین کرده بود. متن ورقه خط و وصیت‌نامه وی اکنون نزد جناب آقای حاج دکتر نورعلی تابنده موجود می‌باشد که عیناً در صفحات قبل گراور گردید.

سادات و محترمین شیراز بوده، در اوایل جزو دفتر استیفا و منشی دفتر مخصوص میرزا هدایت وزیر دفتر بود، پس از فوت میرزا هدایت از شغل خود استعفا داده در وزارت مالیه مشغول کار شد و در سال‌های ۱۳۲۱ و ۱۳۲۲ قمری که آصف‌الدوله شاهسون والی خراسان بود برای امور مالیاتی با چند نفر دیگر مأمور خراسان شد و آصف‌الدوله او را مأمور جمع‌آوری مالیات طبس و تون (فردوس کنونی) و گناباد نمود و او در گناباد به‌طوری رفتار کرد که همه از او تلگرافات رضایت به‌مرکز و مشهد نمودند و خدمت جناب حاج ملاسلطان محمد نیز زیاد می‌رسید تا آنکه علاقه و محبت پیدا کرده و به تدریج زیادتر شد و پس از چندی در طریق سلوک وارد گردید.

پس از اصلاح امور گناباد به‌مرکز مراجعت نمود، در همه کارها همواره به صحت و درستی رفتار می‌کرد و نسبت به همه کس مخصوصاً نسبت به فقرا از بذل مساعدت دریغ نداشت و پس از چندی گوشه‌گیری اختیار نمود و غالب اوقات را به‌وظایف درویشی می‌گذرانید و با فقرا و برادران دینی به‌سر می‌برد و همواره میل داشت که در سفره او جمعی از فقرا حاضر باشند. در اواخر عمر چون مایل به بیکاری نبود برای رسیدگی به املاک عضدالملک نایب‌السلطنه از طرف فرزندش آقای مشیرالسلطنه به‌مازندران رفت و پس از چندی در همانجا مرحوم شد، رحمة الله علیه.

۳- میرزا مهدی نقیب‌الممالک فرزند میرزا احمد نقیب از بزرگان شیراز و از اطبای معروف بوده و طب قدیم را نیک می‌دانست، چند سال نیز در بمبئی طب جدید تحصیل کرد. بعداً در حدود سال ۱۲۹۸ قمری نزد جناب میرزا محمدصادق نمازی اصفهانی در فقر وارد گردیده، خدمت جناب حاج ملاسلطان محمد رسیده و در مرحله فقر نیز به‌مراتبی نائل گردید و مورد لطف کامل بود. در شیراز به طبابت بیماران اشتغال داشت و همه را مجاناً معالجه می‌نمود و فقط مختصری پول دوا که از داروخانه شخصی می‌داد، می‌گرفت.

در سال ۱۳۲۲ قمری که مرض وبای سختی در ایران بوده همه اعیان از شیراز بیرون رفتند ولی مرحوم نقیب بیرون نرفته و هر روز به عیادت بیماران و مبتلایان می‌رفت از جمله سیدحسن اناری یکی از سادات اهل انار توابع یزد که از فقرای بامحبت بود مبتلا به وبا شد و در منزل مرحوم نقیب بود. یک مرتبه که بالای سرش نشست، او بی‌هوش شده و پس از به‌هوش آمدن خطاب به نقیب نموده گفت: جناب نقیب، الآن جناب آقا (مقصود جناب حاج ملاسلطان محمد است) تشریف آورده، فرمودند به نقیب سلام ما را برسان و بگو چون تو خود را وقف فقرا کردی این بلا از تو و خانواده‌ات برداشته شد. این سخن را گفته و وفات نمود، اتفاقاً جناب نقیب و فامیل او از آن بلا محفوظ ماندند.

جناب آقای امام جمعه اصطهباناتی فرمودند: در زمستان سال ۱۳۴۲ قمری من در شیراز مریض بودم و مرحوم نقیب عیادت می‌نمود؛ یک روز صبح بالای سرم نشسته با خود زمزمه‌ای داشت چون گوش دادم، شنیدم که با خود می‌گفت: من امشب می‌میرم. گفتم: چرا این سخنان را می‌گویی؟! خدا نکند. گفت: بالاخره باید مرد. اتفاقاً صبح روز بعد خبر آوردند که نقیب از دنیا رفت، موقع مرگ هم چند دفعه "یا علی" گفته و جان را به‌جانان تسلیم نمود. شعر هم خوب می‌گفت از جمله قصیده معروفی است که اول آن این است:

زد به جهانِ جانِ رقمِ جانِ جهانِ علی علی

نقش حدوث بر قدم جان جهان علی علی

۴ - حاج میرزا شکرالله خان مستوفی فرزند مرحوم میرزابزرگ و او فرزند میرزا شهباز بوده. میرزا بزرگ خدمت جناب حاج میرزا زین‌العابدین شروانی رسیده و به فقر مشرف گردیده، چندین قسم خط را خوب می‌نوشت و شغل لشکر نویسی داشت. آقای حاج میرزا شکرالله نیز از مستوفیان معروف زمان خود بود و در کتاب آثار العجم به این عبارت از او یاد شده: «حاجی میرزا شکرالله خلف مرحوم میرزا بزرگ، هم خداوند کلک و دفتر است، هم سیر و سلوک را پی

سپر، بسیاری از عرفا را دیده و به خدمت جناب حاج ملاسلطان علی رسیده». در ابتدا خدمت جناب حاج میرزا زین العابدین رحمت علیشاه شیرازی رسیده و راهنمایی به فقر شد و بعداً خدمت جناب حاج آقا محمد کاظم اصفهانی و جناب حاج ملاسلطان محمد رسید.

به طوری که آقای محمدحسین خان آذری از آقای حاج محمدحسین کاراندیش شیرازی و ایشان از مرحوم حاج میرزا شکرالله خان نقل کنند، ایشان گفته بود که من هم مانند بیشتر فقرای شیراز، پس از رحلت حضرت رحمت علیشاه با آقای حاج آقا محمد تجدید نمودم. چهار ماه پس از رحلت ایشان، یک روز قبل از طلوع آفتاب، آقامیرزا محمدحسین فرزند مرحوم رحمت علیشاه به منزل من آمده، من از ایشان استقبال کردم؛ دیدم راه پله‌ها را که قبلاً دیده بودند، نمی‌دانند و کج رفتند؛ من فوری بازوی ایشان را گرفته، به طرف پله‌ها هدایت نمودم. وقتی نشستند، شروع به گریه کردند، من گمان کردم به یاد زمانی که در خدمت پدرشان می‌آمدند افتاده و گریه می‌کنند. من به ایشان مجدد تسلیت گفتم. ایشان گفتند: گریه من علت دیگری دارد که به همین نظر به ملاقات شما آمده‌ام و آن این است که در زمان حضرت آقای رحمت علیشاه اغلب مرقوماتشان به خط من بود. پس از رحلت ایشان حاج آقا محمد به اصرار افراد خانواده ما قبول کرد که دعوی جانشینی کند و من فرمان ایشان را نوشتم، و بعداً فقرا با ایشان تجدید عهد نمودند. بعد از این واقعه حضرت آقای والد را در خواب دیدم، عرض نیاز و ارادت نمودم، توجهی فرمودند؛ من علت را سؤال کردم، فرمودند: چون علت اختلاف فقرا شدی، هم کور شوی و هم جوانمرگ. من از خواب بیدار شدم و خیلی ناراحت شدم؛ پس از چند ماه به کلی روشنایی از چشم من رفت که دیدید حتی راه پلکان را نمی‌دانستم و اکنون مطمئن هستم که جوانمرگ هم خواهم شد، لذا نزد شما آمدم و جریان را گفتم که به هرکس دسترسی دارید، تذکر دهید و آنها را به حضور حضرت سعادت علیشاه راهنمایی کنید. حاج میرزا شکرالله خان گفتند: پس از

شنیدن این خواب و این قضیه فوراً به اصفهان رفته و خدمت آقای سعادت‌علیشاه تجدید نمودم.

جناب حاج میرزا شکرالله خان پس از رحلت جناب حاج ملا سلطان محمد با جانشین ایشان، جناب نورعلیشاه، هم تجدید عهد نمودند و حتی منتظر رسیدن مأذون نشده و با ضعف پیری و سن زیادی که داشت، عازم گناباد گردید و در آنجا خدمت جناب نورعلیشاه تجدید عهد نمود، رحمه الله علیه.

۵- کاکاشریف شیرازی تنباکوفروش ساکن تهران، درک زمان جناب حاج ملا سلطان محمد نموده و توسط آقای حاج شیخ عبدالله حایری راهیابی شد. در خدمت به فقرا مخصوصاً در حضور در مجالس فقر، مراقبت و جدیت کامل داشت. غالباً به مراقبه و توجه و تذکر اشتغال داشت؛ موقعی فرزندی از او به قولنج مبتلا شده و هنگامی که او در جلسه فقر به یاد خدا مشغول بود به او خبر فوت فرزندش را دادند او در جواب گفته بود: بروید جنازه او را حرکت دهید من جلسه فقرا و یاد خدا را برای خاطر فرزند ترک نمی‌کنم و از آمدن من هم او زنده نمی‌شود. و تا آخر جلسه فقر، ترک آن ننمود. جناب حاج ملاعلی به او لطف کاملی داشت. آقای دکتر علی نور نقل کردند: موقعی که جناب نورعلیشاه در تهران بودند، شبی کاکاشریف نماز مغرب و عشا را به ایشان اقتدا کرده، پس از خاتمه نماز بدون آنکه اوراد و تعقیبات خود را بخواند حرکت نموده، مشغول خدمت شد. مرحوم سعیدالاشرف گفت: کاکا چرا اورادت را نخواندی؟ جناب نورعلیشاه شنیده، گفتند: من اوراد او را می‌خوانم. رحمه الله علیه.

۱- آقا محمدحسن، ساکن محله خلف‌خان‌علی یزد از

بعض فقرای یزد فقرای زمان جناب سعادت‌علیشاه بوده و خدمت جناب

حاج ملا سلطان محمد نیز رسیده و تجدید عهد نموده بود.

در مراقبه و توجه غفلت نداشت و مورد لطف پیر بود. آقای شیخ اسماعیل فیروزآبادی برای نگارنده نقل کرد که روزی در محضر درس جناب حاج ملا

سلطان محمد بودم، ایشان شرحی در توصیف آقای محمدحسن بیان نموده از جمله فرمود که: «آقا محمدحسن حالت حضور داشت، و از برکات آن مرحوم است که خانواده ایشان ثروتمند و محترم شده‌اند».

آقای دکتر مرشدزاده یزدی و آقای عباس مرشدزاده که از قضات معروف دادگستری می‌باشند برادرزادگان آن مرحوم هستند.

۲ - آقا محمدحسن ثانی نیز از فقرای زمان جناب سعادت‌علیشاه بوده و خدمت جناب حاج ملاسلطان محمد رسیده و جناب حاج ملاعلی نورعلیشاه در سفر مکه در سال ۱۳۱۸ قمری چند روزی در منزل آن مرحوم اقامت داشت. آن مرحوم نهایت محبت و علاقه به فقر داشت و قریب نود سال عمر کرد. آقای غلامعلی سودمند، تاجر معتبر یزدی، فرزند آن مرحوم می‌باشد.

۳ - حاج میرزا محمدباقر مدرّس از اهالی یزد، درک خدمت جناب سعادت‌علیشاه و جناب حاج ملاسلطان محمد نموده نهایت صدق و اخلاص داشت و مورد علاقه ناصرالدین شاه نیز بود. موقعی در حضور ناصرالدین شاه شنید که مرحوم حاج محمدکریم خان در بیان: *أَنَا وَ عَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ*، گفته بود که محمد (ص) پدر و علی (ع) مادر است. حاج میرزا محمدباقر به شاه گفته بود: «کسی را که شاه مردان و شاه اولیا است نمی‌توان مادر خواند». حاج میرزا محمدباقر در حدود ۸۵ سال عمر داشت. فرزندان آن مرحوم اکنون زیاد و نام خانوادگی آنها مدرّسی می‌باشد.

۴ - حاج ملامهدی احمدآبادی اردکانی نیز از فقرایی بوده که درک زیارت جناب سعادت‌علیشاه نموده، بعداً خدمت جناب حاج ملاسلطان محمد رسید و موقعی که آن جناب در مراجعت از مکه به کربلا مشرف شد و جناب حاج شیخ عبدالله حایری خدمتش رسید، اتفاقاً حاج ملامهدی در آنجا مجاور بود و حاج شیخ عبدالله برحسب امر آن جناب مصاحبت حاج ملامهدی را اختیار نمود و مدتی از خدمتش درک فیض کرد. حاج ملامهدی تقریباً نود سال عمر کرد.

۵- سیّد ابوالحسن فیروزآبادی میبیدی نیز خدمت جناب سعادت‌علیشاه و جناب سلطان‌علیشاه رسیده و بعداً نیز خدمت جناب حاج ملاعلی نورعلیشاه رسید و در حدود سال ۱۳۳۸ قمری وفات نمود، ۸۴ سال سنّ او بود.

۶- حاج محمدرضا فیروزآبادی از فقرای بزرگوار و عمومی آقا شیخ اسماعیل صالحی بود. خدمت جناب حاج ملا سلطان‌محمد رسیده و خیلی بامحبت بود. در زمان آن جناب بدرود زندگانی نمود، سنّش در حدود هفتادسال بوده است.

۷- سیّدحسن اناری، اهل انار از توابع یزد، در شهر یزد به تحصیل علوم قدیمه اشتغال داشت. در سال ۱۳۱۸ قمری که جناب حاج ملاعلی نورعلیشاه در سفر حجّ خود وارد یزد شد، روزی با همراهان به مسجد برای استماع و عظم رفت و نزدیک منبر نشست؛ بعداً در بین نطق و اعظ از جا حرکت کرده بیرون آمد، مردم متوجه ایشان شده در صدد تحقیق نام ایشان برآمده و او را شناختند، پس از آن چند نفر از طلاب از جمله سیّدحسن نامبرده به قصد مباحثه و توهین به دیدن ایشان رفتند، و در همان مجلس سیّدحسن و چند نفر دیگر از طلاب ربوده شده به فقر راهنمایی گردید و ترک تحصیل نمود و غالباً به مراقبه و توجه و تذکّر اشتغال داشت، بعداً هم به زیارت جناب حاج ملاسلطان‌محمد نائل گردید.

در سال ۱۳۲۲ قمری که وبای عمومی شیوع یافت، در شیراز در منزل مرحوم نقیب‌الممالک بوده و او هم مبتلا به وبا شد در وقت مرگ چشم باز کرده نقیب‌الممالک را احضار کرد و به او گفت: الآن جناب آقا (یعنی جناب حاج ملاسلطان‌محمد) تشریف آوردند و می‌فرمایند سلام ما را به نقیب برسان و بگو این مرض برای تو هم بود ولی چون تو خود را وقف فقرا کردی از تو رفع شد. سپس شهادتین را بر زبان راند و "یا علی" گفته جان را تسلیم نمود، رحمة‌الله علیه.

۸- حاج شیخ محمد تفتی منشادی، نام خانوادگی او صالحی، از فقرای یک جهت و ثابت و روشن است، اهل تفت یزد. در ابتدا در یزد به تحصیل علوم قدیمه اشتغال داشت و در سال ۱۳۱۸ قمری که جناب حاج ملاعلی نورعلیشاه به قصد حجّ

از آنجا عبور می فرمود، با جمعی از طلاب از ایشان دیدن نمود و بعداً با سیدحسن اناری ربوده شده در رشته طریقت وارد گردید و در آن موقع در حدود هیجده سال داشت. بعداً سفرهایی به گناباد رفته، درک زیارت جناب حاج ملاسلطان محمد نمود و هر سفر مدتی در آنجا متوقف می شد و شور شوق و محبت او در دیگران نیز اثر نموده آنان را به وجد می آورد.

پس از تأهل و ازدواج در منشاء که یکی از توابع بیلاقی یزد است سکونت گزید و امامت جماعت و مرجعیت احکام شرع را داشت و بانهایت عزت و مناعت طبع و سخاوت زندگی می نمود. پس از جناب حاج ملاسلطان محمد درک خدمت جناب نورعلیشاه و بعداً تجدید ارادت به جناب آقای صالح علیشاه نمود.*

* در سال ۱۳۷۰ قمری مریض شد و برای معالجه به یزد آمد و در منزل فرزندش شیخ عبدالصالح که صاحب دفتر اسناد رسمی است سکونت گزید. یک ماه قبل از مرگ، دامادش آقای ریاضی، حضرت رضا(ع) را در خواب زیارت نموده روی پای مبارک می افتد و عرض می کند: حاج شیخ را شفا دهید. آن حضرت به فارسی می فرماید: این مرد مؤمن، به رحمت حق واصل شده، کار به کار او نداشته باشید. باز اصرار می کند همان جواب را می شنود.

خودش نیز حضرت زهرا(ع) را در خواب می بیند که در اتاق بالاخانه تشریف دارند، عرض می کند: بی بی من، چرا به پایین تشریف نمی آورید؟ می فرماید: من برای تو شوربا می پزم. از این خوابها، شوق او به مرگ زیادتر شده و پانزده روز قبل از مرگ گفت: سلمان که از دنیا رفت حضرت امیر(ع) روی کفن او نوشتند:

وفدت علی الکریم بغیر زاد من الحسنات والقلب السّلم

[بر بخشنده ای وارد شدم، بی توشه ای از نیکی ها و قلبی پاک]. وقتی سلمان با آن ایمان و عمل، در مقابل خدا چیزی نداشته باشد، تکلیف ماها چیست؟ خداوند هفتادسال به من عمر داده، عزت، ثروت، مکت همه چیز داده ولی عملی که شایسته آن درگاه باشد، ندارم. و گریه زیادی می کند و بعد می گوید: رو به شخص کریمی می روم و مهمان خدا می شوم؛ او کریم است.

روز آخر عمر او، اول آفتاب حالش بهتر می شود؛ فرزندش اصرار می کند که شما دیشب چیزی نخورده اید. جواب می دهد که روزی من امروز تمام می شود و نمی خورم. باز اصرار می کند، می گوید: حال که دلت می خواهد، یک چای می خورم. عصر آن روز تطهیر کرده لباس را عوض نموده و لباس خوبی پوشیده قدری پول در جیب می گذارد؛ سه ساعت و نیم بعد از نصف شب جمعه ۲۶ ربیع الاول ۱۳۷۰ قمری (مطابق شب شهادت جناب حاج ملاسلطان محمد)، مطابق چهاردهم دی ۱۳۲۹ خورشیدی آثار مرگ ظاهر شده، گفت: ملائکه می آیند سینه مرا از گوشت و پوست و استخوان زیرورو و عوض می کنند و سینه ام را خوب می کنند ولی خودم هم عوض می شوم. سپس می پرسد: چه روزی است؟ می گویند: جمعه است.

←

۹ - حاج شیخ اسماعیل صالحی، اهل فیروزآباد میبد از توابع یزد، از فقرای بسیار بامحبت و در صحت عمل و قدس و تقوا کم نظیر بود. در ۲۶ ربیع الاوّل ۱۲۹۱ قمری متولد و به توسط جناب حاج ملا محمدجعفر برزکی در فین کاشان راهیابی به طریقت شد. به زیارت جناب حاج ملاسلطان محمد نائل شده و با آنکه در راه فقر صدمات و رنجها کشید در عقیده او خللی وارد نیامد. در فیروزآباد وطن خود اقامت و به شغل کشاورزی اشتغال داشت. در سال ۱۳۷۵ قمری (۱۳۳۵ شمسی) به مکه معظمه مشرف و سپس به سوریه و اردن و شام برای زیارت اماکن متبرکه آنجا مشرف شد. در دوازدهم جمادی الثانیه ۱۳۸۳، مطابق هشتم آبان ۱۳۴۲ بدرود زندگانی نمود. پنج فرزند به نام جمال الدین، احمد آقا، عبدالصالح، صلاح الدین و عزیزالله و چهار فرزند اناث از او باقی ماند، رحمة الله علیه.

۱۰ - برادرش شیخ محمد نیز از فقرای نیک بود که در مورد فقر و عشق حقیقی از تمام علایق دنیوی صرف نظر کرده و پروانه وار گرد شمع پیر در سوز و گداز بود و حالت جذبه داشت. در ۲۴ جمادی الثانیه ۱۳۶۴ قمری، مطابق شانزدهم خرداد ۱۳۲۴ شمسی در بیدخت وفات یافت و در صحن مزار سلطانی دفن گردید.

۱ - حاج میرزا حبیب الله حایری قزوینی، پدرش اهل

بعض فقرای

قزوین و مادرش شیرازی بوده و خودش در صفر

سایر بلاد

۱۲۸۰ قمری در کربلای معلّا متولد شده، اهل فضل و کمال

و زهد و تقوا و با وجود دارا بودن مراتب علمی برای امرار معاش به شغل بزّازی

→

می گوید: روز خوبی است، می آیم. بعداً فرزندان و بستگان را جمع نموده و به یکی می گوید: از این سادات که در اتاقت، بپرسید درد سینه من خوب می شود یا نه؟ خودش جواب می دهد: می فرمایند باید باشد. گفته بود: حال که چنین است، پس مرا بخوابانید، رو به مولای خودم می روم، وارد بر علی و مهمان علی هستم. او را لحدی خوابانیدند، گفت: الآن می میرم، چون شما مرده ندیده اید و می ترسید همه از اتاق بیرون بروید و خان را (که یکی از اقوامشان بود) بگویید بیاید چون او نمی ترسد. اتفاقاً او وارد می شود، به او گفت: مرا بد خوابانده اند مرا درست بخوابان. خان او را محضروار خوابانید، آنگاه سه مرتبه شهادت ثلاث، بانهایت فصاحت لهجه بر زبان رانده، جان را به جانان تسلیم نمود، رحمة الله علیه.

مشغول بود و در بازار حضرت ابوالفضل (ع) دکان داشت. توسط جناب حاج شیخ عبدالله حایری به فقر راهنمایی شد و مورد لطف جناب حاج ملا سلطان محمد واقع بود و از این جهت مورد شتم و طعن ابنای زمان گردید و بسیار رنج و زحمت دید ولی در همه حال صابر و بر ثبات و علاقه او افزوده می شد و با آنکه به علت درویشی او را کافر می دانستند، مورد وثوق و اعتماد عامه بود.

در سال ۱۳۳۱ قمری توسط جناب آقای صالح علیشاه از طرف جناب نورعلیشاه اجازه اقامه نماز جماعت و تلقین اوراد زبانی یافت و بعداً نیز از طرف جناب آقای صالح علیشاه تجدید اجازه، و اجازه تجدید عهد یافت. در اواخر بر حسب تقاضای فقرای کرمانشاه به امر پیر بدانجا آمده ساکن شد و در تاریخ چهارم شوال ۱۳۴۸ قمری وفات یافت و جنب مزار جناب مظفرعلیشاه مدفون گردید، رحمه الله علیه.

مرحوم حاج شیخ المشایخ مرثیه ای در فوت او گفته که مطلع آن این است:
یکی از بندگان خاص اله به جنان شد روان از این بنگاه
و در آخر آن ماده تاریخ وفات است:

خواستم ضبط سال فوتش را تا بماند همیشه در افواه
یکی آمد به جمع، گفت بگوی "گشته جنت مکان حبیب الله"

(۱۳۴۸)

۲- آخوند ملا محمدعلی خونساری از فقرای بزرگوار و از سالکین عالی مقدار بود، جامع معقول و منقول و حاوی فروع و اصول و به فضل و کمال اشتهار داشت. نام خانوادگی او حکیم الهی و پدرش آقا ابراهیم نام داشته. با دارا بودن کمالات صوری، ربوده جناب حاج ملا سلطان محمد شده در رشته سلوک وارد گردید و مورد لطف بود، بعداً نیز خدمت جانشینان ایشان رسید و تجدید عهد ارادت نمود. به واسطه درویشی و تصوف مورد تکفیر و تفسیق ابنای زمان واقع شده، رنج و مشقت بسیار دید و متحمل گردید و بر ثبات قدم او افزود. در سال ۱۳۴۷ قمری،

مطابق ۱۳۰۷ شمسی بدرود زندگانی نمود. سن آن مرحوم به طوری که از خودش نقل شده در حدود ۷۸ بوده است.

شرحی بر مثنوی می نوشته ولی ناتمام ماند و بعد از او نیز آن اوراق مفقود گردید. آن مرحوم در نهایت عسرت و مشقت زندگی می نمود و در عین حال نهایت مناعت طبع داشت، رحمة الله علیه.

۳ - حاج محمدصادق رفعت اصلاً اهل سمنان و از ابتدای جوانی مایل به صحبت عرفا بود و برای تحقیق مذاهب، شهرهای ایران را گردش نمود و در عراق عرب و هندوستان هم سیاحت کرده از آنجا به حجاز رفت و پس از مراجعت، خدمت جناب حاج ملا سلطان محمد رسید و دست ارادت به ایشان داد و بسیار با محبت و دارای بصیرت قلبیه بود، نگارنده نیز مکرر خدمتش رسید.

در سال ۱۳۱۰ شمسی، مطابق ۱۳۵۰ قمری بدرود زندگانی گفت. مرحوم حاج شیخ المشایخ امیرمعزی ماده تاریخ فوت او را چنین سروده: «حاج رفعت بجان جان پیوست». طبعی موزون و سرشار داشت و تمام اشعار او با وجد و حال توأم بود. از جمله این غزل از اوست:

به کوی یار مرا بار در گل افتاده	فتاده بار من اما به منزل افتاده
گمان مدار خلاصی دل از آن سر زلف	که با هزار جنون در سلاسل افتاده
مکش کمان ز کمین دلبرا به غمزه که دل	به یاد تیر نگاه تو بسمل افتاده
دو طره تو ز کف تیغ آفتاب گرفت	که از یمین و یسارت حمایل افتاده
به داغ لاله رویت حواله دل ماست	که شور عشق تو اندر قبایل افتاده
ز سحر چشم تو ایمن نیم کنون که دو ماه	به آفتاب جمالت مقابل افتاده
مبند بار سفر ای قمر که عقرب زلف	به برج روی تو از خویش غافل افتاده
ز آه سینه دلم خون شد و ز دیده بریخت	مگو که کشتی صبرم به ساحل افتاده
نگار ما سر تسلیم داشت ای "رفعت"	ز دست مدعیان، کار مشکل افتاده

۴ - شیخ محمدصادق خویی از علما و مجتهدین و مورد وثوق و اعتماد اهالی

بود. آقای عبدالحسین فقیهی خوینی که از فقرا می‌باشد، نقل کند که نامبرده در نجف اشرف با جناب حاج شیخ عبدالله حایری آشنایی و مباحثه درسی داشته و بر اثر آشنایی با ایشان متمایل به فقر شده به گناباد رفت و خدمت جناب حاج ملا سلطان محمد رسیده راهیابی به فقر شد و مدت سه سال تمام بر اثر محبت و علاقه کامل در آنجا توقّف داشته و به استفاضه روحی و استفاده علمی از محضر آن جناب مشغول بود؛ سپس مأمور مراجعت شده و یک سال در تهران خدمت جناب حاج شیخ عبدالله ماند. بعداً به خوی مراجعت نمود و در آنجا متوقّف، ولی علاقه قلبی او به سوی گناباد بود. پس از جناب حاج ملا سلطان محمد به قصد تجدید عهد به طرف گناباد حرکت کرد ولی در قم، به بهشت جاودان شتافت، رحمة الله علیه.

۵ - آقای حاج سید محمد ذوالشرف‌تین از سادات محترم قم و از صاحب‌منصبان خدمت آستانه متبرکه آنجا بوده، توسط مرحوم حاج شیخ عبدالله حایری در امامزاده شاه جمال، چهار کیلومتری جنوب غربی قم، به فقر راهیابی شده و مورد لطف جناب حاج ملا سلطان محمد بود. بعداً نیز با جانشینان ایشان تجدید عهد نموده و از طرف جناب آقای صالح‌علیشاه اجازه اقامه نماز جماعت یافت. در سال ۱۳۵۸ قمری بدرود زندگانی نمود، رحمة الله علیه. دو فرزند ذکور به نام آقا سیدعلی و آقا سیدمحسن از او باقی مانده که هر دو از فقرا و نهایت محبت دارند.

۶ - میرزا محمد خونساری از دانشمندان زمان خود بوده و خدمت جناب حاج ملا سلطان محمد نیز رسیده. علوم مقدماتی را در خونسار نزد مرحوم آخوند ملا محمدعلی خونساری که از اجله علمای معروف و از فقرای بزرگ بوده، تحصیل نموده بعداً به تهران آمد و فقه و اصول را در محضر مرحوم حاج میرزا حسن آشتیانی تکمیل کرد. در محاضر شرع تهران به قضاوت مشغول و به دقت و صحت عمل، معروف بود. از فقرای بامحبت و ثابت‌قدم و همیشه متذکر و به حال

مراقبه بود؛ در مجالس کم حرف و گشاده‌رو و با همه کس به خوشرویی رفتار می‌کرد. خطّ نسخ و ثلث را خوب می‌نوشت.

۷ - شیخ محمدحسین صائبی خونساری معروف به شیخ الاسلام، برادر میرزا محمد، ابتدا در مدرسه مروی مشغول تحصیل بود، بعداً خدمت جناب حاج ملا سلطان محمد رسید و با صدق و محبت کامل در فقر قدم می‌زد. ابتدا شغل او وکالت دادگستری بود، بعداً به زراعت اشتغال ورزید و ضمناً برای رفقا و دوستان در کارهای دادگستری وکالت می‌نمود، رحمة الله علیه.

۸ - عبدالکریم خان معروف به آجودان، اهل اصفهان، پسر حاج رستم خان بوده. در اوایل بلوغ به همدان مسافرت نمود و در آنجا سکونت اختیار کرده، متأهل گردید. در فوج همدان سمت آجودانی داشت و از فقرای بزرگوار بود. همیشه با حضور قلب و توجه و تذکر بود به طوری که شب‌ها هم استراحت کامل نداشت. چند سفر به گناباد رفته از جمله یک سفر با دو فرزند خود حاج عبدالرحیم خان و آقامحمدخان و ثوق به گناباد رفت.

در سال ۱۳۰۶ قمری که جناب حاج ملا سلطان محمد از مکه مراجعت می‌نمود، آجودان برای پیشواز آن جناب با نوکر خود رستم به عتبات عالیات مشرف گردید و در کربلا مریض شد؛ روزی جناب حاج ملا سلطان محمد به حاج میرعلم خان فرمود: اسباب حتم بردار که به حتم برویم - و معمولاً در مدت توقف آنجا به حتم خیمه گاه که تازه‌ساز بود می‌رفت - ولی اتفاقاً در آن روز از راه معمولی نرفته و از کوچه دیگری رفت، حاج میرعلم خان عرض کرد: از این راه نیست. فرمود: از همین راه بیا. اتفاقاً در بین راه، رستم در دم بالاخانه‌ای ایستاده، ناگهان ایشان را دیده، پایین آمد و به دست و پای آن جناب افتاد و عرض کرد: آجودان مریض است. آن جناب از او عیادت نمود، سپس به رستم امر فرمود که به همان حتم که ایشان می‌روند او را ببرد، و بعد فرمود: جای خواب دائمی شما اینجا نیست، در کاظمین خواهی ماند. آنگاه حال آجودان رو به بهبودی گذاشت و

به طرف کاظمین حرکت نمود؛ آن جناب هم به کاظمین آمد و موقع ورود به کاظمین آجودان به رستم گفته بود: خدمتشان عرض کن حالا دیگر موقع آن رسیده که خودتان تشریف بیاورید. آنگاه آن جناب بالای سر آجودان آمده و او خود را به روی قدم‌های آن جناب انداخته، جان را تسلیم نمود و در آستانه رواق حرم کاظمین مدفون گردید.

۹- فرزند بزرگش حاج عبدالرحیم خان ملقب به "مؤتمن دفتر" نیز از فقرای بزرگ و بامحبت بود. در شعبان سال ۱۲۸۴ قمری در قریه داقداق آباد بلوک حاجی لوی همدان متولد شده و در سیزده سالگی با پدر به گناباد رفت و خدمت جناب حاج ملا سلطان محمد، راهنمایی به فقر شد و چند سفر به گناباد مسافرت نمود. منشی و حسابدار عبدالله خان امیر نظام بود و با مشارالیه که غالباً حکومت خوزستان و فارس و کردستان را داشت، مسافرت می‌کرد و سررشته‌داری فوج و مشاغل دیگر به او واگذار می‌شد، از خود نیز ملک و زراعت داشت. در تمام مدت زندگانی یک نفر از او ناراضی نبود و آزارش به هیچ‌کس نرسید، در انجام وظایف شرعی جدی بلیغ داشت و همواره در حال مراقبه و توجه و تذکر بود. در اواخر عمر در کبودرآهنگ همدان سکونت گزید و جناب حاج ملاعلی نورعلیشاه لطف زیادی به او می‌فرمود و در سفر خود به همدان به کبودرآهنگ رفته، فرموده بود: ما برای دیدن شما آمده‌ایم.

در سال ۱۳۳۱ قمری مشرف به مکه شد و در ربیع‌الاول ۱۳۴۱ قمری در همدان بدرود زندگانی گفت. فرزندش حاج محمد کریم خان کریمی* از فقرای بامحبت و باصداقت و از ثروتمندان همدان می‌باشند. از خداوند سلامت او را خواهانیم.

۱۰- حاج محمدصادق ارباب قزوینی از اعیان قزوین و معاریف بود و

* در ذیحجه ۱۳۶۹، سال ۱۳۲۹ شمسی به همراهی نگارنده به مکه مشرف شدند.

به حضور ناصرالدین شاه رسیده، مورد توجه خاص او بود و به "حاج عمو" خطاب می‌شد. در سال ۱۳۱۸ قمری سفری به گناباد نمود و خدمت جناب حاج ملا سلطان محمد رسیده، به فقر راهنمایی گردید و بسیار بامحبت و صادق بود.

۱۱- فرزندش حاج میرزا یعقوب امینی نیز از متمولین قزوین و در سال ۱۳۱۸ قمری در قزوین توسط جناب حاج شیخ عبدالله حایری، در سلسله فقر وارد گردید و بعداً در همان سال به گناباد رفت. بعداً هم سفرهای متعدد به گناباد نمود و آخرین سفرش در سال ۱۳۵۹ قمری (۱۳۱۹ شمسی) بود که به مشهد مشرف شد و در مدت چند ماه توقف خود در مشهد، چندین بار به گناباد رفت و شرفیاب حضور جناب آقای صالح علیشاه گردید. یکی از درهای مقبره جناب حاج ملا سلطان محمد سلطان علیشاه توسط ایشان ساخته شده، تقدیم گردید.

چندین سال بود که در تهران سکونت داشت و در اواخر عمر غالباً مریض بود تا آنکه در ۲۶ آبان ماه سال ۱۳۲۱ خورشیدی، مطابق هشتم ذیقعده ۱۳۶۱ قمری، مرحوم شد و در امامزاده عبدالله، نزدیک حضرت عبدالعظیم، مدفون گردید.

۱۲- آقا سیدجواد اهل جوین شهریار از بلوکات اطراف تهران از فقرای بابصیرت و بامحبت بود. در سال ۱۳۲۲ قمری، او و برادرش آقا سیدهاشم که از فقرا نبود ولی بامحبت بود به مرض وبا مبتلا شدند و برای برادرش حال نزع^۱ دست داد، به طوری که همه او را مرده یقین کردند و برای تغسیل حرکت دادند و در موقع تجهیز برادرش، آقا سیدجواد گریه زیادی می‌کرد؛ در این بین او به هوش آمده، به آقا سیدجواد رو کرده، می‌گوید: من الساعه مُردم، ولی برای گریه و زاری شما مرا برگرداندند! برادر جان چرا گریه می‌کنی و به قضای الهی راضی نیستی؟ سپس می‌نشیند و حال او تا عصر خوب بوده و عصر از دنیا می‌رود. ولی آقا

۱. حال مریض مشرف به مرگ

سیدجواد را که او هم مریض بود خبر نکردند؛ در همان موقع آقا سیدجواد می‌گوید: برادرم با آن حالی که من دیدم در دنیا نمی‌ماند و حتماً مرحوم شده، مرگ هم خوب است مردانه باشد، من هم مردانه می‌میرم. آنگاه وضو می‌گیرد و لباس خود را بیرون آورده، روی رختخواب رو به قبله دراز کشیده می‌خوابد و می‌گوید:

دَرِ دریای سرمد است علی جانشین محمد است علی

و می‌گوید: یا پیر بزرگوار. و جان را به جانان تسلیم می‌کند.*

۱۳ - محمدخان سمنانی ملقب به عمیدالممالک از فقرای بزرگوار و تا آخر عمر دارای مناصب مهم دولتی بوده، در سال ۱۲۸۰ قمری متولد شده. در زمان جناب حاج ملا سلطان محمد توسط مرحوم حاج شیخ عبدالله حایری به فقر راهیابی شد و تا آخر عمر بانهایت صدق و محبت قدم زد. ابتدا سمت استیفای^۱ سمنان را داشته و غالباً در آنجا یا شاهرود توقف داشت، در سال ۱۳۳۵ قمری حاکم قوچان شد و پس از آن در زمان ایالت آقای قوام السلطنه به حکومت مشهد و معاونت ایالت منصوب، پس از آن چندی به سمنان مراجعت کرد و در سال ۱۳۴۳ قمری به حکومت تربت حیدریه منصوب گردید.

عمیدالممالک سال‌ها مبتلا به سوءهضم و اتساع معده بود و همیشه در رنج می‌گذراند؛ یک مرتبه، در تهران به شدت مبتلا شد به طوری که همه اطباء از معالجه او مأیوس شده و امید بهبودی نداشتند، مرحوم حاج ملاعلی نورعلیشاه در تهران از ایشان عیادت نموده دستور فرمود به کلی ترک داروهای که اطباء گفته بودند، بنماید و خود دستور مختصری داد و امر کرد فوراً به سمنان مراجعت نمایند. ایشان نیز با

* برادر امی دیگر هم داشت به نام کدخدا اسدالله که فقیری بسیار باصدق و صفا و دارای فراست ایمانی بود، چنانکه چند قضیه را قبل از وقوع اظهار نموده بود و در تاریخ ۲۲ خرداد ۱۳۲۲ شمسی در ۶۸ سالگی بدرود زندگانی گفت. از فرزندان او صمدآقا و حاج علی تهیدست از فقرای بامحبت می‌باشند. فرزند مرحوم آقا سیدجواد هم آقا جلال نام داشت، فقیری با صداقت و خلوص بود و در تاریخ ۲۲ اسفند ۱۳۳۰ شمسی در ۶۷ سالگی وفات نمود (ج).

۱. از مشاغل مربوط به دیوان محاسبات

آنکه حال مزاجی، اقتضا نداشت در ظرف یک روز خود را مهیا نموده و حرکت کرد، اتفاقاً در بین راه تب قطع و موقع ورود به سمنان به کلی مرض مرتفع شده بود.

عمیدالممالک در شوال ۱۳۴۵ قمری که از تربت به مشهد مسافرت می نمود، به مرض قولنج معده دچار و پس از دو روز درگذشت و در مشهد در مقبره عادل شاه مدفون گردید. از ایشان سه فرزند ذکور و چند اناث باقی مانده و نام ذکور از این قرار است: عنایت الله نصیری، دکتر نصرت الله نصیری* و نعمت الله نصیری.

۱۴ - احمدخان فخرالممالک سمنانی از فقرای بامحبت و علاقه مند بود و با عمیدالممالک عموزاده بوده اند. در سال ۱۲۸۳ قمری متولد و از ابتدای جوانی در وزارت دارایی مشغول کار و در مدت توقف خود در خراسان از کارمندان محترم و با پایه اداره پیشکاری دارایی خراسان و به صحت عمل و دیانت معروف بود.

در زمان جناب حاج ملا سلطان محمد توسط آقای حاج شیخ عبدالله حایری وارد در مرحله سلوک گردید و روزبه روز بر محبت و علاقه او افزوده می شد.

در اوایل محرم ۱۳۴۶ قمری برای کارهای اداری عازم تهران شد و در آنجا مبتلا به حصبه و مرض قلب و کبد گردید و پس از دو ماه در تاریخ ۲۳ ربیع الاول ۱۳۴۶ قمری بدرود زندگانی گفت و در صحن امامزاده حمزه در حضرت عبدالعظیم مدفون گردید. در روز اول بیماری که تب، خیلی ساده به نظر می رسید، اظهار کرده بود که روزهای آخر عمر من است. فرزندش حسام الدین خان او را دلداری داده، گفته بود: به زودی تب قطع می شود. جواب داده بود که من به رفتن خود اطمینان دارم، چون دیشب در خواب خدمت جناب نورعلیشاه رسیدم و ایشان انواع و اقسام مرگ را به من نشان دادند و فرمودند برای اشخاص گناهکار هیاکل وحشتناکی ظاهر می شود که از ترس، قالب تهی می کنند ولی مؤمنین از گل

* در سال ۱۳۳۵ شمسی در سیزدهم اسفند، در ژنو که سمت نمایندگی فرهنگی ایران را در آنجا داشت وفات یافت [آقایان عنایت الله و نصرت الله توفیق ورود در فقر یافتند].

این درخت بو نموده و از بوی آن مدهوش شده و همان‌طور به‌سرای جاودانی انتقال می‌یابند و سپس از آن گل با دست خود جدا کرده و امر کرد استشمام کنم؛ از این رو من خود را رفتنی می‌دانم. در تمام مدّت بیماری از شدّت تورم کبد و معده و درد زیاد قادر نبود به پهلو بخوابد و در زحمت بود ولی چند شب آخر، بانهایت راحتی خوابیده گفته بود: دیشب در خواب دیدم که نوری از گناباد آمد و راحتی شب را برایم سوغات آورد.

از ایشان سه فرزند ذکور به‌نام علی‌اصغرخان و حسام‌الدین‌خان و فیروزخان و چند اناث باقی‌مانده و همه در رشته فقر واردند. از خداوند متعال توفیق آنان را مسألت دارم.

۱۵ - میرزا ابوتراب‌خان مظفری کرمانی از فامیل مستوفیان کرمان و از اعیان و شخصیت‌های معروف آنجا، از فقرای بامحبت و باصدق می‌باشد. در سال ۱۳۰۲ قمری متولد و در سال ۱۳۱۸ قمری در گناباد خدمت جناب حاج ملا سلطان محمد رسیده در رشته سلوک وارد گردید.* اجداد و نیاکانش غالباً در رشته‌های تصوف وارد و با اهل سلوک ارتباط داشته‌اند و مرحوم میرزا محمدحسین رونق‌علیشاه از عموزادگان پدر ایشان بوده است.

داماد مرحوم آیت‌الله حاج میرزا محمدرضا کرمانی است، همه مردم کرمان نسبت به ایشان احترام می‌گذارند و مورد وثوق عامه می‌باشند.

خدمت مرحوم نورعلیشاه و بعداً خدمت جناب آقای صالح‌علیشاه نیز تجدیدعهد نموده و از زمان مرحوم نورعلیشاه اجتماع فقرا در لیالی جمعه در منزل ایشان است و توسط ایشان جلسه فقر تشکیل می‌شود. از خداوند متعال از دیاد توفیق ایشان را خواهانم.

۱۶ - ملا رجبعلی، ساکن سبزوار، از فقرای بسیار بامحبت و خدمت جناب

* در ذیحجه سال ۱۳۶۷ قمری به مکه معظمه مشرف گردید (ج).

حاج ملاسلطان محمد رسیده. از علوم ادبی هم اطلاعاتی دارد و شعر خوب می‌گوید و تجلی تخلص می‌کند و کتب شعری زیاد دارد؛ کتاب اخیر او ترجمه دعای ابوحمزه است که آن را نیاز تجلی نامیده و نگارنده نیز شرح حال ابوحمزه و ترجمه نثر دعا را بر آن افزوده‌ام. سال‌هاست در ادارات دارایی شهرهای خراسان مشغول کار است، و از خداوند متعال توفیق ایشان را خواهانم.*

۱۷- آقای شیخ یحیی اراکی فرزند مرحوم عبدالله از فقرای بزرگوار و در زمان مرحوم حاج ملاسلطان محمد در رشته سلوک وارد و بسیار باعلاقه بوده. زندگانی او از عایدات ملکی که داشت اداره می‌شد و خود نیز مراقبت می‌نمود. در زمان جناب حاج ملا علی نورعلیشاه اجازه اقامه نماز جماعت فقرا داشته است.** فرزندش آقای ابوالفضل ممتحنی از فقرای بامحبت و صادق و در تهران اقامت دارد، و فقه الله.

حاج میرزا
یوسف حایری

آقای حاج میرزا یوسف حایری نیز از گرویدگان نامی نزد جناب حاج ملاسلطان محمد بوده که متأسفانه نام ایشان در فصل اول ضمن آن قسمت فراموش شده بود. ایشان اصلاً شیرازی، ساکن کربلا و نهایت صدق و محبت داشت. ابتدا نزد مرحوم صفی‌علیشاه رسیده و با قدم صدق وارد شد و از طرف او اجازه یافته و سال‌ها به نام او دستگیری می‌نمود. به طوری که آقای دکتر علی نور نقل کنند: موقع مرگ مرحوم صفی‌علیشاه، ظهیرالدوله و ایشان نزد او بوده و مرحوم صفی به ظهیرالدوله دستوراتی می‌دهد؛ سپس آقای حاج میرزا یوسف سؤال می‌کند که تکلیف ما چیست؟ او در خلوت جواب می‌دهد: شما باید به گناباد نزد حاج ملاسلطان محمد بروید. و حاجی بر اثر همان گفته، پس از مرگ صفی‌علیشاه دست ارادت به جناب حاج ملاسلطان محمد داد و با کمال صدق و نهایت علاقه در فقر وارد شد و بعد از

* در سال ۱۳۲۸ شمسی در مشهد مقدس پس از چندی که کسالت داشت بدرود زندگانی نمود.

** در تاریخ پنجم محرم ۱۳۴۰ قمری فوت نموده است، رحمة الله علیه.

جناب حاج ملا سلطان محمد نیز خدمت جناب حاج ملا علی رسید و ریاضت‌هایی کشید و زحمات و مشقت‌هایی متحمل گردید، از جمله مدتی در تربت محبوس بود و در حبس هم برحسب امر پیر به ریاضت و انجام دستورات اشتغال داشت تا آنکه در تاریخ بیستم ربیع‌الثانی ۱۳۳۶ قمری اجازه دستگیری یافته به لقب "ارشادعلی" ملقب گردید و مأمور مراجعت و توقف در کرمان شد و ایشان آخرین کسی بود که از طرف جناب حاج ملا علی مأذون گردید. بعداً نیز از طرف جناب آقای صالح علیشاه تجدید اجازه شد و در سال ۱۳۴۷ قمری بدرود زندگانی گفت و در کرمان جنب مزار مشتاق مدفون گردید. قریب بیست روز قبل از مرگ، نامه‌ای خدمت جناب آقای صالح علیشاه عرض و خبر به رفتن خود داده و در اول نامه، این بیت را نوشته بود:^۱

وقت رفتن آمد و جستن ز جو کُلُّ شَیْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ^۲

و نوشته بود که موقع مرگ من رسیده و باید از این جهان بروم. و با حال نیازمندی و توسل درخواست شفاعت نموده بود. یک فرزند ذکور و چهار اناث از ایشان باقی مانده و نام فرزند ذکور ایشان شمس‌الدین حایری می‌باشد که در رشته فقر وارد و نهایت محبت را دارد. از خداوند توفیق همه را خواستارم.^۳

در خاتمه تذکر داده می‌شود که فقرای زمان جناب حاج ملا سلطان محمد خیلی زیاد و پیروان باصدق و اخلاص و گرویدگان معروف هم، بیش از آنند که نامشان برده شده و آنچه تا کنون شنیده و به نظر رسیده مذکور گردید؛ کسان دیگری هم که بعداً بر حالاتشان اطلاع پیداکنم در آینده ضمیمه خواهد شد، انشاءالله.

۱. سوره قصص، آیه ۸۸: هر چیزی نابودشدنی است مگر ذات او.

۲. تضمین این بیت مثنوی معنوی می‌باشد:

وز ملک هم بایدم جستن ز جو کُلُّ شَیْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ

(دفتر سوم، بیت ۳۹۰۴)

۳. آقای حاج شمس‌الدین حایری از طرف حضرت محبوب علیشاه با لقب (ارشادعلی) اذن دستگیری یافتند.

۱۵- علما و بزرگان مشهور معاصر آن جناب

هر چند عدّه دانشمندان و بزرگان معاصر آن جناب و جامعه تشیع زیاد بودند ولی به ذکر نام کسانی که در هر رشته شهرت بیشتری داشته‌اند اکتفا می‌کنیم.

حجة الاسلام آیت الله شیخ مرتضی انصاری فرزند محمّد شیخ مرتضی انصاری امین دزفولی از بزرگترین علما و مجتهدین شیعه و در علم و عمل و زهد و ورع و تقوا و دیانت یگانه و در احکام شرع پیشوای زمان خود بود و کسی با او برابری نداشت و کمتر فقیهی به جامعیت او دیده شده و در مقام بی‌علاقگی و زهد به طوری بود که اهل سنت نیز به او عقیده‌مند و درباره او گفته بودند: زهد کزهد سیدنا عمر^۱ و این بالاترین توصیفی است که از اهل سنت صادر شود؛ نزد سایر فرق مسلمین نیز مسلّم و مقبول بود.

اصلاً اهل دزفول و در سال ۱۲۱۴ قمری متولّد شد. پس از تحصیلات مقدماتی برای تحصیل کمالات و علوم به خارج مسافرت نموده، بالاخره در نجف اشرف نزد علما و مجتهدین معروف آن زمان هم چون سید بحر العلوم و سید محمّد، صاحب ریاضی، و شیخ محمّد حسین، صاحب فصول، و دیگران به تکمیل

۱. زهدش مثل زهد پیشوای ما، عمر است.

علوم دینی پرداخت و در همه رشته‌ها سرآمد گردید و بر دیگران در علم و عمل سبقت گرفت و در همانجا توطن اختیار کرد و مرجع شیعه گردید.

جناب شیخ مرتضی با دارا بودن علوم مختلفه دینی و تبخر در تمام شعب، از تصفیة نفس و عبادت و ریاضت و بی‌اعتنایی به ریاست‌های ظاهری نیز فروگذار ننمود و در طریقت نیز وارد و مرید جناب حاج سیدعلی شوشتری که از فحول مجتهدین و عرفای کاملین بود، گردید و از خدمت آن‌جناب کسب فیوضات باطنی و مقامات معنوی می‌نمود و جناب سید روزها به محضر درس شیخ حاضر می‌شد.*

جناب حاج ملا سلطان محمد در نجف اشرف هنگام تحصیل، درک ملاقات جناب شیخ مرتضی نموده در مجلس درس او حضور می‌یافت و تلمذ می‌نمود. آن‌جناب در سال ۱۲۸۱ قمری بدرود زندگانی نموده، از جهان فانی به سرای جاودانی شتافت و او را در جوار مولایش امیرالمؤمنین (ع) دفن نمودند. شیخ منصور برادرش در تاریخ تولد و وفاتش این مصراع را گفته: «غدير" سال ولادت فراغ" سال وفات».

مهم‌ترین تألیفات آن‌جناب، یکی فرائد الاصول است که در علم اصول می‌باشد و تاکنون کتابی بدین اهمیت در این علم نوشته نشده و امروزه نزد علما، مهم‌ترین کتاب تحقیقی این علم محسوب است؛ دیگر مکاسب یا متاجر که احکام تجارت را از جنبه استدلالی و تحقیق کامل شرح داده و بهترین کتاب استدلالی در این موضوع می‌باشد. رساله‌های استدلالی تحقیقی دیگر نیز در موضوعات مختلفه فقهی از آن‌جناب به یادگار مانده است.

* بلکه مرحوم حاج میرزا حسن صفی در یادداشت‌های خود در یکی از ملاقات‌های خود با مرحوم شیخ در نجف می‌گوید که شیخ چون مرا دید، بپا خاست و دستم بگرفت و صفایی نمود، گفت: ترسیدی که پیش من بیایی به تو بدی کنم؛ من خودم درویشم و سرسپرده ارباب طریقت هستم (رجوع شود به کتاب تاریخ سلسله‌های طریقه نعمت‌اللهیه در ایران، تألیف آقای دکتر مسعود همایونی، چاپ تهران، مرداد ۱۳۵۵، شرح حال صفی، ص ۱۷۷).

حاج میرزا

محمد حسن شیرازی

آیت الله حاج میرزا محمد حسن مجتهد شیرازی فرزند سید محمود از سادات حسینی در نیمه جمادی الاولی سال ۱۲۳۰ قمری متولد گردید. ابتدا در شیراز مشغول تحصیل علوم دینی بود؛ آنگاه در سال ۱۲۴۸ قمری برای تکمیل علوم عقلیه و نقلیه به اصفهان رفت و نزد مرحوم میرزا سید حسن، مدرّس معروف آنجا و سایر استادان تلمذ نمود و سطح را تکمیل کرد، سپس به عتبات عالیات مشرف شده سالها خدمت شیخ انصاری تلمذ نمود و به درجه اجتهاد رسید و از اقران خود سبقت جست و در سال ۱۲۸۸ از راه نجد به مکه معظمه و مدینه طیبه مشرف شد. در نجف اشرف نامالیقات مشاهده نمود و در سال ۱۲۹۰ قمری به کربلا آمد و پس از چندی از آنجا نیز حرکت نموده و در سرّمن رآی منزل گزید و روز به روز بر اهمیتش افزود و علمای امامیه از همه جا روی بدو آوردند و مرجع تقلید شیعه گردید و نامش در اکناف پیچید. در زمان او مرجع تقلید، منحصر به آن جناب بود و با آنکه اهالی سامره اهل سنتند و شیعه در آنجا خیلی کم است، به واسطه توقف آن جناب، شیعه که در اقلیت کامل بودند به اتکای مرحوم میرزا میل داشتند قسمتی از ریاست و مشاغل حرمین را اشغال نمایند و این امر باعث حسد و تهییج اهل سنت شده، به شیعه حمله ور شدند، حتی به طلاب و به خود آن جناب توهین وارد آورده، به خانه ایشان حمله کردند؛ دولت عثمانی در صدد جلوگیری برآمد ولی همان متانت و سیاست جناب میرزا مانع ادامه شده، از آن جلوگیری نمود حتی قونسول انگلیس و فرانسه نیز از بغداد تقاضای اجازه شرفیابی از ایشان خواسته، ایشان وقت ندادند؛ بعداً آنها به جناب میرزا پیغام دادند که هر فرمایشی دارید در انجام آن و کمک به شما حاضریم. ایشان فرمودند: امر مهمی نبوده، کدورتی بین دو برادر شیعه و سنی واقع شده و مرتفع گردید و مربوط به دیگران نیست. و بر اثر این امر جذب قلوب اهل سنت هم نمود.

جناب حاج ملا سلطان محمد همان طور که پیش گفتیم، در مراجعت از مکه،

ملاقات دوستانه با ایشان نمود و مورد پذیرایی گرم آن جناب واقع گردید. شیعیان در همه جا مخصوصاً ایران عقیده کامل به جنابش داشتند و امرش در همه جا نافذ بود، به طوری که در سال ۱۳۰۸ قمری که دولت ایران امتیاز تنباکو را به شرکت انگلیسی داد و خرید و فروش تنباکو و توتون بدان شرکت منحصر گشت و مردم از این جهت خیلی ناراضی بودند، تلگرافی به اسم آن جناب منتشر که: «الایوم، صرف غلیان و غیره در حکم مجاهده با امام زمان است». بر اثر آن تلگراف در همه جا مردم از استعمال دخانیات دست کشیده حتی در منازل و به طور خصوصی نیز غالباً استعمال نمی کردند و بر اثر آن امر، دولت مجبور به لغو آن امتیاز شد.

آن جناب چنانکه در طرائق الحقائق^۱ و شمس التواریخ^۲ مذکور است، در روز دوشنبه هشتم شعبان سال ۱۳۱۲ قمری در سُرْمَن رآی از دنیا رفت. در منتخب التواریخ* وفاتش را در شب چهارشنبه ۲۴ شعبان ۱۳۱۲ ذکر نموده. جنازه اش را از آنجا تا نجف به دوش حمل نمودند و در محلی که در ایام مجاورت دستور داده و وصیت نموده بود به خاک سپردند و در تمام ممالک اسلامی از طرف شیعه مجالس ترحیم برپا شد.

آیت الله آخوند ملاً محمد کاظم هروی خراسانی از مراجع مهم شیعه و از شاگردان مرحوم آیت الله شیرازی بود. او آخر زمان شیخ انصاری را نیز درک نموده بود؛ در علوم عقلی و نقلی متبحر و در زمان خود کم نظیر، ویژه در علم اصول تبخّری به سزا داشت، به طوری که نزد علمای اصول خاتم الاصولیین نامیده شده و کتاب کفایة الاصول که مشتمل بر دو جلد است: جلد اول در مباحث الفاظ و جلد دوم در ادلّه اربعه، در این باب دلیل کافی است.

آخوند
ملاً محمد کاظم
خراسانی

۱. ج ۳، ص ۴۹۷.

۲. تألیف حاج شیخ اسدالله ایزدگشسب (درویش ناصر علی)، ج ۲، ۱۳۴۵ شمسی، ص ۴۱.

* چاپ تهران، ص ۵۵.

آن جناب از مؤسّسین مشروطیت بود و بر لزوم آن فتوا داد و اساس مشروطیت را در ایران بنیاد نهاد، ولی این امر سبب شد که عده‌ای از اهالی ایران نسبت بدو کم عقیده گردیدند، چون این امور را مربوط به روحانیت ندانسته و خارج از وظیفه روحانیین می‌گفتند.

راجع به جناب حاج ملا سلطان محمد نزد ایشان سعایت‌هایی شد و امر را بر ایشان شبهه نموده، عقاید سخیفه باطله به جناب حاج ملا سلطان محمد نسبت داده بودند و ایشان هم گفته بودند: البتّه هر که دارای این عقاید باشد کافر و کشتنی است. و البتّه خود جناب حاج ملا سلطان محمد هم فرموده بود: چرا این استشهادها را نزد دیگران می‌برند که امضا کنند؟! پیش خود ما بیاورند که بنویسیم هر که دارای این عقاید باشد کافر است.

آقای حاج شیخ عبدالله صوفی املشی که از بزرگان طریقت نعمت‌اللهیه می‌باشند از پدر خود مرحوم شیخ محمد صوفی که از شاگردان بسیار نزدیک مرحوم آخوند و در فضل و کمال بر سایر تلامیذ مقدّم بودند، نقل کردند که عده‌ای از نزدیکان مرحوم آخوند، خدمت ایشان آمده و بارها اصرار داشتند که حکم تکفیر جناب حاج ملا سلطان محمد را صادر کنند، ولی ایشان موافقت نکرده و مرتّب در جواب می‌گفتند: کسی را که من ندیده و نوشته‌های او را هم نخوانده‌ام چگونه می‌توانم بدون دلیل تکفیر کنم؟ بالاخره یک جلد از تفسیر بیان السّعادة را نزد ایشان می‌آوردند، و پس از مدّتی که ایشان تفسیر را مطالعه نموده باز اطرافیان تأکید و اصرار نموده و مرحوم آخوند گفته بود: شماها عجب مردمی هستید؟ من چگونه نویسنده این تفسیر را تکفیر کنم که اگر چنین باشد او مرا تکفیر خواهد کرد که صاحب این عقاید را تکفیر کرده‌ام!

مرحوم آخوند مجلس درس بزرگی داشت و قریب هزار نفر طلاب علوم دینیّه در حوزه درسش حاضر می‌شدند. در دههٔ آخر ماه ذی‌الحجّه سال ۱۳۲۹ قمری بدرود زندگانی گفت.

حاج میرزا حبیب الله رشتی

آیت الله حاج میرزا حبیب الله رشتی از مجتهدین درجه اول و فقیهی محقق و مدقق و عابد و زاهد و متقی و از اعظام فقها و اصولیین و از تلامذه مرحوم شیخ مرتضی انصاری بود. در فقه و اصول متفرد و مراتب عالیہ اش مسلم افاضل عصر خود بود، و حوزه درس او مرجع استفاده علمای عراق و صیت تبخر او، بلاد عرب و عجم را فراگرفته، مرجع تقلید و تدریس و فتوا بود؛ به خصوص در علم اصول مقام بلند داشت و موضوعات را مفصلاً تنقیح می نمود، چنانکه معروف است مسأله مقدمه واجب که یکی از مباحث مهمه اصول، ولی نتیجه عملی آن در فقه است، چندین سال موضوع درس آن جناب بوده است. تألیفاتش زیاد، از جمله: الاجاره، اجتماع الامر والنهی، الامامه، بدایع الافکار در اصول فقه، التعادل والتراجیح، التقریرات، تقلید الاعلم، الغصب و کاشف الظلام فی علم الکلام.

آن جناب در نجف اشرف متوطن و مورد تعظیم عموم، و یک سفر به مشهد مقدس تشرّف حاصل کرد و در تمام بلاد ایران استقبال شایان و تجلیل فراوان از ایشان به عمل آمد. در تاریخ چهاردهم جمادی الاولی ۱۳۱۲ قمری بدرود زندگانی نمود و در صحن مطهر مرتضوی مدفون گردید.

سید محمد کاظم یزدی

آیت الله سید محمد کاظم طباطبایی یزدی از بزرگترین شاگردان میرزای شیرازی، و جمع بسیاری از شیعه او را مقتدا دانسته و به فتوای او عمل می کردند. در فقه تبخّری کامل داشت و برخلاف آیت الله خراسانی به اصول علاقه زیادی نداشت و غالباً فقه را تدریس می فرمود.

موقعی که فتوای مشروطیت داده شد او مخالفت نموده، می فرمود: این امور ارتباطی با مقام روحانیت ندارد و دخالت در آن خارج از وظیفه روحانین است. مرحوم سید در علم فقه بی نظیر بود و در تقوا و ورع نیز بر سایر معاصرین

مقدم بود؛ با صوفیه و متصوفه روی مخالفت نشان نمی داد* بلکه در بعضی موارد اظهار عقیده و علاقه هم می نمود، و پدر بزرگوارم جناب آقای صالح علیشاه در سال ۱۳۳۱ قمری هنگام مراجعت از سفر حج در نجف اشرف با معظم له ملاقات نمود و مورد لطف واقع گردید و از جمله مرحوم سید از ایشان راجع به جناب حاج ملاسلطان محمد سؤال نموده؟ و بعداً از مقتول شدن ایشان خیلی اظهار تأسف نمود! آنگاه نظر ایشان را راجع به مشروطه و استبداد از جناب والد سؤال فرموده، ایشان جواب داده بودند که کسی از آن جناب در این باب سؤال نمود؛ ایشان فرمودند: ما کاری به این امور نداریم، وظیفه ما بندگی خداست و ما رعیتیم و به شغل رعیتی اشتغال داریم. هر وقت دولت برای مالیات کسی را فرستاد ما می دهیم به زیادتر آن کاری نداریم چون از وظیفه ما خارج است.

در سال ۱۳۳۷ قمری از دنیا رفت و در اتاق وسط ضلع شمالی صحن مطهر حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) مدفون گردید و این دو بیت ماده تاریخ وفات اوست:

و قَدْ كَاطَمُ الْعَيْظِ نَالَ نَعِيمًا وَ حَازَ مَقَامًا وَ مَثْوَى كَرِيمًا
و جَاوَزَ رَبًّا غَفُورًا رَحِيمًا فَارِخٌ "لَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا"^۱

آیت الله مرحوم شیخ زین العابدین مازندرانی حایری فرزند کربلایی مسلم صراف بارفروشی (بابل کنونی) در سال ۱۲۲۷ قمری متولد شد. در علو مقام و فقاہت کم نظیر و جمعی بسیار از شیعه عراق و ایران و هندوستان و تُرک

حاج شیخ
زین العابدین
مازندرانی

* در زمستان سال ۱۳۲۸ شمسی که نگارنده به عتبات عالیات مشرف شدم خدمت آیت الله آقای حاج شیخ عبدالکریم زنجانی که از مراجع تقلید می باشند، رسیدم و نهایت ملاطفت فرمودند و در بین مذاکرات شرحی راجع به آیت الله طباطبایی بیان و اظهار داشتند که ایشان نیز با عرفان و تصوف رابطه داشتند و این رباعی را از ایشان نقل کردند:

الهی دلی ده در آن دل تو باشی به راهی بدارم که منزل تو باشی
به دریای فکرت فرو برده ام سر الهی چنان کن که ساحل تو باشی
۱. فروخورنده خشم و به نعمت رسیده، و به منزلت و جایگاهی بزرگ دست یافته است. و در جوار پروردگار بخشایشگر و مهربان قرار گرفته، و در او "دستیابی به کامیابی بزرگ" ظاهر شد.

تقلید او می نمودند و او را کعبه و قبله می گفتند. در کربلای معلّا سکونت داشت و نهایت صداقت و خلوص داشت. معروف است که جمعی از مقلدین ایشان در سامره خدمت میرزای شیرازی رسیده، پرسیده بودند که آیا شما هم تقلید کعبه و قبله می کنید؟ در جواب فرموده بود: البتّه من هم تقلید قبله و کعبه می کنم. در شانزدهم ذی قعدة سال ۱۳۰۹ قمری در کربلا وفات یافت.

چهار فرزند ذکور داشت که همه از بزرگان و علمای درجه اول و مورد توجه شیعه بودند، از این قرار: حاج شیخ حسین، حاج شیخ علی شیخ العراقین، حاج شیخ محمد معروف به ابن الشیخ و حاج شیخ عبدالله حایری که از همه کوچکتر و از مشایخ بزرگ سلسله نعمت اللهیه بود و رحمت علیشاه لقب داشت و شرح حال ایشان را قبلاً ذکر کردیم.

از بزرگترین علمای تهران و از مجتهدین معروف و دارای حاج ملا علی کنی* نفوذ بسیار و ثروتی سرشار بود؛ در سال ۱۲۲۰ قمری در قریه کن، دوفرسخی تهران، متولد شد. نزد آیت الله مرحوم شیخ محمد حسن، صاحب جواهر، تلمذ نموده و در علوم نقلیه، دستی قوی داشت و در علم اصول و فقه و درایه و رجال تألیفاتی نموده، از جمله کتاب جامع نافع در علم درایه تألیف نموده است. بعضی از علمای تهران بر او اعتراض داشته و ملامتش می نمودند که همواره همّتش مصروف گرد کردن دارایی است.

در بامداد پنجشنبه ۲۷ محرم** ۱۳۰۶ قمری بدرود زندگانی گفت و در بین حرم حضرت عبدالعظیم (ع) و امامزاده حمزه (ع) مدفون گردید، سنّش ۸۶ سال بود.

حاج میرزا حسین
حاج میرزا خلیل
آیت الله مرحوم حاج میرزا حسین، فرزند حاج میرزا خلیل،
از مراجع تقلید و از علمای مهم بود. پدرش به شغل طبابت
اشتغال داشت. اصلاً اهل تهران و از معمرین فقهای

* شرح حال ایشان از کتاب مآثر و الآثار، تألیف محمد حسن خان اعتماد السلطنه و کتاب منتخب التواریخ نقل شد.

** در منتخب التواریخ، ۲۷ صفر ذکر شده است.

عصر خود بود. پس از فوت حاج میرزا حبیب‌الله رشتی مرجع تقلید شد و در حدود سال ۱۳۲۷ قمری از دنیا رفت.

از علما و فقهای درجه‌اول و معروف عصر خود و در
حاج میرزا
حبیب‌الله مشهدی
 مشهد ساکن بود و مردم و ثوق تمامی به او داشتند؛ در
 زهد و تقوا نیز کم‌نظیر بود؛ فرزند میرمحمد هاشم و او
 فرزند میر هدایت‌الله و او فرزند میرمحمد مهدی شهید بود که طبق آنچه از
 حدائق السیاحه منقول است از فرزندان شاه خلیل‌الله فرزند شاه نعمت‌الله بوده
 است. در مشهد ربوده درویشی شده، دست ارادت به او داد و خدمت جناب حاج
 ملا سلطان محمد نیز اظهار بندگی و ارادت کامل می‌نمود.

اشعار زیادی دارد که تمام دارای مطالب عرفانی و اخلاقی و توحید است، از
 جمله مخمسی به وزن خفیف در عجز و خاکساری خود گفته از آن جمله گوید:

نیست جز فقر در طیلسانم نیست جز عجز طیّ لسانم
 سفته‌تر از همه ناکسانم راست گویم خسی از خسانم
 بُرده زین سو بدان سو هوایم

از عدم، حرف هستی نشاید دعوی کبر و مستی نشاید
 خاک را جز که پستی نشاید از فنا خودپرستی نشاید

من فنا من فنا من فنا من فنا من فنا من

بنده را پادشاهی نیاید بنده‌ای را خدایی نیاید
 از عدم کبریایی نیاید از گدا جز‌گدایی نیاید

من گدا من گدا من گدا من گدا من گدا من

دیوی اندر به پیرامن من ماری اندر به پیراهن من
 ز آتش و شعله در دامن من برقی افتاده در خرمن من

سوخته جمله برگ و نوایم

سخت در دام تشویش مانده یک قدم پس یکی پیش مانده

خسته و زار و درویش مانده بینوا با دل ریش مانده

ای خدا سوی خود ره گشایم

حاج میرزا حبیب‌الله در ماه رجب سال ۱۳۲۷ قمری در مشهد از دنیا رفت سنش ۶۳ سال بود.

حاج میرزا حسین سبزواری جامع معقول و منقول و حاوی
فروع و اصول و در میان علما به فضل و کمال و زهد و
تقوا مشهور و با عرفا، نهایت محبت و علاقه داشت. از
شاگردان مرحوم حاج ملاهادی سبزواری و مدت‌ها در نجف اشرف و سامرا
خدمت مرحوم میرزای شیرازی تحصیل کرد و از مجتهدین معمر درجه اول
محسوب و مورد احترام و وثوق عامه بود؛ هنگامی که مرحوم حاج میرزا ابراهیم
سبزواری از آیت‌الله میرزای شیرازی تقاضای اعزام و فرستادن آقای حاج
میرزا حسین را به سبزوار می‌نماید، مرحوم میرزا در جواب نگاشته‌اند: «که از
فرستادن حضرت معظم‌له به ایران، بنا به تقاضای جناب عالی و سایر مؤمنین
چاره‌ای نیست؛ لذا بانهایت دشواری و سختی از مفارقت ایشان، وسایل حرکت
جناب معظم‌له را فراهم نمودم و بحمدالله المتعال، جامع کمالات علمیه و عملیه و
در نهایت تقوا ثقة‌تقه عدل، جلیل نبیل، ذو قوه قدسیه و سلیقه مستقیمه و ملکه
راسخه، مجتهد مطلق جائزالحکم نافذالامر. انشاءالله تعالی در آنچه می‌نویسند، اگر
جایی افاده تازه و تحقیقی داشته باشند، به جهت حقیر بفرستید تا من و رفقا
مستفیض شویم.» و با جناب حاج ملاسلطان محمد نیز آشنایی کامل داشت و با
جناب حاج ملاعلی و حاج شیخ عبدالله حایری هم، نهایت مأنوس بود و در
مسافرت‌هایی که از سبزوار عبور می‌نمودند، معظم‌له به محض ورود، دیدن نموده
و کمال محبت را ابراز می‌داشت. با پدر بزرگوارم جناب آقای صالح‌علیشاه نیز
همین انس را داشته و در اسفار ایشان ملاقات می‌نمود. نگارنده نیز درک خدمت
ایشان نمودم.

حاج شیخ
محمدتقی
اصفهانی

حاج شیخ محمدتقی اصفهانی، معروف به آقا نجفی، بزرگترین فرزند حاج شیخ محمدباقر*، فرزند شیخ محمدتقی، بود و در سال ۱۲۶۲ هجری قمری متولد شد.

حاج شیخ محمدباقر دارای شش پسر بود، بزرگتر آنان حاج شیخ محمدتقی، بعداً حاج آقا نورالله و شیخ محمدحسین و شیخ اسماعیل و حاج آقا جمال‌الدین و حاج شیخ محمدعلی که همه از معاریف و روحانیین بودند. آقا نجفی مانند پدر و جد، از علمای معروف اصفهان و صاحب نفوذ بود و تولیت امور مسجد شاه اصفهان با ایشان بود و حوزه درس خارج داشت که متجاوز از پانصد نفر از طلاب فاضل در حوزه درس او حاضر بودند.

در سال ۱۳۱۲ قمری که در کاشان به دشمنی فقرا، تحریکاتی شد و آنها را اذیت و آزار نمودند و علما حکم تکفیر آنها را نوشتند، اتفاقاً مرحوم آقا نجفی که از اصفهان به تهران می‌رفت، موقع ورود به کاشان بعضی از اعدای^۱، آن استشهد را نزد ایشان برده که امضا کنند. ایشان پس از خواندن، آن را دور انداخته متغیر شدند و گفته بودند: این کارها چیست که می‌کنید؟! اگر می‌توانید یک نفر کافر را مسلمان کنید، نه آنکه جمعی مسلم را از دین خارج کنید. و همین موضوع از طغیان آنها جلوگیری کرد.

در سال ۱۳۱۸ قمری که جناب حاج ملاعلی به قصد حج از اصفهان عبور نمود؛ روز قبل از ورود یکی از اهالی منبر، بالای منبر رفته مردم را تحریص نمود که از ورود ایشان به اصفهان جلوگیری کنند؛ چون خبر به ظلّ السلطان و آقا نجفی رسید هر دو متفقاً از انقلاب جلوگیری کرده، نگذاشتند که مردم به ایشان صدمه برسانند و آقا نجفی به ایشان سلام رسانده، پیغام داد که من از دوران نزدیکم نه از نزدیکان دور. در سایر موارد هم با فقرا مخالفت نداشت و در روز یکشنبه دوازدهم

* حاج شیخ محمدباقر در سال ۱۳۰۱ قمری در نجف اشرف از دنیا رفت.
۱. دشمنان

شعبان سال ۱۳۳۲ قمری، مطابق چهاردهم سرطان (تیر) ۱۲۹۳ شمسی وفات یافت.

سید محمدباقر اهل محله چهارسوی اصفهان - از
سید محمدباقر
چهارسوی اصفهانی
 این جهت به همان نام شهرت یافته - از علمای معروف
 زمان خود و فرزند مرحوم حاج میرزا زین العابدین بود. در
 سال ۱۲۲۶ قمری متولد شد و در اصفهان خدمت مرحوم میرزا سیدمحمد
 شهشهرانی فقیه معروف و مرحومین حاج محمد ابراهیم کرباسی و حاج سید
 محمدباقر بیدآبادی شفتی و میرزا سیدحسن مدرّس تحصیل علوم نموده، بعداً
 برای تکمیل تحصیلات عازم عتبات عالیات گردید و در آنجا خدمت مرحوم شیخ
 مهدی، نجل مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطا، و مرحوم شیخ قاسم نجفی که شرحی بر
 شرائع نوشته و مرحوم سیدمحمد ابراهیم کربلایی، صاحب ضوابط، تحصیلات
 خود را ادامه داد. پس از اخذ اجازه اجتهاد به اصفهان عودت نمود و به تدریج
 معروفیت و شهرت زیادی پیدا کرد. در سال ۱۳۱۳ قمری وفات یافت.

مرحوم سید صاحب تألیفات زیاد است که مهم ترین آنها کتاب
 روضات الجنّات می باشد؛ این کتاب در ذکر رجال و اصحاب ائمه (ع) و فقها و
 بزرگان تشیع است و خیلی تحقیقی و بسیار خوب تألیف شده و بر درجه فضل و
 کمال نویسنده دلالت می کند.

میرزا محمدهاشم، برادر کوچکتر مرحوم سیدمحمدباقر،
میرزا محمدهاشم
چهارسوی
 در سال ۱۲۳۵ قمری متولد شد و خدمت مرحوم حاج سید
 محمدباقر بیدآبادی و حاج کرباسی و مرحوم میرزا
 صدرالدین عاملی، پدر مرحوم حاج سید اسماعیل صدر، که از مراجع تقلید بودند و
 میرزا سیدحسن مدرّس تحصیل نمود و در عتبات هم خدمت مرحوم شیخ مرتضی
 انصاری و مرحوم شیخ مهدی، نجل شیخ جعفر کاشف الغطا، تلمذ نمود و پس از
 نیل به درجه اجتهاد و اخذ اجازه، به اصفهان مراجعت نمود. در سال ۱۳۱۸ قمری

وفات یافت. یکی از تألیفات ایشان مبانی الاصول است.

حاج شیخ فضل الله نوری، فرزند مرحوم ملا عباس
 مازندرانی نوری، ساکن تهران از اکابر علما و مجتهدین
 اوایل قرن چهاردهم هجرت و خواهرزاده و داماد مرحوم
 حاج میرزا حسین نوری، صاحب مستدرک، بود. در سال ۱۲۵۹ قمری متولد شده؛
 پس از تکمیل تحصیلات مقدماتی، عازم عتبات عالیات شد و از تلامذه مبرز
 مرحوم میرزای شیرازی و سالها در محضر درس او حاضر و تقریرات درس او را
 به قید تحریر آورد. بعد از تکمیل تحصیلات و اخذ اجازه اجتهاد به ایران مراجعت
 نمود و سالها در تهران صاحب لوای ریاست مذهبی و حوزه درس او مورد
 استفاده طلاب و دانشمندان بود و وقت خود را به تدریس و تألیف و رتق و فتق
 امور مردم مصروف می داشت.

در انقلاب مشروطیت و تغییر روش حکومت، چون مخالف اوضاع جاریه
 بود، بدین جهت در سیزدهم رجب ۱۳۲۷ قمری در تهران مصلوب و جنازه اش به
 بلده طیبیه قم، نقل و در صحن بزرگ حضرت معصومه (ع) دفن و مقبره اش در
 آنجا معروف است. مرحوم میرزا لطفعلی صدرالافاضل در تاریخ وفاتش سروده:

کفر دیدی چه کرد با اسلام	ای عجب لا اله الا الله
اعلم عصر را به دار زدند	در کجا؟ پای تخت شاهنشاه
کفر شد آشکار و دین پنهان	گشت اسلام خوار و علم تباه
رفت منصوروار بر سر دار	آنکه حق گفت و شد زحق آگاه
داد از خواب غفلت امروز	آه از انستقام فردا آه
پی تاریخ این بلیته ز غیب	گفته شد "الشهید فضل الله"

پس از این واقعه دوستان ایشان، لقب "شهید" به او دادند.

آن مرحوم شعر هم خوب می سروده و نوری تخلص می نمود. تألیفات او:

تذکر الغافل - ارشاد الجاهل، صحیفه مهدویّه و مناسک حجّ.

آقا سید عبدالله
بهبهانی

آقا سید عبدالله بهبهانی والد او مرحوم آقا سید اسماعیل بهبهانی و از علما و مجتهدین مسلم و متبحر بوده و محضر درس خارج فقه و اصول او مورد استفاده بسیاری از طلاب و دانشمندان بوده است. مرحوم آقا سید عبدالله در حدود سال ۱۲۵۷ قمری در تهران متولد شد. پس از دوره طفولیت به تحصیل مشغول، سپس به عتبات عالیات برای تکمیل تحصیلات مشرف گردید و از محضر مدرّسین استفاده نمود و در فقه تبخّر کاملی یافت به طوری که در رؤوس مسائل فقهی استحضار کامل داشت و در موقع استفتا، بدون تأمل جواب می نوشت؛ در مراجعت به ایران تدریجاً ترقی و شهرت یافت و از علمای متنفذ و مقتدر گردید. مجلس درس خارج هم داشت. در امر مشروطیت کوششی وافر نمود و از قائلین ملی و مذهبی دوره مشروطیت به شمار می رود. در سال ۱۳۲۸ قمری مقتول گردید و قاتل هم شناخته نشد.

آن مرحوم دارای هفت اولاد ذکور و دو اناث بوده؛ اولاد ذکور ایشان از این قرار است: ۱- مرحوم علم الهدی که اکبر اولاد ذکور بوده است. ۲- آیت الله حاج میرسید محمد بهبهانی که از علمای درجه اول تهران و مورد وثوق و احترام عموم می باشند و در سال ۱۲۹۱ قمری متولد شده اند. * ۳- آقای میرزا سید احمد ۴- آقای میرزا محمود معروف به آقا میرزا کوچک ۵- آقای میرزا سید علی ۶- آقای آقا رسول ۷- حاج آقا که در زمان حیات خود آن مرحوم فوت نموده است. دو فرزند دیگر ایشان مرحوم میرزا ابوالقاسم و مرحوم آقا مصطفی بوده اند.

آقای سید
محمد طباطبایی

آقای سید محمد طباطبایی فرزند مرحوم سید محمد صادق طباطبایی است و مرحوم سید محمد صادق از علما و مجتهدین متقی و زاهد و علاقه مند به عرفا و مورد وثوق و

* در شب سه شنبه ۲۵ جمادی الثانیه ۱۳۸۳ قمری، مطابق ۲۱ آبان ماه ۱۳۴۲ شمسی در تهران وفات یافتند.

توجه عموم مردم بوده‌اند. آقای سیدمحمد در حدود سال ۱۲۴۹ قمری در تهران متولد شد و پس از دوره مراهقت، نزد پدر و سایر مدرّسین مشغول تحصیل گردیدند، سپس به عتبات عالیات مشرف و از تلامذه مرحوم حاج میرزا محمدحسن شیرازی بود. پس از مراجعت به ایران به تدریس و اداره امور شرعیّه اشتغال ورزید و از علمای منتفذ تهران گردید و از کسانی بود که به مشروطیت فتوا داد و طرفدار جدی اساس مشروطیت بود و زحمات زیادی در این باب کشید.

در ۲۷ جمادی‌الاولی ۱۳۲۹ قمری، مطابق هیجدهم ذلّو^۱ ۱۲۸۹ خورشیدی در هشتادسالگی از دنیا رفت.

حاج ملاعلی سمنانی از شاگردان دانشمند و برگزیده
 حاج ملاعلی سمنانی مرحوم حاج ملاهادی و جامع علوم معقول و منقول و نسبت به جناب حاج ملا سلطان محمد نیز اظهار ارادت کامل می نمود و مردم نیز بدو عقیده مند بودند؛ در حفظ ظواهر شرع، مراقبتی کامل داشت. یکی از مبلغین مسیحی که خواهش ملاقات ایشان را کرده بود، برخلاف سایر علما که ردّ می نمودند، او پذیرفت و او را با خود به مسجد برد، در صورتی که بیشتر علما ورود آنها را به مساجد مسلمین خالی از اشکال نمی دانند ولی او اجازه داد و گفت: پیغمبر اکرم (ص) هر یک از مسلمین و غیر مسلمین، حتی مشرکین را در مسجد نزد خود می پذیرفت و ورود آنها را به مسجد جایز می دانست.

ایشان نسبت به جناب حاج ملا سلطان محمد که هنگام تحصیل نیز آشنایی داشته و از اخلاق و رفتار او کاملاً مسبوق و آگاه بود اظهار ارادت و محبت می نمود و عقیده مند بود؛ نسبت به تفسیر آن جناب ابراز علاقه کامل می کرد و هنگام شهادت آن جناب مجلس ترحیم مفصلی در مسجد جامع سمنان منعقد نمود و خود صاحب مجلس و عزادار بود و تمام رجال و علما و اصناف در مجلس

ترحیم حاضر شدند.

آقای حاج مهدی دانایی سمنانی از مرحوم آقای شیخ محمد فانی ظفرعلی سمنانی نقل کنند که چون خبر شهادت جناب حاج ملا سلطان محمد، به سمنان رسید، مرحوم حاج ملاعلی خیلی اندوهگین و متأثر شده، تصمیم گرفتند مجلس ترحیمی برای جناب حاج ملا سلطان محمد منعقد نمایند. علمای سمنان که شنیده بودند، مخالفت کرده به ایشان پیغام دادند که این شخص مورد مخالفت علما بوده و صلاح نیست ایشان مجلسی منعقد نمایند. ایشان آن را رد کرده، تصمیم خود را به تشکیل مجلس اطلاع داده بودند. مجدد پیغام داده بودند که چرا برای شخصی که متهم و مورد ایراد علما است مجلس منعقد می‌کنید؟! ایشان گفته بودند: او مرید و تابع شخصی است که در صدر اول اسلام متهم شد، که علی علیه السلام باشد، که بنی امیه او را به مخالفت با اسلام متهم کردند. بعداً علما از حاکم سمنان، اعتضادالدوله، خواهش کردند به هر طور شده ایشان را در آن روز که تصمیم به مجلس ترحیم گرفته‌اند، از شهر بیرون ببرند؛ ایشان قبول نکرده، جواب داده بودند: من عزادارم و نمی‌توانم از شهر بیرون بروم. و در آن مجلس از اول حاضر شده، در جایی که صاحبان عزا می‌نشینند، نشسته و شخصاً از واردین پذیرایی می‌کردند.

به طوری که از مرحوم آقای شیخ محمد فانی نقل شده، ایشان به طور خصوصی راهیابی به فقر شده و در مرض موت، خودشان به آقای فانی این موضوع را اظهار کرده بودند. وفات حاج ملاعلی در پنجشنبه هفدهم ربیع الثانی ۱۳۳۳ قمری در سمنان اتفاق افتاد، رحمة الله علیه.

فرزندش حاج ملا عبدالعلی نیز از علمای بزرگ و در زهد و تقوا معروف و عموم اهالی سمنان ارادت و وثوق کاملی به او داشتند. نسبت به فقرا عقیده کامل داشت و با جناب آقای صالح علیشاه در سفرهای ایشان ملاقات می‌نمود. در سال ۱۳۶۸ قمری، مطابق ۱۳۲۸ خورشیدی از دنیا رفت. مرحوم صحت، مرثیه‌ای در

فوت او سروده و مادّه تاریخ او را گفته:

از پی سال وفاتش خامهٔ صحت نوشت "پیشوای ملک دین‌گردید در زیر زمین"

آقا محمدرضا، اهل قمشه (شهرضا) از توابع اصفهان،

آقا محمدرضا

حکیمی بزرگوار و فیلسوفی عالی‌مقدار بود و بعضی فضل

قمشه‌ای

و مقام او را از حاج ملاهادی برتر می‌دانستند ولی در زهد

و تقوا و عمل به آداب شریعت به تصدیق خودش، حاج ملاهادی مقدم بود.

چندین سال در آنجا تدریس می‌نمود، در سال قحطی دارایی خود را فروخت و

صرف طلاب و فقرا نمود؛ آنگاه به تهران آمده در مدرسهٔ میرزا شفیع (صدراعظم

زمان فتحعلیشاه که در جلوخان مسجدشاه واقع بود) به تدریس حکمت و عرفان

مشغول شد و در تدریس کتاب فصوص‌الحکم شیخ محیی‌الدین عربی تبخّری

داشت. شعر هم گاهی می‌سرود و مورد لطف و مرحمت ناصرالدین شاه بود و

رجال تهران نیز به او احترام می‌نمودند. در آداب شرع و نوامیس مذهبی، مواظبت

و مراقبت تام داشت. در غرهٔ صفر سال ۱۳۰۶ قمری وفات یافت و در ابن بابویه

نزدیک مزار حاج آخوند محلاتی مدفون گردید.

نزدیک نزع با خواص خود گفته بود: آیا اسب سفیدی را که حضرت

صاحب (ع) برای سواری من فرستاده‌اند، دیدید؟ این بیت از اوست:

ساغر زخون ماست به اندازه نوش کن این جام باده نیست که لبریز می‌کنی

میرزا ابوالحسن متخلّص به جلوه از سادات زوارهٔ اردستان

میرزا ابوالحسن جلوه* بود که بین کاشان و اصفهان و یزد واقع است و اجدادش

در نایین سکونت داشته، تولدش در احمدآباد گجرات

هندوستان در سال ۱۲۳۸ قمری واقع شده، جدّ اعلای او میرزا رفیع‌الدین طباطبایی

نایینی (متوفی ۱۰۸۳ قمری) از مشایخ اجازهٔ شیخ حرّ عاملی و استاد مرحوم

* شرح حال مرحوم جلوه در نامهٔ دانشوران مذکور است و مختصراً در طرائق‌الحقائق و تاریخ ادبیات معاصر، تألیف رشید یاسمی ذکر شده است.

مجلسی بوده است.

پدرش میرزا سید محمد طباطبایی متخلص به مظهر در علم طب ماهر و از شعرای زمان فتحعلیشاه و مدتی در هند بود و مرحوم جلوه در آنجا تولد یافت و میرزا سید محمد از آنجا به ایران آمده در زواره ساکن شد و پس از هفت سال به مرض وبا درگذشت.

آنگاه جلوه برای تکمیل تحصیلات به اصفهان رفته در مدرسه کاسه گران اقامت گزید و در جمیع علوم و فنون تکمیل گردید و در شعب فلسفه سرآمد اقران شد؛ در سال ۱۲۷۳ قمری به تهران رفت و در مدرسه دارالشفا* حجره گرفته، مشغول تدریس گردید و روش مشائین را داشت. همواره محضر او از طلاب و دانشجویان پر بود؛ قریب چهل سال در آن مدرسه به تدریس مشغول بود و در اواخر در تدریس حکمت مقام اول را حائز گردید.

جلوه تمام عمر خود را مجتهد زیست و مازاد معاش خود را به فقرا می داد. تمام رجال و اعیان تهران به صحبت او مشتاق و ناصرالدین شاه چند مرتبه به حجره او رفته بود.

در شب جمعه ششم ذیقعدده سال ۱۳۱۴ قمری وفات یافت و در ابن بابویه مدفون گردید. طرب اصفهانی در مرثیه او، ماده تاریخی سروده و آن این است: طرب از حزن پی سال وفاتش بنوشت

بوالحسن جلوه کنان شد سوی فردوس برین

و حاج میرزا یحیی دولت آبادی در این باب، قطعه ای سروده، آخر آن این

است:

در بر عقل پیک فکرت را	پی تاریخ او فرستادم
دهر بی جلوه کرد حکمت را	عقل با حزن و ناله داد جواب

* در جلوخان مسجدشاه واقع و به واسطه احداث خیابان از بین رفت (ج).

میرزا شمس‌الدین حکیم الهی، فرزند میرزا جعفر حکیم الهی خلف میرزا حسنعلی لواسانی، از دانشمندان بزرگ و از حکمای متبحر زمان خود بود. پس از تحصیل علوم نقلیه و فراگرفتن مختصری از علوم فلسفی برای تکمیل آن به سبزوار رفت و مدتی نزد جناب حاج ملاهادی تلمذ نمود و با جناب حاج ملا سلطان محمد ملاقات و انس و مراوده داشت. پس از تکمیل فنون حکمت و فلسفه به تهران مراجعت نمود و در آنجا مشغول تدریس گردید، و در عقیده فلسفی روش اشراق را داشت و به همان روش تدریس می‌نمود. با آقا محمدرضا قمشه‌ای آشنایی و دوستی داشت.

در شب دوشنبه چهاردهم رمضان ۱۳۳۶ قمری در سن ۸۳ سالگی از دنیا رفت و در صفاییه نزدیک چشمه علی جنب حضرت عبدالعظیم مدفون گردید. فرزندش میرزا فضل‌الله که قبلاً نام بردیم، جامع کمالات صوری و معنوی و خدمت جناب حاج ملا سلطان محمد ارادت داشت و به شرف فقر مشرف بود و در سال ۱۳۵۳ قمری وفات یافت. فرزند دیگر میرزا شمس‌الدین، میرزا علینقی بود که خط نستعلیق را بسیار خوب می‌نوشت و در آن فن ماهر بود؛ او نیز خدمت جناب حاج ملاعلی نورعلیشاه وارد در فقر شد. تولدش هشتم رجب سال ۱۲۹۳ قمری بوده و در شانزدهم رمضان ۱۳۴۴ قمری وفات یافت و در صفاییه نزدیک پدر به خاک سپرده شد.

آقای آقاعلی حکمی فرزند ملاعبدالله زنوزی، جامع علوم معقول و منقول و در همه آنها صاحب تحقیق و رأی بود. پدرش ملاعبدالله نیز جامع معقول و منقول و خدمت آقای سیدعلی طباطبایی، صاحب کتاب ریاض مشهور به شرح کبیر، و میرزا

میرزا شمس‌الدین
حکیم الهی

آقای آقاعلی
حکمی زنوزی*

* زنوز قریه‌ای است از توابع تبریز.

ابوالقاسم قمی، صاحب قوانین الاصول، علوم دینی را تحصیل نمود. سپس در اصفهان خدمت ملاعلی نوری تحصیل حکمت نمود و به امر او به تهران رفته، سال‌ها در مدرسه سپهسالار قدیم مشغول تدریس بود.

تولد آقاعلی در ذی‌قعدة سال ۱۲۳۴ قمری و مدت‌ها نزد پدر و سایر اساتید مشغول تحصیل بوده و تکمیل‌گردید و صاحب تحقیق شد و هفت سال در مدرسه قاسم‌خان مشغول تدریس بود، آنگاه در مدرسه میرزا محمدخان سپهسالار قدیم به تدریس مشغول‌گردید و متجاوز از بیست سال در آن مدرسه تدریس می‌نمود و در تدریس خود روش حکمت اشراق را داشت و در مقام علم و عمل جامع بود و دم از نزدیکی با مشرب عرفان می‌زد و کتب عرفانی را علاقه‌مند بود.

در کتاب مآثر و الآثار می‌نویسد*: در میان جمیع علمای عصر در کوتاهی قامت و کوچکی جثه مانند او دیده نشده چنانکه به علو نظر و رفعت شأنش صنعت شمسی** را خود به رأی‌العین مشاهده نمود و در استخاره و تفأل به قرآن‌کریم نظری صائب داشت.

مرحوم حاج نایب‌الصدر در طرائق الحقائق در ذکر آقاعلی در حاشیه‌گوید: «راقم از آن جناب شنیدم که فرمود: وقتی که مزار صدوق را این نحو نساخته بودند و من به سنّ شانزده بودم، در عهد فتحعلیشاه به سردابه‌ای که وی مدفون است رفتم و بدن او را تر و تازه یافتم!»

در هفدهم ذی‌قعدة سال ۱۳۰۷ قمری وفات یافت و در حضرت عبدالعظیم مدفون‌گردید. مرحوم صدرالافاضل در ماده تاریخ فوت او گفته: «قَدْ فَازَ فَوْزاً عَظِیماً»^۱.

این دو بیت از او است:

* عین عبارت نقل نشده است.

** مراد از صنعت شمسی در اصطلاح کیمیاگران، ساختن طلاست چنانکه صنعت قمری ساختن نقره است.

۱. سورة احزاب، آیه ۷۱: به کامیابی بزرگی دست یافته است.

خورشید ازل ز رخ چو برداشت نقاب برداشت نقاب و گشت ظاهر به حجاب
 ظاهر به حجاب اگر نشد پس ز چه روی گردید ابوتراب ظاهر به تراب
 و نیز از اوست:

نرگس مست تو تا باده پرستی کندا

هرچه هستی همه چون چشم تو مستی کندا

شد ز یک نقطه عیان از دهنّت سرّ وجود

نیستی بین که بیان نکته هستی کندا

شیخ محمدباقر اصطهباناتی، فرزند ملا محسن اصطهباناتی،

از شاگردان مرحوم میرزای شیرازی و حاج شیخ محمدباقر

اصفهانی بوده؛ جامع معقول و منقول، در نجف اشرف

درس خارج فقه و اصول و هم درس حکمت می‌گفت. در اواخر عمر به شیراز

آمده و در سال ۱۳۲۶ قمری در آنجا در انقلاب مشروطیت ناگهان تیری به او

اصابت نموده مقتول گردید.

آخوند ملا محمدکاشانی اهل کاشان و از جوانی به اصفهان

آمده، نزد اساتید بزرگ به تحصیل معقول و منقول مشغول

گشت و در هر دو رشته مقامی ارجمند و پایه‌ای بلند حائز

گردید. ابتدا در مدرسه جدّه بزرگ سکونت داشت سپس به مدرسه صدر اصفهان

آخوند

ملا محمدکاشانی

انتقال یافت.

معقول و منقول را تدریس می‌نمود و حوزه درسش مورد استفاده فضلا و

دانشمندان بود، با عرفا علاقه کامل و ارادت تامّه داشت، و در مواقع عبادت حال

توجه و استغراق تامی داشته به طوری که گاهی از خود بی خود شده، توجهی به غیر

معبود نداشت که در دیگران نیز مؤثر واقع می‌شد. نسبت به پدر بزرگوارم جناب

آقای صالح علیشاه که مدتی نزد آن مرحوم تلمذ می‌فرمود، اظهار محبت و

ملاطفت کامل داشت به طوری که مورد تعجب سایر طلاب بود.

تا آخر عمر عیال اختیار ننمود و مجرد زیست. الحق چنین حکیم جامع و انسان کاملی کمتر دیده شده. در سال ۱۳۳۲ قمری رحلت نمود و در قبرستان تخت فولاد در تکیه مخصوصی دفن گردید، سنش متجاوز از هشتاد بود. در ماده تاریخ فوت او گفته شده:

طایری سر برون نمود و بگفت زد محمد علم به قصر بهشت
 که عدد "طا" که ده می باشد از مجموع اعداد فرد دوم که ۱۳۴۲ می باشد باید کم نمود.

آقای جذبی نقل کند: هنگامی که در مدرسه صدر اصفهان حجره داشته، مشغول تحصیل بودم، روزی به حجره مرحوم آخوند رفته تقاضای پند و نصیحتی نمودم. فرمود: «اخلاق خود را تهذیب کن و خود را از اخلاق رذیله پاک و متخلّق به اخلاق حمیده نما، ولی بدان که به سعی و کوشش خود و تحصیلات صوری و مطالعه کتب اخلاقی این امر حاصل نمی شود، بلکه باید با استمداد از حضرت باری در صدد جستجوی طبیب روحانی و عالم ربّانی بوده باشی، تا او تو را اصلاح نماید و الا هرچه سعی و جدّیت کنی بی ثمر خواهد بود.» این کلام چنان در من مؤثر شد که شور و شوقی در من ایجاد کرد که از همان موقع در صدد تحقیق و جستجو و تضرّع و زاری به درگاه باری برآمده و به توفیق و لطف حق موفق گردیدم. از این بیان آن مرحوم، حدس قوی می رود که با سلسله عرفا ارتباط داشته و معتقد به طریقت و سلوک و پیروی از عالم ربّانی بوده است، رحمه الله علیه.

جهانگیرخان از ایل قشقایی در چهل سالگی برای انجام
 جهانگیرخان شغلی به اصفهان آمد؛ گذرش به مدرسه افتاده شوق دینی،
 او را به تحصیل علوم وادار نمود و در مدرسه صدر اصفهان
 سکونت گزیده، مشغول تحصیل گردید و ذوق او، حکمت را پسندید و در اندک
 مدّتی جامع علوم گردید به خصوص در معقول تبجّری یافت و شروع به تدریس
 نمود و در محضر درسش غالب افاضل جمع و استفاده می نمودند. امامت جماعت

هم در همان مدرسه داشت و در تمام مدّت کلاه پوستی را ترک ننمود، حتی در هنگام نماز، شالی به سر خود می بست. در زهد و تقوا و تقیّد به احکام شریعت بی نظیر بود و به عرفا نیز علاقه و عقیده کامل داشت و خودش نیز دارای مشرب عرفان بود. پدر بزرگوارم آقای صالح علی شاه نیز مدّتی نزد ایشان در مدرسه صدر اصفهان تلمذ فرمود.

در تمام عمر مجرد زیست نمود. در هشتادسالگی در ماه رمضان سال ۱۳۲۸ قمری بدرود زندگانی گفت. ماده تاریخ فوت او: «جهانگیر نزد خدای جهان شد». و نیز تاراج قمشه ای این مصراع را در ماده تاریخ فوت او گفته: «گفتا "شد آفتاب جهانگیر منکسف"».

از شاگردان معروف و برگزیده مرحوم جهانگیرخان، آقا
 آقا شیخ محمّد
 خراسانی گنابادی
 شیخ محمّد خراسانی گنابادی است که از اهل بیلند گناباد و
 دارای زهد و تقوا و مناعت و عفت کامل و حوزه درس
 معقول او، مرکز استفاده فضلا و دانشمندان عصر بود که غالب آنها اکنون از اساتید
 و فضلا می باشند، از جمله واعظ معروف و حکیم شهیر آقای حاج میرزا علی آقا
 شیرازی و آقای جلال همایی استاد دانشگاه و آقای حاج آقا حسین شهشهانی
 مستشار دیوان کشور.* خود نگارنده نیز چندین سال خدمتش تلمذ نموده و شرح
 لمعه و شرح منظومه حکمت مرحوم حاج ملاهادی و شرح اشارات و مقداری از
 قوانین را نزد ایشان خوانده ام.

در ذیحجه سال ۱۳۵۵ قمری از عالم فانی به عالم باقی شتافت، رحمة الله علیه.
 ماده تاریخ فوت او این است:

بر سرش آمد طیب و گفت به تاریخ "شد بحقیقت روانه جان محمّد"
 باید اعداد کلمه "طیب" که ۲۳ می باشد بر مجموع اعداد فرد دوم که ۱۳۳۲

* در ۲۸ اسفندماه سال ۱۳۴۰ در ژنو بدرود زندگانی گفت و جنازه ایشان را به اصفهان منتقل نموده و در بقعه شهشهان دفن نمودند (ج).

می باشد علاوه گردد.

او نیز در تمام عمر در مدرسه صدر اصفهان سکونت داشت و مجرد زیست. حاج میرزا محمدرضا همدانی از وعاظ معروف و در نطق
حاج میرزا
محمدرضا همدانی و بیان در زمان خود کم نظیر بود، فرزند حاج میرزا
 علینقی و او فرزند حاج ملّارضا ملقب به کوثرعلیشاه بود.
 حاج ملّارضا از دانشمندان درجه اول زمان خود بود و خدمت جناب نورعلیشاه
 اول رسیده و از طرف ایشان به معاضدت جناب مجذوبعلیشاه منصوب گردید و
 پس از او، اطاعت از خلیفه او - مرحوم حاج میرزا زین العابدین شروانی - ننموده،
 خود داعیه جانشینی داشت و در سال ۱۲۴۷ قمری وفات یافت.
 حاج ملّارضا دارای تألیفاتی از جمله کتاب مفتاح التّبوة و در التّظیم بوده،
 اشعار هم خوب می سروده و در ردّه هانری مارتن پادری که از کشیشان بزرگ
 مسیحی بود رساله ای نوشت که در اروپا نیز بدان سبب شهرت یافت ولی قبل از
 ایشان نیز جناب حسینعلیشاه اصفهانی در ردّه او رساله مشروح تر و مهم تری
 نوشته بود.
 فرزندش حاج میرزا علینقی نیز اهل فضل و دانش بود و پس از پدر دعوی
 جانشینی نمود و جنت علی لقب داشت و در سال ۱۲۹۶ قمری وفات یافت.
 حاج میرزا محمدرضا نیز در علوم معقول و منقول متبحر و در سحر بیان
 معروف بود و در تهران توقّف داشت. در شب ۲۸ ماه رجب سال ۱۲۶۸ قمری
 متولد شد و در سال ۱۲۹۱ نزد پدر خود که ملقب به جنت علی بود، تلقین ذکر یافته
 و بعد از پدر مدعی جانشینی گردید و جمعی هم خدمتش ارادت داشتند. اشعار نیز
 می سروده و رساله مشکوة الحقیقة از اوست.
 در روز پنجشنبه چهاردهم ربیع الاول سال ۱۳۱۸ قمری از دنیا رفت و در
 حضرت عبدالعظیم مدفون گردید.

حاج محمدخان کرمانی دومین فرزند حاج محمدکریم خان
 رئیس طایفه شیخیه بود. حاج محمدکریم خان از
 دانشمندان معروف زمان خود بود و در همه علوم تبحر داشت
 و از شاگردان سید محمدکاظم رشتی و او از شاگردان شیخ احمد احسائی بود. پس
 از وفات مرحوم سید، یکی از شاگردانش، سید علیمحمد، پس از ریاضات و
 زحمات، مدعی باییت شده، مذهب بایته را اختراع کرد.

حاج محمدکریم خان کرمانی نیز که یکی از شاگردانش بود درباره شیخ
 احسائی غلو نموده، او را رکن چهارم دیانت نامید و اظهار کرد که دیانت بر چهار
 رکن و پایه بنا شده: اول شناختن خدا، دوم شناختن پیغمبر، سوم شناختن امام،
 چهارم شناختن نایب امام و مرجع تقلید که همان طور که شناختن خدا و پیغمبر و
 امام، تقلیدی نیست، شناختن کسی هم که شیعه در زمان غیبت باید از او تقلید کند
 تحقیقی است نه تقلیدی و شیخ احمد رکن چهارم دیانت است که عالم حقیقی و
 نایب واقعی امام و حجت است.

جناب حاج محمدکریم خان قاجار، فرزند محمد ابراهیم خان داماد فتحعلیشاه
 بود و حاج محمدکریم خان در هیجدهم محرم ۱۲۲۵ قمری متولد شد و در مراتب
 علم شریعت تکمیل گردید و مطابق استاد خود روش اخباری را داشت و با اصول
 مخالف بود و روشی را که داشت به نام "طریقه شیخیه" مستی گردید. تألیفات
 زیادی دارد و در تهران به امر ناصرالدین شاه رساله‌ای در رد باب نوشت.

جناب حاج ملا سلطان محمد هنگام تحصیل، در سفر عتبات او را ملاقات
 نمود و مفتون نطق و بیان او گردید، از جمله موقعی که در ضمن نطق خود مطالبی
 اظهار کرده و بعداً گفته بود:

من گنگ خواب دیده و عالم تمام کر من عاجزم زگفتن و خلق از شنیدنش
 مطالبی که اظهار نموده بود، در جناب حاج ملا سلطان محمد خیلی مؤثر واقع
 شده بود ولی بعداً که چند جلسه ملاقات نموده بود، منصرف گردید. به طوری که

جناب حاج شیخ ابوالقاسم خان، نوه مرحوم حاج محمدکریم خان، برای نگارنده اظهار می‌داشتند در همان مجلسی که مرحوم حاج محمدکریم خان در منبر مشغول بیان مطالبی بودند، مرحوم شیخ مهدی خالصی هم حضور داشته و بعداً گفته بودند: تقد کفرالله جلّ که منظور حاج محمدکریم خان بوده است.

حاج محمدکریم خان در شعبان سال ۱۲۸۸ قمری وفات یافت و پس از او حاج محمد رحیم خان، فرزندش، در میان شیخیه منفرد و در فضل و کمال کم‌نظیر و بیانش جذاب و دلپسند بود و در تهران اقامت داشت و در حدود سال ۱۳۰۰ قمری از دنیا رفت. آنگاه حاج محمدخان فرزند دیگر حاج محمدکریم خان که در سال ۱۲۶۳ قمری متولد شده، جانشین او گردید و در فقه و حدیث و تفسیر و تاریخ و سایر علوم عقلی و نقلی و تطبیق بین ظاهر و باطن معروف و در میان آنها کم‌نظیر و در نطق و بیان مانند پدر و برادر بود.

در سال ۱۳۰۵ قمری مسافرت به مکه نمود و به طوری که پیش ذکر شد، در آنجا با جناب حاج ملا سلطان محمد ملاقات و اظهار محبت نمود، آنگاه در مدینه نیز ملاقات دست داد.

در بیستم محرم سال ۱۳۲۴ قمری وفات یافت و پس از او برادرش حاج زین العابدین خان، سومین پسر حاج محمدکریم خان، (متولد ۱۲۷۵ قمری) جانشین او گردید و در هشتم جمادی‌الاولی ۱۳۶۰ قمری، مطابق چهاردهم خرداد ۱۳۲۱ شمسی وفات یافت، و پس از او فرزندش شیخ ابوالقاسم خان* جانشین گردید و اکنون حیات دارند، تألیفاتی دارد از قبیل رساله فلسفیه و ارض تسعین و غیر آنها. این نکته را ناگفته نگذاریم که شیخیه پس از مرحوم سید کاظم رشتی دو دسته شدند: یکی شیخیه کرمان که مذکور شد، دیگر شیخیه تبریز که رئیس آنها میرزا محمدجعفر صدر بود و او از شاگردان سیدکاظم رشتی بود که در سال ۱۲۱۸

* در ذیحجه سال ۱۳۷۱ قمری به مکه معظمه مشرف گردید.

قمری متولد و در سال ۱۲۵۹ که سید کاظم وفات نمود، ادعای جانشینی کرده و در سال ۱۳۰۱ قمری فوت نمود. پس از او پسرش حاج میرزا موسی آقا که در سال ۱۲۵۸ قمری متولد شد، جانشین او گردید و در سال ۱۳۱۹ قمری وفات یافت و بعد از او پسرش ثقة الاسلام میرزا محمدعلی آقا که در سال ۱۲۸۷ تولد یافت، جانشین شده و در ۱۳۳۰ در تبریز کشته شد.

و نیز مرحوم میرزا شفیع تبریزی که از شاگردان معروف و مقرب مرحوم سید کاظم بود، دعوی جداگانه داشت و شهرت کامل در تبریز یافت و با مرحوم حاج محمدکریم خان رقابت می نمود و شاگردان دیگری هم که از مقربان مرحوم سید بودند مانند میرزا طاهر و شیخ مهدی قزوینی و سید ولی الله و میرزا همدانی، هر کدام دعوی نیابت امام را برای خود نمودند. میرزا علی محمد شیرازی هم یکی از شاگردان مرحوم سید بود که ابتدا مدعی باییت و بعداً قائمیت و بعداً رسالت و نسخ اسلام شد و فرقه بایته را که از اسلام جدا شدند، ایجاد نمود.

جلال الدین محمد مجدالاشراف شیرازی فرزند میرزا مجدالاشراف ذهبی ابوالقاسم شریفی معروف به میرزا بابا و متخلص به راز فرزند میرزا عبدالنبی فرزند میرزا ابوالقاسم و به جناب میر سید شریف منتهی می شود. میرزا عبدالنبی مرید و داماد آقا محمد هاشم ذهبی* بود. آقا محمد هاشم جانشین سید قطب الدین محمد نیریزی و آن جناب جانشین شیخ علینقی اصطهباناتی و او جانشین سید نجیب الدین رضای نیریزی اصفهانی بوده که زرگر تخلص داشته و او از شیخ محمدعلی مؤذن اصفهانی، و رشته به سید عبدالله برزش آبادی مشهدی که از مریدان خواجه اسحاق ختلانی بود، منتهی می گردد. و وجه تسمیه به ذهبیه آن است که خواجه اسحاق، سید محمد نوربخش را جانشین خود نمود و سید عبدالله مخالفت کرده سر از اطاعت سید محمد پیچید؛

* در بستان السیاحه مرقوم است که جانشین آقا محمد هاشم، آقا محمد کازرونی بوده و در طرائق است که میرزا بابا خود را به آقا محمد کازرونی و آقا محمد هاشم شیرازی منسوب داشته است.

شیخ اسحاق که شنید، فرمود: ذهب عبدالله، یعنی از پیروی و ارادت خارج شد؛ ولی پیروان او گفتند: مقصود از ذهب، یعنی طلا شد و بنابراین ما نسبت به سایرین در حکم طلائییم.

مجدالاشراف جانشین پدر خود میرزابابا بوده و او خود را به آقامحمد کازرونی که جانشین آقامحمد هاشم شیرازی بوده منسوب داشت. مجدالاشراف، متولی شاه چراغ، در سال ۱۲۴۹ قمری متولد شد. مدتی مدید به تحصیل علوم مشغول و خط شکسته را نیز خوب می‌نوشت و مدت‌ها نیز مشغول ریاضت بود و در کتاب تام‌الحکمه که مقدمه بر کتاب قوائم‌الانوار پدر نوشته، شرح سلوک خود را مذکور داشته و از جمله می‌نویسد که پدر او ایشان را از ریاضت ممانعت می‌فرمود، ولی ایشان دست از ریاضت برنمی‌داشت و تبرید زیاد می‌نمود. پس از پدر که در سال ۱۲۸۶ قمری وفات یافت، مقام پدر را حائز گردید و یک عده پیروان سلسله ذهیّه بدو دست ارادت دادند. در ۲۶ ماه ربیع‌الثانی سال ۱۳۳۱ قمری به جهان جاودانی شتافت.

در اینجا مناسب است متذکر شویم که پس از سید قطب‌الدین سه نفر دعوی جانشینی او را نمودند، از این قرار: ملا محراب گیلانی* و آقامحمد بیدآبادی و آقامحمد هاشم شیرازی. جانشین ملا محراب، داماد او، ملا کرملی سبزواری بود که جدّ جناب سرتیپ عبدالرزاق خان مهندس بغایری است. و جانشین آقامحمد بیدآبادی، سید صدرالدین دزفولی و پس از او حاج سیدحسین نامی بوده است. پس از آقامحمد هاشم، آقامحمد کازرونی و پس از او دو نفر، آقا میرزابابا و آقامحمد اسماعیل ازغندی، دعوی جانشینی او را داشتند، و پس از میرزابابا فرزندش مجدالاشراف دعوی جانشینی داشت و پس از ایشان** برادرش آقا

* در اوان تحصیل در اصفهان، جزو شاگردان آقامحمد بیدآبادی بوده است (ج).
** این قسمت از آقای مجتهدزاده شیرازی که از نوادگان مجدالاشراف می‌باشد و در تاریخ ۱۳۲۸ شمسی که ریاست حسابداری ثبت‌کل مملکتی با ایشان بود، تحقیق شد.

محمدرضا مجدالاشراف ثانی دعوی نمود و در سال ۱۳۰۶ شمسی (۱۳۴۶ قمری) وفات یافت و پس از او سه نفر دعوی جانشینی نمودند: میرزا احمد عمادالتولیه، پسر آقا محمدرضا، و میرزا فتحعلی، برادر آقا محمدرضا، و میرزا احمد تبریزی و بعد از عمادالتولیه نیز فرزندش میرزا محمدحسین شریفی سمت جانشینی پدر را دارد.

استاد غلامرضا شیشه‌گر، پدرش اهل ساری بوده و در شیراز ازدواج نمود و چندی در آنجا می‌زیست و استاد در آنجا متولد شد. بعداً به وطن مراجعت نمود و نزدیک سی سال به شغل شیشه‌گری مشغول بود و سپس به فکر تحصیل کیمیا افتاد؛ آنگاه از آن صرف نظر نموده، نزد میرزا نصرالله خان صدرالممالک اردبیلی ملقب به نصرت‌علی که از مریدان جناب حسین‌علیشاه اصفهانی بود، رفته و به طریقه نعمت‌اللّٰهیه گروید و خدمت آقا محمّدحسن زرگر و حاج رجبعلی نیلی رسید و پس از چندی به قم رفت و در آنجا جمعی به او گرویدند و آنگاه به تهران آمده و گروهی دست ارادت به او دادند و در سال ۱۲۸۹ قمری به زیارت مکه و عتبات مشرف شد و در مراجعت، غالباً در تهران بود.

در رساله فیضیه که در سال ۱۲۷۱ قمری در قم نوشته شده و به او منسوب است، لقب خود را مشتاق‌علی ذکر کرده و خود را جانشین حاج سیدمحمد دکنی ملقب به ظهورعلیشاه و او را از مشایخ شاه علیرضا دکنی گفته است؛ ولی در طرائق الحقائق مذکور است که نام ظهورعلی در تراجم احوال مشایخ این سلسله در هیچ‌جا نیست و جز صاحب عنوان، دیگری از وی اطلاعی ندارد.^۱

استاد غالباً سکوت داشته و سخن جز به ضرورت نمی‌گفت. در ماه شعبان سال ۱۳۰۱ قمری وفات یافته، جسدش را از تهران به مشهد مقدس رضوی حمل کردند

و کلمه "استاد شیشه گر" ماده تاریخ او است.
 اشعاری به استاد منسوب است، از جمله این است:
 تو طفل بی وقوف و من استاد شیشه گر من شیشه را به دست تو نادان نمی دهم
 غزل دیگری نیز بدو منسوب است که از جمله این است:
 ای آه که آه سحری را اثری نیست
 وز بی اثری این شب ما را سحری نیست
 در بادیه عشق، کرانش که نه پیداست
 بس گمشدگانند کز ایشان اثری نیست
 یک ذره ای از عشق بتایید به عالم
 در هیچ سری نیست کزان رشته سری نیست
 آواز انالالحق ز درختی نبود دور
 در رتبه دگر کم بشری از شجری نیست
 این رمز بیاموز که از عالم وحدت
 آن را که خبر شد دگر از وی خبری نیست
 گر طالب پندی شنو این پند ز استاد
 در گوش کن این دُر که به از این گهری نیست
 جز درس محبت همه علم و بال است
 نافع تر از این نکته مرا مختصری نیست
 این چند بیت نیز بدو منسوب است:
 این خرقة صد پاره ما دوختنی نیست
 چون زهد در او هست چرا سوختنی نیست
 تحصیل محبت نتوان کرد به تلبیس
 تلبیس چراغی است که افروختنی نیست

زاهد تو برو مسأله عشق بیاموز

هرچند که این مسأله آموختنی نیست

و بعضی این چند بیت اخیر را به داوری شیرازی منسوب کرده‌اند.^۱

حاج آقا محمد شیرازی
حاج آقا محمد، فرزند حاج محمد حسن بن حاج معصوم
قزوینی، از علمای شیراز و عم جناب رحمت‌علیشاه

شیرازی بود. به طوری که در فارسنامه ناصری مذکور است،
در سال ۱۲۲۴ قمری در شیراز متولد شده و تحصیل علوم نموده به مرتبه اجتهاد
نائل گردید.

پس از فوت جناب رحمت‌علیشاه (حاج نایب‌الصدر)، ادعای خلافت ایشان
نمود و به دستگیری و کمک میرزا محمد حسین، فرزند بزرگ آن جناب، و حاج
میرزا حسن صفی، جمعی گرد ایشان مجتمع شدند، و با جناب حاج آقا محمد کاظم
اصفهانی مخالفت کردند. دو اجازه‌نامه نیز از جناب رحمت‌علیشاه ارائه دادند، ولی
خالی از اشکال به نظر نمی‌رسد، زیرا:

اولاً - کسانی که آشنایی با خط دارند، اگر در خط آن دقیق شوند، مختصر
فرق‌هایی در رسم الخط با سایر خطوطی که به طور قطع خط خود آن جناب است،
دارد. ثانیاً - در اجازه‌نامه جناب حاج آقا محمد کاظم، تصریح شده که: «مردود
آن جناب را مردود فقیر و مقبول آن جناب را مقبول فقیر شمارند.» و این عبارت
در طرائق الحقائق ذکر نشده، ولی در اصل اجازه‌نامه که موجود است، مذکور است.
ثالثاً - لقب طریقتی در آن مذکور نیست، در صورتی که بزرگان طریقت معمول
داشتند که برای هر یک از مآذونین، لقبی تعیین می‌نمودند.

حاج آقا محمد لقب طریقتی خود را منور‌علیشاه گذاشت و در شیراز اقامت
داشت. در سال ۱۲۹۴ قمری به قصد زیارت مشهد مقدس رضوی حرکت نمود، سه

۱. ر. ک: طرائق الحقائق، ج ۳، ص ۴۶۰.

ماه در آنجا توقف کرد و در مراجعت چندی در تهران مانده، بین ایشان و حاج میرزا حسن صفی که از طرف ایشان مأذون بود، کدورتی واقع شد و منجر به عزل مرحوم صفی و ادعای او گردید و بین پیروان هم تفرقه واقع شد. حاج آقامحمد پس از چندی به شیراز مراجعت نمود و در دهم شوال سال ۱۳۰۱ قمری بدرود زندگانی گفت و جنازه ایشان را به عتبات عالیات حمل نمودند.

از ایشان دو فرزند باقی ماند، اول - آقای حاج علی آقا که طبق یادداشت‌های آقای ذوالریاستین، در ربیع‌الثانی ۱۲۶۴ قمری متولد شده و تحصیلات علوم دینی و فلسفی نزد اساتید شیراز نمود و پس از وفات پدر جانشین او گردید و وفاعلیشاه لقب یافت و در انقلاب مشروطیت نیز جزو مجاهدین بود؛ در شوال ۱۳۳۶ به مرض استسقا و ضیق‌النفس وفات یافت، و پس از او برحسب وصیت او، آقای سیداسماعیل اجاق کرمانشاهی جانشین او شد و صادق‌علی لقب یافت، ولی ایشان امر را به آقای حاج میرزا عبدالحسین ذوالریاستین ملقب به مونس علی که در هفدهم ربیع‌الاول سال ۱۲۹۰ قمری تولد یافته، در حیات خود واگذار نمود و خود دست کشید و فعلاً ریاست پیروان با ایشان است.*

فرزند دیگر حاج آقامحمد، آقا عبدالعلی بوده، در ماه صفر ۱۳۱۸ قمری بعد از ادای حج و زیارت مدینه در جده مرحوم شده است.

حاج میرزا محمدحسن اصفهانی یزدی معروف به صفی‌علیشاه، فرزند آقامحمدباقر تاجر، از دانشمندان بزرگ زمان خود بود. در سوم شعبان سال ۱۲۵۱ قمری

حاج میرزا حسن
صفی‌علیشاه

* در سوم شوال ۱۳۷۲ قمری، مطابق ۲۵ خرداد سال ۱۳۳۲ شمسی در تهران بدرود زندگانی نمود و جنازه ایشان را طبق وصیت خودشان به کرمانشاه حمل کردند. پس از ایشان چند نفر از پیروان دعوی جانشینی ایشان را نمودند ولی به طوری که چند نفر ذکر کردند، ایشان آقای سید زین‌العابدین نعمت‌اللهی ساکن پاقلعه اصفهان را مکرر برای بعد از خودشان تصریح و تعیین نموده‌اند؛ ولی فعلاً آقای دکتر نوربخش کرمانی در خانقاه ایشان در تهران نشسته و بیش از دیگران شهرت و معروفیت و نفوذ دارند و تألیفات زیادی هم نموده‌اند، در بسیاری از شهرها هم اقدام به ساختمان خانقاه کرده‌اند(ج).

متولد شده و با آنکه خانواده و اقوام ایشان به شغل تجارت مشغول بودند، ایشان در صدد تحصیل علوم برآمده به ملاقات صاحبان حال می‌شتافت و در بیست سالگی به شیراز رفته و در آنجا خدمت جناب حاج نایب‌الصدر (رحمت‌علیشاه) رسید و به طریق فقر راهنمایی شد، و مدتی در ملازمت آن جناب بود، تا آنکه آن جناب رحلت فرمود؛ مرحوم حاج میرزا حسن ابتدا نزد جناب حاج آقا محمدکاظم اصفهانی تجدیدعهد نمود ولی به واسطه انتظاراتی که داشت و بدانها موفق نشد افسرده شده، نزد مرحوم حاج آقامحمد رفت و از طرف ایشان مجاز گردید و عازم هندوستان شد و جمعی را دستگیری نمود و پس از چندی از آنجا به زیارت خانه خدا شتافت، و از آنجا مجدداً به هندوستان مراجعت نمود، چند سالی توقف کرد، آنگاه به عتبات عالیات مشرف شد و از آنجا به ایران و یزد آمد و چون مورد اذیت واقع گردید، باز به هندوستان رفت و دو سال توقف کرد، آنگاه مراجعت نموده در تهران ساکن شد.

مرحوم حاج آقامحمد او را به شیراز احضار کرد ولی او عذر خواست، لذا خود مرحوم حاج آقامحمد به قصد زیارت مشهد حرکت کرد و در تهران ملاقات حاصل و مذاکراتی شد که منجر به افسردگی گردید، و بالاخره آقای حاج آقامحمد، حاج میرزا حسن صفی‌علیشاه را از مقام خود معزول نمود، مرحوم صفی هم اظهار داشت که ایشان نیز دارای اجازه و سمت رسمی از جناب رحمت‌علیشاه نبوده، صاحب اجازه حاج آقا محمدکاظم اصفهانی است و خود اظهار نمود که در خواب از طرف جناب رحمت‌علیشاه مأمور دستگیری و هدایت گردیدم، و به این ترتیب بین پیروان آقای حاج آقا محمد تفرقه افتاد و جمعی به ایشان و گروهی به حاج میرزا حسن گرویدند و دو دسته شدند که تاکنون نیز به همین ترتیب باقی است.

مرحوم حاج میرزا حسن در تهران توقف نمود و مراسلاتی بین ایشان و آقای حاج آقامحمد رد و بدل شد که اخیراً در مقدمه دیوان غزلیات مرحوم صفی از طرف پیروان ایشان، چاپ شده و مطالعه آن برای شخص کنجکاو، بسیار مفید

است.

مرحوم حاج میرزا حسن در تهران به دعوت مردم اشتغال داشت و جمعی از رجال و اعیان به او گرویدند، از جمله آقای علی خان ظهیرالدوله، داماد ناصرالدین شاه، که بعداً نیز به جانشینی او برقرار گردید و با صدق و صفا و خلوص نیت در آن راه خدمت کرد.

در مدت توقف خود در تهران به تألیف کتب نیز اشتغال داشت و کتب مهمه او از این قرار است: اول - زبدة الاسرار که در اسرار شهادت است و در زمان جناب حاج نایب الصّدر (رحمت علی شاه) بر حسب میل ایشان، در کرمان شروع نمود و تخلص خود را "صفی" گذاشت و پیش از اتمام آن کتاب، رحمت علی شاه از دنیا رفت و اتمام آن به تأخیر افتاد تا آنکه در هندوستان آن را به اتمام رسانید و در بمبئی چاپ کرد. در تهران نیز کتاب عرفان الحق و بحر الحقائق و میزان المعرفة را تألیف نمود و قرآن مجید را هم نظماً به سبک مثنوی مولوی تفسیر نمود و مطلوب دانشمندان واقع و به سبک مرغوبی به چاپ رسید.

حاج میرزا حسن در روز چهارشنبه ۲۴ ماه ذی قعدة سال ۱۳۱۶ قمری بدرود زندگانی گفت و او را در همان محلی که خودش برای خانقاه ساخته بود، طبق وصیت دفن نمودند و خیابانی که فعلاً این خانقاه در آنجا است به خیابان صفی علی شاه معروف است. پس از او آقای علی خان ظهیرالدوله، داماد ناصرالدین شاه، فرزند محمد ناصر خان ظهیرالدوله ریاست پیروان را داشت و به صفا علی شاه ملقب بود. در شانزدهم ربیع الاول ۱۲۸۱ قمری متولد شده و در سال ۱۳۰۳ قمری دست ارادت به صفی داد و در نهایت صدق و اخلاص و از خودگذشتگی بود، و شعر هم خوب می گفته و دارای اخلاق پسندیده بود؛ در اواخر خانه نشین شده ترک دستگیری نمود.^۱

۱. به این مسأله در کتاب رهبران مشروطه (ابراهیم صفایی، تهران، ۱۳۴۴، ص ۱۶۷) چنین اشاره شده است:

به طوری که آقای دکتر علی نورالحکما نقل کنند که من اجازه نامه جناب حاج آقا محمدکاظم را که به خط آقای رحمت علیشاه است، نزد ایشان بردم؛ زیارت کرده، گفتند: عین خط حضرت رحمت است، و چون آن را مشاهده نمود و آن را عین خط جناب رحمت علیشاه دید، قسم خورده، گفت که تا کنون به صدق در این راه قدم گذاشته و از این موضوع آگاه نبودم و از این به بعد ترک دستگیری می‌کنم. و همان طور هم کرده بود.

ظهیرالدوله در ۲۴ ذی‌قعدة ۱۳۴۲ قمری بدرود زندگانی گفت. پس از ایشان امور پیروان قدری مختل شد و فعلاً چند نفر ادعای جانشینی دارند و آنکه اکنون در خانقاه ایشان می‌باشد جناب مولوی گیلانی معروف به وفاعلی است که نگارنده ایشان را ملاقات کرده‌ام، دارای اخلاق پسندیده و در مجالس غالباً سکوت دارند.*
حاج کبیر آقا
مراغه‌ای
 حاج کبیر آقا از علمای مراغه بود. ابتدا با فقرا و دراویش عناد و دشمنی کامل داشت؛ دو فرزند داشت که هر وقت درویشی را می‌دیدند، طبق میل پدر برای درک ثواب، او را زجر و آزار بسیار نموده از مراغه بیرون می‌کردند، گاه هم اگر توبه نمی‌کرد به طوری او را زجر و شکنجه می‌نمودند که منجر به فوت او می‌شد. اتفاقاً درویشی

→

«ظهیرالدوله چند سال آخر، کسی را به فقر وارد نمی‌کرد... او برای خود جانشینی تعیین نکرد.» فرزند ظهیرالدوله به نام محمدناصر صفا ملقب به ظهیرالسلطان که شاعر و نقاشی هنرمند از شاگردان کمال‌الملک بود و در اواخر عمر به انزوا و فقر در کرمان می‌زیست و در همانجا به سال ۱۳۳۸ شمسی، در سن هشتادسالگی درگذشت. وی دست ارادت به حضرت آقای صالح علیشاه داده بود، و در بیت ذیل، درباره ایشان گوید:

تا که از اسرار ذات دوست آگه گشته‌ایم بنده سلطان دل، صالح علیشه گشته‌ایم
 این بیت در یک جنگ خطی مشتمل بر دیوان وی ذکر شده است (رجوع شود به: سید عبدالله ناصری، «صفا، شاهزاده‌ای شاعر و نقاشی که از فقر و بی‌نوایی مرد»، ماهنامه فرهنگی، تاریخی، سیاسی و اجتماعی ایران مهر، دوره جدید: شماره ۳ و ۴، مهر و آبان ۱۳۸۲، صص ۲۹-۲۷).

* ایشان در بیستم آبان ۱۳۲۸ از دنیا رفت و به قرار مسموع، فرزند ایشان فعلاً مدعی جانشینی می‌باشند. مرحوم صفاالملک سمنانی نیز که در سال ۱۳۴۰ خورشیدی وفات یافت، دعوی جانشینی داشت؛ انجمن اخوت نیز که دارای اعضای می‌باشد، منتسب به این سلسله است.

او را ملاقات نموده او را ربود و بر اثر آن ملاقات تغییر حالت برای او دست داد و چندی عزلت گزید، آنگاه در خواب دید که باید به همدان برود و بر اثر آن خواب مسافرت به همدان نمود و دست ارادت به حاج میرزا علینقی فرزند حاج میرزا محمدرضا کوثر داد. پس از حاج میرزا علینقی داماد ایشان، آقاتقی آقا، مدعی جانشینی شد، حاج کبیرآقا نیز دعوی جانشینی نمود و سالها ریاست پیروان را داشت. حاج کبیرآقا گاهی شعر هم می‌گفت و مجرم تخلص می‌نمود.

ظفرالدوله از طایفه مقدم، برادر بزرگ شجاع‌الدوله، از مریدان حاج کبیرآقا و از طرف ایشان اجازه دستگیری داشته و به ظفرعلی ملقب بوده، از طرف دولت هم ابتدا ظفرالدوله و بعداً به سردار مؤید ملقب شده بود. پس از حاج کبیر آقا، معین‌العلمای مراغه‌ای و بعداً خلافت آن سلسله به حاج محمدحسن آقا مراغه‌ای رسید و ایشان در ۱۳۳۴ شمسی وفات یافته و آقای حاج علی اصغر ساکن شهرری، جای ایشان را گرفت و ناصرعلیشاه شمس‌العرفا ملقب گردید.

شیخ نظرعلی معروف به "جناب"، رئیس سلسله علی‌اللهیان و در تهران اقامت داشت. اکراد علی‌اللهی نیز بدو ارادت داشتند؛ شب‌های جمعه مرتب مجالس نیاز و عملیات خارق‌العاده مانند آتش به دهان گذاشتن و امثال آن که نزد آنها مرسوم بود، معمول داشته و در اجتماعات مذهبی علاقه زیادی ابراز می‌داشت.

در سال ۱۳۳۴ قمری وفات یافت و فرزندش ملا محمدعلی جناب، جانشین او گردید. نگارنده چند مرتبه ایشان را ملاقات نموده، بسیار خلیق و مهربان و در معاشرت متواضع است؛ از رفتار پیروان و عدم ثبات آنان گله‌مند بود و می‌فرمود: به همین نظر اکنون مجالس نیاز شب‌های جمعه مرتب تشکیل نمی‌شود.

سیداحمد پیشاوری فرزند سیدشهاب‌الدین، از بزرگترین ادیب پیشاوری شعرای زمان خود بود. در سال ۱۲۶۰ قمری در پیشاور که از شهرهای مرزی مغرب هندوستان می‌باشد، متولد گردید

و در آنجا مقدمات را آموخت؛ آنگاه به واسطه جنگی که در آن حدود واقع شد و اقوامش به قتل رسیدند فرار کرد و به کابل رفت و از آنجا به غزنین و هرات و تربت شیخ جام و مشهد سفر کرد، و نزد دانشمندان زمان به تحصیل کمالات مشغول شد، و در مشهد به ادیب هندی مشهور گردید. در سال ۱۲۸۷ قمری در سبزوار خدمت حاج ملاهادی برای تحصیل حکمت رفت، در سال ۱۳۰۰ قمری به تهران رفت و در آنجا به نشر علوم و کمالات خود و سرودن اشعار اشتغال می‌ورزید و به کتب عرفا و شعرا مخصوصاً مثنوی مولوی علاقه زیادی داشت و چند کتاب نیز تألیف نمود و آخرین یادگار علمی او ترجمه فارسی اشارات بوده که آن را تمام نکرده است.

در سوم صفر ۱۳۴۹ قمری، مطابق نهم تیر ۱۳۰۹ شمسی، پس از یک ماه ابتلا به سگته ناقص، بدرود زندگانی نمود و جسدش را در امامزاده عبدالله (حضرت عبدالعظیم) دفن نمودند و در آن موقع ۸۹ سال از سن او می‌گذشت. دیوان او مشتمل بر ۴۲۰۰ بیت فارسی و ۳۷۰ بیت عربی به ضمیمه دو رساله، یکی در بیان قضایای بدیهیات و دیگری در تصحیح دیوان ناصرخسرو در تهران به طبع رسیده و مورد علاقه فضلا و دانشمندان است، و این غزل از اوست:

سحر به بوی نسیمت به مزده جان سپرم
 اگر امان دهد امشب فراق تا سحرم
 چو بگذری قدمی بر دو چشم من بگذار
 قیاس کن که منت از شمار خاک درم
 بکشت غمزه خونریز تو مرا صد بار
 من از خیال لب جانفزات زنده ترم
 گرفت عرصه عالم جمال طلعت دوست
 به هر کجا که روم آن جمال می‌نگرم

به رغم فلسفیان بشنو این دقیقه ز من
 که غایبی تو و هرگز نرفتی از نظرم
 اگر تو دعوی معجز عیان بخواهی کرد
 یکی ز تربت من برگذر چو درگذرم
 که سر ز خاک بر آرم چو شمع و دیگر بار
 به پیش روی تو پروانه وار جان سپرم
 مرا اگر به چنین شور بسپرنند به خاک
 درون خاک ز شورِ درون کفن بدرم
 بدان صفت که به موج اندرون رود کشتی
 همی رود تن زارم در آب چشم ترم
 چنان نهفتم در سینه، داغ لاله رخی

که شد چو غنچه لبالب ز خون دل جگرم

این نکته ناگفته نماند که علما و بزرگان و مشهورین معاصر جناب حاج
 ملاسلطان محمد بیش از آنند که در اینجا بتوان همه را نام برد و ما در اینجا فقط
 به ذکر کسانی که مشهورتر بوده یا به جهاتی ذکرشان مناسب به نظر رسیده، اکتفا
 نمودیم و برای اطلاع بر حالات مفصل آنان و حالات دیگران باید به کتب مفصله
 تواریخ مربوطه مراجعه نمود.

۱۶- کتبی که نام جناب حاج ملاسلطان محمد را برده

یا شرح حال او را نوشته اند

تاکنون شرح حال جناب حاج ملاسلطان محمد در چند جا نوشته شده و در بعضی کتب هم ذکر به اختصار شده است.

مهم ترین کتابی که در شرح حال ایشان نوشته شده، کتاب رجوم الشیاطین رجوم الشیاطین است که تألیف فرزند ایشان جناب حاج ملاعلی نورعلیشاه می باشد. این کتاب فقط در شرح حال

ایشان و تقریظ بر تفسیر بیان السعادة می باشد و بر پنج شهاب مشتمل است: شهاب اول: در بیان نسب جسمانی و روحانی آن جناب؛ شهاب دوم: در ذکر قسمتی از حالات آن جناب؛ شهاب سوم: در ذکر سیره و رفتار و حالات و شمایل و گفتار آن جناب؛ شهاب چهارم: در معنی کشف و کرامت؛ شهاب پنجم: ذکر از تفسیر بیان السعادة.

این کتاب در سال ۱۳۱۵ قمری نوشته شده و چون مؤلف به جنبه تاریخی ننوشته و با ارادت و بستگی تألیف نموده، بعضی از مطالب آن مورد انکار و اعتراض مغرضین و دشمنان واقع گردید و حتی در همان اوقات جمعی بر آن ایراداتی گرفته بودند. و نظر به این قبیل امور است که دانشمندان فلسفه تاریخ

برآنند که مورخ باید قلم خود را از حبّ و بغض خالی، قرار داده و در نوشتن تاریخ تحت تأثیر احساسات حبّ و بغض واقع نگردد، زیرا به موجب: حبّ الشیء یعمی و یصم* و هم چنین بغض الشیء و به مضمون:

و عین الرضا عن کلّ عیب کلیلة و لکن عین السخط یبیدی المساویا**

نظر حبّ و بغض، چون ممکن است موجب ایراد و اعتراض جمعی گردد یا آنکه وقایع تاریخی کما هو حقّه (آن طوری که شایسته است) ثبت نشود لذا مخالف با جنبه تاریخ نویسی است. جناب حاج ملاعلی هم کتاب نامبرده را فقط برای تذکر پیروان، مرقوم و نظر به جنبه تاریخی آن نداشته است، و آنچه نوشته اند عین واقع و حقیقت است؛ ولی نگارنده در این کتاب جدّیت نموده ام که حتی الامکان مطالب را از جنبه تاریخ ذکر کنم، مگر آنچه نقل قول دیگران می باشد.

کتاب شهیدیه تألیف حاج شیخ عباسعلی کیوان قزوینی و همان طور که از نامش نیز معلوم می شود، در شرح وقایع کشته شدن آن جناب می باشد و مختصری از وقایع زندگانی و شرح حال هم مذکور گردیده. این کتاب در سال ۱۳۳۰ قمری تألیف شده و یک فصل آن در ذکر کرامات آن جناب می باشد، در آخر کتاب هم وقایع بعد از شهادت آن جناب و انقلاب گناباد و به کیفر رسیدن کشندگان ذکر شده؛ ولی در این کتاب هم، جنبه بی طرفی رعایت نشده و از نظر ارادت و بستگی به تألیف رسیده؛ لکن در مقام خود، جامع و باحقیقت و واقع مطابق است.

طرائق الحقائق تألیف مرحوم حاج میرزا معصوم نایب الصّدر شیرازی فرزند جناب رحمت علیشاه می باشد و از بهترین کتبی است که در شرح حال عرفا و بزرگان با تفصیل نوشته شده است.

* دوستی چیزی، انسان را از درک حقیقت و معایب آن کور و کر می کند (ج).

** نظر دوستی و محبت، هر عیبی را می پوشاند؛ ولی نظر بدبینی، همه بدی ها را آشکار می نماید (ج).

این کتاب دارای یک مقدمه و شش وصل و خاتمه می باشد: مقدمه ای در بیان حقیقت علم و تصوّف و رجوع سلاسل صوفیّه به حضرت امیر(ع)؛ وصل اوّل: در اصحاب سرّ امیرالمؤمنین علی(ع)؛ وصل دوم: در ذکر سلسله ای که از حسن بصری جاری شده؛ وصل سوم: در سلسله کمیلّیه؛ وصل چهارم: در سلسله ای که از ابراهیم ادهم جاری شده؛ وصل پنجم: در سلسله طیفوریّه؛ وصل ششم: در ذکر سلاسل معروفیّه و شرح حال بزرگان و مشایخ آن سلسله است؛ خاتمه: در ذکر حالات خود نویسنده است. از جمله در ذکر سفرهای خود شرح مسافرت خراسان را نوشته و از گناباد هم ذکری می کند و شرح حال جناب حاج ملاسلطان محمّد را هم مذکور داشته و دو کرامت از آن جناب نقل نموده که قبلاً مذکور داشتیم، شرحی هم راجع به تفسیر بیان السّعادة مرقوم داشته است.

کتاب بدایع الآثار تألیف آقای شیخ اسدالله ایزدگشسب
 بدایع الآثار گلیایگانی در ذکر سوانح عمری خود نوشته و وقایع
 زندگانی خود را شرح داده و از جمله مسافرت های خود را
 به گناباد و ملاقات با جناب حاج ملاسلطان محمّد را ذکر نموده و شرح حال
 آن جناب را نوشته و کلماتی هم از او نقل نموده است. نوشته ایشان چون با نظر
 بی طرفی نوشته شده، با تاریخ بهتر مناسبت دارد، و چون در ذکر سوانح عمری و
 شرح حالات خود نویسنده است، حالات بسیاری از دانشمندان معاصر و اساتید
 خود را ذکر نموده است.

این کتاب نیز تألیف آقای ایزدگشسب است که شرح حال
 شمس التّواریخ مختصری از فقها و حکما و عرفا می باشد و در سال ۱۳۳۱
 قمری تألیف شده و به چاپ رسیده است و شرح حال
 مختصری از جناب حاج ملاسلطان محمّد نیز نوشته و در آخر کتاب نیز شرح حال
 خود نویسنده، به طور اختصار ذکر شده است.

این مجله در چندی قبل به توسط دانشمند بزرگوار آقای
 مجله ایران شهر کاظم زاده* در برلن منتشر می شد. در شماره پنجم و ششم
 سال چهارم این مجله، مورخه اول مرداد و اول شهریور
 ۱۳۰۵ شمسی، شرح حال آن جناب که بالتسبیه مفصل است، نوشته شده؛ اصل مقاله
 به قلم آقای امیر قلی خان امینی اصفهانی مدیر روزنامه اخگر که یکی از دانشمندان
 و اهل قلم می باشد نوشته شده، و خود آقای کاظم زاده نیز مقدمه ای بر آن نوشته از
 جمله می نویسد: «شهید مرحوم حاج سلطان علی گنابادی از زمره این علمای
 روحانی و سرحلقه سلسله علیه عرفانی نعمت اللّهی بوده است و باید در گنجینه
 دل های دوستداران حقیقت و معرفت، نام ایشان با احترام تمام محفوظ ماند.
 مرحوم شهید، جامع کمالات معنوی و صوری بوده، معنای الفقر فخری^۱ در وجود
 مقدّسش تحقق یافته و صفت اهل اللّهی و فقر و درویشی که جز استغنای طبع و
 رفع حوائج با کدّ یمین و بی نیازی از ماسوی الله و آزادی از قیود نفس امّاره، چیز
 دیگر نیست، در همه اعمال و اخلاقش تجلّی نموده بود. وقتی که شخصی در
 تاریخ اجتماعی ایران به وجود این گونه رجال پاکدامن و پرهیزگار و باسرافت و
 دیانت بر می خورد، غنچه سرور و مباحثات در بوتّه دلش به شکفتن می آغازد؛ ولی
 از طرف دیگر وقتی که می بیند که بسیاری از این قبیل مجذوبان جمال حق و
 سیراب شدگان جام محبت الهی به تحریک معاندین بدفطرت و دردست عوام نابینا
 و محروم از حس بشریت، به درجه شهادت رسیده اند، بی اختیار به گریه می افتد و از
 این اعمال زشت و فجیع هموطنان خود شرمند می گردد. نمی دانم این ملت جاهل
 و بدبخت، کی به حدّ رشد و بلوغ خواهد رسید و کی این خون های به ناحق ریخته را
 که جبین حیات اجتماعی او را رنگین کرده است، با دست های ندامت و استغفار،

* در روز یکشنبه ۲۷ اسفند ۱۳۴۰ شمسی بدرود زندگانی نمود.

۱. سفینه البحار و مدینه الحکم والآثار، شیخ عباس قمی، ج ۲، ج ۷، دارالاسوة للطباعة والنشر، ۱۴۱۶ ه. ق، ص ۳۷۸: فقر افتخار من است (حدیث نبوی).

در آب حق‌شناسی خواهد شست؟ امروز افتخار به وجود چنین عشاق پاکباز عالم معنی، کافی نیست؛ باید غبار این ستم و جفا را که اسلاف ما در حق آنان روا داشته‌اند از صفحه قلب روح آنان پاک کنیم. باید راهی را که آنان رفتند بپیماییم و زندگی آنان را برای خود سرمشق سازیم تا بلکه بدین وسیله بتوانیم جزئی از حقوق ایشان را که در گردن ما دارند، ادا و خطاهای گذشتگان را تصحیح کرده، روح آن بزرگواران را شاد سازیم و برای آیندگان نمونه‌ای از حبّ حقیقت به یادگار گذاریم».

آقای امینی نیز در مقدمه مقاله، از جمله این عبارات را مذکور داشته‌اند: «لزوماً تذکر می‌دهم که هرچند اغلب افراد خانواده قدیمی ما، منسوب به سلسله علیّه شاه نعمت‌اللّهی می‌باشد و خود در میان آنها نشو و نما نموده‌ام، مع ذلک تاکنون خود موفق به قبول عقاید این فرقه نگردیده‌ام و به همین مناسبت به خوانندگان محترم ابرانشهر قول می‌دهم که آنچه می‌نویسم، مبنی بر یک سلسله تحقیقات دقیقه است، نه حسیات شخصیه».

منظور از ذکر این عبارت، این است که آقای امینی به هیچ وجه تحت تأثیر احساسات بستگی و ارادت، در نوشتن این شرح حال واقع نشده است.

دیگر از کتبی که از آن جناب یاد کرده، کتاب آثارالعجم،

آثارالعجم

تألیف میرزا محمد نصیر حسینی ملقب به میرزا آقا و

متخلص به فرصت می‌باشد. مرحوم فرصت، فرزند

میرزا جعفر بهجت، از دانشمندان معروف شیراز بوده، در سال ۱۲۷۱ قمری متولد شده، در همانجا تحصیلات را به پایان رسانید و در بیشتر علوم کامل شد و در نقاشی و موسیقی نیز مهارت داشت. در سال ۱۳۳۹ قمری وفات نمود و یکی از شعرا، تاریخ وفاتش را چنین گفته: «ای داد ز فوت فرصت دانا»

کتب چندی تألیف نموده، از جمله دریای کبیر که مشتمل بر علوم مختلفه چند است؛ دیگر شطرنجیه؛ دیگر اشکال المیزان که در علم منطق، به فارسی نوشته شده

و مطلوب دانشمندان واقع گردید؛ دیگر بحورالاحان که در موسیقی و نسبتی که با علم عروض دارد، نوشته شده؛ دیگر آثارالعجم در ذکر عمارات و ابنیه قدیمه فارس و ذکر مختصری از سلاطین و بزرگان ایران و تاریخ شیراز که در اواخر ذیحجه سال ۱۳۱۳ قمری خاتمه یافته است.

از آن جمله در ذکر مستوفیان شیراز، نام حاج میرزا شکرالله خان مستوفی را برده می‌نویسد*؛ «که خدمت جناب ملا سلطان علی رسیده» و بدین مناسبت در حاشیه، این عبارات را نوشته است: «جناب ملا سلطان علی از اهل قریه بیدخت من محال گناباد است که تا مشهد مقدس، چهل فرسنگ است تخمیناً، و جناب مشارالیه، سرسلسله ام‌السلاسل است، یعنی طریقه نعمت‌اللهی را دارد و خود مجاز از مرحوم حاجی محمدکاظم سعادت‌علیشاه طاوس‌العرفای اصفهانی است و در طریقت سلطان‌علیشاهش نامند؛ جمع کثیری به او گرویده و ارادت ورزیده، پیرش دانند. تفسیری بر قرآن مجید نوشته، فقیر دیده‌ام و شرحی بر اصول کافی و تألیفات دیگر هم دارد؛ در فقه و اصول و حکمت کامل و وحید است، اگرچه فقیر درک خدمتش ننموده‌ام از کلماتش آثار بزرگی و کمال در وجودش یافتم».

دیگر کتبی که نام آن جناب را نوشته، کتاب مآثر والآثار
مآثر والآثار می‌باشد. این کتاب تألیف محمد حسن خان اعتمادالسلطنه
 است که از دانشمندان زمان خود بوده و تألیفات دیگری

نیز مانند: التدوین فی اخبار جبال شروین و مطلع الشمس و مرآة البلدان و خیرات حسان و غیر آن دارد، می‌باشد و در ذکر سلطنت ناصرالدین شاه و بزرگان معاصر او تألیف شده است، از جمله در حالات آن جناب می‌نویسد: «الحاج ملا سلطان علی الجنابذی، مابین ظاهر و باطن فراهم آورده و معقول و منقول توأم ساخته؛ می‌گویند: امروز در طریقت، گروهی به او دست می‌دهند و سر

* رجوع شود به چاپ دوم کتاب، چاپ بمبئی، ص ۴۴۵.

می‌سپارند. مقارن جمع و تألیف این فهرس شریف، از حجّ بازگشته به تهران فرود آمد. از فقیه فاضلِ اِلی عارف کامل هرکه او را دید پسندید و به مراتب دانش و آگاهی‌ش بستود».

دیگر از کتبی که نام آن جناب را برده، تاریخ عمومی ایران تاریخ رازی تألیف عبدالله رازی همدانی، لیسانسیه حقوق دانشگاه پاریس است. این کتاب، تاریخ ایران را از زمان‌های باستان تا سال ۱۳۱۶ خورشیدی ذکر نموده و در سال ۱۳۱۷ به چاپ رسیده، در آن کتاب شرح حال جناب حاج ملاسلطان محمد را به این عبارت می‌نویسد:

«حاج ملاسلطان علی گنابادی ولادتش در سنه یک هزار و دویست و پنجاه و یک قمری در بیدخت گناباد اتفاق افتاد، و پس از تکمیل علوم ظاهری در مشهد مقدّس، به جانب سبزوار شتافت و در خدمت حاج ملاهادی سبزواری که بزرگترین حکیم عصر خویش بود، به تحصیل حکمت پرداخت و جامع معقول و منقول و سرآمد فضلالی زمانه گشت. حضرتش دست ارادت به حاج محمدکاظم سعادت‌علیشاه اصفهانی داده و مراتب سیر و سلوک را پیموده، یکی از اقطاب سلسله نعمت‌اللهیه گردید و دارالارشاد خود را در بیدخت قرار داد. به زودی صیت فضل و کمالش در اطراف ولایات و ایالات ایران برسید و گروه گروه از هر صنف و طبقه به خدمتش مشرف گشته و از تجلیات آئینه ضمیر منیرش استفاده می‌نمودند. در تفسیر کلام و تأویل آیات، زحمات بسیار کشیده و الحق تفسیر بیان السّعادة و مجمع السّعادة آن بزرگوار، مالامال از حقایق عرفانی و رموز حکمت است؛ رساله زیبای سعادت‌نامه (نثر فارسی) از تألیفات سودمند اوست. حاج ملاسلطان علی از اهل ظاهر اذیت و آزار بسیار بدید و در آخر او را شهید کردند».*

* چاپ تهران، کتابخانه اقبال، ۱۳۱۷، ص ۷۳۷.

هشت سال
در ایران

این کتاب تألیف سرپرسی سایکس انگلیسی* است که مأموریت‌های سیاسی مهمی در ایران داشته و همهٔ نقاط کشور ایران را گردش نموده و سیاحتنامه نوشته است، از جمله راجع به بیدخت شرح مختصری نوشته و از جناب حاج ملاسلطان محمد نام‌برده و در صفحه ۲۸ و ۲۹ ترجمهٔ فرانسه آن، که در ۱۹۰۷ میلادی در پاریس طبع شده، مذکور است و به فارسی نیز ترجمه و عبارتی که در این باب ذکر نموده، این است:

«خط سیر ما اینک به سمت مغرب امتداد داشت و بعد از قطع چند دره و ماهوری که مستور از ریگ بود، منظره بدیع زیبایی جلگه گناباد اولین قریه واقع در شانزده میلی بامرغ پدیدار شد و طولی نکشید که به بیدخت رسیدیم. این محل از لحاظ اینکه اقامتگاه یکی از مرشدهای ایران می‌باشد، کسب اشتهار نموده است. مرشد این ناحیه که به غایت متنفذ است و عدّه کثیری از تجّار تهران تحت نفوذ و تأثیر وی می‌باشند، موسوم به حاج ملاسلطان علی و در حدود شصت سال از سنین عمر او گذشته است. مشاراًلیه یک باب مدرسه عالی در این محل بنا کرده و اکثر به تدریس و مباحثه در آن اشتغال دارد».

این کتاب تألیف حاج محمد هاشم خراسانی است که در **منتخب التواریخ** حالات معصومین (ع) تألیف شده و به استطراد، نام عرفا و علمایی که از مشاهد مشرفهٔ آن بزرگواران، ظهور نموده‌اند، و بعض مطالب تاریخی دیگر مذکور گردیده است. این کتاب در رمضان ۱۳۴۹ قمری خاتمه یافته و دو مرتبه، چاپ شده و چاپ دوم آن در تهران در سال

* سرپرسی سایکس (Sir Percy Sax) در سال ۱۸۹۶ میلادی، مطابق ۱۳۱۳ قمری به ایران آمد و مدّت هشت سال غالب نقاط ایران را گردش و سیاحت نموده و در هر نقطه، اوضاع تاریخی و جغرافیایی و اجتماعی آن را مشروحاً نوشته است و چون شخص دقیقی بوده، مندرجات سیاحتنامه او که به نام هشت سال در ایران است مورد استفاده مورّخین می‌باشد. اصل کتاب انگلیسی و بعد به فرانسه ترجمه شده و آقای سعادت نوری آن را به فارسی در دو جلد ترجمه کرده و در تهران به چاپ رسیده است [ج ۱، ص ۳۱] (ج).

۱۳۱۷ خورشیدی واقع شده است. در صفحه ۶۸۰ ذکر آن جناب به این عبارت مذکور است:

«حاج ملاسلطان گنابادی الملقب به سلطان‌علیشاه صاحب سعادت‌نامه و غیر آن، ولادتش در قریه نوده - نیم فرسخی بیدخت گناباد - بوده، در شب سه‌شنبه بیست و هشتم جمادی‌الاولی سنه ۱۲۵۱ قمری، و مدتی در سبزوار خدمت حاج ملاهادی سبزواری، مشغول تحصیل علم حکمت و کلام بود، بعد رفت به اصفهان و دست ارادت داد به حاج محمدکاظم اصفهانی؛ بعد برگشت به بیدخت گناباد و مرشد طایفه صوفیه شد و در سحر ۲۶ ربیع‌المولود سنه ۱۳۲۷ قمری به دست بعضی از مریدهای خود کشته شد و قبرش در بیدخت گناباد معلوم است و گناباد در شش منزلی مشهد مقدس است».

این کتاب تألیف آقای شیخ محمدمحسن تهرانی مشهور به
 الدریعه الی
 شیخ آقابزرگ می‌باشد. نامبرده از علما و زهاد و چندی
 تصانیف الشیعه
 است در عراق عرب توقف دارد، چندسالی در سامره و
 اکنون ساکن نجف هستند و کتاب نامبرده را در ذکر کتبی که در شیعه تألیف شده،
 به ترتیب حروف تهجی نوشته و تاکنون چهار جلد آن که تا آخر حرف ت*
 می‌باشد به چاپ رسیده است.** از جمله از تفسیر بیان السعادة همان‌طور که قبلاً
 ذکر کردیم، نام برده؛ ولی در تاریخ وفات که در حدود سال ۱۳۲۰ نوشته، اشتباه
 نموده و در ذکر کتاب تنبیه‌اللائمین به اشتباه خود اعتراف کرده و شرح آن قبلاً
 مذکور گردید.

* جلد اول آن تا آخر (الف-ز) در نجف اشرف، سال ۱۳۵۵ چاپ شده؛ جلد دوم از حرف (الف-ص) تا آخر، چاپ نجف سال ۱۳۵۶ و جلد سوم تا حرف (ت-ح) چاپ نجف، سال ۱۳۵۷ می‌باشد و جلد چهارم در تهران، مطبعه مجلس، در سال ۱۳۶۰ چاپ شده است. جلد پنجم آن هم که در موقع نوشتن این کتاب هنوز به چاپ نرسیده بود تا آخر حرف چ فارسی و در مطبعه مجلس سال ۱۳۶۳ و ۱۳۶۴ به طبع رسیده است.
 ** بعداً هم چند جلد دیگر چاپ شده و نگارنده تا جلد چهاردهم آن‌که به طبع رسیده دیده‌ام.

کشف و شهود در عرفان ایران

دیگر از کتبی که از آن جناب نام برده کتابی است که به فرانسه نوشته شده و ترجمه آن به فارسی، کشف و شهود در عرفان ایران* می باشد. این کتاب تألیف آقای عبدالحسین علی آبادی و رساله ختم تحصیلی ایشان در رشته فلسفه در دانشگاه پاریس می باشد و در پاریس در سال ۱۹۳۹ میلادی به چاپ رسیده است.

در این کتاب در صفحه ۱۹ در ضمن بحث از حقایق عرفانی مذهب اسلام، چند جمله راجع به تفسیر نوشته شده که ترجمه آن این است: «به اشخاصی که می خواهند حقایق عرفانی آیات قرآن را به طور صریح و روشن ادراک نمایند، تذکر می دهم تفسیر مرحوم سلطان علی شاه را که یکی از عرفای عالی قدر و از نوابغ زمان خود بوده، مطالعه نمایند تا مشاهده کنند که آن بزرگوار با بی نظری و صلاحیت بی مانند و بدون توسل به اصول سفسطه ناشی از تعصب، نکات و حقایق عرفانی آیات قرآن را تبیین و تشریح کرده است».

کتاب دیگری هم که نام آن جناب را برده، کتاب ریحانة الادب ریحانة الادب فی تراجم المعروفین بالکنیة واللقب می باشد. این کتاب تألیف دانشمند مدقق و فاضل محقق محمدعلی بن محمد طاهر تبریزی معروف به مدرّس می باشد و چهار جلد است که جلد اول آن در سال ۱۳۶۶ قمری به چاپ رسیده است.

در این کتاب در ذکر کلمه "جنابذ" نام جناب حاج ملا سلطان محمد را بانهایت احترام ذکر کرده و ایشان را ستوده است، ولی بعضی نکات که در آنجا ذکر شده از نظر تاریخی سهو می باشد و هرچند محقق محترم دقت کامل کرده ولی در نام پدر و جد ایشان و هم چنین تاریخ سفر حج ایشان سهو شده، و صحیح همان است که در متن این کتاب مذکور گردیده است و در عبارت: «همه اینها را به نام پسر

* L'illumination dans le mysticisme de l'Iran

خود، حاج محمدکاظم سعادت‌علیشاه، تألیف داده» کلمه پسر سهوی است که در موقع چاپ، روی داده و کلمه "پیر" صحیح است.^۱

و نیز در کتاب طبقات اعلام الشیعه (القسم الثانی من الجزء الاوّل) به نام "نقاء البشر فی القرن الرابع العشر"، تألیف آقای حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی، چاپ نجف، صفحه ۸۲۲، از آن حضرت این طور نام برده است: «المولّی سلطان علی

طبقات اعلام الشیعه

الجنابذی... ۱۳۲۷ - کان من اکابر علماء عصر و مشاهیر رجاله، جمع بین المعقول والمنقول و برع فیهما حتی اعترف له و شهد بفضله کل من اتفق له لقاءه کذا و کره فی المآثر والآثار ص ۱۷۷ اقول هو مؤسس طریقه الگونابادیه و لمریديه مقالات و مفاولة فی حقّه توفی فی ۱۳۲۷ و له آثار منها ذوالفقاریه فارسی مختصر طبع قبل عام ۱۳۰۰ حکم فی بحرمة الافیون کما ذکرناه فی الذریعه، ج ۱، ص ۴۴ و ذکرنا مؤلفاته فی مجالها» ولی مؤلف محترم در اینجا نقل کلام مآثر والآثار درباره آن حضرت نموده که نویسنده آن از معاریف دانشمندان بوده؛ ولی مؤلف درباره ذوالفقاریه، سهو نوشته‌اند؛ چون ذوالفقار تألیف فرزند ایشان، جناب حاج ملاءلی نورعلیشاه، است نه حاج ملاء سلطان محمد، و چاپ آن نیز در آن سال و قبل آن زمان نبوده، بلکه چندین سال بعد بوده است.

و هم چنین در کتاب معجم المطبوعات العربیة والمعربة، تألیف یوسف الیان سرکیس، این عبارت نوشته شده است: «الجنابذی - سلطان محمد الجنابذی بن حیدر محمد بن محمد

معجم المطبوعات العربیة والمعربة

بن سلطان محمد بن دوست الخراسانی: التفسیر الکبیر المسمی ببيان السعادة فی مقامات العبادة، تفسیر علی مذهب الشیعه، الف سنة ۱۳۱۱ جزئان کبیران، طهران ۱۳۱۴. * یعنی: سلطان محمد گنابادی صاحب تفسیر بیان السعادة که بر مذهب شیعه نوشته، در سال ۱۳۱۱ تألیف و دارای دو جلد بزرگ است.

۱. در چاپ سوم کلمه مذکور اصلاح شده است.

* جلد اول، مصر، ۱۳۴۶ قمری، ص ۷۱۴.

معجم المؤلفین
ایضاً در کتاب معجم المؤلفین، تألیف عمر رضا کحّال این عبارت مذکور است: «محمد الجنابذی، کان حیاً ۱۳۱۱ هـ.

۱۸۹۴ م، محمد بن حیدر الجنابذی (سلطان) من فضلاء الشیعة. له بیان السعادة فی مقامات العبادة، ألفه سنة ۱۳۱۱ هـ.^۱ یعنی: محمد گنابادی در سال ۱۳۱۱ حیات داشته، محمد بن حیدر (سلطان) از دانشمندان شیعه بوده و تفسیر بیان السعادة از اوست، در سال ۱۳۱۱ تألیف نموده است.

مفسران شیعه
این کتاب تألیف دکتر محمد شفیع می باشد. در این کتاب

می نویسد: «بیان السعادة در مقامات عبادت یا تفسیر منیر که در سال ۱۳۱۴ است.»* و خلاصه ای از نوشته الذریعه را نقل نموده و ذکر کرده که در این تفسیر، انتحالی به عمل آمده و عین عبارات در رساله شیخ علی بن احمد مهائمی متولد ۷۷۶ و متوفی ۸۳۵ می باشد، و بعضی الفاظ آن از سید غلامعلی آزاد بلگرامی در سبحة المرجان، ۱۱۷۷ گرفته شده است.

ولی خیلی تعجب است یک نفر که دعوی فضل و دانش می کنند، چگونه حاضر شده اند بدون تحقیق، این طور تهمتی را نقل کنند و خود را هم بدانم نمایند. جواب مشروح آن را در همین کتاب، در فصل تألیفات آن جناب در ذکر بیان السعادة و در مقدمه چاپ دوم تفسیر ذکر کرده ام.**

۱. الجزء تاسع، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ص ۲۷۵.

* انتشارات دانشگاه پهلوی [سابق]، شماره ۱۱، چاپ شرکت سهامی افست در اردیبهشت ۱۳۴۹.
** در رساله شرح حال مرحوم حاج مآلهادی که دانشمند فاضل آقای اسراری سبزواری تألیف نموده و به طبع رسیده است، نام آن جناب در ذکر شاگردان برجسته مرحوم حاج مآلهادی بدین عبارت مذکور شده: «و از مدرکین فیوضات و مستشرقین انوار معرفت آن خورشید عرفان، مرحوم حاج مآلسلطان علی گنابادی است که پس از فوت استاد محترم خویش مشهور ایران گردیده» (ج).

۱۷- مقبره و اشعاری که در مرثیه یا تاریخ شهادت سروده شده

جناب حاج ملا سلطان محمد، همان طور که پیش گفتیم در جنوب غربی بیدخت، در مغرب قبرستان عمومی، بالای بلندی که مشرف بر آبادی و زراعت‌ها و دارای منظره‌ی زیبای جالب توجهی است مدفون گردید.

زمین‌های آنجا غالباً سخت و قابل زراعت نیست و قبلاً
ساختمان بقعه هم کسی در آنجا دفن نشده است. جناب حاج ملاعلی،
فرزند و جانشین آن جناب، در ساختمان آرامگاه او
کوشش زیاد و مخارج بسیاری نمود؛ بعضی فقرای گناباد و سایر بلاد هم
کمک‌هایی کردند که قسمتی از آنها مذکور می‌گردد.*
بنایی که تأسیس شده ولی هنوز خاتمه نیافته، مشتمل بر سه صحن است؛ خود

* در زلزله‌ای که عصر روز شنبه ششم جمادی‌الثانیه ۱۳۸۸، مطابق نهم شهریور ۱۳۴۷ در آنجا اتفاق افتاد و به اتفاق همه مردم که مشاهده نمودند و عموم دانشمندان زلزله‌سنج، از شدیدترین زلزله‌های تاریخ بود، خرابی‌ها و شکاف‌هایی در حجرات اطراف بقعه وارد شد؛ ولی بحمدالله به خود بقعه آسیبی نرسید، فقط بعض آئینه‌ها و کاشی‌ها از اطراف افتاد. پس از این زلزله، فقیر تصمیم گرفتیم احتیاط لازم را نموده، استحکامات زیادی در پایه‌های بقعه و دیوارها از بتون و آهن انجام داده و حجرات اطراف را نیز تجدید نموده و بحمدالله با وضع بسیار خوب و آبرومندی اتمام یافت و آئینه کاری داخل بقعه هم تجدید شد. کاشی و سنگ اطراف بقعه و آئینه کاری سه ایوان شرقی و غربی و جنوبی هم توسط برادر مکرم آقای حاج سید ابوالقاسم روح‌الامین، زاده الله توفیقاً، انجام یافت و آئینه کاری پایین کتیبه داخلی بقعه نیز به خواهش آقای حسینعلی شریف و فقه‌الله به خرج ایشان انجام شد.



عکس مزار جناب سلطان علیشاہ نور اللہ مضجعہ

مقبره در وسط صحن وسط (صحن بالا) قرار گرفته و در ابتدا به طور موقت اتاق کوچکی برای مقبره بنا شد، ولی در اطراف آن دیوارهای محکم با راهروهای وسیع بنا شده بود، تا آنکه در زمان جناب آقای صالح‌علیشاه دیوارهای مذکور را بالا بردند و روی آن سقف بزرگی، گنبد مانند، بنا نهادند و سپس دیوارهای اتاق وسط برداشته شد. در اطراف آن چهار ایوان شرقی و غربی و شمالی و جنوبی (چون رو به قبله است، ایوان‌ها از نقاط اربعه اصلیه انحراف دارد.) و در دو طرف هر ایوان، دو اتاق ساختمان شده که جمعاً هشت اتاق است که هفت اتاق آن برای کشیک‌ها است و اتاق هر کشیک تحت نظر سرکشیک آن می‌باشد و جای قبر آن هم متعلق به او و کسانی است که او اجازه بدهد. در قسمت فوقانی هم، دو اتاق خیلی بزرگ و چهار اتاق کوچک بنا شده و در چهارگوشه ساختمان، چهار گلدسته ساخته شده، ولی ساختمان آن هنوز ناتمام است.

دیوار قسمت شرقی این صحن، متصل به قبرستان و دارای ساختمان زیاد نیست و فقط دو سه اتاق در طرف جنوب شرقی و یک سراچه متصل به آنها ساخته شده، و در طرف غربی، یک اتاق بزرگ برای اجتماعات ساخته شده؛ چون در آن موقع خود مقبره کوچک بوده و گنجایش اجتماعات را نداشته است، لذا مجامع فقری و روضه‌خوانی در آن اتاق تشکیل می‌شد، ولی اکنون که خود مقبره وسعت پیدا کرده است، اجتماعات گاهی در خود بقعه می‌باشد و اتاق اجتماعات بعداً تغییر کرد، و تکیه مفصلی برای روضه‌خوانی ایام محرم ساختمان شد. و در طرف غربی تکیه هم، صحنی در نظر گرفته شد که حیاط تکیه باشد و به "صحن فردوس" موسوم گردید؛ در دو طرف این اتاق هم، اتاق‌هایی در طرف غربی صحن ساخته شد و در ضلع جنوب غربی آن، حیاط کوچکی برای آشپزخانه مزار بنا گردید، ولی قبل از ساختمان‌های جدید، دیوار صحن جلوتر بود و در وسط آن، همان اتاق اجتماعات بود، و در دو طرف این اتاق دو منزل کوچک مشتمل بر سه چهار اتاق برای سکونت خادم دائمی مزار بنا شده و درب آنها در صحن باز می‌شد

و سپس در هر طرف آن سه اتاق ساخته شده بود.

صحن دیگر که به نام "صحن پایین" معروف است، در شمال صحن وسط واقع شده و قریب سه متر از آن پایین تر است، و درب بزرگ ورودی از همین صحن است. در قسمت غربی آن قریب ده اتاق ساخته شده برای کسانی که از اطراف به قصد زیارت می آیند و در قسمت شمالی هم اتاق‌هایی بنا شده، ولی هنوز کاملاً تعمیر نشده است و سابقاً بعضی از آنها هم به خارج درب داشت و به کسبه اجاره داده شده و از مستغلات خود مقبره محسوب می شد، ولی اخیراً وضع آنها تغییر کرده و درب همه آنها از خود صحن است.

در شمال شرقی آن، منزل کوچکی ساخته شده بود که از مستغلات خود مزار بوده و در شمال غربی هم دو سراچه کوچک بنا شده بود که از مستغلات مزار و درب به خارج داشت، یکی محل شرکت احسانی* و دیگری محل کارخانه برق مزار بود، ولی اکنون همه آنها تغییر کرده است. در زاویه علیای طرف غربی آن نیز سراچه کوچکی که درب به صحن دارد و دارای سه چهار اتاق می باشد بنا شده است. در زاویه شمال غربی نیز پایایی حفر و ساختمان شده، که قریب چهارده متر عمق آن می باشد و چندین پله می خورد و آب قنات بیدخت در آنجا ظاهر می شود و چون در آن اوقات برای ساختمان و مصارف دیگر در آن حدود آب نبوده اقدام به ساختن آن شده که از حیث آب در مضیقه نباشند؛ در وسط صحن، حوضی به خرج مرحوم سرهنگ دکتر رضی الدین سراج الحکما بنا نهاده شده است.

در قسمت شرقی این صحن فقط ایوان‌های کم عرض بنا شده و دیوار آن متصل به قبرستان است؛ قسمت جنوبی آن متصل به صحن وسط می باشد و در وسط و دو طرف پلکان‌هایی ساخته شده است. این صحن مشتمل بر درب بزرگی

* وضعیت این قسمت تغییراتی کرده و اکنون که سال ۱۳۷۳ قمری (۱۳۳۲ شمسی) می باشد این سراچه و دکا کین بین آنجا و درب صحن و سراچه شرقی و درب صحن را خراب کرده اند که جاده، مستقیم و قدری وسیع تر شود و دکا کین جدیدی و اتاق‌های بهتری برای صحن بسازند.

است که در طرف شمال، روی به قبله باز می‌شود و قبلاً دارای درب کوچک و هشتی بوده که گودتر از خود صحن بود و در سال ۱۳۷۳ از طرف آقای صالح‌علیشاه آن هشتی و درب خراب شده و اقدام به ساختمان و ایوان بزرگ و پله‌های سنگی شده و درب بسیار بزرگ خوبی که از چوب گردو توسط مرحوم استاد عبدالرسول نجار اصفهانی در زمان آقای نورعلیشاه برای آنجا ساخته شد، در آنجا بین دو ایوان نصب گردید و دو ایوان آن یکی رو به قبله و داخل صحن و دیگری رو به خارج می‌باشد. در جلوی آن نیز میدانی قرار گرفته که وسط آن راهروی آب‌انبار و پایابی است و در اطراف آن دکاکین و بالاخانه‌هایی ساخته شده است و به اجاره داده می‌شود.

صحن دیگر که به "صحن کوثر" معروف است، در طرف قبله مقبره و صحن وسط قرار گرفته و سابقاً خرابه‌ای بیش نبود و فقط دیواری بر گرد آن کشیده شده بود، ولی جناب آقای صالح‌علیشاه در روز چهاردهم صفر سال ۱۳۶۳ قمری، مطابق نوزدهم بهمن ۱۳۲۲ شروع به ساختمان آن صحن نموده و دیوارهای آن را برداشته، صحن را توسعه دادند که اکنون در حدود ۳۶۰۰ متر مربع می‌باشد و حجرات زیاد و بزرگ در اطراف آن برای وافدین بنا نموده و هریک از آنها به تقاضای بعض فقرا به نام آن شخص شده و خود او اقدام به تهیه اثاثیه و فرش زیلو برای آن نمود، و دو سراچه هم در دو ضلع جنوب شرقی و غربی برای مسافرینی که با خانواده باشند بنا شده.

حوض زیبای وسیعی هم در وسط آن ساخته شده و وسط صحن هم که اطراف حوض می‌باشد گلکاری و درختکاری مفصلی شده که خیلی زیباست. آب‌انبار کوچکی هم در گوشه‌ای از صحن، زیر یکی از اتاق‌ها به خرج آقای دکتر حربا ساخته شده که واردین از حیث آب خوراکی هم در آسایش باشند؛ بین این صحن و صحن وسط هم نرده آهنی به خرج مرحوم حاج محمدعلی حمیدزاده کشیده

شده؛ خرج حوض^۱ وسط هم توسط مرحوم ضیاءالتجار شیرازی داده شده است.

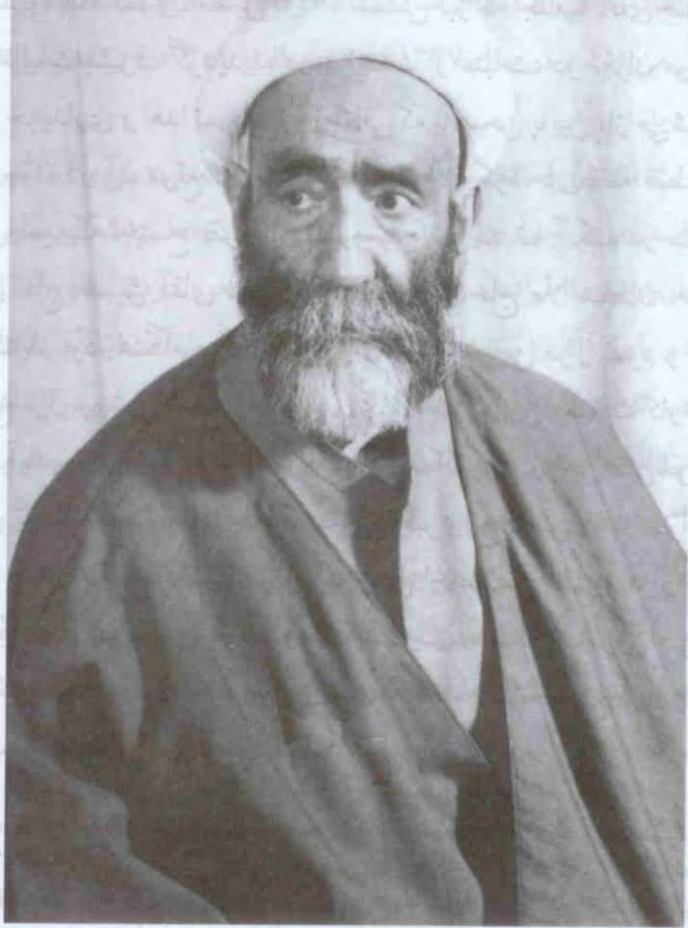
تکمیلات
در زمان
حضرت آقای
صالح علیشاه

جناب حاج ملاعلی هرچند که جدیت زیادی در تکمیل ساختمان مقبره پدر بزرگوار داشت، ولی به واسطه اینکه پس از آن جناب دیری نپایید و مسموم گردید و در همان مدت کم هم، غالباً گرفتار صدمات و اذیت‌ها و غارتگری‌های دشمنان بود و چند مرتبه هم مجبوراً از گناباد مسافرت نمود و موفق به انجام ساختمان‌ها نگردید و ساختمان مقبره، خیلی مختصر بود.

پس از وفات ایشان فرزند و جانشین او، جناب آقای حاج شیخ محمدحسن بیچاره صالح علیشاه، منظور پدر را تعقیب نموده و با جدیت تمام، در مقبره به کار مشغول گردیدند؛ از جمله اتاق کوچکی که برای مرقد ساخته شده بود، برداشته شد و سقف بزرگ روی پایه‌های اصلی به شکل گنبد زده شد^۲ و مقبره وسعت پیدا کرد و اکنون قریب ۶۴ متر مربع سطح آن است [و به شکل مربع می‌باشد]، داخل مقبره هم با وضع زیبا و جالب توجه سفیدکاری و گچ‌بری شد و قالی‌های بزرگ برای فرش آن تهیه گردید. جناب حاج ملاعبدالله صدرالاشراف هم یک عدد جار چهل چراغی خریده، تقدیم نمود؛ جارهای کوچک و چراغ‌های توری نیز از طرف بعضی فقرا تهیه و تقدیم شد و داخل مقبره وضعیت خوبی پیدا کرد، درب‌های آن هم نصب و دیوار داخل بقعه هم آئینه کاری و سنگ مرمر شد که شرح آنها بعداً مذکور می‌شود و ایوان و قسمت بیشتر صحن بالا سنگ فرش گردید.

۱. این حوض که به "حوض ضیا" مشهور است، محیطش در حدود چهل متر می‌باشد و آب قنات صالح آباد دائماً در آن جاری است.

۲. هنر و صنعت معماری آن توسط استاد ابوالقاسم معمار یزدی توکلی می‌باشد که در تاریخ دهم ربیع‌الاول ۱۳۴۵ قمری، خاتمه یافت.



جناب آقای حاج شیخ محمدحسن صالح علیشاه طاب ثراه

صحن پایین نیز شروع به تکمیل ساختمان‌های آن شد. باغچه‌های گل [که چهار عدد می‌باشند] نیز درست شده و گلکاری می‌شود و حوض هم ساخته شد که شرح آن قبلاً مذکور گردید.*

در سال ۱۳۵۲ قمری، مطابق ۱۳۱۲ شمسی نیز که جناب آقای صالح‌علیشاه به عتبات عالیات مشرف گردیدند، در مراجعت از عتبات، در تهران موتور برقی برای آنجا خریداری و اهدا نمودند و در اتاقی که به صحن پایین باز می‌شود، نصب گردید و چون در آن موقع درآمد مزار کفایت نمی‌کرد، در هفته فقط شب‌های دوشنبه و جمعه که اجتماع فقری است روشن می‌شد تا آنکه در سال ۱۳۱۴ خورشیدی حاج حسین آقای ناصری، داماد جناب حاج ملا سلطان محمد که از متمولین گناباد بود، هنگام مرگ ملکی را وقف روشنایی مزار نمود و فعلاً هر شب، چراغ برق روشن است؛ ولی چون اکنون شهرداری بیدخت کارخانه برق برای همه آبادی تهیه نموده برق مزار نیز از همان برق روشن می‌شود و برق اختصاصی تعطیل است. آقای حاج سید علی اکبر روح‌الامین که از جوانان بسیار نیک و از فقرای بامحبت است موتور کوچکی اختصاصی تقدیم مزار نموده که پس از آنکه برق شهرداری در حدود ساعت یازده شب خاموش می‌شود آن موتور روشن گردد و برق خود مزار را بدهد که تمام شب چراغ در مزار روشن باشد؛ به تعمیرات دیگر هم اشتغال دارند.**

* در سال ۱۳۶۳ [قمری] در وسط صحن پایین، حوضی بیضی شکل به وسعت ۶/۶۳ متر عرض و ۱۰/۷۳ متر طول ساخته شد و مخارج آن را جناب سرهنگ سراج که شرح حالات ایشان در ضمن فقرای تهران ذکر شده، پرداخت از این رو به نام "حوض سراج" موسوم گردید. صحن کوثر نیز از طرف جناب آقای صالح‌علیشاه ساختمان شد و مخارج این صحن را خود ایشان پرداختند.

** همان‌طور که در سال ۱۳۶۴ [قمری] نیز در طرف غربی صحن بالا و شمال صحن کوثر، صحنی به نام صحن فردوس طرح‌ریزی گردید و عمارت خیلی بزرگ و مجللی برای روضه‌خوانی و تکیه که در گناباد بی‌نظیر و گنجایش چند هزار نفر را دارد ساختمان شد؛ زیرا ساختمان، دیگر در دهه محرم گنجایش مجتَمعین را نداشت و اتاق بزرگ طرف غربی صحن بالا هم بدان متصل شد و درب آن از صحن بالا روبروی بقعه باز می‌شود.

یک درب آهنی مشتبک هم در سال ۱۳۷۱ قمری (۱۳۳۱ شمسی) از طرف آقایان یدالله و نصرت‌الله اربابی دستور ساختمان آن، در تهران داده شد و بعداً تقدیم گردید و جلوی درب تقدیمی آقای مصدق‌السلطان نصب شد، این در خیلی زیبا و در وسط، کلمه توحید [به خط کوفی] و نبوت و ولایت با آهن بریده شده و در اطراف هم اسامی چهارده معصوم (ع) و در بالای سردرهم آیه‌النصره نوشته شده است.^۱

درب دیگر که قرینه این در است و رو به قبله باز می‌شود تقدیمی آقایان غلامحسین خان و میرزا کاظم خان آگاه است که هر دو از فقرای نیک‌بامحبت و از کارمندان اداره دارایی مشهد می‌باشند؛ در سردر آن سوره نصر (إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ تَا آخِر) و در بالای لنگه‌های در: قال الله تبارک و تعالی عزّ و جلّ ولایة علی بن ابی طالب حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی هنالک الولاية لله الحق هو خیر ثواباً و خیر عقبا، و در کتیبه اطراف در وسط چهارچوب، آیه نور نوشته شده و در خود لنگه‌های درب وسط آن، آیه: وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ^۲ و در بالا و پایین (در قاب‌های کوچک) آیه علویه تفصیلیه* و در پایین آن نام تقدیم‌کنندگان، حک شده است.

درب دیگر که به طرف مغرب باز می‌شود تقدیمی آقای حاج میرزا یعقوب امینی قزوینی است و در سردر آن، آیه: فَأَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ**، و در لنگه‌های در این اشعار نوشته شده:

ماکه خجالت زده از جرم و گناه آمده‌ایم بر در رحمت مولا به پناه آمده‌ایم

۱. عرض این در، که شش لنگه‌ای است ۲/۲۵ متر و ارتفاع آن بدون هلال ۲/۹۳ متر و با هلال ۳/۷۳ متر می‌باشد.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۶۹: کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده مپندار، بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان، روزی داده می‌شوند.

* نَادِعَلِيًّا مَطْهَرًا الْعَجَائِبُ تَجِدُهُ عَوْنًا لَكَ فِي التَّوَاتِبِ كُلِّ هَمٍّ وَ غَمٍّ سَيَنْجَلِي بِوَلَايَتِكَ يَا عَلِي.
** سوره حجر، آیه ۴۶: به سلامت و ایمنی داخل شوید.

ای در فیض تو بر روی همه عالم باز ما گداییم و به درگاه تو شاه آمده ایم
رحمت و فیض زد درگاه تو ماراست امید ما بر این در نه پی حشمت و جاه آمده ایم
و در پایین این درب، این عبارت نوشته شده: «اقل بندگان خادم درویشان
حقّه، حاج میرزا یعقوب بن مرحوم حاجی محمد صادق امینی ارباب قزوینی،
رحمة الله علیه، ۱۳۴۶».

درب دیگر که قرینه آن است بر سر در آن نوشته شده^۱:
گو برو و آستین به خون جگر شوی هر که در این آستانه راه ندارد
و بر خود درب، این اشعار حک شده است:

برای درگاه سلطان علی، شه آفاق به رسم هدیه یکی جفت در، به خوبی طاق
نیاز کردند از صدق دل دو بنده خاص زچاکران در شاه با هزار اخلاص
نخست میرعمادی که بنده است از جان دگر غلام در شه، مکرم السلطان
هزار و سیصد و چل بود و شش که این در باز گشوده گشت به رحمت به روی اهل نیاز

در خود بقعه نیز، از داخل و خارج به تدریج تزئیناتی انجام
شد، از جمله در سال ۱۳۶۱ قمری (۱۳۲۱ شمسی) اِزاره
تعمیرات تزئینی بقعه
دور بقعه به خرج آقای مشیرالسلطنه، سنگ مرمر شد^۲ و
این سنگ را از معدنی که در قاین و در نزدیک املاک مرحوم امیر شوکت الملک
علم بود با اجازه و اطلاع ایشان آوردند و در خود بیدخت تراشیدند و سنگ های
آن بسیار زیبا و مرمر الوان است.^۳

بعداً نیز در سال ۱۳۲۸ شمسی، کتیبه داخلی بقعه، کاشی کاری شد و در کاشی
آن اسامی چهارده معصوم و بعداً نام اقطاب سلسله نعمت اللّٰهیه به وضع خطبه ای که

۱. این در توسط مرحوم حاج سید حسن میرعمادی و مرحوم مکرم السلطان تقدیم شده است.

۲. ارتفاع سنگ مذکور از کف ۱/۲۰ متر می باشد.

۳. حجاری و صیقلی نمودن سنگ مزبور به وسیله استاد عبدالولی حجّار هنرور، فرزند مرحوم استاد کرمعلی حجّار اصفهانی، انجام گردید.

روزهای جمعه در مزار خوانده می‌شود، با تلخیص القاب روی کاشی‌ها با خطّ زیبای [ثلث] آقای مرتضی عبدالرسولی نوشته شده، و خود اسامی با طلای ناب نوشته شده و بعداً کاشی‌ها را دقیقاً در کوره برده و پخته‌اند و از بهترین کاشی محسوب می‌شود و خرج تهیّه و نصب آن را آقای حاج سیدعلی آقا روح‌الامین پرداخته‌اند.

سپس در ذیحجه ۱۳۸۰ (خرداد ۱۳۴۰) آقای مشیرالسلطنه برای آینه کاری داخل بقعه اقدام نمودند و در روز هجدهم محرم ۱۳۸۱، مطابق یازدهم تیر ۱۳۴۰ توسط آقای سیدباقر فراهی مشهدی شروع به آینه کاری شد، و در ذیحجه سال ۱۳۸۱ (اردیبهشت ۱۳۴۱) خاتمه یافت و شب عیدغدیر (اول خرداد ۱۳۴۱) جشن مفصلی گرفته شد و قصایدی در مدح مولا امیرالمؤمنین و بعداً تاریخچه حالات مرحوم آقا، ساختمان بقعه و خدمات آقای مشیرالسلطنه گفته شد؛ و بعداً نیز ایوان‌های اطراف بقعه آینه کاری شد، و مجموع مخارج آینه کاری در حدود شصت و دو هزار تومان شد.

برای روی قبر متبرک نیز قابی صندوق مانند از شیشه قطور از طرف بانو ایران‌خانم شیبانی کاشانی تهیه و تقدیم شد که تمام روی سنگ مرمر را می‌پوشاند و قدری با خود سنگ فاصله دارد و از اطراف نیز وسیع‌تر است که با میله‌های ورشوی، مانند صندوقی روی آن قرار داده شده است.

در سال ۱۳۷۰ قمری (۱۳۳۰ شمسی) نیز ساختمان سقف دوم گنبد و بعداً کاشی کاری آن به‌همت آقای مشیرالسلطنه شروع شد و کاشی آن معرّق شد و مدّت هشت ماه طول کشید، و چون آن کاشی و هم‌چنین نصب آن دارای نواقصی بود مجدداً در سال ۱۳۷۵ (۱۳۳۵ شمسی) به‌دستور آقای مشیرالسلطنه، کاشی آن تجدید شد و با وضع بسیار زیبایی خاتمه یافت.

در کتیبه آن سوره اِنَّا فَتَحْنَا بِهٖ خَطَّ ثَلَاثِ اَقَاۤیِ عَبْدِ الرَّسُوْلِی نُوْشْتَهٗ شَدَهٗ وَ دَرِ بَالَاۤیِ نُوکِ هَمْ، دُوَاذَدَهٗ کَلِمَهٗ "هُوَ" وَ دَرِ زَیْرِ اَنِّ اَسَامِی شَرِیْفَهٗ شَشِ نَبِیِّ مَرْسَلِ وَ دَرِ

زیر آنها کلمه محمد حبیب الله و بعداً نام ائمه طاهرین علیهم السلام در دوازده ترک، نوشته شده است، و مجموع مخارج کاشی دوم در حدود نود هزار تومان و با مخارج کاشی اول جمعاً در حدود یکصد و شصت هزار تومان خرج آن شد.

از طرف آقای علی اویسی وکیل دادگستری نیز ساعت بسیار بزرگی که قطر صفحه آن بیش از یک متر می باشد و دارای دو طرف است، تهیه و تقدیم مزار گردید و در روی ایوان ورودی صحن پایین، برای آن محلی در نظر گرفته شد، و در ذیحجه ۱۳۸۰، مطابق خرداد ۱۳۴۰ شروع به ساختمان برج آن گردید و در چهاردهم صفر ۱۳۸۱ (ششم مرداد ۱۳۴۰) کار نصب آن خاتمه یافت، و ساعت شروع به کار کرد و روی ایوان هم برای استحکام کاملاً کلاف شد که جمعاً در حدود بیست و سه هزار تومان مخارج برج و نصب ساعت و کلاف ایوان گردید. یکی از اقدامات جناب آقای صالح علیشاه تأسیس کتابخانه

کتابخانه سلطانی مزار است که امروز یکی از کتابخانه های رسمی کشور می باشد و به نام "کتابخانه سلطانی" خوانده می شود.

این کتابخانه در سال ۱۳۴۲ قمری، مطابق ۱۳۰۳ خورشیدی تأسیس گردید و محل آن، اتاق طرف غربی مزار بود. ابتدا خود آن جناب چند جلد از کتاب های شخصی، اهدا و وقف نموده، سپس اقوام و نزدیکان و بعضی از دوستان کتبی تقدیم نمودند؛ بعض فقرای اطراف نیز به قدر وسع و همت خود چند جلد اهدا نمودند، از جمله جناب سرهنگ سراج مقدار زیادی کتب شخصی خود را تقدیم نمود و تعدادی هم از کتب مرحوم حاج شیخ المشایخ اهدا شد، و از کتب مرحوم آقای امام جمعه اصطهباناتی نیز پس از مرگشان، قدری خریداری گردید و سایر دوستان نیز کتابهایی اهدا نمودند.

این کتابخانه تا سال ۱۳۱۳ خورشیدی، رسمیت دولتی نداشت؛ عده کتب هم زیاد نبود، از این جهت احتیاج به محل وسیعی هم نداشت. در سال ۱۳۱۳ جناب آقای علی اصغر حکمت وزیر فرهنگ وقت از آن حدود مسافرت نموده، مزار و

کتابخانه را بازدید کرد و به رئیس اداره نگارش دستور داد که آن را رسمی قرار داده و مقداری کتاب بفرستند؛ پس از آن قریب چهل جلد کتاب از طرف وزارت فرهنگ اهدا و بعداً نیز به تدریج کتابهایی فرستاده؛ و این موجب تشویق دیگران نیز گردیده، کتابهایی اهدا نمودند، لذا کتابخانه به اتاق طرف راست ایوان غربی منتقل شد و قفسه‌های متعدّد برای کتب تهیه گردید و اتاق سابق که در طرف چپ ایوان قرار داشت برای قرائت خانه تعیین، و میز و صندلی و قلم و دوات تهیه شد که خوانندگان در آنجا گرد آمده به مطالعه مشغول باشند، یک اتاق هم مخصوص صحافی کتابخانه تهیه شد. اخیراً چون محل کتابخانه کوچک بود، اتاق فوقانی را که خیلی وسیع است برای کتابخانه تعمیر نموده‌اند و پس از ساختمان صحن کوثر محل آن را که در طبقه دوم قرار داشت به اتاق بزرگ طرف شرقی صحن کوثر موقتاً منتقل نمودند، ولی برای محلّ اساسی دائمی آن در طرف شمالی تکیه که طرف شمال غربی صحن بالا است، ساختمان مفصلی در نظر است که پی‌ریزی شده و اکنون که سال ۱۳۴۵ شمسی می‌باشد مشغول ساختمان آن می‌باشند و این محل بسیار وسیعی است که دارای دو طبقه و سالن‌های مفصل برای کتابخانه و قرائت‌خانه و دفتر و پذیرایی و ملزومات و غیر آنها می‌باشد، ولی اکنون کتابخانه در عمارت صحن کوثر قرار دارد. اساسنامه کامل و منظمی هم برای کتابخانه سلطانی تنظیم گردیده و برای امانت بردن کتاب نیز شرایطی معین شده است.

سپس سیصد تومان وجهی که رضاشاه پهلوی برای قالیچه‌هدایی جناب آقای صالح‌علیشاه داده بودند و معظم‌له قبول نمی‌نمود بالاخره به شیر و خورشید سرخ گناباد اهدا گردید و چون آن بنگاه منحل شد، برحسب تصویب فرهنگ و شیر و خورشید سرخ خراسان، وجه نامبرده برای خریدن کتاب به جهت کتابخانه سلطانی مصرف و مقداری کتاب خریده شد.

اکنون کتابخانه دارای مقدار زیادی در حدود چهار هزار جلد کتاب و یک نفر کتابدار و یک نفر عضو می‌باشد و عدّه مطالعه‌کنندگان نیز به نسبت کوچکی آنجا

زیاد است. از جمله کتبی که اهدا شد همان طور که ذکر شد، مقداری از کتب مرحوم حاج شیخ المشایخ امیر معزی، طبق وصیت ایشان، تقدیم شد، و نیز آقایان عبدالله و ضیاعلی ضیایی، فرزندان مرحوم شیخ اسماعیل ضیایی فردوسی، تعدادی از کتب پدر خود را تقدیم نمودند، جناب سرهنگ سراج هم تعداد زیادی کتاب در چند مرتبه اهدا نمودند، سایر فقرا نیز هر کدام کتابهایی تقدیم نموده‌اند، تعداد زیادی هم از کتب برادر ناکام مرحوم هادی تابنده پس از مرگش به نام او اهدا و قفسه جداگانه بدان اختصاص داده شد، از طرف خود جناب آقای صالح علیشاه هم مقدار زیادی کتاب در این چند ساله برای آنجا خریداری شده است و روزنامه‌ها و مجلات زیادی هم برای آن می‌رسد و وجه اشتراک پرداخت می‌شود.*

یکی از اقدامات جناب صالح علیشاه برای عمران مقبره،

قنات صالح آباد تهیه قناتی است که در پشت صحن کوثر، آب آن ظاهر

می‌شود و به قنات صالح آباد موسوم می‌باشد. روش جناب

حاج ملا سلطان محمد و جانشینان ایشان همان طور که گفتیم همواره آبادی و عمران زمین‌های بایر و حفر قنات و غرس اشجار و ساختن ابنیه خیریّه عام‌المنفعه که همه آنها از بهترین و بابرکت‌ترین کارها می‌باشد، بوده است؛ و چون مزار آن جناب از حیث آب، در مضیقه بود جناب آقای صالح علیشاه در سال ۱۳۴۲ قمری که به تهران مسافرت نمود، برای احداث قنات مذاکراتی نموده، چند

* جناب آقای صالح علیشاه برای محل دائمی کتابخانه، زمینی را در ضلع شمالی صحن وسط که جزو کاروانسرای ملکی ایشان بوده، در نظر گرفته و شروع به تخریب کردند، سپس شروع به پی‌ریزی ساختمان آن نمودند، ولی متأسفانه در بین کار روح مقدس آن حضرت در سحرگاه پنج‌شنبه نهم ربیع‌الثانی ۱۳۸۶، مطابق ششم مرداد ۱۳۴۵ به عالم بالا عروج فرمود و عالم فقر را عزادار نمود و امر ساختمان کتابخانه هم مدتی به تعویق افتاد؛ سپس به توسط جناب آقای حاج سلطان حسین تابنده (رضاعلیشاه)، جانشین آن حضرت، امر ساختمان شروع و با جدیت کامل پیشرفت کرد و در ۲۸ جمادی‌الاولی ۱۳۸۸ که مصادف با روز تولد جناب حاج ملا سلطان محمد است، مطابق اول شهریور ۱۳۴۷ از رؤسای ادارات و اعیان و معاریف همه گناباد دعوت به عمل آمد و رسماً افتتاح شد و به جناب آقای حاج سعادت متولی مزار متبرک تحویل گردید (ج).

نفر از دوستان حاضر به شرکت شده، خود آن جناب هم چند سهم برای خود و برای مزار شرکت نموده،^۱ و پس از مراجعت به گناباد شروع به کار کرد و بالاخره در ذیقعدۀ سال ۱۳۴۷ قمری آب خیلی کمی که حرکت آن به خوبی محسوس نبود در پشت صحن کوثر ظاهر شد و جشن مفصلی گرفتند، ولی در همان روز باران مفصلی بارید و سیل عظیمی جاری شد و در چاههای قنات افتاد و چند چاه را خراب کرد و جلوی آب مسدود گردید؛ نزدیک چهار ماه مخارج زیادی شد تا مجدداً چاهها اصلاح و آب به جریان افتاد، و چون زمینهای آنجا خیلی سخت و کندن آن و جلو رفتن دشوار بود و زمین هم آبدۀ نبود، آب آن خیلی دیر زیاد می شد، ولی بعداً رو به زیادی گذاشت و اکنون چند سال است که آبدۀی مادۀ قنات بهتر شده است و آب آن با سرعت محسوسی رو به افزایش است و فعلاً قریب دو سنگ آب دارد و شبانه روزی در آن کار می کنند.

قبل از اینکه این آب ظاهر شود عمارت مزار مرتفع تر از مادۀ قنات به نظر می آمد از این رو مردم بعید می دانستند که آب در مزار ظاهر شود و گمان می کردند زحماتی که در این باب کشیده شده هدر خواهد شد، حتی بعضی دوستان نزد آن جناب عرض کرده بودند که از این خیال منصرف شوند، ولی ایشان با عزمی متین و اراده ای راسخ منظور خود را تعقیب نموده بالاخره موفق گردید و موجب تعجب دوست و دشمن شد.

اکنون در مسیر این آب خیابانی هم تأسیس گردیده و منازل ساخته شده و روزبه روز بر آبادی و جمعیت آن کوی افزوده می شود. آسیایی هم ساخته شده که با آن آب کار می کند و تا چند سال قبل دارای استخر بود ولی فعلاً محتاج به استخر نیست. وضعیت زراعتی آن هم خوب است و بیشتر محصولات کشاورزی در آن عمل می کند.

۱. چهار سهم و نیم از چهارده سهم آن وقف بر مزار می باشد.

جناب حاج ملاعلی همان‌طور که در ساختمان مزار پدر موقوفات مزار جدیت داشت، برای تأمین هزینه‌های ساختمانی و غیر ساختمانی آن نیز کوشش زیاد نمود، و قدری از املاک خود را برای مصارف آنجا اختصاص داد و وقف نمود و سایر نزدیکان نیز هرکدام فراخور حال خود افتخاراً وقفی نمودند، و بعض فقرا هم برحسب وسع و استعداد و همت خود وقفی کردند و تاکنون نیز به تدریج موقوفاتی شده است، ولی کفاف هزینه‌های ساختمانی آنجا را نمی‌دهد و فقط به اندازه سایر مخارج مزار می‌باشد. تولیت موقوفات مزار، با اکبر ذکور فرزندان جناب حاج ملاعلی است، هرچند کوچکتر و نزدیکتر باشد، نظارت هم در هر زمان با قطب سلسله نعمت‌اللّهیه است، فقط در قسمت مختصری از موقوفات مزار، تولیت آن را واقف به عهده خود مادام‌الحیات قرار داده، ولی نظارت آن مانند سایر موقوفات است. برای جای قبر هم برحسب دوری و نزدیکی به مقبره، قیمت‌های مختلف معین شده است و اکنون که قیمت‌ها با سابق فرق نموده، قیمت قبرها را هم تغییر داده‌اند.

کسانی هم که در آنجا دفن می‌شوند، اگر قبلاً خودشان یا بعداً ورثه وقفی برای قرائت به نام او بکنند، روزهای جمعه که در سر مقبره، خطبه خوانده می‌شود و نام حضرت رسول (ص) و ائمه هدی (ع) و اسامی اقطاب سلسله نعمت‌اللّهیه برده می‌شود - بعداً نام مدفونینی که وقفی کرده‌اند، ذکر می‌شود و فاتحه خوانده می‌شود - نام او را نیز می‌برند و طلب مغفرت می‌شود و فاتحه عمومی می‌خوانند و تاکنون عدّه زیادی در آنجا مدفون شده و بسیاری از آنها پس از خطبه، نام برده می‌شوند.

این خطبه درحقیقت به جای خطبه‌ای است که شرعاً پیش از نماز جمعه واجب است، زیرا فعلاً نماز جمعه در شیعه متروک گردیده؛ ولی البتّه خواندن این خطبه هم که در آنجا معمول گردیده، جنبه تشریحی ندارد که بعضی گمان برنند

حقیقتاً به جای خطبه جمعه است و بدعت گویند، بلکه از باب توسل و تیمن عمومی به نام بزرگان است و در خاتمه آن هم از کسانی که در آنجا مدفونند و وقفی نموده‌اند، یادآوری شده و فاتحه عمومی خوانده می‌شود. برای خطیب هم از محل موقوفات، حقوق سالیانه تعیین گردیده است.

خدّامی هم برای مزار تعیین شده* و هفت کشیک - مطابق ایام و لیالی هفته که هرکدام یک نفر سرکشیک به نام خدمت فرما، و چند نفر کشیکچی (خادم) - برقرار شده که باید شب‌های کشیک حاضر شده و روز هم، یک دو نفر از آنها مواظبت در حفظ اثاثیه مزار داشته باشند.

علاوه بر خدّام نامبرده**، یک نفر خادم دائمی برای مقبره و برای هریک از صحن‌ها نیز یک نفر مؤذن و یک نفر جاروکش و یکی هم باغبان و گل‌کار و یک نفر هم برای کارخانه برق تعیین گردیده و حقوق داده می‌شود. علاوه بر خدّام نامبرده، یک نفر نایب التولیه و یک نفر تحویلدار هم دارد که رسیدگی اشیا و اموال مزار به عهده اوست.

حقوق کتابدار کتابخانه و متصدی قرائت‌خانه هم از محل موقوفات داده می‌شود. به اضافه، هفت قاری نیز مقرر شده که هرکدام در یک روز هفته به قرائت قرآن مشغول باشند و غیر از آنها قاری‌های دیگر نیز هستند که هرکدام در ساعت معینی از روز به قرائت کلام الله مجید اشتغال دارند و همه دارای حقوق مرتبی از مزار می‌باشند.

حقوق خدّام مزار*** هم، در روز عید غدیر هر سال پرداخت می‌شود و چون این ترتیب موجب می‌شود که در ظرف ۳۳ سال خورشیدی که تقریباً یک سال با

* عده خدّام هر کشیک، در زمان حاج ملاعلی، پنج نفر، در زمان آقای صالح علیشاه، شش نفر شدند.

** در این قسمت نیز مختصر تغییری داده شده و اضافه شده است.

*** از ذیحجه سال ۱۳۶۶ قمری برای خدّام کشیک و خدمت‌فرمایان هر شب، شام داده می‌شود و یک نفر برای آشپزی تعیین شده و شب‌های اول ماه هم، سایر خدّام مزار برای شام دعوت می‌شوند.

قمری اختلاف پیدا می‌کند، در ۳۳ سال خورشیدی، ۳۴ حقوق پرداخت می‌شود. برای تهیه سنگ قبر مدّت‌ها بود که در صدد بودند، ولی سنگ خوبی پیدا نمی‌شد تا آنکه آقای حاج محمود ملک صالحی قوام‌التجار اصفهانی فرزند مرحوم حاج محمدحسین که از فقرای نیک می‌باشند تقاضا کردند سنگ قبر را تهیه و مخارج آن را پردازند و تقدیم کنند. در این بین یک سنگ مرمر خوب در شهرداری مشهد پیدا شد و مرحوم غلامرضاخان تفضلی (مصدق‌السلطان) که از فقرای بزرگوار بود، اقداماتی نمود که سنگ نامبرده را خریداری نماید؛ جناب آقای محمود جم که در آن موقع استاندار (والی) خراسان بودند - چون از سابق نسبت به این سلسله اظهار محبت و ارادت می‌کنند و از اولاد شیخ محمود شبستری می‌باشند - میل داشتند که خودشان آن سنگ را خریداری نموده تقدیم کنند، ولی جناب آقای صالح‌علیشاه قبول نکرده و خود آن را خریداری نمودند و قیمت آن را پرداختند؛ ولی چون سنگ قبر مرحوم حاج ملاسلطان محمد به آقای قوام وعده شده بود و ایشان در اصفهان در صدد تهیه بودند، قرار شد سنگی که از مشهد خریداری شده، در انبار مزار ضبط و همان سنگ اصفهان، حجاری و کار گذاشته شود.

آقای قوام برای تهیه آن به یزد مسافرت نموده، از معدنی که در کوهستان‌های آنجاست، سنگ خوبی تهیه و چون خیلی پرقطر بود و خود جناب حاج ملاسلطان محمد و هم‌چنین جناب آقای صالح‌علیشاه نظر به دستور شرع مقدّس و استحباب بلند نمودن قبر به اندازه چهار انگشت تا یک وجب نه بیشتر، خوش نداشتند که سنگ قبر خیلی بلند باشد، لذا دستور دادند که سنگ را با اّزه نصف کنند؛ ولی متأسفانه نتوانستند و شکست. سپس سنگ دیگری تهیه نمودند و مدّتی برای سنگتراش معطلی کشیدند، زیرا حجّارهای ماهر اصفهان نظر به کارهای زیاد تهران، در کاخ‌های سلطنتی مشغول کار بودند؛ بالاخره استاد عبدالولی حجّار، پسر

استاد کرمعلی اصفهانی را که قبلاً نامش مذکور شد و در بیدخت سکونت داشت خواسته، به اصفهان رفت و حجاری‌های اطراف سنگ را انجام داده و خط روی سنگ هم در آنجا نوشته شد و از آن عکسی برداشتند و استاد عبدالولی، سنگ را به گناباد حمل نمود؛ ولی خط روی سنگ چندان دارای تعلیم نبود و مورد پسند واقع نشد و به همین جهت چندی در بوته اجمال و تعویق افتاد، تا آنکه در تابستان سال ۱۳۱۸ شمسی برحسب پیشنهاد و تقاضای نگارنده از تهران، اجازه داده شد که آقای عشقی قمی که فقیر بامحبتی است و خط نستعلیق را خیلی خوب می‌نویسد، برای نوشتن سنگ قبر به گناباد حرکت نماید؛ اتفاقاً در آن موقع جناب حاج شیخ المشایخ امیرمعزی دزفولی که شرح حال ایشان قبلاً مذکور گردید و در خط نسخ و نستعلیق استاد بود در گناباد بود و هر دو با مشورت یکدیگر شروع به نوشتن نمودند. جناب حاج شیخ اسماعیل شیخ المشایخ امیرمعزی، خط نسخ آن را نوشت و آقای عشقی قمی، نستعلیق آن را از خود برای همیشه به یادگار گذاشت.^۱

آنچه روی سنگ قبر نوشته شده به این ترتیب است:
 در سنگ، طرف بالا، آیه: **وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ**
أَمْواتاً بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ، در حاشیه آن اشکالی
 به ترتیب، یکی مربع مانند و دیگری مستطیل، حجاری
 شده در مربعات، نام‌های چهارده معصوم (ع) با خط نسخ و در مستطیل‌ها، این
 اشعار با خط نستعلیق نوشته شده:

مزار حضرت سلطان‌علیشاه مطاف جمله خاصان دل آگاه
 به نزد اهل دل آرامگاهی است ملائک پاسبان و عرش درگاه

۱. عرض سنگ لوح مرقد مطهر، بدون خاقانی ۰/۷۷ متر - سنگ اطراف سنگ لوح قبر را به اصطلاح حجاریها، خاقانی می‌گویند - و طول آن بدون خاقانی ۲/۰۳۵ متر و عرض آن با خاقانی ۱/۲۲ متر و طول آن با خاقانی ۲/۴۸۵ متر می‌باشد. سنگ مذکور در سال ۱۳۱۸ شمسی نصب گردید.

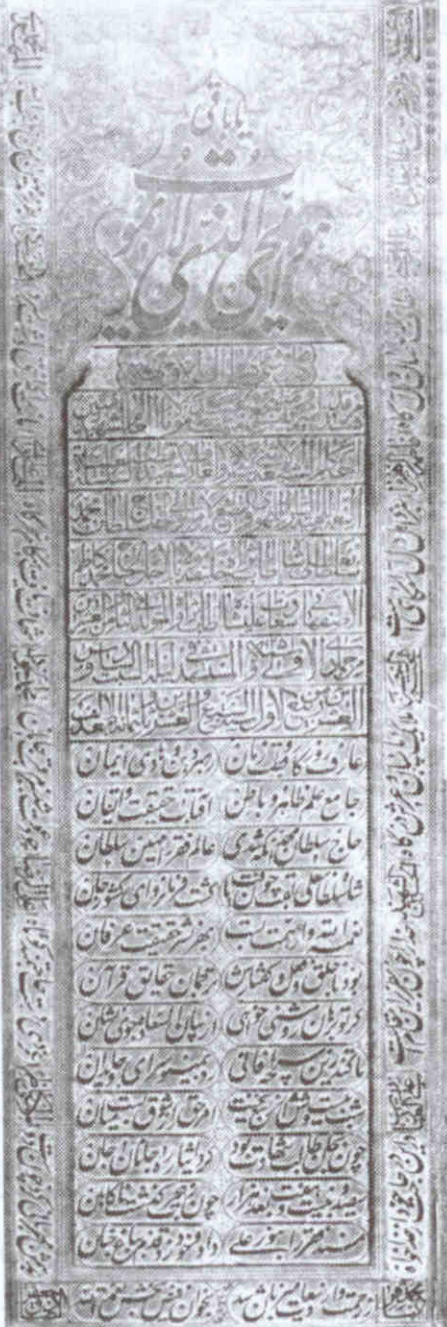
خدا را چون نظر بر این مقام است درین در حاجت خود از خدا خواه
 ز رحمت وز سعادت میزبان شد به خوان فیض بخش نعمت الله
 به دشمن مهربانی کرد چون دوست نکردی دست حاجتمند کوتاه
 چو دعوت شد به بزم قرب جانان شهادت یافت هنگام سحرگاه
 امانت را که از حق داشت بسپرد به فرزند مهین من جانب الله
 در سنگ وسط هم در بالا، کلمه "یا باقی" آنگاه "هُوَ الْحَيُّ الَّذِي لَا يَمُوت" سپس در
 زیر آن، این عبارت با خط نسخ نوشته شده:

«كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ. هَذَا مَرْقَدُ شَرِيفٍ وَ مَضْجَعُ مُنِيفٍ لِجَسَدِ مَوْلَانَا الْعَالِمِ الشَّهِيدِ مُبِينِ
 الْأَحْكَامِ الشَّيْخَةِ الْإِثْنَى عَشْرِيَّةِ وَالْعَارِفِ السَّعِيدِ قَطْبِ السَّلْسَلَةِ الْعَلِيَّةِ النَّعْمَةِ اللَّهِيَّةِ التَّارِكِ لِلهْوِ
 وَالْمُطْبِعِ لِأَمْرِ الْمَوْلَى الْحَاجِّ سُلْطَانِ مُحَمَّدِ سُلْطَانِ عَلِيَّشَاهِ طَابَ ثَرَاهُ خَلِيفَةَ مَوْلَانَا الْأَجَلِّ الْحَاجِّ مُحَمَّدِ
 كَازِمِ الْأَصْفَهَانِيِّ (سَعَادَتِ عَلِيَّشَاهِ) طَابَ ثَرَاهُ وَالْمُتَوَلِّدِ فِي الثَّامِنِ وَالْعِشْرِينَ مِنْ جَمَادَى الْأُولَى سَنَةِ
 ١٢٥١ وَالْمُسْتَشْهِدِ فِي لَيْلَةِ السَّبْتِ السَّادِسِ وَالْعِشْرِينَ مِنْ رَبِيعِ الْأَوَّلِ سَنَةِ السَّبْعِ وَالْعِشْرِينَ وَ ثَلَاثِمِائَةٍ
 بَعْدَ الْأَلْفِ.»

آنگاه این اشعار در زیر عبارات نامبرده نوشته شده است:

عارف روزگار و قطب زمان	رهبر دین و هادی ایمان
جامع علم ظاهر و باطن	آفتاب حقیقت و ایقان
حاج سلطان محمد آن که شدی	عالم فقر را مهین سلطان
شاه سلطان علی لقب چون یافت	گشت فرمانروای کشور جان
نعمت الله وار همت بست	بهر نشر حقیقت عرفان
بود با خلق و گفتارش	ترجمان حقایق قرآن
گر تو برهان روشنی خواهی	از "بیان السعادة" جوی نشان
تا کند زین سراچه فانی	رو به مینو سرای جاویدان
شب بیست و شش از ربیع نخست	امر حق را زشوق بست میان
چون به جان طالب شهادت بود	کرد ایثار راه جانان، جان

وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَأَنبَأُوا بِالْحَقِّ وَالَّذِينَ



سنگ لوح قبر جناب سلطان علی شاه طاب ثراه

سیصد و بیست و هفت بعد هزار چون ز هجرت گذشت ناگهان
 مسند فقر را به نور علی داد و خود زد قدم به باغ جنان

اشعار در ماده تاریخ ایشان زیاد سروده شده که بعضی از آنها خیلی خوب است، ولی انتخاب اشعار فوق از این نظر بوده که به بحر خفیف است و آن برای نوشتن روی سنگ قبر مناسب تر از سایر بحر هاست؛ به علاوه برای سنگ قبر تصریح به تاریخ که همه کس بتواند به آسانی آن را درک کند بهتر است. به علاوه در ماده تاریخ ممکن است بعدها از حیث کلمات ملفوظی و مکتوبی و امثال آنها اختلاف پیدا شود، چنانکه در ماده تاریخ وفات جناب رحمت علی شاه شیرازی که وقار سروده: «ره به بزم انس جست آن هادی راه یقین» همین اختلاف پیدا شد؛ زیرا سال وفات ایشان مطابق کلمات مکتوبی این مصرع، سال ۱۲۷۷ می شود و در خود سنگ هم در زیر این مصرع، همین تاریخ نوشته شده؛ در صورتی که مطابق گفته جناب حاج نایب الصّدر و طبق نامه‌ای که از آن جناب برای جناب سعادت علی شاه صادر شده، وفات در سال ۱۲۷۸ بوده و الف "آن" چون ممدود است باید دو تا حساب شود. از این رو اشعار فوق برای نوشتن بر سنگ قبر جناب حاج ملا سلطان محمد انتخاب گردیده است.

در اینجا چند قطعه که در مرثیه و ماده تاریخ سروده شده
 به مناسبت ذکر می‌کنیم؛ از جمله اشعاری است که آقای
 شیخ اسدالله ایزدگشسب که اتفاقاً موقع شهادت آن جناب
 در گناباد بوده، سروده و آن این است:

اشعاری که در مرثیه
 و ماده تاریخ
 سروده شده

بحر عرفان و معنی انسان	بر همه رهروان حق سلطان
شاه سلطان علی ولیّ به حق	کامل الذّات و آیت رحمان
جامع علم ظاهر و باطن	قطب دوران و معنی قرآن
بر شریعت ز علم بود دلیل	بر طریقت فعال او برهان
سیصد و بیست و هفت بعد هزار	در ربیع نخست بود از آن

سوی لاهوت رفت از ناسوت
 شد شهید از شقاوت عدوان
 آیینه ارجعی الی ربّک
 چون شنید از خدا بباخت روان
 "شمس" از غیب خواست تاریخش
 یکی از جمع رفت و گفت عیان
 "با سعادت علی بود مأنوس
 جان سلطان علی بعالم جان"
 ولی اگر به جای کلمه مأنوس، مونس گفته شود، بدون زیاده و نقصان است و تطبیق می‌کند.

جناب حاج شیخ المشایخ امیر معزی نیز اشعار زیر را سروده است:

شهید الاشقیاء سلطان‌علیشاه
 قد استدعی شهادته من الله
 چو از حد اشتیاقش گشت افزون
 به وصل دوست نائل شد سحرگاه
 به تجهیز تن پاکش ملائک
 فزون دیدند درویشان آگاه
 اگر جسم شریفش گشت پنهان
 ز نورش دل بود روشن تر از ماه
 مقام شامخش را منکری نیست
 مگر بی‌دانشی گم گشته از راه
 علی را مظهري چون حضرت او
 نیامد در همه اقطاب و اشباه
 به احکام شریعت بود اول
 به اسرار حقیقت فرد و یکتاه
 به طاعت بدعجین کز حضرتش هیچ
 نزد سر ترک اولی جز به اکراه
 به نورانیّتش دیدند و گفتند
 أهذا ربّنا أم ربّنا الله
 هوالمحیی لاداب الولاية
 و من یهدی الی الملكوت لولاه
 هر آن‌کس یافت تلقین از جنابش
 شناسد بی‌تأمل راه از چاه
 چنین قطبی پس از پیغمبر و آل
 نیامد در جهان، پس قصه کوتاه
 به وصفش جز حقیقت کی سرودم
 که از اغراق‌گویی دارم اکراه
 چو ضبط سال فوت حضرتش را
 خرد می‌خواست تا ماند در افواه
 یکی از جمع بیرون آمد و گفت
 "شهید الاشقیاء سلطان‌علیشاه"

مرحوم حاج محمدصادق رفعت که از رهروان آگاه و از فقرای باصدق بود و در سال ۱۳۵۰ در تهران فوت کرد، اشعار زیادی در این باب گفته، از جمله

این است:

آن‌که فیض عام او بر ناجی و هالک رسید
 در طریقت رهنما شد بر مراد و بر مرید
 زد علم از علم حکمت بر سماوات عقول
 تا بدان جایی که شد معلوم علم او پدید
 واصلان را تا به بزم قرب حق شد راهبر
 طالبان را تا به خوان نعمت‌اللّٰهی کشید
 عارفان را غایت آمال بنمود از عمل
 عاشقان را داد بهر وصل معشوقان نوید
 در شریعت پیرو ختم تمامی رسل
 در طریقت از علی اسرار حق دید و شنید
 آنچه کرد و آنچه گفت اندر تمام عمر خویش
 بود از اخبار احمد یا ز قرآن مجید
 مادر ایام چون سلطان‌علیشاهی نژاد
 چشم و گوش چرخ چون آن شاه نشنید و ندید
 باغبان خلقت از گلزار علم و معرفت
 یک گل توحید چون او از همه گلشن نچید
 از محمد (ص) داشت سرمشق عبودیت به کف
 وز علی (ع) او را عنایت‌های بی‌پایان رسید
 بود عالم جمله چون اعضای آدم، کردگار
 در دل عالم مر او را قلب آدم آفرید
 مانده بُد روزی چهار از عین اوّل در سحر
 مرغ روحش از شهادت تا به علّین پرید

آمد از شمس جمال او عیان نورعلی
 جلوۀ نورعلی از حسن صالح شد مزید
 از سعادت دست رحمت خوان نعمت را فکند
 سوی خوان نعمت او را خواند خلّاق مجید
 خواست تاریخش ز "رفعت" ساقی میخانه گفت
 "زد می باقی سحر سلطانعلیشاه شهید"
 آقای سید احمد فخرالسادات کاشانی، "خاوری" تخلص، قطعه‌ای سروده و
 ماده تاریخ این است:
 به تاریخ خفا و جلوۀ حق "خاوری" گفتا
 محمّد روی پنهان کرد و شد نورعلی پیدا
 دیگر از فقرا، "سالک" تخلص نیز قطعه دیگر سروده و همین ماده تاریخ را که
 می توان گفت بهترین ماده تاریخ است ضمیمه نموده و آن این است:
 سحر سلطانعلی را گوش جان بشنید این آوا
 که برخیز از سر جان چون محمّد (ص) نه قدم بالا
 چو احمد کو شب معراج با جسمش سوی حق شد
 روان برق سیرش شد براق آسمان پیما
 دریغ از آفتاب چهرة گیتی فروز او
 کزو بودی فروزان نور دین چون اختر طه
 مجرد چون ز تن گردید شد با جان جان ملحق
 نزد تادم زلا هرگز بر او ثابت نشد الا
 به علین علم زد آن که در این عالم امکان
 بدی قلب چو الایش یکی نقطه درون لا
 چنان در بحر وحدت غرق شد آن فانی فی الله
 که خود نشاختی دیگر چو دور چرخ سر از پا

به گوش جان رسیدش چون ندای ارجعی از حق
 بشد اندر جواب او زبانش موی بر اعضا
 رقم زد کلک "سالک" از برای سال تاریخش
 "محمد روی پنهان کرد شد نورعلی پیدا"

و نیز قطعه زیر از سالک است:

دریغ و حیف از سلطان محمد	که چرخ معرفت را شارق آمد
ز خاک تیره شد در عالم پاک	بسی به لاحقش از سابق آمد
دهان بر بست چون از قیل و از قال	زبان بر ذکر حقش ناطق آمد
بشد بیزار از دیدار مخلوق	چو بر دیدار خالق عاشق آمد
گسستی چون ز تن پیوست با جان	به وصل حق چو از جان شایق آمد
قدم از صدق چون زد در طریقت	وراکاخ حقیقت لایق آمد
به وصل جان جان قالب تهی کرد	چو بانگ ارجعی از خالق آمد
شهید راه جانان شد چو از جان	مقامش از شهادت باسق آمد
دلش چون بد مقام مهر حیدر	به کامش مرگ شهد فائق آمد
دم آخر بزد اندر دم صبح	که جانش همچو صبح صادق آمد
ندید از دهر جز رنج و ریاضت	چنین مقسوم او از رازق آمد
به تاریخش رقم زد کلک "سالک"	"بحق سلطان علیشه واثق آمد"

عارف نیشابوری متخلص به "هلال" که درویش با اخلاصی است، دو قطعه در

این باب سروده، یکی از آن دو این است:

سلطان علی که دین خدا را مدار شد	رخسار یار از رخس آینه دار شد
اندر ریاض دهر چو شد جلوه گر جهان	رشک جنان و غیرت دارالقرار شد
اندر شریعت نبوی منذر و بشیر	واندر طریقت علوی شهریار شد
در خوی چون محمد (ص) و در روی چون علی	در هر صفات مظهر پروردگار شد
گفتا هر آن که دیده به دیدار او گشود	الحق که حق ز کنز خفا آشکار شد

اندر ظهور او به محبتان و منکران
 از راه لطف و مکرمت آن معدن کرم
 با این جلال و رتبه فغان و فسوس و آه
 از این سرا به عالم بالا چو رخت بست
 کلک "هلال" سال و فاتش چو می نوشت
 صرف نظر ز هر سه موالید کرد و گفت
 همان طور که تصریح شده از مجموع آن باید سه عدد کم شود.

اقلیدس شاعر که گویا در آن زمان، خودش نیز در گناباد بوده، سروده است:

مهین قطب سلطان علی کش گزید
 خنک آن که در روز ابلاغ وی
 وضو خواست گیرد پی شفع و وتر
 که ناگاه از مشرکین چار تن
 نمودند مخنوق او را به شب
 زمان شهادت به تاریخ خود
 ز اقطاب آن مالک یوم دین
 بگفتا انا اول المسلمین
 که فاعبده حتی اتاک الیقین
 و للمشرکین عذاب مهین
 و فی دارهم اصبحوا جاثمین
 بگفتا "علینا البلاغ المبین"

مرحوم سید مهدی خان بدایع نگار، لاهوتی تخلص، که از جمله گرویدگان بود
 چند ماده تاریخ گفت، از جمله این است:

قلب بدایع نگار سال شهادت سرود
 و دیگر این بیت می باشد:

به تاریخ شهادت گفت مهدی
 آقا سید محمد باقر جندقی، بیضا تخلص، که از فقرای نیک و از وعاظ معروف
 تهران بود - و دو نفر از فرزندان ایشان نیز اکنون از معاریف اهل منبر تهران
 می باشند - در مرثیه و ماده تاریخ، این اشعار را سروده است:

شاه سلطان علی ز سجن جهان
 عشق ذوالمن چو کشته اش می خواست
 سوی جنّات و دار رحمت شد
 در قبولش ز جان به منت شد

از سعادت شهادتش آمد با سعادت قرین به جنت شد
 قاتلش آن خبیث بد بنیاد تا ابد مستحق لعنت شد
 شاه سلطان علی به حق پیوست رسته زین دار پر ز محنت شد
 در ربیع الاول به عشر سوم در سحر نازل این مصیبت شد
 خاک غم ریخت بر سر فقرا روزشان تار زین بلیت شد
 خواستم من ز طبع تاریخش طبع از فرط غم به حیرت شد
 سر "بیضا" به جمع آمد و گفت "شاه سلطان علی بجنت شد"*

جناب حاج نایب‌الصدر شیرازی که در آن موقع در گناباد

در مرثیه بوده، قصیده مفصلی در مرثیه سروده است که چون خوب

سروده و از روی حال گفته است، تمام آن را در اینجا

می‌نویسم:

نیست دنیا جز حبابی و سراب زین سبب فرمود و ابنو اللخراب
 خانه دنیاست چون نقشی بر آب چند ماند روی آبی مر حباب

* ماده تاریخ رحلت، اثر طبع آقای علی احمدی کرمانی:

و یا آینه دل مصفاً شود اگر دیده خواهی که بینا شود
 که از عشق دل در تجلاً شود تمناً اگر داری اسرار عشق
 و یا آنکه چون طور سینا شود وگر سینه خواهی چو آشکده
 که جانت از او مست الاً شود ز سلطان‌علی‌شه بیاموز عشق
 دل مرده بینی که احیا شود ز تفسیر قرآن و تنبیه او
 کز آنها تو را دیده بینا شود ولایت بیین در سعادت نگر
 که جانشان سوی عرش اعلا شود بشارت دهد مؤمنین را به لطف
 که عریان شود یا هویدا شود گر اسرار گفتار طاهر تورا است
 تو را از ثری تا ثریا شود ز آثار او جوی تا مرتبت
 دو چشم از جهان تا به یکتا شود ولی صدفوس آن جهان بین بیست
 مهی راه جو کز چه پیدا شود ز تاریخ رحلت شد از احمدی
 کز انگشت او عقدها وا شود بپرسیدم از پیر دانای عقل
 "ره قطب اعظم" به مولا شود بگفتا که فرمود عشق از نخست

مقصود، تفسیر قرآن موسوم به بیان السعادة، کتاب تنبیه النائمین، کتاب ولایت نامه، کتاب سعادت نامه، کتاب
 بشارة المؤمنین، شرح فارسی و عربی بر کلمات قصار باباطاهر است.

جز فراق دوستان در وی مجوی
 خضر را گویند عمرش دائم است
 زندگی بعد از عزیزان مردگی است
 ایها الموت الّذی امهلتنی
 جان جانم رفت و بی جانان شدم
 پادشاه ملک اقلیم وجود
 شاه خوبان حضرت سلطان علی
 حافظ علم شریعت بود او
 من بسی گردیده ام لیل و نهار
 صحبت نیکان بسی بشنیده ام
 روزگاری خدمتش بودم مقیم
 همسفر بودیم تا ملک حجاز
 از مناسک چون که فارغ آمدیم
 شد جنابش از جبل سوی نجف
 چند سال از دوریش بگداختم
 گاه در سیر جهان پرداختم
 الغرض تا آنکه شش مه پیش از این
 آمدم از شهر تهران سوی او
 روز و شب در خدمتش بشتافتم
 ملک معنی چیست وصل یار خویش
 پیش از این در مدحت آن ذوالرشاد
 آستان تو مقامات خلیل
 ای حطیم و مستجار و ملتزم

نوش آن نیش است گردوی مپوی
 غیر مرگ دوستان او را چه هست
 مردن از هجران ایشان زندگی است
 کیف ابقی بعد ما اهملتنی
 عقلم از سر رفت و سرگردان شدم
 ترک ما بنموده، فرموده صعود
 کعبه ایقان هر صاحب دلی
 هادی راه حقیقت بود او
 دیده ام بس شهریار و هر دیار
 مثل و ماندش کسی نادیده ام
 بس کرامت‌ها بدیدم زان کریم
 در طواف کعبه با اهل نیاز
 زائر قبر رسول الله (ص) شدیم
 من به هندستان شدم با صد اسف
 با جنابش هر دو عالم باختم
 گاه تألیف طرائق ساختم
 جذبه اش آورد تا شهر یقین
 فارغ از کون و مکان در کوی او
 از حضورش ملک معنی یافتم
 فانی از خود باقی از دلدار خویش
 گفته بود، آرد دوبیتش را به یاد
 حجر اسماعیل و باب جبرئیل
 ای تویی مقصود در دیر و حرم

باز گرد و قصّه را پایان بیار
روزگار از بخل و از روی نفاق
عصرها در درس و اوقات دگر
این شهادت مقصد و مقصود ماست
همچو مظلومین دشت کربلا
همچو شمس الدّین و مشتاق علی
مرده در بستر نباشد چیزکی
در شب شنبه قریب صبحدم
جانب نهری که بیرون خانه بود
در کمین بودند از قوم عنود
چون ز حلقومش خدا را راه بود
از فشار سخت بی جان ساختند
این چنین فرموده است آن معنوی
ای بساکس را که صورت راه زد
این چنین باشد وضوی اولیا
مرطهارت را به خون دل کنند
در ربیع اوّل و فصل بهار
سال هجرت از هزار و سیصد است
شد بهار عاشقان وی خریف
عمرش از هفتاد و چندی بیش بود
جرمش این می بود یک عمری تمام
جرمش این می بود کاندر روز و شب
جرمش این می بود کاندر صبح و شام

قصه خونین دلان بی قرار
کرد تبدیل وصالش با فراق
گاه می فرمود اشارت گه خبر
کشته گشتن شیوه مرد خداست
یا چو مجدالدّین قتیل اشقیا
آن شهید از عهد و میثاق علی
کشته گشتن فخر آمد بی شکی
بهر تجدید وضو شد از حرم
یکه و تنها کسی با وی نبود
حمله آوردند بر آن ذوالشهود
هر نفس مجرای ذکرالله بود
جسم پاکش را در آب انداختند
در کتاب مستطاب مثنوی
قصد صورت کرد بر الله زد
وقت رفتن سوی دربار خدا
تا قبول حضرت بی چون شوند
بیست و شش بود ز آن لیل و نهار
بیست و هفتش اضافه مقصد است
بلبل از هجران گل، زار و نحیف
جمله در ترویج شرع و کیش بود
درس قرآن سنت خیرالانام
زحمت ایشان کشیدی و تعب
جملگی را القمه دادی و طعام

جرمش این بودی همه بیمارشان
جرمش این بودی که قاتل را مدام
کس نبیند آنچه چشم من بدید
ای دریغا ای دریغا ای دریغ
قطب اهل فقر شه سلطان علی
از فراق ای امام المتقین
تو برفتی با سعادت هم قرین
تو برفتی سوی دار بی زوال
ای تو بودی قبله و قرآن من
ای تو بودی مقصد الاقصای من
ای گنابد فخر کن بر هر زمین
ای گنابد لاف زن بر هر دیار
ای گنابد قدر او نشناختی
زد رقم "معصوم" محزون غمین
دل گرفت از "نور" و برگفتا جلی
می دهد خود را تسلی زین کلام
چونکه گل رفت و گلستان شد خراب
تا که روح قدسش با قدسیان
تو بمانی سالم و اعقاب او
مقصود از بیت «دل گرفت از نور و برگفتا جلی» آن است که عدد شش
که به حروف ابجد "واو" است و وسط نور "دل آن" از مجموع اعداد مصرع دوم
(وارث سلطان علی، نور علی) که ۱۳۳۳ می باشد کسر کنیم ۱۳۲۷ می شود.
و نیز آن مرحوم در یک نسخه از کتاب طرائق الحقائق که اکنون نزد برادرم،

هم علاجش بود و هم تیمارشان
مرحمت فرمودی و دادی حطام
وان جراحاتها که بر قلبم رسید
آفتابم رفته اندر زیر میغ
شد شهید از جور قوم باطلی
روز ما شب گشت ای شمس یقین
در جوار رحمة للعالمین
ما بمانده غرقه در بحر ملال
ای تو بودی کفر و هم ایمان من
ای تو بودی جنة المأوی من
آسمان گردیده اندر تو مکین
آفتابی کرده اندر تو قرار
تا که مهدش را به لحد انداختی
بهر تاریخ شهید ظالمین
"وارث سلطان علی، نور علی"
از جناب مولوی در این مقام
بوی گل را از که جویم از گلاب
مجمع انس است با فردوسیان
در پناه حجّت الله وجه هو

آقای دکتر نورعلی تابنده، می‌باشد^۱ در حاشیه ذکر حالات آن جناب این عبارت را نوشته‌اند: «در شب شنبه ۲۶ شهر ربیع الاول ۱۳۲۷، نیم ساعت به طلوع فجر مانده، حضرتش برای تجدید وضو در کنار جوی آب که از سراچه عقب منزل می‌گذرد، دو شقی از پشت سر ایشان یک مرتبه حمله نموده، به عزّ شهادت واصل شدند و روز شنبه در قرب قبرستان بیدخت به خاک سپردند. و مؤلف این کتاب حاضر بود و این کلمه تاریخ شد: "جوادُ لعاش سعیداً و مات شهیداً"، ۱۳۲۷».

میرزا فتح‌الله‌خان جلالی که از فقرای بامحبت بوده، ترکیب‌بندی بر وزن اشعار محتشم، در مرثیه آن جناب سروده؛ چند بند آن در اینجا نقل می‌شود و چون در آخر کتاب شرح کلمات باباطاهر به فارسی به طبع رسیده، از ذکر تمام آن خودداری شد:

غم ناگهان گلوی جهان را فرو گرفت	راه نفس زغصه‌ام اندر گلو گرفت
باز این چه غلغل است به خلوتسرای انس	ساقی مگر که شیشه می را گلو گرفت
یارب نماز صبح کسی کشته شد که دل	از خون دیده بهر نمازش وضو گرفت
موی که شد خضاب که چون زلف مهوشان	آشفتگی ز شش جهتم مو به مو گرفت
در حجله گاه غیب ز نامحرمان دهر	گویی که باز شاهد اقبال رو گرفت
گویند آفتاب حقیقت گرفته است	جانم چو آفتاب از این گفتگو گرفت
بگرفت دل زغصه مگر از جهان شهی	بگرفت دل که می‌توان دل از او گرفت
از گلبن وجود که چید آن گل مراد؟	کز چیدنش زگلشن جان رنگ و بو گرفت
تا آن مه دو هفته به عارض نقاب هشت	ظلمت فضای نه فلک از چارسو گرفت
بگرفت خوی خود زجهان و جهانیان	با عشق شاهد ازلی چونکه خو گرفت

۱. این نسخه از چاپ اول طرائق الحقائق متعلق به خود نایب‌الصدر بوده و بعداً جزو کتب ملکی مرحوم آقای حاج ابوالقاسم نورنژاد - فرزند مرحوم آقای نورعلیشاه و پدر خانم جناب آقای حاج دکتر نورعلی تابنده - قرار گرفته که به فرزندشان خانم ریحاندخت نورنژاد به ارث رسید و اکنون متعلق به جناب آقای حاج دکتر نورعلی تابنده می‌باشد.

شد در کنار جوی چو مستسقی آب جو از فرط تشنگی گلویش آبِ جو گرفت
 بود آرزو که چینم از آن گلستان گلی سرپنجهٔ اجل گلوی آرزو گرفت
 یارب عزای کیست که دل در طپیدن است
 از غصه وقت جان به گلویم رسیدن است

رفتم به سیر دیر مغان با خروش دوش دیدم تمام مغیچگان را سیاه پوش
 در بسته جمع خسته و مجمر بری زتاب ساغر شکسته شمع نشسته مغان خموش
 خم کرده غشی و از شکم افتاده برزمین کف بر دهانش آمده از بس که کرده جوش
 مینا ز بس گریسته بودی به های های بگذشته بود سیل سرشکش زروی دوش
 بنشسته شمع و ز آتش غم درگرفته بود خونابه بود زان غم جانسوز تا گلوش
 از بس سبو دودسته ز غم می زدی به سر افتاده بود خالی و خالی ز تاب و توش
 از جام درد بس زده بودند صاف غم بودند مست عریده رندان دُرد نوش
 نه در سر حریفان آهنگ نای و نی نه در لب ظریفان آواز ناز و نوش
 آشفته طره تار و به تن بر دریده پوست چنگ غمش گرفته گلو مانده از خروش
 مستان ز زور نشئه غم بی خود و خراب نه عقل بود در سر بی مغزشان نه هوش
 زین حال مات گشتم و حیران که از چه رو خالی است صدر مصطبه از پیر می فروش
 هوش از سرم برفت و ز خود بی خبر شدم بشنیدم این سرود در آن حالت از سروش

کامروز می فروش ز میخانه مست رفت

از بس کشید صاف محبت زدست رفت

آن آفتاب پرده ز رخسار جان گرفت بی پرده ره به پردهٔ جان جهان گرفت
 ز آن رو گرفت پرده ز رخ تا که اهل راز دانند پرده از رخ جان می توان گرفت
 غیرت بین که پای نفس باز پس کشید وز خویش چون نشانی از آن بی نشان گرفت
 از بهر طوف کعبهٔ مقصود کوی دوست بی رنج راه، جا به سر کهکشان گرفت
 افتاد سرو گلشن آزادگان ز جای سوسن بدید آن و زبان در دهان گرفت
 چشمم به عارض گل مدهوش شد به خواب زین گل که روزگار از این گلستان گرفت

باز این چه شورش است که ما را به دل فتاد؟
 می خواست شمع شرح لبش را بیان کند
 روز شهادتش که جهان پر زشور بود
 تا آن همائی سایه گرفت از سر جهان
 بینم در انقلاب جهان را ز شش جهت
 خون دو دیده ام که کنارم محیط ساخت
 آن جان اهل انس روان شد به باغ قدس
 جا در حریم حرمت آن مقتدر ملیک
 بگرفت شمس چرخ علا و ز گرفتنش

کس این شنیده است که اندر میان آب

از روی کینه در دل شب گیرد آفتاب

اندر عزاش گریه زغم آن قدر کنید
 سیلی زنید بر بر و رخ اندرین عزا
 رفت آفتاب و روز محبتان سیاه گشت
 در ملک غیب تا بتوانید دیدنش
 نور خدا به جلوه بود در میان خون
 امشب به بزم خاص خدا میهمان بود
 اندر برش کنید ز نو جامه سفید
 با گریه گفت مردمک چشم روزگار
 غم برکشید شعله زسوز جگر چو دود
 شد داغدار لاله دلها کنون چو شمع
 خاموش شد ز باد اجل شمع بزم انس
 بر حال او به ندبه بگریید زار زار
 بر هجر آن صنوبر افتاده طرف جو

کز آب چشم بر سر گردون گذر کنید
 یعنی چو چرخ جامه نیلی به بر کنید
 با آه و ناله نورعلی را خبر کنید
 خاکش به خون سرشته و کحل البصر کنید
 در خون او به چشم حقیقت نظر کنید
 بر پیکرش بدان که قبای دگر کنید
 خونین قبا ز پیکر پاکش به در کنید
 چون من ز غصه خاک سیاهی به سر کنید
 وقت است اگر که بر سر آتش مقرر کنید
 باشد روا که گریه به سوز جگر کنید
 پروانگان سوخته پر را خبر کنید
 اما به حال خویش از آن بیشتر کنید
 جوها روان ز چشم به هر رهگذر کنید

جاری کنید رود زچشمان و رود رود مانند رود از سر شب تا سحر کنید
 از ظلم "بوتراب" گل ما به باد رفت از آه تاناک دلش پر شرر کنید
 جان "ابوتراب" که آتش گرفته باد
 از خار ما یکی گل ما را به باد داد

پر فرِ همای سعادت چو باز شد چون شاهباز در پی آن شاهباز شد
 آن شاهباز در پی آن شاه باز رفت یا شاه، باز در طلب شاهباز شد
 از جلوه‌های آن گهر گنج معرفت بر روی قدسیان در دولت فراز شد
 تن بر زمین و جان دل آراش بر فلک مملو ز نور پاک نشیب و فراز شد
 دست طلب ز دامن آن سرو راستان کوتاه گشت و قصه هجران دراز شد
 چون از ازل به شاهد هستی نیاز شد نازش به جان کشید و زجان بی نیاز شد
 آخر ز روی پرده نشین یا ز پرده باز او پرده باز کرد و پس پرده باز شد
 در پرده حقیقت حق چونکه راه یافت بی پرده پرده ساز به اهل مجاز شد
 جان به لب رسیده جام از نیاز گفت دور از لب تو خون، دل اهل راز شد
 محراب را زخون گلو پر نگار ساز ز آن رو که صبح سرزد و وقت نماز شد

برخیز تا به سوی تو ای قبله رو کنیم

از خون، تو غسل کرده‌ای و ما وضو کنیم

۱۸- به کیفر رسیدن کُشندگان و اذیت کنندگان

پس از شهادت جناب حاج ملا سلطان محمد، هریک از کسانی که در قتل ایشان شرکت داشته یا همراهی نمودند، به کیفر کردار خود رسیده و موجب عبرت مردم گردیدند؛ هرچند پس از قتل جنابش مدت‌ها بیدخت و گناباد بلکه همه‌جا دچار انقلابات و اغتشاشات زیاد گردید، تا آنکه جنگ جهانی اول (۱۹۱۸-۱۹۱۴ میلادی) پیش آمد و درحقیقت دست طبیعت انتقام خود را کشید و مصداق فرمایش شیخ نجم‌الدین کبری که فرموده بود: «خونبهای فرزندان مجدالدین، سر من و سر تو و سر تمام اهل مملکت تو است.» بروز کرد، لیکن خود کُشندگان نیز به کیفر کردار خود رسیدند.

اگرچه شرح قضیه سالارخان بلوچ، قدری خارج از موضوع
تاخت و تاز
سالارخان
ما به نظر می‌رسد، زیرا پس از قتل آن جناب، در زمان
جناب حاج ملاعلی به وقوع پیوسته، ولی چون وقوع آن بر
اثر شرارت‌های کُشندگان و دنباله همان امر بود بی تناسب نیست که به طور اختصار
به شرح آن مبادرت ورزیم.

چون دشمنان ویژه کُشندگان، از نتیجه کار خود ترسان بودند، هر روز به دروغ و تقلب تظلماتی به خارج نموده و فقرا را اذیت و آزار می‌کردند و جعفر (یکی از قتله) به مشهد فرار نموده و مهدی هم (یکی دیگر از قتله) از بیدخت فرار کرد و

متواری بود و غالباً در جنگل که از توابع تربت است، سکونت داشت.

حاج ابوتراب هم با بعض متنفذین گناباد تهیه اسلحه و نفرات نموده، به اذیت و آزار فقرا اشتغال داشتند؛ حتی حاج ابوتراب و همدستان او همه جا از کشتن جناب حاج ملاعلی سخن می گفتند، از این رو آن جناب نیز تنها بیرون نمی رفت و غالباً چند نفر از پیروان فداکار ایشان، موقع بیرون رفتن در خدمتش بودند.

در همان اوقات سالارخان بلوچ با جمعی از سواران خود به تربت حیدریه تاخته و حاکم آنجا شجاع الملک را که در ثروت و تمول معروف بود و حتی شهرت داشت دو سه میلیون تومان پول نقد موجود دارد، به اتهام مخالفت با مشروطیت به قتل رسانید و اموالش را ضبط کرد و در تربت به استقلال نشست، و به نام مشروطه خواهی با انجمن ولایتی تربت همدست شد و کارهای خلاف خود را به عنوان مشروطه خواهی انجام می داد، به طوری که بعضی نوشته اند: قریب چهل هزار تومان برای رؤسا و متنفذین مشهد و تربت فرستاد و آنها را با خود همراه نمود. و به قرار مسموع بر مرحوم آقای میرزا محمد آیت الله زاده خراسانی نیز اشتباه کاری در این باب نموده که ایشان هم با اعمال او اظهار مخالفت نکردند.

در این موقع حاج ابوتراب پیامها و نامه ها به انجمن مشهد فرستاد و اتهاماتی به جناب حاج ملاعلی و فقرا نسبت داد، از جمله به سالارخان پیام داده و او را تطمیع کرد که اگر به بیدخت بیاید گنج هایی زیادتر از گنج های شجاع الملک خواهد یافت؛ سالارخان هم به طمع افتاده به مکر و تزویر، رؤسای مشهد و تربت را با خود همراه نمود و حکم قتل جناب حاج ملاعلی را گرفت و با برادر خود حاتم خان و عطاخان و شیخ ابراهیم روضه خوان شاهرودی و حاج شیخ محمدصادق تربتی که از اعضای انجمن ولایتی تربت بودند، با سیصد سوار بلوچ حرکت کرد و به جویمند آمد و شیخ ابراهیم و عطاخان را به نام تسلیت، خدمت جناب حاج ملاعلی فرستاد و برای روز بعد که روز جمعه دوازدهم رجب ۱۳۲۷ قمری بود از ایشان برای نهار دعوت نمود. آن جناب با حاج محمدحسین

ملک‌التجار، پسرعمو و شوهر خواهر بزرگ خود، و آقای ملامحمد صدرالعلما پسرخالو و شوهر خواهر کوچکتر و برادرزن ایشان و آقای حاج میرزا محمدعلی ریابی و حاج محمدحسین نوغابی به جویمند رفتند، و سالارخان دو سوار برای احترام ایشان و امنیت راه فرستاد و از ایشان به ظاهر احترام نمود و در موقع نهار بدون اطلاع ایشان صد سوار بلوچ به راهنمایی حاج ابوتراب و چند نفر نوغابی به بیدخت فرستاد، بیشتر قاتلین نیز همراه آنها بودند.

آنها چون به بیدخت آمدند شهرت دادند که جناب حاج ملاعلی راکشته‌اند، فقرا و زنها خیلی مضطرب شدند، ولی جناب حاج شیخ محمدحسن فرزند بزرگتر ایشان که در آن موقع نوزده سال داشتند، این شهرت را جداً تکذیب نموده و اطمینان داده بودند که ایشان حیات دارند.

زنها چون فهمیدند که آنها برای غارت منازل آمده‌اند، با لباس مبدل فرار کرده در منازل رعایا پنهان شدند. سواران ابتدا به منزل ملامحمد اسماعیل رئیس‌العلما، برادر آقای ملامحمد صدرالعلما، که نزدیکتر بود، تاخته و غارت نمودند؛ آنگاه به راهنمایی جمعی از اشرار بیدخت از جمله جعفر که از سواران سالارخان شده و مهدی به منزل جناب حاج ملاعلی وارد شده و آنچه به دست آوردند، بردند؛ از جمله گره کوچکی که آقای سرتیپ عبدالرزاق خان مهندس بغایری معروف، ساخته بود، شکسته و گفته بودند: بت آنها را شکستیم؛ و چند صندوق کوچک آهنی که سرش بسته بود، شکسته ولی چیزی نیافتند؛ فقط اسناد بی‌اهمیتی در آنها یافتند، زیرا جناب حاج ملاعلی قبلاً پیش‌بینی نموده و اسناد مهمی که از مردم، نزد ایشان بود، جمع‌آوری کرده در صندوق‌های کهنه بی‌اهمیت شکسته گذاشته بودند که آنها متوجه نشوند و به دیگران نیز دستور داده بودند که اثاثیه منازل را پنهان کنند ولی خود آن جناب از اثاثیه شخصی چیزی پنهان نکرده بودند، و آنچه هم در صندوق‌های کهنه گذاشته بودند، امانت دیگران بوده است. سواران هم، آنچه یافتند با خود بردند و بعضی جاها را هم به امید آنکه شاید

چیزی در آنجا مخفی شده باشد خراب کردند، ولی چیزی نیافتند؛ عجب آنکه یک صندوق آهنی که محتوی آن، قدری پول نقد و یک قلمدان بوده به جای خود محفوظ مانده و ابداً ملتفت نشده بودند.

به منزل سایر اقوام و بستگان ایشان نیز رفته و غارت کردند، از جمله به منزل خود مرحوم جناب حاج ملا سلطان محمد رفتند ولی آنها قبلاً اثاثیه را پنهان نموده بودند و اتاقی که مخصوص خود آن جناب بود، قفل داشته، کلید را خواسته بودند، فوراً به آنها داده شد و چون خواستند در را باز کنند قفل به خودی خود باز شده، و یکی از بلوچ‌ها که خواسته بود به درون اتاق رود ناگاه پایش سست شده و قدری مبهوت و متحیر ایستاده! سپس برگشت و از همراهی با غارتگران صرف نظر کرد. علت را پرسیدند؟ گفت: گویا کسی از درون اتاق بر من نهیب زد و یکی هم پای مرا از عقب کشیده و هیبتی در دلم افتاد که نزدیک بود هلاک شوم؛ سپس از گناباد هم رفت.

غارتگران تا پنج روز در کوچه‌های بیدخت تاخت و تاز نموده و مکرر به منزل جناب حاج ملاعلی رفته غارت نمودند؛ منافقین و دشمنان بیدخت هم با آنها همراه بودند، و مرکز آنها منزل سید محمدرضا روضه‌خوان که نام او را قبلاً ذکر کردیم، بود.

پس از غارت منازل به مدرسه ریخته و فقرایی را که از خارج آمده بودند اذیت و آزار بسیار نمودند و آنها را مهلت نماز ندادند، و بعضی از آنان را در حال نماز گرفته و همه را دست بسته جلو اسب‌ها انداخته و آنها را می‌زدند و می‌دوانیدند تا به جویمند بردند، از جمله جناب آقا شیخ اسدالله گلپایگانی* و آقای شیخ غلامحسین دشتی حاجیانی که هر دو از شاگردان برجسته آخوند ملا محمدکاظم خراسانی بوده و درجه اجتهاد داشتند و راهیابی به فقر شده - در آن موقع برای

* جناب شیخ اسدالله بعداً از طرف جناب آقای صالح‌علیشاه اجازه دستگیری یافت و به "درویش ناصرعلی" ملقب گردید.

ملاقات آمده بودند - و شیخ تقی تهرانی و آقامحمد سبزواری و آقا حسینعلی اصفهانی و آقا زین العابدین کاشانی و شیخ حسین دشتستانی بودند. در جویمند سالارخان از آنها پرسیده بود که برای چه به اینجا آمده‌اید؟ گفته بودند: برای تحصیل. گفته بود: چرا از همه جا، اینجا را انتخاب کردید؟ سپس جناب حاج ملاعلی از آنها ضمانت کرده و فرمود: هرچه از آنها بخواهید، من می‌دهم؛ لذا آنها مستخلص شدند.

سالارخان ۲۴ روز جناب حاج ملاعلی را با حاج محمدحسین نوغابی توقیف نمود و صورتاً احترام می‌نمود ولی در عین حال اذیت می‌کرد. شبی مطالبه کاسه الماس و شبی مطالبه تاج شاه عباس و تبرزین دسته الماس مرصع و کشکول شاه نعمت‌الله ولی که سی هزار تومان قیمت کرده بودند، نمود؛ آن جناب جواب داد که آنچه به ما رسیده غیر از اینهاست و این اشیاء، ظاهراً دردست ما نیست؛ و چون ایشان را راستگو می‌دانست قبول نموده بود. یک مرتبه دیگر مبلغ سه هزار تومان نقد مطالبه نمود، ایشان در همانجا قدری از املاک خود را فروخته آن وجه را تهیه نموده، دادند؛ از حاج محمدحسین نیز پانصد تومان دریافت نمود.

در همان اوقات که آن جناب توقیف شده بود، شنید که درصدد اسیر کردن جناب حاج شیخ محمدحسن می‌باشند؛ پنهانی پیغام داده، دستور حرکت به تهران فرمود، و ایشان شبانه، رو به تهران حرکت نمود و آقای میرزا محمدباقر، پسر کوچک جناب حاج ملاسلطان محمد، نیز از دنبال به ایشان پیوستند، و جناب حاج شیخ محمدحسن از سبزواری به تهران تلگرافات تظلم و شکایت نمود؛ از آنجا به سالارخان و حاکم طبس و قاین و سیستان برای استخلاص ایشان تلگرافات سخت شد، ولی سالارخان گفته بود: من مطیع دولت نیستم و به دستور آقا زاده خراسانی آمده‌ام و مأمور کشتن ایشان می‌باشم و تا ایشان دستور ندهند رها نمی‌کنم.

سپس ایشان را به طرف جنگل که بین تربت و گناباد است حرکت داد؛ موقع

حرکت آن جناب، بیابان پر از ناله و افغان مردم شده و بلوچها آنها را با سرنیزه اذیت و آزار می‌کردند؛ ولی جناب حاج ملاعلی همه را امر به صبر نموده و وعده می‌فرمود که به زودی مراجعت می‌کنم. پس از حرکت آن جناب، دشمنان جشن‌ها گرفتند که دیگر بر نمی‌گردند و فقرا را سرزنش‌ها نمودند.

ولی در جنگل از آقازاده خراسانی برحسب امر تلگرافی والدشان که در جواب تلگرافات تهران کرده بودند، تلگرافی به سالارخان رسید که چرا ایشان را خلاص نمی‌کنی؟ که اسباب زحمت من فراهم شده؛ و او ناچار ایشان را رها کرد. آن جناب روز سوم، به خوشی به گناباد برگشت و فقرا بر رغم دشمنان، پیشواز مفصل نموده جشن‌ها گرفتند، از جمله حاج عباسعلی بیلندی که از فقرای نیک بود، جشن مفصلی گرفت.

در تاخت و تاز سالارخان به طوری که حاج شیخ عباسعلی می‌نویسد: قریب یازده هزار و سیصد تومان آن زمان، به ایشان و اقوام ایشان خسارت مالی وارد آوردند.

در این قضیه دشمنان خانگی و منافقین بیدخت و سایر قرای گناباد، از موقع استفاده کرده و تا توانستند از اذیت و آزار و غارت اموال فروگذار نکردند، بلکه بیشتر از بلوچها در صدد خرابی و غارت بودند و می‌توان گفت اگر آنها کمک نمی‌کردند، بلوچها یارای آنقدر اذیت را نداشتند.*

* در یکی از صورت‌ها که به خط جناب حاج ملاعلی نورعلیشاه ثانی، فرزند جناب حاج ملا سلطان محمد قدس سرهما، نزد مرحوم حسینعلی خان موثق السلطان ملاحظه شد، اشخاص زیر را نام برده‌اند که با بلوچها همدست بوده‌اند: سیدرضا روضه‌خوان که از جمله زوجه کربلایی حسین را ریسمان به گردن او انداخته، به‌خانه برد و با شکنجه چهل تومان از او گرفت و هم‌چنین ملا اسدالله و عیال کربلایی محمد شفیع را جرم کرده بود؛ دیگر سیدمحمد جویمندی که ملکی را که سیصد تومان قیمت داشت، غضباً گرفت؛ دیگر شیخ ضیاءالدین و حاج آقا فخر شهری و محمد کربلایی خدابخش و آقا میرزا عبدالعلی شهری و محمدحسین ملاعلی تربتی و کربلایی حسن شکاری و پسرش از جمله آنها بودند.

اشخاص زیر هم به خط ایشان نوشته شده که به‌خانه ایشان و سایرین، با بلوچها ریخته و غارت کرده‌اند: کربلایی مهدی قاتل با برادرش؛ کربلایی حسن شکاری با پسرش؛ روح‌الله، برادر سیدرضا؛ و پسر ذبیح‌الله

←

جناب حاج ملاعلی پس از خلاصی از چنگال سالارخان، گرفتاری سالارخان بیست روز در بیدخت توقّف نموده و در اوایل رمضان سال ۱۳۲۷ قمری، به عنوان تظلم از راه سبزوار به تهران رفت و در شهری (حضرت عبدالعظیم) منزل نمود و قدری هم در تهران توقّف نمود. رجال دولت، همه احترام و دیدن نمودند، و آن جناب در مواقع مقتضی، به طور حکایت قضایای گناباد را به اولیای امور اطلاع داد؛ جمعی به ریاست سردار سعید مأمور گرفتن سالارخان شدند، و او بر حسب دستور محرمانه عضدالملک دو ماه در مشهد توقّف نمود، بدون آنکه کسی بفهمد به چه قصد آمده؛ سپس شبانه از مشهد بیرون آمده و از بیراهه به قلعه علیک که دوازده فرسخی تربت و منزل سالارخان بود، رفته آنجا را محاصره نمود و پس از جنگ مختصری، هفتاد تن اسیر گرفت؛ ولی خود سالارخان فرار کرد و سردار سعید تا سعدالدین که از دهات کاشمر است او را تعاقب نمود، در آنجا یک نفر میرزا ابراهیم نام، سالار را شناخته خواسته بود با تیر او را بکشد، او ناچار از سوراخ مستراحی فرار کرده و بر روی نجاسات غلتیده، خود را به کوهی رسانید و قشون از دست یابی به او مأیوس شده، برگشتند.

پس از چندی که متواری و سرگردان بود، چاره در آن دید که خود به تهران بیاید و چاره اندیشی کند، لذا با چند نفر به طور ناشناس به تهران آمد، در آن موقع که بهار سال ۱۳۲۸ قمری بود، جناب حاج ملاعلی نیز در تهران توقّف داشت و سالارخان مدّتی بلا تکلیف و به طور ناشناس در تهران ماند ولی بالاخره او را شناختند و توقیف نمودند و در محاکمه نیز محکوم گردید و مدّتی در زندان بود،

→

بیگ؛ محمّد پسر حاج یوسف؛ پسر نصیرخان بلوچ و فیض بیگ. ولی به طوری که این جانب شنیده‌ام بعضی از این اشخاص بعداً تغییر روش داده و اظهار محبت می‌کردند، مانند مرحوم آقا سید محمّد جویمندی و بعضی هم مانند کربلایی حسن شکاری و پسرش به فقر راهیابی شدند (ج).

پس از چندی* فرار کرده در زرگنده که از بیلاقات تهران است به سپهدار اعظم پناه برد و بیست و پنج هزار تومان به او رشوه داد، در آن موقع سپهدار مغضوب مجاهدین واقع شده و در زرگنده به سفارت روس پناهنده شده بود.

چون سالارالسلطان (مشیرالسلطنه)، فرزند عضدالملک، که از فقرای محترم و متنفذ و باعلاقه بودند، شنیدند که سپهدار او را پناه داده شرحی به سپهدار نوشته و در این باب از او گله نمود، لذا سپهدار دست از حمایت او برداشت.

سالارخان از همه جا مأیوس شده، نزد حاج محمدحسین نوغابی آمد و عذرخواهی نمود و اظهار کرد: من تقصیر ندارم، اشخاصی از مشهد محرک من شدند و اکنون به اینجا آمده و به خودتان پناهنده شده‌ام، و خواهش نمود که نزد جناب حاج ملاعلی از او وساطت کند؛ و توسط حاج محمدحسین (که در آن سفر ملقب به معین‌الاشراف گردید) نزد آن جناب آمده عذرخواهی نمود، آن جناب نظر به حال عفو و گذشتی که داشت از او عفو نمود، و قرار شد که قریب دو هزار تومان وجه نقد که از بیدخت برده بود، رد کند و سندی به ضمانت برادرش داد که پس از خلاصی و مراجعت به وطن خود تسلیم نماید؛ سپس گفته بود که خرجی راه ندارم، خود آن جناب قدری وجه نقد برای مخارج راه به او داد و شرحی مرقوم داشت که فقرا در بین راه متعرض او نشوند و چون آن جناب از او عفو کرد دولت هم متعرض او نشد، حتی راجع به قتل شجاع‌الملک هم از او بازخواستی ننمودند و او با خیال راحت به وطن خود برگشت. از وجهی هم که بنا شده بود بدهد، فقط یک صد تومان در همان اوایل داده و بعداً از گفته‌های خودش معلوم شد که از همان اول هم قصد دادن نداشته، جناب حاج ملاعلی هم اصلاً مطالبه نفرمود و اعتنایی بدان وجه ننمود؛ پس از وفات آن جناب نیز کسی مطالبه نکرد، ولی او و پیروانش هر یک به کیفر کردار خود رسیدند و تا زنده بودند مانند سایر مخالفین روی

* این قسمت از کتاب شهیدیه، تألیف حاج شیخ عباسعلی کیوان نقل شده است.

آسایش ندیدند.

گرفتاری حاج ابوتراب

در همان اوقات که جناب حاج ملاعلی در تهران توقّف داشتند، حاج ابوتراب مشغول شرارت بود و بر اثر شرارت‌های روزافزون او، از طرف دولت به علینقی میرزا رکن‌الدوله والی خراسان (پسر محمدتقی میرزا رکن‌الدوله) امر شد که او را گرفته به تهران بفرستد. رکن‌الدوله به عدل‌الدوله فرماندار طبس و فردوس و گناباد دستور داد که او را بگیرند؛ او هم بدون تأخیر او را گرفته به مشهد فرستاد، در آنجا آقازاده خراسانی که از اوّل طرفدار و حامی او بود، جدّیت کرد که او را خلاص کند، مؤثر نشد، و او را به زجر به تهران بردند و مدّت‌ها در شهربانی محبوس بود و کسی از حالش نمی‌پرسید.

آقا شیخ ذبیح‌الله گنابادی نیز که برای وکالت، با او رفته بود به هرجا متوسّل شد، اثری نکرد؛ حتی به علمای تهران نیز ملتجی شد، و تلگرافاتی هم از نجف و مشهد به ادارات دولتی رسید و به مجلس شورای ملی هم شکایت‌ها شد، ولی اثری نکرد. بالاخره یک نفر از طرف علما برای شفاعت نزد جناب حاج ملاعلی رفت و جدّیت زیاد در خلاصی او نمود، آن جناب فرمود: من که او را حبس نکرده و شکایت ننموده‌ام، کردار زشت خودش، او را طبعاً به کیفر خود نزدیک گردانید و انتقام خدایی او را کشیده است، ولی چون به ما پناهنده شده است، از گذشته‌های او ساکتیم، از این به بعد از اذیت ما و فقرا دست بکشند و از کشندگان مرحوم آقا حمایت نکنند.

چون این پیام به هیأت علمیه رسید از عفو و اغماض آن جناب در شگفت شدند! و بنا شد حاج ابوتراب حاضر شده، ملتزم شود که در صورتی که پیروان ایشان را اذیت کند دو هزار تومان بپردازد.

اتّفاقاً مصادف این اوقات، قضیه قتل مرحوم آقا سیّد عبدالله بهبهانی پیش آمد و این واقعه چون خارج از انتظار بود همه را به سوی خود متوجّه نمود و قضیه حاج

ابوتراب مدّتی مسکوتٌ عنه ماند، و او در حبس بود تا پس از مدّتی این التزام نوشته شد و چندی طول کشید تا به مهر ادارات لازمه رسید، و چون نزد وزیر دادگستری وقت بردند، او اکتفا به التزام نامه نکرده، گفته بود: باید خود جناب حاج ملاعلی رسماً رضایت نامه بدهند؛ ولی چون آن جناب رسماً تظلم و شکایتی از حاج ابوتراب ننموده بود از نوشتن رضایت نامه خودداری نموده، به آقای محمدهاشم میرزا افسر که از فقرا و نمایندگان مجلس بود نوشت که شما در استخلاص وی، پس از اخذ التزام نامه اقدام کنید که ما از دعاوی خود ساکتیم، ولی چون رسماً تظلمی ننموده ام، چیزی به عدلیه نمی نویسم.

سپس حاج ابوتراب مستخلص شده برای عرض تشکر و سلام خدمت آن جناب آمد و عذرخواهی نمود. چون از تهران حرکت کرد، بعضی از فقرا تصمیم گرفته بودند که او را در بین راه بکشند؛ ولی آن جناب مطلع شده نهی فرمود، حتی موقعی هم که محبوس بود بعضی تصمیم گرفته بودند که به هر قسم شده ولو آنکه مرتکب تقصیری عمدی شده تا محبوس شوند، در زندان به او راه یافته او را بکشند؛ ولی آن جناب فرموده بود: اینها انتقام خون آن جناب نیست! و شما اقدام نکنید خداوند انتقام خواهد کشید. لذا آنها حسب الامر از خیال خود منصرف شده منتظر امرالهی بودند.

چون حاج ابوتراب از تهران حرکت کرد، آن جناب به او نوشته داد که فقرا در بین راه متعرّض او نشوند، و در سبزوار جناب حاج شیخ عمادالدین حسب الامر به او محبت نموده و بعض فقرا آنجا نیز تصمیم گرفته بودند که او را بکشند ولی ایشان مانع شدند.

حاج ابوتراب سالماً به گناباد آمد ولی به محض ورود، مجدداً شروع به تفتین و افساد نمود و دیگران را بر اذیت و آزار فقرا وادار می کرد و می گفت: من ملتزم شده ام که اذیت نکنم، ولی شما که ملتزم نشده اید. و به این ترتیب منظور خود را انجام می داد، تا آنکه به واسطه مخالفتی که محمدعلی نوغابی با او داشت بر دست

او و پیروانش کشته شد و به کیفر کردار خود رسید.

محمدعلی، نامبرده اهل نوغاب گناباد و شغل او و پدرش حسن، چاه جویی (مقتی) بوده و به مقتی معروف بود. محمدعلی هرچند از فقرا نبود، ولی گاهی به بیدخت خدمت جناب حاج ملا سلطان محمد می‌رفت، و خودش

محمدعلی
نوغابی معروف
به سردار

نقل کرده بود که روزی در محضر درس ایشان بودم، سخن از چنگیز و نادر به میان آمد و آن جناب آنها را به پردلی ستود، سپس نگاهی به من فرمود. از آن موقع شوری در سرش افتاده و از شغل چاه‌جویی به تنگ آمده آن را ترک کرده و به نیشابور رفت و در کارخانه پنبه یک نفر ارمنی، عابد نام، مستخدم گردید، پس از مدتی که مختصر توانایی پیدا کرد به گوسفند خریدن مشغول شد و یک سفر برای این کار به گناباد رفت، آن اوقات مصادف بود با فتنه سالارخان، و حاج ابوتراب تفنگی به زور از محمدعلی گرفته به سالار رسانید، و کینه حاج ابوتراب از آن روز در دل محمدعلی جایگیر شد و منتظر فرصت بود که انتقام خود را بکشد.

چون به نیشابور مراجعت کرد به همان شغل اشتغال داشت، تا آنکه اداره نمک تأسیس شد و از طرف آن اداره بر یک زن تعدی شد، مردم چون از آن اداره ناراضی بودند، به حمایت آن زن برخاسته و آشوبی برپا شد و محمدعلی هم جزو آشوب‌طلبان گردید و بیش از همه هیاهو کرد، اداره شهربانی از آشوبگران تعقیب نمود و محمدعلی گریخته برجی را سنگر قرار داد، مأمورین شهربانی به منزلش رفته اموال و گوسفندانش را به غارت بردند.

او از این بابت برآشفته و تصمیم مخالفت با دولت و سرکشی گرفت، و با خواهرزاده خود و سه نفر دیگر از نیشابور به ترشیز (کاشمر) آمد، و زن خود را در یکی از دهات آنجا (بیژورد نام) گذاشت و خود به گناباد رفت و اسب و سلاحی تحصیل کرده، شروع به تاخت و تاز نمود، و نامش در بیشتر شهرهای خراسان به یاغی‌گری مشهور شد و روزنامه‌ها هم راجع به او شرح‌هایی نوشتند.

دولت ابتدای امر، او را کوچک انگاشته و پس از چندی که غائله زیادتر شد، در صدد دستگیری او برآمد و موفق نشد، از جمله: یک مرتبه اعدل الدوله فرماندار طبس و توابع، جمعی سوار، مأمور دستگیری او نمود ولی او با اتباعش که شش نفر بودند به تربت فرار کرد و در آنجا مصادف با سواران دولتی گردید؛ ابتدا، مقاومت نمود تا آنکه سه نفر از پیروانش کشته و یک نفر زخمی و گرفتار شد، خودش با دو نفر دیگر فرار کردند، و مدتی نامی از او نبود و دولت هم در صدد دستگیر کردن او برنیامد.

پس از چندی به گناباد برگشت و یکی از سواران حکومت را کشت؛ چون مردم گناباد را می شناخت از ثروتمندان، به عنف و جوهی گرفت. حاکم آنجا به نام تهیه سوار به تربت فرار کرد و محمدعلی با آسایش خاطر به تاخت و تاز مشغول شد.

ابتدا به بیدخت آمد و از حاج یوسف که دشمن فقرا بود و دو نفر دیگر هر یک پنجاه تومان خواست و در آن وقت چهار نفر پیرو داشت و همه پیاده بودند. خودش از مسجد بیدخت به قصد زیارت قبر جناب حاج ملا سلطان محمد بیرون آمد؛ چون نزدیک قبرستان رسید، سید محمدرضا و شش نفر از پیروان او را ملاقات نمود، محمدعلی او را گرفت و گفت: تو تفنگ داری و باید بدهی. او هرچه عذر آورد نپذیرفت و با تفنگ تهدیدش نمود و او را کشان کشان تا سر مقبره برد و فاتحه خوانده، برگشت؛ و در آن وقت آن چهار نفر پیروانش با پول رسیدند، محمدعلی سید محمدرضا را به دو نفر سپرد که از او تفنگ بگیرند، آنها هم قدری او را زدند تا تفنگ تسلیم نمود، سپس به کشتوان و سر زراعت های بیدخت رفته کربلایی سلطان را که از کشندگان بود، یافت؛ و چون شنیده بود که از او بدگویی کرده، کینه او را در دل داشت، او را به شکم به درخت بسته و چند ترکه چوب بر پشتش زد از آنجا به زین آباد که مزرعه ای است در نیم فرسخی شمال شرقی بیدخت رفت و برج آنجا را منزل خود قرار داد و شروع به تاخت و تاز به

دهات نمود، و یکی از اعیان باغ آسیا را که از دهات گناباد است، کشت؛ از آن رو رعب او در دل مردم جایگیر شد، یک روز هم به جویمند رفته با بودن نایب الحکومه، آنچه خواست کرد و برگشت.

در همان اوقات دو نفر از شهربانی سبزوار مأمور گرفتن کشندگان جناب حاج ملا سلطان محمد شده، به بیدخت آمدند و مهدی را هنگامی که از حمام بیرون آمده بود گرفته، دست او را بستند؛ جعفر را هم از میان زراعت ها که مشغول پالیزبانی بود، گرفتند و به مرنديز شور که بین راه سبزوار در دوازده فرسخی بیدخت می باشد، بردند. بستگان آن دو نفر به شیخ عبدالکریم پسر حاج ابوتراب پناه بردند، خود حاج ابوتراب در آن موقع در تهران زندانی بود، آنها به شیخ عبدالکریم گفته بودند که اگر این دو نفر را به سبزوار برده، بازپرسی (استنطاق) نمایند، نام همه را بروز خواهند داد؛ شیخ عبدالکریم مضطرب شده صد و پنجاه تومان جمع آوری کرده، به محمدعلی داد که برود آنها را مستخلص سازد، محمدعلی در مرنديز آنها را که در منزل ملا احمد نام که از فقرا بود، منزل کرده بودند، خلاصی داد و اسلحه مأمورین را گرفت و آنها پیاده به سبزوار برگشتند و از آن پس جعفر نیز به محمدعلی پیوست.

محمدعلی مرتب مشغول تاخت و تاز بود و به تدریج پیروان او زیاد شده به هفتاد نفر رسیدند. در آن هنگام مقر خود را در گیسور که نزدیک سرحد افغانستان در شمال شرقی گناباد و دوازده فرسخی بیدخت واقع است قرار داد و از آنجا به شهر تون (فردوس) که در جنوب غربی بیدخت واقع می باشد و از راه غیرشوسه مستقیم تقریباً دوازده فرسخ با هم فاصله دارند تاخت، و رئیس نظمیّه را با یک نفر از کارمندان او کشته، نعش آنها را به درخت آویخت، مردم فردوس هم ترسیده آنچه خواست به او دادند و از آنجا با غنیمت بسیار و ثروتی سرشار به گیسور آمد.

قوت گرفتن
محمدعلی و
همت دولت
بر دفع او

در این موقع امیر محمد ابراهیم خان شوکت الملک*، امیر بیرجند، جمعی را با توپ مأمور دستگیری او نمود، از تربت نیز جمعی به کمک آنها مأمور شدند، عده دیگری هم از گناباد به کمک رفته و جمعاً قریب ششصد نفر شدند؛ این عده مدتی گیسور را محاصره داشتند و محمدعلی پس از چندی شبانه از قلعه فرار کرد و سواران تا ظهر روز بعد، از فرار او آگاه نشدند، و چون از فرار او آگاه شدند، یوسف خان قاینی با چهل سوار او را تعقیب نمود تا آنکه در رباط شور که بین فردوس و بشرویه است به او رسیده و شنید که محمدعلی در رباط است ولی جرأت رفتن به رباط نکرده، در خارج توقف نمود و از فردوس خواروبار خواست؛ اهالی فردوس به خیال آنکه آنها در رباط هستند، آذوقه را به رباط فرستاده محمدعلی آنها را ضبط نمود، و شب بعد به غنی آباد که خارج از راه بود رفته، سواران نیز او را دنبال نمودند و دو روز در بیرون غنی آباد جنگ بود؛ سپس محمدعلی به طبس فرار کرد آنها هم او را تعقیب نمودند و چون به نزدیک طبس رسیدند از اهالی طبس خواربار خواستند ولی آنها ندادند لذا سواران از آنجا مجبوراً به قاین مراجعت نمودند.

چون سواران مراجعت کردند، او مطمئن شده از آنجا به جندق رفته و به نایب حسین کاشانی که در آن موقع در جندق می جنگید پیوست، و خواست از پیروان او شود، نایب حسین گفت: تو هنوز مرد کار نیستی؛ و نپذیرفت. محمدعلی برای امتحان هنرنمایی خود با سوارهای خویش به قمشه (شهرضا) اصفهان رفت و آنجا را غارت کرده، غنایمی برای نایب حسین آورد و از طرف او به "سردار" ملقب گردید.

سپس نایب حسین را وادار کرد که به طبس بتازد و میل داشت که شبانه بی خبر

پیوستن
محمدعلی به نایب
حسین کاشانی

* در شب عید غدیر ۱۳۶۳ قمری، چهاردهم آذر ۱۳۲۳ شمسی، در سن ۶۴ سالگی بدرود زندگانی گفت.

بریزند و آنجا را تصرف کنند، ولی نایب حسین به آن ترتیب راضی نشد و نامه‌ای نوشته، پیکی گسیل داشت، سپس خودش به طبس رفت، در این هنگام محمدعلی از نایب حسین اجازه خواست که به ترشیز (کاشمر) رفته، زن خود را برداشته به او پیوندد. چون از طبس حرکت کرد، شنید که پس از فرار او از گیسور، نیرویی که مأمور گرفتن او بودند خویشان او را اذیت و آزار کرده‌اند، از جمله خواهرش را که به حاج ابوتراب سپرده بود به سعایت او، به اردو سپرده‌اند؛ لذا از رفتن به ترشیز منصرف شده روی به گناباد نهاد و در عمرانی منزل کرد، و به تمام دهات فرستاد و اسب و تفنگ و آذوقه خواست از جمله به بیدخت با تهدید نزد جناب حاج ملاعلی فرستاده و اسب و تفنگ و برنج و روغن خواست، و آن جناب هم هرچه حاضر بود، فوراً فرستاد و پیغام داد که آنچه موجود بود فرستادیم. از حاج ابوتراب هم چند تفنگ و اسب و خواروبار خواست، او جواب داد که اگر دلو و ریسمان می‌خواهی برایت می‌فرستم - و مقصودش آن بود که تو را نمی‌رسد از من مطالبهٔ اسلحه کنی و کار تو همان چاه‌جویی است - برای جنگ با تو نیز حاضرم، ولی به شرط آنکه مردانه و روز بیایی، نه آنکه به شب تاختن کنی. چون این جواب به محمدعلی رسید، او غضبناک شده و شوهر خواهر خود را طلبیده، چوب و لگد فراوان زد که بگو: خواهر مرا چه کسی به اردو داد؟ او صریح گفت که حاج ابوتراب این کار را کرد.

چون محمدعلی این را شنید، عرق غیرت و حمیت او به جنبش آمد و از همانجا یکسره آهنگ نوغاب نمود و در عمرانی جار زد که هر که در اینجاست از مقیم و مسافر باید برای غارت همراه بیاید. و جمع زیادی با او همراه شدند. سپس گفت: هر که برگردد، او را با تیر می‌زنم. و

خواهرزادهٔ خود را امر کرد که از دنبال همه بیاید و هر که خواست برگردد، او را از پای در آورد؛ چون وارد قوژد که یکی از دهات گناباد است گردید، باز جار زد و از

حرکت
محمدعلی برای
کینه‌جویی
حاج ابوتراب

آنجا هم جمعی با او همراه شدند.

از دلویی و خیبری که می‌گذشت، جمعی از بالای بام بر او سنگ زدند و چون فقرا و دراویش در این دو قریه زیادند، گفته بود: ای صوفیان من می‌روم برای کشتن قاتل مرشدتان، اگر فاتح شدم هر دو به مقصود رسیده‌ایم و گرنه دمار از روزگارتان درمی‌آورم. نزدیک ظهر از دلویی به طرف نوغاب که قریب سه کیلومتر فاصله دارد حرکت کرد، و در بین راه بر لب جوی آبی رسیده آب آشامید و به پیروان هم گفت: بخورید که اگر کشته شدیم، تشنه نباشیم و سر به گوش اسب گذارید و تاخت کنید که اگر تیری از طرف نوغاب آمد، نبینید و تترسید. و نزدیک نوغاب یک تیر تفنگ خالی کرد، برای اینکه بی‌خبر وارد نشود و حاج ابوتراب نگوید: برخلاف مردانگی رفتار کردی.

حاج ابوتراب هم پس از آن پیغام، مهتای مقابله و مراقب خود بود، ولی خدا خواسته بود که او به کیفر اعمال خود برسد و در برجی که در درب منزل داشت، نگاهبان گماشت و هم‌چنین برای برجی که در منزل حاج محمدحسین معین‌الاشراف بود چند نفر تفنگدار معین کرده بود و حالت دفاعی به خود گرفت، ویژه در شب بیشتر مراقبت داشت، چون گمان می‌کرد که شاید محمدعلی در شب و ناگهان حمله کند.

چون محمدعلی تیری خالی کرد پسر حاج ابوتراب، شیخ عبدالکریم، که یکی از مستحفظین بود قضیه را مطلع گردید. در این بین محمدعلی وارد کوچه منزل حاج ابوتراب شد و او با آسیابان خود در سگوی درب منزل نشسته، مشغول غلیان کشیدن و حساب بود و دو پسر بزرگش عبدالکریم و ابوالقاسم هم بودند.* چون محمدعلی را دید فوری به درون منزل رفته، درب را بست. محمدعلی از

* حاج ابوتراب چهار پسر داشت، سه نفر از آنها از زن عقدی دائم بودند به نام‌های شیخ عبدالکریم و ابوالقاسم و شیخ محمدباقر و یک نفر از مقطعه به نام شیخ عبدالله که تا همین اواخر زنده بود، اظهار محبت با بیدخت می‌نمود و رویه سایرین را نداشت.

پشت درب شروع کرد به فحش دادن و حاج ابوتراب از درون جواب می‌گفت؛ در این بین شیخ عبدالکریم که پس از دیدن او به برج منزل رفته بود، از سوراخ برج نگاه کرد ناگهان محمدعلی چشمش به او افتاده، تیری زد که سوراخ برج را هدف قرار داده به پیشانی شیخ عبدالکریم وارد آمد و فوری جان داد و از بالای برج روی بام افتاد. اتفاقاً همین شیخ عبدالکریم در موقع کشتن جناب حاج ملا سلطان محمد قلم تراش درآورده پیشانی آن جناب را خراش داده بود و تیر هم به همان موضع از پیشانی خودش اصابت کرد! و حتی دست چپش را که بلند کرده بود و به دیوار برج گرفته بود همان‌طور بلند ماند تا خشکید و پس از آنکه این امر واقع شد، اتفاقاً حاج ابوتراب به پشت بام رفته و جسد پسر را دید بی‌اختیار فریاد زد که خون حاج ملا سلطان ما را گرفت! آنگاه خواهر حاج محمدحسین معین‌الاشراف را که یکی از دو زن او بود، خواسته، گفت: من هم کشته می‌شوم، تو برو برای خود فکری بکن، زیرا خون حاج ملا سلطان ما را گرفته است.

پس از آن مستحفظین برج تاب مقاومت نیاورده، از برج پایین آمده تسلیم شدند و محمدعلی آنها را خلع سلاح کرد، سپس به طرف برج منزل حاج محمدحسین رفته و در بالای برج آقا محمدصادق، پسر بزرگ حاج محمدحسین، را دیده دشنامی داد و گفت: بیا پایین. آقا محمدصادق که از دروایش بود و کینه حاج ابوتراب را دردل داشت، فوری پایین آمده و تفنگ را به محمدعلی تسلیم کرد، سپس محمدعلی به خشونت به او گفت: تو چرا طرفداری از قاتل مرشد خود می‌کنی؟ جواب داد که ما از ترس او به حفاظت مشغول شدیم و گرنه دلخوشی از او نداریم. سپس او را امر به رفتن منزل کرد. آنگاه دیگر نگهبانان برج نیز تسلیم شدند و پس از آن محمدعلی به پیروان خود امر کرد که اطراف منزل حاج ابوتراب را محاصره کنند که از راه دیگری بیرون نرود.

آتش زدن خانه
 حاج ابوتراب
 و پایان کار او

حاج ابوتراب هم، درب منزل را بسته و هرچه محمدعلی کوشش کرد که در را باز کنند موفق نشد، بالاخره امر کرد که درب را آتش زنند، سپس سوارها به منزل ریخته و حاج ابوتراب در مطبخ پنهان شد، سواران به غارت کردن منزل شروع نمودند و آنچه در منزل بود بردند ولی خود محمدعلی دست به اموال و اثاثیه نزد و زن دومی* او را گرفته، از آن زن تحقیق نمود و اشیای پنهانی او را نمود و او همه را نشان داد و اثاثیه غیرمهم را در وسط منزل آورده، نفت ریختند و آتش زدند.

پیروان او هم دور مطبخ را گرفته تیر می زدند او هم از داخل مطبخ تیر می زد، بالاخره سقف مطبخ را خراب کردند و تیر می زدند و او مستأصل شده به اتاقی که به مطبخ راه داشت فرار کرد، آنها خواستند به آن اتاق بروند دو نفر را تیر زد ولی کارگر نشد سپس آن اتاق را هم خراب کردند و باز از آنجا به اتاق دیگر فرار کرد. چون شب فرارسید و کار او خاتمه نیافت محمدعلی امر کرد که از دکانهای نوغاب یازده پیت نفت آورده و لحاف و بعض چیزهای دیگر را نفت ریخته آتش می زدند و در اتاق می انداختند به طوری که قنداق تفنگ و بعضی اعضای بدن حاج ابوتراب سوخت و به واسطه دود زیاد راه تنفس آزاد هم نداشت و ناچار سر را به طرف دودکش بخاری نموده و از آن راه نفس می کشید، و تا صبح بدین ترتیب در آن اتاق به سر برد.

به طوری که کربلایی شیخ احمد از فقرای نوغاب فرزند حاج نادعلی که از فقرا و دراویش بامحبت و باثبات نوغاب بود، نقل می کند: روزی که محمدعلی به نوغاب آمد و حاج ابوتراب پنهان شد و خود و اقوام و اطرافیانش یقین به شکست خود پیدا کردند، کربلایی ابوالقاسم، خالوی او، که خویشی با محمدعلی

* عیال اولی او صبیة حاج ابوالحسن، خواهر حاج محمدحسین معین الاشراف، بود.

داشت و محمدعلی نوّه عموی او بود، نزد حاج نادعلی آمده و اظهار کرد که خوب است نزد محمدعلی برای حاج ابوتراب شفاعت کنی. حاج نادعلی گفته بود: اولاً - من برای او بیشتر از اینها پیش بینی می‌کنم. ثانیاً - چرا خودت که خویش او هستی اقدام نمی‌کنی؟ گفته بود: من می‌ترسم. حاج نادعلی هم جواب رد داد؛ بعداً خود حاج ابوتراب، حاج نادعلی را خواست و توسط او به محمدعلی پیغام داد که اکنون پسران مرا کشتی و مرا به این مصائب مبتلا نمودی، دست از من بدار که هر چه خواهی به تو می‌دهم.

چون این پیغام را برای محمدعلی آورد، او خندید و گفت: حاجی، خرف شده‌ای که برای قاتل مرشد خود پیش من شفاعت می‌کنی، به علاوه تمام دارایی او فعلاً در دست من است و او چیزی ندارد که به من بدهد. بعداً چند فحش به حاج نادعلی داده و متغیّر شده بود. حاج نادعلی چون نزد حاج ابوتراب برگشت و جواب را رسانید، مجدداً او را نزد محمدعلی شفیع قرار داد؛ ولی چون حاج نادعلی، امیدی به پذیرفته شدن آن نداشت، اظهاری به محمدعلی ننمود.

پس از آنکه از آتش زدن هم، به حاج ابوتراب دست نیافتند، درب آن اتاق را خراب کردند که او را بگیرند او به اتاق دیگر فرار کرد و پنهان شد و تیر می‌زد؛ در این بین گدایی از آنجا عبور کرده، محمدعلی به او گفت: برو جلوی درب اتاق و جای ابوتراب را نشان بده. او از ترس تیر حاج ابوتراب مسامحه کرد، محمدعلی به او گفت: اگر نیروی خودت را با تیر می‌زنم. او مجبوراً تا درب اتاق رفته و محلّ او را که در پشت صندوق چوبی بود، نشان داد؛ اتفاقاً در آن موقع از اتاق هم تیراندازی نشده و آن گدا سالم ماند. سپس پیروان محمدعلی چند تیر به حاج ابوتراب زدند و خود محمدعلی نیز دو دفعه ده تیری را که چند وقت قبل از آن، به جبر و زور از مرحوم آقای نورعلیشاه گرفته بود، پر کرده، زد؛ به طوری که مغز سرش ریخت و دماغ و چشم جدا شد و در دو طرف صورت، دو استخوان ماند و گفت: به حاج ملاعلی بگویند که من با ده تیر او قاتل پدرش را کشتم.

موقعی که وارد اتاق شدند، دیدند نصف قنذاق تفنگ حاجی از شدت حرارت آتش‌ها سوخته و طرف راست بدنش هم گویا بریان شده است؛ آنگاه ریسمانی به پای پدر و پسر بسته گفته بود: آنها را دور آبادی بگردانند. و موقعی که خواسته بودند او را دفن کنند، اجزای سرش را در پارچه جداگانه پیچیده با او دفن کردند و به این ترتیب محمدعلی کار او را خاتمه داد و به کیفر کردار خود رسید.

پسرش ابوالقاسم نیز که طبق گفته آقای عبدالعلی قوام سعیدی، فرزند مرحوم حاج محمدحسین معین‌الاشراف، حالت شبیه به جنون داشته، همان اول تسلیم محمدعلی شد و در بسیاری از موارد محمدعلی از او سؤالات می‌نموده و دستور می‌داد که راهنمایی کند و او از ترس اطاعت می‌کرد و در بعضی قسمت‌ها راهنمایی می‌نمود، و موقعی که کار حاج ابوتراب سخت شده بود، یکی از همراهان محمدعلی گفته بود: حال که خودش کشته می‌شود، پسرش را هم بکش. او هم فوری پذیرفته و یکی از پیروانش، ابوالقاسم را به قتل رسانید، ولی به طوری که آقای حاج محمدباقر سلطانی، عم نگارنده، اظهار می‌داشتند که چون حاج ابوتراب در یکی از اتاق‌ها که به همدگر راه داشت پنهان شده بود و جای او را نمی‌دانستند، محمدعلی به دو نفر از کسان خود می‌گوید که ابوالقاسم پسر دوم حاج ابوتراب را سپر خود قرار داده، جلوی اتاق‌ها ببرند تا حاجی به خیال آنکه دشمن است جلوی در تیراندازی کند و محلش کشف شود و حيله به نتیجه رسید، و به محض رسیدن ابوالقاسم بدانجا، حاجی به خیال آنکه دشمن است تیری انداخت و به ابوالقاسم اصابت نمود و فوراً مرد؛ آنگاه محمدعلی فریاد زد که حالا خوب شد، پسرش را هم به دست خود کشتی.

این قضیه در روز یازدهم ربیع‌الثانی سال ۱۳۲۹ قمری واقع گردید. اتفاقاً اول وقت همان روز که اصلاً از قضایای نوغاب خبری نبود، جناب آقای حاج شیخ محمدحسن از طرف پدر خود جناب حاج ملاعلی نورعلیشاه، مأذون در دستگیری شده و "صالح‌علیشاه" لقب یافتند، و فقرای سلسله نعمت‌اللهیه سلطان‌علیشاهی از

این نظر جشن گرفتند، ولی جناب حاج ملاءعلی موقعی که قضیه نوغاب را مسبوق شد، از آن جلوگیری نمود، و در آن روز محمدعلی، خود بیدخت و ایشان را هم تهدید کرده بود، لذا پنهان بودند که مبادا درصدد اذیت ایشان نیز برآید.

وقایع پس از قتل
حاج ابوتراب

پس از آنکه حاج ابوتراب کشته شد، پای او را گرفته
کشان‌کشان به صحن منزل آوردند، سپس محمدعلی گفت:

حالا غارت کنید و ببرید که حلال است و حاج ذبیح‌الله
بیگ را که از همدستان و خویشان حاج ابوتراب بود، مجبور کرد که جسد او را در
صحن منزل بگرداند، او نیز مجبوراً پاهای او را گرفته و گردانید، و ملامحمد فرزند
قاسم را هم که از فقرا بود و ادار نمود که جسد او را بگرداند؛ اتفاقاً چندی قبل از این
قضایا حاج ابوتراب، ملا محمد را برای تصوف او سرزنش نموده و او در جواب
گفته بود: چنین می‌بینم که تو را می‌کشند و مرا مجبور می‌کنند که پای تو را گرفته،
لاشه تو را دور بگردانم!

آنگاه محمدعلی امر کرد که مردم نوغاب شادی کنند و حنا ببندند و جشن
بگیرند و گفت: الحمدلله که شیطان بزرگ را کشتم. آنگاه به عمرانی برگشت و
خودش اصلاً به دارایی حاج ابوتراب توجهی ننمود.

مردم نوغاب که غالباً از دست حاج ابوتراب به تنگ بودند، پس از دستور
محمدعلی، از روی میل اطاعت او نموده، در آوردن نفت و سوزانیدن همراهی
نمودند و کودکان هم کف می‌زدند و شادی می‌کردند و پس از قتل او هم بیشتر
مردم شادی نمودند.

موقعی که خبر به بیدخت رسید، فقرا خواستند جشن مفصلی به همین نام
بگیرند؛ ولی جناب حاج ملاءعلی اجازه نداد و فرمود: همان جشن که برای
اجازه یافتن آقای حاج شیخ محمدحسن گرفته‌اید، کافی است. و از جشن گرفتن
فقرا در نوغاب هم رضایتی نداشت، ولی فقرا در آن مدت انتظار می‌کشیدند که

هرچه زودتر حاج ابوتراب به کیفر کردار خود برسد.

شیخ حسین دشتستانی گفته بود: مدتی انتظار کیفر یافتن او را داشتم شبی با خود فکر کردم که چرا انتقام او را خدا به تأخیر می‌اندازد؟ شب خواب دیدم که گوینده‌ای گفت: فَعَصَى فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِيْلًا.* سایر فقرا نیز مرتب انتظار می‌کشیدند که زودتر به کیفر کردار خود برسد.

محمدعلی با آنکه با حاج ابوتراب کینه و دشمنی داشت، در آن اوقات با بیدخت هم محبتی نداشت، چنانکه جناب حاج ملاعلی هم پنهان بودند؛ حتی چندی پس از قضیه حاج ابوتراب، نزد محمدعلی برای آقای ملا محمد صدرالعلما سعایت کرده بودند و با آنکه قبلاً با ایشان و حاج ملاعبدالله صدرالاشراف دوستی کامل داشت، پس از آن سعایت، کینه آقای ملا محمد صدرالعلما را دردل گرفته و در یکی از اوقات که در نوغاب بود، تصادفاً آقای ملا محمد صدر از آنجا با ملا اسدالله خادم عبور می‌کردند، محمدعلی آنها را توقیف نمود و آقای صدرالعلما را به درخت بسته و دستور تیرزدن داده بود؛ اتفاقاً خواهرش مطلع شده و فوراً خود را رسانده، حائل گردید و قسم خورد که نمی‌گذارم او را بکشید، مگر آنکه اول مرا بکشید، چون او تقصیری ندارد. و قدری تشدد به محمدعلی نمود، بالاخره محمدعلی از قصد خود منصرف شده، ایشان را آزاد کرد. بعداً به طوری که آقای صدرالعلما نقل کردند: چند بار اظهار کرده بود که من باید حاج ملاعلی را هم بکشم، ولی به مقصود خود نرسید و از بین رفت.

محمدعلی پس از خاتمه دادن کار حاج ابوتراب به عمرانی برگشت، اتفاقاً عدل‌الدوله با قشونی از مشهد آمده و عمرانی را محاصره نمود. در این بین او معزول شد و افراد قشون بلا تکلیف ماندند، و محمدعلی فرصت یافته به حسین آباد از توابع گناباد رفت، قشون هم او را تعاقب نمود.

* سوره مزمل، آیه ۱۶: پس فرعون نافرمانی آن رسول کرد، ما هم او را به قهر و انتقام سخت بگرفتیم (ج).

محمدعلی یکی از اسب‌های آنها را تیر زد و به‌اتباع خود گفت: اسب‌ها را تیر بزنید نه صاحبان آنها را، زیرا میلی که به خونریزی داشتم، پس از قتل حاج ابوتراب نوغابی تمام شد.

پس از آنکه قدری در مقابل قشون دفاع و مقاومت نمود، قشون شکست‌خورده به جویمند فرار کردند و محمدعلی به گیسور رفت و عدّه زیادی از گناباد همراه او شدند. عمادالملک و شجاعالملک با جمع زیادی مأمور دستگیری او شده، گیسور را محاصره نمودند و آب را از او منع کردند، او فوراً چاه کند و سه روزه به آب رسانید و به‌واسطه نبودن خواروبار، گندم پخته با گوشت اسب می‌خوردند. پیروانش اصرار به فرار داشتند و گفتند: آذوقه تمام می‌شود. او قبول نکرد. محاصره‌کنندگان هم خسته شده بودند، زیرا محمدعلی شب‌ها از قلعه بیرون آمده، جو درو می‌کرد و می‌برد. وقتی قشون به داخل قلعه نقب زدند، محمدعلی صدای کلنگ را شنیده، گفت: استاد کج می‌زنی. آنها از صدای او ترسیده، فرار کردند؛ و نیز به قشون دستور دادند که به‌توسط نردبان‌ها از دیوار قلعه بالا بروند ولی کسی جرأت نمی‌کرد، و پیروان او هم نسبت به او صمیمیت داشتند، زیرا به قدری با آنها مهربان بود که وقتی یکی از آنها زخم خورد و دوا در قلعه نبود، غذای کافی هم نداشتند، محمدعلی بالای سرش گریه می‌کرد و می‌گفت: خدایا مرا مرگ ده که پیروان خود را خوار نبینم. ولی بعضی از پیروانش خیانت کرده با قشون دولتی سازش نمودند و شبانه دو نفر را از برج بالا کشیدند، او فهمیده از اتاق بیرون آمد؛ دو تیر بر او زدند و کارگر نشد او ملتفت شد که بعضی پیروانش خیانت کرده‌اند و چاره‌پذیر نیست، به اتاق خود برگشت و تفنگ را زیر گلوی خود گذاشته و با پای خود تفنگ را حرکت داده خود را کشت، و پس از کشته شدن او پیروانش همه دستگیر شده آنها را به مشهد بردند، و بدین ترتیب غائله طغیان محمدعلی که گویا خداوند او را برای انتقام از حاج ابوتراب برانگیخته بود، پس از آنکه آن منظور واقع شد خاتمه یافت.

پایان کار بقیه
کشندگان

از جمله پیروان او که دستگیر شدند جعفر بود که قبلاً گفتیم در قتل جناب حاج ملاسلطان محمد شرکت داشت و چون او را دستگیر نموده، به مشهد بردند، چند سال در آنجا محبوس بود، آنگاه به گناباد برگشت و موقعی که به قاین می‌رفت دو نفر با او به عنوان رفاقت حرکت نموده، در بین راه او را کشتند.

اما میرزا عبدالله، همشیره زاده آن جناب، به ظاهر انکار داشت و از این کار براءت می‌جست و خدمت جناب حاج ملاعلی نیز زیاد می‌رسید و برای اینکه به گناه او آگاه نشوند، اظهار محبت و نیازمندی می‌نمود؛ ولی آن جناب از حال او آگاه بود و فقرا هم او را می‌شناختند و از او متنفر بودند، بالاخره مفقود شد و مخالفین می‌گفتند: در زمان سالارخان او را کشته‌اند. ولی فرار یا کشته شدن او در گناباد یا خارج گناباد و هم چنین قاتل او معلوم نشد.

اما حسین پسر حسن نوغابی نیز چون از طرفداران حاج ابوتراب بود، موقعی که محمدعلی به نوغاب تاخت کشته شد.

مهدی پسر ملاعلی تربتی هم از ترس فقرا همیشه سرگردان و گمنام بود و به جنگل که قریه‌ای در نزدیکی تربت است پناهنده و در آنجا ساکن شد و هر وقت هم برای دیدن اقوام خود به بیدخت می‌آمد، محرمانه و گمنام بود که کسی از حالاتش آگاه نشود، و با همین سرگردانی و پریشانی باقی بود تا در حدود سال ۱۳۶۰ قمری از دنیا رفت. به طور کلی طولی نکشید که تمام کشندگان و مسببین به کیفر کردار ناشایست خود رسیدند:

بس تجربه کردیم در این دار مکافات

با دردکشان هرکه در افتاد برافتاد

سپاس خدای را که توفیق پایان دادن این نامه را عنایت فرمود، امیدوارم خوانندگان مرا به دعای نیک یاد کنند و از لغزش‌ها درگذرند.

ربیع الثانی سال ۱۳۶۲، اردیبهشت ۱۳۲۲

سلطان حسین تابنده گنابادی

تاریخچه بنا و ساختمان بقعه مقدسه^۱

پس از شهادت جناب آقای سلطانعلیشاه رحمة الله علیه، حضرت نورعلیشاه طاب ثراه، فرزند عالی قدر و خلیفه آن حضرت، جسد مطهر پدر بزرگوار را در تپه‌ای که مجاور قبرستان بیدخت و خارج قریه و خالی از هرگونه ساختمان و مرتفع تر از اراضی اطراف بود، دفن نمودند.

ابتدا آن تپه را تسطیح نموده که بعدها به "صحن بالا" نامیده شد و در سمت شمال این صحن، به عمق سه متر تقریباً (دوازده پله)، صحن دیگری به هزینه خود و آقای حاج ملا عبدالله صدرالاشراف بنا فرمود که به "صحن پایین" مشهور است.

در سمت شمال این صحن، درب ورودی عمومی است که از میدان وارد می شود و اکنون حضرت آقای صالحعلیشاه با شرکت آقای حاج محمدحسن همدانی، ساکن نیشابور، مشغول ساختمان سردر معظم مجللی می باشند.

پس از رحلت مرحوم آقای نورعلیشاه، جناب آقای صالحعلیشاه منظور آن حضرت را تعقیب فرمود و در اتمام ساختمان بقعه همت گماشت و با شرکت

۱. با توجه به اینکه بسیاری از مباحث این قسمت قبلاً در فصل هفدهم کتاب آمده است، لذا در چاپ سوم کتاب، این قسمت خلاصه شده و فقط مطالبی که در آن فصل نیامده بود، در اینجا درج گردید. لازم به تذکر است که این قسمت خلاصه شده، به صورت یک جزوه کامل، مستقلاً چاپ می گردد.

مرحوم مصدق السلطان تفضلی و مرحوم حاج مقبل السلطنه و آقای حاج مشیرالسلطنه امیر سلیمانی و آقای حاج صدرالاشراف صالحی و مرحوم حاج میرزا یعقوب امینی قزوینی و مرحوم حاج صمصام الممالک عراقی مشغول گردیدند. در ماه صفر ۱۳۶۳ قمری، از طرف حضرت آقای صالح علیشاه شروع به ساختمان صحن دیگری در جنوب صحن بالا، به نام "صحن کوثر" شد و مخارج آن را خود آن حضرت قبول فرمودند.

در سمت جنوب این صحن، درب ورودی عمومی است که از خیابان وارد می شود و درب بزرگ عالی آن که از چوب گردو و بسیار زیبا است از طرف آقای کاظم خان شریفان نیشابوری تقدیم شده است. عرض این در ۲/۴۴ متر و ارتفاع آن بدون هلال ۲/۹۴ متر و با هلال ۳/۹۴ متر می باشد. در بالای در، در دو قاب بیضی شکل، در دو طرف آیه: فَأَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ أَمْنٍ^۱ نوشته شده و در کتیبه سردر آیه النصره و در خود در، صلوات صغیره و استعاذه* و بسمله** و سورة الكوثر و در پایین، تاریخ آن (محرم یک هزار و سیصد و شصت و هشت قمری) و نام تقدیم کننده حک شده است.

در قسمت غربی این صحن نیز درب ورودی دیگری است که درب آن را آقای عبدالوهاب خان اقبال التولیه تهیه و تقدیم نموده اند. اطراف خارج صحن هم، خاک برداری از دو متر تا چهارمتر شده و خیابان و کوچه تسطیح گردیده و در یکی از خیابانهای اطراف صحن، دبستان دولتی، به هزینه دولت ساخته شده است.

در سال ۱۳۶۴ قمری، صحن دیگری به نام "صحن فردوس" در طرف غربی آن، طرح ریزی شده که عن قریب شروع به ساختمان خواهد شد. ساختمان خیلی بزرگ و مجللی هم برای تکیه روضه خوانی که گنجایش چند

۱. سورة حجر، آیه ۴۶: به سلامت و ایمنی داخل شوید.

** أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ.

** بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

هزار نفر را دارد در طرف غربی صحن بالا ساخته شده است، و در نظر است ساختمان‌های هم برای بیماران به نام بهبودستان بنا گردد.

قسمت عمده ساختمان‌های بقعه مبارکه و صحن‌ها به دستگیری و معماری استاد ابوالقاسم یزدی توکلی به عمل آمده که در هر قسمت نهایت سلیقه و هنر و فن استادی معماری را به کار برده و عشق و علاقه کامل او در هر قسمت ظاهر و نمایان است.

دیگر از اقدامات حضرت آقای صالح‌علیشاه تأسیس کتابخانه آستانه است که امروز یکی از کتابخانه‌های رسمی کشور است و ماده تاریخ افتتاح و رسمیت آن را آقای مسعودی خراسانی، نماینده محترم سابق گناباد در مجلس شورای ملی، گفته‌اند: «پاینده کتابخانه سلطانی» (۱۳۱۱).

در سال ۱۳۷۱ قمری، آقای عبدالعلی شیدانی، فرزند جناب صابرعلی سروسرستانی رحمه‌الله علیه، و آقای ابوالفضل ممتحنی، فرزند مرحوم شیخ یحیی عراقی، دو درب بزرگ آهنی مشبک عالی، برای دو ایوان طرفین شرقی و غربی بقعه مقدسه، ساخته تقدیم داشتند.

دیگر از اقدامات مهمی که به سعی و کوشش و جدیت خستگی‌ناپذیر جناب آقای احمد فریدونی انجام یافت، معاف شدن مزار متبرک از پرداخت حق الثبت بود؛ زیرا مساجد و تکایا و اماکن متبرکه، طبق قانون ثبت اسناد از پرداخت حق الثبت معاف می‌باشند، و در سال ۱۳۱۴ شمسی که اداره ثبت اسناد در گناباد تشکیل شد، اداره نامبرده جدیت داشت که برای ثبت موقوفات مزار مبارک، حق الثبت دریافت دارد ولی اقدامات و مساعی آقای فریدونی، سبب شد که مشمول قانون فوق شناختند. و نیز بر اثر اقدامات ایشان در سال ۱۳۲۵ شمسی، به موجب تصویب‌نامه هیأت وزیران، موقوفات آنجا از پرداخت مالیات معاف گردید. و در سال ۱۳۲۸ شمسی نیز طبق قانون مصوب ۲۸ تیر سال ۱۳۲۸ شمسی، به واسطه کوشش‌های فوق‌العاده و مذاکرات ایشان، این موضوع به تصویب مجلس

شورای ملی رسید و جزء قانون شده، رسماً از پرداخت مالیات معاف گردید. خدمات ذی‌قیمت دیگری نیز از ایشان در تعظیم و تجلیل این مکان مقدس به عمل آمده و جای آن دارد که عموم برادران طریقت از مساعی ایشان تشکر داشته باشند، از خداوند متعال فزونی توفیق ایشان را خواستاریم.

در سال ۱۳۷۰ قمری، برحسب خواهش آقای مصطفی امیرسلیمانی (حاج مشیرالسلطنه) ساختن پوش دوم‌گنبد بقعه به هزینه ایشان شروع شد و پس از تهیه نقشه به سبک بدیعی به وسیله آقای مهندس ظفر و مهیا کردن آهن و مصالح آن، ساختمان آغاز گردید. بدو پایه و ساقه آن را به ارتفاع دو متر و نیم با بتون آرمه، اسکلت خود‌گنبد را با تیرهای آهنی ساخته و سپس روی آن با آجر و سمنت پوشانده شد و این قسمت به سرپرستی آقای مهندس مولوی که از طرف آقای مهندس ظفر بود و معماری استاد علی تربتی در مدت سه‌ماه انجام پذیرفت. بعداً توسط آقای سید مصطفی طباطبایی اصفهانی و مراقبت آقای مهندس ظفر با علاقه و جدیت بی‌نظیری به کاشی‌کاری گنبد اقدام گردید، بدو اکتیبه آن را که به عرض یک متر بود شروع کرده و پس از اختتام آن به نصب کاشی‌های معرق خود‌گنبد مشغول شدند، و در مدت هشت ماه خاتمه یافت، و این سرعت و جدیت، خود بزرگترین دلیل شدت علاقه و عشق کارکنان را می‌رساند که در این مدت قلیل با جمع نبودن وسایل، که هر قسمت را با زحمت باید از خارج وارد کنند چنین ساختمان عظیمی ساخته شود.

محیط گنبد با کاشی آن ۳۶/۳۶ متر و ارتفاع آن از پایه تا نوک، ۱۲ متر و ارتفاع از سطح ۲۴/۵ متر است. آهنی که به مصرف بتون و گنبد رسیده است، متجاوز از پنج تن می‌باشد. شماره آجرهایی که به کار برده شده یکصد و بیست و هفت هزار که شصت و دو هزار آن در خود آستانه موجود بوده و شصت و پنج هزار هم از خارج خریداری شده است.

سطح کاشی معرق، ۲۸۳ مترمربع است. در کتیبه آن سوره "إِنَّا فَتَحْنَا" تا آیه: "بِمَا

تَعْمَلُونَ خَيْرًا^۱، به خط ثلث آقای مرتضی عبدالرسولی نوشته شده. سطح نقشه کاشی، اسلیمی ختایی به سبک زمان صفویه و به دوازده ترک بخش شده، در اطراف نوک، دوازده کلمه "هو" به خط نستعلیق و زیر آن دوازده مرتبه کلمه طیبه توحید و در زیر آن یک در میان، اسامی شریفه شش نبی مرسل: آدم صفی الله (ع)، نوح نجی الله (ع)، ابراهیم خلیل الله (ع)، موسی کلیم الله (ع)، عیسی روح الله (ع)، محمد حبیب الله (ص) و در زیر آن، و فوق نام هریک از ائمه اطهار (ع)، جمله "محمد رسول الله" و در زیر آن، اسامی مطهره علی (ع) و زهرا (ع) و سایر ائمه طاهرین (ع) تا حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه نقش شده است.*

این بود تاریخ مختصر ساختمان بقعه مبارکه و صحن ها تا کنون که به جهت اختتام ساختمان پوش دوم آن، این جشن برقرار شده. نیازمندان از درگاه حضرت احدیت جلت شأنه مسألت داریم که به زودی وسایل ساختمان و رفع سایر نقایص این بقعه مقدسه را نیز فراهم فرماید، بمحمد و آله صلوات الله علیهم اجمعین.

اثر طبع آقای سلطان ابراهیم سلطانی فرزند جناب حاج میرزا محمدباقر سلطانی، خلف گرامی حضرت سلطان علیشاه طاب ثراه، که در جشن قرائت گردید:

مرغ دل من گشته گرفتار تو عنقا	ای مایه سرگشتگی عاشق شیدا
در کوی تو سرگشته به دنبال حقیقت	غواص صفت غوطه زدم جانب دریا
چندان که بجستم به جز از عشق ندیدم	در بحر وجود تو نشانی ز نشانها
گویی که سرشت تو ز نور ازلی بود	گویی که وجود تو بُد آرامش دلها
سر تا به قدم جلوه اسرار الهی	یا آینه جلوه گاه عالم معنا
خفاش صفت دشمن خورشید از این رو	خورشید وجود تو چو تابید به دنیا

۱. سوره فتح، آیه ۱۱.

* در سال ۱۳۳۲ شمسی، توسط آقای حاج مشیرالسلطنه (امیرسلیمانی)، میله مشبکی از برنز به ارتفاع دو متر که روی آن آب طلا داده شده، برای رأس گنبد مطهر ساخته شده، تقدیم گردید؛ در داخل میله، در قسمت پایین و بالای آن، محل چراغ برق و در فوق آن دایره ای است که در داخل آن، کلمه طیبه جلاله، در لوله های مهتابی قرار دارد و در شب از مسافت چند فرسخ، چراغ و کلمه جلاله دیده می شود.

خفّاش صفت دشمن نادان حقیقت
آن دست که در دامن محراب عبادت
گویی که همان دست دگر باره بر آمد
تو رفتی و آرامگهت ای شه خوبان
هر روز در این کعبه عشق از سر شوقی
امروز تو ای گنبد گردون به چه نازی
از شور محبت شده چون نقش انا الحق
در نیمه شب جلوه ز مهتاب که گیرد
با کوثر و آب و گل و با رقص درختان
این گرچه کنون سایه فکنده به مزارت
فخر است بسی سایه فکندن به مزاری
جا دارد اگر گنبد قبر چو تو شاهی
یک نظره چشم تو و امثال تو ای شاه
لب‌های تو چون نام دل و عشق بگوید
امروز تو و اصل تو و مظهرت ای دوست
فرداست که از همت انفاس کریمش
و نیز این قصیده را آقای عباس نعمت‌اللّهی متخلّص به "پروین"،
فرزند مرحوم میرزا عبدالمولی نعمت‌اللّهی "خادمباشی"، انشاء نموده، قرائت
کرد:

همایون گنبدی با رفعت و جاه
مصفا گنبدی بی مثل و مانند
خجسته بارگاه بی زوالی
به کاشی‌های فیروزه مزین
به رأس ارتفاع آن چراغی است
بود بر مرقد سلطان‌علیشاه
که گویی عرش حق را هست درگاه
که نقصان را نباشد اندر او راه
که طنّازی کند خاصه سحرگاه
که در شب می درخشد همچنان ماه

به دورادور آن نام ائمه همه مجد و جلال و شوکت و فرسزد این قبه بر آن جسم طیب زهجرت یک هزار و سیصدویست در این درگاه لطف حضرت حق ازین درگه که فیض آثار باشد و اشعار زیر اثر طبع جناب آقای هادی حایری، فرزند ارجمند مرحوم آقای

حاج شیخ عبدالله حایری (رحمت علیشاه) طاب ثراه، است:

این سنگ قبر پادشه عرش درگه است اینجا مزار و مشهد سلطان اولیا است روح القدس به خاک درش سوده است رخ بر عارفان نباشد جز درگهش پناه جانهای پاک زنده دلان در جوار اوست ارشاد ختم بر وی و بر خاندان وی شرع و طریقتند درین نقطه متحد صالح علی به مسند فقر است جانشین این بنده شرمنده، سید هبه الله جذبی، نیازمندان از همه برادران و خوانندگان استدعای دعا و شفاعت دارد، شاید لطف و کرم و عفو و بخشایش حضرت پروردگار و ارواح اولیای کبار و حضرت پیر بزرگوار ارواحنا فداه، شامل حال این روسیاه تبه روزگار شده، از این ظلمت و کدورت و واماندگی و غفلت، مستخلص و نجات یابد.

گر نه فضلش دستگیر ما بود وای بر ما زانکه رسوایی بود

رَبَّنَا وَابْتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ* وَصَلَّىٰ اللَّهُ عَلَىٰ

مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْأَمْجَادِ.

شوال المکرم ۱۳۷۱

تیر ۱۳۳۱

* سورة آل عمران، آیه ۱۹۴: ای پروردگار ما، عطا کن به ما آنچه را که به زبان پیامبران به ما وعده داده‌ای و ما را در روز قیامت، رسوا مکن که تو وعده خویش، خلاف نمی‌کنی.

هو

۱۲۱

تکمله

حضرت آقای صالح علیشاه نورالله مضجعه، پس از ۴۹ سال و ۲۴ روز که متصدی امر ارشاد و هدایت، و مسند فقر به وجود مقدّسش مزین و مفتخر بود در تاریخ نهم ربیع الثانی ۱۳۸۶، مطابق ششم مرداد ۱۳۴۵ دار فانی را وداع و به وصال حقیقی نائل گردید، و در تمام این مدّت، علاوه بر امر ارشاد و راهنمایی به تعمیر و تکمیل و توسعه بقعه منوره و صحن های مزار حضرت آقای شهید قدّس الله سرّه که در زمان حیات مرحوم حضرت آقای نورعلیشاه طاب ثراه پی ریزی شده بود و فقط جدار بقعه تا زیر طاق ساخته شده بود مشغول شدند، و قسمت عمده ساختمان بقعه و صحن، در زمان ایشان ساخته و پرداخته شد، به طوری که در متن کتاب شرح داده شده است. در این اواخر شروع به اقدامات دیگری فرموده بود که هنوز تکمیل نشده ندای حق را لبّیک فرمود. سپس فرزند روحانی و جسمانی و خلیفه و جانشین آن حضرت، جناب حاج سلطان حسین تابنده (رضاعلیشاه) ارواحنا فداه، به اتمام و تکمیل آن پرداختند به شرحی که ذیلاً درج می شود.

ساختمان کتابخانه سلطانی در زمان مرحوم حضرت آقای صالح علیشاه قدّس سرّه در سال ۱۳۸۵ قمری، مطابق ۱۳۴۴

کتابخانه

شمسی، در زمینی به مساحت ۴۷۹ مترمربع در شمال غربی صحن بالا، بنیانگذاری شد و در زمان حضرت آقای رضاعلیشاه ارواحنا فداه ساختمان آن پایان یافت. این بنا دارای دو طبقه و ساختمان آن با تیر آهن و آجر ساخته شده است. طبقه پایین برای موزه و انبار کتاب و طبقه بالا برای کتابخانه و دارای سه اتاق فوقانی و تحتانی و یک سالن بزرگ برای مطالعه وصل به محل قفسه های کتب می باشد. جلوی درب ورودی آن، دارای یک ایوان و در دو طرف آن دو اتاق جهت دفتر تولیت و دفتر کتابخانه ساخته شده است.

کتیبه سر درب آن به طرز جالبی کاشی کاری می باشد. در کتیبه سر درب اتاق اول، جمله "دفتر تولیت مزار متبرک سلطانی صالحی بیدخت" و در کتیبه بالای ایوان، شعر:

درست این سخن گفت پیغمبر است که من شهر علمم علیم در است
و در کتیبه سر درب اتاق دومی، جملات "کتابخانه سلطانی، تاریخ اتمام بنا، ذیحجه ۱۳۸۷، فروردین ۱۳۴۷، عمل استاد محمدحسن هاشمی بیدختی"، روی کاشی به خط نستعلیق نوشته شده است.

این بنا در ذیحجه ۱۳۸۷ پایان یافت، انواع چراغ برق و مهتابی ها و بادبزن های سققی و هم چنین کولر، نصب شده؛ سالن بزرگ وسیعی هم با وسایل کافی برای مطالعه موجود می باشد. کتابخانه مزبور در تاریخ ۲۸ ماه جمادی الاولی ۱۳۸۸، مطابق اول شهریور ۱۳۴۷ که مصادف با سالروز میلاد مرحوم حضرت آقای سلطانعلیشاه شهید رحمة الله علیه بود، طی تشریفات خاصی افتتاح و برای استفاده عموم آماده گردید.

در زمان مرحوم حضرت آقای نورعلیشاه ثانی طاب ثراه،

حسینیه

بنای حسینیه ای در سمت مغرب صحن بالا به طرز

چهارطاقی ایجاد و در زمان مرحوم حضرت آقای صالحعلیشاه قدس سره،

حسینیه‌ای بزرگتر، در غرب حسینیهٔ اولی، به همان نقشه، ساختمان شد که بعداً حسینیهٔ اولی جزو صحن گردید و چون در این اواخر گنجایش جمعیت را نداشت، لذا در تابستان سال ۱۳۸۷ [ه. ق.] به دستور بندگان حضرت آقای رضاعلیشاه ارواحنافداه، ساختمان دیگری به مساحت تقریبی ۲۱×۱۷ متر که جمعاً حدود ۳۶۰ مترمربع می‌باشد، با تیر آهن و آجر، وصل به حسینیهٔ سابق، بنا گردید و در تاریخ رمضان ۱۳۸۸ قمری پایان یافت و در شب ۲۱ رمضان همان سال، افتتاح و اولین دفعه حضرت آقای رضاعلیشاه در شب مزبور که مصادف با شب شهادت حضرت مولای متقیان علی علیه السلام بود، منبر تشریف برده و مردم از فرمایشات ایشان مستفیض گردیدند.

داخل بقعهٔ متبرکه در زمان مرحوم آقای صالح علیشاه،
کارهای داخل بقعه به طرز جالبی آینه کاری شده در کتیبهٔ سر درب غربی بقعه
 "قال الله تبارک و تعالی"، سپس از اول آیهٔ مبارکه: *إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرُيُونَ، تا آخر آیه: وَلَا شُكُورًا، و در کتیبهٔ سر درب سمت جنوبی، از اول آیهٔ شریفه: إِنَّا نَخَافُ، تا آخر: قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا، و در سر درب شرقی از اول آیه: وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا، تا آخر: سَعِيكُمْ مَشْكُورًا، و آخر کتیبه "کتابه محمد حسین رضوان، ۱۳۸۱"، و در سر درب شمالی این جملات: "هو الله، آینه کاری این بقعهٔ متبرکه به همت والای مرحوم آقای امیر مصطفی امیر سلیمانی (مشیر السلطنه)، متوفی در دوازدهم صفر ۱۳۸۱، مطابق چهارم مرداد ۱۳۴۰ و مراقبت آقای محمدرضا مؤیدی و مباشرت آقای سیدباقر فراهی آینه کار، در شوال ۱۳۸۱، مطابق فروردین ۱۳۴۱ پایان پذیرفت، رضوان." نوشته شده است. هزینهٔ آینه کاری از طرف آقای مشیر السلطنه پرداخت شده است.*

۱. سورهٔ انسان، آیات ۵-۹.

۲. سورهٔ انسان، آیات ۱۰-۱۶.

۳. سورهٔ انسان، آیات ۱۷-۲۲.

سنگ مرقد مطهر مرحوم حضرت آقای صالح علیشاه
 سنگ مرقد مطهر قدس سرّه که پس از چند ماه بعد از رحلت آن بزرگوار
 آماده گردید، سنگی است از مرمر سفید بسیار شفاف یکپارچه، حاشیه سر خود
 به طول ۲/۴۸ متر، به عرض ۱/۹۰ متر و به ضخامت ۲۰ سانتی متر در بالای آن کلمه
 "هو ۱۲۱" و "یا علی" سپس "هُوَ الْحَيُّ الَّذِي لَا يَمُوت" با خط نسخ به طرز جالبی نوشته
 شده و در زیر این جملات به خط نسخ: «مَرَقَدٌ مُنَوَّرٌ وَ مَضْجَعٌ مُطَهَّرٌ قُطْبُ الْغَارِفِينَ وَ كَهْفُ
 الْوَاصِلِينَ وَ صَلَاحُ الْمُؤْمِنِينَ آيَةُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ الْمَوْلَى الْمُؤْتَمَنُ الْحَاجُّ شَيْخُ مُحَمَّدْحَسَنِ صَلَاحِ عَلِيْشَاهِ
 قَدَسَ اللَّهُ سِرَّهُ الْعَزِيزُ كَهْ فِي هَشْتَمِ ذِي الْحِجَّةِ ۱۳۰۸ قَمَرِي مَتَوْلَدَ گَرْدِيدِ وَ دَرِ سَحْرَاكِه
 پَنجِ شَنِبِه نَهْمِ رِبِيْعِ الثَّانِي ۱۳۸۶، مطابق ششم مرداد ۱۳۴۵ شمسی، روح مطهرش به
 عالم قدس پرواز نمود، عَظَّمَ اللَّهُ أُجُورَنَا بِمَصَابِنَا بِهِ.» نوشته شده و زیر آن این اشعار که
 با خط نستعلیق نوشته شده، آقای محمدحسن کاردان سروده است:

به مبدأ آمد از سیر الی الله	صفی اصفیا صالح علیشاه
چنان روح لطیفش از بدن رفت	که از گل بو برد باد سحرگاه
به هنگام نماز صبحگاهان	شد او پیوسته با خاصان درگاه
چو جان در برگرفتش جدّ امجد	مهین سلطان علیشه طاب مثواه
دل او مهبط انوار توحید	وجودش منقطع از ماسوی الله
به عرفان خدا اعرف ز معروف	به خوان نعمت الله صاحب جاه
به وجد و حال و شور، او زاده نور	به فضل و علم چون سلطان علیشاه
به ارشاد و هدایت "پند صالح"	نمودی سالکان را راه از چاه
صفات اولیا را شرح نتوان	به عجز اقرار باید ما عرفناه
پس از وی جز رضای او نخواهیم	رضای او طلب شد قصّه کوتاه
بود تا ریخ سال ارتحالش	به بیت مطلع این قطعه کوتاه
"به مبدأ آمد از سیر الی الله"	صفی اصفیا صالح علیشاه

حاشیة سنگ مرقد، در بالا، جمله "الله جلّ جلاله" و در پایین، مقابل آن "الرّحمن الرّحیم" و در چهار سمت، اسامی چهارده معصوم پاک نوشته شده و در فواصل اسامی، این اشعار است:

ذات حق چون خواست گردد منجلی	تافت از بحر قدم نور علی
چونکه موج افکن شد آن دریای نور	این گهرها اندر آمد در ظهور
درّة البیضای عقد عارفان	شد عیان صالح علیشه زان میان
قرب پنجه سال قطب وقت بود	در طریقت راه حق او می نمود
چون ندای ارجعی از حق شنید	باز گوهر سوی آن دریا کشید
خرقه بر فرزند بسپرد آن بصیر	امر از حق بود و او فرمان پذیر
پس به هر دوری ولیّی قائم است	آزمایش تا قیامت دائم است
وین زمان تابنده شد نور هدی	بر سریر فقر از تاج رضا

و در آخر، پایین سنگ: "عمل غلامحسین هنرمند اصفهانی"، نوشته شده است.

در اطراف خارجی سنگ، شش عدد چراغ مهتابی که روی آن صلوات کبیره نوشته شده، گذاشته شده و برای حفاظت سنگ، قابی فلزی تمام شیشه روی آن نصب گردیده است.

در چهار تاقچه سمت جنوبی بقعه در زمان حضرت آقای صالح علیشاه شرح حال مرحوم آقای شهید رحمة الله علیه، روی کاشی با خط نستعلیق نوشته شده است.

مردم حضرت آقای صالح علیشاه قدس سرّه، بنابه درخواست	جدار خارجی بقعه متبرکه
آقای حاج سید ابوالقاسم روح الامین، در زمان حیات،	
تصویب فرمود که جدار خارجی بقعه با سنگ مرمر سفید،	

روکاری شود؛ هنوز مقدمات کار فراهم نشده بود که متأسفانه آن حضرت داعی حق را لبیک اجابت گفته، لقای پروردگار را برگزید. پس از برگزاری مراسم

عزاداری که تا چهل روز ادامه داشت، بلافاصله به دستور بندگان حضرت آقای رضاعلیشاه، شروع به کار شده، جدار خارجی، با سنگ مرمر سفید، روکاری و کلیه درب‌های فوقانی و تحتانی قسمت خارجی بقعه متبرکه که چوبی بود، برداشته و به جای آن درب‌های زیبای آهنی تمام شیشه کار گذاشته شد و چراغ‌های متعدّد نصب گردید. تمام سر درها به طرز بی نظیری کاشی‌کاری گردید. در سر درهای سمت شمالی (کتیبه کاشی‌ها) اشعار زیر:

عَلَى حَبَّةِ جَنَّةٍ، قَسِيمِ النَّارِ وَالْجَنَّةِ وَصَى الْمُصْطَفَى حَقًّا، إِمَامِ الْإِنْسِ وَالْجِنَّةِ
و نیز این اشعار:

تا زمیخانه و می نام و نشان خواهد بود سر ما خاک ره پیر مغان خواهد بود
حلقه پیر مغانم ز ازل در گوش است بر همانیم که بودیم و همان خواهد بود
بر سر تربت ما چون گذری همت خواه که زیارتگه رندان جهان خواهد بود
چشم آنکه که ز شوق تو نهد سر به لحد تا دم صبح قیامت نگران خواهد بود

در سر درهای سمت شرقی، این اشعار:

در خرابات مغان نور خدا می بینم این عجب بین که چه نوری ز کجا می بینم
جلوه بر من مفروش ای ملک الحاج که تو خانه می بینی و من خانه خدا می بینم
کیست دردی کش این میکده یارب که درش قبله حاجت و محراب دعا می بینم
سوز دل اشک روان آه سحر ناله دل این همه از نظر لطف خدا می بینم

در سر درهای سمت جنوبی، این اشعار:

بلغ العلی بکماله، کشف الدّجی بجماله حسنت جمیع خصاله، صلّوا علیه و آله
و نیز اشعار:

اگر ت سلطنت فقر ببخشند ای دل

کمترین ملک تو از ماه بود تا ماهی

بر در می‌کده رندان قلندر باشند
 که ستانند و دهند افسر شاهنشاهی
 خشت زیر سر و بر تارک هفت اختر پای
 دست قدرت نگر و منصب صاحب جاهی
 سر ما و در میخانه که طرف بامش
 به فلک بر شده دیوار بدین کوتاهی
 در سر درب‌های سمت غربی، این اشعار:
 ما بر این در نه پی حشمت و جاه آمده‌ایم
 از بد حادثه اینجا به پناه آمده‌ایم
 رهرو منزل عشقیم وز سرحدّ عدم
 تا به اقلیم وجود این همه راه آمده‌ایم
 با چنین گنج که شد خازن آن روح الامین
 به‌گدایی به در خانه شاه آمده‌ایم
 لنگر حلم تو ای کشتی توفیق کجاست
 که درین بحر کرم غرق گناه آمده‌ایم
 با خطّ نستعلیق زیبایی نوشته شده است.

در کتیبه جدار خارجی، از سمت شمال، سوره مبارکه "یس"
 کتیبه جدار خارجی از اول تا آخر آیه: **إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ**، روی کاشی با خطّ ثلث
 نوشته شده. درحالی‌که به ادامه دادن مشغول بودند و
 همچنین چهار گلدسته در چهار گوشه بقعه متبرّکه در دست ساختمان و اسکله آن
 ساخته شده بود و مشغول کار بودند، در این هنگام، حادثه دلخراش زلزله نهم
 شهریورماه ۱۳۴۷ پیش آمد و همان‌طور که کلیه کارها معوق ماند، کار مزبور نیز

متوقف گردید.

روز شنبه ششم جمادی الثانیه ۱۳۸۸، مطابق نهم شهریورماه
فاجعه زلزله ۱۳۴۷، دو ساعت و بیست دقیقه بعد از ظهر تهران، مطابق
 دو ساعت و پنجاه دقیقه بعد از ظهر محلی، زلزله بسیار
 شدیدی که تا کنون و در چند قرن اخیر نظیر نداشته، در گناباد حادث و در کاخک و
 خضری و دشت بیاض و چند جای دیگر تلفات زیاد، وارد و ساختمان‌ها را
 زیروبرو کرد و حتی مزار کاخک، نزدیک به انهدام گردید. در دهات گناباد نیز
 خسارات بسیاری وارد آورده، در بیدخت هم در بسیاری از منازل خرابی‌هایی
 وارد شد و در مزار هم در اتاق‌ها و حجرات اطراف بقعه متبرکه، ترک‌ها و
 خرابی‌هایی پدیدار گردید و به یکی از گلدسته‌ها هم خسارت رسید، ولی بحمدالله
 به خود بقعه متبرکه، خرابی نرسید فقط قدری از آئینه‌ها ریخت.

پس از برطرف شدن شدت زلزله بلافاصله شروع به مرمت گردید؛ زیر
 پایه‌های گلدسته‌ها، متدرجاً تا عمق تقریباً پنج متر بتون ریزی شد و دیوارهای
 اتاق‌ها هم با آجر و سیمان بالا برده شد، و بین اتاق‌ها و بقعه، در دو طرف هر یک
 از درهای بزرگ، چهار پنج متر سطح زمین را گود نموده و بتون ریزی شده، همان
 بتون را تا کف بام، بالا برده و به یکدیگر کلاف کردند. در اتاق‌های اطراف هم
 به جز دو اتاق سمت جنوبی، کلیه سقف‌ها برچیده و از نو پوشش شد.

آئینه کاری که بعضی قسمت‌های آن از حادثه زلزله ریزش کرده بود، تا زیر
 کتیبه برچیده و مجدداً آئینه کاری شد و آنچه از سقف ریزش کرده بود مرمت
 گردید. سه ایوان شرقی و غربی و جنوبی نیز آئینه کاری گردید؛ هزینه آئینه کاری
 مجدد داخل بقعه از طرف آقای حسینعلی شریف پرداخت شد. در طاقچه شرقی
 سمت شمال، شرح حال مرحوم آقای نورعلیشاه ثانی و در سه طاقچه دیگر،
 شرح حال مرحوم حضرت آقای صالح‌علیشاه روی کاشی با خط نستعلیق نوشته و
 اخیراً نصب شده است.

در زمان مرحوم حضرت آقای صالح‌علیشاه قدس سرّه،
برج ساعت بالای سر درب شمالی ورودی به صحن پایین، جلوی
 میدان، برجی به ارتفاع تقریبی ۱۴ متر با اسکلت آهن
 و سمنت ساخته شده و ساعت بزرگی که دارای دو صفحه می‌باشد، نصب گردیده؛
 این ساعت در سال ۱۳۳۹ شمسی، مطابق ۱۳۸۰ قمری، توسط جناب آقای علی
 اویسی، وکیل پایه یک دادگستری، از اروپا تهیه و چند ماه پس از نصب در
 ذیحجه الحرام ۱۳۸۰ قمری، مطابق خرداد ۱۳۴۰ شمسی، شروع به کار نمود، و
 مخارج ساختمانی آن را نیز آقای اویسی پرداختند. سپس در آبان ۱۳۴۵، مطابق
 رجب ۱۳۸۶ در زمان حضرت آقای رضا‌علیشاه توسط حاج ابراهیم هاشمی معمار،
 جدار خارجی آن به طرز زیبایی کاشی‌کاری شده و قبه و چراغی به شکل "یاعلی"،
 نئون مدور در بالای آن نصب گردید.

در کتیبه بالای برج "بسم الله الرحمن الرحيم"، سپس آیه مبارکه نور تا آخر: بِكُلِّ
 شَيْءٍ عَلِيمٌ، و بعد "صَدَقَ اللهُ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ وَ صَدَقَ رَسُولَهُ النَّبِيُّ الْكَرِيمِ"، با خط نسخ نوشته
 شده و دو عدد لوح سنگی، یکی مربوط به تاریخ ساختمان برج و این جملات روی
 آن حک شده: «هو ۱۲۱ - به همت و خرج آقای علی اویسی و کوشش سید محمود
 معماران، در تاریخ محرم ۱۳۸۱، مطابق تیر ۱۳۴۰ این ساعت نصب گردید. سنگ
 از طرف حمیدزاده تقدیم شد».

لوح دومی، مربوط به تاریخ کاشی‌کاری و روی آن جملات: «هو ۱۲۱ -
 کاشی‌کاری برج ساعت و قبه روی آن به همت و کمک آقای علی اویسی و
 معماری حاج ابراهیم هاشمی معمار بیدختی، در ماه رجب ۱۳۸۶ قمری، مطابق
 آبان ۱۳۴۵ شمسی پایان پذیرفت، هزینه آن از طرف آقای علی اویسی پرداخت
 گردید».



صحن پایین مزار جناب سلطان علی شاه طاب ثراه با ساعت

در ساختمان‌های حجرات صحن کوثر، مخصوصاً سمت شرقی و جنوبی، در اثر زلزله خرابی‌هایی وارد شد که بعضی قسمت‌ها مرمت و قسمت عمده‌ای از نو ساختمان گردید و ایوان صحن کوثر، طرف قبله هم، خرابی‌هایی از داخل و خارج پیدا کرد که قسمت خارج به دستور حضرت آقای رضاعلی‌شاه، توسط حاج ابراهیم معمار با وضع بهتری و استحکام بیشتری تجدید بنا گردید.

در قسمت جنوب غربی هم بنا به خواهش آقای ابوالحسن مصداقی ساختمان بسیار زیبایی مشتمل بر چند اتاق و آشپزخانه و حمام و صحن حیاط بنا گردید که به نام "مهمانسرای صالحیه" موسوم و قسمت بیشتر خرج آن را آقای مصداقی پرداختند و درب آن هم از داخل صحن کوثر از گوشه صحن قرار داده شده.

کار گلدسته‌ها که از وقوع زلزله به تعویق افتاده بود، در سال ۱۳۹۰ قمری بدنه آن، کاشی‌کاری و روی‌کاشی، اسامی حق تعالی نوشته شده است.

در کتیبه بالای گلدسته شمال غربی، آیه مبارکه: *إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا*، و در کتیبه جنوب غربی جملات: *سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ* "وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذَّلِّ وَكَبِيرًا"^۱، و در کتیبه گلدسته جنوب شرقی: *"قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: وَلَا يَإِةَ عَلِيٍّ بِنِ ابِي طَالِبٍ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ فِي حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي، (خَطَّ سُلْطَانِي)"* و در کتیبه گلدسته شمال شرقی، این جملات: *"تَوَكَّلْتُ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا وَلَا شَرِيكَ فِي الْمُلْكِ، (كُتِبَتْ سُلْطَانِي)"* با خط ثلث نوشته شده؛ کتیبه جدار خارجی بقعه که در سمت شمال، سوره مبارکه یس شروع شده بود در سه سمت دیگر تا آخر آیه: *فِي شُعْلِ فَآ كِهُونِ*^۲، روی کاشی نوشته شده.

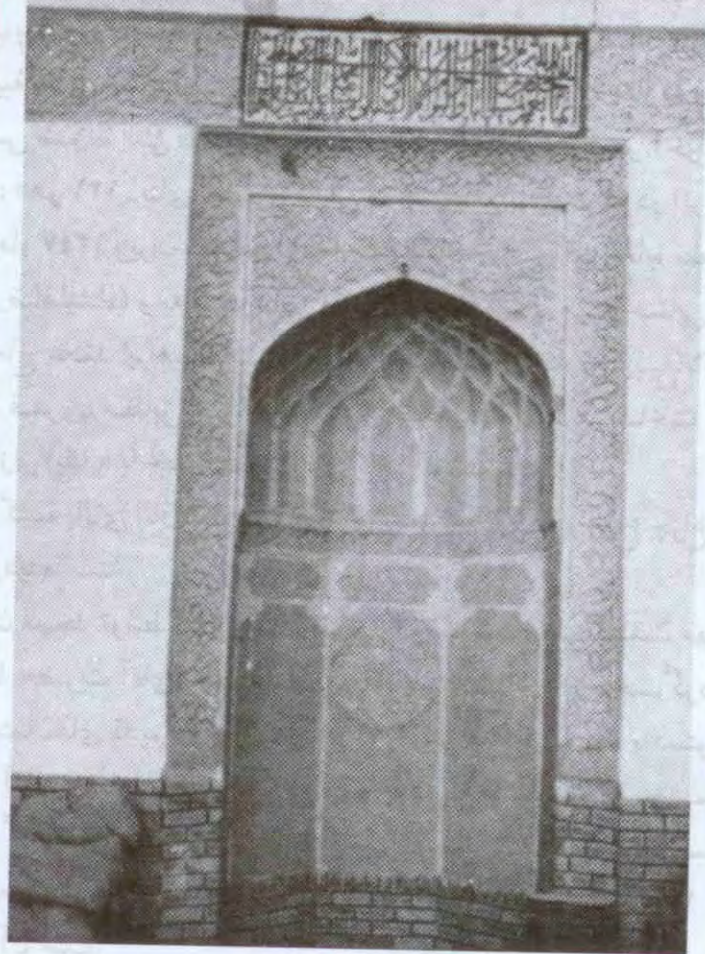
۱. سوره احزاب، آیه ۵۶: خدا و فرشتگانش بر پیامبر صلوات می‌فرستند. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر او صلوات فرستید و سلام کنید؛ سلامی نیکو.

۲. سوره اسراء، آیه ۱۱۱: و به مذلت نیفتد که به یاری محتاج شود. پس او را تکبیرگوی، تکبیری شایسته.

۳. سوره یس، آیه ۵۵.

و چون قسمت شرقی صحن وسط که آرامگاه و مرقد
 قسمت شرقی
 صحن وسط
 متبرک در آن قرار گرفته (قسمت پایین پا در صحن)،
 ساختمان نداشت و فقط دیوار مختصری داشت، حضرت
 آقای رضاعلیشاه تصمیم گرفتند آنجا را نیز ساختمان نمایند. لذا نقشه کاملی
 مشتمل بر چندین اتاق و دو سراچه که دارای حمام و سایر لوازم نیز باشد تهیه شد و
 در روز ۲۷ رجب ۱۳۹۰، مطابق هفتم شهریور ۱۳۴۹ نخستین کلنگ آن توسط
 جناب آقای رضاعلیشاه زده شد و به معماری حاج ابراهیم هاشمی و استاد علی اکبر
 حقیقی شروع به ساختمان گردید و امید است به زودی به پایان برسد و بعداً
 ساختمان صحن پایین که طرف شمالی صحن وسط است، شروع شود. مجموع
 مساحت زیر بنا تقریباً $۴۷/۵ \times ۱۷/۵$ که در حدود ۸۳۰ مترمربع است خواهد بود.
 در اثر وقوع زلزله قسمت زیادی از خانه‌های وسط آبادی
 تعمیر مسجد
 جامع بیدخت
 بیدخت به کلی از بین رفت که باوجود شدت زلزله و
 خرابی‌های زیاد خوشبختانه خسارت جانی نداشت، فقط
 دو نفر تلفات داد.

از جمله خرابی‌های زلزله، شکاف برداشتن ایوان مسجد جامع و ریزش
 شبستان بود که شبستان آن پس از اندک زمانی به خواهش و به‌همت آقای دکتر
 حاج سیدمهدی میرزا حسینی تهرانی و نظارت بندگان حضرت آقای رضاعلیشاه و
 معماری حاج محمد ابراهیم هاشمی بیدختی شروع به ساختمان گردید.
 قسمت شرقی و شمالی مسجد به کلی تعویض و به طرز جالبی با ستون‌های
 آهنی و آجر، ساختمان گردید؛ علاوه بر قسمت اولی یک باب منزل وصل
 به شبستان خریداری و به‌هزینه بندگان حضرت آقای رضاعلیشاه به آن اضافه شد.
 در ساختمان جدیدالبناء، جمعاً در حدود ۶۰ عدد ستون آهن به کار رفته است،
 کف آن موزاییک فرش و جدار داخلی حاشیه، مرمر مشکی و تا ارتفاع بیش از
 یک متر با سنگ مرمر سفید، روکاری شده. جایگاه زنان و مردان به‌وسیله نصب



عقبات عقیقت پرانی رتقہ لہذا طاقان رشعلوا تا ریح
ریحون رہ برکتہ و رتال محراب مسجد جامع بیدخت

نرده‌ای آهنی از هم مجزاست، کلیه درب‌ها و پنجره‌های کنار کوچه و خیابان، آهنی و تمام شیشه است.

در قسمت شرقی دم درب ورودی مسجد، وضوخانه‌ای با نصب دستشویی و شیر آب به قدر کافی بنا شده است.

کتیبه بالای جدار داخلی صحن مسجد، کاشی‌کاری و سوره مبارکه جمعه و هل اتی، سپس صدق الله العلی العظیم، با خط ثلث روی کاشی نوشته و در آخر کتیبه، این جملات: «هو ۱۲۱ - بنای شمال و شرقی مسجد جامع بیدخت که در اثر زلزله نهم شهریورماه ۱۳۴۷ ویران شده بود با نظارت بندگان جناب آقای حاج سلطان حسین تابنده (رضاعلیشاه) و به‌همت عالی آقای حاج سیدمهدی میرزا حسابی و سعی و اهتمام حاج محمد ابراهیم هاشمی بیدختی معمار، در تاریخ ربیع الاول ۱۳۸۹ هجری قمری، مطابق خردادماه ۱۳۴۸ تجدیدبنا گردید. ساخت اصفهان، کاشی‌سازی ایلیا.» با خط نستعلیق روی کاشی نوشته شده.

زیر کتیبه بالای اتاق‌ها نیز کاشی‌کاری بسیار عالی شده و انواع چراغ و مهتابی نصب گردیده است.

ایوان مسجد توسط اداره باستان‌شناسی مرمت شده، ولی قسمت مهم مخارج آن توسط حضرت آقای رضاعلیشاه به اداره باستان‌شناسی پرداخت گردید.

ساختمان‌های قدیم دو طرف ایوان که خرابی پیدا کرده بود به‌دستور بندگان حضرت آقای رضاعلیشاه به کلی خراب و به‌هزینه ایشان چهار چشمه^۱ از نو ساختمان گردید و اکنون آن شبستان که در قسمت شمالی مسجد است نهصد مترمربع مساحت دارد و شبستان شرقی هم که ساخته شده حدود ۱۷۰ مترمربع مساحت آن است.

پس از آرامش زلزله که تا مدتی لرزش خفیف ادامه ساختمان‌های نوسازی داشت، از طرف وزارت آبادانی و مسکن در زمینی به مساحت قریب دو‌یست هزار مترمربع در سمت جنوبی

بقعه متبرّکه سلطانی و صحنین، در کنار جاده شوسه، برای مردم آسیب‌دیده شروع به ساختمان‌خانه‌گردید و شهر کوچک بسیار زیبایی که دارای دویست باب‌خانه مسکونی دو و سه و چهار اتاقه و دو باب حمام مجهز و بازار و مهدکودک و دو باب دبستان است، ساخته شد و دارای خیابان‌ها و میدان‌های وسیع و با روح می‌باشد.

پایان

از کتب گران قدر و پراج که اثر خامه مبارک قطب العارفین و ملجأ السالکین، مولانا حضرت آقای حاج سلطان حسین تابنده ارواحنا فدا می باشد، کتاب مستطاب نابغه علم و عرفان است که به تصدیق فضلا و دانشمندان و همه اهل عرفان دارای مطالب سودمند و حقایق ارجمند است و بعد از چاپ اول که در سنه ۱۳۳۳ شمسی انجام شد، به طوری مورد توجه واقع گردید که در مدت خیلیی نسخ آن کمیاب و طالبان با قیمت گزاف در صدد به دست آوردن آن بودند.

مزیت این کتاب علاوه بر شرح حال بزرگترین عارف قرن چهاردهم هجری، حضرت آقای حاج ملا سلطان محمد سلطان علی شاه شهید قدس سره العزیز، و شرح حال بستگان و مشایخ و پیروان آن حضرت و بیان شطری از حقایق عرفانی، حاوی یک سلسله مکاتیب از آن بزرگوار است که می توان گفت: مجموعه ای است از دستورات شریعتی و وظایف طریقتی و رموز عرفانی و نصایح و مواعظ اخلاقی و اجتماعی. و از مطالعه این مکاتیب، مقام شامخ روحی و معنوی آن حضرت کاملاً مشهود می گردد؛ چه، مطالب دقیقه و حقایق عالیة عرفانی را که گنجایش آن در قالب الفاظ و عبارات، بسیار صعب و دشوار است، و تفهیم آن، قدرت بیانی بس عالی لازم دارد و کسی می تواند از عهده آن برآید که تمام مراتب سلوک را مشهوداً سیر کرده و کاملاً واقف و آگاه به آن منازل و رموز آن باشد، این بزرگوار

با عباراتی ساده و فصیح و قابل فهم در مکاتیب معمولی بیان فرموده است. نکته دیگری که بیشتر در این مکاتیب جلب توجه می‌کند آن است که آن حضرت چنانکه خود در انجام تکالیف شریعتی، حتی مستحبات و مکروهات کمال تقید را داشته و عمل می‌فرمود، پیروان را نیز به مراقبت و عمل به آن توصیه و تأکید می‌فرماید و کلاً تکراراً تذکر می‌دهد که حقیقت طریقت، تکمیل شریعت است و بدون انجام وظایف شریعت مطهره، دعوی طریقت موهوم و بدون اثر است، و کسانی که دعوی فقر و درویشی می‌نمایند و مقید به انجام تکالیف شرعی نیستند، به کلی از عالم طریقت دور و باعث گمراهی خود و دیگران می‌باشند.

این کتاب چون نسخ آن نایاب و مورد درخواست طالبان و دانشمندان بود، مکرر تقاضای تجدید چاپ می‌شد، ولی به مضمون: الامور مرهونه باوقاتها، توفیق اقدام به چاپ حاصل نمی‌شد، تا دانشمندگرامی و برادر ایمانی جناب آقای مهندس رضا کیوانی دامت توفیقاته و تأییداته از حضرت قطب‌العارفین جناب آقای صالح‌علیشاه نورالله مضجعه تقاضا نمودند که اجازه چاپ مرحمت که به هزینه خود اقدام به چاپ دوم نمایند. آن حضرت اجازه صادر فرمودند، ولی در زمان حیات آن بزرگوار، موفق به انجام این خدمت نگردیدند، پس از رحلت آن حضرت از بندگان حضرت آقای رضاعلیشاه روحی فداه تجدید اجازه نمودند و بنا شد شروع به چاپ شود.

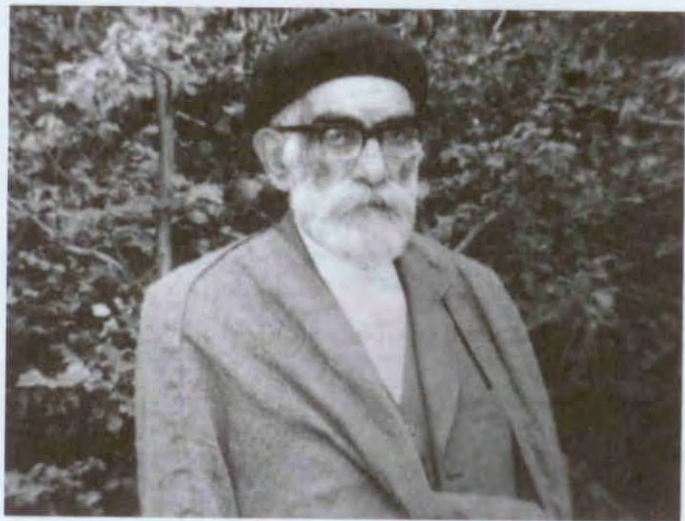
مزیتی که این چاپ بر چاپ اول دارد آن است که مؤلف معظم در بعضی قسمت‌ها تجدیدنظر کرده و مطالبی بر آن افزوده‌اند. و قسمت‌هایی هم که پس از رحلت حضرت قطب‌العارفین آقای صالح‌علیشاه طاب‌ثراه بر بقعه متبرکه و صحن‌ها اضافه شده به‌عنوان تکمله ضمیمه شده است.

این حقیر ناچیز و پیر زمین‌گیر هم همواره آرزو داشت چنانچه در چاپ اول سعادت توفیق زحمت چاپ نصیب بود، در چاپ دوم هم شرکت داشته باشم ولی

عدم امید به بقای حیات که اکنون قرب ۷۶ سال از آن گذشته و در شرف اتمام است و ضعف مزاج و نقصان بینایی و شنوایی و ارتعاش اعضا، مرا مأیوس و ناامید می‌داشت و قطع داشت که با این وضع حال، به حصول این سعادت موفق نخواهد شد، ولی باز از روزنه قلب نور امیدی تابش داشت و امیدوارم می‌نمود و از خداوند متان درخواست داشت که فضل و عنایت الهی شامل شده، بتواند در انجام چاپ دوم شرکت نماید؛ بحمدالله والمنة خدای را از صمیم قلب شاکر و سپاسگزار است که ناامید نفرموده و به کرمش چراغ عمر با همه ناتوانی وفاداری کرد تا توفیق چاپ دوم این کتاب مستطاب هم، قسمت شد، ولی خجل و شرمنده‌ام که آنچنان که طبع عالی و مشکل‌پسند حضرت مولی روحی فداه است، قادر به انجام خدمت نشده و دلخوش از آن است که:

در دل دوست به هر حيله رهى بايد کرد طاعت از دست نيايد گنهى بايد کرد
اميدوار است اين خدمت ناچيز را پير بزرگوار به کرم بى پايانش پذيرفته و معايب و نواقص آن را به چشم عيب پوش نگرند و بر اين بنده عاجز نگرند. ولی بايد تصديق کنم که عمده زحمات اين چاپ را فاضل دانشمند آقای سيد فضل الله دانشور علوی زيد فضله و توفيقه و برادر ارجمند آقای سيد قدرت الله آزاد زيد عزه و توفيقه تحمل نموده‌اند، و اگر مساعدت و کمک اين دو برادر ايمانی ارجمند نبود موفق به انجام اين چاپ نمی‌گشتم؛ چه، ايشان بانهايت علاقه و صميميت، قبول همه گونه زحمت نموده و غالباً تمام اوقات گرانبهای خود را صرف تصحيح و مقابله و ساير زحمات آن نموده‌اند. از صميم قلب تشکر و امتنان دارم و اميدوار است اين مساعدت و بذل مجاهدت موجب نهايت سعادت و ترقيات صوری و معنوی ايشان گردد. و نیز از بذل توجه جناب آقای عبدالله ملکی مدير محترم شرکت چاپ تابان زاده الله عزراً و اقبالاً و ساير کارکنان چاپخانه که در چاپ اين کتاب مساعدت و بذل جدیت نموده‌اند متشکر و سپاسگزارم و مزيد توفيق و

سعادت دنیا و آخرت آنان را از درگاه حضرت احدیت مسألت دارم.
به تاریخ غزّه محرم الحرام ۱۳۹۰ قمری، مطابق هشتم اسفند ۱۳۴۹ شمسی،
حقیر فقیر، خاک پای فقرای نعمت‌اللهیه سلطان‌علیشاهی، سید هبة‌الله جذبی



جناب آقای حاج سید ہبہ اللہ جذبی (ثابت علی)

فهرست‌ها

- فهرست آیات شریفه
- فهرست احادیث، اخبار، اشعار و عبارات عربی
- فهرست اشعار
- فهرست اشخاص
- فهرست اماکن
- فهرست کتب، رسائل و مجلات

فهرست آیات شریفه

أَللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا / ٢٢٨	أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ / ٢١٢
الم / ٢٣٧	أَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ / ٥٦٨، ٦٢٢
أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَ لَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا... / ٣٠٤	إِذْفَعِ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ / ٣١٦
النَّبِيِّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ / ٤٤٩، ٢٢٨	إِرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ / ٥٨٢
إِنَّا فَتَحْنَا / ٦٢٤	اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ / ٢٨٧
إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ / ٦٣١	أَطِيعُوا اللَّهَ / ٢٤٩
إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ / ٣١٩	أَقْلَمَ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ / ٣٢٩
إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا / ٢٩٠	إِلَّا الْبَلَغُ الْمُبِينُ / ٦٣٥
إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ / ٣٩١	إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ / ٣١٩
إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ / ٣٠٩	الَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ ذَائِمُونَ / ١٩٣
إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا	الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ / ٢٣٨
	اللَّهُمَّ مَا لِكَ الْمَلِكِ تُوتِي الْمَلِكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمَلِكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَ تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ... /
	٤٦٤

ذُرُوهُ فِي سُنْبِلِهِ / ٢٦٦، ٢٦٧	أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا / ٦٣٩
ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ / ٢٣٧	إِنَّا نَخَافُ / ٦٣١
رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا / ٣١٨، ٥٦٧	إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا / ٢٥٣
رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا / ١٧١	إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا / ١٣٦ إِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً / ٣٢٧، ٣٦١
رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ / ٦٢٨	إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ / ٣٩٦ إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا / ٢٩٥
رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ / ٤١٩	إِنَّ يَوْمَ الْفُضُلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ / ١٣٦ أَوْ لَمْ نَعْمُرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ / ٣٢٠
سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ / ٣١٣	إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ / ٢٨٠
سَعَيْكُمْ مَشْكُورًا / ٦٣١	إِنَّا كَ نَعْبُدُ / ٢٨٠، ٣٢٧
سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا / ٢٨٩	بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ / ٦٣٧
سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ / ٢٣٧، ٢٣٨	بَلِ اللَّهُ يُرِي كَيْ مَن يَشَاءُ / ٣٥١
عِنْدَ مَلِكٍ مُقْتَدِرٍ / ٣٦٨	بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا / ٦٢٥
فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى / ٢٧٠	تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى / ٢٨٤
فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ / ٢٧٣، ٢٧٥، ٣٠٤	ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْأَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ / ٣٤٥
فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ / ٢٩٩، ٣٣٩	حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى / ١٩٣
فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا / ٢٩٥	حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ / ١٣٦، ٣٩٠
فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ / ٢٩٠	

- فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا
الصَّلَاةَ وَتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسُوفَ
يَلْقَوْنَ غِيًّا / ۳۱۹، ۳۲۲
- فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرَثُوا
الْكِتَابَ / ۳۱۹، ۳۲۲
- فَعَصَى فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْنَاهُ أَخَذًا
وَبَيًّا / ۶۱۸
- فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ / ۲۳۱
- فِي شُغْلٍ فَكَيْهُونَ / ۶۳۹
- قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا / ۶۳۱
- قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ
مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ
/ ۲۹۵، ۲۹۹
- قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا / ۱۷۰
- كَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى / ۳۳۷
- كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ / ۵۰۷، ۵۷۹
- لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ / ۲۰۷
- لَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا /
/ ۳۱۶
- لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى / ۳۱۳، ۳۵۱
- لَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ / ۳۵۱
- لَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ /
/ ۳۲۴
- لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا / ۳۲۵
- لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ / ۳۰۶
- لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا / ۲۳
- لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ /
/ ۳۵۱
- لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا
تَأَخَّرَ / ۲۵۱
- مَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ
مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ / ۲۵۱
- مَنْ كَانَ يُرِيدِ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا /
/ ۳۴۰
- نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ أَنْفُسَهُمْ / ۳۳۷
- نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا / ۱۷۰
- نِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ / ۱۳۶
- وَإِذِ اعْتَرَّتْكُمْ بُرُوقُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ
فَأُولَئِكَ يَنْشُرُكُمْ مِنْ
رَحْمَتِهِ وَيَهَيِّئُ... / ۳۰۱، ۳۳۷
- وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ /
/ ۲۰۰
- وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا /
/ ۵۷
- وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ
/ ۴۲۳
- وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ / ۱۸۹
- وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ / ۲۹۷

وَلَيْسَتَّعْفِيفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ / ٢٨٥ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى / ٢٠٦	وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَعْفِرُونَ / ١٧٠ وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرَزِّقُونَ ٥٧٨، ٥٦٨، ٣٤٧ / وَلَا شُكُورًا / ٦٣١
وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا / ٢٩٦، ٣٣٨، ٣٠٢	وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ / ٢٠٤ وَلَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا... / ٣٠١، ٢٩٩، ٢٩٤، ٢٨٨، ٢٥٢
وَيَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ / ٢٩٦، ٣٣٨، ٣٠٢	وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ / ٢٠٤ وَلَقَدْ وَصَلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ / ٣٩٦ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذَّلِيلِ وَكَبَّرَهُ تَكْبِيرًا / ٦٣٩
وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا / ٦٣١ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ / ٣٤٦ وَيُلْ لِكُلِّ هُمْزَةٍ لَمْزَةً / ٣٤٥ هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ / ٢٢١	وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمِيلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ / ٣٦١
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ / ٤٠٥ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا / ١٣٥	وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ / ٣٣٤، ٣٠٥، ٢٩٨ /
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الضَّادِّقِينَ / ٤٠٥	وَلَوْ أَنَّهُمْ آفَمُوا التَّوْرِيَّةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ... / ٢٦٣
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ / ٣٥١، ٣١٣	وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ / ٣٢٢
يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ / ٤٠٥، ٣٩٧، ١٢٧	

ذُنُوبِكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ

فَازَ فَوْزاً عَظِيماً / ۱۳۵، ۵۲۸

يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ

إِطْمَانَ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ

عَلَى وَجْهِهِ / ۳۰۱، ۳۱۵، ۳۵۸

يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ / ۲۹۵

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ

فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَ

إِثْمُهُمَا... / ۲۰۱، ۲۲۹، ۲۷۸

يُصْلِحَ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرَ لَكُمْ

فهرست احاديث، اخبار، اشعار و عبارات عربى

- ابصر التّائرين واسمع السّامعين /
 ٣٠٧
 اتّقوا من فِرَاسَةِ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ
 اللَّهِ / ٢٠٥
- اذا عرفت فاستأنف العمل / ٢٧٤
 اذا قطعت الارحام جعلت الاموال فى
 ايدي الاشرار / ٢٩٩
- اعاذنا الله من سَخَطَاتِهِ / ٣١٢
 أُعْبِدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تَرَاهُ
 فَإِنَّهُ يَرَاكَ / ٢٨٠
- أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ / ٦٢٢
 أُقْتَلُونِي أُقْتَلُونِي يَا ثِقَاتِ / ١٧٨
- الاسلام يَجِبُ ما قبله / ٢٧٤، ٢٨٥
 الاسماء تنزل من السّماء / ٨٧
 إِلَّا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ مُتَوَقِّدٌ / ٢٧٢
 الامور مرهونة باوقاتها / ٦٤٦
- الجنابدى - سلطان محمّد الجنابدى بن
 حيدر محمّد بن محمّد بن سلطان
 محمّد بن دوست... / ٥٥٧
- الحمد لله الّذى بطن خفيات الامور و
 دلّت عليه اعلام الظهور وامتنع
 على عين البصر فلا عين... / ٧٧
- الحمد لله الّذى دلّ بذاته على ذاته و
 تنزّه عن مجانسة مخلوقاته فتجلّى
 لهم بصفاته و آياته بَعْدَ... / ٣٩٠
- الحمد لله الّذى دلّ على بذاته و تنزّه
 عن مجانسة مخلوقاته و قهر بعزّته
 الأعرّاء و تواضع لعظّمته... / ٣٩٦
- الحمد لله الّذى ظهر فى بطونه فوصفوه
 و بطن فى ظهوره فما عرفوه
 والصّلوة على رسوله... / ٣٩٢
- الحمد لله العليم الخبير السميع البصير

- العلی الكبير الذی بعد فلا يبلغه بعد
الاهوام و لا يناله... / ٤٠٢
- الحمد لله على القناعة / ٣٢٠
- الدنيا جيفة و طالبها كلاب / ٢٨٨
- الدنيا سجن المؤمن و جنة الكافر / ٤٩
- السعيد سعيد في بطن أمه و الشقي شقي
في بطن أمه / ٦٠
- الشهيد فضل الله / ٥٢١
- العبد و ما في يده كان لمولاه / ٤٨
- الفقر فخرى / ٥٥٠
- القلب يهدي إلى القلب / ٢٩٠
- اللهم اجعل خاتمة امورنا خيراً / ٤٨٧
- اللهم اني اسألك من بهائك بأبهاه /
٢٨٦
- اللهم صل على المصطفى محمد
والمترضى علي و البتول فاطمة
و السبطين الامامين... / ٥٦٧
- الماهيئة من حيث هي ليست الا هي /
٣٤٨
- المكاتبه نصف الملاقات / ٣٤٧
- المولى سلطان على الجنابدى - ١٣٢٧ -
كان من اكابر علماء عصر و
مشاهير رجاله، جمع... / ٥٥٧
- الميسور لا يسقط بالمعسور والمعذور
- يؤتى بقدر المقدور / ٣٩٢
- الهي البيت بيتك و العبد عبدك
و الضيف ضيفك و لكل ضيف
قري فاحسن قرأى / ١٧١
- الهي عبدك ببابك معتاد المسألة
ببائك / ١٧١
- امر على الديار ديار ليلي / ٩٣
- انا الحق / ٥٣٨، ٦٢٦
- انا اول المسلمين / ٥٨٦
- انا و علي ابوا هذه الأمة / ٦٠، ٤٩٣
- ان في موتى حياتي يا فتني / ١٧٨
- ان قبلت قبلت ماسواها و ان ردت
ردت ماسواها / ٢٨٠
- انه (ص) كان وافر السبلة / ١٨٧
- ان يذكر الله عند كل طاعة و معصية /
١٣٥
- اوليائي تحت قبابي / ٢٠٥
- أهذا ربنا أم ربنا الله / ٥٨٢
- اهل البيت أدرى بما في البيت / ٣٤
- اهل النعيم يشتغلون بنعماته و اهل
الجحيم يشتغلون بي / ٤٨
- اتي من ذنب امتك / ٢٥١
- ايها الكفرة اقتلوا الفجرة / ٢٠٧
- ايها الموت الذي امهلتنى / ٥٨٨

- بِأَيُّهُمَا أَخَذْتَ مِنْ بَابِ التَّسْلِيمِ وَسَعَكَ
 ٣١١ /
 بلغ العلى بكماله، كشف الدجى بجماله
 ٦٣٤ /
 بل كان كدعوى الشىءِ ببيئته و برهان
 و كقضايا قياساتها معها / ٢٤٨
 بيان السعادة فى مقامات العبادة او
 التفسير المنير لتفسير للقرآن
 الشريف طبع بطهران... / ٢٣٤
 تَذَكَّرْ رَسُولَ اللَّهِ وَاجْعَلْ وَاحِدًا مِنْ
 الْأَيْمَةِ نَصَبَ عَيْنَيْكَ / ٢٨٠
 تفسير السلطان سلطان التفاسير / ٢٢١
 تَوَكَّلْتُ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ
 وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ ضَاحِيَةً وَ
 لَا وُلْدًا وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ... / ٦٣٩
 جَمَعَ اللَّهُ شَتَاتَهُ / ٣١٨
 جواد لعاش سعيداً و مات شهيداً /
 ٥٩٢
 جيش العسرة / ٢٣١
 جيش العشرة / ٢٣١
 حبّ الشىءِ يعمى و يصمّ / ٥٤٨
 حتى يفعل الله ما يشاء و يسرلنا
 السبيل / ٣٩٢
 حسن المشايخ فى جنان الله / ٤٦٣
 ذهب عبدالله / ٥٣٦
 رب اجعل لى من امرى هذا فرجاً و
 مخرجاً / ٢٩٧
 رَجَعْنَا مِنَ الْجِهَادِ الْأَصْغَرِ إِلَى الْجِهَادِ
 الْأَكْبَرِ / ٣٣٨
 زهده كزهد سيدنا عمر / ٥٠٩
 سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ
 اللَّهُ أَكْبَرُ / ٦٣٩
 شأن حيات لذاعة / ٢٦٩
 شيعتنا العلماء، شيعتنا العرفاء / ٢٦٩
 صدق الله العلى العظيم و صدق رسوله
 النبى الكريم / ٦٣٧، ٦٤٢
 صِلْ مَنْ قَطَعَكَ وَ أَحْسِنْ إِلَى مَنْ آسَأَ
 إِلَيْكَ / ٣٣٤
 عَجَبًا لِلْمُحِبِّ كَيْفَ يَنَامُ / ٧٣
 عَزَّ مَنْ قَنَعَ / ٣٣٣
 عَظَّمَ اللَّهُ أَجُورَنَا بِمَصَابِنَا بِهِ / ٦٣٢
 عَظَّمَ اللَّهُ أَجُورَنَا وَ وَقَّقْنَا لَابْتِغَاءِ
 مَرْضَاتِهِ وَ اجْتِنَابِ نَقَمَاتِهِ / ٣٩١
 على حبه جنّة، قسيم النار والجنّة /
 ٦٣٤
 علينا البلاغ المبين / ٥٨٦
 فاعبده حتى اتاك اليقين / ٥٨٦
 فالله فالله عباد الله فى اتباع اوامر الله و

- نواهيہ / ٣٩٧
 فالله فالله في اتباع الولاية و اقتباس
 الهداية / ٤٠٣
 فرج الله عنك و عن جميع عباده و
 اصلح الله شتات امرِكَ و جمع
 شتات بالِكَ و ... / ٢٩٨
 فردٌ حَيٌّ قَيُّومٌ حَكْمٌ عَدْلٌ / ٢٩٧
 فَمَنْ تَبِعَهُ فَاتَهُ مِنْهُ / ١٣٣
 قبل الاتصال بالامام / ٢٣١
 قد استدعى شهادته من الله / ٥٨٢
 قد كان يظهر لى بعض الاحيان من
 اشارات الكتاب و تلويحات
 الاخبار لطائف ما كنت ... / ٢٣٤
 قيل و هو من الاسماء المتعارفة بين
 العرب مُسَمًّى به الزاهد السَّقَطِي
 السَّرِيِّ بن مغلس / ٨٥
 كَالْمِيلِ فِي الْمُكْحَلَةِ / ٢٩١
 كَانَ اللَّهُ لَهُ / ٣٣٠
 كَانَ رَسُولُ اللَّهِ أَخْصَرَ النَّاسِ خُطْبَةً و
 صلوة / ١٧١
 كَفَى لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ إِنْتِقَامًا أَنْ يَرَى
 عَدُوَّهُ يَعْمَلُ بِمَعَاصِي اللَّهِ / ١٨٩
 كُلُّ حَرْفٍ فِي اللُّوحِ أَعْظَمُ مِنْ جَبَلٍ
 قاف / ٢٤٩
- كما عليه بقراط؛ او القلب؟ كما عليه
 المشرّحون؛ او الكبد؟ كما عليه
 محمد بن زكرياى الرازى / ٢٥٣
 كُنْ فَيَكُونُ بِإِذْنِ اللَّهِ / ٢٦٧
 لا اله الا الله / ٥٢١
 لا تَقُولُوا فِيْنَا مَا لَمْ نَقُلْهُ فِي حَقِّنا / ٣١٩
 لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ اِلاَّ بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ /
 ٤٨، ١٧٨
 لا فتى الا على لا سيف الا ذوالفقار /
 ٢١٠، ٢٨١، ٣٩٥، ٤٤٢، ٥٦٧
 لِانَّ هَوْلًا اِيْتَامَ آلِ مُحَمَّدٍ / ٣٩١
 لا يَجُوزُ الْفَتْيَا اِلاَّ لِمَنْ اِفْتِيَ بِصَفَاءِ سِرِّهِ
 / ٢٧٢
 لا يَرُدُّ الْاِحْسَانَ اِلاَّ الْحِمَارُ / ١٩٨
 لا يَسُدُّهَا شَيْءٌ / ٣٦٨
 لقد كفر الله جل / ٥٣٤
 لَيْسَ اَوَّلُ قَارورَةٍ كُسِرَتْ فِي الْاِسْلَامِ /
 ٢٩٩
 لَيْسَ هَذَا اَوَّلُ قَارورَةٍ كُسِرَتْ فِي
 الْاِسْلَامِ / ٤١
 ما زال المظلوم يدعوا على الظالم حتى
 يصير ظالماً / ٣٠٨
 ما فات مَضَى وَ ما سَيَأْتِيكَ فَآيْنِ /
 ٣٥٢

- مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ / ٣٣٨
 مَا مَضَى مَضَى كُنْ إِنْ وَقَّتِكَ / ٣٥٢
 مُحَضّاً لِلَّهِ تَرَقُّباً لِإِصْلَاحٍ، نَاطِرًا إِلَى
 حُضُورِ الرَّبِّ الْعَدْلِ الْكَرِيمِ / ١٣٥
 مُحَمَّدُ الْجَنَابِذِيُّ، كَانَ حَيًّا ١٣١١ هـ .
 ١٨٩٤ م، مُحَمَّدُ بْنُ حَيْدَرَ الْجَنَابِذِيُّ
 (سُلْطَانٌ) مِنْ فَضَلَاءِ... / ٥٥٨
 مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا ظَهَرَتْ
 يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ /
 ٢٤
 مَنْ أَقْبَلَ عَلَيْهَا أَذْبَرَ عَنْهَا / ٤٠٥
 مَنْ رَأَى فَقَدْ رَأَى الْحَقَّ / ٢٦٤
 مَنْ سَاوَى يَوْمَاهُ فَهُوَ مَغْبُونٌ / ٣٤٠،
 ٣٤١
 مَنْ طَلَبَ شَيْئًا بِصِدْقٍ وَجَدَّ فِي طَلْبِهِ
 بِمَعْنَى أَنْ يَكُونَ الْمَطْلُوبُ مَحْبُوبًا
 لَهُ وَكَوْنَهُ مَحْبُوبًا لَهُ... / ٢٨٩
 مَنْ عَبَدَ الْإِسْمَ دُونَ الْمُسْمَى فَقَدْ كَفَرَ وَ
 مَنْ عَبَدَ الْإِسْمَ وَالْمُسْمَى فَقَدْ
 أَشْرَكَ وَ مَنْ عَبَدَ الْمُسْمَى... / ٤٧
 مَنْ قَالَ لِأَخِيهِ أَفَّ قُطِعَ الْوَلَايَةُ بَيْنَهُمَا /
 ٣٤٣
 مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَ مَنْ
 جَعَلَ هُمُومَهُ هَمًّا وَاحِدًا كَفَاهُ اللَّهُ
 سَائِرَ هُمُومِهِ / ٣٢٦
 مَنْ مَسَّ جُلْدِي لَنْ تَمْسَهُ النَّارُ / ٤٤٥
 مَنْ هَاجَرَ إِخَاهُ الْمُؤْمِنَ أَزِيدُ مِنْ ثَلَاثَةِ
 فَلَيْسَ مِنَّا / ٣٤٣
 نَادِعَلِيًّا مَظْهَرَ الْعَجَائِبِ تَجِدُهُ عَوْنًا
 لَكَ فِي النَّوَابِ كُلِّ هَمٍّ وَ غَمٍّ
 سَيَنْجِي بَوْلَايَتِكَ يَا عَلِيَّ / ٥٦٨
 وَ إِلَى اللَّهِ الْمَشْتَكِي وَ بِهِ الْإِسْتِجَارَةُ /
 ١٣٧
 وَ أَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ حَافِظًا لِدِينِهِ،
 ضَائِنًا لِنَفْسِهِ، مُخَالَفًا لِهَوَاهُ، مُطِيعًا
 لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِ... / ١٣٦
 وَ إِنِّي وَ إِن كُنْتُ ابْنُ آدَمَ صُورَةً / ٢٢٠
 وَ بَتَلِكِ الْفَعْلِيَّةِ يَظْهَرُ عَلَيْهِ وَجُودُهُ
 فَسَرُوا النُّورَ بِالْإِمَامِ / ٢٣١
 وَ جَاوَزَ رَبًّا غَفُورًا رَحِيمًا / ٥١٥
 وَ حَذَفَ الْجَوَابَ أَسْهَلُ مِنْ كُلِّ ذَلِكَ
 فَانْ حَذَفَ الْجَوَابَ بِقَرِينَةٍ كَثِيرَةٍ فِي
 الْآيَاتِ وَ الْإِخْبَارِ فَلْيَقْدِرْ / ٢٣١
 وَ ضَبَعَتِ الرَّاحَةُ فِي الْآخِرَةِ وَ النَّاسُ
 يَطْلُبُونَهَا فِي الدُّنْيَا فَمَتَى يَجِدُونَهَا
 ٣٥٢ /
 وَ عِنْدَنَا الْجَفْرُ الْجَامِعُ / ٢٠٦
 وَ عَيْنَ الرِّضَا عَنْ كُلِّ عَيْبٍ كَلِيلَةٌ /

- ٥٤٨
وفدت على الكريم بغير زاد / ٤٩٥
و فى دارهم اصبحوا جائمين / ٥٨٦
و قد كاظم الغيظ نال نعيما / ٥١٥
و لا مشاحة فى الاصطلاح / ٢٤٨
ولاية على بن ابى طالب حصنى فمن
دخل حصنى امن من عذابى
هنالك الولاية... / ٥٦٨، ٦٣٩
و لقد كورتهم كورات و دورتهم دورات
٢٦٦ /
و لم يكن شرح جدك الكريم
(بيان السعادة) الا بعث الحيوه
المعنويه و التور الهادى للهدى و
لقد كنت منه... / ٢٢٥
و له التفسير الرحمانى و الزوارف فى
شرح عوارف المعارف و شرح
الفصوص لمحبي الدين... / ٢٣٥
و هو دليلى و هو يهدى السبيل
الحمد لله الذى ظهر بذاته فى كل
شئ فقضى الآ تعبدوا سواه و
احاط سواه و احاط بشؤوناته... /
٤٠٤
هذا مرقد شريف و مضجع منيف
لجسد مولانا العالم الشهيد مبين
- الأحكام الشيعه الاثنى عشرية
و العارف السعيد قطب... / ٥٧٩
هو الافاده يوماً بيوم / ٢٧٣
هو الحى الذى لا يموت / ٥٧٩، ٦٣٢
هو المحيى لاداب الولاية / ٥٨٢
يا اخوانى الله الله فى اعز الانفس
عليكم و احبها اليكم فان الله قد
اوضح لكم سبيل الحق... / ٧٩
يا ارحم الراحمين / ٤٦٥
يا بن آدم انا اولى بحسناتك منك و
انت اولى بسيئاتك منى / ٢٥٨
يا بن آدم تريد و اريد و لا يكون الا ما
اريد / ٣٢٥
يا بئى لا اخرجك الله من حد التقصير
٣٥٦ /
يا خير المسؤولين و يا خير المعطين
و يا خير الرزاقين صل على محمد
و آل محمد و ارزقنا و ارزق عيالنا
من فضلك... / ٣٤١
يا دليل المتحيرين / ٤٦٥
يا مسبب الأسباب / ٥٦٧
يا معين الضعفاء يا راحم المساكين /
٤٦٥
يا مفتح القلوب و الابصار / ٥٦٧

يا مَنْ يَعْلَمُ إِهْدَى مَنْ لَا يَعْلَمُ / ٢٨٦	يَحْصِلُ أَحَدُ عَشْرِ أَلْفِ أَلْفِ أَلْفِ
يا نور المستوحشين في الظلم يا مُنْزَل	و اربعمأة و اربع و ثمانون الف
السكينة في قلوب المؤمنين / ٢٧٠	الف الف و مأتان و ... / ٢٣٨
يا هادي المضلّين / ٣٦	يَقُولُونَ إِنَّ الْمَوْتَ صَعْبٌ وَإِنَّمَا / ٣٣٥

فهرست اشعار

- آخر ز روی پرده نشین یا ز پرده باز /
۵۹۵
- آزمودم مرگ من در زندگی است /
۱۷۸
- آستان تو مقامات خلیل / ۵۸۸
آشفته طره تار و به تن بر دریده
پوست / ۵۹۳
- آمد از شمس جمال او عیان نور علی /
۵۸۴
- آدمم از شهر تهران سوی او / ۵۸۸
آن آفتاب پرده ز رخسار جان گرفت
۵۹۳ /
- آن به عرفان و دین یگانه امام / ۴۱۳
آن پسر را کش خضر ببرید حلق /
۲۹۳
- آن جان اهل انس روان شد به باغ
- قدس / ۵۹۴
آنچنان از مرض عشق تو بگداخت
تنم / ۹
آنچه تصوّر کنند خلق در آب بقا /
۴۶۱
- آنچه کرد و آنچه گفت اندر تمام عمر
خویش / ۵۸۳
- آنچه نفست خواست داری اختیار /
۲۹۰
- آن دست که در دامن محراب عبادت
۶۲۶ /
- آن شاهباز در پی آن شاه باز رفت /
۵۹۵
- آن که بر اولیا و بر ابدال / ۴۱۳
آن که فیض عام او بر ناجی و هالک
رسید / ۵۸۳

آن مجاز است این حقیقت ای خران	۵۹۳
از جلوه‌های آن گهر گنج معرفت /	۱۴۹ /
آواز انا الحق ز درختی نبود دور /	۵۹۵
از خدا غیر از خدا را خواستن / ۵۱	۵۳۸
از داغ بندگیش که داریم بر جبین /	آیة ارجعی الی ربک / ۵۸۲
۴۶۰	ابلهان تعظیم مسجد می‌کنند / ۱۴۹
از راه لطف و مکرمت آن معدن کرم	ارشاد ختم بر وی و بر خاندان وی /
۵۸۶ /	۶۲۷
از سعادت دست رحمت خوان نعمت	ارنی مگو و بگذر / ۳۲۸
رافکند / ۵۸۴	از اختلاط حور و تماشاگه قصور /
از سعادت شهادتش آمد / ۵۸۷	۴۵۱
از شور محبت شده چون نقش انا	از این سرا به عالم بالا چو رخت بست
الحق / ۶۲۶	۵۸۶ /
از ظلم بوتراپ گل ما به باد رفت /	از بس سبو دو دسته ز غم می‌زدی به
۵۹۵	سر / ۵۹۳
از عدم حرف هستی نشاید / ۵۱۷	از بهر طوف کعبه مقصود کوی
از عدم کبریایی نیاید / ۵۱۷	دوست / ۵۹۳
از فراق ای امام المتقین / ۵۹۰	از بهر کامرانی این نفس پرغرور /
از فشار سخت بی‌جان ساختند / ۵۸۹	۴۵۹
از گلبن وجود که چید آن گل مراد /	از پی تاریخ فوتش پور او گریان
۵۹۲	بگفت / ۴۵۸
از محمد داشت سرمشق عبودیت به	از پی سال وفاتش خامه صحت
کف / ۵۸۳	نوشت / ۵۲۵
از ملک جست ضیاء سال وفات	از جام درد بس زده بودند صاف غم /

۵۸۸	وَصَافٍ / ۴۸۰
الهی دلی ده در آن دل تو باشی / ۵۱۵	از مناسک چون که فارغ آمدیم / ۵۸۸
امانت را که از حق داشت بسپرد /	ازین درگه که فیض آثار باشد / ۶۲۷
۵۷۹	استاد کرمعلی که به میدان بندگی /
امروز تو ای گنبد گردون به چه نازی	۴۴۶
۶۲۶ /	اسرار چو از جهان به در شد / ۳۴
امروز تو و اصل تو و مظهرت ای	اعلم عصر را به دار زدند / ۵۲۱
دوست / ۶۲۶	افتاد سرو گلشن آزادگان ز جای /
امشب به بزم خاص خدا میهمان بود /	۵۹۳
۵۹۴	اگر از توست به شادی نفروشم غم را
اندر برش کنید ز نو جامه سفید / ۵۹۴	۱۷۸ /
اندر ریاض دهر چو شد جلوه گر جهان	اگر ت سلطنت فقر ببخشند ای دل /
۵۸۵ /	۶۳۴، ۷۵
اندر شریعت نبوی منذر و بشیر / ۵۸۵	اگر تو دعوی معجز عیان بخواهی کرد
اندر ظهور او به محبتان و منکران /	۵۴۶ /
۵۸۶	اگر جسم شریفش گشت پنهان / ۵۸۲
اندر عزاش گریه ز غم آن قدر کنید /	اگر دیده خواهی که بینا شود / ۵۸۷
۵۹۴	الا ای معنی و مقصود جانها مرحبا
اندر همه جا با همه کس در همه کار /	اهلاً / ۱۰۹
۱۹۳	الا برخیز و بهر آستان بوسیش محرم
او بفرمودستمان این بندگی / ۲۰۰	شو / ۱۰۸
او خوش نشست در حرم بارگاه انس	الا یا ایها الساقی أدر کأساً و ناولها /
۴۴۶ /	۲۵۱
او را بس این شرف که در این آستان	الغرض تا آنکه شش مه پیش از این /

این چنین باشد وضوی اولیا / ۵۸۹	کنند / ۴۴۶
این چنین فرموده است آن معنوی / ۵۸۹	ای آه که آه سحری را اثری نیست / ۵۳۸
این حروف حالهات از نسخ اوست / ۲۹۱	ای بسا کس را که صورت راه زد / ۵۸۹
این خرقة صدپاره ما دوختنی نیست / ۵۳۸	ای تو بودی قبله و قرآن من / ۵۹۰
این رمز بیاموز که از عالم وحدت / ۵۳۸	ای تو بودی مقصد الاقصای من / ۵۹۰
این سنگ قبر پادشه عرش درگه است / ۶۲۷	ای حطیم و مستجار و ملتزم / ۵۸۸
این شهادت مقصد و مقصود ماست / ۵۸۹	ای خدا سوی خود ره گشایم / ۵۱۸
این طفل یک شبه ره صدساله می رود ۷۲ /	ای داد ز فوت فرصت دانا / ۵۵۱
این گرچه کنون سایه فکنده به مزارت ۶۲۶ /	ای در فیض تو بر روی همه عالم باز / ۵۶۹
با آن الفش بکن حساب تاریخ / ۴۳۳	ای دریغا ای دریغا ای دریغ / ۵۹۰
با آنکه زهر مرگ مذاقم نموده تلخ / ۴۵۱	ای قلم بنگر گر اجلالیستی / ۲۹۱
با این جلال و رتبه فغان و فسوس و آه / ۵۸۶	ای که نشئه فیضی خضر وقت را می جوی / ۴۳۴
با پنج تن چو رفت ز جمع آن ستوده خو / ۳۶۸	ای گدایان خرابات خدا یار شماست / ۱۳۷
	ای گنابد فخر کن بر هر زمین / ۵۹۰
	ای گنابد قدر او نشناختی / ۵۹۰
	ای گنابد لاف زن بر هر دیار / ۵۹۰
	اینجا مزار و مشهد سلطان اولیا است / ۶۲۷

- با چنین گنج که شد خازن آن روح
الامین / ۶۳۵
بدان صفت که به موج اندرون رود
کشتی / ۵۴۶
با دوستان به کینه و با دشمنان به مکر
۴۵۹ /
باز افتاده دلی در خم زلفی کارش /
۴۳۵
باز این چه شورش است که ما را به
دل فتاد / ۵۹۴
باز این چه غلغل است به خلوتسرای
انس / ۵۹۲
باز این دل شکسته خیال وصال کرد /
۹
بازگرد و قصّه را پایان بیار / ۵۸۹
با سعادت علی بود مأنوس / ۵۸۲
باغبان خلقت از گلزار علم و معرفت /
۵۸۳
باکوثر و آب و گل و با رقص
درختان / ۶۲۶
باگریه گفت مردمک چشم روزگار /
۵۹۴
بپرسیدم از پیر دانای عقل / ۵۸۷
بحر عرفان و معنی انسان / ۵۸۱
بحمدالله که روشن گشت چشم از
خاک نعلینت / ۱۰۹
بر در میکرده رندان قلندر باشند / ۶۳۵
برده زین سو بدان سو هوایم / ۵۱۷
بر سر تربت ما چون گذری همت
خواه / ۶۳۴
بر سرش آمد طیب و گفت به تاریخ
/ ۵۳۱
بر شریعت ز علم بود دلیل / ۵۸۱
بر عارفان نباشد جز درگهش پناه /
۶۲۷
برگ عیشی به گور خویش فرست /
۴۱۵
بر هجر آن صنوبر افتاده طرف جو /
۵۹۴
بریدی خوش بشارت داد دوشم خرم
و خندان / ۱۰۸

۴۳۴ /	بس تجربه کردیم در این دار مکافات
بود آرزو که چینم از آن گلستان گلی /	۶۲۰، ۱۴۹ /
۵۹۳	بشارت دهد مؤمنین را به لطف / ۵۸۷
بود با خلق و فعل و گفتارش / ۵۷۹	بشد بیزار از دیدار مخلوق / ۵۸۵
بود تاریخ سال ارتحالش / ۶۳۲	بشوی اوراق اگر همدرس مایی /
بود عالم جمله چون اعضای آدم	۲۱۸
کردگار / ۵۸۳	بکشت غمزه خونریز تو مرا صدبار /
بوی آن دلبر چو پَران می شود / ۱۷۸	۵۴۵
به احکام شریعت بود اول / ۵۸۲	بگرفت خوی خود ز جهان و جهانیان
به ارشاد و هدایت پند صالح / ۶۳۲	۵۹۲ /
به تاریخ خفا و جلوه حق خاوری گفتا	بگرفت دل ز غصه مگر از جهان شهی
۵۸۴ /	۵۹۲ /
به تاریخش رقم زد کلک سالک /	بگرفت شمس چرخ علا وز گرفتنش
۵۸۵	۵۹۴ /
به تاریخ شهادت گفت مهدی / ۵۸۶	بگفتا که فرمود عشق از نخست /
به تجهیز تن پاکش ملائک / ۵۸۲	۵۸۷
به جنان رفته از این دار معین الحکما /	بلکه پیش از زادن تو سالها / ۱۹
۴۵۲	بنده آن باشد که بند خویش نیست /
به داغ لاله رویت حواله دل ماست /	۲۰۱
۴۹۸	بنده ایم و پیشه ما بندگی است / ۲۰۱
به دریای فکرت فرو برده ام سر /	بنده را پادشاهی نیاید / ۵۱۷
۵۱۵	بنشسته شمع و ز آتش غم درگرفته
به دشمن مهربانی کرد چون دوست /	بود / ۵۹۳
۵۷۹	بوالهوس به راه عشق کی قدم تواند زد

- به دورادور آن نام ائمه / ۶۲۷
 به رأس ارتفاع آن چراغی است /
 ۶۲۶
 به رغم فلسفیان بشنو این دقیقه ز من
 ۵۴۶ /
 به طاعت بد عجین کز حضرتش هیچ
 ۵۸۲ /
 به عرفان خدا اعرف ز معروف / ۶۳۲
 به علّین علم زد آن که در این عالم
 امکان / ۵۸۴
 به کاشی‌های فیروزه مزین / ۶۲۶
 به کوی یار مرا بار در گل افتاده / ۴۹۸
 به گوش جان رسیدش چون ندای
 ارجعی از حق / ۵۸۵
 به مبدأ آمد از سیر الی الله / ۳۶۸، ۶۳۲
 به ملک ری به فصل دی بشارت‌های
 پی در پی / ۱۰۸
 بهمن به جز از بندگی پیر خرابات /
 ۴۳۴
 به نزد اهل دل آرامگاهی است / ۵۷۸
 به نورانیتش دیدند و گفتند / ۵۸۲
 به وجد و حال و شور او زاده نور /
 ۶۳۲
 به وصفش جز حقیقت کی سرودم /
- ۵۸۲
 به وصل جان جان قالب تهی کرد /
 ۵۸۵
 به هنگام نماز صبحگاهان / ۶۳۲
 بیا سوت‌ه‌دلان گرد هم آییم / ۱۷، ۵۵
 بیم آن دارم از آن خفته که بختش
 خوانند / ۴۳۵
 بینم در انقلاب جهان رازش جهت
 ۵۹۴ /
 پادشاه ملک اقلیم وجود / ۵۸۸
 پادشاهی در ثمینی داشت / ۳۵
 پاینده کتابخانه سلطانی / ۶۲۳
 پرده‌دارت پرده‌ات را برکنند / ۲۹۸
 پیر فرهای سعادت چو باز شد / ۵۹۵
 پس از وی جز رضای او نخواهیم /
 ۶۳۲
 پس به هر دوری ولّیتی قائم است /
 ۶۳۳
 پی تاریخ او فرستادم / ۵۲۶
 پی تاریخ این بلیّه ز غیب / ۵۲۱
 پیش از این در مدحت آن ذوالرشاد /
 ۵۸۸
 پیوسته کامجوی و هوسران و بی‌ادب
 ۴۵۹ /

۹ / تمنا اگر داری اسرار عشق / ۵۸۷ تن بر زمین و جان دل آراش بر فلک ۵۹۵ / تو آن دلبر که داری دل بر او بند / ۴۶ تو برفتی با سعادت هم قرین / ۵۹۰ تو برفتی سوی دار بی زوال / ۵۹۰ تو بماندی در میانه همچنان / ۴۲۰ تو بمانی سالم و اعقاب او / ۵۹۰ تو خود مقصود حج و کعبه ای حج کرده ای بخ بخ / ۱۰۹ تو رفتی و آرامگهت ای شه خوبان / ۶۲۶ تو طفل بی وقوف و من استاد شیشه گر / ۵۳۸ تو نیکی می کن و در دجله انداز / ۳۳۴ جا دارد اگر گنبد قبر چو تو شاهی / ۶۲۶ جا در حریم حرمت آن مقتدر ملیک ۵۹۴ / جاری کنی رود ز چشمان و رود رود ۵۹۵ / جامع علم ظاهر و باطن / ۵۷۹، ۵۸۱ جامه صبرم به تن گشت قبا تا شکفت	پی وصف رخس ای عشق تو بگشای زبان / ۴۳۵ تا آن مه دو هفته به عارض نقاب هشت / ۵۹۲ تا آن همای سایه گرفت از سر جهان ۵۹۴ / تا حضرت صالح علی آن پیر طریق / ۴۳۵ تاریخ وفاتش ار پیرسند / ۳۴ تا ز میخانه و می نام و نشان خواهد بود / ۶۳۴ تا زنده بود خدمت آن آستانه داشت / ۴۴۶ تا فرو نشویی دل از غبار امکانی / ۴۳۴ تا کند زین سراچه فانی / ۵۷۹ تا که از اسرار ذات دوست آگه گشته ایم / ۵۴۳ تا که روح قدسیش با قدسیان / ۵۹۰ تحصیل محبت نتوان کرد به تلبیس / ۵۳۸ تشریف این کرامت و توفیق این مقام / ۴۴۶ تمام عمر ستم کرد و من همان عاشق
-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

۵۸۹	۴۶۰ /
جز درس محبت همه علم وبال است	جان ابوتراب که آتش گرفته باد /
۵۳۸ /	۵۹۵
جز درس وفا از کتب عشق نخواندیم	جانب نهری که بیرون خانه بود /
۴۳۴ /	۵۸۹
جز فراق دوستان در وی مجوی /	جان به لب رسیده جام از نیاز گفت /
۵۸۸	۵۹۵
جز نیاز و جز تضرع راه نیست / ۲۹۱	جان جانم رفت و بی جانان شدم /
جلوه بر من مفروش ای ملک الحاج	۵۸۸
که تو / ۶۳۴	جان در قدم دوست نهم نیست کسی
جمع صورت با چنین معنی ژرف /	را / ۲۱۳
۲۱۸	جان‌های پاک زنده‌دلان در جوار
جمله قصد و جنبشت زان اصبع است	اوست / ۶۲۷
۲۹۱ /	جدی در کوی تو رخشان بنات النعش
جهانگیر نزد خدای جهان شد / ۵۳۱	سرگردان / ۱۰۹
چرا دست یازم چرا پای کوبم / ۴۵۳	جرمش این بودی که قاتل را مدام /
چشمم آنکه که ز شوق تو نهد سر به	۵۹۰
لحد / ۶۳۴	جرمش این بودی همه بیمارشان /
چشم ما دیده خفاش بود ورنه تو را /	۵۹۰
۳۵	جرمش این می بود کاندر روز و شب
چشمم به عارض گل مدهوش شد	۵۸۹ /
به خواب / ۵۹۳	جرمش این می بود کاندر صبح و شام
چنان با نیک و بد سر کن که بعد از	۵۸۹ /
مردنت عرفی / ۳۱۷	جرمش این می بود یک عمری تمام /

۵۷۹	چنانست محو دیدارم که گویی نقش
چو رسی به طور سینا ارنی بگو و	دیوارم / ۶۵
مگذر / ۲۵۰	چنان در بحر وحدت غرق شد آن
چو رسی به طور سینا ارنی مگو و	فانی فی الله / ۵۸۴
بگذر / ۲۵۰	چنان روح لطیفش از بدن رفت /
چو ضبط سال فوت حضرتش را /	۶۳۲
۵۸۲	چنان نهفتم در سینه داغ لاله رخی /
چون از ازل به شاهد هستی نیاز شد /	۵۴۶
۵۹۵	چندان که بجستم به جز از عشق ندیدم
چون از او گشتی همه چیز از تو گشت	۶۲۵ /
۲۵۹ /	چند سال از دوریش بگذاختم / ۵۸۸
چون بود در طریقت فقر و فنا وحید /	چندی به طریق جستجو در شیراز /
۴۴۶	۴۳۳
چون به جان طالب شهادت بود /	چندی به مریدی سعادت بوده / ۴۳۳
۵۷۹	چنین قطبی پس از پیغمبر و آل /
چون خلیل آمد خیال یار من / ۲۹۲	۵۸۲
چون در این دل برق مهر دوست	چو احمد کو شب معراج با جسمش
جست / ۲۹۰	سوی حق شد / ۵۸۴
چون دید که مقصود تویی در عالم /	چو از حد اشتیاقش گشت افزون /
۱۲۲	۵۸۲
چون ز حلقومش خدا را راه بود /	چو بگذری قدمی بر دو چشم من
۵۸۹	بگذار / ۵۴۵
چون عصر شود چایی نمسه نیکوست	چو جان در برگرفتش جدّ امجد / ۶۳۲
۴۸ /	چو دعوت شد به بزم قرب جانان /

چون عصر شود دیدن اخوان نیکوست / ۴۸	ختم الائمّه حجّت یزدان که لطف حق / ۴۶۰
چون قلم پرگار یک پا در شریعت استوار / ۱۲۱	خجسته بارگاه بی زوالی / ۶۲۶
چونکه گل رفت و گلستان شد خراب / ۵۹۰	خدا را چون نظر بر این مقام است / ۵۷۹
چونکه موج افکن شد آن دریای نور / ۶۳۳	خدایا توبه کردم توبه اولی است / ۳۹۸
چون ندای ارجعی از حق شنید / ۶۳۳	خرسند خاطری که بر آن تافت نور عشق / ۴۵۰
حاج رفعت به جان جان پیوست / ۴۹۸	خرقه بر فرزند بسپرد آن بصیر / ۶۳۳
حاج سلطان محمد آن که شدی / ۵۷۹	خرمن پرهیز سوخت آتش رخسار یار / ۴۶۰
حافظ علم شریعت بود او / ۵۸۸	خسته و زار و درویش مانده / ۵۱۸
حال تو دانند یک یک مو به مو / ۱۹	خسرو سریر جان نیست غیر آن سلطان / ۴۳۴
حلقه پیر مغانم ز ازل در گوش است / ۶۳۴	خشت زیر سر و بر تارک هفت اخترپای / ۶۳۵
حیف ز و صاف و هزاران دریغ / ۴۸۰	خضر را گویند عمرش دائم است / ۵۸۸
خاک را جز که پستی نشاید / ۵۱۷	خقاش صفت دشمن خورشید از این رو / ۶۲۵
خاک غم ریخت بر سر فقرا / ۵۸۷	خقاش صفت دشمن نادان حقیقت / ۶۲۶
خاموش شد ز باد اجل شمع بزم انس / ۵۹۴	خلعت آزادگی برکنم از قد سرو /
خانه دنیا است چون نقشی بر آب / ۵۸۷	

۴۱۳	۴۶۱
در پای خم امروز چرا باده ننوشیم /	خم کرده غشی و از شکم افتاده بر
۴۳۴	زمین / ۵۹۳
در پرده حقیقت حق چونکه راه	خنک آن که در روز ابلاغ وی / ۵۸۶
یافت / ۵۹۵	خواست تاریخش ز رفعت ساقی
در پهلوی گلها چه بغلتیم که خاریم /	میخانه گفت / ۵۸۴
۴۳۴	خواستم ضبط سال فوتش را / ۴۹۷
در حجله گاه غیب ز نامحرمان دهر /	خواستم من ز طبع تاریخش / ۵۸۷
۵۹۲	خواست نقشی که باشدش دو ثمر /
در خرابات مغان نور خدا می بینم /	۳۵
۶۳۴	خورشید ازل ز رخ چو برداشت نقاب
درخشان قطب چرخ نعمت الله پیر هر	۵۲۹ /
سالک / ۱۰۸	خون دو دیده ام که کنارم محیط
در خوی چون محمد و در روی چون	ساخت / ۵۹۴
علی / ۵۸۵	داد از خواب غفلت امروز / ۵۲۱
در دریای سرمد است علی / ۵۰۳	در این درگاه لطف حضرت حق /
در دل دوست به هر حيله ره می باید	۶۲۷
کرد / ۶۴۷	در بادی عشق کرانش که نه پیداست /
در ربیع الاول به عشر سوم / ۵۸۷	۵۳۸
در ربیع اول و فصل بهار / ۵۸۹	در بسته جمع خسته و مجمر بری ز
درست این سخن گفت پیغمبر است /	تاب / ۵۹۳
۶۳۰	در بندگی دوست خطا کار بوده ایم /
در شب شنبه قریب صبحدم / ۵۸۹	۴۵۹
در شریعت پیرو ختم تمامی رسل /	در بهشت است جای فیض علی /

در ریغ و حیف از سلطان محمد / ۵۸۵	۵۸۳
دست طلب ز دامن آن سرو راستان /	در کعبه و بتخانه و در دیر و کلیسا /
۵۹۵	۴۳۴
دل او مهبط انوار توحید / ۶۳۲	در کمین بودند از قوم عنود / ۵۸۹
دلش چون بد مقام مهر حیدر / ۵۸۵	در کوی تو سرگشته به دنبال حقیقت
دل گرفت از نور و برگفتا جلی / ۵۹۰	۶۲۵ /
دم آخر بزد اندر دم صبح / ۵۸۵	در کوی سعادت علی لنجانی / ۴۳۳
دو سال و نیم اندر ملک ری ماندم به	در گفتن عیب دگران بسته زبان باش
امیدی / ۱۰۹	۴۷ /
دو طره تو ز کف تیغ آفتاب گرفت /	در ملک غیب تا بتوانید دیدنش /
۴۹۸	۵۹۴
دهان بر بست چون از قیل و از قال /	در نظرم روی دوست جلوه گر آمد
۵۸۵	چنانک / ۴۶۰
دیوی اندر به پیرامن من / ۵۱۷	در نیمه شب جلوه زمهتاب که گیرد /
ذات حق چون خواست گردد منجلی	۶۲۶
۶۳۳ /	در وقت صباح جلوه پیر خوش است
ذی الحجّه هزار و دو و سیصد و چهل	۴۸ /
۴۴۶ /	در وقت صباح چایی و شیر خوش
رحمت و فیض ز درگاه تو ماراست	است / ۴۸
امید / ۵۶۹	درویش به سرش الف اسرار است /
رفت آفتاب و روز محبتان سیاه گشت	۴۳۳
۵۹۴ /	درّه البیضای عقد عارفان / ۶۳۳
رفت صدرالدین سوی ملک بقا /	در ریغ از آفتاب چهره گیتی فروز او /
۴۷۷	۵۸۴

راز / ۵۹۳	رفتم به سیر دیر مغان با خروش
ز آه سینه دلم خون شد و ز دیده	دوش / ۵۹۳
برینخت / ۴۹۸	رفت منصوروار بر سر دار / ۵۲۱
زانکه شادی و عیش و محنت و غم /	رقم زد کلک سالک از برای سال
۳۵	تاریخش / ۵۸۵
زاهد تو برو مسأله عشق بیاموز / ۵۳۹	رنج راحت دان چو شد مطلب بزرگ /
ز تاریخ رحلت شد از احمدی / ۵۸۷	۱۱۵
ز تفسیر قرآن و تنبیه او / ۵۸۷	روح القدس به خاک درش سوده
ز خاک تیره شد در عالم پاک / ۵۸۵	است رخ / ۶۲۷
زد به جهان جان رقم جان جهان علی	روز شهادتش که جهان پر ز شور بود
علی / ۴۹۰	۵۹۴ /
زد رقم معصوم محزون غمین / ۵۹۰	روزگار از بخل و از روی نفاق / ۵۸۹
زد علم از علم حکمت بر سماوات	روزگاری خدمتش بودم مقیم / ۵۸۸
عقول / ۵۸۳	روز و شب در خدمتش بشتافتم /
ز رحمت وز سعادت میزبان شد /	۵۸۸
۵۷۹	ره به بزم انس جست آن هادی راه
ز سحر چشم تو ایمن نیم کنون که دو	یقین / ۵۸۱
ماه / ۴۹۸	رهرو منزل عشقیم و ز سرحدّ عدم /
ز سلطان علیشه بیاموز عشق / ۵۸۷	۶۳۵
زمان شهادت به تاریخ خود / ۵۸۶	ز آتش و شعله در دامن من / ۵۱۷
زمانه دست مراگر به دست یار دهد /	ز آثار او جوی تا مرتبت / ۵۸۷
۹	ز آغاز بود بر در شه دائم الحضور /
زندگی بعد از عزیزان مردگی است /	۴۴۶
۵۸۸	ز آن روگرفت پرده ز رخ تا که اهل

- ز هجرت یک هزار و سیصد و بیست
۶۲۷ /
سلطان علی که دین خدا را مدار شد /
۵۸۵
- زین حال مات گشتم و حیران که از
چه رو / ۵۹۳
سوزته جمله برگ و نوایم / ۵۱۷
سوز دل اشک روان آه سحر ناله دل /
۶۳۴
- سوی لاهوت رفت از ناسوت / ۵۸۲
سیصد و بیست و هفت بعد هزار /
۵۸۱
- سیلی زنید بر بر و رخ اندرین عزا /
۵۹۴
سال وفاتش چو رسیدم بدو / ۴۸۰
سال هجرت از هزار و سیصد است /
۵۸۹
- شاه خوبان حضرت سلطان علی /
۵۸۸
سحر به بوی نسیمت به مژده جان
سپریم / ۵۴۵
شاه را این سخن فتاد پسند / ۳۵
شاه سلطان علی به حق پیوست / ۵۸۷
شاه سلطان علی ز سجن جهان / ۵۸۶
شاه سلطان علی لقب چون یافت /
۵۷۹
- شاه سلطان علی ولی به حق / ۵۸۱
شبان وادی ایمن گهی رسد به مراد /
۲۲
شب بیست و شش از ربیع نخست /
۵۷۹
- شد بهار عاشقان وی خریف / ۵۸۹
شد جنابش از جبل سوی نجف / ۵۸۸
- سخت تر شد بند من از پند تو / ۳۹۸
سخت در دام تشویش مانده / ۵۱۷
سر بیضا به جمع آمد و گفت / ۵۸۷
سر تا به قدم جلوۀ اسرار الهی / ۶۲۵
سر ما و در میخانه که طرف بامش /
۶۳۵
- سزد این قبه بر آن جسم طیب / ۶۲۷
سفله تر از همه ناکسانم / ۵۱۷

- شد داغدار لاله دلها کنون چو شمع / ۵۹۴
 صالح علی به مسند فقر است جانشین / ۶۲۷
- شد در کنار جوی چو مستسقی آب / ۵۹۳
 صحبت نیکان بسی بشنیده‌ام / ۵۸۸
 صرف نظر ز هر سه موالید کرد و / ۵۸۶
 گفت / ۶۳۲
 صفات اولیا را شرح نتوان / ۳۵۲
 صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق / ۳۵۲
 طایری سر برون نمود و بگفت / ۵۳۰
- طرب از حزن پی سال وفاتش / ۵۲۶
 بنوشت / ۱۰۸
 ظاهر به حجاب اگر نشد پس ز چه / ۵۲۹
 روی / ۵۸۲
 عارفان را غایت آمال بنمود از عمل / ۵۸۳
- عارف روزگار و قطب زمان / ۵۷۹
 عاشق بیچاره هر جا هست رسوا / ۱۲۱
 می‌شود / ۲۱۲
 عاشق صنع خدا با فر بود / ۵۸۵
 عجب بوی خوش آمد بر مشام جان / ۱۰۷
 ازین گلشن / ۲۱۱
 عروس طبع شیرین را بیارا خوش به / ۳۹۰
 زیورها / ۵۸۲
- شدهام از آب چشم روی دل از نقش / ۴۶۱
 غیر / ۵۲۹
 شرع و طریقتند درین نقطه متحد / ۶۲۷
- شعاع چهر مهری تافته در ری که / ۱۰۸
 انوارش / ۵۸۲
 شمس از غیب خواست تاریخش / ۱۰۸
 شود هر بامداد و شامگاهان طایف / ۳۵
 کویش / ۵۸۲
 شورش عشق تو در هیچ سری نیست / ۵۸۵
 که نیست / ۱۰۷
 شهید الاشقیاء سلطان‌علیشاه / ۲۱۱
 شهید راه جانان شد چو از جان / ۳۹۰
 شیخ چون شیر است و دل‌ها بیشه‌اش / ۱۰۸
 صادق الوعد بود شیخ جلیل / ۲۱۱

۴۶۰	عشق از اوّل سرکش و خونی بود /	۲۵۱	عشق چون نغمه به آهنگ حجازی
فخر است بسی سایه فکندن به مزاری		۱۳۰ / برداشت	عشق ذوالمن چو کشته‌اش
۶۲۶ /		۵۸۶ / می‌خواست	عصرها در درس و اوقات دگر / ۵۸۹
فرداست که از همت انفاس کریمش /		۵۲۶ / عقل با حزن و ناله داد جواب /	عقل با حزن و ناله داد جواب / ۵۲۶
۶۲۶		۵۸۲	عقلی را مظهري چون حضرت او /
فرزند جناب تو که ممتاز آمد / ۱۲۲		۴۶ / علی و رحمت و سعادت را / ۴۶	عمرش از هفتاد و چندی بیش بود /
فرهادوار تیشه به هر سنگ برزدی /		۵۸۹	غدير سال ولادت فراغ سال وفات /
۴۴۶		۵۱۰	غم برکشيد شعله ز سوز جگر چو دود
قاتلش آن خبیث بد بنیاد / ۵۸۷		۵۹۴ /	غم ناگهان گلوی جهان را فروگرفت /
قبله اهل نیاز گر نبود روی دوست /		۵۹۲	غم ناگهان گلوی جهان را فروگرفت /
۴۶۰		۵۹۳ / کشید	غیرتش بین که پای نفس باز پس
قدم از صدق چون زد در طریقت /		۲۲۱	غیرتش غیر در جهان نگذاشت /
۵۸۵			فارغم از گفتگو تا که مرا بر دهان /
قرب پنجه سال قطب وقت بود / ۶۳۳			
قطب اهل فقر شه سلطان علی / ۵۹۰			
قطع این مرحله بی‌همرهی خضر			
مکن / ۷۱			
قلب بدایع نگار سال شهادت سرود /			
۵۸۶			
کامروز می‌فروش ز میخانه مست			
رفت / ۵۹۳			
کاملان از دور نامت بشنوند / ۱۹			
کبوتری که طوافش به گرد خانه			
توست / ۱۴۹			

گامی به صدق برنهادیم در طریق / ۴۵۹	کرده صبا صبحدم باز مگر موی او / ۴۶۰
گاه در سیر جهان پرداختم / ۵۸۸ گاه شادی نگیردش غفلت / ۳۵	کس این شنیده است که اندر میان آب ۵۹۴ /
گر اسرار گفتار طاهر تورااست / ۵۸۷ گر پیرانیم تیر آن نی ز ماست / ۲۰۶ گر بریزد خون من آن دوست رو / ۱۷۸	کس نبیند آنچه چشم من بدید / ۵۹۰ کسی که پیش تو اظهار آشنایی کرد / ۹
گر به صورت من ز آدم زاده‌ام / ۲۲۰ گر تو برهان روشنی خواهی / ۵۷۹ گر در یمنی و با منی پیش منی / ۳۱۰ گر ساکن میخانه و گر سوی کنشتم / ۴۳۴	کفر دیدی چه کرد با اسلام / ۵۲۱ کفر شد آشکار و دین پنهان / ۵۲۱ کلک هلال سال وفاتش چو می نوشت ۵۸۶ /
گر طالب پندی شنو این پند ز استاد / ۵۳۸	کنون تائیده مهر چهر رخشانس به ملک ری / ۱۰۸
گرفت عرصه عالم جمال طلعت دوست / ۵۴۵	کنون مقصود من بود از زیارت تا به پای خود / ۱۰۹
گر نگشتی هادی من رحمت رحمت علی / ۴۵۸	که ای در حمد ذات هر زبان ناطقی الکن / ۱۰۹
گر نه فضلش دستگیر ما بود / ۶۲۷ گسستی چون ز تن پیوست با جان / ۵۸۵	که سر ز خاک برآرم چو شمع و دیگر بار / ۵۴۶
گشت با رحمت و سعادت و نور / ۴۱۳	که ناگاه از مشرکین چارتن / ۵۸۶ کیست دردی کش این میکده یارب که درش / ۶۳۴
	کی صبح وصل چهره گشاید ز شام هجر / ۴۶۰

گشت بسی مرغ دل گرد همه کوه و دشت / ۴۶۰	لاف زخم لاف که تو راست کنی لاف مرا / ۲۵۰
گفتا شد آفتاب جهانگیر منکسف / ۵۳۱	لب‌های تو چون نام دل و عشق بگوید / ۶۲۶
گفتا هر آن که دیده به دیدار او گشود ۵۸۵ /	لنگر حلم تو ای کشتی توفیق کجاست ۶۳۵ /
گفت بهر سال تاریخ وفات او وقار / ۴۳	لیک شیرینی و لذات مقرّ / ۲۱۰ ما آبروی فقر و قناعت نمی‌بریم / ۴۰۱
گفت پیغمبر که چون کوبی دری / ۲۹۰	ما بر این در نه پی حشمت و جاه آمده‌ایم / ۶۳۵
گفت تو نفعش دهد در آخرش / ۳۴۷ گفت هادی برای تاریخش / ۴۱۳	ما تیغ برهنه‌ایم در دست قضا / ۱۶۴ مادر ایام چون سلطان‌علیشاهی نژاد / ۵۸۳
گمان مدار خلاصی دل از آن سر زلف / ۴۹۸	ما را مگر ز خرمن آزادگان رسد / ۴۶۰
گو برو و آستین به خون جگر شوی / ۵۶۹	ما طالب اویم که اندر تک و پویم / ۴۳۴
گوش اسرار شنو نیست وگرنه اسرار / ۳۵	ما که خجالت‌زده از جرم و گناه آمده‌ایم / ۵۶۸
گویند آفتاب حقیقت گرفته است / ۵۹۲	مانده بد روزی چهار از عین اوّل در سحر / ۵۸۳
گویی که سرشت تو ز نور ازلی بود / ۶۲۵	مانند گل عزیز شمردیم خویش را / ۴۶۰
گویی که همان دست دگر باره برآمد / ۶۲۶	

مصفا گنبدی بی مثل و مانند / ۶۲۶	ما و خال او فردیم هر دو در
مقام شامخش را منکری نیست / ۵۸۲	سیه رویی / ۴۳۴
مکش کمان ز کمین دلبرا به غمزه که	ما و مجنون همسفر بودیم در دشت
دل / ۴۹۸	جنون / ۲۲۶
ملک سخن را چو مسخر نمود / ۴۸۰	مبند بار سفر ای قمر که عقرب زلف
ملک معنی چیست وصل یار خویش	۴۹۸ /
۵۸۸ /	مجرد چون ز تن گردید شد با جان
من بسی گردیده ام لیل و نهار / ۵۸۸	جان ملحق / ۵۸۴
من چو آدم بودم اول حبس کرب /	محراب را ز خون گلو پرنگار ساز /
۲۸۳	۵۹۵
من چه گویم وصف آن عالی جناب /	مرا اگر به چنین شور بسپرند به خاک
۲۲۱	۵۴۶ /
من فنا من فنا من فنایم / ۵۱۷	مرد باید که در کشاکش دهر / ۳۴۲
من کلام تلخ می گویم تو را / ۲۵۲	مرد کار افتاده باید عشق را / ۴۱۳
من گدا من گدا من گدایم / ۵۱۷	مرده در بستر نباشد چیزکی / ۵۸۹
من گنگ خواب دیده و عالم تمام کر	مر طهارت را به خون دل کنند / ۵۸۹
۵۴ / ۵۳۳	مرغ دل من گشته گرفتار تو عنقا /
موسوی نیست که آواز انا الحق شنود /	۶۲۵
۳۵	مریم دل نشود حامله زانفاس مسیح /
موی که شد خضاب که چون زلف	۲۴۸
مهوشان / ۵۹۲	مزار حضرت سلطان علی شاه / ۵۷۸
مهین سلطان اقلیم بقا فرمانده جانها /	مستان ز زور نشئه غم بی خود و
۱۰۸	خراب / ۵۹۳
مهین قطب سلطان علی کش گزید /	مسند فقر را به نور علی / ۵۸۱

- نور خدا به جلوه بود در میان خون / ۵۸۶
 ۵۹۴ می‌بردم ساریبان گر چه ز کویش
 نه در سر حریفان آهنگ نای و نی / ولیک / ۴۶۰
 ۵۹۳ می‌توانم آنکه بی این انتظار / ۲۱۰
 نه شکرگاه نعمت و نه صبر وقت رنج / می‌خواست شمع شرح لبش را بیان
 ۴۵۹ / کند / ۵۹۴
 نه همین از غم تو سینه‌ما صد چاک / می‌دهد خود را تسلی زین کلام / ۵۹۰
 است / ۳۵ / مینا ز بس گریسته بودی به های‌های
 نیاز کردند از صدق دل دو بنده‌خاص / ۵۹۳ /
 ۵۶۹ / نخست میرعمادی که بنده است از
 نی ز قلب از قلب باشد روزنه / ۲۹۰ / جان / ۵۶۹
 نیست جز فقر در طیلسانم / ۵۱۷ / ندید از دهر جز رنج و ریاضت / ۵۸۵
 نیست دنیا جز حبابی و سراب / ۵۸۷ / نرگس مست تو تا باده‌پرستی کندا /
 نیست یک مرغ دلی کش نفکندی به / ۵۲۹
 قفس / ۳۵ / نشینی چند آخر در پس زانو بدین
 وارث سلطان‌علی نورعلی / ۵۹۰ / غفلت / ۱۰۸
 واصلان را تا به بزم قرب حق شد / نعمت‌الله نور دین دارد لقب / ۸۲
 راهبر / ۵۸۳ / نعمت‌الله وار همت بست / ۵۷۹
 وجود خاکی من از کجا و این تشریف / نگار ما سر تسلیم داشت ای رفعت /
 ۴۳۴ / ۴۹۸
 وز ملک هم بایدم جستن ز جو / ۵۰۷ / نمودم سجده وانگه برگرفتم خامه
 وضو خواست گیرد پی شفع و وتر / / مشکین / ۱۰۹
 ۵۸۶ نمودند مخنوق او را به شب / ۵۸۶
 وعده وصل چون شود نزدیک / ۱۷۱ / نمی‌دانم چه در پیمان‌ه کردند / ۴۵۹

آمد / ۱۰۸	وقت رفتن آمد و جستن ز جو / ۵۰۷
همایون میهمان بزم دادار / ۳۶۸	وگر سینه خواهی چو آتشکده / ۵۸۷
همچو شمس الدین و مشتاق علی /	ولایت ببین در سعادت نگر / ۵۸۷
۵۸۹	ولی صد فسوس آن جهان بین بیست
همچو مظلومین دشت کربلا / ۵۸۹	۵۸۷ /
همسفر بودیم تا ملک حجاز / ۵۸۸	وین زمان تابنده شد نور هدی / ۶۳۳
همه مجد و جلال و شوکت و فر /	هر آن باغی که نخلش سر به در بی /
۶۲۷	۱۶۸
هوش از سرم برفت و ز خود بی خبر	هر آن کس یافت تلقین از جنابش /
شدم / ۵۹۳	۵۸۲
هویدایی و هر هستی بود از هستی	هر چند که در دوزخ هجریم گفتار /
ذات / ۱۰۹	۴۳۴
هیچ ما را با قبولی کار نیست / ۲۰۰	هرچه فرزانه بود در ایام / ۳۵
هین رهاکن جیر جمع مبطلان / ۲۹۰	هر روز در این کعبه عشق از سر
یارب عزای کیست که دل در طپیدن	شوقی / ۶۲۶
است / ۵۹۳	هر صبح و شام از قبل شاه و بندگان /
یارب نماز صبح کسی کشته شد که دل	۴۴۶
۵۹۲ /	هرکس که سعادت ابد می خواهد /
یار نیکت رفت بر چرخ برین / ۴۲۰	۴۳۵
یک دوره تمام علم رسمی دیده /	هزار و سیصد و چل بود و شش که
۴۳۳	این در باز / ۵۶۹
یک ذره ای از عشق بتابید به عالم /	هست تفسیرش چو قرآن مدل / ۲۲۱
۵۳۸	همایون گنبدی با رفعت و جاه / ۶۲۶
یک نظره چشم تو و امثال تو ای شاه /	همایون موکبش در تربت عبدالعظیم

یوسف اوّل است این یوسف / ۲۲۰	۶۲۶
یوسف عزیزم کو ای برادران رحمی	یکی آمد به جمع گفت بگوی / ۴۹۷
۲۱۳ /	یکی از بندگان خاص اله / ۴۹۷
یوسف گمگشته باز آید به کنعان غم	یکی از جمع بیرون آمد و گفت /
مخور / ۱۱۸	۵۸۲

فهرست اشخاص

- آجودان، عبدالکریم خان / ۵۰۰، ۳۷۳، ۳۷۷
- آدم(ع) ← صفی الله / ۷۲، ۸۷، ۳۳۹، ۵۰۱
- آذری، محمدحسین خان / ۴۱، ۴۹۱
- آذری، آخوند ملا محمدعلی مجتهد / ۴۸۰، ۴۷۶، ۱۳۶، ۱۳۴
- آشتیانی، حاج میرزا حسن / ۴۹۹
- آصف الدوله شاهسون / ۱۴۶، ۱۴۷، ۲۸۱
- آقا بزرگ تهرانی، حاج شیخ محمد / ۴۸۹، ۱۴۸
- آقا زاده، میرزا علیمحمد / ۴۵۴
- آقا نجفی / ۴۸۰
- آگاه، میرزا کاظم خان / ۴۸۳، ۵۶۸
- آیت الله زاده خراسانی، آقا میرزا / ۶۴۷
- محمد ← آقازاده خراسانی / ۱۵۵، ۲۳۵
- ابراهیم(ع) ← خلیل الله ← خلیل / ۶۰۵، ۶۰۲، ۶۰۱، ۵۹۸، ۱۷۵
- آزاد، دکتر محبت الله ← قاسمعلی / ۵۵۸
- آزاد، سید قدرت الله / ۶۴۷
- آزاد بلگرامی، سید غلامعلی / ۲۳۵، ۵۵۸
- آزادخان / ۳۴۰
- آزاده، دکتر محبت الله ← قاسمعلی / ۶۲۵، ۱۱۴، ۸۷

۴۹۳ /	ابری، محمود / ۱۳۸
احمدشاه [قاجار] / ۴۶۲، ۴۶۸	ابن الشیخ، حاج شیخ محمد / ۵۱۶
احمدعلی (فرزند آقای صالح علیشاه)	ابن بابویه / ۳
۳۷۵ /	ابن سینا ← شیخ ابوعلی / ۴، ۴۵۶
احمد محمد حیدر، شیخ / ۲۲۴، ۲۲۵	ابن ملجم مرادی / ۱۵۴، ۱۷۳
احمدی کرمانی، علی / ۵۸۷	ابوالبرکات، شیخ ← هبة الله / ۸۴، ۸۷
اختیاری، عبدالحسین / ۴۲۳	ابوالحسن، میرزا (فرزند آقای سلطان علیشاه) / ۱۰۱، ۳۶۴
ادوارد براون / ۳۳	ابوالفتوح ابوسعید صعیدی، شیخ / ۸۴
ادهم، ابراهیم / ۵۴۹	ابوالفضل بغدادی، شیخ / ۸۴
ادیب پیشاوری، سید احمد ← ادیب	ابوحمزہ [ثمالی] / ۵۰۶
هندی / ۵۴۴، ۵۴۵	ابوذر ← اباذر ← ابی ذر ← بوذر /
ادیب نیشابوری / ۲۲۴	۲۸۰، ۲۸۸، ۳۲۰، ۳۵۷، ۴۳۴
اراکی (عراقی)، شیخ یحیی / ۵۰۶،	ابوریحان بیرونی / ۳
۶۲۳	ابوسعید ابوالخیر، شیخ / ۳، ۱۶۴
[اربابی]، آقا حسین / ۴۷۴	ابوعلی رودباری، شیخ / ۸۴
[اربابی]، آقا عیسی / ۴۷۴	ابوعلی کاتب، شیخ / ۸۴
[اربابی]، احمد آقا / ۴۷۴	ابومسعود اندلسی، شیخ / ۸۴
اربابی، نصرت الله / ۴۷۳، ۴۷۴، ۵۶۸	ابی حنیفه / ۲۶۹
[اربابی]، ولی الله / ۴۷۴	ابی مدین، شعیب بن حسین / ۸۴
اربابی، یدالله / ۴۷۴، ۵۶۸	اجاق کرمانشاهی، سید اسماعیل ←
اردستانی، ملا محمد صادق / ۴۵۰	صادق علی / ۵۴۰
اردکانی، آخوند ملا محمد رضا / ۵۵،	احسائی، شیخ احمد / ۵۳۳
۵۸، ۵۶	احمدآبادی اردکانی، حاج ملا مهدی
ازغندی، آقا محمد اسماعیل / ۵۳۶	

- اسدالله بیگ / ۹۴
 اسرار سبزواری / ۵۵۸
 اسکندر / ۴۸۰
 اسکندر خان، حاج / ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹،
 ۱۳۹، ۴۲۶
 اسماعیل (ع) / ۵۸۸
 اصطهباناتی، شیخ علینقی / ۵۳۵
 اصطهباناتی، شیخ محمدباقر / ۵۲۹
 اصطهباناتی، ملا محسن / ۵۲۹
 اصفهانی، آقا حسینعلی / ۶۰۱
 اصفهانی، آقا شیخ حسنعلی / ۴۸۴،
 ۴۸۵
 اصفهانی، آقا عبدالغفار / ۴۴، ۴۶،
 ۵۴، ۶۰، ۹۱، ۲۴۹، ۲۶۳، ۲۹۱،
 ۴۳۸
 اصفهانی، آقا محمد حسین / ۳۱۴
 [اصفهانی]، آقا محمد شیخ زین
 الدین / ۳۷
 [اصفهانی]، آقا میر محمد اسماعیل /
 ۴۰۷
 [اصفهانی]، آقا میر محمد هادی /
 ۴۰۷، ۴۴۱
 اصفهانی، آیت الله آقا سید ابوالحسن
 / ۱۰۳، ۱۰۴
- [اصفهانی]، حاج آقا جمال الدین /
 ۷۳، ۵۱۹
 [اصفهانی]، حاج آقا نورالله / ۷۳،
 ۵۱۹
 اصفهانی، حاج شیخ علیمحمد / ۱۰۵
 اصفهانی، حاج شیخ محمدباقر / ۵۲۹
 اصفهانی، حاج شیخ محمدتقی ← آقا
 نجفی / ۷۳، ۵۱۹
 [اصفهانی]، حاج شیخ محمدعلی /
 ۷۳، ۵۱۹
 اصفهانی، حاج عبدالهادی / ۲۷۳،
 ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۹۸، ۳۱۴، ۳۳۳، ۴۴۲
 اصفهانی، حاج محمدعلی / ۶۶، ۱۱۴،
 ۲۴۹، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۴۳۸، ۴۴۳
 اصفهانی، حاج میرزا سیدعلی / ۲۱۰
 اصفهانی، سید محمدباقر / ۴۴۳
 [اصفهانی]، شیخ اسماعیل / ۷۳، ۵۱۹
 اصفهانی، شیخ زین الدین / ۳۷
 [اصفهانی]، شیخ محمد حسین / ۷۳،
 ۵۱۹
 [اصفهانی]، شیخ محمد حسین ←
 صاحب فصول / ۷۳، ۵۰۹
 اصفهانی، ملا اسماعیل ← واحد العین
 ← ذوالعیون / ۳۳، ۳۶

امام جمعه، حاج شيخ احمد / ٥١	اعتضاد الدوله / ٥٢٤
امام جمعه، حاج شيخ على اكبر / ٥١	اعتماد التولييه، آقا ميرزا سيّد
[امام جمعه]، حاج ميرزا زين العابدين	عبدالحسين / ١٨٦، ٢٠٨، ٢٨٦،
٤٤٩، ٤٥١ /	٣٠٥، ٣٢٣، ٣٢٤، ٣٣٦، ٣٤٣،
امام جمعه اصطهباناتي، شيخ محمد ←	٣٤٤، ٤٥٣، ٤٥٤، ٤٥٥، ٤٨٨
فيض على ← امام / ٢٢، ٢٤، ٥٢،	اعتماد التولييه، ميرزا محمد علي / ٤٥٤
٥٦، ٥٧، ٥٨، ٦١، ٦٤، ٤٠٧، ٤١٢،	اعتماد التولييه اتابك / ١٣٧
٤١٣، ٤١٩، ٤٩٠، ٥٧١	اعتماد السلطنه، محمد حسن خان /
امانيان بيدختي، سالار عبدالله / ١٧،	٥٥٢، ٥١٦، ١٣٨
١٠٤	اعدل الدوله / ٦٠٥، ٦٠٨، ٦١٨
امير الدوله، حاج ميرزا محمد علي	افسر، محمد هاشم ميرزا / ٦٠٦
خان / ٤٧٠	افلاطون / ٧٠
امير سلطانقلي (از اولاد امير سليمان	اقبال، احمد علي / ٤٨٤
خزاعي) / ١٠، ١١، ١٣	اقبال، خسرو / ٤٨٤
امير سليمان، دكتور امير قاسم خان /	اقبال، دكتور منوچهر / ٤٨٤
٤٦٨، ٤٦٩	اقبال، محمد علي / ٤٨٤
امير سليمان، علي اكبر خان / ٤٦٩	اقبال التولييه، عبدالوهاب خان / ٤٨٤،
امير سليمان، مهندس علي رضا خان /	٦٢٢
٤٦٩	اقبال السلطان، علي / ٤٨٤
امير محراب خان / ١٣	اقليدس (شاعر) / ٥٨٦
امير معزى دزفولي، حاج شيخ	الله داد، حاج / ٩٩، ١٠٥
اسماعيل ← شيخ المشايخ / ٥٣،	اللهيار بيدختي، حاج ملا حسن / ٩٩،
٦٣، ٦٦، ٢٤٣، ٢٤٦، ٤٦٢، ٤٦٣،	١٦٠
٤٦٧، ٤٩٧، ٤٩٨، ٥٧١، ٥٧٣،	اللهيار، ميرزا محمود خان / ٤٨١

- ایزدگشسب گلپایگانی، آقا شیخ
اسدالله ← درویش ناصر علی ←
شمس / ۴۱، ۱۱۵، ۲۰۸، ۲۱۱،
۲۴۶، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۳،
۲۶۹، ۲۷۰، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۹،
۴۴۲، ۴۴۵، ۴۸۲، ۵۱۲، ۵۴۹،
۵۸۱، ۵۸۲، ۶۰۰
- باب ← میرزا سید علیمحمد شیرازی /
۵۳۳، ۵۳۵
- بابا طاهر عریان / ۱۷، ۵۵، ۱۶۶،
۲۴۵، ۲۴۷، ۵۸۷، ۵۹۲
- باصر السلطنه / ۳۲۵
- باصر راد، علی اکبر / ۱۳۸
- باقر(ع)، حضرت محمد / ۳۵۶، ۵۶۷
- باقرزاده، محمد / ۴۲۳
- بایزید بسطامی / ۳، ۱۸
- بحرالعلوم، سید / ۵۰۹
- بدایع نگار، میرزا سید مهدی خان ←
لاهوئی / ۴۷۰، ۵۸۶
- بدیعی، میرزا عبدالعلی / ۳۸۵
- بربری، شیخ رضی الدین صالح / ۸۴،
۸۷، ۲۳۸
- برزش آبادی مشهدی، سید عبدالله /
۵۳۵، ۵۳۶
- ۵۷۸، ۵۸۲
- امیر نظام، عبدالله خان / ۵۰۱
- امین التجار شهری، میرزا جعفر /
۲۰۲
- امین الدوله، نصرالله خان / ۴۳۸
- امین السلطان، میرزا علی اصغر خان /
۱۴۳، ۱۴۴، ۲۹۳
- امین سبزواری، سید حسن / ۱۵۹
- امینی ارباب قزوینی، حاج محمد
صادق ← حاج عمو / ۵۰۱، ۵۰۲،
۵۶۹
- امینی اصفهانی، امیرقلی خان / ۵۵۰،
۵۵۱
- امینی قزوینی، حاج میرزا یعقوب /
۱۳۱، ۲۲۱، ۵۰۲، ۵۶۸، ۵۶۹، ۶۲۲
- اناری، سید حسن / ۴۹۰، ۴۹۴، ۴۹۵
- انتخاب السلطان / ۳۳۵
- انصاری، حجة الاسلام آیت الله شیخ
مرتضی / ۲۳۴، ۲۷۷، ۵۰۹، ۵۱۰،
۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۴
- انصاری، خواجه عبدالله / ۴۶۵
- انصاری، عبدالله / ۳۳۴
- اویس [قرنی] / ۲۸۳
- اویسی، علی / ۵۷۱، ۶۳۷

برزکی، آقا سید محمد / ۴۸۰	بنّا، حاج حسن / ۳۹۵
برزکی، سید حسین / ۴۸۰	بودا / ۷۰
برزکی، سید علی اکبر / ۴۸۰	[بهبهانی]، آقا رسول / ۵۲۲
برزکی، ملا علی اکبر / ۳۲۶، ۳۰۹	بهبهانی، آقا سید اسماعیل / ۵۲۲
برزکی کاشانی، آخوند حاج ملا محمد	بهبهانی، آقا سید عبدالله / ۵۲۲، ۶۰۵
جعفر ← محبوب علی / ۱۱۵،	[بهبهانی]، آقا مصطفی / ۵۲۲
۱۳۴، ۱۳۷، ۲۶۹، ۲۷۲، ۲۹۲،	بهبهانی، آیت الله حاج میر سید محمد
۳۰۶، ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۱۵، ۳۲۶،	۵۲۲ /
۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۱، ۳۹۴، ۳۹۵،	[بهبهانی]، میرزا ابوالقاسم / ۵۲۲
۳۹۷، ۴۰۰، ۴۱۱، ۴۳۳، ۴۵۳،	[بهبهانی]، میرزا سید احمد / ۵۲۲
۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۸، ۴۸۰، ۴۸۳، ۴۹۶	[بهبهانی]، میرزا سید علی / ۵۲۲
بشرویه، شیخ علی / ۲۵۴	[بهبهانی]، میرزا محمود ← آقا میرزا
بصیر سبزواری، آقا شیخ حسین /	کوچک / ۵۲۲
۳۳۷، ۳۲۷	بهجت، میرزا جعفر / ۵۵۱
بغ / ۸	بیچاره، امیر احمد / ۱۰، ۱۳
بغایری، مهندس سرتیپ عبدالرزاق	بیچاره، امیر محمد / ۱۰، ۱۳
خان / ۱۵۶، ۱۵۷، ۴۶۹، ۵۳۶،	بیدآبادی، آقا محمد / ۴۶۹، ۵۳۶
۵۹۹	بیدآبادی شفتی، حاج سید محمد باقر
بقراط / ۲۵۳	۵۲۰ /
بقراطیان، کاظم / ۴۴۱	[بیدختی]، آخوند ملا محمد / ۱۵،
بقراطیان، میرزا علی خان / ۴۴۱	۱۶، ۱۷، ۱۸
بلقیس سلطان (نوه آقای	بیدختی، جعفر / ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۹،
سلطان علی شاه) / ۳۶۹، ۳۷۸، ۳۷۹،	۶۲۰، ۵۹۷، ۵۹۹، ۶۰۹،
۳۸۳	بیدختی، حاج خواجه محمد / ۹۹

- [بیدختی]، حاج شیخ علی / ۱۷۴،
۱۷۵
- بیدختی، حاج علینقی / ۹۹
- بیدختی، حاج محمد حسن / ۱۷
- بیدختی، حاج ملا عبدالله بزرگ ←
حاج صدر کوچک / ۹۹، ۱۰۰،
۴۲۵، ۱۳۸
- بیدختی، حاج ملاعلی (پدر همسر
اول آقایی سلطانعلیشاه) / ۱۵،
۱۶، ۱۷، ۶۲، ۶۳، ۷۶، ۸۹، ۹۰،
۹۵، ۱۱۱، ۳۶۲، ۳۸۵
- [بیدختی]، حاج ملا محمد صالح ←
حاج ملا صالح (فرزند حاج
ملاعلی بیدختی) / ۱۵، ۸۹، ۹۰،
۹۹، ۱۰۱، ۱۱۱، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۷۰،
۳۶۵، ۳۷۹، ۳۸۵
- بیدختی، حاج یوسف / ۱۷۴، ۱۷۷،
۶۰۳، ۶۰۸
- بیدختی، رمضانعلی / ۳۸۳
- [بیدختی]، فخر نساء / ۳۸۵
- [بیدختی]، کربلایی اسدالله / ۱۷۳،
۴۲۶
- بیدختی، کربلایی سلطان / ۱۷۵،
۱۷۶، ۶۰۸
- [بیدختی]، کربلایی صفر / ۴۲۱
- [بیدختی]، کربلایی عباسعلی / ۱۰۴،
۱۰۵
- بیدختی، کربلایی محمد شریف /
۱۷۷
- [بیدختی]، کربلایی محمدعلی / ۲۱۲
- بیدختی، کربلایی ملاعلی / ۴۲۱
- بیدختی، کربلایی مهدی / ۱۷۶، ۱۷۹،
۵۹۷، ۵۹۹، ۶۰۲، ۶۰۹، ۶۲۰
- بیدختی، محمد / ۱۷۴، ۱۷۵، ۶۰۲
- بیدختی، ملا حسینعلی خادم / ۹۸،
۱۷۳، ۲۱۰، ۲۱۲، ۴۲۶
- بیدختی، ملا عبدالعلی / ۳۸۵، ۴۲۶
- بیدختی، ملا غلامحسین / ۴۲۸
- بیدختی، ملا قاسم / ۱۸۲
- [بیدختی]، ملا محمد صالح (جدّ حاج
ملاعلی بیدختی) / ۱۵
- بیدگلی، آقا شکرالله / ۳۴۹
- بیدگلی، استاد محمد / ۴۸۴
- بیدگلی، حاج محمد / ۴۷۳
- بیدگلی، حاج محمد حسین / ۴۷۷
- [بیدگلی]، حبیب الله / ۴۸۴
- بیدگلی، ملا احمد / ۳۴۸، ۴۷۳، ۴۷۴
- بیدگلی، ملا حبیب الله / ۴۷۸

تایبان، رحمت الله / ۳۸۲	بیدگلی کاشانی، اربابعلی / ۲۸۴، ۲۹۶،
تایبان، رضی الدین / ۳۸۲	۴۷۴
تایبان، عبدالله / ۳۸۲	[بیدگلی نوش آبادی]، محمد جعفر /
تایبان، نعمت الله / ۳۸۲	۴۷۶
تایبان، یدالله / ۳۸۲، ۳۸۷	بیدگلی نوش آبادی، ملا حسین /
تایبندہ، آقا هادی ← رحمت الله / ۳۷۴،	۴۷۵، ۴۷۷
۵۷۳	بیضاوی، قاضی ناصرالدین عبدالله /
تایبندہ، حاج دکتور نورعلی ←	۲۳۷، ۲۳۸
مجدوب علیشاہ / ۸۶، ۲۶۳، ۳۶۹،	بیگ میرزا خان / ۱۴۱
۳۷۴، ۴۸۸، ۵۹۲	[بیلندی]، آخوند ملا عبدالرزاق / ۲۲
تایبندہ، حاج علی ← محبوب علیشاہ /	بیلندی، حاج شیخ نجم الدین ← حاج
۸۶، ۳۷۳، ۳۷۴، ۵۰۷	واعظ / ۱۰۳
تایبندہ، شکرالله / ۳۷۵	بیلندی، حاج عباسعلی / ۶۰۲
تایبندہ، محمد / ۳۷۳	بیلندی، حاج ملا علی اکبر / ۲۳، ۹۵
تایبندہ، محمود / ۳۷۵	بیلندی، شیخ ضیاء الدین / ۲۴
تایبندہ، نصرالله / ۳۷۴	بیلندی، ملا شیخ علی / ۳۸۷
تایبندہ، نعمت الله / ۳۷۴	بیلندی، ملا عبدالعلی / ۴۱۹، ۴۲۰
تایبندہ گنابادی، حاج سلطان حسین ←	پروین گنابادی، محمد / ۱۹۲، ۱۹۶،
فضل الله ← رضا علیشاہ / ۵، ۸۶،	۱۹۹، ۲۰۳، ۲۲۴
۲۸۵، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۵۷۳،	پریشان، میرزا رحیم / ۴۷۱
۶۲۰، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۳،	پور شہریار، جمشید / ۳۰۷
۶۳۴، ۶۳۷، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۲،	پهلوان باقر / ۴۸۲
۶۴۵، ۶۴۶	پهلوی، رضاشاہ / ۱۴۷، ۲۰۸، ۴۰۱،
تاج الواعظین طهرانی / ۱۰۳	۴۵۸، ۵۷۲

- تاجر، آقا محمد باقر / ۵۴۰
 تاجر تنباکوفروش، ملا حسین / ۴۷۵
 تاراج قمشهای / ۵۳۱
 تبریزی، محمد علی بن محمد طاهر ←
 مدرّس / ۵۵۶
 تبریزی، میرزا احمد / ۵۳۷
 تبریزی، میرزا شفیع / ۵۳۵
 تجلی سبزواری، ملا رجبعلی / ۴۸۴،
 ۵۰۵، ۵۰۶
 تربتی، استاد علی / ۶۲۴
 تربتی، حاج شیخ محمد صادق / ۵۹۸
 تربتی، محمد حسین / ۱۷۷، ۶۰۲
 تربتی، ملا علی / ۱۷۶، ۱۷۷، ۶۰۲،
 ۶۲۰
 تفتازانی، ملا سعد / ۲۴، ۲۱۷
 تفضلی، ابوالقاسم خان / ۴۸۲
 تفضلی، تقی خان / ۴۸۲
 تفضلی، جهانگیر خان / ۴۸۲
 تفضلی، محمود خان / ۴۸۲
 تقی (ع) ← حضرت محمد / ۵۶۷
 تقی الدین، میر شاه / ۸۲
 توسلی، غلامحسین / ۴۳۹
 توسلی، غلامرضا / ۴۳۹
 توسلی اصفهانی، محمد قلی خان /
- ۹۳، ۱۸۶، ۴۳۱، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۴۸
 تویسرکانی، ملا ابوالحسن / ۲۴۵،
 ۳۰۴
 تهرانی، آخوند ملا غلامحسین / ۴۷،
 ۷۹، ۸۱
 تهرانی، شیخ تقی / ۶۰۱
 تهیدست، حاج علی / ۵۰۳
 تیمورتاش، عبدالحسین خان ←
 سر تیپ / ۲۵۶، ۲۵۷، ۳۱۳، ۳۱۴
 ثانی، محمد حسن / ۴۹۳
 ثقة الاسلام، میرزا محمد علی آقا /
 ۵۳۵
 جبرئیل ← روح الامین / ۵۸۸، ۶۳۵
 جذبی، حاج سید هبة الله ← ثابت علی
 / ۴۴۷، ۵۳۰، ۶۲۷، ۶۴۸، ۶۴۹
 جزایری، حاج سید محمد مهدی /
 ۲۲۶
 جعفر طیار / ۴۵۵
 جلال شاه / ۳۴۵، ۳۵۴، ۳۵۵
 جلالی، میرزا فتح الله خان / ۵۹۲
 جلوه، میرزا ابوالحسن / ۲۳۶، ۵۲۵،
 ۵۲۶
 جم / ۳۲۵
 جم، محمود / ۵۷۷

جويمندی، سيّد حسين / ۱۷۶	جناب ← شيخ نظر علي / ۵۴۴
چنگيز / ۱۶۴، ۱۶۵، ۶۰۷	جناب، ملا محمد علي / ۵۴۴
چهارسويي، ميرزا سيّد محمد هاشم / ۵۲۰	جنت علي، حاج ميرزا علي نقی / ۵۳۲ ۵۴۴
چهارسويي اصفهاني، سيّد محمد باقر ۵۲۰ /	جندقي واعظ، سيّد ميرزا محمد باقر ← بيضا / ۵۸۷، ۵۸۶، ۴۶۱
حاتم خان [بلوچ] / ۵۹۸	جنيد بغدادی، شيخ / ۸۴، ۸۵
حاجياني، عبدالعلي / ۴۴۶	جنيدى، آقا محمد هاشم / ۴۴۷
حاجياني، غلامرضا / ۴۴۶	جنيدى، حاج علي آقا / ۴۴۰
حافظ [شيرازي] / ۷۱، ۷۵، ۲۵۱	جنيدى، محمد حسين / ۴۴۷
حایري، حاج شيخ عبدالله ← رحمت علي ← رحمت علي شاه / ۴۶، ۱۰۲، ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۴۸، ۱۵۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۵۰، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۳۹۴، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۹، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۳۰، ۴۴۳، ۴۴۷، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۶۲، ۴۶۷، ۴۶۹، ۴۷۱، ۴۸۳، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۷، ۴۹۹، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۱۶، ۵۱۸	جنيدى، محمود آقا / ۴۴۰ جوادي(ع)، حضرت / ۸۴ جوقيني شهرياري، آقا سيّد جواد / ۵۰۳، ۵۰۲ جوقيني شهرياري، آقا سيّد هاشم / ۵۰۲ جويمندی، آقا سيّد ابراهيم / ۱۷، ۴۱۸ جويمندی، آقا سيّد محمد / ۱۵۰، ۱۸۵، ۶۰۳، ۶۰۲ جويمندی، آقا مير سيّد علي / ۹۵، ۱۵۰ جويمندی، حاج آقا سيّد حسن / ۱۷، ۶۱، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۵۹، ۱۹۸، ۴۱۸
حایري، حاج ميرزا يوسف ← ارشاد علي / ۳۸۲، ۵۰۶، ۵۰۷	
حایري، محمود / ۳۸۲	

حسینخو، کربلایی باقر حسن خان / ۴۲۹	حایری، هادی / ۴۱۳، ۴۵۲، ۶۲۷ حایری، یوسف / ۳۸۲
حسن زاده، سید فرج الله / ۴۴۷	حایری قزوینی، حاج میرزا حبیب الله / ۱۰۴، ۴۹۶، ۴۹۷
حسن عسکری (ع)، حضرت امام ← زکی / ۸۴، ۸۵، ۲۶۴، ۵۶۷	حایری قزوینی، سید عبدالکریم / ۴۴۲
حسنعلی بیگ، حاج / ۹۵، ۹۶، ۱۳۹، ۴۱۸، ۴۲۶	حایری کرمانی، حاج شمس الدین ← ارشادعلی / ۳۸۲، ۵۰۷
حسین (ع)، حضرت امام ← سیدالشهدا ← سید ← ابی عبدالله الحسین / ۸۴، ۸۷، ۱۰۱، ۲۶۰، ۴۷۰، ۵۶۷	حجاج / ۲۳۵ حجّار، استاد اصغر / ۴۲۷ حجّار، استاد عبدالله / ۴۲۷
حسینعلی خان ← حاکم بسطام / ۲۹۶، ۲۹۷	حجّار اصفهانی، استاد کرملی / ۴۳۹، ۵۶۹، ۵۷۸
حسین علیشاه اصفهانی، حاج محمّد حسین / ۳۷، ۵۶، ۶۴، ۸۱، ۵۳۲، ۵۳۷	حجّار هنرور، استاد عبدالولی / ۴۴۷، ۵۶۹، ۵۷۷، ۵۷۸
حقّانی، حاج محمّد جعفر / ۴۳۱، ۴۴۳	حربا، دکتر / ۵۶۳
حقّانی، عبدالصالح / ۴۴۳	حزنی جنابذی / ۹
حقّانی، میرزا عبدالحسین / ۴۴۳	حسابی تهرانی، دکتر حاج سید مهدی میرزا / ۶۴۰، ۶۴۲
حقیقی، استاد علی اکبر / ۶۴۰	حسام الاشراف، حاج میرزا حسن / ۴۱۷
حکمت، علی اصغر / ۵۷۱	حسن (ع)، حضرت امام ← مجتبی / ۸۷، ۲۶۰، ۲۶۲، ۵۶۷
حکمی، حاج میرزا ابراهیم ← ابتهاج الحکما / ۴۶۱	حسن بصری / ۵۴۹
حکمی زنوزی، آقا علی / ۴۶۱، ۵۲۷،	

خالصی، شیخ مهدی / ۵۳۴	۵۲۸
ختاز، شیخ محمدرضا / ۴۷۱	حکیم، آقا میرزا آقا / ۴۴۱
ختلانی، خواجه اسحاق / ۵۳۶، ۵۳۵	حکیم، آقا میرزا محمد کاظم / ۴۴۱
خدابخش، محمد کربلایی / ۶۰۲	حکیم الهی ← ملا محمد علی
خراسانی، آیت الله آخوند ملا محمد	خونساری / ۴۹۷، ۴۹۹
کاظم هروی ← خاتم الاصولیین /	حکیم الهی، آقا ابراهیم / ۴۹۷
۱۵۵، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۶۰۰	حکیم الهی، میرزا جعفر / ۵۲۷
خراسانی، حاج محمد هاشم / ۵۵۴	حکیم الهی، میرزا شمس الدین / ۳۶
خراسانی گنابادی، آقا شیخ محمد /	۵۳، ۴۵۹، ۴۷۰، ۵۲۷
۵۳۱	[حکیم الهی]، میرزا علینقی / ۵۲۷
خرقانی، شیخ ابوالحسن / ۳، ۱۸	حکیم الهی، میرزا فضل الله / ۴۷۰
خزاعی، امیر سلیمان / ۱۰، ۱۱، ۱۳	۵۲۷
خضر (ع) / ۷۱، ۲۹۳، ۴۳۴، ۵۸۸	حلیمه خاتون (فرزند آقای
خطیب باشی تهرانی، حاج	سلطان علیشاه) / ۱۹۴، ۳۶۴، ۳۸۰
محمد حسن اصفهانی / ۴۴، ۴۵	حمید زاده، حاج محمد علی / ۵۶۳
۲۳۰، ۳۲۱، ۴۴۸، ۴۴۹	۶۳۷
خطیب باشی مشهدی / ۱۱۰، ۱۱۱	حمیده (فرزند آقای سلطان علیشاه) /
۱۳۹، ۱۸۹	۳۶۴
خلیل الله، میرشاه برهان الدین / ۸۲	حیدر محمد، ملا (پدر آقای
۵۱۷	سلطان علیشاه) / ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷
خلیل الله دوم، میرشاه برهان الدین /	۱۸، ۱۹، ۲۰، ۱۲۷، ۲۳۴، ۳۷۹
۸۲	۳۹۳، ۳۹۷، ۴۰۵، ۵۵۷، ۵۵۸
خوشنویس، آقا محمد هاشم / ۴۲۹	خاتون جان (فرزند آقای
۴۳۰، ۴۴۳	سلطان علیشاه) / ۳۶۲، ۳۷۸، ۳۸۲

- خونساری، میرزا محمد / ۴۹۹، ۵۰۰
 خویی، شیخ محمد صادق / ۴۹۸
 ختّام، عمر / ۳
 خیبرگی، حاج عباسعلی / ۹۹، ۴۲۷
 [خیبرگی]، شیخ عباس / ۴۲۷
 [خیبرگی]، شیخ محمد ابراهیم / ۴۲۷
 [خیبرگی]، شیخ محمد حسین / ۴۲۶
 [خیبرگی]، شیخ محمدعلی / ۴۲۷
 [خیبرگی]، کربلایی حمزه / ۱۶۸، ۴۲۷
 [خیبرگی]، ملا حسن / ۴۲۶
 [خیبرگی]، ملا علی جمعه / ۴۲۹
 [خیبرگی]، ملا محمد / ۴۲۶
 خیرالدین زرکلی / ۳۴
 دانایی سمنانی، حاج مهدی / ۲۲۶، ۵۲۴
 دانش، حسین / ۳۸۳
 دانش، خسرو / ۳۸۳
 دانش، عبدالمنعم / ۳۸۳
 دانش، میرزا عبدالحسین / ۳۸۳، ۳۸۷
 دانشور علوی، سید فضل الله / ۶۴۷
 داود ابلق سوار / ۳۲۴
 داور، علی اکبر / ۱۳۸
 داوری شیرازی / ۵۳۹
 درویش، میرزا اسدالله / ۲۴۳
 دزفولی، سید صدرالدین / ۵۳۶
 دزفولی، محمد امین / ۵۰۹
 دشتستانی، شیخ حسین / ۱۷۱، ۶۰۱، ۶۱۸
 دشتی حاجیانی، شیخ غلامحسین /
 ۱۱۵، ۴۱۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۶۰۰
 دلّال اصفهانی، آقا محمد مهدی /
 ۱۴۰، ۲۶۰، ۴۴۱
 [دلویگی]، کربلایی علی / ۴۲۷
 [دلویگی]، کربلایی ملا محمد / ۴۲۷
 دلویگی، محمد مهدی / ۱۷۷، ۱۹۱
 دلویگی، کربلایی / ۱۶
 دوست علی (فرزند آقای
 صالح علیشاه) / ۳۷۴
 دوست محمد، ملا (از اجداد آقای
 سلطان علیشاه) / ۱۵، ۱۹، ۵۵۷
 دولت آبادی، حاج میرزا یحیی / ۵۲۶
 ذبیح الله بیگ، حاج / ۱۷۶، ۶۰۲، ۶۱۷
 ذوالریاستین، حاج میرزا عبدالحسین
 ← مونس علی / ۵۴۰
 ذوالشرافتین، آقا سید علی / ۴۹۹
 ذوالشرافتین، آقا سید محسن / ۴۹۹
 ذوالشرافتین، حاج سید محمد / ۴۹۹

رکن الدوله، شاهزاده محمدتقی میرزا / ۹۶، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۵۴ / ۱۵۶، ۱۵۷، ۴۸۳، ۶۰۵	ذهبی ← آقا محمد هاشم شیرازی / ۵۳۶، ۵۳۵ رازی همدانی، عبدالله / ۵۵۳
رکن الدوله دوم، علینقی میرزا ← عین الملک / ۱۵۶، ۱۵۷، ۶۰۵ روح الامین، حاج سید ابوالقاسم / ۴۴۴، ۵۵۹، ۶۳۳ روح الامین، حاج سید علی آقا / ۴۴۴، ۵۷۰	ربابه (نوه آقای سلطان علیشاه) / ۳۷۸ رحمت علیشاه شیرازی، حاج میرزا زین العابدین ← حاج نایب الصدر / ۱۸، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۶۴ / ۸۱، ۱۰۰، ۱۸۲، ۲۶۲، ۴۰۳، ۴۲۹، / ۴۳۲، ۴۴۸، ۴۶۳، ۴۸۵، ۴۸۷، / ۴۹۱، ۵۳۹، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، / ۵۴۸، ۵۷۹، ۵۸۱
روح الامین، سید محمد باقر / ۴۴۴ روح الامین اصفهانی، حاج سید محمد هادی / ۲۴۳، ۳۲۷، ۳۶۱، ۴۲۹، ۴۴۳	رشتی، آیت الله حاج میرزا حبیب الله / ۵۱۴، ۵۱۷ رشتی، سید محمد کاظم / ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵
روح القدس / ۷۲ روشن، میرزا ملا محمد صادق ← روشن علی / ۴۶، ۴۵۰، ۴۵۱ روضه خوان شاهرودی، شیخ ابراهیم / ۵۹۸	رضا(ع)، حضرت ← السلطان ابوالحسن علی ابن موسی الرضا ← علی / ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۸۴، ۸۵، ۹۶، / ۳۱۰، ۴۸۲، ۴۹۵، ۵۶۷ رضوان، محمد حسین / ۶۳۱
رونق علیشاه، میرزا محمد حسین / ۵۰۵ رهنی گنابادی، حاج میرزا آقابابا / ۲۵ ریایی، آخوند ملا محمد رضا / ۹۱،	رفعت، حاج محمد صادق / ۴۹۸، / ۵۸۲، ۵۸۴ رقیه (فرزند آقای سلطان علیشاه) / ۳۶۴

- ریابی، حاج میرزا علینقی (برادر
میرزا عبدالحسین ریابی) / ۹۹،
۱۰۳، ۱۱۰، ۱۱۷
- ریابی، حاج میرزا علینقی (جدّ میرزا
عبدالحسین ریابی) / ۱۷، ۹۰،
۴۱۶
- ریابی، حاج میرزا محمد / ۴۱۶
- ریابی، حاج میرزا محمد تقی / ۹۹
- ریابی، حاج میرزا محمد علی / ۹۹،
۴۱۸، ۵۵۹
- ریابی، حاج میرزا محمود / ۹۷، ۹۸،
۴۱۸، ۹۹
- [ریابی]، حاج میرزا معز الدین / ۹۰،
۴۱۶
- [ریابی]، خیر النساء / ۱۷، ۴۱۷
- [ریابی]، زبیدہ / ۱۷، ۴۱۷
- [ریابی]، زہرا بیگم / ۱۸، ۴۱۸
- [ریابی]، سید یحییٰ / ۱۷، ۴۱۷
- [ریابی]، طیّہ / ۱۷، ۴۱۷
- [ریابی]، فاطمہ / ۱۷، ۴۱۷
- [ریابی]، محیی الدین محمد / ۱۶، ۴۱۶
- [ریابی]، میرزا احمد / ۹۷، ۹۸
- [ریابی]، میرزا حسنعلی / ۱۸، ۴۱۸
- ریابی، میرزا عبد الرحیم / ۱۷، ۴۱۷
- ۴۲۱
- [ریابی]، آقا میرزا جلال / ۹۹، ۴۱۸
- ریابی، آقا میرزا عبدالحسین ← آقا
← میرزا عبدالحسین گنابادی /
۴۵، ۷۷، ۷۹، ۹۰، ۹۴، ۹۶، ۹۷،
۹۹، ۱۱۶، ۱۲۳، ۳۶۲، ۳۸۹، ۴۱۶،
۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۴۳
- [ریابی]، آقا نور اللہ / ۱۸، ۴۱۸
- [ریابی]، بگم جان / ۱۷، ۴۱۷
- [ریابی]، بی بی بیگم / ۱۸، ۴۱۸
- [ریابی]، بی بی فاطمہ ← فاطمہ بی بی
/ ۱۷، ۳۶۲، ۹۶، ۴۱۷
- [ریابی]، حاج میرزا آقا / ۱۶، ۴۱۶
- [ریابی]، حاج میرزا آقا بابا / ۱۶، ۴۱۶
- [ریابی]، حاج میرزا ابوطالب / ۹۶،
۴۱۸، ۹۹
- [ریابی]، حاج میرزا احمد / ۱۶، ۴۱۶
- [ریابی]، حاج میرزا افضل / ۱۶، ۴۱۶،
۴۱۷
- [ریابی]، حاج میرزا تقی / ۱۶، ۴۱۶، ۴۱۸
- ریابی، حاج میرزا حسن / ۱۶، ۴۱۶
- ریابی، حاج میرزا حسین / ۱۶، ۴۱۶
- ریابی، حاج میرزا زین العابدین / ۱۶، ۴۱۶
- ریابی، حاج میرزا عبد الجواد / ۱۶، ۴۱۶

سبزواری، آقا سید باقر / ۱۵۹، ۱۶۰	ریابی، میرزا کاظم / ۴۱۷
[سبزواری]، آقا عبدالقیوم / ۳۷	ریابی، میرزا محمد / ۴۱۷
سبزواری، آقا محمد / ۶۰۱	ریابی، میرزا نصرالله / ۴۱۷
[سبزواری]، آقا محمد اسماعیل /	ریاضی / ۴۹۵
۲۴، ۳۷، ۴۱۰	رئیس الاطبا، میر سید رضی / ۴۵۶
سبزواری، حاج شیخ عمادالدین احمد	رئیس التجار ← حاج ابوالحسن
← هدایت علی / ۲۴، ۲۸، ۳۴، ۳۶،	صالحی / ۳۷۷، ۳۷۹، ۴۲۵
۳۷، ۵۴، ۱۳۳، ۱۹۱، ۴۱۰، ۴۱۱،	رئیس العلماء، ملا محمد اسماعیل /
۴۷۲، ۶۰۶	۱۸۱، ۳۸۳، ۳۸۷، ۵۹۹
[سبزواری]، حاج عبدالجواد / ۳۶،	زبیده سلطان (فرزند آقای
۴۲۷	سلطان علیشاه) / ۳۶۴، ۳۷۹
سبزواری، حاج ملا مهدی / ۳۱	زرتشت ← زردشت / ۲، ۶۹، ۷۰
سبزواری، حاج ملا هادی ← اسرار /	زرگر، آقا محمد حسن / ۵۳۷
۳، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۳۳،	زکریای رازی، محمد / ۳، ۲۵۳
۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۵۱، ۵۳، ۵۵،	زنجانی، حاج شیخ عبدالکریم / ۵۱۵
۵۸، ۵۹، ۶۱، ۷۶، ۲۳۳، ۲۳۴،	زنوزی، ملا عبدالله / ۵۲۷
۲۳۶، ۲۵۶، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲،	زهرابیگم (فرزند آقای
۴۱۹، ۴۲۷، ۴۴۰، ۵۱۸، ۵۲۳،	سلطان علیشاه) / ۳۶۴، ۳۷۹، ۳۸۷
۵۲۵، ۵۲۷، ۵۳۱، ۵۴۵، ۵۵۳،	سالار اختبار، غلامعلی خان / ۴۸۱
۵۵۵، ۵۵۸	سالارخان بلوچ / ۱۴۴، ۴۱۴، ۴۲۸،
سبزواری، حاج میرزا ابراهیم / ۵۱۸	۴۴۵، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۱،
سبزواری، حاج میرزا حسین / ۲۳۶،	۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۷، ۶۲۰
۵۱۸	سالک / ۵۸۴، ۵۸۵
[سبزواری]، زکیتہ / ۳۷	[سبزواری]، آخوند ملا محمد / ۳۷

سراج الحکما، میرزا رضی الدین ← سرہنگ دکتور سراج / ۲۴۶، ۲۵۴، ۴۵۸، ۵۶۲، ۵۶۶، ۵۷۱، ۵۷۳	[سبزواری]، شہاب الدین علی / ۳۷، ۴۱۱
سراج الملک اصفہانی ← رضا قلی خان ایروانی / ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۷۲، ۱۸۶، ۲۱۳، ۴۰۳، ۴۳۶، ۴۵۱	سبزواری، شیخ محمد ابراہیم / ۳۷، ۱۶۶، ۵۲
سراج شیرازی، حاج احمد / ۲۱۴، ۴۰۸	[سبزواری]، صفیہ / ۳۷ [سبزواری]، قدسیہ / ۳۷ سبزواری، ملا حسین / ۳۳ سبزواری، ملا عبدالعلی / ۳۶، ۵۴، ۴۲۷
سرایبی (شاعر) / ۱۲۲ سرپرسی سایکس ← ژنرال سایکس / ۱۴۶، ۵۵۴	سبزواری، ملا عبدالغفور ← قاضی / ۴۲۷، ۴۲۸، ۵۴
سردار اسعد بختیاری، حاج علیقلی خان / ۴۲۲ سردار سعید / ۶۰۳	سبزواری، ملا کر معلی / ۴۶۹، ۵۳۶ [سبزواری]، ملا محسن / ۴۶۹ [سبزواری]، نوریہ / ۳۷ سپہدار اعظم / ۶۰۴
سررشتہ دار اصفہانی، آقا میرزا محمد حسین خان / ۲۳۰، ۴۳۵ سروستانی، شیخ محسن ← صابر علی / ۶۴، ۱۳۳، ۱۸۲، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۲، ۴۵۲، ۶۲۳	سجاد(ع)، حضرت ← سید الساجدین ← امام زین العابدین ← علی بن الحسین / ۱۱، ۱۳، ۳۵۶، ۵۶۷ سجادی آل علی، حاج سید محمد / ۲۲۶
سرہنگ رخشا ← آقا میرزا علی جناب / ۴۷۱ سری، احمد بن محمد / ۸۵ سری سقطی، شیخ ← زاہد سقطی	سر (از شاگردان حاج ملا ہادی سبزواری) / ۳۴ سراج الاطبا، میرزا شیخ علی / ۳۵۵، ۴۵۷، ۴۵۸

سرى بن مغلس / ۸۴، ۸۵، ۸۶	فخرالاطبآ / ۱۳۱، ۳۶۹، ۳۷۰،
سعادت عليشاه اصفهاني، حاج آقا	۳۷۸، ۳۸۸، ۵۷۳
محمد كاظم ← شيخ زين الدين ←	سعيدى، شيخ / ۳
درويش سعادت عليشاه ←	سعيد الاشراف / ۴۹۲
طاوس العرفا ← حضرت آقا / ۱۸،	سعيد بن سلام مغربى، شيخ ابو عمران
۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱،	۸۴ /
۴۳، ۴۴، ۴۹، ۵۱، ۵۴، ۵۵، ۵۶،	سعيدى، ابو الحسن / ۴۲۵
۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳،	سعيدى، اسدالله / ۴۲۵
۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲،	سعيدى، اسماعيل آقا / ۳۶۸
۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۹۱، ۹۲،	سعيدى، حسين آقا / ۳۶۸
۱۰۰، ۱۰۷، ۱۱۴، ۱۲۷، ۱۳۷،	سعيدى، خسرو / ۳۸۲
۱۳۸، ۱۷۲، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰،	سعيدى، عبدالكريم / ۴۲۳
۲۳۳، ۲۵۰، ۲۸۰، ۳۱۸، ۳۱۹،	سعيدى، عبدالله / ۳۸۲
۳۲۱، ۳۲۲، ۳۶۲، ۳۶۹، ۳۸۹،	سعيدى، محمد مهدي / ۴۲۵
۳۹۴، ۴۱۳، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷،	سعيدى، محمود / ۳۸۲
۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۹،	سعيدى، مسعود / ۳۸۲
۴۳۰، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۶، ۴۳۸،	سعيدى نيشابورى / ۳۷۵، ۳۷۴
۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۸،	سلطانپور، احمد / ۳۷۹
۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۶۱، ۴۷۲،	سلطانپور، سلطان على / ۳۷۹
۴۷۳، ۴۷۸، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳،	سلطانپور، محمد سعيد / ۳۷۳
۴۹۴، ۵۳۹، ۵۴۱، ۵۴۳، ۵۵۲،	سلطانپور، مهندس محمد صالح /
۵۵۳، ۵۵۵، ۵۵۷، ۵۷۹، ۵۸۲، ۵۹۰،	۳۸۰، ۳۷۳
سعادت نوري / ۵۵۴	سلطانپور، ميرزا علي محمد / ۳۷۹
سعادتى، حاج حسين على آقا ←	سلطان حسين (فرزند آقاى نور عليشاه

سلیمان / ۲۸۰، ۲۸۸، ۳۲۰، ۳۵۷، ۴۳۴، ۴۹۵	ثانی) / ۱۲۴، ۳۶۸ سلطان علی (نوه آقای سلطان علیشاه)
سلیمانی سبزواری، شیخ محمد تقی / ۱۶۶، ۵۵	۳۸۰ / سلطان محمد (از اجداد حاج ملاعلی بیدختی) / ۱۵
سامی، شیخ محمد / ۲۳۶ [سمنانی]، حاج عبدالعلی / ۵۲۴	سلطان محمد، ملا (از اجدادهای سلطان علیشاه) / ۱۴، ۱۵، ۱۹، ۵۵۷
سمنانی، حاج ملاعلی / ۲۲۶، ۲۳۶، ۴۱۲، ۵۲۳، ۵۲۴	سلطان محمد خوارزم شاه / ۱۶۴ سلطان محمود، ملا (برادرزاده و داماد آقای سلطان علیشاه) / ۱۶۷، ۳۶۴،
سمنانی، صفاء الملک / ۵۴۳ سمنانی، میرزا ابوطالب ← محبوب علی / ۴۱۲	۳۸۰، ۳۸۵ سلطانی، جلال آقا / ۳۷۸
سمویگی، ملا عبدالحسین / ۱۶۱، ۳۸۳، ۳۸۵، ۳۸۷	سلطانی، حاج میرزا محمد باقر / ۱۰۶، ۱۵۲، ۱۷۹، ۲۱۱، ۳۶۵، ۳۷۳،
[سمویگی]، میرزا عبدالله / ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۹۰، ۶۲۰	۳۷۵، ۳۷۶، ۳۸۱، ۶۰۱، ۶۱۶، ۶۲۵ سلطانی، سلطان ابراهیم / ۳۷۵، ۳۷۷، ۶۲۵
سمویگی گنابادی، ملا محمد / ۲۹، ۱۶۰، ۱۷۵، ۳۸۳	سلطانی، سلطان علی ← خلیل الله / ۳۷۵ سلطانی، شاهرخ / ۳۷۷
سمیعی، کیوان / ۴۱۰ سنایی / ۳	سلطانی، فاطمه سلطان / ۳۷۵ سلطانی، فرخ / ۳۷۷
سودمند، غلامعلی / ۴۹۳ سید مرتضی / ۲۷۶	سلطانی، مجتبی / ۳۷۷ سلطانی، مصطفی / ۳۷۷
سیرجانی، سید محمد صالح / ۶۴ شاه سلطان حسین صفوی / ۱۱، ۱۲، ۱۶۴، ۲۰۸، ۳۲۳، ۴۵۰	سلطانی، میرزا حسنعلی / ۳۷۷

۱۵۷، ۱۴۲	شاه سلیمان ثانی صفوی / ۱۱، ۱۲، ۱۳
شمس الادبای، میرزا سید محمد / ۴۵۹	شاه طهماسب صفوی / ۹
شمس الادبای تهرانی، سید محمد	شاه عباس / ۱۳، ۶۰۱
رضا / ۴۴۶، ۴۵۹	شبستری، شیخ محمود / ۵۷۷
شمس الافاضل / ۳۳، ۳۶، ۵۳، ۶۰،	شجاع الدوله / ۵۴۴
۱۵۴	شجاع الملک / ۶۱۹
شمس الدین [تبریزی] / ۶۱، ۲۱۹،	شجاع الملک / ۱۴۵، ۵۹۸، ۶۰۴
۵۸۹	شریح قاضی / ۲۸۱
شمس الدین حسینی، میرشاه / ۸۲	شریعتمدار، میرزا ابوالقاسم / ۱۵۲
شمس الدین دکنی، شیخ / ۸۲	شریف، حسینعلی ← شریف السلطنه
شمس الدین محمد اول، میرشاه / ۸۲	← بنی آدم / ۳۷۴، ۵۵۹، ۶۳۶
شمس الدین محمد دوم، میرشاه / ۸۲	شریف، میر سید (جدّ مجد الاشراف
شمس الذاکرین امیری / ۱۹۲، ۱۹۹	ذهبی) / ۵۳۵
شورابی، ملا قاسم / ۴۲۷	شریفان نیشابوری، کاظم خان / ۶۲۲
شورابی جنابذی، حاج قاسمعلی / ۱۱،	شریفی، میرزا بوالقاسم ← راز ← آقا
۱۹، ۱۵، ۱۴	میرزا بابا ذهبی / ۴۱۹، ۵۳۵، ۵۳۶
شوشتری، حاج سید علی / ۵۱۰	شریفی، میرزا محمد حسین / ۵۳۷
شوکت الملک علم، امیر محمد ابراهیم	شعیب (ع) / ۲۲
خان / ۱۵۳، ۵۶۹، ۶۱۰	شفیعی، میرزا (صدر اعظم فتحعلیشاه)
شهری، آقا میرزا عبدالعلی / ۶۰۲	۵۲۵ /
[شهری]، حاج آقا جمال الدین /	شفیعی، دکتر محمد / ۵۵۸
۱۸۸، ۱۸۹	شکاری، کربلایی حسن / ۶۰۲، ۶۰۳
شهری، حاج آقا فخر / ۶۰۲	شکوه السلطان، میرزا آقاخان / ۱۴۱،
شهری، حاج آقا میرزا محمدعلی /	

- ۱۷، ۱۴۱، ۱۵۷ / قزوینی ← منورعلیشاه / ۳۸، ۴۱، ۴۳، ۱۱۰، ۴۰۷، ۴۴۱، ۴۸۵، ۴۹۱، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱ / شیرازی، حاج میرزا علی آقا / ۴۰۷ / شیرازی، حاج میرزا علی آقا (واعظ) / ۵۳۱، ۸۸ / شیرازی، حسن بن حمزه / ۲۲۵ / شیرازی، کاکا شریف / ۴۹۲ / شیرازی، مشهدی باقر / ۲۱۵، ۲۱۴ / شیرازی، میرزا شفیع خان / ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸ / شیرازی، میرزا عباس / ۱۷۲ / شیروانی، جلال‌الدین محمد / ۴۰۳ / شیروانی، حاج میرزا زین‌العابدین ← شروانی ← مست‌علیشاه / ۱۰، ۱۷، ۳۸، ۵۲، ۸۱، ۱۴۵، ۲۸۶، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۶۴، ۴۹۰، ۵۳۲ / شیشه‌گر، استاد غلامرضا ← مشتاق‌علی / ۵۳۷، ۵۳۸ / صابرزاده، محمد حسن / ۱۸۲، ۴۰۸ / صابرعلی (از مشایخ آقای رحمت‌علیشاه شیرازی) / ۴۲۹، ۴۳۰ / صاحب‌جواهر، آیت‌الله حاج شیخ ۱۷، ۱۴۱، ۱۵۷ / شهری، حاج علی‌نقی / ۴۲۲ / شهری، حاج میرزا مهدی / ۹۰، ۹۵، ۹۶، ۱۳۹، ۱۴۶، ۱۶۷، ۱۸۸، ۱۹۰، ۴۱۶ / شهریاری، کدخدا اسدالله / ۵۰۳ / شهشهرانی، حاج آقا حسین / ۵۳۱ / شهشهرانی، میرزا سید محمد / ۵۲۰ / شهید، میر محمد مهدی / ۵۱۷ / شیبانی‌کاشانی، ایران خانم / ۵۷۰ / شیخ‌الحکما، شیخ محمدرضا ← شیخ رضا تهرانی / ۲۳۰، ۳۰۸، ۳۰۹، ۴۵۶، ۴۵۷ / شیخ‌العراقین، حاج شیخ علی / ۵۱۶ / شیخ بکری / ۱۳۰ / شیدانی، سلطان محمد / ۴۰۹ / شیدانی، عبدالعلی / ۴۰۹، ۶۲۳ / شیرازی، آیت‌الله حاج میرزا محمد حسن مجتهد ← میرزای شیرازی / ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۳۵، ۱۳۶، ۲۳۶، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۴، ۵۱۶، ۵۱۸، ۵۲۱، ۵۲۳، ۵۲۹ / شیرازی، حاج آقا محمد ← حاج محمدحسن بن حاج معصوم

۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۴۶	محمد حسن / ۵۱۶
صالحی ← حاج شیخ محمد تفتی	صادق(ع) ← حضرت جعفر بن
منشادی / ۲۵۳، ۴۹۴	محمد / ۲۰۶، ۸۶، ۸۵، ۸۴، ۶۹
صالحی، ابراهیم / ۴۴۰	۵۶۷، ۳۵۳، ۳۴۹، ۳۱۰، ۲۸۱، ۲۷۳
صالحی، احمد آقا / ۴۹۶	صالح(ع) / ۲۶۵
صالحی، جمال الدین / ۴۹۶	صالح علیشاه گنابادی، حاج شیخ
صالحی، حسین / ۴۴۰	محمد حسن بیچاره / ۵۹، ۲۴، ۵
صالحی، دکتر محسن / ۴۴۰	۷۴، ۷۶، ۷۹، ۸۶، ۱۰۴، ۱۲۳
صالحی، رضا / ۳۷۷	۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۶۶
صالحی، شیخ اسماعیل / ۴۴۰	۱۷۴، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵
[صالحی]، شیخ عبدالصالح / ۴۹۵	۱۹۷، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۴۴
صالحی، صلاح الدین / ۴۹۶	۲۵۵، ۲۶۳، ۲۶۷، ۳۲۵، ۳۶۵
صالحی، عبدالصالح / ۴۹۶	۳۶۶، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۹
صالحی، عزیزالله / ۴۹۶	۳۸۱، ۳۸۴، ۴۰۱، ۴۱۰، ۴۱۲
صالحی، علیمحمد / ۴۸۱	۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۸، ۴۲۲
صالحی آرانی، میرزا محمد / ۴۷۵،	۴۲۳، ۴۲۹، ۴۳۵، ۴۳۸، ۴۳۹
۴۸۱	۴۴۳، ۴۶۴، ۴۸۱، ۴۸۶، ۴۸۷
صالحی فیروزآبادی یزدی، حاج	۴۸۸، ۴۹۵، ۴۹۷، ۴۹۹، ۵۰۲
شیخ اسماعیل / ۳۰۲، ۴۹۲، ۴۹۴،	۵۰۵، ۵۰۷، ۵۱۵، ۵۱۸، ۵۲۴
۴۹۶	۵۲۹، ۵۳۱، ۵۴۳، ۵۶۱، ۵۶۳
صائبی خونساری، شیخ محمد حسین	۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۷۱، ۵۷۲
← شیخ الاسلام / ۵۰۰	۵۷۳، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۹۹، ۶۰۰
صحت / ۵۲۴	۶۰۱، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۲۱، ۶۲۲
صدر، حاج سید اسماعیل / ۵۲۰	۶۲۳، ۶۲۷، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱

خان ← نصرت علی / ۵۳۷	صدر، دکتر محمد علی خان / ۴۷۷
صدرالواعظین ← شیخ محمد حسین	صدر، میرزا حسین خان / ۴۷۷
افصحی / ۳۸۷	صدر، میرزا محمد جعفر / ۵۳۴
صدوق / ۳	صدر اصفهانی، آقا / ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۱
صدوقی، منوچهر / ۴۱۰	صدرالاشرف صالحی، حاج ملا
صراف بارفروشی، کربلایی مسلم /	عبدالله ← حاجی صدر / ۲۲، ۲۵،
۵۱۵	۲۶، ۳۷، ۵۴، ۶۲، ۹۴، ۹۹، ۱۰۱،
صفا، محمدناصر ← ظهیرالسلطان /	۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۲۵،
۵۴۳	۱۳۸، ۱۷۲، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۷،
صفایی، ابراهیم / ۵۴۲	۲۰۱، ۲۵۰، ۲۵۴، ۳۷۰، ۴۱۷،
صفی علیشاه، حاج میرزا حسن	۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۵۶۴، ۶۱۸،
اصفهانی یزدی ← صفی / ۳۸،	۶۲۱، ۶۲۲
۴۱، ۴۳، ۴۰۳، ۴۴۳، ۵۰۶، ۵۱۰،	صدرالافاضل، میرزا لطفعلی / ۵۲۱،
۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲	۵۲۸
صمصام‌الملک عراقی، حاج / ۶۲۲	صدرالعرفا، میرزا علی آقا ←
صوفی، حاج محمد حسین / ۴۳۰،	حسام‌الدین علی / ۵۲، ۴۰۳، ۴۰۴،
۴۳۱، ۴۴۱، ۵۷۷	۴۰۵، ۴۶۴
صوفی، شیخ محمد / ۵۱۳	صدرالعلماء، حاج ملا محمد / ۱۱، ۱۵،
صوفی املشی، حاج شیخ عبدالله /	۵۵، ۷۵، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۶۳، ۱۷۰،
۵۱۳، ۱۰۵	۱۷۵، ۱۸۴، ۳۶۴، ۳۶۹، ۳۷۹،
ضیاءالتجار شیرازی / ۵۶۴	۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۶، ۳۸۷، ۴۲۲،
ضیاءالحکما، میرزا محمد تقی / ۴۷۹،	۴۲۶، ۵۹۹، ۶۱۸
۴۸۰	صدرالعلمای تربتی / ۱۴۴، ۱۶۵
ضیایی، ضیاعلی / ۵۷۳	صدرالممالک اردبیلی، میرزا نصرالله

- ضیائی، عبدالله / ۵۷۳
 طهرانی، حاج شیخ علیمحمد /
 ۴۱۵
 ضیائی فردوسی، شیخ اسماعیل /
 ۱۱۶، ۱۲۳، ۳۸۵، ۵۷۳
 [طالقانی]، درویش عبدالمجید /
 ۴۲۹
 ظفر، مهندس / ۶۲۴
 ظفرالدوله / ۱۵۶
 ظفرالدوله ← ظفرعلی ← سردار مؤید
 ۵۴۴ /
 ظلّ السلطان / ۱۰۵، ۴۳۵، ۴۳۶، ۵۱۹
 ظهیرعلیشاه ← حاج سید محمد دکنی
 ۵۳۷ /
 ظهیرالدوله، علی خان ← صفاعلیشاه
 ۵۰۶، ۵۴۲، ۵۴۳ /
 ظهیرالدوله، محمد ناصر خان / ۵۴۲
 عابد ارمنی / ۱۵۸، ۶۰۷
 عارف نیشابوری ← هلال / ۵۸۵،
 ۵۸۶
 عاملی، شیخ حرّ / ۵۲۵
 عاملی، میرزا صدرالدین / ۵۲۰
 عایشه / ۳۲۲، ۳۲۸
 عبادی نوغابی، حاج ابوالقاسم / ۱۸۳،
 ۴۲۳
 عبدالحسین باشی، میرزا / ۴۵۱
 عبدالرحمن بن فیصل (امیر جبل) /
- طباطبائی، آقا سید محمد / ۵۲۳، ۵۲۲
 طباطبائی، حاج سید نصرالدین / ۵۱
 طباطبائی، سیدعلی ← صاحب ریاض
 ۵۲۷ /
 طباطبائی، سید محمد صادق / ۵۲۲
 طباطبائی، میرزا سید محمد ← مظهر
 ۵۲۶ /
 طباطبائی اصفهانی، سید مصطفی /
 ۶۲۴
 طباطبائی نائینی، میرزا رفیع الدین /
 ۵۲۵
 طباطبائی یزدی، آیت الله آقا سید
 محمد کاظم / ۱۷۲، ۵۱۴، ۵۱۵
 طبرسی / ۲۸۰
 طبرسی، شیخ ابوالقاسم / ۲۱۰، ۲۱۱
 طرب اصفهانی / ۵۲۶
 طریحی / ۱۸۷
 طوسی، خواجه نصیرالدین / ۳
 طوسی، شیخ / ۳

عطار، آقا عبدالصمد / ۳۰۰	۱۰۱
عطار، استاد حسینعلی / ۳۴۹	عبدالرسولی، مرتضیٰ / ۵۷۰، ۶۲۵
عطار، استاد محمد آقا / ۱۸۶	عبدالعزیز بن السعود ← ابن السعود /
عطار، شیخ / ۳	۱۰۱، ۱۰۲
عطیة اللہ اول، میرشاہ کمال الدین / ۸۲	عبدالعلی (فرزند آقای صالح علیشاہ)
عطیة اللہ دوم، میرشاہ کمال الدین / ۸۲	۳۷۴ /
علاء الدولہ سمنانی، شیخ / ۴۲۰	عبد اللہ (فرزند آقای نورعلی شاہ) /
علم الہدی (فرزند آقا سید عبداللہ بہبہانی) / ۵۲۲	۳۶۹
علی آبادی، دکتور عبدالحسین / ۵۵۶	عبدالنسی، میرزا (از اجداد مجدالاشراف ذہبی) / ۵۳۵
[علی آبادی]، میرزا عیسیٰ خان /	عبدی (شاعر) / ۱۰۷
۴۴۸	عثمان / ۲۲۷
[علی آبادی]، میرزا محمدباقر / ۴۴۸	عربشاہی، سید محمدرضا ← سید رضا روضہ خوان / ۱۵۹، ۱۶۰،
علی آبادی مازندرانی، میرزا امین /	۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۶۰۰، ۶۰۲، ۶۰۸
۴۴۸	عرفی (شاعر) / ۳۱۷
علی بن ابی طالب (ع) ← حضرت امیر ← امیر المؤمنین ← مولیٰ ← حیدر ← مرتضیٰ علی ← امیر مؤمنان ← مولیٰ الموالی ← مولای متقیان /	عسکری ترشیزی، ملا / ۶۲، ۹۵
۲۱، ۴۷، ۵۵، ۶۰، ۸۷، ۱۰۸، ۱۸۷،	عشقی قمی / ۵۷۸
۲۰۰، ۲۰۱، ۲۱۰، ۲۲۰، ۲۴۷،	عضد الملک ← نایب السلطنہ / ۱۴۸،
۲۴۸، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۰، ۲۶۲،	۲۱۳، ۲۱۴، ۴۶۲، ۴۶۷، ۴۶۸،
۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۹، ۲۷۹،	۴۸۹، ۶۰۳، ۶۰۴
۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۹۵، ۳۰۳،	عضیمہ، صالح / ۲۲۴، ۲۲۵
	عطا خان / ۵۹۸
	عطار، آقا سید احمد / ۴۵۲

عمر رضا کخّال / ۵۵۸	۳۱۹، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۵۲، ۳۵۶
عمیدالممالک ← محمدخان سمنانی	۳۶۹، ۳۹۱، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷
۵۰۴، ۵۰۳، ۱۸۶ /	۴۰۲، ۴۰۳، ۴۳۷، ۴۴۲، ۴۴۹
عیسی (ع) ← مسیح ← روح الله / ۷۰،	۴۵۰، ۴۷۶، ۴۹۰، ۴۹۳، ۴۹۴
۷۲، ۸۷، ۱۱۴، ۱۶۸، ۲۴۸، ۲۶۶،	۴۹۵، ۵۰۳، ۵۱۰، ۵۲۴، ۵۴۹
۲۸۱، ۲۸۳، ۳۰۹، ۳۴۸، ۶۲۵، ۶۲۶	۵۶۷، ۵۶۸، ۵۷۰، ۵۸۲، ۵۸۳
عین الدّوله، سلطان عبدالمجید میرزا /	۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۹، ۶۲۵، ۶۳۰
۱۴۳، ۱۴۴	۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۴، ۶۳۷، ۶۳۹
عین القضاة همدانی / ۲۴۵، ۴۲۰	علیرضا، آقا میرزا ← آقازاده (فرزند
غزالی ← شیخ احمد طوسی / ۳، ۸۴	آقای سعادت علیشاه) / ۷۹، ۲۸۰،
غزالی، محمد / ۳	۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۴۳۸
غلامحسین، میرزا (متولی امامزاده	علیرضا دکنی، شاه سید / ۱۸، ۸۲،
طبس) / ۱۴۸، ۱۵۰	۸۳، ۱۶۴، ۵۳۷
فارابی / ۳	علی گدا، مشهدی / ۴۳۹
فارس بن شهبان / ۴۴۴	علیمحمد (از اجداد حاج ملا علی
فاطمه (همسر آقای نورعلیشاه ثانی)	بیدختی) / ۱۴، ۱۵
۳۸۵، ۳۶۵ /	عمادالتولیه، میرزا احمد / ۵۳۷
فاطمه زهرا (ع)، حضرت ← بتول /	عمادالملک، علی اکبر خان / ۱۲۲،
۱۰۱، ۴۹۵، ۵۶۷، ۶۲۵	۱۸۸، ۱۸۹
فاطمه سلطان (نوه آقای	عمادالملک طبسی، ابوالقاسم خان /
سلطان علیشاه) / ۳۷۸	۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۶۷
فانی سمنانی، شیخ محمد ← درویش	عمادالملک طبسی، میرزا باقرخان /
ظفر علی / ۲۲۶، ۳۴۲، ۴۱۴، ۵۲۴	۱۲۲، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۹۵
فتحعلی، میرزا (برادر آقا محمدرضا	عمر / ۵۰۹

- ۴۶۷ /
 فریدونی، فریدون خان / ۴۶۷
 فریدونی، میرزا احمدخان / ۵۳،
 ۲۱۲، ۲۴۹، ۲۵۳، ۲۹۴، ۲۹۵،
 ۳۰۴، ۳۱۳، ۳۲۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۶۲۳
 فقیہی خوی، عبدالحسین / ۴۹۹
 فلوطین / ۷۰
 فیثاغورت / ۲
 فیروزآبادی، حاج محمد رضا / ۴۹۴
 [فیروزآبادی]، شیخ محمد / ۴۹۶
 فیروزآبادی میبدی، سید ابوالحسن /
 ۴۹۴
 فیض بیگ / ۶۰۳
 فیض علیشاہ / ۳۹۰، ۴۳۷
 قاری، حاج ملا علی اکبر / ۳۹۸
 قاسمی گنابادی / ۹
 قاضی زادہ، حسام الدین / ۴۲۸
 قاضی زادہ، حسن آقا / ۴۲۸
 قاضی زادہ، میرزا عبدالحسین / ۴۲۸
 قانع، سید علی اشرف / ۲۱۴
 قائم (عج)، حضرت ← حجة بن الحسن
 ← حجة عصر ← امام غایب ←
 امام عصر ← محمد ← مهدی ←
 امام زمان / ۷۲، ۸۴، ۱۳۵، ۲۱۰
- مجدالاشراف ثانی) / ۵۳۷
 فتحعلیشاہ / ۴۳۸، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۸،
 ۵۳۳
 فخرالدین کاشانی، حاجی میرزا /
 ۱۳۴
 فخرالسادات کاشانی، سید احمد ←
 خاوری / ۵۸۴
 فخرالشریعہ، شیخ محمد حسین /
 ۳۶۹، ۳۸۷
 فخرالممالک سمنانی، احمدخان /
 ۵۰۴
 فراہی مشہدی آیینہ کار، سید باقر /
 ۵۷۰، ۶۳۱
 فرصت ← میرزا آقا محمد نصیر
 حسینی / ۵۵۱
 فرعون / ۶۱۸
 فروخ صفار قمی / ۲۰۵
 فروزانفر، بدیع الزمان / ۲۴۸، ۲۵۴
 فرهنگ، عبدالعلی / ۱۰۴
 فریدنی، آخوند ملا محمد صالح /
 ۴۷، ۴۴۰
 فریدنی، آقا شیخ عبداللہ / ۳۲۹
 فریدونی، اسفندیارخان / ۴۶۷
 فریدونی، بہروزخان ← سلطان محمد

قوام التّجار ريبابى، حاج ميرزا حيب الله / ۳۶۴، ۳۶۵، ۴۱۸ قوام السلطنه / ۵۰۳ قوام الممالک، عبدالحسين خان / ۱۶۵ قوام سعیدی، عبدالعلی / ۶۱۶ قوژدى، ملاحسين / ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲ قوژدى، ميرزا عبدالمجيد / ۱۷ قونوى / ۲۳۶ کارانديش شیرازى، حاج محمد حسين ۴۹۱ / کاردان، محمدحسن / ۳۶۸، ۶۳۲ کازرونى، آقامحمد / ۵۳۵، ۵۳۶ کاشانى، آخوند ملا محمد ← کاشى / ۲۲۱، ۵۲۹، ۵۳۰ کاشانى، آقازين العابدين / ۶۰۱ کاشانى، استاد ابوطالب / ۳۱۱ کاشانى، حاج سيد مرتضى / ۱۳۵، ۲۸۱، ۳۰۷، ۳۴۹، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵ کاشانى، حاج محمد حسين / ۴۴۱ [کاشانى]، ماشاءالله خان / ۱۳۰، ۴۰۱ کاشانى، نايب حسين / ۱۳۱، ۴۰۱، ۶۱۰، ۶۱۱	۲۱۱، ۲۱۸، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۷۱، ۵۱۲، ۵۲۵، ۵۶۷ قاينى، يوسف خان / ۶۱۰ قرآن نويس بيدختى، ملا اسدالله / ۱۹۰ قزوینى ← حاج بابا / ۴۴۷ قزوینى، آقا ميرزا مهدى / ۴۷۱ قزوینى، حاج ميرزا محمود / ۲۲۱ قزوینى، شيخ مهدى / ۵۳۵ قزوینى حایرى، سيد حسين / ۲۳۴، ۲۳۵ قشقایی، جهانگیرخان / ۵۳۰، ۵۳۱ قشم، حاج / ۱۶۶ قطب الدین حيدر / ۷، ۸ قطب الدین میرحاج، سيد ← انسى / ۹ قمشہاى، آقا محمدرضا / ۳۱، ۳۶، ۵۲۵، ۵۲۷ قمصرى، ميرزا غلامحسين سرهنگ ۴۷۸ / قمصرى کاشانى، ارباب نعمت الله / ۴۸۱ قمى، شيخ عباس / ۵۵۰ قمى، ميرزا ابوالقاسم ← صاحب قوانين / ۵۲۸
--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

- کاشی، آقا میرزا آقا / ۳۱۸
کاشی، استاد زین العابدین / ۳۱۸
کاظم (ع)، حضرت امام موسی / ۷۹،
۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۴۸۰، ۵۶۷
کاظم زاده / ۵۵۰
کامران میرزا، شاهزاده ←
نایب السلطنه / ۱۰۶، ۴۶۹
کانت / ۶۷
کرباسی، حاج محمد ابراهیم / ۵۲۰
کربلایی، سید محمد ابراهیم ←
صاحب ضوابط / ۵۲۰
کرمانی، آیت الله حاج میرزا
محمد رضا / ۵۰۵
[کرمانی]، حاج زین العابدین خان /
۵۳۴
[کرمانی]، حاج شیخ ابوالقاسم خان /
۵۳۴
کرمانی، حاج محمد خان / ۵۳۳، ۵۳۴
[کرمانی]، حاج محمد رحیم خان /
۵۳۴
کرمانی، حاج محمد کریم خان قاجار
/ ۵۴، ۱۰۱، ۴۹۳، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵
کرمانی، میرزا رضا / ۱۳۸
کریمی، حاج محمد کریم خان / ۵۰۱
کلانتر، محمود خان / ۲۷
کلینی / ۳
کمال الملک / ۵۴۳
کنی، حاج ملا علی / ۲۳۶، ۴۶۶، ۵۱۶
کوثر علی شاه، حاج ملا محمد رضا /
۵۳۲، ۵۴۴
کوچه باغی تبریزی، حاج میرزا
محسن / ۲۰۵
کوفی، شیخ کمال الدین / ۸۴
کوکب السلطنه / ۳۴۴، ۳۵۵
کوکب سلطان (فرزند آقای
سلطان علی شاه) / ۱۶۳، ۱۶۷، ۳۶۵،
۳۸۲
کوهستانی، محمد باقر / ۴۲۵
کیوان قزوینی، حاج شیخ عباس علی ←
منصور علی / ۹، ۶۹، ۹۳، ۱۳۳،
۱۳۹، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۶۴، ۲۰۷،
۲۰۸، ۲۳۰، ۲۳۱، ۴۰۹، ۴۱۰،
۴۳۶، ۵۴۸، ۶۰۲، ۶۰۴
کیوانی، مهندس رضا / ۶۴۶
گازاری، حاج شیخ محمد باقر / ۲۳۲،
۲۳۷
گنابادی، آقا شیخ ذبیح الله / ۶۰۵
گنابادی، محسن / ۱۰

۳۴۵	گنابادی، ملا مظفر / ۹، ۴
متقیان، حاج شیخ علی اصغر / ۴۳۸	گورگانی، شیخ ابوالقاسم / ۸۴
متوکل عباسی / ۱۶۹	گوهر سلطان ← شهربانو (فرزند آقای سلطان علیشاه) / ۱۶۷، ۳۶۴، ۳۸۰
متولّی باشی، حاج سید آقا بزرگ / ۴۵۳	گیلانی، ملا محراب / ۴۶۹، ۵۳۶
متولّی باشی، سید هدایت الله / ۶۴، ۶۵	لاریجانی، حاج سید رضی / ۴۵۹، ۴۷۰
مجتهد، حاج میرزا محمود / ۱۴۸	لعیا (برادرزاده آقای سلطان علیشاه) / ۳۸۵
مجتهد عراقی، حاج آقا محسن / ۲۲۱	لنجانی، آخوند ملا علی ← بهمن علی / ۳۱۸، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴
مجتهد کاخکی، میرزا ابوالقاسم / ۱۸۹	لواسانی، میرزا حسنعلی / ۵۲۷
مجدالاشراف ثانی، آقا محمدرضا / ۵۳۷	لیلی / ۹۳
مجدالاشراف شیرازی ذهبی، جلال الدین محمد / ۵۳۵، ۵۳۶	[مازندرانی حایری]، حاج شیخ حسین / ۵۱۶
مجد الدین بغدادی، شیخ / ۱۶۴، ۵۸۹، ۵۹۷	مازندرانی حایری مجتهد، حاج شیخ زین العابدین ← کعبه ← قبله / ۱۰۲، ۱۱۵، ۳۹۸، ۵۱۵، ۵۱۶
مجدوب علیشاه، حاج محمدجعفر قره گوزلو همدانی / ۸۱، ۸۲، ۲۰۷، ۲۰۸	مازندرانی نوری، ملا عباس / ۵۲۱
مجلسی / ۵۲۶	مامقانی ← صاحب تنقیح المقال / ۸۵
مجنون عامری ← مجنون / ۹۲، ۲۲۶، ۳۹۸	مامقانی / ۳۷۷
محب الله اول، میرشاه حبیب الدین / ۸۲	مأمون / ۸۵
محب الله دوم، میرشاه حبیب الدین / ۸۲	مانی / ۶۹
	مبارک خان، حاج / ۲۹۵، ۳۱۳، ۳۱۴

۵۷۵، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵،	۸۲
۶۲۸، ۶۳۰، ۶۳۴، ۶۳۹	محبوب، محمد جعفر / ۲۰۹
محمدحسین، شیخ ← صاحب فصول	محمد، حاج (از اجداد پدری آقای
۵۰۹، ۷۳ /	شهید) / ۱۹، ۱۵، ۱۴
محمدحسین، میرزا (فرزند آقای	محمد، سید ← صاحب ریاض / ۵۰۹
رحمت‌علیشاه شیرازی) / ۳۸،	محمد آل رشید / ۱۰۲
۴۸۵، ۴۹۱، ۵۳۹	محمد ابراهیم خان (داماد فتحعلیشاه)
محمدحسین بیگ، حاج میر / ۴۲۵	۵۳۳ /
محمدخان قاجار / ۴۶۳، ۴۶۴	محمد بن عبدالله (ص)، حضرت ←
محمدرحیم (فرزند آقای نورعلیشاه)	رسول ← پیامبر ← پیغمبر ←
۳۶۹ /	خاتم ← حبیب‌الله ← خاتم‌الانبیا
محمدرضا (نوه آقای سلطان‌علیشاه) /	← نبی ختمی مرتبت ←
۳۷۸	پیغمبر اکرم ← رسول‌الله ←
محمدشاه [قاجار] / ۴۶۴	مصطفی ← احمد / ۱، ۹، ۴۳، ۵۲،
محمدعلی (فرزند آقای صالح‌علیشاه)	۶۰، ۷۲، ۷۷، ۸۷، ۱۱۴، ۱۷۰،
۳۷۴ /	۱۷۱، ۱۸۵، ۱۸۷، ۲۰۰، ۲۰۱،
محمدعلی، آخوند ملا (برادر بزرگ	۲۲۷، ۲۲۸، ۲۵۱، ۲۶۱، ۲۶۴،
آقای سلطان‌علیشاه) / ۱۹، ۲۲،	۲۶۶، ۲۷۲، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۳،
۶۱، ۳۶۲، ۳۶۵، ۳۷۹، ۳۸۲	۲۸۵، ۲۹۰، ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۰۰،
محمدعلیشاه ← محمدعلی میرزا /	۳۰۶، ۳۱۶، ۳۲۸، ۳۳۴، ۳۳۸،
۱۴۴، ۲۰۸، ۳۲۴، ۳۲۵، ۴۸۸	۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۴، ۳۵۰، ۳۵۵،
محمدکاظم، میرزا (فرزند آقای	۳۷۳، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۵،
سلطان‌علیشاه) / ۳۶۴	۳۹۶، ۳۹۷، ۴۰۲، ۴۴۵، ۴۴۹،
محمد مهدی (پدر آقای	۴۹۳، ۵۰۳، ۵۲۳، ۵۶۷، ۵۷۱،

مستوفی، میرزا اسدالله / ۳۴۰، ۴۴۸	سعادت علیشاه) / ۷۹
مستوفی الممالک / ۲۱۳	محمود دکنی، شیخ / ۸۲
مسجد شاهی، حاج شیخ محمدباقر / ۵۱۹، ۷۳	[محمودی]، احمد آقا / ۳۸۰
مسعودی خراسانی / ۶۲۳	[محمودی]، حسین آقا / ۳۸۲
مسگر، استاد میرزا ابوطالب / ۳۱۲، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۹۴، ۴۷۲، ۴۷۳	[محمودی]، عیسی / ۳۸۲
مسگر کاشی، غلامحسین / ۳۱۸	محمودی، موسی ← سلطان محمد / ۳۸۲
مسیح، میرزا (برادر سید محمدرضا عربشاهی) / ۱۵۹، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۷	[محمودی]، نصرالله / ۳۸۰
مشتاق علیشاه ← مشتاق ← مشتاق علی / ۲۱۹، ۵۸۹	[محمودی]، یوسف / ۳۸۰
مشکین قلم، میرزا احمد / ۴۴۱	محبی الدین عربی، شیخ / ۲۳۵، ۵۲۵
مشهدی، حاج میرزا حبیب الله / ۴۲۰، ۴۵۹، ۵۱۷، ۵۱۸	مخمل باف، میرزا آقا / ۳۹۵، ۴۷۸
مشیرالدوله نایینی، میرزا نصرالله خان / ۱۴۴	مدرس، حاج میرزا محمدباقر / ۴۹۳
مشیرالسلطنه امیر سلیمانی، حاج امیر مصطفی خان ← سالار السلطان / ۱۴۸، ۱۸۵، ۳۴۰، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۸۹، ۵۶۹، ۵۷۰، ۶۰۴، ۶۲۲، ۶۲۴، ۶۳۱	مدرس، میرزا سید حسن / ۵۲۰
مصدقی، ابوالحسن / ۶۳۹	مرادتلی / ۹۷
	مراغه‌ای، حاج کبیر آقا ← مجرم / ۵۴۳، ۵۴۴
	مراغه‌ای، حاج محمد حسن آقا / ۵۴۴
	مرتضوی، سیدعلی / ۴۷۵
	مرتضوی، سید مصطفی / ۴۷۵
	مرشدزاده، عباس / ۴۹۳
	مرشدزاده یزدی، دکتر / ۴۹۳
	مستوفی، اسحاق خان / ۲۷۹
	مستوفی، حاج میرزا شکرالله خان / ۴۰۴، ۴۶۳، ۴۹۰، ۵۵۲

۸۱	مصدقی، حاج حسینعلی خان / ۲۳۰
معصومه (ع)، حضرت / ۳۲۷	مصدق السلطان ← غلامرضا خان
معماران، سید محمود / ۶۳۷	تفضلی / ۱۳۳، ۱۴۲، ۱۶۶، ۲۳۰،
معمار یزدی توکلی، استاد ابوالقاسم /	۳۰۸، ۳۳۹، ۳۴۶، ۳۴۷، ۴۳۱،
۶۲۳، ۵۶۴	۶۲۲، ۵۷۷، ۵۶۷، ۴۸۳، ۴۸۲، ۴۶۷
معین الاشراف ← حاج محمدحسین	مصلحی، شیخ تقی / ۲۵۳
نوغبی / ۹۴، ۹۹، ۱۲۵، ۱۴۶،	مظفرالدین شاه / ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۷،
۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۵۹،	۲۰۸، ۳۲۳، ۴۴۸
۱۷۳، ۱۸۳، ۱۹۷، ۳۳۵، ۳۶۸،	مظفر السلطان گنابادی، آقا اسماعیل
۴۲۲، ۴۲۳، ۵۹۹، ۶۰۱، ۶۰۴،	خان / ۹۷، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳،
۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۶	۲۶۲، ۳۳۵، ۳۴۴، ۳۶۵، ۳۷۵، ۴۲۶
معین الاشراف ← حاج محمد صادق	مظفر الممالک / ۳۴۴، ۳۵۴
سعیدی / ۳۶۸، ۳۸۲، ۴۲۳، ۶۱۳	مظفرعلیشاه کرمانی، ملا محمد تقی /
معین الحکما، میرزا اسدالله / ۶۵،	۲۱۹، ۲۲۰
۲۱۳، ۴۴۱، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲،	مظفری کرمانی، میرزا ابوتراب خان /
۴۵۳، ۴۵۷	۵۰۵
معین العلمای مراغه‌ای / ۵۴۴	معاون التولیه کربلایی / ۲۲۱
مفید، شیخ / ۲۷۶	معمدالتولیه، میرزا سید مهدی /
مقبل السلطنه، حاج میرزا ابوتراب	۲۹۴، ۳۰۶، ۳۲۴، ۳۴۰، ۳۴۵،
خان ← اقبال التولیه / ۱۴۲، ۳۳۵،	۴۰۱، ۴۴۸، ۴۵۴، ۴۵۵
۳۵۸، ۴۳۱، ۴۸۳، ۶۲۲	معروف کرخی، شیخ / ۸۴، ۸۵
مقتنی، حسن / ۶۰۷	معززالملک، حاج (حاکم سبزوار) /
مقتنی باشی آرانی، استاد محمد حسین	۳۱۴
۴۸۰ /	معصومعلیشاه، شیخ المشایخ سید /

مکرم، حسن / ۲۱۰	منعمی، محسن / ۳۷۹
مکرم السلطان / ۵۶۹	منعمی، مصطفیٰ / ۳۷۹
ملاصدرا ے صدر المتألهین شیرازی /	منعمی، منصور / ۳۷۹
۳، ۳۴، ۲۳۳، ۲۳۴	منیرعلیشاہ، سید محمدعلی / ۶۴
ملایری، اسماعیل خان / ۱۵۷، ۱۴۱	مؤتمن الاشراف / ۳۴۹
ملک التجار، حاج محمد حسین / ۹۹،	مؤتمن دفتر، حاج عبدالرحیم خان /
۳۶۲، ۳۷۸، ۳۸۲، ۳۸۳، ۵۹۸	۵۰۱
ملک صالحی، حاج محمود ے قوام	موتق السلطان شیرازی، میرزا
التجار اصفہانی / ۴۳۱، ۴۳۲، ۵۷۷	حسینعلی خان ے جلالی راد / ۵۲،
ملک صالحی، سرہنگ احمد / ۴۳۲	۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰،
ملک صالحی، مہدی / ۴۳۲	۱۴۲، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۷۶، ۲۴۳،
ملکی، عبداللہ / ۶۴۷	۲۷۲، ۲۹۴، ۳۰۱، ۳۳۲، ۳۳۴،
ممتحنی، ابوالفضل / ۵۰۶، ۶۲۳	۳۴۴، ۳۵۳، ۳۵۴، ۴۰۴، ۴۶۳،
منتصر الدولہ، ابراہیم خلیل خان /	۴۶۶، ۶۰۲
۲۱۳	مؤذن اصفہانی، شیخ محمدعلی /
منشی باشی، میرزا محمدعلی خان /	۵۳۵
۴۸۲، ۴۸۳	موسیٰ (ع) ے کلیم اللہ / ۷۰، ۸۷،
منشی صاحب، میرزا شفیع خان /	۱۱۴، ۲۹۳، ۶۲۵
۴۸۸	موسیٰ (نوه آقای سلطان علیشاہ) / ۳۷۸
منصور (حلاج) / ۵۲۱	موفق السلطان ے صادق خان تفضلی /
منعمی، حتیٰ نور محمد / ۳۷۹، ۳۸۳	۳۷۷، ۴۸۲، ۵۶۷
منعمی، سلطان ابراہیم / ۳۷۹	مولوی ے مولانا جلال الدین رومی /
منعمی، عبدالرحیم / ۳۸۳	۳، ۱۹، ۵۱، ۶۱، ۲۰۰، ۲۰۶، ۲۱۸،
[منعمی]، عبدالمنعم / ۳۸۵	۲۱۹، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۹۰،

،۴۹۳، ۴۷۹، ۴۷۰، ۴۶۹، ۴۵۷	،۵۴۲، ۳۹۸، ۳۵۲، ۲۹۲، ۲۹۱
۵۵۲، ۵۴۲، ۵۲۶، ۵۰۲	۵۹۰، ۵۴۵
ناصرعلیشاه، حاج علی اصغر ← شمس العرفا / ۵۴۴	مولوی، مهندس / ۶۲۴
ناصری، آقا سید عزیزالله / ۳۶۵، ۴۱۸، ۳۸۰	مولوی تربتی، حاج عبدالحسین / ۲۱۴
ناصری، سید عبدالله / ۵۴۳	مولوی گیلانی ← وفا علی / ۵۴۳
ناصری ریابی، حاج حسین آقا / ۵۶۶، ۴۱۸، ۳۶۵، ۱۶۷	مؤیدالعلماء، ملا حیدر محمد / ۱۸۱، ۳۸۳
ناظم التجار، میرزا محمد علی / ۱۴۱	مؤیدی، طاوس علی / ۳۸۳
ناموری، محمد علی / ۳۶۸	مؤیدی، محمدرضا / ۳۸۳، ۶۳۱
ناہید ← زهره / ۸	مہائمی کوکنی نوائتی، شیخ علی بن احمد ← مخدوم علی مہائمی /
نایب الصّدر شیرازی، حاج میرزا محمد معصوم ← معصوم علیشاه / ،۲۰۹، ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۱۸، ۱۰۰، ۴۱	،۲۳۴، ۲۳۵، ۵۵۸
،۲۶۲، ۲۴۹، ۲۳۷، ۲۱۱، ۲۱۰	مہرعلی، محمد اسماعیل / ۳۶۸
،۵۲۸، ۴۸۸، ۴۸۷، ۴۸۶، ۴۸۵	میرداماد / ۳
۵۹۲، ۵۹۱، ۵۹۰، ۵۸۷، ۵۸۱، ۵۴۸	میرزا کوچک، حاج / ۴۱۹
نجّار، استاد محمود / ۴۴۸	میرعلم خان نودھی، حاج / ۱۰۰، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۱۰، ۴۲۵، ۵۰۰
نجّار اصفہانی، استاد عبدالرسول / ۵۶۳، ۴۴۸	میرعماد / ۴۲۹
نجدالممالک / ۳۳۵	میرعمادی، حاج سید حسن / ۵۶۹
نجف، حاج ملا / ۲۶	نادرشاه / ۲۰۸، ۳۲۴، ۶۰۷
نجفی، شیخ قاسم / ۵۲۰	ناصرالدین شاه / ۱۱، ۱۴، ۳۱، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۳، ۴۰۴، ۴۱۵، ۴۳۶، ۴۴۸

نجم الاطبا، ميرزا عبدالمنعم / ۱۹۲، ۳۷۹، ۳۸۳، ۳۸۷	نعمت اللّهي، عباس ← پروين / ۴۳۴، ۴۳۳، ۴۳۴
نجم الدوله، حاج / ۴۵۷	نعمت اللّهي، علي / ۴۳۳
نجم الدين كبرى، شيخ / ۱۶۴، ۵۹۷	نعمت اللّهي، محمود / ۴۳۳
نداف، كربلايي محمد علي / ۲۱۴	نعمت اللّهي، مهندس عبدالصّالح / ۴۳۴
نجاج طوسي، شيخ ابوبكر بن عبدالله / ۸۴	نعمت اللّهي، ميرزا عبدالمولي ← خادمباشي / ۱۳۱، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۶۲۶
نصيرخان بلوچ / ۶۰۳	نقى(ع) ← حضرت علي / ۸۴، ۵۶۷
نصيري، حميد / ۳۷۳	نقيب، ميرزا احمد / ۴۸۹
نصيري، دكتور جمشيد / ۳۷۳	نقيب الاشراف / ۴۸۳
نصيري، دكتور نصرت الله / ۵۰۴	نقيب الممالك، ميرزا مهدي / ۱۳۳، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۴، ۱۸۶
نصيري، عنايت الله / ۵۰۴	نمازی اصفهانی، ميرزا محمد صادق ← نمازی شیرازی ← فيض علي / ۴۵، ۹۳، ۹۴، ۱۱۴، ۱۱۵، ۲۸۹، ۳۳۱، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۴۱۷، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۴۳، ۴۶۳، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۵، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۹
نصيري، نعمت الله / ۵۰۴	نواب، آقا ميرزا خليل / ۳۳۶
نظام العلماء سبزواری، سيد جعفر / ۱۵۹	نوح(ع) ← نجی الله / ۸۷، ۶۲۵
نظام الواعظین رشتی / ۲۱۵، ۲۱۶	
نعمت الله ولي كرماني، شاه سيد نورالدين / ۳، ۹، ۸۲، ۸۶، ۸۸، ۱۰۸، ۴۳۲، ۴۳۵، ۵۱۷، ۵۷۹، ۶۰۱، ۶۳۲	
نعمت اللّهي، آخوند ملا خداداد / ۴۲۸	
نعمت اللّهي، آقا حسين / ۴۳۷	
نعمت اللّهي، سيد زين العابدين / ۵۴۰	
[نعمت اللّهي]، شيخ عبدالحسين /	

،۳۶۷ ،۳۶۵ ،۳۶۳ ،۳۶۲ ،۳۴۲	[نودهی]، حاج محمد / ۱۵، ۱۶
،۳۸۸ ،۳۸۵ ،۳۸۰ ،۳۷۸ ،۳۷۰	نور، آقارضا / ۴۵۲
،۴۱۱ ،۴۱۰ ،۴۰۹ ،۴۰۸ ،۴۰۰	نور، جعفرخان / ۴۵۲
،۴۱۸ ،۴۱۵ ،۴۱۴ ،۴۱۳ ،۴۱۲	نور، دکتر علی ← نورالحکمای تهرانی
،۴۳۳ ،۴۲۸ ،۴۲۶ ،۴۲۳ ،۴۲۲	/ ۴۹ ، ۵۲ ، ۶۵ ، ۷۳ ، ۷۹ ، ۲۱۳
،۴۵۲ ،۴۵۱ ،۴۴۵ ،۴۴۳ ،۴۴۰	،۴۵۶ ،۴۵۲ ،۴۴۲ ،۴۰۴ ،۳۷۳
،۴۵۹ ،۴۵۸ ،۴۵۷ ،۴۵۶ ،۴۵۳	۵۴۳ ، ۵۰۶ ، ۴۹۲ ، ۴۶۱
،۴۸۱ ،۴۷۹ ،۴۷۸ ،۴۷۷ ،۴۷۴	نوربخش، سید محمد / ۵۳۵
،۴۹۴ ،۴۹۳ ،۴۹۲ ،۴۸۸ ،۴۸۴	نوربخش کرمانی، دکتر / ۵۴۰
،۵۰۵ ،۵۰۴ ،۵۰۳ ،۵۰۱ ،۴۹۷	نورعلیشاه اول اصـفـهانی
،۵۲۷ ،۵۱۹ ،۵۱۸ ،۵۰۷ ،۵۰۶	(شیخ المشایخ) / ۱۷ ، ۱۸ ، ۳۷
،۵۶۳ ،۵۵۹ ،۵۵۷ ،۵۴۸ ،۵۴۷	،۴۳۷ ،۴۱۸ ،۴۱۶ ،۳۹۰ ،۱۴۱ ، ۸۱
،۵۸۴ ،۵۸۱ ،۵۷۶ ،۵۷۵ ،۵۶۴	۵۳۲
،۵۹۸ ،۵۹۷ ،۵۹۴ ،۵۹۲ ،۵۹۰	نورعلیشاه ثانی، حاج ملاعلی ←
،۶۰۵ ،۶۰۳ ،۶۰۱ ،۶۰۰ ،۵۹۹	آقازاده / ۱۰ ، ۱۵ ، ۱۶ ، ۴۶ ، ۷۶
،۶۱۸ ،۶۱۷ ،۶۱۶ ،۶۱۵ ،۶۰۶	،۱۲۰ ، ۸۹ ، ۸۶ ، ۱۱۶ ، ۱۱۸ ، ۱۱۹ ، ۱۲۰
،۶۳۶ ،۶۳۰ ،۶۲۹ ،۶۲۱ ،۶۲۰	،۱۲۷ ، ۱۲۶ ، ۱۲۵ ، ۱۲۳ ، ۱۲۲
نورمحمد، ملا (از اجداد آقای	،۱۳۷ ، ۱۳۳ ، ۱۳۰ ، ۱۲۹ ، ۱۲۸
سلطانعلیشاه) / ۱۴ ، ۱۵ ، ۱۹	،۱۶۴ ، ۱۶۱ ، ۱۵۱ ، ۱۴۲ ، ۱۴۰
نورنژاد، حاج ابوالقاسم آقا / ۱۳۱	،۱۸۰ ، ۱۷۶ ، ۱۷۲ ، ۱۶۷ ، ۱۶۶
،۵۹۲ ،۳۸۰ ،۳۷۴ ،۳۷۰ ،۳۶۹	،۱۸۵ ، ۱۸۴ ، ۱۸۳ ، ۱۸۲ ، ۱۸۱
نورنژاد، ریحاندخت / ۵۹۲	،۲۱۷ ، ۲۰۲ ، ۱۹۷ ، ۱۹۱ ، ۱۸۶
نورنژاد، زینت / ۳۶۹	،۲۶۱ ، ۲۶۰ ، ۲۵۹ ، ۲۳۹ ، ۲۳۲
نورنژاد، علی / ۳۶۹	،۳۰۹ ، ۲۷۸ ، ۲۷۴ ، ۲۶۳ ، ۲۶۲

ابوتراب بزرگ و قاتل آقاي	نورنژاد، قدسيه / ۳۶۹
سلطان عليشاه) / ۹۴، ۱۴۶، ۱۵۱،	نوري، احمدعلي / ۳۷۰
۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶،	نوري، حاج شيخ فضل الله ← شهيد /
۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۷،	۵۲۱
۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۹،	نوري، حاج ميرزا حسين / ۵۲۱
۱۸۱، ۱۸۵، ۳۳۴، ۴۲۲، ۵۹۵،	نوري، سلطان محمد / ۳۷۰
۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷،	نوري، فتح الله / ۳۷۰
۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵،	نوري، مرتضى / ۳۷۰
۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰،	نوري، ملاعلي / ۳۳، ۵۲۸
[نوغيبي]، حاج نادعلي / ۶۱۴، ۶۱۵،	نوش آبادي، شيخ حسن / ۴۷۸
نوغيبي، حسن مطلب / ۱۷۶، ۶۲۰،	نوش آبادي، ملا جعفر / ۴۷۵
[نوغيبي]، حسين / ۶۲۰،	نوش آبادي، ملا حسن / ۴۷۳
[نوغيبي]، شيخ عبدالكريم / ۱۵۲،	نوش آبادي، ملا حسين / ۴۷۳
۱۵۴، ۱۷۵، ۱۷۹، ۶۰۹، ۶۱۲، ۶۱۳،	نوش آبادي، ميرزا احمد / ۴۷۶، ۴۷۸
[نوغيبي]، شيخ عبدالله / ۶۱۲،	[نوغيبي]، ابوالقاسم / ۶۱۲، ۶۱۶،
[نوغيبي]، شيخ محمدباقر / ۶۱۲،	نوغيبي، حاج ابوالحسن / ۶۲، ۹۴،
نوغيبي، محمدتقي / ۱۸۳،	۹۵، ۹۹، ۱۰۰، ۱۵۲، ۳۸۳، ۴۲۲،
نوغيبي، محمدعلي ← سردار / ۱۵۸،	۴۲۳، ۴۲۵، ۶۱۴،
۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰،	نوغيبي، حاج ابوتراب (بزرگ) / ۹۴،
۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵،	نوغيبي، حاج عبدالله / ۹۴،
۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹،	نوغيبي، حاج محمدباقر / ۹۴، ۹۹،
[نوغيبي]، محمدعلي (فرزند حاج	۴۲۳، ۱۸۳،
ابوالحسن نوغيبي) / ۹۴، ۱۵۲،	[نوغيبي]، حاج محمدرضا / ۹۴، ۴۲۵،
نوغيبي، ملا محمد / ۳۵۹،	نوغيبي، حاج ملا ابوتراب (نوه حاج

- [نوغبی]، نصرالله / ۹۴
 نیازمند، میر سید مهدی خان / ۴۸۴
 نیرالدوله / ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹،
 ۱۷۳، ۱۷۴
 نیره آغا (نوه آقای سلطانعلیشاه) /
 ۳۸۰
 نیریزی، سید قطب‌الدین محمد /
 ۵۳۶، ۵۳۵
 نیریزی اصفهانی، سید نجیب‌الدین
 رضا ← زرگر / ۵۳۵
 نیکلسون / ۵۱
 نیلی، حاج رجبعلی / ۵۳۷
 واعظ، میرمحمدعلی / ۴۵۲
 واعظ قزوینی / ۴۶
 وثوق، آقامحمدخان / ۵۰۰
 وثوق، حاج عبدالرحیم خان / ۵۰۰
 وحدت / ۲۰۱
 وحدت ← طهماسب قلی خان
 کرمانشاهی / ۴۵۶
 وحدت، آقا ابراهیم / ۴۷۶
 وحدت، محمد جعفر / ۴۷۶
 وحدت، میرزا علی‌اکبر / ۴۷۶
 وزیر دفتر، میرزا هدایت / ۴۸۹
 وصاف بیدگلی کاشانی، ملا
 محمدرضا / ۲۸۴، ۴۷۹، ۴۸۰
 وفادارخان / ۱۶
 وفاعلیشاه، حاج علی آقا / ۵۴۰
 وقار شیرازی / ۴۱، ۴۳، ۵۸۱
 وکیل لشکر، میرزا مصطفی / ۴۷۰
 هاشمی بیدختی، استاد محمد حسن /
 ۶۳۰
 هاشمی معمار بیدختی، حاج محمد
 ابراهیم / ۶۳۷، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۲
 هانری مارتن پادری / ۵۳۲
 هدایت، رضاقلی خان / ۳۱
 هدایت علی شهید، ملا محمد / ۶۴
 همایونی، دکتر مسعود / ۵۱۰
 همایی، جلال / ۵۳۱
 همدانی، آخوند ملا ولی‌الله / ۵۶، ۵۷
 همدانی، حاج محمد حسن / ۶۲۱
 همدانی، حاج میرزا محمدرضا / ۵۳۱
 همدانی، ملا عبدالصمد / ۸۲
 همدانی، میرزا (از شاگردان سیدکاظم
 رشتی) / ۵۳۵
 هنرمند اصفهانی، غلامحسین / ۶۳۳
 هود(ع) / ۲۶۵
 یاسمی، رشید / ۳۳، ۵۲۵
 یافعی، شیخ عبدالله ← عفیف‌الدین

یزدی، میرزا غلامحسین / ۴۸	عبداللہ / ۸۲، ۸۷
یوسف (ع) / ۱۱۸، ۲۲۰، ۲۶۶، ۳۲۹، ۳۳۹	یاورکاشانی، میرزا محمودخان / ۲۷۹
یوسف الیان سرکیس / ۵۵۷	یحیی (ع) / ۷۲
	یزدی، آقامحمد / ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۹
	یزدی، حاج محمدرضا / ۴۴

فہرست اماکن

اصطہانات / ۴۱۳	آتن / ۲
اصفہان / ۳۳، ۳۸، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۵۴،	آذربایجان شوروی / ۲۲۶
۵۵، ۵۶، ۵۸، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵،	آران / ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۴۷۷
۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۶، ۸۸، ۹۳، ۹۴،	آفریقا / ۲
۱۱۴، ۱۱۸، ۱۳۰، ۱۴۴، ۱۸۶،	آمریکا / ۳۷۴، ۳۷۵
۲۲۱، ۲۳۳، ۲۶۷، ۲۹۱، ۳۱۸،	ایرقوہ / ۲۱۴
۳۳۱، ۳۷۰، ۳۷۳، ۳۸۹، ۳۹۰،	ابن بابویہ / ۴۴۷، ۴۷۵، ۴۸۱، ۵۲۵،
۳۹۲، ۴۰۷، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴،	۵۲۶
۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱،	اتریش ← نمسہ / ۴۸
۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۸،	احمد آباد گجرات [ہندوستان] / ۵۲۵
۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۴، ۴۴۵،	ارادان / ۱۳۳
۴۴۶، ۴۴۸، ۴۵۰، ۴۷۸، ۴۷۹،	اراک ← سلطان آباد / ۱۳۰، ۱۳۱
۴۹۲، ۵۰۰، ۵۱۱، ۵۱۹، ۵۲۰،	اردستان / ۵۲۵
۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰،	اردن / ۴۹۶
۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۶، ۵۵۵، ۵۷۷،	اروپا / ۳۷۴، ۴۶۹، ۵۳۲، ۶۳۷
۵۷۸، ۶۱۰، ۶۴۲	اسلامبول / ۴۴، ۱۰۰، ۴۳۰

افغانستان ← افغان / ۱۱۷، ۱۱۸، ۲۲۶،	۵۲۶، ۵۴۱، ۵۵۰، ۵۵۲، ۵۵۳،
۶۰۹	۵۵۸، ۵۵۴
امامزاده حمزه (ع) ← صحن امامزاده	بابل ← بارفروش / ۵۱۵
حمزه / ۴۶، ۱۳۱، ۲۴۹، ۳۶۲،	بازارچه یحیی خان / ۴۵۲
۴۰۱، ۴۱۳، ۴۳۳، ۴۳۶، ۴۴۴،	بازار حضرت ابوالفضل (ع) / ۴۹۷
۴۶۶، ۵۰۴، ۵۱۶	باطوم / ۱۰۰
امامزاده سیّد اسماعیل / ۴۵۸	باغ آسیا / ۶۰۹
امامزاده شاه جمال / ۴۹۹	باکو / ۴۴
امامزاده عبدالله / ۴۳۸، ۴۶۷، ۵۰۲،	بجستان / ۸، ۱۴۷
۵۴۵	بخارا / ۱۱۸، ۱۲۰، ۲۲۶، ۲۶۳
امامزاده طبس / ۱۴۸، ۱۵۰	بختیاری / ۴۳۹
امامزاده قاسم / ۴۷۰	براکوه / ۸
انار / ۴۹۰، ۴۹۴	برزک / ۳۹۵
اندخوی / ۱۶	برقیان / ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۸۰
انگلستان ← انگلیس / ۳۲۵، ۴۷۱،	برلن / ۵۵۰
۵۱۱	بروج [شیراز] / ۴۸۷
ایران ← عجم / ۲، ۳، ۴، ۱۴، ۳۱، ۳۶،	بسطام / ۲۹۶، ۲۹۷
۶۴، ۸۸، ۹۳، ۹۴، ۱۰۳، ۱۰۵،	بشرویّه / ۶۱۰
۱۴۳، ۱۴۵، ۱۵۵، ۲۰۸، ۲۰۹،	بغداد / ۸۴، ۵۱۱
۲۲۴، ۲۲۶، ۲۳۹، ۲۴۳، ۲۵۴،	بغدادک / ۱۴
۲۵۶، ۳۲۴، ۳۲۵، ۴۰۳، ۴۴۵،	بقعه شهبهان / ۵۳۱
۴۵۱، ۴۶۹، ۴۷۱، ۴۷۸، ۴۹۰،	بلخ / ۲۲۶، ۳۱۰
۴۹۸، ۵۰۴، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴،	بمبئی / ۲۳۵، ۴۸۹، ۵۴۲، ۵۵۲
۵۱۵، ۵۱۸، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳،	بولاق / ۲۳۵

بیدگل / ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۳۹۵، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۷، ۴۷۸	بویمرغ ← بيمرغ / ۹، ۵۵۴ بیابانک / ۱۱۴
بیرجند / ۷، ۱۴، ۲۳۲، ۴۷۹، ۶۱۰	بیت المقدس / ۱۳۰
بیروت / ۲۳۰، ۵۵۸	بیدخت ← بغدادخت ← بیدخ / ۸، ۹
بیلند / ۲۲، ۲۴، ۵۳۱	۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۶۲، ۶۳
پاریس / ۵۵۳، ۵۵۴	۷۶، ۸۹، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۵، ۹۶
پاقلعه [اصفهان] / ۴۰۷، ۴۴۱، ۵۴۰	۹۷، ۹۹، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۶، ۱۲۹
پاکستان / ۲۲۶	۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۹، ۱۴۶، ۱۴۹
پریان / ۳۹۵	۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۵۹
پسکلوت / ۸، ۱۴، ۱۹۶	۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳
پل خواجه [اصفهان] / ۴۵۰	۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۱
پیشاور / ۵۴۴	۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۱
تبریز / ۱۴۴، ۵۲۷، ۵۳۴، ۵۳۵	۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۳، ۲۱۶، ۲۶۱
تجریش / ۳۷۴	۲۶۹، ۳۶۵، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۳
تخت فولاد اصفهان [قبرستان] / ۳۹۰، ۴۱۴، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۶	۳۷۷، ۳۸۳، ۳۸۷، ۴۰۹، ۴۱۴
۴۳۷، ۴۳۹، ۴۵۰، ۵۳۰	۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۲، ۴۲۷، ۴۲۸
تربت حیدریه ← تربت ← زاوه / ۷، ۸، ۹۶، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۳، ۱۷۶	۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۸
۴۲۰، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۷، ۵۹۸	۴۵۵، ۴۶۶، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۸۳
۶۰۱، ۶۰۳، ۶۰۸، ۶۱۰، ۶۲۰	۴۸۷، ۴۹۶، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۵۴
تربت شیخ جام / ۵۴۵	۵۵۵، ۵۵۹، ۵۶۲، ۵۶۶، ۵۶۹
ترکستان / ۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸	۵۷۸، ۵۹۲، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹
ترکیه / ۴۳۰، ۴۳۱	۶۰۰، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۷
	۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۷
	۶۲۰، ۶۲۱، ۶۳۶، ۶۴۰

،۴۴۱ ،،۴۳۹ ،،۴۳۸ ،،۴۳۶ ،،۴۳۲	تفت / ۴۹۴
،۴۵۰ ،،۴۴۹ ،،۴۴۸ ،،۴۴۷ ،،۴۴۴	تفرش / ۴۸۲، ۴۷۰
،۴۵۵ ،،۴۵۴ ،،۴۵۳ ،،۴۵۲ ،،۴۵۱	تفليس / ۴۴
،۴۶۲ ،،۴۵۹ ،،۴۵۸ ،،۴۵۷ ،،۴۵۶	تکيه فيضيه ← تکيه مرحوم فيض ←
،۴۷۱ ،،۴۶۸ ،،۴۶۷ ،،۴۶۶ ،،۴۶۴	مقبره مرحومين فيضين ← مزار
،۴۸۵ ،،۴۸۱ ،،۴۸۰ ،،۴۷۸ ،،۴۷۵	حضرت فيض / ۴۳۶، ۴۳۰، ۳۹۰
،۵۰۲ ،،۴۹۹ ،،۴۹۲ ،،۴۸۸ ،،۴۸۷	۴۳۹، ۴۳۷
،۵۱۲ ،،۵۱۰ ،،۵۰۶ ،،۵۰۴ ،،۵۰۳	تکيه مرحوم ناصر علي / ۴۴۸
،۵۲۳ ،،۵۲۲ ،،۵۲۱ ،،۵۱۹ ،،۵۱۶	تنکابن / ۴۱۰
،۵۳۲ ،،۵۲۸ ،،۵۲۷ ،،۵۲۶ ،،۵۲۵	تويسرکان / ۳۱۰، ۲۴۵
،۵۴۱ ،،۵۴۰ ،،۵۳۷ ،،۵۳۴ ،،۵۳۳	تهران / ۴۴، ۳۶، ۳۳، ۳۱، ۲۸، ۲۷
،۵۵۴ ،،۵۵۳ ،،۵۴۵ ،،۵۴۴ ،،۵۴۲	،۹۱ ،،۹۰ ،،۶۲ ،،۵۴ ،،۵۲ ،،۴۹ ،،۴۵
،۵۷۳ ،،۵۶۸ ،،۵۶۶ ،،۵۵۷ ،،۵۵۵	،۱۲۳ ،،۱۰۷ ،،۱۰۶ ،،۹۸ ،،۹۷ ،،۹۴
،۵۸۸ ،،۵۸۶ ،،۵۸۲ ،،۵۷۸ ،،۵۷۷	،۱۴۴ ،،۱۴۳ ،،۱۴۰ ،،۱۳۱ ،،۱۳۰
،۶۰۵ ،،۶۰۴ ،،۶۰۳ ،،۶۰۲ ،،۶۰۱	،۱۵۷ ،،۱۵۶ ،،۱۵۵ ،،۱۵۳ ،،۱۵۲
،۶۰۹ ،،۶۰۶	،۱۸۶ ،،۱۸۵ ،،۱۷۴ ،،۱۶۸ ،،۱۵۸
جاجرود / ۱۰۶	،۲۳۳ ،،۲۲۶ ،،۲۲۴ ،،۲۲۱ ،،۲۱۵
جده / ۵۴۰	،۲۵۳ ،،۲۴۹ ،،۲۴۸ ،،۲۴۳ ،،۲۳۴
جرقويه / ۴۲۹	،۲۷۳ ،،۲۶۲ ،،۲۶۱ ،،۲۵۷ ،،۲۵۴
جرگه زاوه / ۸	،۳۶۹ ،،۳۵۷ ،،۳۱۸ ،،۲۹۳ ،،۲۸۴
جزيرة العرب / ۲	،۴۰۱ ،،۴۰۰ ،،۳۸۹ ،،۳۷۷ ،،۳۷۳
جلگه گناباد / ۵۵۴	،۴۱۳ ،،۴۱۱ ،،۴۰۸ ،،۴۰۳ ،،۴۰۲
جندق / ۶۱۰، ۱۱۴	،۴۱۹ ،،۴۱۷ ،،۴۱۶ ،،۴۱۵ ،،۴۱۴
جنگل / ۶۲۰، ۶۰۲، ۶۰۱، ۵۹۸، ۱۷۶	،۴۳۰ ،،۴۲۳ ،،۴۲۲ ،،۴۲۱ ،،۴۲۰

۴۵۵، ۴۸۳، ۴۸۴	جوقین / ۵۰۲
حرم مطهر حضرت سیدالشهدا(ع) ←	جویمند / ۸، ۷۵، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۶۱،
عتبه حضرت سیدالشهدا / ۱۲۱،	۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۹، ۱۹۸، ۴۱۸،
۴۰۰، ۴۴۵، ۴۸۵	۴۲۸، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱،
حسین آباد / ۶۱۸	۶۱۹، ۶۰۹
حسینیه بیدخت / ۶۳۰، ۶۳۱	جوین / ۳۱۴
حسینیه خانقاه حاج دوست محمد /	چادگان / ۴۴۰
۴۷۶	چشمه علی / ۵۲۷
خراسان / ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۳۳، ۴۴، ۵۷،	چین / ۲۷۳
۵۸، ۶۳، ۹۱، ۹۳، ۹۴، ۹۶، ۹۸،	حجاز / ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۷، ۱۱۸،
۱۴۱، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۳،	۱۳۰، ۴۹۸، ۵۸۸
۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۲۶۳،	حرم حضرت شاه عبدالعظیم(ع) ←
۴۱۴، ۴۲۰، ۴۴۱، ۴۵۳، ۴۵۵،	صحن مطهر حضرت عبدالعظیم
۴۶۳، ۴۸۳، ۴۸۸، ۴۸۹، ۵۰۴،	← حضرت عبدالعظیم(ع) ←
۵۰۶، ۵۴۹، ۵۷۲، ۵۷۷، ۶۰۵، ۶۰۷	زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم
خضری / ۶۳۶	← آستانه مقدسه / ۴۶، ۱۳۱،
خلف خان علی [یزد] / ۴۹۲	۱۳۸، ۱۴۳، ۳۶۲، ۳۷۸، ۴۳۳،
خوانسار / ۴۹۹	۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۷، ۴۵۹،
خوزستان / ۵۰۱	۴۶۱، ۴۶۷، ۴۶۹، ۴۸۸، ۵۰۲،
خوی / ۴۹۹	۵۰۴، ۵۱۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۳۲
خیبری / ۹۸، ۱۶۸، ۳۸۷، ۴۲۶، ۴۲۷،	حرم مطهر حضرت رضا(ع) ← عتبه
۴۲۸، ۴۲۹، ۶۱۲	علیه عالیة حضرت رضا ← آستان
داقداق آباد بلوک حاجی لوی	مقدس رضوی ← آستان قدس /
[همدان] / ۵۰۱	۵۵، ۱۴۹، ۲۰۸، ۳۵۳، ۳۶۵، ۴۰۰،

روشناوند / ۱۷۲، ۱۹۶	دانشسرای عالی / ۳۷۳
روم قدیم / ۲	دانشکده پزشکی تهران / ۳۷۳، ۳۷۴
ریاب / ۹۱، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹	دانشکده حقوق / ۳۷۴، ۳۷۷
۴۴۳، ۱۴۱	دانشکده علوم معقول و منقول / ۳۷۳
زابل / ۵۱	دانشکده فنی / ۳۷۷
زرگنده / ۶۰۴	دانشکده معماری [دانشگاه تهران] /
زنوز / ۵۲۷	۳۷۵
زواره / ۵۲۶، ۵۲۵	دانشگاه پاریس / ۵۵۶
زیید / ۱۱	دانشگاه تهران / ۲۲۴، ۳۷۴
زین آباد / ۶۰۸	دروازه تهران / ۵۸
زینبیه شام / ۴۳۲	دزفول / ۵۰۹
ژاپن / ۲۰۹	دشت بیاض / ۶۳۶
ژنو / ۵۰۴، ۵۳۱	دشتی [فارس] / ۴۴۴
ساری / ۵۳۷	دکن / ۲۳۵
سامرّا ← سامره ← سُرَّ مَن رَآی /	دلویی / ۶۲، ۹۶، ۹۸، ۹۹، ۱۳۹، ۱۹۱،
۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۳۶، ۵۱۱	۱۹۲، ۴۲۷، ۶۱۲
۵۱۲، ۵۱۸، ۵۵۵	دمشق / ۴۳۲
سبزوار / ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۱، ۳۳، ۳۶	دولاب [مزرعه] / ۴۷۴
۵۱، ۵۲، ۵۶، ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۶۳	ده بید / ۲۱۴
۷۶، ۱۰۹، ۱۳۳، ۱۵۳، ۱۶۶، ۱۷۴	دهلی / ۲۳۵
۲۳۳، ۲۳۶، ۳۱۴، ۳۶۹، ۴۱۱	ده مّلا / ۴۱۹
۴۱۹، ۴۶۳، ۴۶۹، ۴۸۴، ۵۰۵	رباط شور / ۶۱۰
۵۱۸، ۵۲۷، ۵۴۵، ۵۵۳، ۵۵۵	رشت / ۴۷۵
۶۰۱، ۶۰۳، ۶۰۶، ۶۰۹	روسیه ← روس / ۲۰۹، ۳۲۵، ۴۳۰

شیراز / ۱۴، ۳۱، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۴۰،	سفارت انگلیس / ۱۴۳
۱۷۴، ۱۸۶، ۲۱۴، ۳۵۳، ۳۹۰،	سفارت روس / ۶۰۴
۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۳، ۴۱۹، ۴۲۰،	سفید دشت / ۴۳۹
۴۳۰، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۶، ۴۸۵،	سمنان / ۱۸۶، ۳۵۲، ۳۵۳، ۴۱۲، ۴۱۴،
۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱،	۵۲۴، ۵۰۳، ۵۰۴
۴۹۴، ۵۰۶، ۵۱۱، ۵۲۹، ۵۳۷،	سمویی / ۱۶۰
۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۵۱، ۵۵۲	سوریہ / ۲۲۴، ۲۲۵، ۴۹۶
صحن باغ طوطی / ۴۵۹	سیستان / ۶۰۱
صحن پایین [مزار سلطانی] / ۴۲۹،	شام / ۱۲۰، ۱۳۰، ۴۳۲، ۴۹۶
۵۶۲، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۷۱، ۶۲۱،	شامات / ۱۱۷
۶۳۷، ۶۳۸	شاہ چراغ [حرم] / ۵۳۶
صحن حضرت معصومہ (ع) ←	شاہرود / ۱۸۶، ۴۸۲، ۴۸۵، ۵۰۳
آستانہ متبرکہ / ۳۲۶، ۴۹۹، ۵۲۱	شریف آباد / ۱۱۱
صحن فردوس [مزار سلطانی] / ۵۶۱،	شمن آباد [سبزوار] ← شمدار / ۴۶۹
۵۶۶، ۶۲۲	شمیران / ۴۷۰
صحن کوثر [مزار سلطانی] / ۱۶۶،	شوراب / ۱۴
۵۶۳، ۵۶۶، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴،	شہر / ۹۵، ۹۷، ۹۸، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۷۴،
۶۲۲، ۶۳۹	۱۷۵
صحن مطہر حضرت زینب (ع) /	شہری ← ری ← حضرت
۴۳۲	عبدالعظیم (ع) / ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷،
صحن مطہر مرتضوی (ع) ← صحن	۱۰۸، ۱۰۹، ۲۰۸، ۴۰۱، ۴۳۶،
مطہر امیرالمؤمنین علی ← بارگاہ	۴۵۱، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۶، ۴۶۶،
حضرت مولیٰ / ۲۷۶، ۴۵۱، ۵۱۴،	۴۷۱، ۵۴۴، ۵۴۵، ۶۰۳
۵۱۵	شہریار / ۵۰۲

غزنین / ۵۴۵	صحن وسط [مزار سلطانی] ← صحن
غنی آباد / ۶۱۰	بالا / ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۴، ۵۶۶، ۵۷۲،
فارس / ۱۴۰، ۳۴۵، ۴۴۴، ۵۰۱، ۵۵۲	۵۷۳، ۶۲۱، ۶۳۰، ۶۴۰
فرانسہ / ۳۷۵، ۵۱۱	صعید / ۸۴
فردوس ← تون / ۷، ۸، ۱۱۶، ۱۲۵،	صفاییہ / ۴۸۱، ۵۲۷
۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۴۸۹،	طالقان / ۴۲۹
۶۰۵، ۶۰۹، ۶۱۰	طیس / ۸، ۶۴، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۲۲،
فریدن / ۴۴۰	۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۰،
فیروزآباد [مبید] / ۴۹۶	۴۸۹، ۶۰۱، ۶۰۵، ۶۰۸، ۶۱۰، ۶۱۱
فین [کاشان] / ۳۹۴، ۳۹۵، ۴۹۶	طور سینا / ۲۵۰
قاین / ۱۴، ۹۹، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۹۸،	عتباب عالیات ← عتبات / ۲۵، ۲۷،
۴۷۹، ۵۶۹، ۶۰۱، ۶۱۰، ۶۲۰	۳۳، ۵۴، ۷۷، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵،
قبرستان چهل دختران [نوش آباد] /	۱۲۰، ۱۳۰، ۱۵۱، ۲۳۶، ۲۳۹،
۴۷۸	۴۰۸، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۲۸، ۴۳۲،
قبرستان کرخ / ۸۴	۴۵۰، ۴۵۱، ۴۸۵، ۴۸۸، ۵۰۰،
قزوین / ۴۹۶، ۵۰۱، ۵۰۲	۵۱۱، ۵۱۵، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲،
قققاز / ۱۰۰، ۴۷۱	۵۲۳، ۵۳۳، ۵۳۷، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۶۶
قلعہ علیک / ۶۰۳	عثمانی / ۵۱۱
قلعہ میرزا زمان / ۴۴۰	عراق ← عراق عرب / ۱۱۷، ۱۲۰،
قم / ۱۴۳، ۲۳۶، ۴۹۹، ۵۲۱، ۵۳۷	۲۳۹، ۴۰۳، ۴۵۰، ۴۷۱، ۴۹۸،
قمشہ ← شہر رضا / ۵۲۵، ۶۱۰	۵۱۴، ۵۱۵، ۵۵۵
قمصر / ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۱	عربستان / ۱۴
قنات حسین آباد / ۱۹۶، ۱۹۷	عشق آباد / ۱۰۰
قنات حصار / ۱۹۷	عمرانی / ۳۰۹، ۶۱۱، ۶۱۷، ۶۱۸

کتابخانہ سلطنتی / ۴۶۲	قنات سلطانیہ / ۱۹۷
کتابخانہ مجلس / ۱۳۸	قنات صالح آباد / ۱۹۷، ۵۶۴، ۵۷۳،
کربلائی معلاے کربلا / ۱۱، ۱۳، ۱۷،	۵۷۴
۴۴، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۲۱، ۱۷۴، ۲۲۱،	قنات کوثر / ۱۹۷
۲۲۴، ۳۹۸، ۴۰۰، ۴۱۲، ۴۲۸،	قوچان / ۵۰۳
۴۷۰، ۴۹۳، ۴۹۶، ۵۰۰، ۵۰۶،	قوژد / ۱۴۹، ۱۵۱، ۴۰۸، ۶۱۱
۵۱۱، ۵۱۶، ۵۸۹	کابل / ۵۴۵
کردستان / ۵۰۱	کاخک / ۱۷، ۱۵۲، ۴۲۵
کرمان / ۳۳، ۳۷، ۵۰۵، ۵۰۷، ۵۳۴،	کاروانسرای مختار / ۵۸
۵۴۳، ۵۴۲	کاشان / ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۴،
کرمانشاہ / ۴۹۷، ۵۴۰	۱۸۶، ۲۸۸، ۲۹۲، ۳۰۶، ۳۰۷،
کرنڈ / ۴۲۶	۳۰۸، ۳۶۲، ۳۹۰، ۳۹۴، ۴۰۰،
کشمیر / ۱۱۷، ۱۲۰	۴۰۱، ۴۵۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴،
کلکتہ / ۱۳۰	۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹،
کن / ۵۱۶	۴۸۰، ۴۸۱، ۴۹۶، ۵۱۹، ۵۲۵، ۵۲۹
کنعان / ۱۱۸	کاشمرے ترشیز / ۷، ۸، ۳۳، ۱۰۹،
کوشک [اصفہان] / ۷۲	۱۴۷، ۱۵۴، ۴۸۳، ۴۸۴، ۶۰۳،
کوفہ / ۱۰۳	۶۰۷، ۶۱۱
کوکن / ۲۳۵	کاظمین / ۱۰۲، ۵۰۰، ۵۰۱
کھریزک / ۱۳۱، ۳۶۲، ۴۰۱	کاکی / ۴۴۴
گردنہ گوشتی / ۲۱۴	کبودرآہنگ / ۵۰۱
گرگان / ۴۱۴، ۴۸۸	کتابخانہ سلطانی کے کتابخانہ آستانہ کے
گناباد کے گناباد کے گناباد کے گیوآباد کے	کتابخانہ / ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۶،
گون آباد کے جنابڈ / ۷، ۸، ۹، ۱۰،	۶۲۳، ۶۲۹، ۶۳۰

،۴۸۴ ،،۴۸۳ ،،۴۸۲ ،،۴۸۱ ،،۴۷۹	،۲۹ ،،۲۴ ،،۲۳ ،،۱۷ ،،۱۶ ،،۱۴ ،،۱۱
،۴۹۲ ،،۴۸۹ ،،۴۸۸ ،،۴۸۷ ،،۴۸۵	،۷۶ ،،۷۵ ،،۶۳ ،،۶۲ ،،۶۱ ،،۵۴ ،،۴۴
،۵۰۲ ،،۵۰۱ ،،۵۰۰ ،،۴۹۹ ،،۴۹۵	،۹۳ ،،۹۲ ،،۹۱ ،،۹۰ ،،۸۹ ،،۷۹ ،،۷۷
،۵۴۹ ،،۵۴۸ ،،۵۳۱ ،،۵۰۶ ،،۵۰۵	،۱۰۳ ،،۱۰۰ ،،۹۹ ،،۹۷ ،،۹۶ ،،۹۵ ،،۹۴
،۵۵۹ ،،۵۵۶ ،،۵۵۵ ،،۵۵۳ ،،۵۵۲	،۱۱۴ ،،۱۱۱ ،،۱۱۰ ،،۱۰۹ ،،۱۰۴
،۵۷۴ ،،۵۷۳ ،،۵۷۲ ،،۵۶۶ ،،۵۶۴	،۱۲۵ ،،۱۲۲ ،،۱۲۱ ،،۱۲۰ ،،۱۱۵
،۵۹۰ ،،۵۸۷ ،،۵۸۶ ،،۵۸۱ ،،۵۷۸	،۱۴۱ ،،۱۳۹ ،،۱۳۶ ،،۱۳۴ ،،۱۲۹
،۶۰۲ ،،۶۰۱ ،،۶۰۰ ،،۵۹۸ ،،۵۹۷	،۱۴۹ ،،۱۴۸ ،،۱۴۷ ،،۱۴۶ ،،۱۴۵
،۶۰۸ ،،۶۰۷ ،،۶۰۶ ،،۶۰۵ ،،۶۰۳	،۱۵۶ ،،۱۵۵ ،،۱۵۳ ،،۱۵۲ ،،۱۵۰
،۶۲۰ ،،۶۱۹ ،،۶۱۸ ،،۶۱۱ ،،۶۰۹	،۱۷۵ ،،۱۷۴ ،،۱۶۷ ،،۱۵۸ ،،۱۵۷
،۶۳۶ ،،۶۲۳	،۱۹۶ ،،۱۸۸ ،،۱۸۵ ،،۱۸۳ ،،۱۸۱
گنبد کاوس / ۴۸۵	،۲۱۴ ،،۲۱۳ ،،۲۰۳ ،،۲۰۲ ،،۲۰۰
گیسور / ۶۱۹ ،،۶۱۱ ،،۶۱۰ ،،۶۰۹	،۲۳۳ ،،۲۳۲ ،،۲۱۹ ،،۲۱۶ ،،۲۱۵
گیلان / ۴۱۰ ،،۱۴۴	،۲۵۶ ،،۲۴۶ ،،۲۴۵ ،،۲۳۷ ،،۲۳۶
لنجان / ۴۴۰	،۳۸۹ ،،۳۶۹ ،،۳۰۹ ،،۲۶۳ ،،۲۶۱
لندن / ۴۷۱	،۴۰۱ ،،۴۰۰ ،،۳۹۵ ،،۳۹۴ ،،۳۹۲
مازندران / ۴۸۹	،۴۱۱ ،،۴۱۰ ،،۴۰۸ ،،۴۰۴ ،،۴۰۳
ماهان / ۴۳۲	،۴۱۶ ،،۴۱۵ ،،۴۱۴ ،،۴۱۳ ،،۴۱۲
مجلس شورای ملی ← مجلس / ۱۴۴	،۴۲۲ ،،۴۲۱ ،،۴۲۰ ،،۴۱۸ ،،۴۱۷
،۴۵۶ ،،۳۴۳ ،،۳۲۵ ،،۳۲۴ ،،۲۰۸	،۴۳۰ ،،۴۲۹ ،،۴۲۸ ،،۴۲۶ ،،۴۲۵
،۴۸۴ ،،۶۰۵ ،،۶۲۳	،۴۴۳ ،،۴۴۲ ،،۴۴۱ ،،۴۳۹ ،،۴۳۸
مدرسه بیدخت ← مدرسه / ۹۳ ،،۱۲۴	،۴۵۷ ،،۴۵۵ ،،۴۵۳ ،،۴۴۶ ،،۴۴۵
،۱۶۶ ،،۱۶۵ ،،۱۴۶ ،،۱۲۹ ،،۱۲۵	،۴۷۰ ،،۴۶۷ ،،۴۶۳ ،،۴۵۹ ،،۴۵۸
،۳۵۴ ،،۳۱۸ ،،۲۳۷ ،،۲۱۹ ،،۱۸۲	،۴۷۷ ،،۴۷۶ ،،۴۷۵ ،،۴۷۳ ،،۴۷۲

مزار جناب مظفرعلیشاہ / ۴۹۷	۶۰۰، ۵۵۴، ۴۷۲، ۴۴۲، ۴۲۰، ۴۱۹
مزار حاج آخوند محلاتی / ۵۲۵	مدرسہ جدّہ بزرگ / ۵۲۹
مزار حضرت شاہ نعمت اللہ ولی ←	مدرسہ دارالشفاء / ۵۲۶
آستانہ مقدسہ ماہان ← بقعہ	مدرسہ دودرب / ۱۱۰
متبرکۃ ماہان / ۶۴	مدرسہ سپہسالار ← مدرسہ میرزا
مزار سراج الدین / ۴۸۰	محمدخان سپہسالار قدیم / ۵۲۸
مزار سلطان میراحمد / ۴۷۵	مدرسہ صدر [اصفہان] / ۵۲۹، ۵۳۰،
مزار سلطانی صالحی بیدخت ← مزار	۵۳۱، ۵۳۲
سلطانی ← مزار جناب آقای	مدرسہ فاضل خان / ۱۴۸، ۱۴۹
سلطانعلیشاہ ← صحن مزار	مدرسہ قاسم خان / ۵۲۸
جناب حاج ملا سلطان محمد / ۹۳،	مدرسہ کاسہ گران / ۵۲۶
۱۹۷، ۳۲۵، ۳۷۳، ۳۸۵، ۳۸۷،	مدرسہ کاظمیہ / ۱۵۴
۴۱۸، ۴۲۳، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۴۶،	مدرسہ مروی / ۴۵۵، ۴۵۶، ۵۰۰
۴۶۷، ۴۹۶، ۵۶۲، ۵۶۶، ۵۷۰،	مدرسہ میرزا جعفر / ۲۵، ۵۵
۵۷۱، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶،	مدرسہ میرزا شفیع / ۵۲۵
۵۷۷، ۶۲۳، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۶	مدینہ طیبہ ← مدینہ / ۴۴، ۱۰۱، ۱۰۲،
مزار [شاہ] داعی الی اللہ / ۴۰۹	۱۲۰، ۲۲۶، ۵۱۱، ۵۳۴، ۵۴۰
مزار شیخ ابوالحسن خرقانی / ۴۸۵	مراغہ / ۵۴۳
مزار عبدالمطلب / ۱۰۱	مرقد مطہر حضرت پیغمبر (ص) ←
مزار کاخک / ۶۳۶	قبر رسول اللہ / ۱۰۱، ۱۳۰، ۵۸۸
مزار محمد ہلال / ۴۷۷	مرندیز ← مرندیز شور / ۶۰۹
مزار مشتاق / ۵۰۷	مرو / ۱۵
مسجد جامع بیدخت / ۶۴۰، ۶۴۱،	مزار ابوطالب / ۱۰۱
۶۴۲	مزار جعفرآباد / ۱۸۳

مصر / ۲، ۸۴، ۱۱۷، ۲۲۰، ۴۷۱، ۵۵۷	مسجد جامع سمنان / ۵۲۳
مقبره جناب حاج ملا سلطان محمد ←	مسجد شاه [اصفهان] / ۵۱۹
مزار سلطانی ← بقعه / ۱۲۴، ۱۸۵،	مسجد شاه [تهران] / ۱۴۳، ۳۲۱،
۱۸۶، ۳۶۴، ۳۶۸، ۳۷۳، ۳۸۳،	۴۴۸، ۴۵۱، ۵۲۵، ۵۲۶
۳۸۷، ۴۲۵، ۴۴۶، ۴۶۸، ۵۰۲،	مسيله كوسه‌ای / ۴۴۴
۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۴، ۵۶۶،	مشهد مقدس رضوی ← مشهد ←
۵۶۷، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۵،	ارض اقدس رضوی ← طوس / ۷،
۵۷۶، ۵۷۸، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵،	۱۱، ۱۸، ۲۴، ۲۵، ۳۳، ۵۴، ۵۵،
۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۹، ۶۳۱، ۶۳۳،	۵۷، ۶۱، ۸۹، ۹۰، ۹۶، ۹۷، ۹۸،
۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۳،	۹۹، ۱۰۰، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۷،
مقبره جناب سعادت‌علیشاه ← مقبره	۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰،
مرحوم آقای نورعلیشاه ← مقبره	۱۴۱، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴،
نوریه ← حجره سراج‌الملک /	۱۵۵، ۱۵۷، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۹،
۴۶، ۵۳، ۱۳۱، ۲۴۹، ۳۶۲، ۴۰۱،	۲۰۱، ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۳۳،
۴۰۲، ۴۱۱، ۴۱۳، ۴۳۳، ۴۳۴،	۲۵۴، ۳۲۵، ۳۴۵، ۳۶۵، ۳۶۸،
۴۳۶، ۴۴۴، ۴۵۲، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸،	۳۶۹، ۳۷۴، ۳۷۷، ۳۸۵، ۴۰۰،
مقبره عادل شاه / ۵۰۴	۴۰۸، ۴۲۰، ۴۲۸، ۴۳۰، ۴۴۴،
مقبره مستوفی الممالک / ۴۶۳	۴۵۰، ۴۵۹، ۴۷۵، ۴۸۲، ۴۸۳،
مقبره ناصرالدین شاه / ۴۵۴	۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹،
مکه معظمه ← مکه ← بیت الله ←	۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۶، ۵۱۴،
کعبه / ۳۱، ۳۳، ۴۴، ۹۹، ۱۰۰،	۵۱۷، ۵۱۸، ۵۳۷، ۵۳۹، ۵۴۱،
۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۱۵، ۱۱۶،	۵۴۵، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۵، ۵۶۸،
۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۹، ۱۸۳، ۱۹۱،	۵۷۷، ۵۹۷، ۵۹۸، ۶۰۳، ۶۰۴،
۱۹۴، ۲۰۱، ۲۲۰، ۲۵۳، ۲۶۳،	۶۰۵، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰،

،۵۲۹ ،۵۱۹ ،۵۱۸ ،۵۱۵ ،۵۱۴	،۴۱۸ ،۴۰۰ ،۳۹۸ ،۳۷۸ ،۳۶۴
۶۰۵ ،۵۵۷ ،۵۵۵	،۴۲۸ ،۴۲۷ ،۴۲۶ ،۴۲۵ ،۴۲۳
نوده / ۹ ، ۱۵ ، ۱۶ ، ۹۹ ، ۱۴۱ ، ۵۵۵	،۴۵۲ ،۴۵۱ ،۴۴۴ ،۴۳۲ ،۴۳۱
نوش آباد / ۱۳۴ ، ۱۳۵ ، ۱۳۶ ، ۴۷۳ ،	،۴۹۳ ،۴۷۵ ،۴۷۴ ،۴۵۴ ،۴۵۳
۴۸۱ ،۴۸۰ ،۴۷۶ ،۴۷۵	،۵۱۱ ،۵۰۵ ،۵۰۱ ،۵۰۰ ،۴۹۶
نوغاب / ۹۵ ، ۱۴۱ ، ۱۴۶ ، ۱۵۱ ، ۱۵۲ ،	۵۸۸ ،۵۴۱ ،۵۳۷ ،۵۳۴
،۴۲۳ ،۱۷۴ ،۱۵۸ ،۱۵۶ ،۱۵۵	ملاير / ۳۷۸
۶۱۷ ،۶۱۶ ،۶۱۴ ،۶۱۲ ،۶۰۷	ممالک عثمانی / ۱۱۷
نهروان / ۳۲۸	ممالک عربی / ۴۳۲
نیشابور / ۱۴ ، ۱۵۶ ، ۱۵۷ ، ۱۵۸ ، ۱۷۳ ،	مِند / ۱۷۴
۶۲۱ ،۶۰۷	منشاد / ۴۹۵
ونک / ۴۶۳	موزه مزار سلطانی / ۱۶
هاشم آباد / ۴۶۷	مهائم / ۲۳۵
هرات / ۵۴۵	مهمانسرای صالحیه / ۶۳۹
همدان / ۳۷۸ ، ۴۶۴ ، ۵۰۰ ، ۵۰۱ ، ۵۴۴	مهنه / ۴۲۰
هندوستان ← هند / ۱۷ ، ۱۸ ، ۶۹ ، ۷۰ ،	میبد / ۴۹۶
،۲۳۹ ،۲۳۵ ،۲۲۶ ،۱۱۸ ،۱۱۷	نابین / ۵۲۵
،۵۲۵ ،۵۱۵ ،۴۹۸ ،۴۸۸ ،۴۰۳	نجد ← جبل نجد ← جبل / ۴۴ ، ۱۰۱ ،
۵۸۸ ،۵۴۴ ،۵۴۲ ،۵۴۱ ،۵۲۶	۱۰۲ ،۴۴۴ ،۵۱۱ ،۵۸۸
یزد / ۶۴ ، ۱۳۰ ، ۲۵۳ ، ۴۱۹ ، ۴۲۰ ،	نجد اشرف ← نجد / ۳۳ ، ۴۴ ، ۷۳ ،
،۴۹۵ ،۴۹۴ ،۴۹۳ ،۴۹۲ ،۴۹۰	،۱۷۴ ،۱۱۵ ،۱۰۵ ،۱۰۳ ،۱۰۲
۵۷۷ ،۵۴۱ ،۵۲۵ ،۴۹۶	،۲۴۶ ،۲۳۹ ،۲۳۶ ،۲۳۴ ،۲۳۳
یمن / ۱۱۷	،۴۵۱ ،۴۴۴ ،۴۳۲ ،۴۱۳ ،۳۹۴
یونان / ۲ ، ۶۸ ، ۷۰	،۵۱۲ ،۵۱۱ ،۵۱۰ ،۵۰۹ ،۴۹۹

فهرست كتب، رسائل و مجلات

آتشكده آذر بيگدلى / ٩	اكفاء المكائد و اصلاح المفسد / ٢٣٢
آثار العجم / ٤٩٠، ٥٥١، ٥٥٢	الاجاره / ٥١٤
اجتماع الامر و النهى / ٥١٤	الاعلام / ٣٤
اخگر [روزنامه] / ٥٥٠	الامامه / ٥١٤
ادلة التوحيد / ٢٣٥	التدوين فى اخبار جبال شروين / ٥٥٢
ارض تسعين / ٥٣٤	التعادل و التراجيح / ٥١٤
استوار / ٦٩	التقريرات / ٥١٤
اسرار الحكم / ٣٤	الحيارات / ٢٢٤، ٢٢٥
اسرار الدقائق ← شرح اربعين / ٨٩، ١١١	الذريعه الى تصانيف الشيعه ← الذريعه / ٢٣٤، ٢٣٦، ٢٣٩، ٥٥٥، ٥٥٧، ٥٥٨
اسفار / ٢٧، ٣٤، ٢١٨، ٢٣٦	الرحمانى / ٢٣٥
اشارات / ٥٣١، ٥٤٥	الزوارف / ٢٣٥
اشكال الميزان / ٥٥١	الغصب / ٥١٤
اصول الفصول / ٥٦	الهبطه / ٢٢٥
اصول كافى / ١٦٥، ١٩٥، ٢٣٧، ٢٤٠، ٥٥٢	

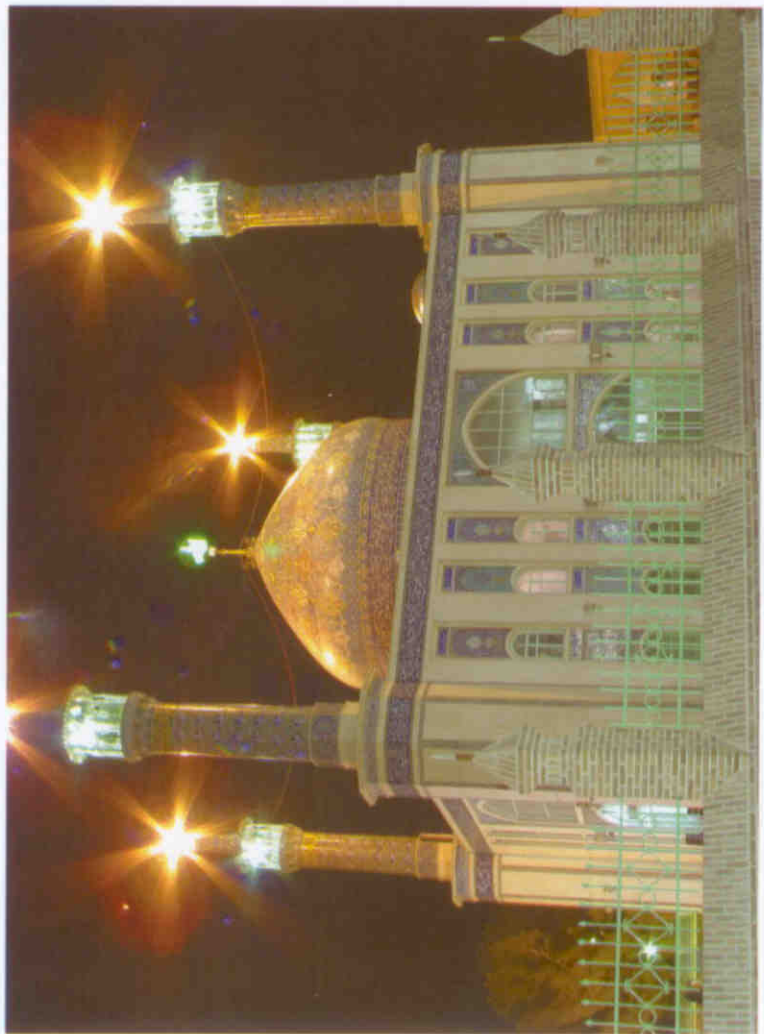
- انجيل / ۷۲، ۲۶۳
 بيان السعادة فى مقامات العبادة ←
 ايرانشهر [مجله] / ۵۵۰، ۵۵۱
 بيان السعادة / ۱۰۳، ۱۲۹، ۱۹۵،
 ايران مهر [ماهنامه فرهنگى،
 ۲۰۱، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴،
 تاريخى، سياسى و اجتماعى] /
 ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶،
 ۵۴۳
 ۲۷۸، ۴۴۵، ۵۱۳، ۵۴۷، ۵۴۹،
 ايضاح [شرح عربى كلمات قصار
 ۵۵۳، ۵۵۵، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۷۹، ۵۸۷،
 بياضوى / ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۰،
 ۴۱۴، ۵۸۷
 پند صالح / ۳۶۸، ۶۳۲
 بحار الانوار ← بحار / ۹، ۲۸۰
 تاريخ ادبيات ايران / ۳۳
 بحر الحقائق / ۵۴۲
 تاريخ ادبيات معاصر / ۵۲۵
 بحر المعارف / ۸۲
 تاريخ سلسله هاى طريقه نعمت اللهيه
 بحور الحان / ۵۵۲
 در ايران / ۵۱۰
 بحيره / ۷
 تاريخ عمومى ايران ← تاريخ رازى /
 ۵۵۳
 بدايع الآثار / ۲۱۱، ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۵۳،
 ۴۱۹، ۵۴۹
 تاريخ و جغرافياى گناباد / ۷، ۱۰، ۱۱
 بدايع الاحكام / ۴۷۰
 تام الحكمه / ۵۳۶
 بدايع الافكار / ۵۱۴
 تبصير الرحمن و تيسير المنان / ۲۳۵
 برهان جامع و قاطع / ۷
 تذکر الغافل - ارشاد الجاهل / ۵۲۱
 بستان السياحه ← بستان / ۱۰، ۱۴۵،
 ۲۸۶، ۵۳۵
 تذهيب التهذيب / ۲۴، ۲۱۷
 تقليد الاعلم / ۵۱۴
 تمهيدات / ۴۲۰
 تنبيه / ۲۲۵
 تنبيه التائمين / ۲۱۱، ۲۳۶، ۲۳۷،
 ۲۴۳، ۲۴۴، ۵۵۵، ۵۸۷
 بصائر الدرجات فى فضائل آل
 محمد(ص) / ۲۰۵

- تنقيح المقال / ٨٥
تورات / ٢٦٣
توضيح [شرح فارسی بر کلمات قصار
شيخ اجلّ باباطاهر عريان] / ٢٣٦،
٢٤٥، ٥٨٧، ٥٩٢
تهذيب المنطق / ٢٤، ٢١٧
جواهر [الكلام] / ٥١٦
حبل المتين [روزنامه] / ١٣٠
حدائق السّياحه / ١٠، ٥١٧
حلية المتّقين / ١٨
خاطرات سفر حجّ / ١٠٢
خسرو و شيرين / ٩
خواب مصنوعى / ٢٤٤
خيرات حسان / ٥٥٢
درّ النّظيم / ٥٣٢
درياي كبير / ٥٥١
دعاى صباح / ٣٤
دو رساله در تاريخ جديد تصوّف
ايران / ٤١٠
ديوان روشن / ٤٥٠، ٤٥٢
ديوان غزليات صفى / ٣٨، ٥٤١
ديوان مشتاق / ٢١٩
ديوان ناصر خسرو / ٥٤٥
ذوالفقار ے ذوالفقاريه / ٢٠٢، ٢٧٨،
- ٥٥٧
رجال مامقانى / ٨٥
رجوم الشّياطين ے رجوم / ١٠، ١٤،
١٥، ١٨، ٢٣، ٢٧، ٢٨، ٥٣، ٥٦،
٦٠، ٦١، ٧٥، ١١٨، ١٢٩، ١٤٢،
١٨٧، ١٩٧، ٥٤٧
روضات الجنّات / ٥٢٠
رهبران مشروطه / ٥٤٢
رهنماى سعادت / ٢٣١
رياض / ٥٠٩
رياض السّياحه / ١٠
رياض العارفين / ٩، ٣١، ٣٣
ريحانة الادب فى تراجم المعروفين
بالكنية واللّقب ے ريحانه الادب
/ ٥٥٦
زبدة الاسرار / ٥٤٢
سبحة المرجان / ٢٣٥، ٥٥٨
سعادت نامه / ١٠٣، ٢٢٠، ٢٢١، ٢٣٦،
٥٥٣، ٥٥٥، ٥٨٧
سعادتيه / ٤١، ٤٤
سفينة البحار و مدينة الحكم والآثار /
٥٥٠
سلطان فلک سعادت / ١١٧
سلطنة الحسين / ١٦

٢٣٩، ٢٤٠، ٢٤٩، ٤٣٥، ٤٥٠،	شرائع / ٥٢٠
٤٨٨، ٥١٢، ٥٢٥، ٥٢٨، ٥٣٥،	شرح اسباب / ٤٥٦
٥٣٧، ٥٣٩، ٥٤٨، ٥٨٨، ٥٩٠،	شرح باب حادى عشر / ٢٣
٥٩١، ٥٩٢	شرح بيست باب / ٩
عرفان الحق / ٥٤٢	شرح جوشن / ٣٤
عرفان ايران / ٤١	شرح كبير ← رياض / ٥٢٧
عوارف المعارف / ٢٣٥	شرح لمعه / ٥٣١
عين الغزال / ٤٧١	شرح مثنوى [حاج مآلهادى
فارسنامه ناصرى / ٥٣٩	سبزوارى] / ٣٤
فرائد الاصول / ٢٣٤، ٥١٠،	شرح منظومه حكمت / ٣٤، ٥٣١
فروع كافى / ٤٧١	شرح منظومه منطق / ٣٤
فرهنگ ناصرى / ٧	شطنجيه / ٥٥١
فرهنگ نوبهار ← نوبهار / ٧	شمس التواريخ / ٥١٢، ٥٤٩
فصوص الحكم ← فصوص / ٢٣٥،	شهنامه / ٩
٥٢٥	شهيديه / ٩، ٩٣، ١٣٩، ١٥٨، ١٦٣،
فصول / ٧٣، ٢٣٤، ٥٠٩،	١٧٧، ٢٠٤، ٢٠٧، ٢٠٨، ٢٠٩،
فلسفة فلوطين / ٦٧	٦٠٤، ٥٤٨
فلسفيه / ٥٣٤	صالحيه / ٢٥٤
فيضيه / ٥٣٧	صحيفة مهدويه / ٥٢١
قانون / ٤٥٦	صد كلمه قصار / ٢١
قوانين الاصول ← قوانين / ٢٣٤،	ضوابط / ٥٢٠
٥٢٨، ٥٣١	طبقات اعلام الشيعه / ٥٥٧
قوائم الانوار / ٥٣٦	طرائق الحقائق ← طرائق / ٩، ٣٧،
كاشف الظلام فى علم الكلام / ٥١٤،	٤١، ٥٦، ٢٠٩، ٢١٠، ٢٣٧، ٢٣٨،

مستدرک / ٥٢١	کشف و شهود در عرفان ایران / ٥٥٦
مشکوة الحقیقة / ٥٣٢	کفایة الاصول / ٥١٢
مطلع الشمس / ٥٥٢	کلمات قصار باباطاهر / ٢٤٥، ٢٤٧،
مطوّل / ٢٤	٤٢٠، ٥٨٧
معالم الاصول / ٧٣	کلیات شمس تبریزی ← دیوان
معجم المطبوعات العربیة و المعربة	شمس / ٢١٩، ٢٤٨
← معجم المطبوعات / ٣٤، ٢٣٥،	لوايح / ٤٥٧
٥٥٧	لیلی و مجنون / ٩
معجم المؤلفین / ٥٥٨	مآثر والآثار / ٥١٦، ٥٢٨، ٥٥٢، ٥٥٧
مغنی اللبیت / ٢٥	مبانی الاصول / ٥٢١
مفتاح التوبة / ٥٣٢	مثنوی معنوی ← مثنوی / ١٩، ٥١،
مفسران شیعہ / ٥٥٨	١٠٠، ١٠٣، ١٣١، ١٣٢، ١٤٩،
مکارم الاخلاق / ٢٨٠	١٧٨، ٢٠٠، ٢٠٦، ٢١٠، ٢١٢،
مکاسب ← متاجر / ٢٧٧، ٥١٠	٢٥١، ٢٨٣، ٢٩٠، ٣٥٢، ٣٩٨،
مناسک حج / ٥٢١	٤٢٠، ٤٩٨، ٥٠٧، ٥٤٢، ٥٤٥، ٥٨٩
منتخب التواريخ / ٣٤، ١٥٦، ٥١٢،	مجمع البحرين / ١٨٧
٥٥٤، ٥١٦	مجمع السعادات / ٢٣٦، ٢٤٠، ٢٤١،
میزان المعرفة / ٥٤٢	٢٧٤، ٥٥٣
نابغه علم و عرفان / ٦٤٥	محمّديه / ٢٧٤، ٢٧٥
نافع / ٥١٦	مرآة البلدان / ٥٥٢
نامه دانشوران / ٥٢٥	مرآة [الحق] / ٢٨٦
نبراس / ٣٤	مرآة الدقائق / ٢٣٥
نصوص / ٢٣٥	مراحل السالکین ← مراحل / ٨٢،
نفیسی / ٤٥٦	٢٨٦

ولایت‌نامه / ۱۴۱، ۲۰۸، ۲۳۶، ۲۴۱،	نهج البلاغه / ۴۷۱
۳۲۳، ۳۳۶، ۵۸۷	نیاز تجلی / ۵۰۶
هشت سال در ایران / ۱۴۶، ۵۵۴	وافی / ۲۷۲
هفت اقلیم / ۷	وجیزه / ۲۱۸



بقعه متبرکه مزار سلطانی بیدخت